# منتخب التواریخ

تألیف

مرحوم حاج محمد هاشم خراسانی

ناشر

کتابفروشی و چاپخانه
مشتاقی

# فهرست

## کتاب مستطاب منتخت التواریخ

### مقدمه



### باب اول

وبحکم پیغمبر ص بادست بسته وارد مدینه نمودند آنگاه خندق حفر کردند وایشان‌را که نهصد نفر بودند حضرت امیرالمومنین ع وزبیر بن عوام برلب‌خندق سر بریدند وازجمله آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود وحی بن اخطب پدر صفیه‌زوجه حضرت‌رسول ص که امیرالمومنین ع هر دورا باشمشیر گردن‌زدند

ودرسال ششم‌ازهجرت مقدسه فرض شد حج بیت‌الله الحرام وآیه کریمه واتموالحج والعمرة‌لله نازل شد وایضا درانیسال حضرت‌رسول ص باجمع کثیری تشریف بجانب مکه معظمه کفار قریش جدأمانع شدند آنحضرت را ازورود بمکه پس آنجناب چندنفررسول فرستاد بسوی کفار که‌مقصود نه‌جنك‌است بلکه مقصود ورودبجهة طواف وتشرف بخانه کعبه‌است رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد پیغمبرص عثمان‌بن عفان را باده‌نفردیگرروانه فرمودند بعدازمدتی خبر آوردند که کفار عثمان وآن ده‌نفررا بقتل رسانیدند آن بزرگوار فرمود ازاینجا نروم تا سزای قریش را ندهم و آنجا درختی بوده اصحاب حضرت درپای آن درخت با آنحضرت بیعت نمودنـد وآن بیعت را بیعت الرضوان نامیدند واشاره به‌همین بیعت فرمود درقرآن مجید رضی‌الله عن‌المومنین اذیبا یعونك‌تحت الشجرة الخ ودراین مبایعه ۱۵۰۰ نفرازمسلمین حاضر آخرالامر قضیه با اهل‌مکه به‌مصالحه انجامید وایضا دراینسال پیغمبرص نامه نوشت‌بخسرو پرویز کسری‌پادشاه‌عجم که او بدترین‌مجوس‌بود واورادعوت بدین‌اسلام فرمودند این‌نامه مبارکه که‌بکسری‌رسیددرخشم‌شدوازغرورسلطنت نامه مبارکه آنحضرت را پاره کرداین خبر بپیغمبرص رسید فرمودند مزق کتابی مزق‌الله ملکه وایضا آنحضرت‌نامه‌نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه واو را بدین اسلام دعوت فرمودند وآنشاه باسعادت‌نامه آنجناب را بسروچشم نهاد ومشرف بدین اسلام شد وایضا نامه بقیصرروم که‌هرقل نام بود نوشتندواورا بدین‌اسلام دعوت فرمودند قیصردرآن‌وقت ببیت المقدس بود چون‌نامه‌رابرای اوخواندند بعدازتحقیق حقانیت‌پیغمبرص معلومش گردیدلکن‌جرئت نکرد اسلامش‌را آشکار کند وایضا نامه نوشتند به‌مقوقس والی‌اسکندریه که سلطان قبطیان بود واورا بدین اسلام دعوت نمودند اوهم نامه شریفه را تلاوت نمود وعریضه بآن بزرگوارعرض نمود و دو کنیز که‌یکی ماریه نام داشت ودیگری‌شیرین‌و ایندوخواهر بودند با یك استرسفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبرص روانه نمود آنحضرت ماریه را بعد ازتشرف بدین اسلام تصرف نمود وازاوپسری عطا شد مسمی بابراهیم وشیرین را عطا نمودبحسان ابن ثابت وبدانکه درحیوة‌القلوب است که تمام سلاطین روم لقبشان قیصراست وتمام سلاطین فارس لقبشان کسری است وتمام سلاطین ترك لقبشان خاقان‌است وتمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون‌است وتمام سلاطین یمن لقبشان تبع‌است وتمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی‌است

ودر سال هفتم ازهجرت مقدسه تزویج نمود آنحضرت ام‌حبیبه دختراباسفیان راکه اول زوجه عبدالله‌بن جحش بود **وایضا** دراینسال‌جناب‌میمونه بنت‌حارث‌را تزویج فرمودوایضا دراینسال‌غزوه‌خیبر واقع‌شد بعدازغزوه‌بنی‌المصطلق‌وغزوه حدیبیه‌وعلم‌پیغمبرص دردست‌امیرالمومنین‌ع بود وآنبزرگوار را درد چشمی عارض شد ومسلمانان ازبیرون قلعه با یهودان محاوره میکردند ویهودان خندقی بر دورقلعه‌خود کندند که مشگل‌بود گرفتن‌قلعه یك‌روزمرحب یهودی که بشجاعت مشهوربودبالشگرزیادی ازقلعه بیرون‌آمد ومتعرض جنك‌شد پس حضرت رسول‌ص علم را بدست ابابکردادند وباگروه‌مهاجر وانصاراورا‌بجنك فرستادند اورفت‌وشکست خورد وبرگشت‌روزدیگرعلم‌رابدست‌عمربن‌الخطاب‌دادند اوهم قدری راه‌رفت‌گریخت وبرگشت حضرت گفتند اینها صاحب علم نیستند فرمودلاعطین‌الرایة‌غدأ رجلاکرأ غیرفراریحب‌الله ورسوله ویحبه‌الله ورسوله وعلم را بامیرالمومنین‌ع سپردند واول کسیکه‌از یهودان خیبر بمیدان جنك امیرالمومنین‌ع آمد حارث جهود برادر مرحب بود امیرالمومنین‌علیه‌السلام

## باب دوم



## باب سوم

# فهرست

## باب چهارم



## باب پنجم

## باب ششم

## باب هفتم

## باب هشتم

## باب نهم

## باب دهم

## باب یازدهم



## باب دوازدهم

## باب سیزدهم



## باب چهاردهم



## خاتمة الکتاب درفضیلت خمسه طاهره

## خاتمة الخاتمه



بسعی واهتمام این ذره بیمقدار رحیم مشتاقی دراصفهان چاپ ومنتشر گردید
وازخوانندگان التماس دعا دارم



کتاب

# ( منتخب التواریخ )

در وقایع مهمه بحضرت خاتم النبین و سیدة نساء العالمین

والائمته الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است

از اصول معتمده و تواریخ متعبره


من تألیفات العالم العامل و الثقته الجلیل الکامل

رکن الاسلام و المسلمین

## الحاج محمد هاشم بن محمد علی

الخراسانی المشهدی طاب الله ثراه



چاپ دوم

از انتشارات

کتابفروشی فردوسی و کتابفروشی اقبال

اصفهان

# مقدمهٔ

# (کتاب منتخب التواریخ)

## بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله سادات الخلائق اجمعین و لعنة الله
علی اعدائهم الی یوم الدین

وبعد این مختصریست در تاریخ ولادت ووفات وبعضی از تواریخ متعلقه بچهارده معصوم صلوات الله
علیهم اجمعین که احقر عباد الله محمد هاشم بن محمد علی خراسانی المشهدی عفی الله تعالی
عنهما از کتب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده‌ام ودر آنچه موضوع حکمی از احکام شرعیه باشد اشاره
بمدرك هم میشود وچون غالبا در تاریخ ولادات اختلاف است لذا حقیر اختصار نمودم بذکر اشهر واصح
اقوال و بالله التوفیق وعلیه التکلان و نامیدم اورا بمنتخب التواریخ ودر این مختصر یك مقدمه وچهارده باب است

**امامقدمه** در اسماء شریفه آباء واجداد حضرت خاتم النبین ص است تا بجناب عدنان که جد بیستم
حضرت صلی الله علیه و آله است چون تا بجناب عدنان در اسماء شریفه‌شان اختلافی نیست واما از عدنان
تا بحضرت آدم اختلاف بسیار است ودر بحار از حضرت پیغمبر ص روایت شده که فرمودند اذا بلغ
نسبی الی عدنان فامسکو **وایضا** روایت شده که فرمودند کذب النسابون ودر حاشیه باب حادیعشر از
فخر الدین طریحی نقل شده فائده گفته شد پدرهای پیغمبر ص از آدم تا بجناب عبدالله بن عبدالمطلب
۵۱ پدرند بعدد رکعات نماز یومیه از فرائض و نوافل که هفده نمر از اینها انبیاء بودند بعدد فرائض یومیه
و ۱۷ نفر از اوصیاء بوذند وهفده نفر از ملوك وسلاطین بودند وهمه اینها بمذهب حق وموحد وساجد لله
بودند بدلیل قول تعالی ( الذی یراك حین تقوم و تقلبك فی الساجدین ) انتهی

وعلامه مجلسی درمرآة العقول میفرماید حضرات امامیه اتفاق کرده‌اند بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب
وجناب آمنه بنت وهب وجناب عبدالله بن عبدالمطلب وسایر اجداد پیغمبر ص تا بحضرت آدم ومرحوم امین الاسلام
ابوعلی فضل بن الحسن بن فضل الطبرسی در ذیل آیه شریفه واذقال ابراهیم لابیه آزر میفرماید آزر جدامی حضرت
ابراهیم یا عموی حضرت ابراهیم بوده و نام آن بزرگوار تارخ است چون اجماع طایفه امامیه است که
آباء پیغمبر تا بحضرت آدم کلشان موحد بوده‌اند وشیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی رحمة الله در رساله
اعتقادات میفرماید اعتقاد ماطایفه شیعه آنستکه پدران حضرت پیغمبر ص تاحضرت آدم

شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بوده وجناب ابوطالب وصی او بوده انتهی و اسماء مقدسه آباء کرام
حضرت پیغمبر خاتم ص تا بجناب عدنان از اینقرار است (محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ولد هاشم ولد عبد
مناف ولد قصی ولد کلاب ولد مرة ولد کعب ولد لوی ولد غالب ولد فهر ولد مالک ولد نضر ولد کنانه ولد خزیمه ولد
مدرکة والیاس بن مضر بن نزار و لد معد بن عدنان سلام الله علیهم اجمعین) وبقیه اسماء شریفه آباء کرام
حضرت پیغمبر ص چنانچه علامه مجلسی ره در جلاء فرموده از اینقرار است عدنان ولد اد و لد ادو یسع بن سلامان
بن بنت بن حمل و لد قیدار و لد اسمعیل و لد ابراهیم الخلیل و لد تارخ بن ناحور بن شروع بن ارغؤ وهو هود النبی
بن عابر بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح بن مالک و لد متوشلح بن اخنوخ وهو ادریس النبی بن بارض بن
مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث وهو هبة الله بن آدم بنا بر این نقل تمام آباء کرام حضرت پیغمبر ص از جناب
عبدالله تا حضرت آدم چهل و نه نفر میشوند و از هر یک از آباء کرام حضرت خاتم النبین ص رشته هائی از اشراف
بزرگان منفصل میشوند بغیر جناب عبدالله و لد عبدالمطلب والد ماجد حضرت پیغمبر ص و آن بزرگوار است
مراد باحد الذبیحین که حضرت پیغمبر ص فرمودند انا بن الذبیحین در عیون الاخبار از حسن بن فضال روایت
کرد که از حضرت رضا ع سئوال کرد از معنای قول پیغمبر ص که فرمود انا بن الذبیحین حضرت رضا ع فرمود
یعنی اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیهما السلام وعبدالله بن عبدالمطلب اسمعیل بن ابراهیم وقتیکه بحد رشد
رسید حضرت ابراهیم فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک حضرت اسمعیل عرضکرد یا ابت افعل ما تومر
و نگفت یا ابت افعل ما رایت ستجدنی انشاء الله من الصابرین پس چون حضرت ابراهیم عازم شد بذبح
حضرت اسمعیل خداوند قوچی از آسمان فرستاد که املح بود میخورد در سیاهی ومیآشامید در سیاهی
و بول و پشگل مبانداخت در سیاهی و چهل سال در باغهای بهشتی چرا میکرد و از رحم انثی خارج نشده بود
بلکه بامر کن موجود شده برد و او فدا شد از برای حضرت اسمعیل است تا روز قیامت ذبیح دیگر جناب
عبدالله ولد عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقه در کعبه آویخت و نذر کرد که اگر
خداوند ده پسر باو مرحمت کرد یک پسر شرا در راه خدا ذبیح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند
گفت خداوند وفا کرد مقصود مرا منهم وفا میکنیم از برای خداوند عزوجل پس پسرهایش را داخل کعبه
کرد و بیگ آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت پیغمبر ص در آمد و او محبوب ترین اولادش
بود بسوی او دوبار وسه بار قرعه زد بار هم باسم عبدالله بیرون شد پس جناب عبدالمطلب
همه صیحه خدایند که ذبح کند قریش جمع شدند و از نهای جناب عبدالمطلب
زنان و گریه کنان آمدند خدمت جناب عبدالمطلب عاتکه دختر حضرت عبدالمطلب عرض نمود یا ابتا
عذر بیاور نزد خداوند از قتل پسرت فرمود چگونه عذر آورم عرضکرد بین شترهائیکه در حرم داری
وبین جناب عبدالله قرعه بزن پس شترها را حاضر کرد و بین ده شتر و جناب عبدالله قرعه زد قرعه
باسم جناب عبدالله آمد ده ده زیاد کرد تا قرعه بین صد شتر و بین عبدالله زد قرعه بنام صد شتر در آمد پس
قریش از شعف تکبیری گفتند که کوههای مکه بلرزه در آمد عبدالمطلب فرمود سه بار قرعه میزنیم
اگر هر سه دفعه قرعه باسم صد شتر در آمد آنها را ذبح میکنم عوض عبدالله پس هر سه بار قرعه
باسم صد شتر در آمد پس جناب زبیر و ابوطالب برادرهای ابوینی جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر
پاهای پدر کشیدند بقسمیکه پوست صورت جناب عبدالله که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها
آن بزرگوار را بلند کردند و بوسیدند و خاک از صورت و بدن و لباسهای او پاک نمودند الحاصل اولاد امجاد
جناب عبدالله وجناب آمنه بنت وهب منحصر بود بحضرت خاتم النبین ص و والده جناب عبدالله بن عبدالمطلب
فاطمه بنت عمرو بن عائذ المخزومی بود وحضرت پیغمبر ص برادر و خواهر نسبی نداشتند و اما برادر و خواهر
رضاعی داشتند چون آن بزرگوار دو مرضعه داشتند علی المشهور اول نویبه کنیز ابولهب و او یک پسر نسبی داشت
مسمی بمسروح و چند روزی جناب پیغمبر را شیر داد و قبل از آن بزرگوار جناب حمزه عموی پیغمبر ص را شیر داده بود

چنانچه، در تاریخ گزیده است پس جناب حمزه برادر رضاعی حضـــــــــرت پیغمبر (ص) و ثقة الاسلام در منتهی الامال روایت فرموده که حضرت امیرالمومنین (ع) بحضرت پیغمبر ص عرضکرد که آنحضرت دختر حمزه را تزویج نماید پیغمبر ص فرمود مگر نمیدانی که او دختر برادر رضاعی من است و جناب حمزه چهار سال قبل از حضرت پیغمبر «ص» متولد شده بود و در اصابه است که ثوبیه بعد از حضرت رسول ع جناب ابی سلمه ولد عبدالاسد را شیر داد و او شوهر جناب ام السلمه بود در خیرات حسان محمد حسنخان اعتماد السلطنه فرموده که جناب ثوبیه ابی سلمه و عبدالله بن جحش را شیر داد دوم از دو مرضعه حضرت رسول «ص» حلیمه سعدیه بنت ابی ذویب زوجه حارث ولد عبدالعزی بود و در دار المسلوك است که آنمخدره سه اولاد نسبی داشت یك پسر و دو دختر عبدالله وانقسه وجذامه و در اصابه است که اینمخدره جناب ابوسفیان ولد حارث ولد عبدالمطلب را هم شیر داده بود و در ناسخ التواریخ است که جناب عثمان ولد مظعون هم برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) بود وظاهرا حضرت آمنه او را شیر نداده وحضرت هم ازمادر او شیر نخورده و مادر رضاعی دیگری هم حضرت پیغمبر (ص) نداشته پس جناب عثمان ولد مظعون یا از ثوبیه شیرخورده یا از حلیمه پس معلوم شد که مسروح وعبدالله وانیسه وجذامه اولاد نسبی این دو مرضعه حضرت پیغمبر بودند وجناب حمزه وابوسفیان ولد عبدالمطلب وابوسلمه وعبدالله ولد جحش وعثمان ولد مظعون اولاد رضاعی دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند وجد اول حضرت رسول جناب عبدالمطلب ولد هاشم بود الملقب بشیبة الحمد وسید البطحاء المکنی بابوحاث و مادر جناب عبدالمطلب سلمی بنت عمرو الخـزرجیه است وچاه زمزم را آن بزرگوار حفر فرمود ودر مصباح المتهجدین است که جناب عبدالمطلب در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول ص وقبر شریف ایشان وجناب عبدمناف جدشان وجناب ابوطالب وجناب خدیجه کبری در حجون است که معروفست بقبرستان ابوطالب واز جناب عبدالمطلب منفصل میشود حضرت ابیطالب واولاد امجادش وایضا از جناب عبدالمطلب منفصل میشود جناب عباس واولادش واز اولاد جناب عباس است ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی ابناء محمد ولد علی ولد عبدالله عباس ولد عبدالمطلب وعبدالله سفاح اول از خلفاء بنی العباس است که در دوازدهم ربیع الاول سنه صدوسی ودو با او بخلافت بیعت نمودند ودولت بنی امیه منقرض شد و خلفاء بنی العباس سی وهفت نفر بودند ومدت خلافت آنها تقریبا پانصدو بیست وچهار سال بود چنانچه در درالمسلوك فرموده و آخر آنها المستعصم بالله عباسی بود که او را هلاکوخان ولد تولی خان بن چنگیز خان بقتل رسانید بهمراهی جناب خواجه نصیرالدین طوسی درسنه ششصدو پنجاه وشش ودولت بنی العباس را منقرض نمود ومادهٔ تاریخش کلمه خونست وسعدی میگوید درآن وقتیکه ما را عمر خوش بود زهجرت ششصد وپنجاه وشش بود واسماء خلفاء بنی العباس وحالات هریك در خاتمه باب هفتم اجمالا ذکر خواهد شد ودر اسدالغابه است که جناب عباس دو سال از حضرت پیغمبر (ص) بزرگتر بود ودر جنك بدر بامشرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (ص) رسید اظهار اسلام نمود و گفت کرها بامشرکین آمده ام وجناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب سی ودر مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد وهفت ودر بقیع شریف دفن شد انتهی جناب عبدالله ولد عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه ودر اواخر عمرش او را عبدالله ولد زبیر از مکه اخراج نمود بطائف ودر طائف از دنیا رفت وآنجا دفن شد در سن هفتاد ویك ویا درسن هفتاد سالگی وجناب محمد حنیفه برجنازه او نماز خواند وجناب علی بن عبدالله بن عباس در هفدهم رمضان سنه اربعین هجری متولد شد که حضرت امیرالمومنین «ع» در نوزدهم همان ماه وهمان سال ضربت بفرق نازنیشان وارد شد لذا اسمش را علی گذاردند کنیه اش را ابوالحسن ودر حبیب السیر است که علی کوچکترین اولاد هات عبدالله بن عباس بود واجمل آنها بود وجسدی جسیم ولحیه طویل و پاهای بزرك داشت وطول قامتش بمرتبهٔ بود که هرگاه طواف میکرد گمان میرفت که او سواره است ومردم پیاده و علی باطول قمتش تامنکب وشانه پدرش عبدالله بود وعبدالله تامنکب پدرش عباس بود وعباس تامنکب پدرش جناب

عبدالمطلب بود انتهی وجناب محمد ولد عبدالله ولدعباس پدر ابراهیم امام وعبدالله سفاح ومنصور دوانیقی در سنه صدو بیست وچهار ازدنیا رفت وجددوم حضرت پیغمبرص جناب هاشم ولدعبدمناف است والده ماجده جناب هاشم عاتکه بنت مرة سلیمه است واو با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند وانگشت احدهما چسبیده بود پیشانی دیگری دروقت جدا کردن خون جاری شد و گفته شد بین اولاد این دوبرادر خونریزی خواهد بود ودر عمدة الطالب است که جناب هاشم درغزه ازدنیا رحلت فرمود وقبر شریفش هم در آنجاست وغزه بالغین والزاء معجمتین از اراضی شرقی شام است وازآنجا تا عسقلان دو فرسخ است وازجناب هاشم منفصل میشود مخدره مکرمه فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمومنین ع پس جناب ابوطالب وفاطمه بنت اسد پسرعمو دخترعموی بلافاصله یکدیگر بودند **وجدسوم** حضرت پیغمبرص جناب عبد مناف ولدقصی بن کلابست واسم او مغیره بود ولقبش قمر بود بجهت حسن وجمالش ووالده ماجده‌اش جسی بنت حلیل بود بالمهملة المضمومه وفتح اللام وازجناب عبدمناف منفصل میشود عثمان ولدعفان ولد ابی العاص ولد امیة ولدعبدالشمس ولد عبدمناف خلیفه ثالث واهل تسنن اورا ازعشرة مبشره میدانند ومادرعثمان اروی بنت کریز ولد ربیعة ولد حبیب ولدعبدالشس ولدعبدمناف است ومادر اروی بیضاء است المکناة بام الحکیم بنت جناب عبدالمطلب پس مادر عثمان عمه‌زاده حضرت رسول است وولید ولد عقبة ولدابی معط عمرو بن امیة ولدعبدمناف برادرمادری عثمان ولد عفان است واوست مراد ازفاسق در آیه شریفه **یاایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبافتبینوا** وعثمان درسنه ششم ازعام الفیل متولد شد ودر روزهیجدهم ذیحجة الحرام سنه ۳۵ هجری از دنیا رحلت نمود وعموی عثمان حکم ولد ابی العاص پدر مروان را پیغمبرص سب فرمود واورا ازمدینه طیبه اخراج فرمود حکم رفت بطائف همین قسم رانده شده پیغمبرص بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان اورا بمدینه آورد ودرسنه ۳۱ هجری حکم ولد ابی العاص بجهنم واصل شد وهمچنین عموی دیگر عثمان ولد عفان ابی العاص که مغیره ولدابی العاص باشد پیغمبرص خونش را مباح فرمود وتفصیلش در فصل پنجم ازباب اول ذکرخواهد شد انشاءالله **وایضا** ازجناب عبدمناف منفصل میشود خلفاء بنی امیه وآنها بغیرعثمان ولد عفان چهارده نفربودند اول آنها معاویة ولد ابی سفیان ولد حرب ولدامیة ولد عبدالشمس ولد عبدمناف بودوآخر آنها مروان الحمار ولد محمد ولدابی العاص ولدامیة ولد عبدالشمس بن عبد ومناف ومعاویه در دهم ربیع المولود سنه ۴۱ بخلافت نشست ودرمصباح است که دردوازدهم ربیع الاول سنه ۱۳۰ ودو مردم با ابوالعباس سفاح بن عبدالله بن عباس بخلافت بیعت نمودند ودولت بنی امیه وبنی المروان منقرض شد بدست ابومسلم خراسانی جمعا دولت بنی امیه میشود نود و یکسال و دوروز که مطابق میشود باهزارو نوددوماه وودو وروز بعد ازبدرك رفتن یزیدبن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۶ هجری باشد عبدالله بن زبیرمدعی خلافت شد ودر سوم ماه رجب همان سال بخلافت مستقرشد واهل مکه معظمه ومدینه طیبه ویمن عراق باوی بیعت نمودند تانیمه جمادی الثانیه هفتادو سه هجری که اورا در مکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید پس مدت خلافت ابن زبیر ۶سال و۱۱ماه و۱۲ روز بود الباقی ازایام خلافت بنی امیه وبنی مروان ۸۴سال و۲۰روز که مطابق باهزارو هشت ماه وبیست روزمیشود درشرح صحیفه ازتفسیر کبیرفخر رازی ازقاسم بن فضل ازعیسی بن بارزه روایت کرده که بعدازصلح حضرت مجتبیع بامعاویه عرض کردیا مسودوجوه المومنین آخر بامعاویه صلح فرمودی حضرت فرمود جدم پیغمبرص درخواب دید که بنی امیه مثل بوزینه یك یك بمنبراو بالامیروند اینمطلب خیلی برآنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد وسوره مبارکه قدرا آورد (انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراك مالیلة القدر لیلة القدرخیرمن الف شهر) یعنی شب قدر بهتراست ازسلطنت هزارماه بنی امیه که بدون شب قدر باشد پس قاسم گفت حسابکردیم ملك بنی امیه‌را دیدیم هزارماه است بدون زیادة و نقیصه واسماء خلفاء بنی امیه واحوالات هریك اجمالا در خاتمه باب هفتم ذکر میشود انشاءالله

ولابد است در مقام ازتنبیه بر دوامر

**امراول** بدانکه در بعضی ازززیارت مأثوره مثل زیارت عاشوراء معروف لعن فرموده‌اند بربنی امیه قاطبه لکن درباره بعضی ازبنی‌امیه در اخبارشریف مدح وارد شده منجمله جناب سعدالخیر بن عبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان بن حکم ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف در یازدهم بحار ازاختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعدالخیر برادرزاده عمر بن عبدالعزیز برحضرت باقرع وآن بزرگوار او را سعدالخیر نامیده بود در حالتیکه گریه میکرد حضرت فرمود یا سعدچرا گریه میکنی عرضکرد چگونه گریه نکنم وحال آنکه ازشجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده حضرت‌فرمود ازآنها نیستی اموی منا اهل‌البیت آیا نشنیدی قول‌خداوند تعالی راکه میفرماید ومن تبعنی فانه‌منی ومنجمله محمدبن ابی‌حذیقه ولد عتبة ولدربیعة ولدعبدالشمس ولد عبدمناف که عتبه جدش بآن شقاوت بود که درجنك بدر کبری علمدار مشرکین بود وبشمشیر امیرالمومنین ع خودش وبرادرش شیبه وپسرش ولید بدرك واصل شدند وعمه‌اش هندجگرخوار بنت عتبه وزوجه ابوسفیان ومادر معاویه بآن شقاوت معذلك جناب محمدبن ابی‌حذیقة بن عتبه‌ازجمله‌شیعیان حضرت امیرالمومنین ع بود وعامل آنحضرت بود درمصرومعاویه پسرعمه‌اش خیلی تکلیف‌نمود اورا بسب حضرت امیرالمومنین ع وبرائت ازآنحضرت محمد ولدابی‌حذیقه حاضر نشد دراصابه‌است که‌او کاغذها مینوشت ازززبان زوجات حضرت پیغمبرص در طعن برعثمان واهل مصربیعت نمودند با محمدبن ابی حذیقه بامارت مصرغیرجماعتی که ازآنها بود معاویة ولد خدیج ملعون قاتل جناب محمدبن‌ابی‌بکرو وقتیکه معاویه رفت‌بغزوه صفین اول آمد بمصروبخدعه جناب محمدبن ابن حذیقه را با جمعی گرفت ومحبوس نمودند وبعد اورا بقتل رسانید ومنجمله ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه میفرماید که جماعتی ازبنی‌امیه قائلند برفضیلت امیرالمومنین ع وخلفاء ماضین وازایشان است خالد ولد سعد ولد ابی‌العاص ولد امیة ولد عبدالشمس ولد عبدمناف وعمرولد عبدالعزیزوعبدالملك مروان ولد حکم

**امردوم** درنهج‌البلاغه است که حضرت امیرالمومنین ع مکتوبی نوشت درجواب کاغذ معاویه و من فقراته واما قولك انتم بنوعبدمناف فکذلك نحن ولکن لیس امیه کهاشم ولاحرب کعبدالمطلب ولا ابوسفیان کابیطالب ولاالمهاجر کالطلیق ولاالصریح کاللصیق ولاالمحق کالمبطل ولاالمومن کالمدخل الی آخره ازاین‌فرمایش معلوم میشودکه بنی‌امیه بعبدمناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را بعبدمناف چسبانیده‌اند وایضادر کتاب دیگری که حضرت امیرالمومنین ع بمعاویه نوشت من‌فقراته‌انا صنایع ربنا والناس بعد صنائع لناتا آنکه میفرماید ومنا النبی ومنکم المکذب ومنا اسدالله ومنکم اسدالاحلاف ومناسیدی شباب‌اهل‌الجنة ومنکم صبیة النارومنا خیر نساء العالمین ومنکم حمالة‌الحطب الی آخره بیان درشرح ابن‌ابی‌الحدید میفرماید ما حاصله قوله ع الا صنائع ربنا والناس بعدصنائع لنا لذا کلام عظیم عال علی‌الکلام ومعناه عال علی‌المعانی بقول لیس لاحدمن‌البشرعلینا نعمة بل‌الله تعالی هوالذی انعم علینا فلیس بیننا وبین‌الاواسطة والناس باصره هم صنائعنا فنحن‌الواسطة بینهم وبین‌الله وهذا مقام خلیل ظاهرة ماسمعت باطنه انهم عبیدالله وان‌الناس عبیدهم و مراد از مکذب ابوسفیان‌بن حرب است‌که مکذب پیغمبرص بود ومراد ازاسدالاحلاف عتبة بن ربیعه است پدر هند جگرخواراصل حلف بمعنای معانده و معاهده است برتعاضد وتصاعد قوله ع و منکم صبیة‌النار این کلمه است‌که پیغمبرص بعقبة‌بن ابی‌معط‌بن‌ابان‌بن ابی‌عمروبن امیة بن عبدالشمس بن‌عبدمناف‌پدرولید فاسق فرمود هنگامیکه اورا بقتل رسانیدند گفت من‌المصبیه یا رسول‌الله یعنی بچه‌های مرا که کفالت کند حضرت فرمود کفیل آنها آتش جهنم است قوله ع ومنکم حمالة الجطب مرادام جمیل دخترحرب خواهر ابوسفیان وزوجه ابولهب است ودرکامل بهائی است‌که امیه‌نه ازقریش بود ونه از عرب بلکه غلام رومی بودکه عبدالشمس اوراتبنی نمود پس بنی‌امیه رومی هستند ودربحار ازالزام النواصب نقل‌میکند که‌امیه‌ازصلب‌عبدالشمس نبود بلکه ازرومیان بودوعبدالشمس اورااستلحاق کردودرشرح‌این

ابی الحدید است منا کحاتیکه بین بنی هاشم و بین بنی عبدالشمس واقع شد در چند مورد بود منها تزویج حضرت خاتم النبین ص بود صبیه مکرمه محترمه خود زینب را با ابی العاص ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف سلام الله علیه و آله قبل از بعثت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خود را بکفار و منها تزویج حضرت خاتم النبین صلی الله علیه و آله بود دو دختر مکرمتین محترمین خود رقیه و ام کلثوم را سلام الله علیهما بعثمان ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف و منها تزویج ابی لهب بود ام جمیل دختر حرب بن امیه را در جاهلیت و منها تزویج پیغمبر (ص) بود ام حبیبه دختر ابوسفیان را و منها تزویج عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بود فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب را انتهی ماحاصل کلامه و در تهذیب از حضرت باقر ع روایت کرده که بجابر جعفی فرمود اذا انحرفت عن صلوة مکتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه مخفی نماند بعضی از بنی امیة ثابت قدم بودند باحضرت امیرالمؤمنین ع و از مؤمنین و نیکان بودند مثل جناب خالد بن سعد بن عاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف و دو برادرش ابان و عمرو که از بیعت با ابابکر امتناع نمودند و در مجالس المومنین است که خالد گفت یا امیرالمومنین انکم لطول الشجر و طیبة الثمر و نحن متبع لکم و بعد از مدتی که بنی هاشم کرهاً با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کرها بیعت کردند انتهی و جناب خالد از اجلاء کملین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دوازده نفر یست که رفتند بمسجد برای انکار کردن با ابی بکر و باوی محاجه نمودند چنانچه در بحار است و مثل جناب محمد ولد ابی حذیفه بن عتبة بن عبدالشمس بن عبدمناف که مادراو دختر ابی سفیان بود واو و با او مخالفت نمود وایضا از جناب عبدمناف منفصل میشود جناب عبیدة ولد الحارث بن مطلب ولد عبدمناف که ده سال از حضرت رسول (ص) بزرگتر بود و در غزوه بدر کبری شهید شد وایضا از جناب عبدمناف منفصل می شود محمد ولد ادریس بن شافع سائب ولد عبید ولد یزید بن هاشم بن مطلب ولد عبدمناف الشهیر بالامام الشافعی فوت او روز جمعه آخر ماه رجب سنه دویست و چهار هجری بود در مصر و قبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبدمناف در مکه معظمه است در قبرستان معلی **وجد چهارم** حضرت پیغمبر (ص) جناب قصی بن کلاب است و قصی مصغرا اسم او زید بود و والده اش فاطمه بنت سعد بود و جناب قصی ملقب است بجمع چون قوم وقبیله خود را از شعب و جبال و اودیه جمع کرد بمکه معظمه و قبر او در مکه نزدیک قبر عبدمناف و عبدالمطلب و ابوطالب است و از جناب قصی قبیله بنی شیبه جدا میشود و چون بنی الشیبه از اولاد عبدالدار بن قصی میباشد و کلید کعبه معظمه دردست آنها بوده و ایضا از جناب قصی منفصل میشود مخدره مکرمه خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی و قبر جناب خدیجه نیز در قبرستان ابوطالب معروفست و ایضا از جناب قصی منفصل میشود برادرزاده حضرت خدیجه کبری زبیر بن عوام بن خویلد و اهل تسنن اورا از عشره مبشره میدانند و زبیر خالوزاده حضرت فاطمه زهرا و عمه زاده حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیرالمومنین ع است چون والده زبیر صفیه بنت جناب عبدالمطلب است و زبیر داماد ابی بکر است چون اسماء ذوالنطاقین دختر ابی بکر زوجه زبیر بوده و عبدالله ولد زبیر از اسماء بنت ابوبکر است و اسماء بعبدالله حامله بود که از مکه بمدینه هجرت نمود و او در سنه هفتاد و سه هجری چند روز بعد از فوت پسرش عبدالله از دنیا رفت در سن صد سالگی و زبیر در جنگ جمل سنه سی و شش هجری در بصره کشته شد و عموزاده های خدیجه ورقه ولد نوفل ولد اسد بن عبدالعزی بن قصی و لد نوفل و صفوان ولد نوفل همه از جناب قصی منفصل شده اند و جد پنجم حضرت خاتم النبین (ص) جناب کلاب بن مرة است و مادر او هند بنت سریر است و از جناب کلاب جمعی از اشراف جدا میشود منها مخدره مکرمه معظمه آمنه بنت وهب ولد عبدمناف ولد زهرة ولد کلاب والده ماجده حضرت رسول (ص) و برادرزاده حضرت آمنه سعد ابی بن وقاص ولد وهب ولد عبدمناف ولد زهرة بن کلاب که اهل تسنن اورا عشره مبشره میدانند و سعد وقاص سنه پنجاه و پنج هجری در سن

هفتاد و چهار یا در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت و او آخر کسی بود که از عشرهٔ مبشره از دنیا رفت و او بنای شهر کوفه را گذاشت و عمر بن سعد وقاص قاتل حضرت سیدالشهداء ع است و برادرزاده سعد وقاص جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص است المقلب بمرقال که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ص شهید شد و منها عبدالرحمن ولد عوف ولد عبدالحارث ولد زهره ولد کلاب است که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبه ولد ابی معط و خواهر امی عثمان ولد عفان و خواهر ابو ینی ولید ولد عقبه بود و عبدالرحمن قارون الامة ملقب بود و حضرت رسول ص بین او بین عثمان عقد اخوت بست و ده سال از حضرت پیغمبر ص کوچکتر بود و در کلمهٔ طیبه مرحوم ثقة الاسلام نوری از کتاب اسد الغابه نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر و صد اسب و سه هزار گوسفند متخلف شد و آنقدر طلا از او باقی ماند که آنرا با تبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار و همشیره عبدالرحمن ولد عوف که هاله نام بود زوجه جناب المطلب بود و از آن مخدره متولد شد جناب حمزه ولد عبدالمطلب و جماعتی از اصحاب پیغمبر ص گفتند ما بر عبدالرحمن میترسیم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاخبار گفت چرا میترسید کسب کرده بپاکیزگی و خرج کرد بپاکیزگی پس اینکلام با بوذر رسید خشمناك بطلب کعب بیرون شد و استخوان چانهٔ شتری بدست گرفت و در جستجوی کعب بر آمد پس بکعب گفتند که ابوذر ترا میطلبد کعب فرار کرد و بعثمان پناه برد و قصه را بجهت او نقل کرد پس ابوذر بسراغ او رفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابوذر گفت دور شو ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست با آنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتی و دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد تا آنکه بیرون شد **و جد ششم** حضرت رسول ص جناب مره ولد کعب است و مادر او محشیه بنت شیبا نست و برادر او عدی جد عمر والخطاب است و از جناب مرة دو قبله بزرك منفصل میشود یکی قبله بنی مخزوم و دیگر قبیله تیم و از قبیله بنی مخزوم است جناب ام السلمه بنت امیه ولد مغیره ولد عبدالله ولد عمر ولد مخزوم ولد یقظه ولد مره زوجه محترمه حضرت رسول ص و دو پسر عم این مخدره یکی ابوجهل ولد هشام ولد مغیره و دیگری خالد ولد ولید ولد مغیره بودند و از قبیله بنی تیم است ابو بکر و عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد ولد تیم ولد مره **و ایضا از** این قبیله است مادر ابا بکر سلمی المکناة بام الخیر بنت صخر ولد عمر ولد کعب ولد سعد ولد تیم که نسب ابا بکر ابا و اما در جناب مره با نسب جناب پیغمبر خاتم ص متحد میشود و اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و در مصباح المتهجدین است که ابا بکر روز ۲۷ جمادی الاخر سنه ۱۳ هجری از دنیا رفت انتهی و نیز از این قبیله است طلحة ولد عبدالله ولد عثمان بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند پس طلحه پسر عم بواسطه ابا بکر میشود و پیغمبر ص بین او و بین کعب ولد مالك عقد اخوت بست و زوجه طلحه حمیمه بنت جحت دختر امیمه عمه پیغمبر ص و خواهر حمیمه زینب بنت جحش زوجه پیغمبر ص کذا فی تاریخ گزیده و در جامع اللطیف فی فضل مکه والبیت الشریف است که طلحه و زبیر روز ۵ شنبه دهم جمادی الاخر سنه ۳۶ هجری در بصره در جنگ جمل هر دو از اصحاب عایشه بوده‌اند و کشته شدند **و جد هفتم** پیغمبر ص جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضاعیه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که ۵۲۰ سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل میشوند منهم جناب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح بن عمر بن حصص بن کعب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر ص بود چنانچه در ناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یك از دو مادر رضاعی پیغمبر ص شیر خورده از ثویبه یا از حلیمه سعدیه چون ولد نسبی این دو مخدره و والده ماجده اش سخیله نام بوده و عثمان ولد مظعون اول کسی هست از مهاجرین که بامر آن جناب در بقیع دفن شد در سال اول هجرت و ایشان از بزرگان

صحابه بود ودر اصابه است وقتیکه لبید بن ربیعهٔ ولد مصرع شعر را انشاء کرد الا کل شیئی ماخلا الله باطل
عثمان ولد مظعون گفت صدقت پس لبید گفت وکل نعیم لامحالة زائل فرمود کذبت چون نعمت بهشت زوال ندارد و
منهم عمر خطاب ولد نفیل بن عدی و ولد عبد العزی و ولد ریاح و ولد عبدالله و ولد قرط و ولد رزاح و ولد عدی و ولد کعب که اهل
تسنن اورا از عشره مبشره و علامه مجلسی ره میفرماید علی المشهور در یوم ۲۶ ذی حجه سنه ۲۳ هجری خنجر
بشکم عمر زدند و در روز ۲۹ بعد از ۳ روز از دنیا رفت مادر ختمه بنت هاشم ولد مغیره بن عبدالله بن عمر و ولد
مخزوم بن یقظه بن مره است که نسب عمر از جانب پدر با نسب پیغمبر ص در جناب کعب متحد میشود واز
جانب مادر با نسب آنجناب در جناب مره متحد میشود وقتل عمر الخطاب بدست ابو لؤلؤ المسمی
بفیروز غلام مغیرة بن شعبه واقع شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاءالله ومنهم سعید بن زید ولد عمر بن
نفیل و لد عدی بن عبد لعزی ولد ریاح بن ولد قوط بن زواح ولد عدی بن کعب که اهل تسنن او را از عشره
مبشره میدانند پس سعید ولد زید نوهٔ عموی عمر خطاب و لد نفیل میشود چنانچه طلحه نوه عمو باابابکر میشود
وفوت او در سنه ۵۰ از هجرت بودی در وادی عقیق جنازه اش را حمل نمودند بمدینه طیبه واو شوهر
خواهر عمر خطاب بود واسم زوجه اش فاطمه بود و منهم عمرو بن عاص بن وائل و لد هاشم و لد سعید ولد سهم
ولد عمر بن مصیص بن کعب وفوت عمرو عاص در سنه ۴۳ هجری در مصر بود و مادر عمرو عاص نابغه بود
معروفه بزنا پس عجبی نیست که اینقدر دشمن خانواده باشد **وجد ششم** پیغمبر ص جناب لوی بن غالب
بود ولوی تصغیر آلای و هو النور و مادر لوی عاتکه بنت بجدل بن نضر بوده واز اوجمعی از اشراف
منفصل میشود منهم مکرمه سوده بنت زمعه زوجه حضرت رسول ص ومنهم عمرو بن عبدود که اورا فارس
یلیل میگفتند و در عزوه احزاب بدست حضرت امیر المؤمنین ع کشته شد **وجد نهم** پیغمبر ص غالب
بن فهر است و مادر او لیلی بنت الحرث بوده واز قبیله بنی الادرم منفصل میشوند **وجد دهم** پیغمبر ص جناب
فهر بن مالک است بکسر الفاء و مادر او جندله بنت عامر الجرهمنه بوده واز او منفصل میشود ابی عبیده بن عبدالله
بن جراح بن هلال بن اهب بن ضنبه بن حارث بن فهر بن مالک و اسم ابو عبیده عامر است واهل تسنن اورا امین
هذه الامه وبعضی از عشره مبشره میدانند وبعضی بعوض او عبدالله بن مسعود را از عشره مبشره میدانند
و ابی عبیده در سنه ۱۸ هجری در بلده حمص بمرض وبا از دنیا رحلت کرد ومعاذ بن جبل پسرش عبدالرحمن
بن معاذ نیز در همان سنه در بلده بوره بمرض وبا از دنیا رفت **وجد یازدهم** پیغمبر ص جناب مالک بن نضر است
والده او عاتکه بنت عدوان است واز مالک اولادی غیر جناب مالک مشهور نیست چنانچه از برای نضر بن
کنانه که جد دوازدهم آنجناب است وملقب است بقریش اولای غیر از جناب مالک مشهور نیست ولنعم ماقیل قریش
خیار بنی آدم وخیر قریش بنی هاشم وخیر بنی هاشم کلهم سراج الوجود ابو القاسم نبی الاله رسول الهدی و
واسطه الخلق للعالم و گفته شده که اسم نضر قریش است بجهت نضارة وجهش اورا نضر نامیدند و والده او
بره بنت مر بن اد بن طابخه است **وجد سیزدهم** آنحضرت جناب کنانة بن خزیمه است و مادر او عوانه بنت سعد
است واز جناب کنانه قبیله بنی اللیث وقبیله بنی عامر منفصل میشود **وایضا** از جناب کنانه رهط جناب ابیذر
غفاری جند بن جناده منفصل میشود ودر اسد الغابه نسب جند بن جناده را منتهی کرده بجناب کنانة بن خزیمه
بن مدرکة بن ایاس وایضا از کنانة منفصل میشود ابو فراس شاعر **وجد چهاردهم** آن بزرگوار جناب
خزیمه بن مدرکه است تصغیر خزمه و مادر او سلمی بنت اسلم است واز خزیمه قبیله بنی اسد منفصل میشوند و
ایضاً مکرمه زینب بنت جحش زوجه آنحضرت و برادرش عبدالله بن جحش منفصل میشوند و والده مکرمه
زینب وجناب عبدالله امیمه بنت جناب عبدالمطلب استکه این دو اولاد عمه حضرت رسول ص میشوند **وجد ۱۵**
حضرت رسول ص جناب مدرکه بن الیاس است و مادر او خندف است و بنو خندف منسوبست بآن واینست مراد

یزید بن معاویه در این شعر که میگوید لست من خندف ان لم انتقم من بنی هاشم ما کان فعل واز جناب مدرکه
جناب عبدالله بن مسعود منفصل میشود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیده جراح از عشره مبشره میدانند
وحضرت رسول (ص) بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری ست وجناب عبدالله در قرائت قرآن کم نظیر بوده
از شمشیر او در غزوه بدر کبری ابوجهل ملعون بدرك واصل شد واخبار وارده در مدح عبدالله بن مسعود
زیاد است واصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود
خلقت الارض لسبعه بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان والمقداد و عمار و حذیفه و عبدالله
بن مسعود قال علی (ع) وانا امامهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه (ع) لکن بعض اخبار در قدح او نقل شد
در تفسیر صافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار سئوال نمودند که آیا معوذتین از قرآنست
فرمود بلی آنشخص عرض کرد در قرائت ابن مسعود این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف بن مسعود هم نیست
حضرت فرمود ابن مسعود خطا کرده یا فرمود دروغ گفته اند و سوره در قرآنست و در کتاب حق الیقین است که دو
مرتبه عثمان اورا آزرده کرد یکی آنکه چون بجنازه ابا ذر نماز کرد چهل تازیانه بر او زد و مرتبه دیگر چون
مصحف را از او طلبید که با مصحف خود موافق کند و او نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه
روز بعد رحلت فرمود در سنه سی و دو هجری **وجد نوزدهم** آن بزرگوار جناب الیاس بن مضر است و مادر
الیاس ربابست و در المسلوك است که قبیله بنی ضبه از او منفصل میشوند واز بنی الضبه است شمر بن
ذی الجوشن الضبابی و در تاریخ این خلکانست که از جناب الیاس منفصل میشود ثعبان بن سعید بن مسروق الثوری
واین الیاس غیر از الیاس پیغمبر است که خداوند در قرآن فرموده وان الیاس لمن المرسلین چون الیاس پیغمبر
پسر المعاذ اذ بن هرونست که نواده برادر حضرت موسی کلیم الله بوده باشد **وجد هفدهم** جناب رسول خدا (ص)
جناب مضر بن نزار است بضم المیم وفتح الضاد و مادر مضر سوده بنت عك است واز او قبیله بنو ذبیان و بنی هلال و
قبیله بنی ثقیف منفصل میشوند واز قبیله بنو ذبیان است نابغه ذبیانی شاعر واز قبیله بنی هلال است بن قیس الهلالی
واز قبیله بنی ثقیف است مختار بن ابی عبیده ثقفی وحجاج بن یوسف ثقفی **وجد هیجدهم** آن بزرگوار
جناب نزار بن معد است بکسر النون من النزر ای القلیل وامه معانه بنت جوشم و دو قبیله بزرك عرب از ایشان
منفصل میشوند یکی قبیله ربیعه دیگری قبیله مضر که ربیعه و مضر پسران جناب نزار بودند وایضاً قبیله بجیله از
جناب نزار منفصل میشوند واز آن قبیله است جریر بن عبدالله البجلی که او از صحابه بود وایضاً از جناب نزار
منفصل میشوند قبیله بکر بن وائل واز این قبیله است قبیله قس بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است و
اول کسیتکه در مکه معظمه اظهار توحید نمود باورقه بن نوفل وزید بن عمرو بن نفیل چنانچه از جوهری
نقل شده وایضاً این قبیله است مسیلمة الکذابة **وجد نوزدهم** خاتم النبیین (ص) جناب معد بن عدنان است
معد بتشدید الدال علی وزن مرد والده اومهده بود واز او نعمان بن منذر که آخر ملوك حیره است و بجود
وسخاوت مشهور است منفصل میشود **وجد بیستم** حضرت خاتم النبیین (ص) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیله
هستند از ولد اسمعیل بن ابراهیم (ع) وعرب عدنانیه منسوب بایشان هستند خاتمه بدانکه حضرات اهل تسنن
میگویند ده نفر از اصحابه را پیغمبر خاتم (ص) بشارت بیهشت داده واسم آنها را عشره مبشره گفتند و بترتیبی که
آنها شماره میکنند اول ابابکر بن ابی قحافه است دوم عمر بن خطاب سوم عثمان عفان بن چهارم علی بن ابی
طالب پنجم طلحه بن عبدالله ششم زبیر بن عوام هفتم سعد بن قاص هشتم سعد بن زید نهم عبدالرحمن عوف
دهم ابوعبیدة بن جراح و بعضی بعوض ابوعبیدة جناب عبدالله بن مسعود را میشمارند و نسب هریك سابقاً
معلوم شد ودانستیکه همه از قریش منفصل میشوند مگر جناب عبدالله بن مسعود که از فوق قریش منفصل
میشود وسعد وقاص آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و نزد طائفه شیعه این حدیث مقبول نیست بلی

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه خود قسیم الجنة والنار است ودر بحار از احتجاج از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که چون در جنك جمل امیر المؤمنین (ع) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر باطلحه آمدند حضرت فرمود والله شما میدانید که اصحاب جمل ملعونند بلسان پیغمبر (ص) زبیر عرضکرد چگونه ما ملعونیم وحال آنکه ما ازاهل بهشتیم حضرت فرمود اگر من شمارا اهل بهشت میدانستم مقاتله باشمارا حلال نمیدانستم زبیر عرضکرد آیا نشنیده اید حدیث سعد بن عمرو بن نفیل راکه از پیغمبر (ص) شنید که ده نفر ازقریش ازاهل بهشتند حضرت فرمود بلی شنیدم که سعد این حدیث را در خلافت عثمان بجهت او نقل کرده زبیر گفت آیا دروغ گفته حضرت فرمود من چیزی نخواهم گفت تا اسم آنهارا نبری پس زبیر اسم نه نفررا بر حضرت فرمود دهم آنها کیست عرضکرد شما هستید حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من ازاهل بهشتم واما تو آنچه ادعا کردی از برای خود و برای اصحابت من منکرم زبیر گفت آیا گمان کردی که سعد دروغ گفته به پیغمبر حضرت فرمود ازمن گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است والله که بعضی ازاینها در تابوتی هستند در چاهی که دراسفل درکات جهنم است و برسر آنچاه سنگی هست که وقتیکه خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب بفرماید آن سنك را ازروی جهنم بردارد این مطلب را از پیغمبر (ص) شنیدم پس زبیر برگشت درحالتیکه گریه میکرد

# باب اول

## دراسم ولقب و کنیه وتاریخ ولادت ووفات

### حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله

ودر تعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین آنحضرت در بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار وذکر قبور معتبر که واقعه درمکه معظمه واطراف آن ودراین باب ۱۲ فصل و یکخاتمه است

**فصل اول** در اسم ولقب و کنیه ونسب آن بزرگوار بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار محمد (ص) است واشهر القاب شریفه اش (مصطفی وخاتم النبیین) است واشهر کنای آنحضرت (ابو القاسم) است و والد ماجدش جناب عبدالله بن عبدالمطلب است واین بزرگوار قبل از ولادت حضرت پیغمبر (ص) درمدینهٔ طیبه ازدنیا رحلت فرمود درسن بیست وپنجسالگی یا بیست وهشت سالگی ودرمدینهٔ طیبه در دارالنابغه جعدی دفن شد و والده جناب عبدالله وجناب ابیطالب وزبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عبد بن عمران بن مخذوم بن یقظة بن مرة بن کعب است و والده حضرت پیغمبر (ص) آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة است که جد ششم آنجناب است و والده جناب آمنه مرة بنت عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قصی بن کلاب است ودرمقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (ص) برادر وخواهر نسبی نداشتند چنانچه خال وخاله نسبی هم نداشتند واما برادر وخواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد وکسیکه حضانت نمود وجود مقدس پیغمبر (ص) جناب ام ایمن برکة بن ثعلبه بود ودر اصابه ازحضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود ام ایمن امی بعدامی وجناب ام ایمن کنیز عبدالله پدر آنحضرت یا آمنهٔ بنت وهب والدهٔ آنحضرت بود و بهوراثت بپیغمبر (ص) رسید و بعداز تزویج خدیجه پیغمبر اورا آزاد فرمود و تزویج فرمود اورا بعبید بن زید الحبشیه پس متولد شد ازاو ایمن ودرغزه خیبر ایمن شهید شد و بعد ازعبید حبشیه و بعد از بعثت تزویج شد بزید بن حارثه که

غلام خدیجۀ کبری بود واورا بخشیده بود بجناب پیغمبر ص آنحضرت اورا آزاد کرد بعد ام ایمن را باو تزویج فرمود پس متولد شد ازاو اسامة بن زیدی در اسد الغابه استکه بعد از حضرت پیغمبر ص بفاصله ۵ ماه ام ایمن از دنیا رحلت فرمود

**فصل دوم** در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار ویوم آن از ایام هفته ودر تعیین ماه ولادت ویوم آن از ایام ماه ودر تعیین سال ولادت ودر آن سه امر است امر اول در ساعت ولادت ویوم ولادت آنحضرت از ایام هفته علامه مجلسی ره میفرماید مشهور بین مخالفین آنستکه بعد از طلوع فجر روز دوشنبه متولد شد و کلینی فرمودة وقت زوال روز جمعه در شعب ابیطالب سلام الله علیه درخانه محمد بن یوسف ثقفی متولد شد **امر دوم** در تعیین ماه ولادت باسعادت وروز آن از ایام ماه در بحار الانوار فرموده اتفاق نموده‌اند امامیه الاشاذی از آنها که ولادت باسعادت خاتم انبیاء ص در هفدهم ربیع لاول بوده واکثر مخالفین در دوازدهم آن ماه گفته‌اند ودر اصول کافی این قول رااختیار فرموده ومتحمل است تقیه باشد نه اختیار اوحامله شد والده ماجده‌اش بآن بزرگوار درایام تشریق در نزد جمره وسطی انتهی وبعضی اشکال فرموده‌اند که اگر حمل در ایام تشریق باشد و ولادت درهفدهم ربیع الاول باید مدت حمل سه ماه ویا چندروز باشد یا یکسال وسه ماه وچندروز با آنکه اتفاق نموده‌اند که مدت حمل از شش ماه کمتر وازیکسال زیادتر نمیشود وجواب ازاین اشکال چنانست که مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه انما النسی زیاده فی الفکر از مجاهد نقل فرموده که مشرکین درهر دوسالی دریکماه حج میکردند تاآنکه اتفاق شد حجة الوداع درماه ذیحجة الحرام انتهی پس ممکن است حج در سنه ولادت جمادی الاخر واقع شده باشد و شاهد بر این فرمایش مرحوم مجلسی ره در تحفه الزائرین است که جناب آمنه در ۱۹ جمادی الاخره بحضرت خاتم انبیاء ص حامله شد بنابراین مدت حمل نه ماه الادرروز میشود ومخفی نماند که خانه محمد بن یوسف مال حضرت رسول ص بود آن بزرگوار مرحمت فرمود بعقیل بن ابیطالب بعد اولاد جناب عقیل اورا فروختند بمحمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ومشهور شد بخانه محمد ولد یوسف ودر زمان هارون الرشید مادرش خیزران اورا گرفت ومسجد کرد والان معروف وزیارتگاه است **امر سوم** در سال ولادت آن بزرگوار در کافی وبعضی کتب معتبره دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار عام الفیل چهل سال قبل ازمبعث شریف بوده ودر بحار است که باتفاق امامیه مبعث شریف در بیست وهفتم ماه رجب بوده انتهی وظاهرا مبعث شریف دربین سال چهل ویکم ازولادت بوده پس بنابراین اگر مراد سال قمری باشد نه سال شمسی از ولادت تا یوم مبعث و چهل سال وچهار ماه وده روز میشود واین تفاوتش از چهل سال تمام تقریبا چهارماه وقدری میشود واگر گفته شود دربین سال چهل بوده از روز ولادت تا روز مبعث ۳۹ سال و ٤ ماه و ۱۰ روز میشود و تفاوتش تقریبا هشت ماه میشود پس احتمال اول اقرب مجازا هست از احتمال دوم ودر بحار است که ولادت آنحضرت درعهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعداز گذشتن ٤۵ سال ازسلطنت او وبعد ازگذشتن ۵۵ روزیا ٤۰ روز ازقصه اصحاب فیل انتهی مخفی نماند که عام الفیل سالی بود که نجاشی سلطان حبشه وزیرخود ابرهة بن صباح رابالشگر زیادی و ٤۰۰ فیل روانه نمود بجانب مکه معظمه که آنجارا خراب کنند واحجار آنرا بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بحجارهٔ ازسجیل آنها را معذب فرمود ودر سوره مبارکه فیل اشاره باین قصه فرموده واین قضیه بود که جناب عبدالمطلب فرمود (انا رب الابل وان للبیت ربا)

**فصل سوم** در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء ص ویوم آن از ایام هفته در تعیین ماه رحلت ویوم آن از ایام ماه ودر تعیین سال رحلت آن بزرگوار ودر علت رحلت آنحضرت ودر اینچهار امر است امر اول در تعیین ساعت رحلت ویوم آن از ایام هفته اما ساعت رحلت در بحار از

مناقب نقل فرمود وقبض قبل آن تغیب الشمس واما یوم رحلت مرحوم مجلسی میفرماید اشهر بین علمای
خاصه وعامه آنستکه روز دوشنبه بود امر دوم در تعیین ماه رحلت پیغمبر (ص) وروز آن ازایام ماه علامه مجلسی
در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنستکه رحلت آن بزرگوار روز بیست وهشتم ماه صفر بوده و
اکثر علمای عامه دوازدهم ربیع الاول گفته اند وکلینی ازخاصه باین قول قائل است وقول اول اصح واشهر است
انتهی ودر بحار ازامالی شیخ طوسی ره نقل کرده وتوفی رسول الله (ص) فی اثنی عشر مضت من ربیع الاول یوم
الاثنین ودفن لیلة الار بعاء انتهی ومتحمل است فرمایش کلینی وشیخ طوسی علیهما الرحمه تقیه باشد نه اختیارا

**امر سوم** در تعیین سال رحلت آنحضرت علامه مجلسی ره درجلاء العیون میفرماید خلافی نیست که وقت
رحلت ازسن شریفش شصت وسه سال گذشته بود ودراصول کافی وبعضی از کتب معتبره رحلت را در سال دهم
ازهجرت فرموده اند ودر تهذیب وبعضی کتب معتبره دیگر سال یازدهم ازهجرت فرموده اند انتهی وممکن
است که گفته شود اختلاف بین سنه ده یازده لفظی وصوری باشد نه واقعی چون اگر سنه هجرت اززمان هجرت
که غره ربیع المولود است اعتبار شود رحلت در سنه دهم میشود واگر ازاول محرم سال هجرت اعتبار شود
رحلت در سنه یازدهم میشود ودراصول کافی است که ولادت شریف چهل سال قبل البعثة بوده وبعد ازبعثت
سیزده سال درمکه معظمه اقامت فرموده وده سال درمدینه طیبه انتهی ودر بحار نقل فرموده اتفاق امامیه رابر آن
که مبعث شریف در بیست وهفتم ماه مبارك رجب بوده وسابقاً گفته شد که ظاهرا مبعث شریف درماه رجب بین
سال چهار ویك بوده پس ازولادت تا روز بعثت چهل سال وچهار ماه ودوروز میشود وظاهرا هجرت درغره
ربیع المولود بین سال سیزدهم ازبعثت واقع شده بهمان علتیکه در امر سوم ازفصل دوم گفته شد که اقرب مجازا
باشد پس از روز بعثت تاروز هجرت دوازده سال وهفت ماه وسه روز میشود تقریبا که ازسیزده سال وهفت ماه
بیست وهفت روز کمتر میشود واگر گفته شود بین سال چهارده بوده اززمان بعثت تاهجرت سیزده سال وهفت ماه
وسه روز میشود پس احتمال اول اقربست بسیزده تمام ازدهم وظاهرا رحلت نیز در بین سال دهم ازهجرت واقع
شده بهمان علت که گفته شد که ازروز هجرت تا روز رحلت بنا برمختار ده سال الا سه روز میشود تقریبا
از روز ولادت تا روز رحلت بنابر مختار شصت ودو سال ویازده ماه وده روز میشود تقریباً **امر چهارم**
در علت رحلت حضرت خاتم انبیاء ص شیخ الطایفه در تهذیب میفرماید قبض مسموما ودر بحار از بصائر الدرجات محمد
بن الحسن الصفار ازحضرت صادق ع روایت میکند فرمود زن یهودیه آنحضرت رامسموم نمود در ذراع ذبیحه و
آنجناب ذراع وشانه ذبیحه رادوست میداشت وکراهت میداشت گوشت سرین ذبیحه راچون نزدیك است بمحل
بول حیوان وچون حاضر نمود آنزن یهودیه ذراع مسموم راپیغمبر (ص) قدری میل فرمود پس آن ذراع بسخن
آمد عرض کرد یارسول الله من مسموم میباشم آنحضرت واگذارد آن را وآن زهر در وجود مقدس آن بزرگوار
اثر کرد آنحضرت ازدنیا رحلت فرمود ودر ناسخ التواریخ است که آنزن یهودیه دختر حارث یهودی خیبری و
برادرزاده مرحب خیبری بود که هر دو را امیر المومنین (ع) کشت حضرت را بگوشت وشانه بزغاله مسموم نمود

## فصل چهارم

درذکر زوجات محترمات آن بزرگوار دراینده امر است **امر اول** درذکر اسماء
زوجاتیکه قبل ازحضرت پیغمبر (ص) از دنیا رفتند وآنها دونفر بودند **الاولی**

مخدرهٔ مکرمه خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بود که نسبش با پیغمبر (ص) در قصی متحد
میشود واول زوجه که پیغمبر (ص) تزویج فرمود آنمحترمه بود وتا آنمخدره در دنیا بود آنحضرت زوجه دیگری
اختیار نفرمود چنانچه صدیقه کبری سلام الله علیها در دنیا بود حضرت امیر المومنین (ع) زوجه دیگری اختیار نفرمود
وجناب خدیجه افضل زوجات آنحضرت بود وتمام اولادهای حضرت رسول (ص) ازآنمخدره بود غیر جناب ابراهیم
که ازکنیزی بوده مسماه بماریه قبطیه ودر مصباح المتهجدین است که تزویج آنمخدره در دهم ربیع الاول

بود ودر آنحال ازسن شریف حضرت پیغمبر «ص» بیست و پنجسال گذشته بود واحمد ولد الحسن الحر العاملی ره
در در المسلوك فرموده که در آنحال از سن شریف جناب خدیجه چهل سال گذشته بود انتهی ودر کافی اسنکه
آنمخدره یکسال قبل الهجرة ازدنیا رحلت فرمود ومجلسی ره در مرآة العقول فرمود که اشهر آنکه رحلت
آنمخدره سه سال قبل الهجرة بوده که سال دهم از بعثت باشد چنانچه سید مومن شبلنجی در نور الابصار جزری
در اسد الغابة فرموده اند که وفات حضرت ابیطالب در اول ذیقعده سال دهم از بعثت بوده ودر اخبار خاصه است
که وفات خدیجه کبری سه روز بعد از وفات حضرت ابیطالب بوده پس بنابراین روز رحلت آنمخدره در
چهارم ذیقعدة الحرام خواهد بود ودر سن شصت و پنجسالگی ودر مصباح شیخ است که وفات جناب ابیطالب در ٢٦
ماه رجب بود پس رحلت آنمخدره ٢٩ ماه رجب خواهد بود واز زوجات حضرت پیغمبر «ص» همین
مکرمه در مکه معظمه وحلت فرمودند ودر قبرستان ملعی دفن شدند وقبل از حضرت رسول اینمخدره دو
شوهر اختیار کرده بود چنانچه در اصابه است شوهر اولش ابی هالة ولد زرارة بود وشوهر دومش عتیق
ولد عائذ بود وبعد از ایندو پیغمبر اینمخدره را تزویج فرمود الثانیه زینب بنت خزیمة المکناة بام المساکین
بود که حضرت پیغمبر ص اورا در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود واول زوجه عبدالله جحش
بود بعد که عبدالله در غزوه احد شهید شد حضرت پیغمبر ص اورا تزویج فرمود وآنمخدره بعد از چند ماه ازدنیا
رحلت کرد ودر بقیع دفن شد امر دوم در ذکر زوجاتیکه بعد از پیغمبر ص از دنیا رفتند معروف ومشهور آنستکه
آنها نه نفر بودند الاولی سوده دختر زمعه بود واین مخدره راحضرت رسول ص یکسال بعد از رحلت خدیجه
کبری وقبل از هجرت تزویج فرمود وسابقا گفتیم نسب جناب سوده منتهی میشود بجناب لوی ولد غالب جد
هشتم خاتم انبیاء واینمخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت وخلافت عمر خطاب از دنیا رحلت فرمود وقبل
از حضرت رسول این مخدره زوجهٔ سکران ولد عمر بود وسکران در حبشه ازدنیا رفت الثانیه عایشه دختر
ابابکر بود ومادر عایشه وعبدالرحمن ولد ابی بکر ام رومان بنت عامر ولد عمیر بود وپیغمبر ص در مکه معظمه
بعد از رحلت خدیجه کبری وقبل از تزویج سوده در ماه شوال اورا تزویج فرمود وزفافش بعد از تزویج
سوده در ماه شوال سال اول هجرت در مدینه طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود وپیغمبر ص
٥٣ ساله بودند ودر میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن باکره وباقی ثیبه بودند که زوجه آنحضرت
شدند وعایشه در سنه ٥٧ هجری در مدینه ازدنیا رفت ودر بقیع دفن شد الثالثه حفصه دختر عمر خطاب
بوده مادر حفصه وعبدالله ولد عمر وعبدالرحمن ولد عمر زینب بنت مطعون خواهر جناب عثمان ولد مطعون
بود پیغمبر ص اورا در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود وقبل از حضرت رسول ص حفصه
زوجه خنیس ولد عبدالله ولد السهمی بود وحفصه در سنه ٤٥ هجری در مدینه طیبه ازدنیا رفت الرابعه
مخدره محترمه ام السلمه دختر ابی امیه حذیفه ولد مغیرة ولد عبدالله ولد عمر ولد مخزوم ولد یقظة ولد
مرة جد ششم حضرت رسول ص بود والده ماجده آن محترمه عاتکه است ودر اعلام وری است که مخدره
عاتکه بنت عبدالمطلب بوده وبعضی گفتند بنت عامر ولد ربیعا ولد مالك بوده واینمخدره بعد از خدیجه
کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود واول آنمخدرهٔ زوجه پسر عمش ابوسلمه ولد عبدالاسد
ولد مغیره ولد عبدالله بود پس جناب ابوسلمه وام سلمه پسر عمو ودختر عموی یکدیگر بودند واز اعلام الوری
معلوم میشود که پسر خاله ودختر خاله یکدیگر هم نیز میباشند چون میفرماید مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب
بوده وآنحضرت اورا در سال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود ودر سنه ٦١ هجری در مدینه طیبه
ازدنیا رفته ودر بقیع دفن شد وگفته شده که اینمخدره آخرین زوجات آنحضرت بود که ازدنیا رحلت فرمود الخامسه
زینب دختر جحش بن رباب المکناة بام الحکم بود واو والده ماجده آن مخدره امیمه بنت جناب عبدالمطلب است و
این مکرمه خواهر ابو بنی عبدالله بن جحش است وپیغمبر ص آنمحترمه را در سال پنجم هجرت تزویج فرمود وقبل

ازحضرت پیغمبر ص جناب زینب زوجه زیدبن حارثه بود ودر بحاراست که پیغمبر ص اورا خطبه نمود
ازرای غلامش زیدبن حارثه آنمخدره حاضر نشدو گفت من دخترعمه تو باشم وزوجه غلام شما بشوم
برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیه شریفه نازل شد ( ومـا کان لمومن ولامنومة اذاقضی الله و
رسوله امران یکون لهم الخیرة من امرهم الی ان قال تعالی فلما قضی زیدمنها وطرأزوجنا کها لکیلا یکون
علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم) چون زید را مردم پسر پیغمبر میخواندند وجنـاب زینب بنت
جحش درسال بیستم هجرت ازدنیا رحلت فرمود ودر بقیع دفن شد السادسه جویریه دختر حارث بن
ابیضراراست که درسنه پنجم ازهجرت نیزاورا تزویج فرمود ودرسنه ۵۶ هجری درمدینه ازدنیا رحلت
فرمودوقبل از آنحضرت زوجه مالك بن صفوان بود السابعه رملة المکناة بام الحبیبه بنت ابـی سفیان و
خواهر معاویه است وبعضی اسم اورا هند گفته اند واواول زوجه عبدالله ولدجحش ولدرباب بودو در
سال هفتم ازهجرت آنجناب اورا تزویج فرمود ودرسال چهل وچهارم درمدینه ازدنیا رحلت فرمود
الثامنه صفیه دخترحی ولد اخطب که ازسبایای خیبرواز اسباط لاوی ولد یعقوب و از ذراری جناب
هارون برادر حضرت موسی است ودرسال هفتم هجری نیزحضرت رسول ص اورا تزویج فرمود وقبل
از آنحضرت زوجه سلام ولد مسلم بود وبعد زوجه کنانة ولدربیع شد بعد زوجه حضرت پیغمبر ص ودر
سال پنجاهم هجرت ازدنیا رحلت فرمود ودر بقیع دفن شد التاسعه مکرمه میمونه بنت حارث ولد
جون بود وقبل ازحضرت رسول زوجه عمیر ولدعمرو الثقفی بود بعد زوجه ابی زید ولد عبدالعامر شد
وبعد زوجه حضرت ص شد واینمخدره دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابة الکبری زوجه عباس ولد
عبدالمطلب ومادر فضل وعبدالله وعبیدالله وقثم ومعبد وعبدالرحمن است که تمام اولادهای عباس و
لبابة الکبری میباشند وکنیه لبابه ام الفضل است ودیگری لبابة الصغری است که زوجه ولیدبن مغیرة
ابن عبدالله بن مخزوم ووالده خالدبن ولیداست وایضا این مکرمه ۳ خواهرامی داشت یکی جناب
اسماء وجناب سلمی وجناب سلامه که بنات عمیس بودند واسماء اول زوجه جعفربن ابیطالب ع و
عبدالله بن جعفر ازاو متولد شد بعد زوجه ابابکر شد ومحمدبن ابابکر از اومتولد شد وبعد زوجه
حضرت امیرالمومنین ع شد ویحیی بن علی ازاومتولد شد وسلمی بنت عمیس زوجه جناب حمزه بن
عبدالمطلب است وسلامه زوجه جناب عبدالله بن کعب است ووالده این ۶ مخدره هند بنت عوف ولد
زهرولد حرب بود که در باره او پیغمبر ص فرمود انها اکرم الناس اصهارا الحاصل جناب میمونه بعد
ازخدیجه کبری وجناب ام السلمه افضل زوجات پیغمبر ص بود ودرسنه هفتم هجری تزویج شد بپیغمبر ص
ودرسنه ۵۱ هجری ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش درارض سرف است که ازنواحی مکه است و
زوجات دیگرهم ازبرای حضرت پیغمبر ص گفته اند پس معلوم شد که این زوجات حضرت در مدینه
طیبه تزویج شدند بغیر خدیجه وعایشه وسوده که این هر ۳ در مکه معظمه تزویج شدند وایضا معلوم
شد که زوجات آن بزرگوار بعد ازرحلت آنحضرت ازدنیا رفتند غیرازجناب خدیجه وجنـاب زینب
خزیمه وایضا معلوم شد که زوجات آنحضرت درمدینه ازدنیا رفتند غیرازجناب خدیجه وجناب میمونه
که جناب خدیجه درمکه وجناب میمونه درسرف ازدنیا رحلت فرمودند وهمانجا دفن شدند ودراصول
کافی ازحضرت صادق ع روایت میکند که صداق پیغمبر ص زوجاتش را دوازده اوقیه ونیم بوده واوقیه
چهل درهم است که مجموع ۵۰۰ درهم میشود واما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیز آنحضرت بود که
صاحب اسکندریه مقوقس آنمخدره را بانعله شهبا واشیاء دیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار
فرستاد وجناب ابراهیم ازآن مکرمه متولد شد وآنمحترمه درسال هجدهم هجری ازدنیا رحلت فرمود
وقبرش در بقیع است

## فصل پنجم

درذکراولاد امجاد آنحضرت ازاصول کافی مستفاد میشود که آن بزرگوار
خدیجه کبری ۳ پسرداشت وچهار دخترجناب قاسم وزینب ورقیه وام کلثوم که

قبل از بعثت متولد شدند وجناب الطیب والطاهر و فاطمه زهراء ص که بعداز بعثت متولدشد وازمناقب
ابن شهر آشوب مستفاد میشود که حضرت پیغمبر ص ازخدیجه کبری دوپسر داشت وچهاردختر قاسم وعبدالله
وهما الطاهر والطیب وازاین عبارت معلوم میشود که الطاهر والطیب هردولقب جناب قاسم است والطیب
لقب جناب عبدالله ودر بحار ازمنتقی کازرانی نقل فرموده که الطاهر والطیب هردولقب جناب عبدالله است
وازسایرزوجات آنحضرت ابدا اولادی نداشت وجناب ابراهیم ازماریه قبطیه بود پس آنحضرت ٤
دختر داشتند واما ۳ یا ٤ پسر داشتند وبدانکه تمام اولادهای پیغمبر ع درمکه متولد شدندمگر جناب
ابراهیم که درمدینه منوره متولد شد وایضا تمام اولادهای آنحضرت قبل ازآنجناب ازدنیا رفتندغیر
ازفاطمه زهراء س که چندی بعد ازآن بزرگوار ازدنیا رحلت فرمود اماجناب قاسم قبل از بعثت در
مکه متولد شد وقبل ازبعثت هم ازدنیا رحلت فرمود یا بعدازهفت شب یا بعدازدوسال ازولادتش ودر
اصابه است که قاسم اول مولودی بود که ازآن مخدره متولد شد وبواسطه اومکنی شدآن بزرگوار
به ابوالقاسم واما جناب عبدالله درمکه متولد شد ودرکودکی ازدنیا رفت واما جناب ابراهیم درسال
هشتم هجری متولد شد ودرمصباح المتهجدین استکه جناب ابراهیم در هیجدهم ماه رجب ازدنیا رحلت
فرمود ودراسدالغابه ازواقدی نقل کرده که جناب ابراهیم هیجده ماهه بود که ازدنیا رحلت فرمود و
قبرشریف آنجناب دربقیع معروف است واما مکرمه زینب درسال پنجم ازتزویج جناب خدیجه کبری
با پیغمبر ص متولد شد ودرسال هشتم هجری در مدینه طیبه ازدنیا رحلت فرمود درسن ۳۱ ساله واین
مکرمه زوجه ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف بود که ازجناب عبدمناف رشته
او با پیغمبر خاتم منفصل میشود وتزویج آن مخدره با بی العاص قبل از بعثت وقبل ازحرام شدن دختران
بکفار بود ونقل شده که ابوالعاص درجنك بدر اسیر شد زینب قلاده که حضرت خدیجه کبری باو داده
بود نزد پدربزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهرخود چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یاد کرد
خدیجه کبری را ورقت فرمود وازصحابه طلب فرمود که فدای اورا ببخشد واورا بدون فدا آزاد
کنند اصحاب چنین کردند حضرت با بی العاص شرط کرد چون بمکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش
فرستد وبشرط خود وفا نمود وزینب را فرستاد وبعد خود بمدینه آمد واسلام اختیار نمود و چندی
بعد ازرحلت جناب زینب شوهرش ابوالعاص ازدنیا رفت ومادر ابوالعاص هاله بنت خویلد است که
ابوالعاص وجناب زینب دخترخاله وپسرخاله بودندوازآنها دختری مخلف شد مسماة بامامه که حضرت
فاطمه زهراء ع بحضرت امیرالمومنین ع وصیت فرمود که بعدازوفات من امامه دخترخواهرم راتزویج
فرما وجناب امامه درسنه ٥٥ هجری ازدنیا رحلت فرمود واما رقیه س بعد از ولادت حضرت زینب
متولد شد وسال سوم هجری درمدینه شهید شد درسن ۲۳ سالگی وعلت شهادتش این بود که این
مخدره زوجه عثمان بن عفان بن ابی العاص بودو پیغمبر ص خون مغیرة بن العاص عموی عثمان را مباح فرمود
عثمان مغیره را درخانه خود پنهان نمود وحی نازل شد که مغیره درخانه عثمان است حضرت پیغمبر ص بحضرت
امیرالمومنین ع فرمودند شمشیر بردار برو بخانه عثمان ومغیره را بقتل برسان عثمان دانست واورا بخدمت حضرت
پیغمبر ص آورد و۳ روزمهلت گرفت که ازمدینه خارج شود بعد که عثمان ازخدمت حضرت بیرون شد حضرت
رسول فرمود (اللهم العن مغیرة بن ابی العاص والعن من یوویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه
والعن من بجهزه والعن من یعطیه سقاء اوحداء اورشاء اووعاء) ویکنفر ازمنافقین مرتکب تمام آن امور یکه مورد
لعن آن بزرگوار شده بود گردید ومغیره را برددرمنزل خود جای دادوغذاوآب دادواسباب سفر برای مغیره
فراهم کردوروزچهارم اورا ازمدینه خارج کرد پس وحی نازل شد حضرت رسول ص حضرت امیرالمومنین
وعمار یاسر رافرستادند ومغیره را بقتل رسانیدند عثمان بتهمت اینکه جناب رقیه بپدر بزرگوارش خبرداده بمکان
مقبره آنمخدره را بسیارزدوآنمخدره بپدر بزرگوارش خبرداد پیغمبر ص فرمود ما اقبح بالمرئة ذات حسب ودین

فی کل یوم تشکوزوجها الحاصل چهارمرتبه عثمان مخدره راصدمه‌زد درمرتبه‌چهارم پیغمبرص حضرت
امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه را فرستادند شمشیربردار وبروبخانه عثمان ودخترعم خود راگرفته بیاور
واگرعثمان مانع شود اورا بقتل رسان حضرت امیرالمومنین ع بخانه‌عثمان تشریف آورده‌وجناب‌رقیه
راآورد خدمت پیغمبرص آنمخدره‌مظلومه‌پشت خود رابرهنه کردچشم‌پیغمبرص بجراحتهای پشت آنمخدره
افتاد فرمود قتلك قتله‌الله‌وروزچهارم جناب رقیه‌ازدنیا رحلت‌فرمود ودر روایت‌است که‌حضرت پیغمبرص
برسرقبررقیه ایستادودعاکردوفرمودالحقی بسلفنا عثمان بن مظعون‌پس فرمود من‌دانستم‌ضعف‌وناتوانی
اورا وازخدا خواستم که اورا ازفشارقبرایمن نماید ودراعلام الوری استکه اینمخدره اول زوجه‌عتبة
بن‌ابی‌لهب بود واوخیلی اینمخدره را ظلم کرد ومطلقه نمود پیغمبرص فرمود اللهم‌سلط‌علی‌عتبة کلبا
من کلابك فتناوله الاسدوبعد عثمان آنمخدره را تزویج کرد وازاوعبدالله‌بن‌عثمان متولد شدودرصغیری
ازدنیا رفت چون‌خروسی‌بچشم آنطفل منقار زدپس مریض‌شد وازدنیا رفت ورحلت اینمخدره درسال
دوم هجرت بود چون دراصابه است وقتی که زیدبن حارثه آمد وبشارت داد بفتح بدر عثمان سرقبر
رقیه بود ومعلوم است‌که جنك بدر درسال دوم‌هجرت بود واما مخدره مکرمه ام کلثوم اسم‌شریفش
آمنه بود وبعد ازجناب رقیه بعثمان تزویج شد لذا عثمان را ذوالنورین میگویند وجناب ام کلثوم در
شعبان سال هفتم‌یا سال‌نهم‌ازهجرت‌ازدنیا رحلت‌فرمود ودراصابه است که ام کلثوم‌باهمشیره مکرمه‌اش
فاطمه زهراء ع وغیراوازعیالات پیغمبرص وارد مدینه شدند وبعدازشهادت همشیره مکرمه‌اش رقیه
عثمان اورا تزویج نمود درسال سوم‌ازهجرت‌ودرشعبان‌سنه نهم ازهجرت درمدینه ازدنیا رحلت‌فرمود
واولادی نیاورد درخانه عثمان

## فصل ششم

درذکر بعضی‌ازحالات شریفه اعمام وعمات حضرت خاتم‌النبین‌ص و بعضی از حالات اولاد آنها مجملا بدانکه آن بزرگوار برادر وخواهر نسبی نداشتند
نه ابوینی نه‌ابی‌ونه‌امی واما برادر وخواهررضاعی‌داشتند یعنی‌برادر وخواهری‌که اولاد نسبی‌مرضعه
آنحضرت بوده مثل مسروح که ازثویبه بود ومثل‌عبدالله وانسیه وجذامه که ازحلیمه سعدیه بودند و
این چهارنفر اولادهای نسبی ثویبه وحلیمه سعدیه مرضعه آنجناب بودند وبرادر وخواهریکه اولاد
رضائی مرضعه آنبزرگوار بودند مثل جناب اباسلمه زوج اول‌ام‌سلمه که اورا بعد ازحضرت رسول‌ص
شیرداده ومثل حضرت حمزه عموی آنجناب ومثل‌عبدان‌بن جحش که این سه اولاد رضائی ثویبه‌بودند
که کنیزابی‌لهب ومرضعه حضرت پیغمبرص بودومثل‌ابوسفیان‌بن حارث‌بن عبدالمطلب که اولادرضائی
حلیمه سعدیه بود ومثل جناب عثمان‌بن مظعون چنانچه سابقا در مقدمه گفته شد وایضا آنحضرت خال
وخاله نداشتند نه نسبی ونه رضاعی واما اعمام وعمات متعدد داشتند چون حضرت عبدالمطلب ده‌پسر
داشت و۶دختراماپسران عبدالمطلب اول حارث یا حرث است دویم زبیر سوم حجد چهارم درار پنجم
مقوم ششم ابولهب هفتم جناب‌عبدالله هشتم جناب ابوطالب نهم جناب حمزه دهم جناب عباس و بعضی
دوازده پسر گفتند وبعضی سیزده واما دختران عبدالمطلب ۶ نفربؤدند وزیادتر گفته نشده الاولی
امیمه الثانیه بره الثالثه عاتکه الرابعه صفیه‌الخامسه اروی السادسه‌ام‌الحکیم‌الملقبة ببیضاء
وازپسرهای عبدالمطلب از۶نفرشان اولاد عقب افتاد اول ازحارث یا حرث که بزرگترین فرزندان
عبدالمطلب بود وبآن‌سبب آنحضرت [illegible] ابوالحارث می گفتند واوپنج پسرداشت منجمله ابوسفیان‌بن
حرث بودکه برادر رضاعی حضرت پیغمبرص وازشعرا معروف بود ودر سنه بیستم ازهجرت درمدینه
طیبه ازدنیا رحلت فرمود دوم اززبیر درکتاب اسعاف‌الراغبین که درحاشیه نورالابصار شبلنجی‌طبع
شده نوشته واماالزبیرفولدله عبدالله وضباعه وام‌الحکیم‌ودرمجالس‌المومنین است‌که عبدالله‌بن‌زبیربن
عبدالمطلب در غزاء روم شربت شهادت چشید ودخترش ضباعه زوجه جناب مقدادبن‌اسودالکندی بود

بود ودر کافی است که پیغمبرص تزویج فرمود ضباعهٔ زبیر بن عبدالمطلب را بجناب مقداد تامردم تاسی بنمایند وبدانند که اکرم خلق در نزد خداوند متقین میباشند ودر عمدة الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب منقرض شد سوم ازجناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاص از آن بزرگوار متولد شد چهارم ازجناب ابوطالب که چهار پسر داشت طالب وعقیل وجعفر واامیر امومنین علی بن ابیطالب صلواة الله علیه ومابین هریك ازاین چهار پسرده سال فاصله بود ودو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته بود که زوجه ابی وهب هبیره بن عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم الغریشی بود ودیگر جمانه که زوجه ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب ووالده عبدالله بن ابی سفیان حرث بود وتمام اینها ازفاطمه بنت اسد بودند پنجم ازابولهب واوسه پسرداشت عتبه وعتیبه ومعتب ومادر اینها امجمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که خداوند درسوره مبارکه تبت اورا توصیف بحمالة الحطب فرمود ودرمجالس المومنین است که فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب شاعر معروفی بود واواست صاحب قصیده معروفه در حق امیرالمومنین ع که مطلع آن اینست ماکنت احسب هذالامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی بقبلتهم واعلم الناس بالایات والسنن وآخر الناس عهدا بالنبی ومن جبرئیل عون له فی الغسل والکفن وبعضی گفتند که این اشعار ازحسان بن ثابت است بعد میفرماید واصح آنستکه این اشعار ازربیعة بن حرث بن عبدالمطلب است انتهی ششم ازجناب عباس که مکنی بود به ابی الفضل و او۹ پسرداشت و۳ دختر واول ازپسرهای جناب عباس فضل بن عباس بود وبواسطه اوعباس مکنی شد به اباالفضل ودرحجة الوداع با پیغمبرص بود وهنگام غسل آنحضرت امیرالمومنین ع را امداد نمود ودرغزوه فتح مکه ودرغزوه حنین با پیغمبر ص بود ودرسن ۲۲ سالگی ازدنیا رحلت کرد بمرض طاعون دوم ازپسرهای جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود وروزفوتش جناب محمد بن الحنفیه فرمود الیوم مات ربانی هذالامة وتاریخ رحلت ومدفن ایشان در مقدمه گذشت که در طائف رحلت فرمود ودر آنجا دفن شدوقبرش درطائف معلوم است ودرمدح عباس وعبدالله بن عباس روایات زیادی وارد شده وبعضی ازروایات هم در قدح ایشان وارد شده منجمله درششم بحار ازتفسیر علی بن ابراهیم ازحضرت باقرع روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین ص رسید عرضکرد ابن عباس گمان میکند که هرآیه درقرآن مجید نازل شده میداند که درچه روز نازل شده ودرباره که نازل شده پس پدر بزرگوارم باوفرمود که باابن عباس بگو که آیه ومن کان فی هذه اعمی فهوفی الاخرة اعمی واضل سبیلا درباره که نازل شده وهمچنین آیه ولاینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله بریدان یغویکم وهمچنین آیهٔ یاایهاالذین آمنوا اصبرو اوصابروا ورابطوا پس آنشخص آمد نزد ابن عباس وسئوال کرد ازاو این آیات را ابن عباس گفت آنکسی که بتوامر کرده میخواهم مرا باو مقابل نمائی تا از اوسئوال نمایم که عرش را خداوند ازچه خلق فرموده وطول وعرض اوچقدر است واوچگونه است پس آنمرد خدمت پدر بزرگوارم رسید فرمود آیا جواب داد گفت نه فرمود لکن من جواب میدهم بعلم وبنور اما قوله تعالی ومن کان فی هذه اعمی فهوفی الاخرة اعمی واضل سبیلا درباره ابن عباس وپدرش نازل شده اما قوله تعالی ولاینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم در باره پدرش نازل شده الی آخر الروایه ومنجمله احمد بن عبدربه الاندلسی درجلد سوم عقدالفرید نوشته وقتی که ابن عباس والی بصره بود امیرالمومنین ع کاغذ عتاب آمیزی نوشت باو و او درجواب کاغذ جسورانه نوشت بحضرت امیرالمومنین ع و ازفقراتش اینست وایم الله لئن القی الله بمافی بطن هذه الارض من عقیانها ومخبئها وبماعلی ظهرها من طلاعهاذهبا احب الی من القی الله وقد سفکت دماء هذالامة لانال بذلك الملك والامره وابعث الی عملك من احبت فانی ظاعن والسلام فی منتهی الارب عقیان بالکسر زرخالص که درزمین پیدا گردد

وخباء پنهان کرده ومنجمله در کامل بهائی ازحضرت امام محمد باقر ع روایتکرده که حضرت امیرالمومنین ع
درزمانیکه خلافت دردست دیگران بود دائما میفرمود والله لوکان حمزه وجعفر حیین ماطمع فینا ابوبکر
ولکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل وعباس ودرمنتهی الامال ازشیخ صدوق روایتکرده که روزی جبرئیل
برپیغمبر نازل شد وقبای سیاهی پوشیده بود وکمربندی بروی آن بسته بود وخنجری بر آن زده بود حضرت
فرمود ای جبرئیل این چه زی است عرضکرد این زی فرزند عم توعباس است یا محمد وای برفرزندان
توازفرزندان عم توعباس پس حضرت پیغمبر ص ازخانه بیرون آمد وبعباس فرمود ای عم وای برفرزندان
من ازفرزندان توعباس عرضکرد یا رسول الله اگر رخصت میدهی آلت مردی خودرا قطع میکنم حضرت
فرمود قلم جاری شد در آنچه واقع خواهدشد سوم ازاولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عبیدالله بن عباس
است واو یکسال از عبدالله بن عباس کوچکتر بود ودر بحار ازابن ابی الحدید نقل کرده وحاصلش آنست
که بعدازشهادت حضرت امیرالمومنین ع معویه متوجه تسخیر عراق گردید بحضرت امام حسن مجتبی ع
خبررسید در کوفه تشریف برد بمنبر وخطبه خواند ومردم را ترغیب فرمود که خارج شوند به نخلیه
تا تکلیف معین شود احدی جواب بآنحضرت نداد جناب عدی بن حاتم ایستاد وگفت من پسرحاتم طائی
هستم سبحان الله چقدر قبیح است که امام شماشما را بخواند وشماجواب ندهید وکلماتی گفت در تهییج مردم
حضرت متوجه او شد ودرباره او دعا فرمود بعد قیس بن سعد بن عباده بابعضی دیگر حرکت نمودند ومثل
کلمات عدی بن حاتم عرضکردند حضرت درباره آنها دعا فرمود پس آن بزرگوار ازکوفه بیرون شد
وبجانب نخیله روانه شد ومغیره بن نوفل بن حرث رابجای خود نشانید ودرنخیله سه روزاقامت نمود
تاآنکه جمعیت زیادی ازمسلمین در نخیله جمع شدند بعد حضرت امام حسن مجتبی ع عبیدالله بن عباس
را امیر بلشگر قرار داد واورابا دوازده هزارنفر روانه فرمود بجهت جلوگیری ازلشگر معویه وفرمود
اگراورا حادثه روی دهد امیر لشگر جناب قیس بن سعد بن عباده باشد پس عبیدالله بن عباس رسید
بلشگر معویه وچون فردای آن روزشد معویه کسی را فرستاد نزد عبیدالله بن عباس وگفت حضرت امام
حسن ع فرستاده نزد من وحاضرشده بجهة صلح وتسلیم امررابمن پس اگر توهم اطاعت نمائی ازمن
تومتبوع خواهی بود والاداخل خواهی شد درحالتیکه تابع باشی واگر داخل شوی هزار هزاردرهم
بتوخواهم داد نصف آن را نقدمیدهم ونصف دیگررا وقتیکه داخل کوفه شدم عبیدالله بن عباس بآن
فریفته شد وشبانه ملحق شد بعسکر معویه پس چون صبح شد ومسلمین منتظر بودند که عبیدالله بن
عباس حاضرشود وبااو نماز گزارند خبر شدند که او ملحق شده بلشگر معویه پس قیس بن سعد بن
عباده با مسلمین نمازخواند وبعدازنماز خطبه خواند ومسلمین را امر بصبر وتثبیت نمود مسلمین اطاعت
نمودند وجمعا حرکت نمودند بجانب لشگر معویه پس بسر بن ارطاة ملعون ازلشگر معویه خارج شد
وصیحه زدوای برشما ای اهل عراق چرا مقاتله میکنید وحال آنکه امیرشما بامعویه بیعت نموده وامام
شما صلح نموده ومعویه کاغذی نوشت بجناب قیس واورابجانب خود دعوت کرد درجواب نوشت لاوالله
مرا ملاقات نخواهی کرد مگر بانیزه چون معویه مایوس شد ازمتابعت قیس نوشت اما بعد فانك
یهودی بن یهودی تشقی نفسك وتقتلها الی آخره جناب قیس درجوابش نوشت اما بعد فانك وثن بن وثن
دخلت فی الاسلام کرها واقمت فیه فرقا وخرجت منه طوعا الی آخره چهارم ازاولادهای عباس جناب
قثم بن عباس بود دراصابه است که لبابة الکبری الملقبه بام الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب بپیغمبر ص
عرضکرد من درخواب دیدم گویا عضوی ازاعضاء شما درخانه من است حضرت رسول ص فرمود
متولدمیشود ازدخترم فاطمه پسری که تواو را شیرمیدهی بشیرفرزندت قثم پس متولد شد حضرت
مجتبی ع وعبدالله بن عباس گفت که اوآخر العهد بحضرت پیغمبر ص بود چون او آخر کسی بود
که ازقبر پیغمبر ص بیرون آمد ودر زمان معویه جناب قثم بن عباس باسعد بن عثمان بن عفان بجانب

سمرقند رفت ودر آنجا شهید شد وقبر جناب قثم در سمرقند معروف است واما بقیه اولادهای عباس که معبد وعبدالرحمن وکثیر وصبیح وسمیر وتمام باشند حالاتشان را حقیر درجائی ندیدم ودراصابه استکه تمام بن عباس خوردترین اولاد عباس وارشد قریش بود در بطش وشجاعت وجناب عباس میفرمود تموا بتمام فصاروا عشرة ومادر تمام ام ولد بود انتهی واز پنج نفر عمات پیغمبر ص که دخترهای حضرت عبدالمطلب باشند اولاد مختلف شد اول امیمه که زوجه جحش بن رباب بود واز آن مخدره متولد شد جناب عبدالله که در بدرواحد حاضر بود ایضاً ازامیمه متولد شد زینب بنت جحش زوجه حضرت رسول‌الله دوم بره که زوجه عبدالاسد بن هلال المخزومی بود واز آن مخدره متولد شد ابوسلمة بن عبدالاسد که قبل ازجناب پیغمبر ص زوج جناب ام‌السلمه بوده سوم عاتکه زوجه ابی امیة بن مغیرة المخزومی بود وازاو متولد شد ام‌السلمه علی نقل ودر اسدالغابه است که ازآن مخدره متولد شد زهیر و عبدالله ابنی امیه که ایندو برادران ابی ام‌السلمه زوجه پیغمبر ص بودند مخفی نماند که ازاسدالغابه وکتاب الاصابه چنین معلوم میشود که والده جناب ام‌سلمه عاتکه زوجه ابی امیة بن مغیره بود ونوشته‌اند که والد عاتکه عامر بن ربیعه بود وایضا نوشته‌اند که عاتکه بنت عبدالمطلب عمه پیغمبر ص زوجه ابی امیة بن مغیره والد جناب ام‌السلمه زوجه پیغمبر ص بوده پس بنابر نقل این دومورخ بصیر ابی امیة بن مغیره دو زوجه‌اش مسماة بعاتکه بوده ویکی ازایندو عاتکه دختر عامر بن ربیعه بوده وازاو متولد شده ام‌السلمه ودیگری دختر عبدالمطلب بود وازاو متولد شد عبدالله وزهیر چهارم صفیه زوجه عوام بن خویلد وازآن مخدره متولد شد زبیر بن پنجم ام‌حکیم که زوجه کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف است وام‌حکیم مادر اروی بنت کریز مذکور است واروی مادر عثمان بن عفان وولید بن عقبه است واما ازاروی بنت عبدالمطلب اولادی مختلف نشد که باقی مانده باشد ومخفی نماند که ازاعمام پیغمبر ص کسانیکه مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب ع حمزه وعباس بود وازعمات آنجناب هم صفیه واروی وعاتکه بود چنانچه از مناقب ابن‌شهر آشوب مستفاد میشود وایضاً استفاده میشود که اصغر اعمام آنحضرت سناً جناب عباس بوده وآخر کسیکه ازاعمام پیغمبر ص ازدنیا رفت جناب عباس بود وآخر کسیکه ازعمات آن بزرگوار ازدنیا رفت مخدره صفیه والده زبیر بن عوام بوده وایضا استفاده میشود که جناب عبدالله وجناب ابوطالب وجناب زبیر والده این سه بزرگوار فاطمه بنت عمرو بن عائذ بوده ودر کافی ازحضرت صادق ع روایت فرمود وکان زبیر بن عبدالمطلب اخا عبدالله وابوطالب ع لابیها وامها ودر مناقب است که حضرت رسول ص سه ربیه داشتند هند بن ابی هالة الاسدی که والده‌اش جناب خدیجه بوده وعمر بن ابوسلمه وزینب که این دواز جناب ام‌السلمه بودند

## فصل هفتم

درذکر حوارین وحالات بعضی ازاصحاب وشعراء ومادحین آنحضرت ودراین سه امراست امر اول درذکر حوارین حضرت رسول ص وآنها سلمان وابی ذر مقداداند ودر ثامن بحارالانوار ازاختصاص شیخ مفید ره ازحضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که فرمودند اذاکان یوم القیمة نادی منادا این حواری محمد بن عبدالله رسول‌الله ص الذین لم ینقضوا العهد ومضوا علیه فیقوم سلمان والمقداد بن اسود وابوذر قال ثم ینادی این حواری علی بن ابیطالب وصی رسول‌الله ص فیقوم عمرو بن الحمق الخزاعی ومحمد بن ابی بکر ومیثم بن یحی التمار مولا بنی اسد واویس القرنی قال ثم ینادی المنادی این حواری حسن بن علی فیقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی وحذیقة بن اسید الغفاری قال ثم ینادی این حواری الحسین بن علی ع فیقوم کل من استشهد معه ولم یخلف عنه ثم ینادی این حواری علی بن الحسین ع فیقوم جبیر بن مطعم ویحیی بن ام الطویل وابوخالد الکابلی وسعید بن المسیب ثم ینادی این حواری محمد بن علی ع وحواری جعفر بن محمد فیقوم عبدالله بن شریك العامری و

زرارة بن اعین و برید بن معویة العجلی و محمد ابی مسلم الثقفی و لیث بن النجری المرادی و عبدالله بن ابی یعقوب و عامر بن عبدالله بن خزاعه و حجر بن زائد و حمران بن اعین ثم ینادی سائر الشیعه مع سائر الائمة یوالقیمه فهؤلاء اول شیعه الذین یدخلون الفردوس و هولاء و اول السابقین و اول المقربین و اول المحبورین التابعین و در عیون اخبار لرضاع از حضرت امیرالمومنین ع روایت کرده فرمودند خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله مسعود قال علی ع و انا امامهم و هم الذین شهدالصلوة علی فاطمة علیها السلام بدانکه جناب سلمان افضل همه صحابه و حواریون آن بزرگوار میباشد و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق ع روایت کرده للایمان عشر درجات فالمقداد فی الثمنه و ابوذر فی التاسعه و السلمان فی العاشره و از رجال کشی روایت کرده که خدمت حضرت باقر ع ذکر جناب سلمان شد فرمودند ذاك سلمان المحمدی ان سلمان منا اهل البیت و از شیخ صدوق روایت کرده که اسم جناب سلمان روزبه بن جیشوزان بود و او وصی حضرت عیسی ع بود و از اختصاص از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفد سلمان منا اهل البیت سلسل یمنح الحکمه و یوتی البرهان یعنی سلمان دریائیست تمام شدن ندارد و گنجی استکه قطع شدن و فنا ندارد سلمان از ما اهل بیت است و آب شیرینی استکه عطا میکند حکمت را و میآورد حجت را و شاید از این عبارت استفاده شود که جناب سلمان مشمول آیه تطهیر است و شاید نظیر این عبارت باشد آنچه در بحار در زیارت حضرت سلمان نقل فرموده که از فقراتش اینست السلام علیك یا من خلط ایمانه باهلبیت الطاهرین و در زیارت دیگر میفرماید السلام علیك یا من تمیز من اهل الایمان بعد مجلسی میفرماید در بعضی از نسخ مصححه است یا من لم یتمیز من اهل الایمان پس مراد از اهل ایمان اهل العیت علیها السلام اند **والنعم ماقیل** لعمرك ما الانسان الا بدینه فلا تترك التقوی اتکالا علی النست لقد رفع الاسلام سلمان فارسی و قد وضع الشرك القریب ابالهب اذا الغصن لم ینموا و ان کان شعبة من الثمرات اعتدت الناس فی الحطب و بفارسی گفته قطع نظر کنید ز فرزند تا خلف عضوی که فاسد است علاجش بریدنست و در اسدالغابه است که وفات سلمان در آخر خلافت عثمان سنه ۳۵ هجری بوده و مجلسی در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ استکه اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شده است ۲۵۰ سال است و اکثر ۳۵۰ سال است و قبر شریف آنجناب در مدائن استکه از آنجا تا بغداد تقریبا ۸ فرسخ است و در نزدیکی قبر آنجناب قبر حذیفة بن یمان است اول که از بغداد میروند بزیارت حضرت سلمان مشرف میشوند بعد بفاصله ربع فرسخ تقریبا بطاق کسری میرسد بعد بفاصله ربع فرسخ تقریبا قبر جناب حذیفة بن الیمان است و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق ع روایت کرده ما من اهل بیت الا و منهم نجیب وانجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر قال رسول الله حذیفة بن الیمان اصفیاء الرحمن و ابصر کم بالحلال و الحرام و عمار بن یاسر من السابقین و المقداد بن الاسود من المجتهدین و لکل شیئی فارس و فارس القرآن عبدالله بن عباس ره و مخفی نماند که اسم جناب یمان حسل یا حسیل استکه در غزوه احد شهید شد و دو پسرش جناب صفوان بن حسل و جناب سعید بن حسل که دو برادر حذیفه بودند و در غزوه صفین در رکاب جناب امیرالمومنین شهید شدند و جناب حذیفه از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء ص و ساکن کوفه بوده و در بحار استکه جناب حذیفه چهل روز بعد از بیعت مردم بحضرت امیرالمومنین ع در مدائن از دنیا رفت و در اسدالغابه استکه رحلتشان بعد از شهادت عثمان بود بچهل شب در سنه ۳۶ هجری و ظاهرا بعد از جناب سلمان افضل صحابه و حوارین حضرت رسول ص جناب ابی ذر غفاری باشد و در بحار از

مجالس مفیده از حضرت پیغمبر ص روایت میکند که فرمودند ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجت اصدق من ابی ذر یعیش وحده و یموت وحده و یبعث وحده و یدخل الجنه وحده یعنی سایه

نینداخت آسمان سبز و بر نداشت زمین غبار آلود سخن گوئی را که راستگوتر باشد از ابی ذر غفاری ره و
قال رسول الله ص من اراد ان ینظر الی زهد عیسی بن مریم فلینظر الی ابی ذر و از کشف الیقین سید بن طاوس
ره از معویة بن ثعلبه روایت شده گفت رفتیم بعیادت ابی ذر در مرض فوتش گفتیم وصیت بنما فرمود
وصیت کرده‌ام بامیر المومنین ع گفتیم بعثمان گفت نه بلکه بامیر المومنین ع بحق والله انه لر بی الارض
وانه لربانی هذه الامه ولو فقدتموه لا بکرتم الارض ومن علیها یعنی امیر المومنین بهار زمین است و زمین باو
آباد است واو عالم ربانی است در این امت واگر او از میان شما برود کارهای قبیح ومنکر در زمین بسیار
خواهید دید ودر بحار میفرماید در اکثر روایات است انه لزر الارض بالزاء المکسوره المعجمه ثم الراء
المشددة المهمله وفی النهایت وزرها الذی تسکن الیه ای قوامها ودر تفسیر علی بن ابراهیم از دختر اباذر
نقل کرده که من در شبی نزد قبر پدرم اباذر خوابیده بودم در خواب شنیدم که پدرم تهجد میکند بقرآن
چنانچه در حیوتش تهجد میکرد عرض کردم پدر جان خداوند باشما چه معامله کرد فرمود دخترک من
وارد شدم بپروردگار کریم رضی عنی ورضیت عنه واکرمنی وحیانی فاعملی ولا تغتری ودر اسد الغابه
است که جناب ابی ذر در سنه ۳۲ در ربذه از دنیا رحلت فرمود وجناب عبدالله بن مسعود بجنازه‌اش
نماز کرد ودر همان موضع دفن شد در ربذه بین ینبوع ومدینه طیبه است ومعلوم استکه بعد از جناب
سلمان وابی ذر در میان صحابه احدی بجلالت قدر مقداد بن اسود الکندی نمیرسد چنانچه مرحوم مجلسی ره
در بحار از اختصاص مفید از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود انما منزله المقداد بن اسود فی هذه
الامه کمنزله الالف فی القرآن لا یلزق بهاشیئی یعنی منزله مقداد در این امت مانند منزلت الف است
در قرآن که حرف دیگر باو نمی‌چسبد ودیگران در کمال باو نمیرسند وهیچ آلایشی ندارد واز رجال
کشی روایت کرده مابقی احد الا وقد جال جولة الا المقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحدید یعنی هیچ
یك از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر ص قلبش حرکتی کرد مگر مقداد بن اسود که قلب او در
تصلب در حق مثل پاره آهن بود واز حضرت باقر ع روایت شده که فرمودند ارتد الناس الا ثلاثة سلمان
وابوذر ومقداد قال قلت فعمار قال قد کان حاص حیصه ثم رجع والذی لم یشك ولم یدخله شیئی فالمقداد
قوله ع حاص حیصه یعنی میل کرد یکنوع میل کردنی و بعد برگشت وپیغمبر ص تزویج فرمود ضباعه بنت
زبیر بن عبدالمطلب را بمقداد برای آنکه مردم در کفویت رعایت حسبها ونسبها نکنند وبهر که مومن
است دختر بدهند ودر اسد الغابه است که جناب مقداد پسر عمرو بن ثعلبه بن مالك الهرانی است واینکه
معروف شده است بمقداد بن اسود این اسود بن عبد یغوث زهری استکه اسود بن عبد یغوث اورا تبنی نمود
پس نسبت داده شد باو ودر اصابه ابن حجر عسقلانی است اتفقوا علی انه مات سنة ثلاث وثلثین فی خلافه
عثمان وهو ابن سبعین سنة ودر بحار از جامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنه ۳۳ هجری
درجرف که یك فرسخی مدینه است از دنیا رحلت فرمود درسن هفتاد سالگی ومردم جنازه آنجناب
را بر روی دوشها آوردند بمدینه طیبه ودر بقیع دفن کردند

**امر دوم** در علو همت ومواساة بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول ص منجمله در بحار از تفسیر علی بن
ابراهیم روایت کرده وحدیث مفصل است ومحل شاهد آنستکه عمرو بن جموح رضی الله عنه با ابی جهل در غزوه
کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابوجهل زد وابوجهل هم ضربتی بدست عمرو بن
جموح زد که دست او از بازو قطع شد وبپوست آویخته شد پس عمرو دست بریده‌اش را بزیر پای خود
گذارد وقوت نمود ودست را جدا کرد باز مشغول جنك شد ومنجمله ایضا در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم
از حضرت صادق ع روایت کرده که حنظلة بن ابی عامر دختر عبدالله بن ابی سلول را تزویج نمود در لیله که
صبحش غزوه احد بود واز حضرت پیغمبر ص اجازت خواست که شب را نزد عیالش بسر برد این آیه نازل شد

انما المومنون الذین آمنوا بالله و رسوله فاذا استاذنوك لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم پس پیغمبر ص اذن داد
اورا ورفت نزد زوجه‌اش و با او مواقعه نمود صبح در حال جنابت بیرون شد وحاضر معرکه قتال گردید
وشهید شد وقبل از خروجش بمعرکه قتال زوجه‌اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار و شاهد گرفت آنها را
بمواقعه نمودن شوهرش با او گفتند چرا چنین کردی گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته
شد وحنظله رفت بآسمان دو مرتبه آسمان بهم آمد دانستم که حنظله شهید خواهد شد و ترسیدم که مبادا
حامله شده باشم وشاهدی نداشته باشم واورا ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بغسیل الملائکه و پدرش
ابی عامر فاسق بود و باتفاق قریش در احد بجنك پیغمبر ص آمده بود در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه
ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة فرموده و گفته شده این آیه شریفه نازل شده در باره هفت نفر که
در غزوه احد تشنه بودند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتمام هفت نفر دور زد و همه از تشنگی مردند چون
آب را ایثار کردند وهیچیك نیاشامیدند و گفته شده فقیری آمد خدمت پیغمبر ص عرض کرد یارسول الله ص
اطعمنی فانی جائع پیغمبر ص فرستاد نزد زوجاتش بخانه هیچیك غذائی یافت نشد فرمود آیا کسی هست
که این مرد را امشب مهمان کند پس مردی از انصار اورا مهمان نمود و برد بمنزل خود وحال آنکه
در منزلش بغیر قوت اطفالش چیزی یافت نمیشد همان غذا را حاضر کرد بجهة آن مهمان وچراغ خانه
خود را خاموش کرد وزوجه‌اش اطفال را مشغول نمود تا آنها را خواب ربود و مرد و زن دهان خود را
طعم میکردند که مهمان گمان کند که اینها غذا میخوردند تا وقتیکه میهمان سیر شد و مرد و زن گرسنه
خوابیدند چون صبح شد هر دو آمدند خدمت حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار نظر فرمود بآنها و تبسم
فرمود واین آیه را تلاوت کرد ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة انتهی و در کلمه طیبه از
مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی روایت کرده که نزد کسی کله گوسفند بریان کرده بود آورد نزد
یکی از صحابه آن صحابی گفت برادر من باعیالش احوج از من هستند پس هدیه برد نزد آن دیگری
وهکذا برد نزد ۷ نفر یا ۹ نفر از صحابه پس آیه نازل شد مخفی نماند که ظاهرا این تفاسیر از اهل سنت
میباشد چون مسلم است نزد شیعه که آیه در شأن حضرت امیرالمومنین ع نازل شده ومن جمله در انوار
نعمائی از ابی قدامه شامی روایت کرده که گفت من امیر جیش بودم در بعضی از غزوات پس رفتم بشهری
ومردم را ترغیب نمودم بجهاد وذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا را واسب خود را سوار شدم و
آمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی آمد وفریاد زد یا ابا قدامه پس من اعتنائی بنداء آن زن نکردم گفت
ماهکذا فعال الصالحین پس من توقف کردم آن زن آمد نزد من ورقعه بابسته داد بمن و باچشم گریان
برگشت من آن کاغذ را باز کردم دیدم نوشته‌ای ابی قدامه تو دعوت نمودی مردم را بجهاد و ثواب آن را
بجهة مردم بیان نمودی ومن قدرت بر جهاد ندارم لکن دو گیسوی خود را قطع نمودم وفرستادم که
آنها را قید اسب خود قرار دهی شاید خداوند باین جهت که من گیسوانم را بند اسب مجاهد فی سبیل الله
قرار دادم مرا بیامرزد پس چون صبیحه روز قتال شد دیدم جوانی خورد سالی بدون زره و خود و سپر
پیاده مبارزت میکند من نزد او رفته و گفتم ای جوان خوف آنستکه اسبها تاخت و تاز نمایند و تورا
پایمال کنند برگرد بمحل خود پس آن جوان گفت آیا بمن میگوئی برگردم وحال آنکه خداوند
در قرآن مجید فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و پس گفت ای
ابی قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ایجوان حال وقت قرض دادن نیست پس التماس زیادی کرد گفتم من
بقرض تو میدهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتو شهادت را ما روز قیامت شفاعت نمائی قبول
کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگر را رها کرد کافر دیگری کشت بعد رو کرد
بمن گفت السلام علیك سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به پیشانی آن جوان زد جوان سرش را بقربوس

زین گذارد من رفتم نزداو گفتم ایجوان وعده که بمن کردی فراموش نکنی گفت بلی ومن بتوحاجتی دارم وقتیکه بشهروارد شوی خورجین مرا بمادرم بده ومادر من زنی هست که گیسوهایش را بتوداد که قید اسب خود بنمائی این را گفت وازدنیا رفت پس من قبری حفر نمودم واورا دفن کردم ناگاه زمین او را بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید این بی اذن مادر آمده بجهاد من دو رکعت نمازخواندم ودعا کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت یاابا اقدمه اترك ولی الله الی آخر الروایه ومنجمله در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه فقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعت العسرة من بعد ما کاد یزیغ وقلوب فریق منهم الخ فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوك ودر آن آن غزوه ده نفراز مسلمین بودند که یك شتر داشتند وهر ساعتی یکنفر سوار میشد ونه نفر دیگر پیاده بودند وغذای آنها جو سبوس نگرفته بود وخرمای کرم خورده بود وهرگاه گرسنگی بریکی از آنها شدت میکرد یك خرما بدهان میگذارد ومیمکید باندازه که طعم خرمارا میچشید وبرفیقش میداد وهکذا اوهم میچشیدو برفیقش میداد تاب آخرشان در آخرهسته اش باقی میماند و منجمله در روضة الانوار محقق سبزواری ازحذیفة بن یمان روایتکرده که درغزوه تبوك بسیار کس ازتشنگی شهید شدند من آبی بدست آوردم وپسرعم خود را طلبیدم که آب بیاشامد ونفس آخرین او بود ازتشنگی گفت آب را بده بهشام نزدیك اورفتم او نیزحواله بدیگری کرد نزدیك سومی رفتم دیدم اوازتشنگی هلاك شده بود نزدیك هشام رفتم دیدم ازتشنگی هلاك شده بود نزدیك پسرعم رفتم دیدم اوهم هلاك شده بود وهرسه ازتشنگی مردند وآب را ایثار کردند

امر سوم درذکری ازشعراء ومادحین حضرت رسول ص بدآنکه اشهر آنها حسان بن ثابت بن منذر بن خرام الانصاری بود وحضرت پیغمبر ص درباره اش فرموده لازلت موبدا بروح القدس ماکان شعرك فینا اهل البیت وگفته شد اصدق بیت قالته العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله ص وما حملت من ناقة فوق کورها ابرو اوفی ذمة من محمد ص ونظیر این بیت است شعر دیگر حسان که در مدح آن بزرگوار گفته وما فقد الماضون مثل محمد ص وما مثله حتی القیمة یفقد چنانکه گفته شد اصدق کلمت قال ها لبید الا کل شیئی ماخلا الله باطل وکل نعیم لامحالت زائل ودرروضات ازشیخ مفید نقل کرده که حسان بعد ازحضرت رسول ص انحراف زیادی نمود ازحضرت امیرالمومنین ع ومردم را دعوت میکرد بیاری نمودن ازمعویه وازبعض تالیفات اصحاب نقلکرده ان حسان من الهمج الرعاع الذین کانوا یمیلون مع کل ریح وان عناده لعلی ع ناهر وازتقریب ابن حجر نقلکرده که وفات حسان بن ثابت سنه ٥٤ بود واومعاصر بود با نابغه واعشی

## فصل هشتم

در بعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت خاتم الانبیاء ص اززمان ولادت تازمان بعثت اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان درکافی است که آن جضرت دوماهه بود

که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب ازدنیا رحلت فرمود در مدینه طیبه وقطب راوندی وبعضی دیگر ازبزرگان فرمودند که آن بزرگوار درحمل بود که جناب عبدالله رحلت فرموددر بحار ازمنتقی کازرانی نقلکرده که جناب عبدالله در سن ۱۷ سالگی تزویج فرمود جناب آمنه را ودرسن ۲٥ سالگی آن بزرگوار ازدنیا رحلت فرمود درحالتیکه حضرت پیغمبر ص درحمل بود وقبر شریف جناب عبدالله در میان شهر مدینه طیبه دردار النابغه است واما وقایع مهمه سال چهارم ازسن شریف آن بزرگوار درکافی است که والده ماجده آن بزرگوار آمنه بنت وهب ازدنیا رحلت فرموددرحالتیکه حضرت پیغمبر ص ٤ ساله بودوقبر شریفش درابوان است وآن موضعی است بین مکه ومدینه وبعضی گفته اندجنازه شریفش راحمل کردند

بمکه معظمه و در بحار میفرماید صواب قول اول است و در سال هشتم از سن شریفش بود چنانچه در اصول کافی است که جناب عبدالمطب از دنیا رحلت فرموده و در مرآت العقول از محمد بن اسحق روایت کرده که ۸ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز از سن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود که جناب عبدالمطلب جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و مخفی نماند که اگر مراد سال قمری باشد روز رحلت حضرت عبدالمطلب روز ۲۷ جمادی اول میشود و اگر مراد سال شمسی باشد نه قمری تقریبا ۲۷ ماه شعبان میشود و در مصباح المتهجدین است که حضرت عبدالمطلب در دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و این منافی است با روایت محمد بن اسحق بنا بر هر دو احتمال و در ناسخ است که در سنه وفات جناب عبدالمطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله که در جود و سخا ضرب المثل بود و در جلاء العیون است که نه سال از سن شریف پیغمبر ص گذشته بود که انوشیروان عادل از دنیا رفت و در روایت استکه پیغمبر ص فرمود ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان انتهی و ۲۵ سال از سن شریف پیغمبر ص گذشت علی ما فی المصباح که جناب خدیجه کبری را تزویج فرمود در دهم ربیع المولود و در بحار از منتقی کازرونی نقل فرموده که در آن حال جناب خدیجه کبری ۴۰ ساله بودند و قبل از حضرت رسول این مخدره دو شوهر کرده بود اول ابوهاله یمنی بود دوم عتیق بن عائذ مخزومی یا بالعکس و ۲۸ سال یا ۳۰ سال از سن شریفش گذشته بود که حضرت امیرالمومنین ع متولد شد تنبیه در بعضی از قصص و شواهد بر عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی چون آنفا ذکری از آنها شد و ذکر میشود در ضمن دو امر

امر اول در شواهد بر عدالت انوشیروان منجمله در کتاب خزیدت العجائب است که سلطان روم رسولی فرستاد بجانب سلطان عجم انوشیروان چون چشم سفیر بر عظمت سلطان عجم و بزرگی طاق کسری افتاد دید سلطان بسریر سلطنت نشسته و ملوك در خدمتش حاضرند و دید در یکی از اطراف ایوان اعوجاجی است سبب پرسید گفتند این اعوجاج خانه عجوزی بود که راضی نشد بفروشش انوشیروان هم راضی نشد باجبار او و خانه آن عجوز باعث اعوجاج این ایوان شد پس آن سفیر قسم یاد کرد که هذا الاعوجاج احسن من الاستقامة و این عمل سلطان را نه در گذشته کسی دیده و نه در آینده کسی خواهد دید

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز    خراب می نکند بارگاه کسری را

و منجمله محقق سبزواری در روضة الانوار روایت کرده که مامون در زمان خلافت خود روزی بمدائن رفت و در اطراف ایوان کسری گردش میکرد و بنظر اعتبار بآن عمارتهای عالی نظر میکرد یکی از علماء در مجلس او روایتی از حضرت پیغمبر ص نقل کرد که فرموده بدن سلطان عادل در قبر نمیپوسد مامون گفت اگرچه در صدق این روایت نبوی شبهه و شکی نیست لکن میخواهم حال انوشیروان را بدانم پس تفحص نمودند تا قبر اورا یافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل تر و تازه در میان قبر مثل کسی استکه میان قبر خوابیده باشد مامون تعجب کرد روی اورا بوسید و در انگشتان او چند انگشتر دید و بر نگین هریك از آنها پندی نوشته بود بر یك نگینی نوشته بود با دوست و دشمن مدارا کنید و بر نگین دیگری نوشته بود در کارها مشورت کنید تا مقصود حاصل شود و بر نگین دیگری نوشته بود قناعت کنید تا عیش خرم یابید پس مامون امر کرد که آن خاك را با عطر بیالودند و سر قبر را پوشانیدند و منجمله در دار المسلوك است نوشته که روزی کسری انوشیروان رفت بمکان مرتفعی چشمش بزن خوش صورتی افتاد پرسید شوهر این زن کیست گفتند زن بعضی از خدمه خودتان هست کاغذی بآن خادم داد و اورا روانه یکی از قراء اطراف نمود کسری رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسلطان افتاد از جای خود حرکت نمود و زمین را بوسید پس کسری آن زن را بسوی خود دعوت نمود زن امتناع نموده گفت ای سلطان اگر من این عمل را بجهت خود بپسندم بجهت شما نخواهم

نخواهم پسندم چون شما سلطان السلاطین هستید وفعل قبیح لائق بمقام سلطنت نیست آیانشنیده‌اید قول شاعر را

ساترك مائكم من غیرورد و اذكر كثرة الوارد فیه
اذا وقع الذباب على طعام رفعت یدی ونفسی تشتهیه
وتجتنب الاسود ورود ماء اذاكان الكلاب ولغن فیه
ویرتجع الكریم خمیص بطن ولایرضی مواكلة المسفیه

بازهم کسری اصرار کرد زن این شعر خواند

تا لله ما قال قائل ابدا قدیا كل الليث فضلة الذائب

پس کسری ازمنزل آن زن خارج‌شد بعد شوهر آنزن آمد ووارد منزل شدآثار ورود کسری را درمنزل دید زن رابمنزل پدرش فرستاد پدرزن‌داماد خود را برد نزد کسری‌وگفت ای سلطان‌این مردازمن بوستانی خریده وآنرا تصرف نموده وازمیوه آن خورده اورابوئیده حال بدون علت و سببی بمن بر گردانده‌داماد عرضکرد سلطان من‌دراین بوستان‌اثرپای شیر را دیدم لذا باوبر گرانیدم که مبادا مرا هلاك كند كسری مطلب را فهمیدفرمودبلی‌شیرداخل‌بستان توشد لكن استفاده نكرده مایوسانه بر گشت پس آنمرد آن زن رابمنزل‌خود بردومحبتش بان زن زیاد شد ومنجمله درمجموعه ورام است که روزی کسری انوشیروان بقصدشکاراسب دوانید پس ازغلامان خود دورافتاد بکوخی رسید دید‌زنی دم آن کوخ نشسته زن کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد وداخل کوخ شدبعداز لمحه دختر آنزن ازبیابان آمد وبا اوگاوی بود آنزن برخاست وگاو را دوشید شیربسیاری ازپستان اوآمد وکسری نظرمیکرد درقلب خیال کرد که ازبرای هر گاوی خراجی بسته شود چون شیرزیادی ازآنها دوشیده میشود چون قدری ازشب گذشت آنزن بدخترخود گفت گاو را بدوش دخترمشغول دوشیدن شد دید پستان گاو شیرندارد فریاد زد مادروالله سلطان نیت‌ظلم کرده‌ام چون‌پستان گاوشیر ندارد کسری‌نزدخود تعجب نمود که‌این دختر نمیداندمن کسری‌هستم‌ونیت‌ظلم کرده‌ام والله چنین ظلمی نخواهم کرد پس قدری گذشت مادر فریاد زددخترخودراکه برخیز گاو را بدوش دخترمشغول‌دوشید پستان گاوشد شیرفراوانی داد دختر فریاد زد مادر راگفت والله نیت سلطان بر گشت چون صبح شد غلامان آمدند بسراغ کسرا واورا بردند بقصرخود کسری امر کرد آن زن را بادخترش حاضر کردند وبآنها احسان زیادی نمود و بدختر فرموداز کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده‌بودآنزن گفت مدتی است دراین مکان هستم هروقت سلطان قصد عدالت میکند بیابانها سبزوتعیش مازیاد میشودوهروقت نیت ظلم‌میکند بیابانهای ماخشك ومعیشت بماضیق میشود ومواد نفع‌ازما قطع‌میشود ومنجمله درزینة‌المجالس است که پادشاهی ازعالمی سوال کرد که‌سبب‌عدالت انوشیروان‌چه بود آنعالم فرمود که‌انوشیروان گفت‌مرا یکنظر اعتبارمتنبه کردروزی درعنفوان جوانی بشکار رفته بودم‌وسواران بهرطرف میتاختند ناگاه‌پیاده سنگی بپای‌سگی زدپای آنسك بشكست‌چندقدم آن‌پیاده رفت اسبی لگدبوی زد پای آن پیاده بشکست چندقدم آن‌اسب‌رفت پایش بسوراخی فرورفت‌پای آن‌اسب بشکست‌من بخود آمدم و گفتم دیدی که‌چه کردند وچه دیدند مخفی نماند که‌ازبعضی آیات‌واخبار استفاده میشود که ظلم به عباد ازمعاصی استکه مجازاتش دردار‌دنیا بشخص میرسد وروایات وحکایات دراین‌باب زیاداست و حقیر بعضی ازآنها درکتاب غایة‌الامال‌فی‌موجبات حسن‌خواتیم‌الاعمال ذکر کرده‌ام ودراینجا قناعت محکم بذکریك‌حکایت در کلمه طیبه از کتاب اثنی عشریه نقل کرده که‌مردی باعیالش‌مشغول غذاخوردن بود و غذایشال‌مرغ بریانی بودواز آن‌میخوردندپس سائلی درخانه‌اظهارجوع وگرسنگی کردپس‌انمرد بانسائل‌صیحه

زدو اورا ازدرخانه‌اش دور کرد زمانی نگذشت که آنمرد فقیرشد و نعمت ازاو سلب شد وازپریشانی زوجه خود را طلاق داد پس آنزن زوجه دیگری شد روزی باشوهردومی مشغول غذاخوردن بود واتفاقا غذای ایشان مرغ بریانی بود ناگاه سائلی درخانه اظهارجوع وگرسنگی نمود مردبزوجه‌اش گفت قدری نان با قدری ازآن مرغ بریانی بده بدست آن سائل بدهد چون زن دردب منزل بآن سائل نظر کرد دید سائل شوهراولی اواست گریه کنان آمد نزدشوهردومی ازسبب گریه سئوال نمود زن گفت این سائل شوهراول من بود وقصه خودرا که با شوهراول غذا میخورده وسائل را رد کرده ازبرای شوهردومش نقل کرد پس شوهرش گفت والله من بودم آن سائل اولی که آمدم درمنزل وسئوال نمودم وشوهرت صیحه به‌روی من زد

**امردوم** درشواهد برسخاوت حاتم بن عبدالله بن سعدطائی من جمله در مواعظ المتقین است که روایت شده جماعتی حمله آوردند به‌طائفه طی پس حاتم سوار براسب شد ونیزه دردست گرفته باقبیله طی رفت بجانب آنها ودشمن را منهزم نمود پس بزرك آنها گفت ای حاتم نیزه‌ات را بده بمن نیزه‌اش را داد بوی طایفه طی گفتند چرا خودرا بمعرض هلاکت درآوردی وهرگاه دشمن روی بتو آورد نیزه در دست نداری تورا بقتل میرساند گفت میدانم ولکن چه بگویم درجوابش وقتیکه گفت بمن ببخش بغیر آنکه باو بدهم ومنجمله روایت شده وقتیکه حاتم ازدنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت هیهات که توجانشین او بشوی والله چقدر فرق است بین خلقت شما دونفر وقتیکه حاتم بدنیا آمد هفت روزشیر نخورده تا وقتیکه طفل دیگری که درهمسایگی ما بود یك پستان من را بدهان گرفت آنوقت حاتم دهان به‌پستان دیگرمن گذارد اما تووقتیکه بدنیا آمدی یك پستان من را بدهان گرفتی وپستان دیگرمرا بدست پنهان کردی چگونه میتوانی توبجای او بنشینی ومنجمله در مواعظ المتقین استکه درحدیث است یحصن فی النارمن النار انوشیروان بعدالته وحاتم بسخائه ودر کلمه طیبه ازحضرت رضاع روایت کرده که حضرت رسول ص به‌عدی بن حاتم فرمود که خداوند برداشت ازپدرتو عذاب سخت را بسخاوت نفس او وچون دخترحاتم رااسیر کردندو نزدپیغمبرص آوردند حال پدرخود عرضکرد پس حضرت رسول ص بوی احسان واکرام نمود وخلعت وراحله بخشید واو نزدبرادرش عدی که بشام فرار نموده بود رفت واورا ترغیب نمود که خدمت پیغمبرص مشرف شود چون عدی خدمت آنحضرت رسید حضرت ردای مبارك را ازدوش نازنین برداشت وبرای عدی پهن کردوخود بروی زمین نشست وجناب عدی بن حاتم در رکاب حضرت امیرالمومنین خدمتها کرد واینهمه ازنتایج وجود پدربود انتهی

## فصل نهم

در بعضی ازتواریخ مهمه متعلقه بحضرت پیغمبرص اززمان بعثتشان تا زمان هجرتشان ازمکه معظمه بمدینه منوره

بدانکه در اصول کافی ومصباح شیخ استکه آن بزرگوار روزبیست وهفتم ماه رجب مبعوث به نبوت شد ودربحار ازمناقب ابن شهرآشوب نقل میکنند که خداوند مبعوث فرمود پیغمبرص را بعد ازچهل سال ازعمرشریفش ونازل شد یا ایها المدثر قم فانذر وازابن عباس روایت شده که خداوند عالم وحی فرستاد باو روزدوشنبه بیست وهفتم رجب درحالتیکه ازسن شریفش چهل سال گذشته بود وفرموده که اتفاق امامیه‌استکه آنحضرت دربیست وهفتم رجب مبعوث بنبوت ورسالت شد وسابقا گفتیم که ظاهرا مبعث شریف دربین چهل وچهل ویك واقع شده پس ازروزولادت تا روزمبعث اگرمراد سال قمری باشد کماهوالظاهر چهل سال وچهارماه وده روز میشود بهمان بیانی که مکررا گفته شده ولابداست در این مقام ازذکردوامر

**امر اول** در بحار ازمناقب نقل میکند وحاصلش آنستکه ازبرای بعثت پیغمبرص درجات ومراتبی است منها منامات صادقه که آن بزرگوار میدید وشاهدبراین دراصول کافی استکه چون آنحضرت ۳۷ سال ازعمرشریفش گذشت درخواب میدید که گویا کسی نزداومیآید ومیگفت یا رسول الله درحالتیکه در آنحال شبانی میکردپس آن بزرگوار نظرمیفرمود سوی آنکس ومیفرمودتو کیستی عرض میکردمن جبرئیلم که خداوندعالم من را فرستاده بسوی تو که تورا پیغمبرخودگرداند ومنها جبرئیل تا ۳ سال خدمت آن حضرت میرسید وصدای جبرئیل را می شنیدوتعلیم میکرد باو یك یك ازاحکام خداوندعالم را ولکن خودجبرئیل را نمیدید وقرآن هم نازل نشده بود ودر اینمدت پیغمبرمبشربود لکن مبعوث نشده بود ودر روایت است که پیغمبرص درخلوت درغارحری بود پس شنید که منادی فریاد میکندیا محمد یامحمد پیغمبرص غش کرد روزدهم همین ندا را شنید تشریف آورد بمنزل خدیجه کبری فرمود زملونی فوالله لقد خشیت علی عقلی پس خدیجه کبری آنحضرت را دلداری داد ومنها در حین نزول قرآن باوامر و نواهی مبعوث گردید بپیغمبری و نازل شد یاایها المدثر ولکن مامور نشد باجهار واعلان بنبوت خود ودرآنوقت اسلام آوردند حضرت علی بن ابیطالب ع وخدیجه کبری وزیدبن حارثه وجعفربن ابیطالب ومنها بعدازه ۳ سال ازبعثت مامورشدبعموم انذارواجهار بنبوت ونازل شد فاصدع بما تؤمرواعرض عن المشرکین ونزل قوله تعالی وانذرعشیرتك الاقربین ومنها عبادات مشروع نشد در مدت اقامت آن حضرت درمکه معظمه بغیرطهارت ونماز که برخودپیغمبرص فرض وبر امت سنت شد ودر سنه نهم ازبعثت بعدازمعراج نمازبرامت واجب شد وبعد ازتشریف آوردن بمدینه طیبه یك یك ازاحکام الهی فرض شد برایشان ومراد ازبعثت درسن ۴۰ سالگی همان مرتبه ازبعثت استکه قرآن واوامرونواهی نازل شد وخطاب شد یاایهاالمدثرقم فانذر

**امر دوم** باتفاق فریقین اول کسیکه ازمردان ایمان بآن حضرت آورد حضرت امیرالمومنین ع بود واول کسیکه اززنان ایمان بآن بزرگوار آوردخدیجه کبری بود وازسن شریف حضرت امیرالمومنین ع در آنوقت دوازده سال یا ۱۰ سال گذشته بود وازسن شریف خدیجه کبری پنجاه وپنجسال گذشته بود ودر مرآت العقول درباب مولدامیرالمومنین ع ازفصول شیخ مفید نقل فرموده که اجماع نموده‌اند امت برآنکه امیرالمومنین ع اول مردی بودکه تصدیق واجابت کرد پیغمبرص را واخلاف نکرده‌در این احدی ازاهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند درایمان آنحضرت وگفتند بواسطه صغرسن و عدم بلوغ بحدتکلیف ایمان اواز روی معرفت نبوده بلکه ازروی تلقین تقلید بوده واما ایمان ابابکر وعمردرحال کمال عقل واز روی یقین ومعرفت بوده وایمان عن تقلید مساوی نیست با ایمان عن معرفة بجهة آنکه امیرالمومنین در روزبعثت پیغمبرص ۷ ساله بودوکسیکه باین سن باشدکامل العقل نخواهد بود وبعدشیخ مفید ره جواب داد اولا بمقتضای اخبارکثیره سن شریف حضرت امیرالمومنین ع دروقت بعثت با ده سال بود یادوازده سال چون در بعضی ازاخباراست که حضرت پیغمبر ص ۲۸ ساله بود که علی بن ابیطالب ع متولد شد ودربعضی ازاخباراستکه ۳۰ سال ازعمرشریفشان گذشته بوده و لذا اختلاف استکه امیرالمومنین دروقت شهادت شصت وپنجساله بود یا ۶۳ ساله چون مسلم است که در سنه چهلم ازهجرت رحلت فرموده واین اختلاف بجهة اختلاف دروقت ولادتشان هست و ثانیا بغلوغ بحد تکلیف معتبراست در احکام علقیه ومنافاتی ندارد صغرسن باکمال عقل چنانچه در قصه یحیی فرموده واتیناه الحکم صبیا ودرقصه عیسی ع فرموده فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا ومفسرین فرموده‌اند فی قوله تعالی وشهد شاهد من اهلها که آن شاهد طفلی بود درمهد که شهادت داد بربرائت یوسف وتهمت را از او

زائل نمود و گفته نشود که معلوم نیست ایمان علی ع ازروی معرفت باشد بلکه محتمل است که ازروی تلقین تقلید باشد چون درجواب میگوئیم که ایمان تلقینی وتقلیدی قابل نیست که مورد فخریه ومدح باشد نزددوست ودشمن واحتیجاج بشود باونزد دشمن وازمناقب جلیله وفضایل عظیمه شمرده شود چنانچه پیغمبرص بفاطمه زهراء سلام‌الله علیها فرمود اما ترضین انی زوجتك اقدمهم اسلاما وایضا پیغمبرص فرمود لقدصلت الملائکه علی وعلیع سبع سنین وذالك انه لم‌یکن‌احد یصلی من رجال غیری وغیرعلی وحضرت امیرالمومنین ع در مواقع عدیده بسبقت درایمان فخریه کرد منجمله قوله ع اللهم انی لااعرف من هذه‌الامه عبدا عبدك قبلی ومنجمله قوله ع اناالصدیق‌الاکبر آمنت قبل ان یومن ابوبکر واسلمت قبل‌ان یسلم‌ومنجمله قوله ع لعثمان اناخیرمنك‌ومهماعبدت‌الله قبلهما وعبدت‌الله بعدهما ومنجمله قوله ع سبقتکم‌الی‌الاسلام ظرا علی من کان من‌فهمی وعلمی‌الحاصل اگرایمان تقلیدی باشد صدق دین وایمان واسلام نخواهد کرد وصدق عبادت نمیکند ودرتمام محاجه‌ومخاصمه گفته نخواهد شد انتهی حاصل ما نقل عن‌المفید رفع‌الله‌مقامه وچهل‌وپنج سال ازسن شریف پیغمبرص گذشته بودفرمود بجمعی‌ازمومنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه وجهتش‌این بود که قریش درمکه معظمه اذیت‌میکردند پیغمبرص راو عذاب زیادی برجمعی ازمومنین مثل بلال‌بن‌ریاح وجناب عماربن یا سروارد ساختند و جناب یاسرپدرعماررا اینقدر زدند که ازدنیا رحلت کرد ووالده جناب عمار جناب سمیه ازطعن حربه ابوجهل‌بن هشام شهیده شد وآن‌مکرمه وشوهرش جناب یاسراول شهید وشهیده در اسلام بودند بعد بامرپیغمبرص جمعی ازمومنین رفتند بحبشه نجاشی سلطان حبشه آنها را خیلی اکرام کرد واین هجرت درماه رجب سنه پنجم بعثت واقع شد واینهجرت اولی‌است وهجرت ثانیه هجرت بزرگی بود که جناب رسول خدا ص با اصحاب بسوی مدینه طیبه کوچ فرمودند ومهاجرین حبشه را ۸۳ مرد شمردند علاوة برزنان واطفال وازمهاجرین حبشه بود عثمان بن‌عفان با زوجه‌اش جناب رقیه بنت خاتم‌النبین ص وجناب جعفربن ابی‌طالب بازوجه‌اش اسماء بنت عمیس ودر ارض حبشه از او پسری آورد مسمی بعبدالله وجناب عبدالله جحش بازوجه‌اش ام‌حبیبه دختر ابی‌سفیان واورا از آیجمله بود ابوسلمه بازوجه‌اش ام‌السلمه وجناب عبدالله‌بن مظعون وجمعی دیگرازمسلمین ودرکافی است که ۵ سال بعدالبعثه طاهره ع متولد شد انتهی وولادت آن‌مخدره دربیستم جمادی‌الثانیه بوده چنانچه درباب‌سوم ذکرخواهد شد انشاءالله وظاهرا از روزبعثت تا روز ولادت مخدره چهارسال‌ ودوماه وبیست وسه روز بوده بهمان جهت که مکرر گفته شد و ۵۰ سال ازسن شریف پغمبرص گذشته بود که جناب‌خدیجه کبری ازدنیا رحلت فرمود چنانچه درمرآت‌العقول استکه اشهرآنستکه خدیجه کبری ۳ سال‌ازهجرت ازدنیارحلت‌فرمود انتهی‌بنابراین سن جناب خدیجه کبری ووقت رحلت ۶۵ سال چون سابقا گفتیم که وقت تزویج پیغمبرص این‌مخدره را آنبزرگوار ۲۵ ساله بود وجناب خدیجه کبری ۴۰ سال بود وایضا لا ۵ سال ازسن شریف پیغمبرص گذشته‌بودکه جناب ابوطالب ازدنیا رحلت فرمودو در بحار ازمنتقی کازرانی نقل فرموده که ۳ سال قبل ازهجرت جناب‌ابوطالب‌ازدنیا رحلت فرمود وسن‌شریفش زیاده بر ۸۰ سال‌بود ودرهمان سال هم جناب خدیجه کبری ازدنیا رحلت فرمود در سن ۶۵ سالگی و ازکتاب المعرقه نقل فرموده که وفات خدیجه کبری ۳ روزبعد ازرحلت حضرت ابوطالب ع بود و اغلب فاصله رحلت این‌دو بزرگوار را ۳۵ روزنوشته‌اند انتهی ودراصول کافی است که‌یکسال قبل‌از هجرت جناب خدیجه کبری ازدنیا رحلت فرمود انتهی وفرمایش مرحوم کلینی مخالف است با آنچه ازکتب تواریخ نقل شده

ودرمصباح‌المتهجدین‌است که‌روز بیست وششم ماه‌رجب‌جناب ابوطالب ازدنیارحلت فرموده‌ودراسدالغابه‌است دراول‌ذیقعده سال‌دهم‌ازبعثت جناب‌ابوطالب ازدنیا رحلت‌کرد و گفته شده درنیمهٔ شوال ازآنسال بود و.

سه روز بعد جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود الحاصل پیغمبر ص از فوت ایندو بزرگوار خیلی محزون شد لذا آنسال را عام الحزن نامیدند وقبر شریف جناب ابوطالب وجناب خدیجه کبری درمکه معظمه درقبرستان معلی معروف است و ۵۲ سال ازسن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود که بمعراج تشریف بردند قبل الهجرة ودر بحار از تفسیر واقدی نقل کرده که در شب شنبه ۱۷ ماه رمضان ٦ ماه قبل ازهجرت بمعراج تشریف بردند ودر تفسیر مجمع البیان درذیل آیه شریفه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام فرموده قالوا کان ذلك اللیل قبل الهجرة بسنته

ونعم ماقیل

| | |
|---|---|
| سبحان من خص بالاسراء رتبته | بقربه حیث لا کیف وتمثین |
| بالجسم اسری وان الروح خادمه | له من الله تعظیم وتبجیل |

ودرمدح براقش بفارسی گفته شده

| | |
|---|---|
| براقی شتابنده مانند برق | سنامش چوخورشید در نورغرق |

ودیگری بفارسی گفته

| | |
|---|---|
| برق رفتار بر براق نشست | تازیش زیرو تازیانه بدست |
| هرچه را دید زیر گام کشید | شب لگد خورد و مه لگام کشید |

وجامی میگوید

| | |
|---|---|
| گلی بردند زان دهلیزه بست | بآن درگاه بالادست بردست |
| قدم زنك حدوث ازجان اوپست | وجوب آلایش امکان او شست |

ودراصول کافی است که راوی ازحضرت صادق ع سئوال کرد که چند مرتبه پیغمبر ص بمعراج تشریف بردند فرمودند دومرتبه وصدوق درخصال ازحضرت صادق ع روایت کرده که فرمود عرج بالنبی الی السماء مائة وعشرین مرة ومامره الا وقداوحی الله عزوجل فیها النبی بالولایة لعلی ع والائمة ع اکثر مما اوصاه بالفرائض انتهی وممکن است گفته شود منافاتی بین ایندو روایت نیست بآنکه معراج پیغمبر ص دومرتبه با جسد شریف بود وبقیه باروح شریف بود یاگفته شود دومرتبه در مکه معظمه تشریف بردند وبقیه را درمدینه طیبه یاگفته شود دوبار تاعرش عروج فرمردند وبقیه را تا آسمان ومرحوم مجلسی میفرماید توجیه او اظهر است وازاین بیان ظاهر میشود مراد ازعبارت دعاء ندبه بنا به بعضی ازنسخ دعا که میفرماید وعرجت بروحه الی سمائك

## فصل دهم

دربعضی ازتواریخ مهمه متعلق بجناب پیغمبر ص اززمان هجرت ازمکه معظمه بمدینه طیبه تا زمان رحلتشان

در فصول المهمه ابن صباغ مالکی نوشته بعد ازآنکه در مکه معظمه جمعی بپیغمبر ص ایمان آوردند مشرکین مکه بآنها اظهار عداوت میکردند مسلمین طاقت نیاوردند از پیغمبر ص استیذان نمودند درهجرت نمودن بمدینه حضرت اذن داد و مسلمین خفاء تك تك هجرت نمودند بمدینه واولشان علی ماقیل ابوسلمة بن عبدالاسد المخزومی بوده شوهر جناب ام السلمه وقیل مصعب بن عمیر بوده و بعدازورود مسلمین بمدینه طیبه انصار آنهارا بمنزل خود میبردند یاری میکردند وبا آنها مواساة مینمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمین هجرت نموده اند بمدینه طیبه وروساء قریش جمع شدند بدار الندوه که محل مشورتشان بود که با پیغمبر چه باید کرد و آنها ۱۰ نفر بودند که از آنها بود شیبه وعتبه ابنی ربیعه وابی امیة ابنی خلف وابوجهل بن هشام وعقبة بن ابی معط وهریك رائی دادند که مقبول نیفتاد مگر رأی ابوجهل که گفت ازهریك ازقبائل قریش یکنفر انتخاب شود وباشمشیر بدست یکباره هجوم آورند بپیغمبر ص وهر کدام شمشیری بآنحضرت بزنند که

خونش درمیان قبائل عرب متفرق شود وبنی هاشم نمیتوانندباهمه قریش طرفیت کنند وراضی میشوند بدیه گرفتن این رأی را سائرین پسندیدند پس جبرئیل آمدخدمت پیغمبرص آنحضرت را خبردار نمود ازعزم قریش وعرض کرد امشب بمکان خود نخوابید وعلیع را بجای خود بخوابانید پس پیغمبرص علی را خبردار کرد ومشتی خاك برداشت ودعائی خواند وآنخاك را پاشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین ازدیدن پیغمبرص کورشد وپیغمبرص ازمکه معظمه خارج شد ورفت بغارثور وابوبکر هم ملحق شد بآنحضرت وهردو داخل غارشدند عنکبوتها آمدند دمغار را تارزدند ودو کبوترهم آمدند دم غار وآنجا تخم گذاردند وروی تخم نشستند چون شب شد علیع بجای پیغمبرص خوابید مشرکین با شمشیرهای برهنه بقصدکشتن پیغمبر آمدند دیدند علیع بجای پیغمبرص خوابیده پس بیرون شدند بطلب پیغمبرص ودر شعب وجبال مکه هرقدر تفحص کردند پیغمبرص را ندید حتی آنکه دمغار هم آمدند دیدند عنکبوتها تارزده‌اند وکبوترهاتخم گذارده‌اند عقبة بن ربیعه گفت اگر پیغمبرص اینجا میرفت تارعنکبوت سالم نمیماند وکبوترهای وحشی میپریدند درآنحین ابابکرترسید ومضطرب شد پیغمبرفرمود لاتحزن ان الله معنا ودر روایت استکه در شبیکه امیرالمومنین ع بجای پیغمبرص خوابید خطاب رسید بجبرئیل ومیکائیل که من بین شما دونفراخوت قراردادم وعمر یك کدام ازشما را بیشتر قراردادم ازعمردیگری آیا کدام ایثارمیکنید عمرطولانی را ببرادرتان پس هریك اختیارنمودند عمر طولانی را خطاب رسیدنظر نمائید بسوی زمین وببینیدچگونه علیع حیوة خود را ایثار نمودببرادرش پیغمبرص وبجای اوخوابیده وجان خود را فدای جان پیغمبرص نمود بروید بسوی زمین وحفظ کنید اورا از دشمنان پس آمدندبسوی زمین وجبرئیل بالای سرامیرالمومنین ع نشست ومیکائیل سمت پاهای آنحضرت وندا میکردند بخ بخ من مثلك یا بن ابی طالب خداوند مباهات فرمود درمجمع ملائکه پس نازل فرمود این آیه شریفه را ومن الناس من یشری نفسه ابتغاءمرضات الله والله روف بالعباد الحاصل پیغمبرص سه شبانه روزمیان غار بود تامشرکین مایوس شدند ازآنحضرت ودراین ۳شبه اسماء ذوالنطاقین دختر ابی بکروزوجه زبیربن عوام ازبرای آنحضرت آب ونان درغارحاضرمیکرد بعد ازسه شبانه روز پیغمبرص بتوسط اسماء پیغام داد بامیرالمومنینع که امشب سه شتر درفلان موضوع حاضرباشد پس امیرالمومنین ع سه شتر با اریقطبن عبدالله اللیثی بآن موضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت پیغمبرص واابابکرسوار شده آمدند بجانب مدینه طیبه در مصباح المتهجدین وبعضی ازکتب معتبره فرموده‌اند که آن بزرگوار درشب پنجشنبه غره ماه ربیع الاولی سنه ۱۳ ازبعث ازمکه معظمه تشریف برد بغارثور وامیرالمومنینع بفراش پیغمبرص خوابید وجانش را فدای جان آنحضرت فرمود ودر شب چهارم همان ماه ازغار ثورحرکت فرمود بجانب مدینه طیبه وروزدوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام زوال وارد محله قبا ودرآنجا پنج شبانه روزتوقف نمود وفرمودکه تا برادرم علیع بمن ملحق نشود وارد مدینه نشوم وسابقاگفته شدظاهرا هجرت آنحضرت درربیع الاول سال سیزدهم ازبعثت بودکه ازمبعث مقدس تا هجرت از حضرت پیغمبرص ۱۲ سال و۷ ماه و۳ روز بوده تقریبا بنا براین دروقت هجرت ازسن شریف حضرت پیغمبر پنجاه‌ودوسال ویازده‌ماه وسیزده روزگذشته ودر ناسخ التواریخ است که درسنه هجرت ازهبوط حضرت آدمع ۶۲۱۶ سال شمسی گذشته بودوهرسی‌ودوسال شمسی و۳۳سال قمری میشودوچون سال شمسی ۳۶۵ روزوربعی میشود تقریباوسال قمری ۳۵۴ روز میشود تقریبا پس سال قمری ازهبوط تاهجرت مقدس ۶۴۱۰ سال قمری و۳ماه میشود تقریبا

الحاصل چند روز بعد ازورود حضرت رسول ص بمحله قبا حضرت امیرالمومنینع وحضرت فاطمه زهراء عوجناب ام کلثوم بنت رسول اللهص وجناب فاطمه بنت اسد وجناب سوده بنت زمعه زوجه آنحضرت

وام ایمن مادر اسامه بن زید بن حارثه ازمکه معظمه وارد شدند وپیغمبرص آنوقت همه باهم وارد مدینه طیبه شدند ومسلم است که حضرت رسول ص بعدالهجره تقریبا ده سال درمدینه طیبه تشریف داشتند

واما وقایع مهمه که دراین ده سال واقع شده درسال اول تشریع شد جمعه وزیاد شد عدد رکعات نماز و روز دوازدهم ماه ربیع الاول سال اول ازهجرت مستقر شد فرض نماز حضری و سفری ومسجدقبا دراین سال بنا نهاده شد وایضا دراین سال عقد مواخات بین مهاجر وانصار بسته شد و ایضا دراینسال جناب عثمان بن مظعون وجناب اسعد بن زراره ازدنیا رحلت فرمودند ودربقیع دفن شدند و گفته شده اول کسی که ازمهاجرین دربقیع دفن شد عثمان بن مظعون بود واول کسیکه ازانصار دربقیع دفن شد اسعد بن زراره بود رحمة الله علیهما ودرحیوة القلوب است که درذیحجه سال دوم عثمان بن مظعون که ازز هاد ور بیت حضرت رسول ص بود ازدنیا رحلت فرمود ومخفی نماند که معنی ربیب درست معلوم نیست شاید که مراد تربیت شده باشد چون دیده نشده درنقلی که مادر جناب عثمان بن مظعون زوجه حضرت پیغمبرص باشد و کلینی ازحضرت صادق ع روایت کرده که زوجه عثمان بن مظعون خدمت حضرت رسول ص آمد گفت یا رسول الله عثمان روزها روزه میدارد وشبها مشغول عبادت میشود وبنزدیك من نمی آید حضرت رسول ص غضبناك ازخانه بیرون آمدند ونعلین حود را بدست گرفته بود تابخانه عثمان آمد واورا درنمار دید عثمان چون ازنماز فارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باو فرمود که ای عثمان حقتعالی مرا برهبانیت نفرستاده است بلکه مرا بشریعت سهل وآسانی فرستاده رزوه میدارم ونماز میکنم وبا زنان خود نزدیکی میکنم پس هرکه فطرت دین مرا خواهد باید بسنت وطریقت من باشد وازسنت من است نکاح وایضا درسال اول واقع شد زفاف عایشه باپیغمبرص وایضا دراین سال عبدالله بن زبیر بن عوام ازمادر خود اسماء ذوالنطاقین بنت ابابکر متولد شد ودرمصباح المتهجدین است که عبدالله زبیر درنیمهٔ جمادی الاخر سنه ۷۳ هجری درمکه معظمه مقتول شد وایضا دراین سال زیاد بن ابیه ازمادرش متولد شد ومادراوسمیه است که معروف بود بزنا وپدر زیاد مجهول بود لذا اورا نسبت بمادر میدادند وزیاد بن سمیه مینامیدند

**وایضا** دراین سال ولید بن مغیرة بن عبدالله بن مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب بجهنم واصل شد و این ولید پدر خالد بن ولید استکه ازشجعان قریش بود وولید بن مغیره عموی ابوجهل بن هشام بن مغیره است

**وایضا** عموی جناب ام السلمه بنت امیة بن مغیره است وزوجه او که مادر خالد بن ولید باشد لبابه الصغری دختر حارث بن جونست ولبابه خواهر ابوینی میمونه بنت حارث زوجه حضرت رسول ص و در اینسال اخوت قرار داد بین مهاجرین وانصار

اما وقایع سال دوم ازهجرت مقدسه دراینسال فرض شد روزه وجهاد باکفار؟ دراصابه ابن حجر وخلاصة الوفا است که دراینسال رقیه دختر پیغمبر ازدنیا رحلت فرمود ووقتیکه زید بن حارثه آمد خدمت حضرت رسول ص وبشارت داد بوقعه بدر عثمان بسر قبر رقیه بود که اورا دفن میکردند وایضا دراینسال حناب زینت ع دختر پیغمرص ازمکه بمدینه طیبه وارد شد ودراینسال درماه شعبان روزه واجب شد و پیغمبرص امر فرمود بزکوة فطره ودراینسال غزوه بدر کبری واقع شد باکفار قریش

**بدانکه** درروایتی وارد شده که هرگاه کسی نذر کند که دراهم کثیره تصدق کند باید ۸۰ درهم تصدق کند زیرا که حقتعالی فرموده ولقد نصر کم الله فی مواطن کثیرة ومواطن کثیره که پیغمبرص جهاد کرد و خدا اورا یاری نمود هشتاد موطن بود ودرمجمع البیان فرموده غزواتیکه خود پیغمبرص بنفس نفیس تشریف بردند ۳۶ غزوه بود ودرنه غزوه ازاین ۳۶ غزوه آنبزرگوار خود جهاد فرمود

اول غزوه بدر کبری دوم غزوه احد سوم غزوه خندق چهارم غزوه بنی قریظه پنجم غزوه

پنجم غزوه بنی المصطلق ششم غزوه خیبر هفتم غزوه فتح مکه هشتم غزوه حنین نهم غزوه طائف و
غزوه بدر کبری اعظم فتوحات اسلام بود واین جنك با کفار قریش بود ودر تفسیر فخر رازی است که در
غزوه بدر عده مسلمین ثلث عده کفار بودند چون عده مسلمین ۳۱۳ نفر بودند موافق عدد اصحاب طالوت
که بر جالوت غالب شدند وعلم اسلام بدست امیرالمومنین ع بود وعده کفار قریب هزار نفر بودند پس
خداوند یاری کرد مسلمین را بملائکه ودر آن غزوه نه نفر ازمسلمین شهید شدند منهم جناب عبیدة بن
حارث بن عبدالمطلب بن هاشم وآن بزرگوار ده سال ازحضرت پیغمبر ص سناً بزرگتر بود واز کفار قریش
جمعی بدرك واصل شدند از آنها بود عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبدمناف وعتبه پدر هند مادر معاویه است
وولید بن عتبه و برادرش شیبة بن ربیعه که هر سه بشمشیر حضرت امیرالمومنین بدرك واصل شدند چنانچه
درروایت علی بن ابراهیم است که وقتیکه عتبه و برادرش شیبه وپسرش ولید بمیدان آمدند ازاین طرف
هم علی بن ابیطالب وحمزة بن عبدالمطلب وعبیدة بن حارث بن عبدالمطلب هم بمیدان رفتند پس عبیده بر
عتبه حمله کرد وضربتی برسر عتبه زد که سرش بدو نیم شد وعتبه ضربتی به پاهای عبیده زد که هردو
پایش قطع شد وهردو بزمین افتادند وحمزه وشیبه چندان حمله بیکدیگر کردند که شمشیر هایشان
کند وامیرالمومنین ع ضربتی بدوش راست ولید زد که اززیر بغلش بیرون آمد حضرت فرمود که ولید بدست
چپ دست بریده را چنان برسرمن زد که گمان کردم آسمان برسرمن وارد آمد و گریخت بجانب پدرش عتبه
پس حضرت ازعقب او رفت وضربت دیگر بران اوزد واورا انداخت برمین مسلمانان فرمودند یاعلی ببین
چگونه شیبه بحمزه چسبیده امیرالمومنین ع متوجه او شد وچون حمزه بلندتر بود ازشیبه فرمود یاعم
طأطأ رأسك حمزه سرخود را میان سینه شیبه برد امیرالمومنین ع ضربتی بسر شیبه زد که نصف سرش
را پراند پس آمد نزد عتبه وهنوز رمقی ازاو باقی بود واورا بقتل رسانید پس حمزه و امیرالمومنین ع
عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر ص وبهمان ضربت عتبه جناب عبیده بدرجه شهادت رسید
وعتبة بن ربیعه ملعون سبطی داشت مسمی بمحمد بن ابی حذیفة بن عتبه ربیعه وازموالیان وشیعیان حضرت
امیرالمومنین ع بود وعامل آن بزرگوار بود درمصر ومعویه پسرعمه محمد بود اورا تکلیف نمود که
حضرت امیررا دشنام دهد وازاو بیزاری جوید محمد امتناع نمود آخر معویه اورا ایذاء بسیار نمود و
محبوس ساخت تاشاید بدشنام اقدام نماید موثر نیفتاد ومنهم حنظلة بن ابوسفیان بن حرب بود برادر معویه
ومنهم ابوجهل بن هشام بن مغیره بود ودرسادس بحار استکه جناب عمرو بن جموح ضربتی برانش زد
واوضربتی بدست عمرو زد که دستش ازبازو جدا شد وبپوست آویخته شد پس عمرو دست بریده را
بزیر پا گذاشت وقوت کرد ودست را جدا کرد باز مشغول جنك شد آخر الامر ابوجهل ملعون بشمشیر
جناب عبدالله بن مسعود کشته شد وجناب عمرو بن جموح در غزوه احد شهید شد ومنهم نوفل بن خویلد
که بشمشیر حضرت امیرالمومنین ع بدرك واصل شود ومنهم عاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بود
که ایضا بشمشیر امیرالمومنین کشته شد ودر انوار العلویه ازواقدی نقل کرده که شیطان بشکل سراقة
ابن جشعم مدلجی برآمد وتحریص میکرد کفار را برقتال وخبرداد غلبه آنهارا بمسلمین پس بشارت
داد پیغمبر ص مومنین را بجنودی ازملائکه که جبرئیل دریمین آن جند بود ومیکائیل دریسار آنها و
اسرافیل درقلب آنها پس ابلیس نداء داد انی بریئی منکم انی اری مالا ترون الحاصل مجلسی ره در
حیوة القلوب میفرماید مقتولین از کفار درجنك بدر هفتاد نفر بودند که نصف ازآنها بشمشیر امیرالمومنین
کشته شدند ونصف دیگر بتیغ ملائکه وبشمشیر سایر صحابه هلاك شدند وهفتاد نفر از کفار را اهلاك کردند
ومنهم نصر بن حارث بن عبدالمطلب عقبة بن ابی معط ومنهم ولید بن مغیره که عبدالله بن جحش اورا اسیر
کرد وآنملعون استکه درمکه جسارت نمود وآب دهن بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت و بعد از غزوه بدر بامر

پیغمبرص این دو نفررا بدرك واصل نمودند و بعدازمراجعت کفارازغزوه بدر بمکه معظمه جناب ام الفضل زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتی به ابولهب زد که مبتلی بمرض عدسه شد بآن مرض ازدنیا رفت وبدر اسم موضعی است دربین مکه ومدینه طیبه ودرمصباح المتهجدین است که روزهفتم ماه رمضان روزفتح بدراست ودرانوارالعلویه است که غزوه بدر کبری هیجده ماه بعدازورودحضرت رسول ص بمدینه طیبه بود ودر بحار ازمنتقی کارزانی نقل کرده که درسال دوم ازهجرت تحویل شد قبله مسلمین ازبیت المقدس بکعبه در روز سه شنبه نیمه شعبان پیغمبرص درمسجدقبلتین که مسجد قبا میگویند نماز ظهر بجای میآوردند در رکوع رکعت دوم بودند که مامورشد استقبال نماید بکعبه پس منحرف شد بجانب کعبه معظمه لذا آن را مسجدالقبلتین نامیدند بعد مومنین بپیغمبرص عرضکردند یارسول الله آیا نمازهای ما تابحال ضایع بوده آیه نازل شد وماکان الله لیضیع ایمانکم ودرسال سوم ازهجرت جناب فاطمه زهراء ع تزویج شد بامیرالمومنین ع واصح اینستکه این مطلب درشب پنجشنبه بیست ویکم محرم الحرام واقع شده چنانچه درجلاءالعیون علامه مجلسی ره ازشیخ مفید ره وابن طاوس و اکثر اعاظم علماء نقل فرموده اند پس سن آن مخدره دروقت زفاف نه سال وهفت وماه ویك روز بوده تقریبا ومرحوم شیخ درمصباح وابن شهر آشوب درمناقب فرموده اند که روزاول ذیحجة الحرام پیغمبرص تزویج نمود فاطمه زهراء ع را بامیرالمومنین ع وازکافی ودروس وتهذیب استفاده میشود که زفاف حضرت زهراء ع قبل ازسال سوم ازهجرت بوده چون ولادت حضرت امام حسن مجتبی ع درنیمه رمضان سال دوم ازهجرت نوشته اند ومخفی نماند استبعاد این قول چون درکافی ودروس ولادت مخدره را درسال پنجم ازبعثت فرموده اند بنابراین باید دربین هشت یانه سال مخدره تزویج شده باشد وایضا در اینسال تزویج شد حفصه دختر عمربن الخطاب بحضرت رسول ص وایضا تزویج شد زینب بنت خزیمه بخاتم انبیاء ص وایضا دراینسال نازلشد آیه تیمم وایضا دراینسال واقع شد غزوه احدباکفار قریش وظاهرا غزوه احد اصعب ازتمام غزوات بود برآن بزرگوار ودرتفسیر فخررازی استکه عده مسلمین حاضرغزوه احد هزار نفر بودند وعده کفار سه هزار نفربودندورئیس مشرکین در غزوه احد ابوسفیان بن حرب بود ودر بحار ازاعلام الوری شیخ طبرسی نقل فرموده که عدد مسلمین در این غزوه هفتصد نفر بودند وعده کفاردوهزار نفر بودند علی ای حال درغزوه احد مثل غزوه بدرعده مسلمین ثلث عده کفار بودند تقریبا ودرارشاد مفید است که لواء مسلمین درآن غزوه بدست مصعب بن عمیر بود که شهید شد ولواء کفار بدست طلحة بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عبدالدار بن قصی بن کلاب بود که اورا کبش الکتیبة مینامیدند آن ملعون آمدمیان میدان امیرالمومنین ع مقابلش آمد فرمود توکیستی گفت من طلحه بن ابی طلحه هستم شما کیستید فرمود من علی ابیطالب هستم پس آنحضرت بیك ضربت آنملعون را بجنهم فرستاد پس علم را برادرش مصعب برداشت آمدمیان میدان جناب عاصم بن ثابت تیری بجانب اوروانه کرد واورا بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب کەخیلی شجاع ولاوربود برداشت وآمد بمیدان دودستش ازشمشیرامیرالمومنین ع قطع شد وعلم را بدبازوی وخود چسبانید امیرالمومنین ع ضربتی بفرق آن ملعون زدواورا بجهنم فرستادپس لشگر کفارمنهزم شدند ومسلمین مشغول جمع نمودن غنیمت شدند وامیرالمومنین ع وبعضی ازخواص صحابه در اطراف پیغمبرص بودند واصحاب شعب که رئیسشان جناب عبدالله بن عمرو بن حزام پدرجناب جابر بود گفتند ماهم میخواهیم غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع میکنند جناب عبدالله فرمود که پیغمبرص بمن امر کرده کەازمکان خود حرکت نکنم سخن اوراگوش نکردند ومشغول شدند بجمع غنیمت وجناب عبدالله راتنها گذاردند پس خالدبن ولید باآنجناب حمله کرد واورا شهید نمود بعد خالدبن ولید روی کرد بکفار و اشاره نمود بپیغمبرص وگفت اینست آنکسی که شما میخواهید بیك مرتبه کفارحمله آوردند بپیغمبر ص با

شمشیر وتیرونیزه وسنك اصحاب هم دست ازغنیمت جمع نمودن کشیدند ومشغول جنك شدند تاهفتاد نفر ازاصحاب کشته شدند واصحاب رو بفرار گذاردند بغیر ازامیرالمومنین ع که متصل شمشیر میزد و کفار را ازپیغمبر دور میکرد وجناب ابودجانه انصاری وجناب سهل بن حنیف نیز که ایندو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر ص ایستاده بودند وبغیر مخدره نسیبه جراحة المکناة بابی عماره بنت کعب مازنیه وامیرالمومنین ع اینقدر جنك کرد که شمشیرش شکست آمد خدمت پیغمبر ص آنحضرت ذوالفقار را باو دادند بازمشغول محاربه ومدافعه ازپیغمبر ص شد ندائی ازآسمان رسید لاسیف الاذوالفقار ولافتی الاعلی ع ودر آن غزوه نود جراحت ببدن امیرالمومنین ع وارد شد وابن شهرآشوب ازکتب معتبره عامه روایت کرده که درغزوه احد شانزده ضربت عظیم ببدن مبارك حضرت امیر وارد شد ودر هرضربتی بزمین میافتاد وجبرئیل آن حضرت را بلند میکرد ودراین غزوه مغیرة بن عاص کافر سنگی بپیشانی و سنگی بدست نازنین پیغمبر ص زد وعتبة بن ابی وقاص کافر برادر سعد بن ابی وقاص سنگی برلب ودندان نازنین حضرت پیغمبر ص زد وگفته شد که دندان رباعی آنحضرت ازطرف زیرین شکست وخطاب رسید یارسول الله یادکن علی را باین کلمات نادعلیاً مظهرالعجائب تجده عوناً لك فی النوائب کل هم وغم سینجلی بولایتك یاعلی یاعلی یاعلی وشیطان ملعون درمدینه صیحه زد قتل محمد ص وجناب ابودجانه انصاری اینقدر جنك کرد وجراحت بربدن او وارد شد که جراحتها بدن اورا ضعیف نمود وشجاعت وجلالت قدر او معروف ومعلوم است ودر جنك یمامه شهید شد وبروایتی زنده بود ودر صفین دررکاب حضرت امیرالمومنین ع حاضر شد واسم ابودجانه سماك بن خرشه است وازقبیله خزرج بوده ودرآن غزوه جمعی ازمسلمین شهید شدند منجمله جناب حمزه بن عبدالمطلب واو برادر رضاعی حضرت پیغمبر ص بود که ازثویبة الاسلمیة که مرضعه پیغمبر ص بود شیر خورده بود وسناً چهارسال ازحضرت پیغمبر ص بزرگتر بود بنابراین جناب حمزه درغزوه احد تقریبا شصت ساله بوده والده ماجده اش هاله بنت اهیب ابن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بن مره بود که دخترعم جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بود وقاتل جناب حمزه وحشی غلام جبیربن مطعم بود به تطمیع هندجگرخوار بنت عتبة بن ربیعه مادر معویه بن ابی سفیان چون عتبه پدرهند وولید برادرش وشیبه عمش در غزوه بدر کبری بدرك واصل شدند ازشمشیر حضرت امیر وجناب حمزة بن عبدالمطلب وبعدازشهادت جناب حمزه وحشی شکم آنبزرگوار را بشکافت وجگرش را بیرون آورد وبرد نزدیك هند آنملعونه اورا گرفت وبمکید و وبینداخت وگوشواره وگردن بند ودست بند خودرا بوحشی داد وحشی هند را برسر نعش جناب حمزه آورد هندکارد کشید گوش وبینی وبعضی ازاعضاء دیگر جناب حمزه را برید وآنبزرگوار را مثله نمود وآن اعضاء را باخود برد ووقتیکه پیغمبر ص آمد ببالین حمزه وچشمش بجسد عمش افتاد و دید اورا مثله کرده اند فرمود والله ما وقفت موقفا اغیظ علی من هذا المکان لان مکننی الله من قریش لامثلن سبعین رجلا منهم پس جبرئیل نازل شد واین آیه را آورد فان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم فهوخیر للصابرین پس پیغمبر ص فرمود من صبر میکنم

وچه خوب گفته اند دراین مقام حکیم سنائی غزنینی

| | |
|---|---|
| داستان پسرهند مگر نشنیدی | که ازاو وسه کس او به پیمبر چه رسید |
| پدراولب ودندان پیمبر بشکست | پسر اوسر فرزند پیمبر ببرید |
| او بناحق حق داماد پیمبر بستاد | مادر او جگر عم پیمبر بمکید |
| برچنین قوم تولعنت نکنی شرمت باد | لعن الله یزیداً وعلی آل یزید |

ودراصابه استکه وقتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ایمان آورد وتوبه کرد حضرت پیغمبر ص فرمود

غیب وجهك عنی یاوحشی لااراك ودر روایتاستکه وحشی غلام جبیر گفت من درجاهلیت بهترین مردم راکشتم که جناب حمزه باشد وورحال مسلمانی بدترین خلق خدارا کشتم که مسیلمه کذابه باشد که مدعی نبوت شد وازجمله شهداء احد جناب عبدالرحمن بن جحش بن رباب پسر امیمه بنت عبدالمطلب و برادرابوینی زینب بنت جحش زوجه پیغمبرص ومنهم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی بن کلاب ومنهم عمروبن الجموح که‌دستش درعزوه بدرقطع شد ومنهم یمان پدرحذیفه که یکی‌از مسلمین بگمان آنکه ازمشرکین است دراثنای گرمی جنك اورا شهید کرد ومنهم عبدالله بن عمروبن حزام انصاری پدر جناب جابرومنهم عمروبن ثابت که درهمان اوقات مسلمان‌شد وشهید شد که‌فرمودند او یك‌رکعت نماز نکرده است وداخل بهشت میشود ومنهم‌خارجه‌بن زید ومنهم حنظلة بن ابی‌عامر که ملائکه اورا غسل دادند وغسیل‌الملائکه اورا لقب‌نهادند ومنهم سعدبن‌ربیع که‌پیغمبرص فرمودنداز سعدبن ربیع که خبردارد چون من دیدم درفلان‌موضع دوازده نفرنیزه‌دار اطرافش راگرفته‌اند یکی ازاصحاب رفت ودید درمیان قتلی افتاده نداکرد اورا جواب نداد گفت پیغمبرص ازتوسئوال کرده پس مثل جوجه ازجای جستن کرد گفت آیا پیغمبرص هست آن صحابی گفت بلی پیغمبر درحیوة است گفت الحمدالله بعد گفت سلام من‌را بقومم ازانصاربرسان وبگو بآنها والله شما نزد خداوند عذری ندارید اگر ببینید یك خاری ببدن پیغمبرص بخلد وحال آنکه شما زنده باشید بعد نفسی کشید وازدنیا رفت پس آن صحابی آمد خدمت پیغمبرص آنچه دیده بودعرض نمود پیغمبرص فرمودند رحم‌الله‌سعداً نصرنا حیاً واوصی بنا میتاً

**ودر حیوة القلوب** مجلسی میفرماید که حضرت پیغمبرص در روز جمعه چهاردهم شوال در احدنزول اجلال فرمود ودر شنبه پانزدهم قتال واقع شد وشهادت جناب حمزه را بعضی ازمعتمدین در هفدهم شول نوشته‌اند وقبرجناب‌حمزه وسایرشهداء دراحداست‌که یك فرسخی مدینه طیبه باشدو درسال چهارم ازهجرت خمرحرام شد بحکم آیه شریعه یسئلونك عن‌الخمروالمیسرقل فیهما اثم کبیرو منافع للناس واثمها اکبرمن نفعهما بعد ازنزول آیه شریفه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکراً ورزقاً حسنا **وایضا** دراینسال فاطمه بنت اسد والده جناب امیرالمومنین‌ع وجناب‌زینب بنت‌خزیمه‌زوجه حضرت رسول‌ص ازدنیا رحلت فرمودند وقبرشریف هردو‌در بقیع‌است**وایضا**دراینسال حضرت پیغمبرص جناب ام‌السلمه را تزویج فرمودند ودر بحار ازمنتقی کازرانی نقل کرده‌که در سوم شعبان سال چهارم متولد شدحضرت سیدالشهداء ع ودراول ذیقعدةالحرام همین سال واقع شد غزوه بدرصغری ودرسال پنجم ازهجرت مقدسه آن بزرگوارزینب بنت جحش‌بن رباب عمه‌زاده خود را تزویج نمودندکه همشیره جناب عبدالله‌بن جحش باشدودرآن سال آیه شریفه حجاب وارد شد ودر آنسال غزوه خندق واقع شدکه‌آن‌را غزوه احزاب هم میگفتند واین جنك باکفار قریش وجهودان بنونفیر وبنوقریظه وقبیله بنی‌غطفان بود وعده مسلمین‌سه‌هزار نفربودند وعده کفار ده‌هزار وتقریبا عده مسلمین ثلث عده کفاربود مثل جنك بدر واحد وازمسلمین درآن‌غزوه شش‌نفرشهید شدند منهم جناب سعدبن معاذبن نعمان که‌کافری در غزوه خندق تیری برك‌اکحل اوزدودرغزوه بنی قریظه زخم اومنفجرشد اینقدرخون آمدکه بدحال شد وبعد بهمان صدمه ازدنیا رحلت فرمود وپیغمبرص بجنازه اونمازخواند واورا بخاك سپرد وبواسطه سوء خلقش با اهلش پیغمبرص فرمودند قبربدن سعد را فشاری داد وازمشرکین هم جمعی کشته شدند منهم عمروبن عبدود که اورا فارس یلیل میگفتند وبا هزار سوارمقابلی میکرد واسب خود را بجولان آورد وآمد میان میدان واین‌اشعاررا انشاء کرد

ولقد بححت من‌النداء بجمعکم هل من‌مبارز
ووقفت اذجبن‌الشجاع وقف‌البطل‌المناجز

انی کذالك لم ازل مسترعاً نحو الهزاهز | ان الشجاعة والسماحة فی الفتی خیر الغرائز

امیرالمومنین ع بعداز استیذان از خاتم النبین ص آمد میان میدان ودرجواب عمرو فرمود

لاتعلجن فقداتاك مجیب صوتك غیرعاجز | ذونیة و بصیرة والصدق منجی کل فائز

انی لارجوان اقیم علیك نائحه الجنائز | من ضربة نجلاء یبقی ذکرها عندالهزاهز

ولقد دعوت الی البراز فتی یجیب الی المبارز | یعلوك بیضا صارماً کالملح حتفا للمناجز

ودر این وقت پیغمبر ص فرمود برزالایمان کله الی الشرك کله
ودر ارشاد وغیر اوست که درهر مرتبه که عمرو مبارز میطلبید امیرالمومنین ع از جای خود حرکت می کرد بجهة مبارزت پیغمبر ص میفرمود بنشین بانتظار آنکه شاید دیگری حرکت کند باقی مسلمین همه ساکت کان علی روسهم الطیر ازخوف عمرو بن عبدود پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود وآن اشعار خواند پیغمبر ص علی را طلبید وعمامه از سر خود برداشت و بسر علی پیچید وشمشیر خود بکمر علی بست ودر باره اودعا فرمود امیرالمومنین ع آمد مقابل عمر آن اشعار را انشاد کرد وفرمود ای عمرو تو درجاهلیت میگفتی هرکه ازمن سه حاجت بخواهد من یك حاجت اورا برآورده میکنم حاجت اول من آنستکه شهادت دهی بوحدانیت خدا و برسالات حضرت خاتم النبین ص عمرو گفت ازاین حاجت بگذر حضرت فرمود حاجت دوم من آنستکه برگردی بجای خود وبا مسلمین جنك نکنی عمرو گفت نخواهد شد که زنهای قریش بنشینند وبا یکدیگر حدیث بنمایند حضرت فرمود حاجت سوم من آنستکه توهم مثل من پیاده شوی وبامن مقاتله نمائی عمرو خنده کرد و گفت من گمان نمیکردم که احدی ازعرب این تکلیف را بمن بنماید ومن میل ندارم که باشخص کریمی مثل تو مقاتله کنم وحال آنکه پدر تو بامن رفیق بوده حضرت امیر فرمود من میل دارم که با تو مقاتله نمایم پس عمرو ازاسب پیاده شد و شمشیرش را مثل شعله آتشی کشید وغضبناك رو کرد بامیرالمومنین ع آن حضرت سپر حائل کرد آن ملعون شمشیر وارد نمود که سپر را دو نیم کرد سر نازنین آنحضرت را هم مجروح نمود ودر انوار العلویه است که حضرت امیرالمومنین ع فرمود ای عمر توفارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی بامن که استعانت جستهٔ وازبرای خود کمك خواسته پس عمرو نظر به پشت سرخود نمود امیرالمومنین ع درکمال سرعت با شمشیر آبدار هردو پای اورا قطع نمود عمرو افتاد بروی زمین امیرالمومنین ع نشست بالای سینه اش بیکدست محاسنش را گرفت بدست دیگر سرش را جدا کرد وسرش را آورد خدمت پیغمبر ص فرفود مکرته قال نعم یارسول الله ص الحرب خدیعة وپیغمبر ص فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یا افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة ودر ارشاد مفید وغیر اوست که چون عمرو کشته شد وخبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سر نعش عمرو دید زره وخودش را ازبدنش بیرون نیاورده اند گفت کانت منیته علی یدکفو کریم بعد انشاد کرد

لوکان قاتل عمرو غیرقاتله | لکنت ابکی علیه آخر الابد

لکن قاتل عمرو لایعاب به | من کان یدعی قدیما بیضة البلد

وغزوه احزاب درهفدهم شوال واقع شد ومدت محصور بودن مسلمین رابعضی بیست روز وبعضی زیاده نوشته اند واین غزوه در نزدیکی مدینه طیبه در طرف مسجد فتح واقع شد وایضا دراینسال بعداز غزوه خندق غزوه بنی قریظه واقع شد که درآن غزوه مسلمین بایهودان بنی قریظه مقاتله نمودند واین قتال وجنك نیز درماه شوال سنه پنجم هجرت واقع شد ودراین غزوه ابی لبابة بن عبدالمنذر الانصاری بواسطه خیانت به پیغمبر ص پانزده شبانه روز خود را بستون مسجد پیغمبر ص بست تا اینکه آنحضرت اورا بشارت بقبول توبه داد واورا ازستون مسجد باز نمود ودراین غزوه بنی قریظه مسلمین مردان بنی قریظه را اسیر نمودند

وبحکم پیغمبرص بادست بسته وارد مدینه نمودند آنگاه خندق حفر کردند وایشان‌را که نهصد نفر بودند حضرت امیرالمومنین‌ع وزبیربن عوام برلب‌خندق سر بریدند وازجمله آنها بود کعب‌بن اسد که رئیس قبیله بود وحی بن اخطب پدرصفیه‌زوجه حضرت‌رسول‌ص که‌امیرالمومنین‌ع‌هر دورا باشمشیر گردن‌زدند

ودرسال ششم‌ازهجرت مقدسه فرض شد حج بیت‌الله‌الحرام وآیه کریمه واتموالحج والعمرة‌لله‌نازل شد وایضا دراینسال حضرت‌رسول‌ص باجمع کثیری تشریف بجانب مکه معظمه کفار قریش جدأمانع شدند آنحضرت را ازورود بمکه پس آنجناب چندنفررسول فرستاد بسوی کفار که‌مقصود نه‌جنك‌است بلکه مقصود ورودبجهة طواف وتشرف بخانه کعبه‌است رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد پیغمبرص عثمان‌بن عفان را باده‌نفردیگرروانه فرمودند بعدازمدتی خبرآوردندکه کفار عثمان وآن ده‌نفررا بقتل رسانیدند آن بزرگوار فرمود ازاینجا نروم تا سزای قریش را ندهم و آنجا درختی بوده اصحاب حضرت درپای آن درخت با آنحضرت بیعت نمودند وآن بیعت را بیعت الرضوان نامیدند واشاره به‌همین بیعت فرمود درقرآن مجید رضی‌الله عن‌المومنین اذیبا یعونك‌تحت الشجرة الخ ودراین مبایعه ۱۵۰۰ نفرازمسلمین حاضر آخرالامر قضیه با اهل‌مکه بمصالحه انجامید وایضا دراینسال پیغمبرص نامه نوشت‌بخسرو پرویز کسری‌پادشاه‌عجم که او بدترین‌مجوس‌بود واورادعوت بدین‌اسلام فرمودند این‌نامه مبارکه که‌بکسری‌رسیددرخشم‌شدواز غرور سلطنت نامه مبارکه آنحضرت را پاره کرداین خبربپیغمبرص رسید فرمودند مزق کتابی مزق‌الله ملکه وایضا آنحضرت‌نامه‌نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه واو را بدین اسلام دعوت فرمودند وآنشاه باسعادت‌نامه آنجناب را بسروچشم نهاد ومشرف بدین اسلام شد وایضا نامه بقیصرروم که‌هرقل نام بود نوشتندواورا بدین‌اسلام دعوت فرمودند قیصردرآن‌وقت ببیت المقدس بود چون‌نامه‌رابرای اوخواندند بعدازتحقیق حقانیت‌پیغمبرص معلومش گردیدلکن‌جرئت نکرد اسلامش‌را آشکار کند وایضا نامه نوشتند به‌مقوقس والی‌اسکندریه که سلطان قبطیان بود واورا بدین اسلام دعوت نمودند اوهم نامه شریفه را تلاوت نمود وعریضه بآن بزرگوارعرض نمود ودو کنیز که‌یکی ماریه نام داشت ودیگری‌شیرین‌و ایندوخواهر بودند با یك استرسفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبرص روانه نمود آنحضرت ماریه را بعد ازتشرف بدین اسلام تصرف نمود وازاوپسری عطا شد مسمی بابراهیم وشیرین را عطا نمودبحسان ابن ثابت وبدانکه درحیوة‌القلوب است که تمام سلاطین روم لقبشان قیصراست وتمام سلاطین فارس لقبشان کسری است وتمام سلاطین ترك لقبشان خاقان‌است وتمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون‌است وتمام سلاطین یمن لقبشان تبع‌است وتمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی‌است

ودر سال هفتم ازهجرت مقدسه تزویج نمود آنحضرت ام‌حبیبه دختراباسفیان راکه اول زوجه عبدالله‌بن جحش بود **وایضا** دراینسال‌جناب‌میمونه بنت‌حارث‌را تزویج فرمودوایضا دراینسال‌غزوه‌خیبر واقع‌شد بعدازغزوه بنی‌المصطلق‌وغزوه حدیبیه‌وعلم‌پیغمبرص دردست‌امیرالمومنین‌ع بود وآنبزرگوار را درد چشمی عارض شد ومسلمانان ازبیرون قلعه با یهودان محاوره میکردند ویهودان خندقی بر دورقلعه‌خود کندندکه مشکل‌بود گرفتن‌قلعه یك‌روزمرحب یهودی که بشجاعت مشهوربود بالشگرزیادی ازقلعه بیرون‌آمد ومتعرض جنك‌شد پس حضرت رسول‌ص علم را بدست ابابکردادند وباگروه‌مهاجر وانصاراورا بجنك فرستادند اورفت‌وشکست خورد وبرگشت‌روزدیگرعلم‌رابدست‌عمربن‌الخطاب‌دادند اوهم قدری راه‌رفت‌گریخت وبرگشت حضرت گفتند اینها صاحب علم نیستند فرمودلاعطین‌الرایة‌غدأ رجلاکرأ غیرفراریحب‌الله ورسوله ویحبه‌الله ورسوله وعلم را بامیرالمومنین‌ع سپردند واول کسیکه‌از یهودان خیبر بمیدان جنك امیرالمومنین‌ع آمد حارث جهود برادر مرحب بود امیرالمومنین‌علیه‌السلام

اورا بیك ضربت بدرك فرستاد چون مرحب برادر خودرا کشته دید مانند دیوی بمیدان آمده در حالتیکه دوزره پوشیده بود ودوعمامه بسر گذارده وسنگی مانند سنك آسیا سوراخ کرده واورا سپر خود قرارداده بود مانند اژدهائی آمد واین رجزرا میخواند

انا الذی سمتنی امی مرحب شاکی الصلاح بطل مجرب الخ

پس حضرت امیرالمومنین ع فرمود

انا الذی سمتی امی حیدره ضرغام آجام ولیث قسورة الخ

پس آن بزرگوار باذوالفقار چنان ضربتی بفرق اوزدند که خود آهنین وسنك آسیا که سپر خود قرار داده بود وبدن نحسش را دوپاره کردند وملائکه درصوامع ملکوت فریاد زدند

**لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار** الخ

پس مسلمین حمله آوردند و ازجهودان بسیار کشتند بعد عنتر خیبری و یاسر بمیدان آمدندوحضرت امیرالمومنین ع مثل شیر بر آنها حمله فرمود آنهارا ازدم شمشیر آبدار بدرك روانه فرمودپس آنحضرت خود رابکنار خندق رسانید وبآن طرف خندق جستن فرمود ودرب قلعه خیبر را که ازآهن بودبدست مبارك گرفت وبقوت ید اللهی حرکتی داد که تمام آن قلعه بلرزه درآمد وازآن لرزه صفیه دخترحی ابن اخطب ازروی تخت خودبزیرآمد ودرصورتش جراحتی واقع شد پس امیرالمومنین ع آن درب راکند وبرروی خندق پل قرار داد وچون قدآن ازپهنای خندق کوتاه تربود آنحضرت آن را روی دست نازنین گرفت وبطرف خندق میآورد جمعی که گنجایش داشت برروی آن در قرار میگرفتند امیرالمومنین ع آنها را به آنطرف خندق میرساند وخودآن حضرت دریوم شوری فرمودند قدانشدکم بالله هل منکم احداحتمل باب خیبرحین فتحها فمشی به مائة ذراع ثم عالجه بعده اربعون رجلا فلم یطیقوه غیری قالوا لا

ودر ارشاد مفید است که اصحاب واهل تواریخ نوشتند که چون مسلمین ازخیبرمراجعت نمودند هفتاد نفرجمع شدند تا توانستند در خیبررا حمل نمایند ودرمصباح المتهجدین است که فتح خیبروقتل مرحب دریوم بیست وچهارم ماه رجب بوده ودر روزفتح خیبرجناب جعفربن ابیطالب با زوجه‌اش اسماء بنت عمیس ازحبشه مراجعت فرمود بجانب مدینه منوره وپیغمبرص فرمود ما ادری بایهما انا اشد فرحا بفتح خیبر ام بقدوم جعفرودر غزوه خیبر بوده که زینب بنت حارث خیبری برادرزاده مرحب که پدر وعمویش بشمشیر امیرالمومنین ع کشته شدند حضرت پیغمبر ص را مسموم نمودو گفتند که از اثرزهر بوده که آنحضرت شهید شد وازجمله اسراء خیبر بود صفیه دخترحی بن اخطب واورا پیغمبرص ازبرای خود اختیار فرمود واوسیده قوم بنی نضیر وقبیله بنی قریظه بود وازذراری لاوی بن یعقوب ازاسباط هرون برادر حضرت موسی بن عمران بود ودرسنه هشتم هجری بود که پیغمبر ص تزویج فرمود میمونه بنت حرث را در سرف و اواخر زوجهٔ بود که تزویج کرد کما فی البحار ودرسال هشتم ازهجرت مقدسه جناب ابراهیم بن رسول خدا ص ازمادرخود ماریه قبطیه متولد شد ودراینسال منبرجهت حضرت رسول ص ساختند وستون حنانه که سابقاً تکیه گاه پیغمبرص بود ازمفارقت آنحضرت ناله کرد که همه اصحاب ناله اورا شنیدید ودرسادس بحار ازجابر روایت کرده که پیغمبرص وقت خطبه خواندن بدرخت خرمائی تکیه میکرد پس زنی ازانصار عرض کرد یارسول الله غلامی دارم که نجاراست اذن میدهی بگویم منبری بسازد که برروی آن خطبه بخوانی پیغمبر اذن داد پس منبر ۳ پایهٔ ساختند وآن بزرگوارروزجمعه خطبه را بالای منبرخواند ودراینسال زینب بنت رسول (ص) ازدنیا رحلت فرمود ودراینسال عمر بن عاص وخالدبن ولید بمدینه طیبه وارد شدند واظهار ایمان نمودند وایضاً دراینسال غزوه موته واقع شدوموته ازاراضی شام است وآنجا تابیت المقدس دومنزل مسافت است

ودراین غزوه جنك مسلمین باهرقل سلطان روم وشرجیل بن عمرغسانی بود وعلتش این شدکه حضرت پیغمبرص درسنه هشت هجری کاغذی فرستاد نزد ملك روم قیصر بدست حارث بن عمیرالازدی چون حارث بارض موته رسید شرجیل بن عمروغسانی اورا ملاقات نموده سئوال نمود کجا میروی گفت میروم بشام گفت توقاصد محمد گفت بلی امر کرد که دستهای اورا بستند وگردنش را زدند خبر بحضرت پیغمبرص رسید خیلی برآن بزرگوار ناگوار آمد وبمسلمین خبرقتل حارث را دادند پس مسلمین هیجان آمدند ورفتند بجانب شام درماه جمادی الثانیه ودراین غزوه حضرت رسول ص خودشان تشریف نبردند بلکه تا ثنیة الوداع که نزدیك مدینه است لشگرمسلمین را مشایعت نمودند وبعد برگشتند بمدینه وحضرت امیرالمومنین ع هم در آنغزوه تشریف نداشت وظاهرا بعد ازغزوه احد اشد تمام غزوات بوجود نازنین پیغمبرص وسایر مسلمین این غزوه موته بود وآن بزرگوار درواض جزف که که لشگراسلام را تعداد فرمود ۳ هزار نفربودند وعده لشگرکفار که سردارشان شرجیل بود وازبزرگان رجال قیصرروم بود علاوه به صد هزار بودند ودرآن غزوه امیرلشگرجناب جعفررا قرارداد وفرمود که که اگراوکشته شود امیرزیدبن حارثه باشد واگراوهم کشته شود امیرعبدالله بن رواحه باشد ودر آن غزوه ۳ بزرگوار شهید شدند اما جناب جعفرپس ازقطع نمودن دودست نازنینش او را شهید نمودند درحالتیکه ده سال ازحضرت امیرع اسن بودند وجناب جعفرپنجاه یا نود جراحت بربدن نازنینش وارد شدء بود

**ودرمجالس المومنین است** همینکه جعفر درمعرکه قتال بیفتاد هیچیك ازکفار بواسطه هیبت وسطوتیکه ازاو درمیدان مشاهده کرده بودندگرد او نتوانستندگشت تاسرمبارك اورابیریدند همه لشگردشمن حمله نمودند واورا بنیزه اززمین در ربودند ودرآن هنگام پیغمبرص درمدینه منبر بود ورفع حجاب آن معرکه را مشاهده نمود همینکه اورا اززمین ربودند پیغمبرص روی مبارك بآسمان کرد گفت الهی پسرعمم را رسوا مساز درآنساعت حق تعالی اورا دوبال بخشیدتاازسرنیزه پرواز نمود وبروضه فردوس پرید وازاینجهت اورا ذوالجناحین وطیار گفتند که امیرالمومنین ع درمقام فخریه میفرماید

| | |
|---|---|
| محمد النبی اخی وصهری | وحمزة السید الشهدآء عمی |
| وجعفرالذی یصبح ویمسی | یطیرمع الملائکة ابن امی |
| وبنت محمدسکنی وعرسی | مشوب لحمها بدمی ولحمی الخ |

ودر روایت استکه خداوند دوبال اززمرد بوی کرامت فرمود با ملائکه در بهشت طیران میکند ودروقت شهادت جعفر سن مبارکش ۴۱ سال بود تقریبا وایشان شوهراسماء بنت عمیس بودندوجناب عبدالله بن جعفرشوهرحضرت زینب بنت امیرالمومنین ع ازاومتولد شد واما زیدبن حارثه غلام خدیجه کبری بوده واورا بپیغمبرص بخشید وحضرت اورا آزاد فرمود وجناب امایمن را باو تزویج فرمود واسم آن مخدره زوجه عبید حبشی بود وازاو ایمن متولد شدوایمن درغزوه حنین شهیدشد وبعد از عبید حبشی ام ایمن زوجه زیدبن حارثه شد وازاواسامه متولد شد

ودرحبیب السیر است که جناب زید دروقت شهادت ۵۵ سال بوده واما عبدالله بن رواحه وقتیکه روانه شد بجانب موته زیدبن ارقم راکه طفل یتیمی بود وعبدالله بن رواحه اورا درحجرخود تربیت داده بود روی شترردیف خود سوار کرده بود درضمن چند شعری خبر مرك خودرا بزیدبن ارقم گفت زیدگریه کرد وقبر جناب جعفرطیاروزیدبن حارثه وعبدالله بن رواحه درموته است ودرعدة الطالب است هرسه بزرگوار دریك قبردفن شدند ووقتیکه خبرشهادت جناب جعفروزیدبن حارثه را بپیغمبرص دادند آن بزرگوار گریه کردوفرمود اخوای ومونسای ومحدثای ودربحار ازشعبه روایت کرده که جناب عبدالله

بن جعفر فرمودکه هر گاه ازعمم امیرالمومنین ع چیزی میخواستم وازمن منع میکرداورا بحق پدرم قسم میدادم بمن مرحمت میفرمود ودروقتیکه پیغمبرص خبرقتل جعفرراشنید وآمد منزل جعفر بزوجه آن اسماءفرمود کجا هستند اولادهای جعفر آنها را حاضر کن پس پیغمبرص آنها رابوئید وازچشمهای نازنینشان اشك جاری شد اسماء عرضکرد یارسول‌الله مگرخبری ازجعفرع بشما رسیده فرمود بلی پس اسماء مشغول صیحه وناله شد بعد پیغمبرص آمد بمنزل فاطمه زهرآء ع آن مخدره هم خبرمرك جعفررا شنید فریاد زد واعماه پیغمبرص فرمود علی مثل جعفرع فلتبك الباکیة وامر کرد که ازبرای اولاد جعفرطعامی مهیا نمایند چون آنها عزادار هستند وفکرغذائی برای خود نیستند

**وایضا** دربیستم رمضان سال هشتم فتح مکه معظمه واقع شد که خداوند درقرآن مجیدفرموده لتدخلن المسجدالحرام انشاءالله آمنین محلقین روسکم ومقصرین لاتخافون پس پیغمبرص وامیرالمومنین سلام‌الله علیه با دوازده هزار نفرازمسلمین روانه شدندبجانب که وابوسفیان بن حرب آمدبجانب مدینه طیبه بتوسط عباس بن عبدالمطلب خودراخدمت پیغمبرص رسانید واظهارایمان نمود پس مراجعت نمود بمکه معظمه وقریش را تهدید بکثرت لشگراسلام نمود پس جناب رسول خدا ص با مسلمین آمدند تا بذی طوی رسیدند آنگاه خالدبن ولید با جمعی ازابطال را مامور فرمود که برود جانب مکه ولواها وعلمهای اسلام را بمتهای عمارات مکه نصب نماید عکرمة بن ابی جهل باجمعی ازقریش آمدند وسرراه برخالد ومسلمین گرفتند خالد هفتاد نفرازکفار را بقتل رسانید پس ابوسفیان وحکم بن حزام فریاد زدند که ای معشرقریش بیهوده خویشتن‌راعرضه شمشیرنکنید پس بعضی گریختند وبعضی بخانه خود پنهان شدند پیغمبرص با مسلمین وارد مکه معظمه شدند وبخانه ام هانی همشیره امیرالمومنین ع نزول اجلال فرمودند بعد ازصرف طعام تشریف بردبجانب مسجدالحرام در حالتیکه سوره مبارکه انا فتحنا را تلاوت میفرمود ازناقه بزیر آمد وقصد تخریب اصنام واوثان را فرمود ودر آن هنگام ۳۶۰ بت دراطراف خانه کعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعیکه دسترس نبود وآنهارا فرود آوردند وبزرك تمام‌بتان هبل نام داشت آن بزرگوار بهریك ازبتان که میرسید با چوبیکه دردست داشت اشاره میفرمود ومیخواندند قل جاءالحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا وآن بتان بیك اشاره برومیافبادندوچند بت‌بزرك را در دیوارخانه کعبه نصب نموده‌بودند امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه عرض کرد یارسول‌الله‌ص پای مبارك بردوش من بگذارید وبتان را بزیر افکنید پیغمبرص فرمودند توپای بر کتف من بگذار پس علی‌ع پای بکتف آن‌جناب گذارده وبتان را بزیر انداخت

**ولنعم ماقیل**

| | |
|---|---|
| قیل لی قل لعلی ع مدحاً | مدیحه یخمد نارا موقده |
| قلت لااقدرفی مدح امرء | ضل ذواللب الی ان عبده |
| والنبی المصطفی قال انا | لیلة المعراج لما صعده |
| وضع الله بظهری یده | فاحس القلب ان قد برده |
| وعلی واضع اقدامه | فی محل وضع الله یده |

بعد پیغمبرص ببلال بن ریاح فرمود برود ببام خانه کعبه معظمه واذان بگوید ودر مزاربحار درمقام ذکرایام زیارات حضرت‌امیرالمومنین ع فرمود

**ویوم صعوده علی کتف النبی لحطه الاصنام وهوالعشرون من شهر رمضان**

وایضا در اینسال بعد ازفتح مکه معظمه غزوه‌حنین واقع شد ودراین غزوه مسلمین باقبیله کفارهوازن جنك کردند وخداوند باری فرمود مسلمین را به قبیله ازملائکه ودرارشاد وغیراوست که‌عده مسلمین

ده هزار نفر بودند ودر آن غزوه از کثرت عده مسلمین ابابکر عجب نمود ولذا مسلمین شکست خوردند وگریختند وباقی نماند با پیغمبر «ص» مگرده نفر که نه نفر از بنی هاشم بودند عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس بن عبدالمطلب وابوسفیان ونوفل وربیعه بنوحرث بن عبدالمطلب وعبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب وعتبه ومعتب ابنی ابی لهب بن عبدالمطلب وامیرالمومنین هم در مقابل پیغمبر (ص) شمشیر میزد ویکنفر هم از غیر بنی هاشم باقی ماند که ایمن پسر ام ایمن باشد واو در آن غزوه شهید شد بشمشیر مالك بن عوف رئیس قبیله هوازن وآیه شریفه نازل شد لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذا عجبتکم کثرتکم الی آخر الایه پس حضرت رسول «ص» شمشیر کشید وبکفار حمله کرد ومیفرمود

انا النبی لا کذب انا بن عبد المطلب

وبجناب عباس بن عبدالمطلب فرمودند اکند یامشعر الانصار یا اصحاب بیعة الشجرة یااصحاب سورة البقرة پس اصحاب ازدور ونزدیك عرضکردند لبیك لبیك یا رسول الله ص ودر اطرف آنحضرت جمع شدند حضرت امیرالمومنین ع جمعی از کفار طائفه هوازن وثقیف را بقتل رسانید منجمله چهار نفر شجاعان را بقتل رسانید که هریك را بدونیم فرمود حتی ذکر وبیضتین شان را بدونیم نمود و ۴۰۰۰ نفر از کفار ودوازده هزار شتر وغنیمت زیادی از کفار بدست مسلمین آمد وبقیه کفار فرار نمودند و غزوه حنین در آخر ماه رمضان یا اول شوال سنه هشتم هجری بوده وحنین اسم وادی میباشد بین مکه وطائف

**ودر سال نهم** ازهجرت غزوه تبوك واقع شد ودراین غزوه مسلمین رفتند بجنك لشگر روم وعده مسلمین ۲۵۰۰۰ نفر بودند وپیغبر ص درماه رجب متوجه جنك تبوك شد. در ماه شعبان به تبوك رسید وبقیه ازشعبان را باچند روز ازماه رمضان در تبوك توقف نمود ودرآن غزوه امیرالمومنین ع را در مدینه گذارد ودشمنان گفتند علی را نبرد چون بردن اورا شوم دانست امیرالمومنین ع شمشیر وسلاح خود را برداشت وروانه شد درجرف خدمت پیغمبر ص رسید فرمودند یا علی چرا آمدی آنحضرت ع سخن منافقین را عرضکرد فرمودند یا علی الاترضی ان تکون بمنزلة هرون من موسی الاانه لا نبی بعدی وانت خلیفتی فی امتی واخی فی الدنیا والاخرة ومنافقین که در مدینه مانده بودند. قصد کردند که علی را بقتل رسانند لذا حفرهٔ کندند طولانی دربین راه مدینه ، روی اورا بحصیری پوشانیدند که وقتیکه علی سلام الله علیه ازخدمت حضرت رسول ص مراجعت فرماید میان آن حفره بیفتد وبرسرش بریزند واورا هلاك نمایند پس درمراجعت اسب آنحضرت واصحاب گرامش ازروی حصیر عبور ننمودند کید منافقین فاسد وضایع گردید پیغمبر ص باعسکر اسلام تشریف بردند به تبوك وفوائدی در آن سفر از برای مسلمین حاصل شد

**اولا** نخبة بن رویه که پادشاه ایله بود قبول جزیه نمود وحضرت رسول ص نامه ورقم امان برای او نوشت **ثانیا** خالد بن ولید باجمعی ازمسلمین مامور شدند بگرفتن دومة الجندل واکیدر پادشاه آنجارا گرفتند وداخل دردومهٔ الجندل شدند اکیدر التماس نمود اورا رها کردند وغنیمت زیادی خدمت پیغمبر ص فرستاد وخواهش صلح نمود **ثالثا** چون خبر ورود آنحضرت به تبوك به هرقل سلطان روم رسید ومعلومش گردید که صفاتیکه باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقوم خود ایمان واسلام راعرضه نمود اباوامتناع نمودند خود اودر باطن ایمان واسلام آورد وچون ازسلطنت خود میترسید اظهار ایمان واسلام خود را نکرد وپیغمبر ص مامور بجنك آنها نشد ومعاودت بمدینه فرمود ورابعا چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر ص بودند عزم نمودند وقتیکه شتر آن بزرگوار بالای عقبه برسد کدوها پر ازریك نمایند وبزیر دست وپای شتر آنجناب بریزند تا رم کند وپیغمبر ص بزیر افتد وصدمه بروجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناقه آنحضرت قدم ازقدم برنداشت ومکر منافقین فاسد گردید وخداوند حافظ آن وجود بود

مبارك بود وتبوك موضعی است دربین شام ومدینه وازآنجا تا مدینه چهارده منزل است وتاشام ۱۵ منزل ودراینسال حضرت پیغمبرص عمالی معین نمود برای اخذ زکوة **وایضا** دراینسال مامور شد ابابکربا چهل نفربرود بمکه وآیات سوره برائة بمردم بخواند جبرئیل نازل شد بپیغمبرص و سلام خداوند رحمن رابرآنحضرت رسانیدوعرضکردیارسول‌الله لایودیهاعنك الاانت اورجل منك پس آن بزرگوار امیرالمومنین ع را روانه نمودکه آیات برائت را ازابابکربگیرد وبراهل مکه بخواند ودر مزار بحار ازایام زیارتی حضرت امیرع فرموده ویوم نصبه لتبلیغ آبات برائة وعزل ابی بکرعنه‌وهو اول ذیحجة‌الحرام وگویا درآخرهمین سال قصه مباهله جناب پیغمبرص با نصارای نجران واقعشد چون وارد شده که این امردرماه ذیحجه بعد ازفتح مکه معظمه واقعشد ولابد در ذیحجه‌حجة‌الوداع که‌سال دهم است بوده که حکایت غدیرخم واقع شد پس درذیحجهٔ سال قبلش بوده که سید وعاقب وحارثه وجمعی ازنصارای نجران حاضرشد که با پیغمبرص مباهله نمایند وپیغمبرص هم با امیرالمومنین‌ع و فاطمه زهراء وحسین ع بعدازچهارمجلس که مباحثه نمودند با اهل نجران وفرمایشات پیغمبرص‌راقبول نکردند حاضرشدند بجهة مباهله نمودن با پیغمبرص وآیه شریفه دراین باب نازل‌شد قل تعالواندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم الی آخره واین آیه استفاده میشودکه علی‌نفس پیغمبرص است وحسنین فرزندان حضرت رسولند وایضا دراینسال کلثوم بنت رسول‌الله ص‌زوجه‌عثمان ابن‌عفان ازدنیا رحلت فرمود

ودرسال دهم ازهجرت مقدسه نبوی ص درهیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم‌پسرپیغمبرص ازدنیا رحلت فرمود وسن شریفش ۱۸ ماه وقبرمبارکش دربقیع معلوم‌است‌وآن سنه را حجة‌الوداع‌نامیدند که پیغمبرص بحجة‌الوداع تشریف فرماشدند ودرمراجعت آنحضرت ازمکه با جمعیت زیادی‌بغدیرخم رسیدند درهیجدهم شهرذیحجة‌الحرام‌وآن موضعی است درنزدیکی جحفه‌پس درآن‌منزل جبرئیل‌نازل شد برپیغمبرص واین آیه مبارکه را آورد یاایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من‌ربك و ان‌لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس پس‌آنحضرت امرفرمود منبری ترتیب دادند ازسنك یاازجهاز شتروتشریف بردند بالای آن وخطبه طولانی انشاء فرمودند درحضور هفتادهزارنفر یا صدوبیست هزارنفرازمسلمین وامیرالمومنین سلام‌الله‌علیه را روی منبربالای دست بلند فرمودند واو را منصوب نمود ازجانب حقتعالی بخلافت ووصی وجانشین خود قررداد دوباره جبرئیل امین نازل شد بر آن بزرگوار وازجانب خداوند این‌آیه‌شریفه‌راآورد الیوم‌یئس‌الذین کفروامن‌دینکم فلاتخشوهم‌واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم‌الاسلام دیناً پیغمبرص فرمود الحمدلله‌علی کمال‌الدین وتمام‌النعمة ورضی‌الرب برسالتی والولایة لعلی من بعدی وجبرئیل فرمود والله رأیت کالیوم‌قط ما اشدوما اکدلابن عمه‌انه یعقدله عقدالایحله الاکافر بالله‌العظیم ورسوله‌الکریم ویل‌طویل لمن حل عقده وعمربن‌الخطاب گفت بخ‌بخ لك یابن‌ابیطالب‌اصبحت مولای ومولا کل‌مومن‌ومومنة

ودرکنزالفوائد ازهنادبن سری نقل کرده گفت امیرالمومنین ع را درخواب دیدم فرمودبخوان اشعارکمیت را این‌اشعاررا خواندم

ویوم‌الدوح دوح‌غدیرخم الی‌آخر

حضرت فرمودند

ولم‌ارمثل ذاك الیوم یوما ولم ار مثله حقا اضعیا

وعمروعاص بفرمان پیغمبرص بیعت کردند امیرالمومنین ع واین اشعاررا انشاء کرد

بسال محمد عرف الصوب — و فی ابیانهم نزل الکتاب
وهم حجج الاله علی البرایا — بهم و بجدهم لا یضطراب
و لاسیما ابو حسن علی — له فی الحرب مرتبة تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی — وفیض دم الرقاب له شراب
علی الدر والذهب المصفی — و باقی الناس کلهم تراب
هو البکاء فی المحراب لیلا — هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النباء العظیم وفلك نوح — وباب الله وانقطع الخطاب

وحسان بن ثابت این اشعار را انشاء کرد

ینادیهم یوم الغدیر تبغهم — بخم واسمع بالرسول منادیا
وقال فمن مولاکم وولیکم — فقالوا ولم یبد واهناك التعادیا

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر ص فرمود لا تزال یا حسان مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانك حارث بن نعمان فهری ملعون سینه اش تنك شد و تعرضاتی بپیغمبر ص کرد آنگاه سر بسوی آسمان نمود و گفت اللهم ان کان ماقال محمد ص حقا فامطر علینا حجارة من السماء یکون نقمة فی اولنا و آیة فی آخرنا وان کان ما قال محمد ص کذبا فانزل به نقمتك پس سنگی برسرش آمد واز دبرش خارج شد وبدرك واصل شد جبرئیل نازل شد واین آیات را آورد سأل سائل بعذاب واقع الی آخرها بعد که ازغدیرخم پیغمبر ص حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه دربین راه منافقین اتفاق نمودند که پیغمبر ص را بقتل برسانند وآنها بروایت حذیفة بن یمان چهارده نفر بودند طلحة بن عبدالله وعبدالرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد وابی عبیدة بن جراح که اینها باعتقاد اهل تسنن ازعشره مبشره هستند ومعاویة بن ابی سفیان وعمرو بن عاص که اینها ازقریش بودند وابوموسی اشعری ومغیرة بن شعبه و اوس بن حدثان وابوهریره وابوطلحه انصاری واین ٥ نفرازغیرقریش بودند وبعضی دیگرازمنافقین و در بین راه بمقصود خود نرسیدند پس وارد مدینه طیبه شدند ودر منزل یکی از ١٤ نفرجمع شدند وصحیفهٔ میشومه نوشتند که خلافت امیرالمومنین ع رابرهم زنند وباطل نمایند این صحیفه میشومه بخط سعد بن عاص بود وجمعی هم که آنجا حاضر بودند شاهد برصحیفه شدند منجمله ابوسفیان بن حرب بود وعکرمة بن ابی جهل وصفوان بن امیه وخالد بن ولید وجمعی دیگرازمنافقین واین صحیفه درمحرم سنه یازدهم ازهجرت مقدسه نوشته شد واورا بدست ابوعبیدة بن جراح که ملقب بامین قریش بود سپردند وابرونتیجه این میشومه همان ظلم ها وبدعتهائی بود که در دین پیغمبر ص گذاردند

وایضا دراینسال ذوالکلاع که ازاسباط حسان بن تبع بود وادعای خدائی داشت بتوسط جریر بن عبدالله البجلی اسلام آورد وایضا دراینسال مسلمه کذابه ابن کثیر بن حبیب بن حارث بن عبدالحارث مدعی نبوت شد وقریب صدهزار نفر دراطراف اوجمع شدند ودرزمان مسیلمه دو نفر دیگرهم مدعی نبوت شدند یکی سجاح دختر حارث بن سوید بود که در کذب بوی مثل زنند فیقال اکذب من سباح وشبث بن ربعی ملعون موذن او بود ومسیلمه کذابه سجاح را بزوجیت اختیار نمود ودیگر اسود بن کعب عنسی که ملقب بذی الخمار بود اما مسیلمه درزمان خلافت ابی بکر خالد بن ولید با بیست هزار نفر ازمسلمین مأمور شد بدفع او مسلمین ثبات قدم نمودند ومسیلمه بااصحابش رو بفرار گذارند وحشی که قاتل حضرت حمزه بود حربه بمسیلمه زد واورا بدرك فرستاد لذا ازوحشی نقلشده که گفت قتلت فی الکفر خیرالناس وفی الاسلام شرالناس واما سجاح گفته شد که درزمان معویه اسلام اختیار کرد واما اسود بن کعب درآخرامر با ابوموسی اشعری

بحضرموت گریختند و فیروزدیلمی که خواهرزاده نجاشی بود باجمعی ازاهل صنعاء او را بقتل رسانیدند
**ودرسال یازدهم** ازهجرت مقدسه چون حضرت پیغمبرص نزدیك رحلتش بود اراده فرمود که
منافقین را ازمدینه بیرون فرستند چون خلافت امیرالمومنین ع بر آنها خیلی ناگوار بود پس درماه
صفر که ماه آخرعمرشریف آن بزرگوار بود امرفرمود که مسلمین آماده جنك بالشگرروم شوندو
باسامة بن زیدبن حارثه امارت لشگرداد وفرمود جهزواجیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة
پس آنبزرگوار بشدت مریض شد واسامه هم با جمعی ازلشگرازمدینه بیرون شدند بعضی از منافقین
باسامه گفتند کجا میروم اینك پیغمبرص ازدنیا میرودواگرمدینه راخالی بگذاریم خلافت امیرالمومنین
مستقرخواهد شد پس کسی نزدعایشه فرستادند وازحال پیغمبرص استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد
که پیغمبررا ازاین مرض بهبودی نخواهد بود منافقین که این پیغام را شنیدند بمدینه مراجعت نمودند
خبرآن بزرگواردادند فرمود آگاه باشید که من ازاین مردم وازاینقوم برائت میجویم ودربیست و
هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبرص ازدنیا رحلت فرمود چنانچه درفصل سوم ذکرشد

## فصل چهارم

در تاریخ ولادت باسعادت خاتم الانبیاء ص نسبت بتواریخ ولادت بعضی از انبیاء عظام وبعضی ازبزرگان اهل عالم چنانکه ازبعضی کتب تواریخ معتبره مستفاد میشود

بدانکه ولادت با سعادت آن بزرگوار ۶۱۶۳ سال بعد ازهبوط حضرت آدم ع بوده بسنه
شمسی واما بسنه قمری تقریبا شش هزاروسیصدوپنجاه وپنج سال وهفت ماه میشود چون هر۳۲ سال
شمسی تقریبا "۳۳" سال قمری میشود وحضرت آدم ع نهصدوسی سال در دنیا زندگانی کرد و در
درالمسلوك است که مدفن آنبزرگوار درمسجد خیف است وگفته شده درجبل ابوقبنس است و از
اخبار معتبره استفاده میشود که درنجف اشرف است وحضرت حوا بعد فوت حضرت آدم ع فوت شد
وقبرش ایضادرجبل ابوقبیس است وولادت حضرت پیغمبرص پنج هزاروهشتصدوهشتاد وسه سال بعد از
ولادت شیث هبة الله بن آدم بود وحضرت شیث نهصدودوازده سال در دنیا زندگانی کرد و قبرجناب
شیث درخارج شهرموصل است چنانچه قبرجرجیس پیغمبرص درخود شهرمزبور است وقبرجناب دانیال
پیغمبرص در شوش است وشوش ازتوابع شوشتر و۵۳۳۳ سال بعد ازولادت حضرت ادریس ع بود
واسم شریف ادریس اخنوخ بن بارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی الله بود که
بین حضرت ادریس وحضرت آدم ع شش پدرفاصله بود وجناب ادریس ع مسمی بود بمثلث چون
هم پیغمبر بود وهم سلطان وهم حکیم واواول کسی بود که استخراج کرد علم حکمت وعلم نجوم وعلم
ریاضیات وحکمة طبیعی والهی راواواول کسی بود که بقلم خط نوشت ومعروف است که اول کسی بود
که خیاطی کرد وجناب ادریس درسن ۳۶۵ سالگی بآسمان عروج فرمود ۴۵۲۱ سال بعد از ولادت
حضرت نوح نجی الله بن ملك بن ادریس بود که بین حضرت نوح وآدم ع هشت پدرمیباشد کذافی الناسخ
ودرکتاب سبائك الذهب است که اجماع علماء هست که خداوند قرارداد بعدطوفان جمیع خلقتش را
ازصلب حضرت نوح وعمرآن جناب ع را مختلف فرموده اند ودر درالمسلوك ازابن عباس ره روایت
کرده که عمرآن جناب ۱۴۰۰ سال بوده ۲۵۰ سال قبل ازبعثت ونهصد وپنجاه سال بعد البعثة و قبل
الطوفان ودویست سال بعد ازطوفان وقبرجناب نوح ع درنجف اشرف است ودوهزاروهشتصدوچهل
سال بعد ازولادت حضرت ابراهیم خلیل الله ع بود وعمرشریف حضرت ابراهیم صدوهشتاد سال بود
وقبرشریف آنبزرگوار وقبرحضرت اسحق بن ابراهیم وجناب ساره خواتون زوجه ابراهیم در

شهرالخلیل استکه نزدیکی بیت المقدس معروف است وازشهرمزبور تاکنعان قریب نیم‌فرسخ‌است
وحضرت ابراهیم پسر تارح بود بالحاءالمهمله وقیل بالمعجه و تارح‌بن تاحور بن شاروح‌بن‌ارغو بن‌فالغ
ابن عامر بن شالح بن ارفحشدبن‌سام بن نوح بود که بین حضرت ابراهیم وحضرت نوح نه پدر فاصله
بود کذا فی‌الناسخ پس بین حضرت ابراهیم وحضرت آدم ابوالبشرهیجده پدر فاصله بود وددرفتیه و
غیراوست که قبرحضرت اسمعیل‌بن‌ابراهیم ووالده‌اش حضرت هاجروجمعی انبیاء درمیان حجراسمعیل
است درمکه معظمه ودر نزدیکی‌زنجانست قبریکه منسوبست بابوالعرب قیدادبن اسماعیل بن‌ابراهیم
ودوهزاروششصد سال بعد ازولادت حضرت یعقوب‌بن‌اسحق‌بن ابراهیم بود وعمرحضرت یعقوب۱۴۷
سال بود وقبرحضرت یعقوب وحضرت یوسف‌بن‌یعقوب نیزدرشهرالخلیل معلوم است و۲۵۴۸ سال بعد
ازولادت حضرت شعیب پیغمبرابوالزوجه حضرت موسی بوده وعمرشعیب پیغمبر۲۲۰ سال‌وقبرشریف
آنبزرگوار دربیت‌المقدس است وبلعم باعور برادرزاده شعیب بود ۲۴۱۵ سال بعد ازولادت موسی
کلیم‌الله‌ع بود وحضرت موسی وبرادرش هرون پسران عمران‌بن‌مصهر بن‌ناهت‌بن لاوی‌بن یعقوب‌بن
اسحق‌بن ابراهیم خلیل‌الله بودند ودرمجمع‌البیان استکه حضرت موسی‌ع‌ششماه ازهرون کوچکتر بود
وعمرشریف حضرت موسی ۱۲۰ سال بود وقبر شریفش درشش‌فرسخی بیت‌المقدس است و عوج‌بن
عنق بدست موسی بدرك رسید ودوهزار وسیصد و نود سال بعد از ولادت حضرت یوشع بن
نون وصی حضرت موسی ع وخواهرزاده حضرت موسی‌بود وعمرشریف یوشع ۱۲۰ سال بود وقبر
شریف آنجناب درکفرحارس‌است‌که دهی است ازشام‌ودر خارج کاظمین قبله مسجدبراثا نیزقبریست
منسوب به‌یوشع

و۱۸۳۰ سال بعد ازولادت حضرت داود پیغمبرص بود وعمرشریف حضرت داود ۷۰ سال بود
و۱۷۷۲ سال بعد ازولادت حصرت سلیمان پیغمبرص بود وعمرشریف آنبزرگوار۵۱سال بود
وقبرشریف حضرت داود وسلیمان ع دربیت‌المقدس است

و۱۷۹۰ سال بعد ازظهورلقمان حکیم بود ومدت عمرشریفش ۲۲۰ سال بود وقبرشریفش‌در
ایله است که شهریست درکنار دریای قلزم‌وگفته شده که‌اواخرحجاز واول شامـاتست و او شهر
یهودیانست وازاعمال فلسطین‌است ودر روضاتست‌که قبرحضرت لقمان درطبریه است‌که سه منزلی
شام باشد **وایضا** در روضاتست‌که ازتلامذه لقمانست جاماسب برادرگشتاسب وجاماسب درعلم‌نجوم
ماهر بود ودرفارس مدفونست وایضا ازتلامذه‌لقمانست فیثاغورث ودرعلم موسیقی اوبسیارماهر بودو
بقراط حکیم شاگرد جاماسب‌است وسقراط حکیم تلمیذبقراطست وافلاطون حکیم تلمیذ سقراطست
وارسطو تلمید افلاطون است وبلیناس حکیم تلمیذ ارسطواست وجالینوس حکیم تلمیذ بلیناس است‌و
بطلمیوس حکیم تلمیذ جالینوس است انتهی

و۱۴۳۵ سال بعد ازظهوریونس بن‌متی بوده ومتی اسم مادر حضرت یونس‌ع بود واحدی‌از
انبیاء مشهور باسم مادرشان نبود مگرجناب یونس وحضرت عیسی‌بن مریم کذا فی درالمسلوك و
تاریخ گزیده لکن درناسخ نوشته‌که متی اسم‌پدریونس است وشیخ صدوق ازحضرت صادق‌ع روایت
کرده که داودعرض‌کرد پروردگارا خبربده مرا ازقرین ورفیقهم دربهشت وحی رسید که قرین‌تودر
بهشت متی پدریونس‌است داود ع‌اذن گرفت که دیدن کنداورا پس داود ع‌با سلیمان فرزندش رفتند
بسراغ متی دیدند منزلش ازسعف خرما است سئوال کردند ازوی گفتند در بازارهیزم فروشان‌است
آمدندیدند جمعی حاضرومنتظرند سئوال کردندازمتی آن جماعت گفتند ماهم منتظر ایشان میباشم
نشستند تا وقتیکه‌جناب‌متی آمد وبالای‌سرش‌پشته‌هیزمی بودفریادزد که کیست بخرد ازمن‌جنس‌طیب‌رابه

پول طیب بعضی از آن جماعت اورا خریداری نمودند بعد حضرت داود وحضرت سلیمان بوی سلام کردند
جناب متی ایندو بزرگوار را برد بمنزل خود ودربین راه قدری طعام خرید وبرد بمنزل وآرد کردو
نان پخت وبجهت ایندو بزرگوار حاضر نمود باقدری نمك ویك مطهره آبی وخودهم نشست وباایشان
مشغول غذا خوردن شد ودرهر لقمه وقت برداشتن بسم‌الله میگفت وبعدازفروبردن الحمدالله میگفت
بعد عرض کرد پروردگارا بکه نعمت داده بمثلیکه بمن نعمت کرامت فرمود چشم وگوش وقوت دادی
تا آنکه رفتم بسوی گیاهی که من نکاشته بودم ومحافظت نکرده بودم اورا آوردم فروختم و از
ثمن او نانیکه من نه‌زراعت اورا کرده بودم ونه‌زحمت اورا کشیده بودم اورا غذای من فرمودی و
بمیل وشهوت آنغذا را خوردم این‌راگفت وگریه کرد حضرت داود بسلیمان گفت ای‌پسر برخیز برویم
که من بنده‌شاکر تورا ازاین ندیده‌ام سزاوار است که منزلت بلندی دربهشت داشته باشد وقبرجناب
یونس معلوم نیست چون در شریعه کوفه قبه‌ایست منسوب بایشان وابن‌طاوش درضمن آداب کوفه
زیارتی برای ایشان ذکر کرده ودر شرقی‌دجله کنار شهرموصل در پای تپه صحن ومسجد وقبه‌وقبر
وضریحی است منسوب بایشان ودرتحیة‌الزائرحاجی نوری نورالله مضجعه میفرماید مظنون همین‌است
ودربیت‌المقدس نیزقبه‌وقبری هست منسوب بایشان

و۱۳۴۲ سال بعدازظهور عدنان بن‌ادد بن‌ازدبن همیسع بن بنت حمل بن قیداد بن اسماعیل بن‌ابراهیم
خلیل بود که بین جناب عدنان وحضرت ابراهیم هفت پدرواسطه بود کذافی‌الناسخ وعدنان جدبیستم
پیغمبر است وبین عدنان وحضرت آدم بیست‌وشش‌پدرفاصله بوده

و۱۱۴۰ سال بعدازظهور زردشت حکیم بود که مجوسیان اورا پیغمر میدانند

و۹۸۴ سال بعدازظهورافلاطون حکیم بود وعمرافلاطون ۸۱ سال بود ودرماکادونیه که‌از
بلدان یونانست مدفونست واواستاد ارسطواست که ارسطو طالیس نامند واورا معلم اول گویند و
عمرارسطو۸۸ سال بود قبرش دراصطاغیراست که‌ازاراضی یونانست

و۸۸۱سال بعد ازظهورنضربن‌کنانه جد دوازدهم پیغمبرخاتم ص الملقب بالقریش بود

و۵۸۶ سال بعد ازظهور حضرت زکریای پیغمبرص بود وقبر زکریا درشهرحلب معروفست
چنانچه قبرپسرش یحیی بن زکریا دربیروت است

و۵۷۸ سال بعد ازولادت عیسی بن مریم روح‌الله ع بود ومریم دختر عمران بن ماتان بود و
ماتان به‌بیست‌وهفت پدو میرسید به یهودبن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل‌الرحمن وبین عمران پدر
مریم وعمران پدرموسی کلیم‌الله هزاروهشت سال فاصله بود کذا فی تفسیرالصافی

و۶۷۴ سال بعد ازعروج حضرت عیسی بن مریم بود بآسمان وقبرحضرت مریم در بیت‌المقدس
معروف است چنانچه محراب مریم ومحراب حضرت زکریا وکرسی حضرت سلیمان که درآنجا خدا
را یاد میکردند دربیت‌المقدس است ودر دوفرسخی بیت‌المقدس دهی است که اورا ناصرة الخلیل
مینامند ولادت حضرت عیسی علیه‌السلام آنجا بود وترسایان را ازاینجهت نصرانی گویند

و۵۱۹ سال بعدازوفات حضرت کعب بن‌لوی جد حضرت پیغمبرص بود

و۱۲۰ سال بعد ازظهوراصحاب کهف بود

و۳۱۶ سال بعدازجلوس شاپور ذوالاکتاف بن‌هرمز بن نرسی‌بن بهرام‌بن بهرام‌بن هرمزبن
شاپوربن اردشیر بود که‌اردشیراول سلطان ازطبقه چهارم‌ازسلاطین‌عجم‌است که‌آنها را ساسانیان گویند

و۴۱ سال بعد ازظهور مزدك بود واودرزمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری نمود ومال و زن
همه را مشترك گردانید کذا فی‌تاریخ گزیده وانوشیروان بن قباد اورا بقتل‌رسانید

و۴۵سال بعد ازجلوس انوشیروان عادل بن قباد بود وقباد وبلاش و جاماسب هرسه پسران فیروز ند وفیروزوهرمز پسران یزدجردبن بهرام گور ابن شاپورذوالاکتاف میباشد
ومخفی نماند که جمیع این سنوات سنه شمسی است نه سنه قمری وسنه شمسی عبارتست از ۳۶۵ روز و۵ساعت و۴۸ دقیقه و۵۱ ثانیه که ازشش ساعت یازده دقیقه ونه ثانیه کمتراست وسنه قمری غالبا سنه قمری ۳۵۴ روزاست چون سنه قمری شش ماه سلخ دارد وشش ماه سلخ ندارد وممکن است چهار ماه متوالی سلخ داشته باشد وزیاده براین دیده نشده ونیزممکن است سه ماه متوالی سلخ نداشته باشد وزیاده براین دیده نشده پس هر۳۳سال قمری ۳۲ سال شمسی میشود تقریبا

## فصل دوازدهم

در ذکرقبورشریفه معصومین وبزرگان ازعلماء که در مکه وطائف موجود است

بدانکه ازسعادت عظیمه است دفن در حرم‌الله ومکه معظمه در مزار بحارازمحاسن برقعی روایت کرده ازعبدالله بن هرون بن خارجه گفت شنیدم ازحضرت صادق ع که میفرمود (من دفن الحرم امن من الفزع الاکبر یوم القیمة قلت من برالناس وفاجرهم قال ع من برالناس وفاجرهم ) وایضا ازمحاسن از حضرت صادق ع روایت کرده قال ع من مات بین الحرمین بعثه‌الله فی الامنین یوم القیمة اما عبدالرحمن ابن حجاج وابا عبیده منهم اقول عبدالرحمن بن حجاج البجلی الکوفی است ودر رجال کبیراست وکان ثقة ثبتاً وجیهاً وکان وکیلالابی عبدالله الصادق ع وکان ابوعبدالله ع یقول یاعبدالرحمن کلم اهل المدینة فانی احب ان یری فی رجال الشیعة مثلك

ودر دارالسلام نقل کرده که جناب علام فهام شیخ مهدی ملاکتاب که ازمعاریف و بزرگان علماء نجف اشرف وصاحب کرامات وخوارق عادات بود عزم زیارت بیت‌الله الحرام نمود شخصی از بزرگان علماء بایشان عرضکرد اگرروزعرفه بزیارت حضرت سیدالشهداء ع مشرف شوید ثواب حج وزیارت‌را ادراك حواهید فرمود جناب شیخ مهدی درجواب فرمود مزا وادار نکرد بر این عزم مگردوامر اول اشتیاق بباغ بهشتی که در اخباروارد است که آن باغ بهشتی مختص است بکسیکه در راه مکه ازدنیا برود وشاید من درذهاب یا ایاب ازدنیا بروم وبآن قصر بهشتی فائز شوم دوم اشتیاق فائزشدن بملاقات حضرت بقیة‌الله فی الارضین حضرت حجة بن الحسن ع ومجتمع شدن باآنحضرت درمکان واحد درعرفات چون دراخبار واردا است که آن بزرگوارهمه ساله حاضرمیشود درعرفات الی آخره وانصافاً بزرگترازهمه فیضهای حج درك درعرفات است هم مجلس شدن باحضرت حجة‌الله را وبدانکه روایت بسیارغریبی درباب وقوف درعرفات وارد شده

درفروع کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده که شخصی ازپدر بزرگوارم سئوال نمود درحالتی که ازعرفات مراجعت میکرد عرضکرد یابن رسول‌الله آیا خداوند دعای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدربزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمیکند مگرآنکه خداوند اورا بیامرزدا عم ازآنکه مومن باشد یاکافرو آنهاسه درجه هستند مومنی هست که خداوند گناهان گذشته وآینده اورا ازآتش جهنم آزاد فرمایدواینست قوله تعالی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار اولئك لهم نصیب مماکسبوا والله سریع الحساب ومومنی هست که خداوندگناهان گذشته اورا بیامرزدو گفته شود باوکه درمابقی ازعمرت عمل نیکوبجای آور واینست قوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلااثم علیه ومن تاخرفلااثم علیه لمن اتقی الی ان قال ع وکافری هست که باین موقف توقف بنماید بجهت طلب زینت دنیا اگرتوبه کند ازشرك خداوندگناهان اورا بیامرزد واگرتوبه نکند از

محروم ازاجروقوف دراین موقف نخواهد فرمود واین است قوله تعالی من کان یریدالحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم وهم فیها لا یبخسون اولئك لیس لهم فی الاخرة الا النار وحبط ماصنعوا فیها و باطل ماکانوا یعملون اما قبور بزرگانی که درمکه معظمه وحوالی واطراف آنست منها قبر جناب اسمعیل بن ابراهیم خلیل است وقبر والده ماجده اش جناب هاجر که قبرهر دو درمسجدالحرام میان حجر اسمعیل است واولا هاجر درمیان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسمعیل نزد مادرش مدفون شد ومنها قبور شریفه هفتاد نفر از انبیاء بین رکن یمانی ورکن عراقی است که رکن حجر الاسود باشد چنانچه درهدیة الزائرین است وفی لالی الاخبار ان ابی عبدالله علیه السلام قال دفن ما بین الرکن الیمانی وحجر الاسود سبعون نبیاً اماتهم الله جوعاً

ودرناسخ است که قبر جناب صالح پیغمبر ص درمکه معظمه بین رکن ومقام است ومنها قبور شریفه جناب عبدمناف وجناب عبدالمطلب وجناب ابوطالب وجناب خدیجه کبری وقبور مقدسه این ٤ بزرگوار درمکه معظمه درقبرستان معلی است که معروف است بقبرستان ابوطالب ومعلوم ومعین است

ودرمصباح المتهجدین است که حضرت عبدالمطلب در روزدهم ربیع المولود ازدنیا رحلت فرمود وجناب ابوطالب در روز بیست وششم رجب المرجب ازدنیا رحلت فرمود انتهی ودرروز بیست و ششم رجب المرجب بوده سه سال یا یکسال قبل الهجره وبدانکه فرقه حقه شیعه اتفاق فرموده اند بر طهارت این بزرگواران ازنجاست شرك و کفر وخدمات جناب ابوطالب وجناب عبدالمطلب و جناب خدیجه کبری بوجود مقدس پیغمبر ص معلوم و کوششهای ایشان در ترویج دین اسلام برهمه کس واضح است وبدانکه در نزدیك مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی ومقبره وضریحی است که اهل مکه اورا نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر ص ولکن معلوم نیست که قبر آنمخدره درآن موضع باشد بلکه ظاهراً درابواء است که بین مکه ومدینه است وعلامه مجلسی ره دربحار الانوار میفرماید مدفن جناب عبدالله وآمنه ابوین حضرت پیغمبر ص معلوم نیست دراین ازمنه وما مطلع نشدیم برمدفن این دو بزرگوار ومنها قبر الشیخ المعظم الشیخ محمد مصنف شرح استبصار ابن المحقق الشیخ حسن صاحب المعالم ابن شیخ زین الدین الشهید الثانی ولادتشان درسنه نهصد وهشتاد بود ورحلتشان شب دوشنبه دهم ذیقعدة الحرام سنه ۱۰۳۰ بوده ودرقبرستان معلی دفن شد نزدیك قبر خدیجه کبری «ع» ودرمستدرك است که ازروجه اش نقل شده که درلیله رحلت ازجنازه شان صوت قرآن تا صبح میشنیدند وفرموده سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت وایشان را ازمکه طلب کرد که برود بعراق در کمال لطف وتواضع مخارج بجهة راه معین کرد که بایشان بدهند وایشان اباء فرمودند بعضی از اصحابشان عرضکردند اگر نمیروید اقلا جواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذ بدون دعا بنویسم لائق بشأن اونیست واگر دعا بنویسم نهی داریم ازدعا کردن بامثال او بعد که خیلی الحاح والتماس کردند که جوابی بنویسند بعد التامل فرمود حدیثی وارد شده که جایز است دعا نمودن از برای این اشخاص بطلب هدایت کردن وکاغذی درجواب سلطان نوشت وازبرای اوطلب هدایت فرمود

ومنها قبر جناب شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهید الثانی ودرمستدرك است که ایشان سنه ۱۰۰۹ متولد شد ودر سنه ۱۰۷۳ در مکه معظمه ازدنیا رحلت فرمود ودر نزدیکی قبر والده ماجدش درقبرستان معلی دفن شد وایشان برادر شیخ علی بن شیخ محمد است صاحب حاشیه برشرح لمعه که ازتلامذه مرحوم شیخ بهائی است ودر روضات درضمن ترجمه شیخ زین الدین فرموده کان عالما فاضلا متبحرا ثقة صالحا عابداً ورعاً ساعراً وتلمیذاو خدمت پدرش شیخ محمد وخدمت مولی محمد امین استرابادی بوده وتصنیفی ابدا ننوشت ازشدت احتیاط وازخوف شهرت ومخفی نماند که جناب شیخ حسن صاحب

معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین الدین شهید ثانی است عم وخال گرام جناب آقا سید محمد صاحب مدارک گست چون پدر صاحب مدارك السید الزاهد العابد علی الحسینی الموسوی دختر شهید ثانی را ترویج کرد وازآن مخدره متولد شد جناب شیخ حسن واین دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملاعبدالله یزدی تلمذ نمودند وجناب شیخ حسن در قریه جبع که محل تولدش بود دراول محرم سنة ۱۰۱۱ هجری ازدنیا رفت درسن ۵۲ سالگی وهمانجا دفن شد وجبع ازقراء جبل عامل است واین دو بزرگوار بزیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که مبادا مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول وحال آنکه اعدل سلاطین شیعه بود واما شیخ زین الدین شهید ثانی را درمملکت قسطنطنیه بجهة عناد مذهبی شهید نمودند ودرسنه ۹۶۶ درسن ۵۴ ساله وبعضی ازمعتمدین نوشتند که شهید ثانی را درمکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفتند درپنجم ربیع الاول سنه خمس وستین وتسع ماة وچهل روز اورا در مکه حبس نمودند بعد ازراه دریا بردند بقسطنطنیه ودرمیان دریا اورا کشتند وسه روز بدنش افتاده بود بعد بدن شریفش رامیان دریا انداختند **وبدانکه** دربیت شهید ثانی سه نفر مسمی بشیخ زین الدین بودند وسه نفر مسمی بشیخ علی الکبیر والاوسط والصغیر وتمامشان ازمبرزین علما و فضلا بودند اما شیخ زین الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانی است وشیخ زین الدین اوسط شیخ زین محمد بن الحسن بن الشیخ زین الدین الشهید بود المدفون مع ابیه فی المکة المعظمه وشیخ زین الدین الصغیر شیخ زین الدین صغیر شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید بود **واما** شیخ علی کبیر الشیخ علی بن شیخ ابن زین الدین الشهید برادر شیخ محمد بن شیخ حسن عود وشیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین الشهید بود صحب مصنفات کثیره مثل کتاب درالمنظوم ودرالمنثور وحاشیه برشرح لمعه وایشان در اصفهان ازدنیا رفته درسن نود سالگی درسنه ۱۱۰۳ وشیخ علی صغیر شیخ علی بن زین الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید الثانی رحمة الله علیهم

ومنها قبر العالم المتجر آقا میرزا محمد بن علی بن ابراهیم الاسترابادی صاحب رجال کبیر المسمی بمنهج المقال ورجال متوسط ورجال صغیر وصاحب آیات الاحکام ومرحوم استاد اکبر آقای بهبهانی تعلیقه بررجال کبیرشان نوشته رحلتش در سیزدهم ذیقعده سنه ۱۰۲۸ بود ودرقبرستان معلی دفن شدو در مستدرك ازمرحوم مجلسی دراول بحار وازمرحوم آقای بهبهانی در تعلیقه شان بکتاب منهج المقال وجمعی دیگر نقل میکنند که ازایشان تعبیر بسید کرده اند وازشیخ سلیمان بحرانی نقل کرده قال هومولانا خاتم المحدثین میرزا محمد بن علی الاسترابادی الحسینی قدس سره ومجلسی در سیزدهم بحار نقل میکند که جماعتی ازسید سند آقا میرزا محمد استرابادی نقل کرده اند که گفت شبی من مشغول طواف بیت الله بودم ناگاه جوان خوش سیما وصبیح المنظری آمدو مشغول طواف شد پس چون نزدیك شد بمن دسته گل قرمزی درغیرزمانش بمن لطف کرد من گرفتم وبوئیدم عرضکردم ایندسته گل از کجاست ای سید ومولای من فرمود آزخرابات است بعد غایب شد آقا ازمن واورا ندیدم **وبعضی** اسناد اینوقعه را بشیخ محمد سبط شهید ثانی میدهند که سابقا ذکر شد وشاید ازبرای هردو اینوقعه واقع شده باشد **ومنهم** محمد امین بن محمد شریف الاخباری الاسترابادی صاحب کتاب فوائد المدنیه که شاگرد جناب آقا میرزا محمد استرابادی سابق الذکر وصاحب مدارك وصاحب معالم بود و در سنه ۱۰۳۶ درمکه معظمه ازدنیا رحلت فرمود ودرقبرستان معلی دفن شد وصاحب روضات ازایشان تعبیر خوبی نمیکند لکن علامه نوری بر تعبیر سید صاحب روضات ایراد میکند **ومنهم** السید الجلیل النبیل المحدث الامیر محمد مومن بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی الشهید المجاور بمکة المعظمه صاحب

الشهید المجاور بمکه المعظمه صاحب کتاب الرجعه ودر امل الآمل است که ایشان عالم وفاضل ومحقق وفقیه ومحدث بودند وشهید شدند وساکن مکه بودند ودرفیض القدسی است که ایشان داماد محدث خبیر محمد امین استرابادی بودند وازسادات عقیلیه هستند وشهادتشان درسنه ۱۰۸۸ بود در مکه معظمه بدست اعداء دین وایشان استاد علامه مجلسی ره بودند وعلت شهادتشان این بود که در آن سالیکه شیخ حرعاملی هم مشرف بود بمکه معظمه جماعتی ازاتراك خیلی ازاعاجم شیعه را کشتند بجهة اتهامشان العیاذبالله بتلویث بیت‌الله الحرام واجمالش آنستکه بعضی ازخدمه بیت‌الله الحرام ملتفت شد بتلویث بیت‌الله الحرام پس اطلاع داد به‌اهل مکه خواص اهل مکه وشرفائشان جمع شدند و گفتند این جسارت از احدی صادر نشده مگر ازرفضه و بایکدیگر عهد کردند که هر که معروف است به تشیع او را بکشند پس اتراك وبعضی ازاهل مکه جمع شدند در مسجدالحرام ودرمسجد آنوقت پنج نفر ازمعاریف شیعه بودند که ازآنها بود سید محمد مومن استرابادی تمام آن پنج نفررا بقتل رسانیدند وشیخ حرعاملی بتوسل بعضی ازشرفاء مکه نجات یافت ودرمستدرکست که سید مومن شخص مسن متعبد متزهد بود ومنهم السیدالشهید بایدی اهل السنه آقا میرزا زین‌العابدین بن نورالدین الحسینی الکاشانی و این سید فقیه ومحدث وازجمله تلامذه ملامحمد امین استرابادی بود ودر مکه معظمه بعلت تشیع اوراشهید کردند واو را درقبریکه درحال حیوة خود مهیا کرده بود درقبرستان معلی درنزد قبر آقا میرزا محمد استرابادی ومولا محمدالاسترابادی دفن کردند وایشان موسس بیت‌الله الحرام بودند بعدازانهدام

وخلاصه این واقعه‌چنانچه درمستدرکست آنستکه روزچهارشنبه نهم شعبان سنه هزاروسی‌ونه سیل عظیمی درمکه معظمه داخل شد وآن سیل داخل جوف کعبه معظمه شد وبقدر یکقامت و یکوجب ودوانگشت مضمومه آب درخانه کعبه ایستاد وبواسطه آن سیل درمکه معظمه چهارهزاردو نفرمردند ازآنجمله بود معلمی وسی طفل که در میان مسجد بودند وهمه هلاك شدند ودر فردای آن که روزپنجشنبه بود اطراف خانه کعبه منهدم شد ومرحوم آمیرزا زین‌العابدین گفت من متفکر بودم که هر گاه مخالفون اساس بیت‌الله را بنهند هرآینه افتخار شیعه ازبین میرود چون‌اساسش اولا از حضرت خلیل‌الله بود بعد ازخاتم‌النبین ص بعد از حضرت زین‌العابدین ع درزمان حجاج چنانچه در حج کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی که‌محروم نفرماید اهل ایمان را ازاین‌سعادت پس درآن ایام شخصی درخواب دید که جنازه حضرت سیدالشهداء ع را درمقابل کعبه گذارده‌اندوحضرت پیغمبرص بجنازه آن بزرگوار نمازمیخواند باجمیع‌انبیاء ومنهم خدمت حضرت پیغمبرص حاضر بودم پیغمبرص روکرد بمن وفرمود جنازه را بردارد ودرجوف کعبه معظمه دفن کن اینخواب‌را که‌جهة‌من نقل کردفهمیدم‌امام رادفن نمیکند مگر امام ومنصب دفن امام‌حسین ع حق امام زین‌العابدین‌است‌واین‌اشاره استکه‌وضع اساس بیت‌الله که ازمناسب آن بزرگواران است تفویض بمن‌شده‌وقلبم‌مطمئن‌شدودرروز سه شنبه سوم جمادی‌الثانی هزاروچهل شروع کردندبخراب نمودن تتمه بناء وازعجائب الطاف‌الهی بمن اینشدکه وکیل ومباشرینی که سلطان روم فرستاده بودمرید من شدندکه هرچه من میگفتم‌از اطاعت من خارج نبودند وتمام‌اطراف خانه کعبه راخراب نمودند مگر رکنی که دراوحجرالاسوداست‌و درشب‌یکشنبه ۲۲ جمادی‌الثانیه سنه ۱۰۴۰ رایشان قرارگرفت که اساس بیت‌الله را درصبیحه‌آن‌بنیاد نماید پس تضرع نمودم وازپروردگار سئوال نمودم که‌من‌را موافق نماید وموسس خانه خود بنماید ومن متفکربودم که با حضورشریف مکه وشیخ حروقاضی‌ووکیل وعلماء مکه وخدام بیت که چگونه من موفق‌خواهم شد وقت سحرغسل نمودم وداخل مسجدالحرام شدم‌وچون‌وقت‌نمازصبح شد یکنفراز آنها بامرالهی‌حاضر نشدندمگرمباشر و بعضی ازعملجات پس چون‌مباشرمرا دید گفت یاسیدزین‌العابدین اقرءالفاتحه فقراتها ودعوت بعدها بدعاء الموسوم بدعاء سریع‌الاجابةالمروی فی‌الکافی اوله اللهم

انی اسئلك باسمك العظیم الاعظم الاجل الاکرم المخزون المکنون الخ ودعوت السلطان ظاهرا ونویت به الحجة عجل الله فرجه واخذت الحجر المبارك للرکن الغربی وناولنی محمد حسین الابرقوئی وهومن الصلحاء اول طاس فیه الشاروج فطرحته فی زاویة الرکن الغربی وانتشرته بسم الله الرحمن الرحیم ووضعت الحجر علیه فی موضع اساس ابراهیم ع وقدباشرت بنفسی مقدار ثلثة ازرع من جهة الارتفاع من تمام الارض الذی فیه المیزاب والحمدلله الی آخرماذکره من کیفیة البناء

وازمدفونین درقبرستان معلی است عبدالله بن عمر بن الخطاب وهومن العبادله الخمسة المصطلحه عند اهل التسنن وهم عبدالله بن عمرو وعبدالله بن عباس وعبدالله بن مسعود وعبدالله بن جعفر

## واما مدفونین درحوالی مکه معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث بن جون زوجه حضرت پیغمبر ص که درقبرستان سرف است وآن در دوفرسخی مکه معظمه است ومنهم جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر ص وقبر ایشان در ابواء است وآن موضعی است بین مکه ومدینه وحضرت پیغمبر ص چهارساله بود که این مخدره از دنیا رفت ومنهم جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قبر ایشان درطائف است وعبدالله بن زبیر اورا از مکه اخراج کرد رفت بطائف ودرسنة هفتادوهفت هجری ازدنیا رحلت فرمود ودرسن هشتادسالگی ومنهم جناب عبدالله بن اسمعیل بن بزیع که ازاصحاب حضرت باقر ع وحضرت صادق ع وموسی بن جعفر ع وحضرت امام رضا ع بود وقبر ایشان درفیل است وفیل قریه ایست درنزدیکی مکه و درجامع اللیف فی فضل مکة والبیت الشریف اززهیر نقل کرده که قبر جناب حواء وشیث بن آدم درکوه ابوقیس است و نقل شده که اینکوه فضل جبال مکه است و اقرب جبال است بمکه ودرکتاب عجائب المخلوقات است که ازخواص کوه ابوقبیس آنستکه کسیکه درآن سربریان شده ذبیحه بخورد ازدرد سرایمن گردد وبعد ازجبل ابوقبیس افضل جبال جبل حراء است که کوه نوربوده باشد ودرآن جبل پیغمبر ص مبعوث شده بنبوت ورسالت وبعدازآن افضل غارثور است که پیغمبر ص باابابکردرآن پنهان شدند سه شبانه روز ازکید کفارقریش وازغارثور تامکه معظمه دومیل راه است ودرارض فخ که اسم چاهیست در یك فرسخی مکه معظمه تقریبا کشته شد جناب حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب ع واین بزرگوار بعدازفوت مهدی بن منصور دوانیقی خروج فرمود درمدینه طیبه در ذیقعده سنه ۱۶۰ هجری و در مقاتل الطالبین است که سبب خروج حسین بن علی صاحب فخ این بود که خلیفه هادی بن مهدی شخصی را والی مدینه کرد واوجانشینی داشت ازاولاد عمر بن الخطاب وآن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب اسائه وبدی کرد وحکم کرد که همه روزه حاضر شوند درمسجد جامع وباخلیفه نمازبخوانند پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخ وآن بزرگوار خروج نمود ومدینه راتصرف نمود بعد باجمعی ازسادات علوی وجمعی ازاهل بیت خود بقصد مکه معظمه خارج شد ودراینسال بعضی ازعباسیین بالشگروجیش زیادی بقصد حج نمودن خارج شده بودند پس چون بارض فخ رسیدند جیش عباسیین با آنها تلاقی نمودند ووقت نمازصبح روزترویه سال صدوشصت ونه هجری مشغول محاربه شدند پس لشگرعباسیین حمله نمودند بلشگر حسین بن علی صاحب الفخ ودرآن حمله اکثر اصحاب آن بزرگوار را بقتل رسانیدند وبعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تاآن بزرگوار را نیزشهید نمودند باجمعی وسرهای نازنینشان راازبدن جدا کردند وسرهارا آوردند نزد موسی بن عیسی وعباس بن محمد العباسی درحالتیکه جمعی ازاولادهای امام حسن ع وامام حسین ع حاضر بودند وحضرت موسی بن جعفر ع درآن مجلس تشریف داشتند پس موسی بن عباسی ازآنحضرت سئوال نمود که این سرحسین بن علی است فرمود بلی اناللهوانا الیه راجعون مضی والله مسلماصالحا صواما آمرا بالمعروف ناهیاعن المنکر ماکان فی اهل بیته مثله

ودرعمدة الطالب ازحضرت جواد ع روایت کرده که فرمود لم یکن لنا بعدالطف مصرع اعظم من فخ وازتاریخ بیهقی نقل شده که دروقعه فخ جناب حسین بن علی صاحب فخ باصد نفرازاصحابش کشته شدند ودعبل خزاعی در قصیده طولانی خود اشاره بهمین قضیه میکند قبور بکوفان و اخری بطیبة واخری بفخ نالها صلوات ودربحار ازحضرت باقرعلیه السلام روایت میکند که پیغمبرص درزمین فخ نازل شد ونمازخواندند ودرر کعت دوم گریانشدند اصحاب هم گریانشدند چون پیغمبرص از نماز فارغ شد فرمود بعدازرکعت اول جبرئیل نازلشد عرضکرد یا محمد ان رجلا من ولدك یقتل فی هذا المکان واجرالشهید معه اجرالشهیدین

**ایضا** در روایت است که حضرت پیغمبرص باینمقام که رسید نمازخواند وفرمود یقتل هیهنا رجل من اهل بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنه الحاصل شاهرا قبرشریف تمام مقتولین درفخ درهمان زمین فخ باشد

## خاتمه

درمستدرك ازجامع الاصول ابن اثیر نقل میکند ازحضرت پیغمبرص که فرمودند ان الله یبعث لهذه الامة فی راس کل ماة سنة من یجدد لها دینها شاید مراد آنستکه درسرهرصد سالی ازبرای تجدید وترویج دین محمدی یکنفرازعلماء وازسلاطین برانگیخته میشود ولابد است درمقام اوذکر دوامر

**امراول** در مجدد دین در رأس هرمائه ازعلماء اعلام

اما مجدد ماة اولی حضرت امام محمد باقرع بودند ورحلت ایشان علی الاصح روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجه سنه صدوچهارده هجری بود ومجدد مائه ثانیه حضرت امام رضا ع بودند ورحلت ایشان سلخ ماه صفر سفه ۲۰۳ یا ۲۰۲ بود واحوالات این دوبزرگوار درابواب آتیه ذکرخواهدشد انشاءالله ومجدد مائه ثالثه جناب ثقة الاسلام محمدبن یعقوب الکلینی بودوآنجناب اخبار واحادیث اصول اربع مائه وغیره را مرتب نمود وازاول کتاب طهارت تاآخردیات هرحدیثی را درجای خود ذکرفرمودو احادیث اصول را نیزدرابوابی جدا ذکرفرمود ودرمدت بیست سال کتاب کافی را جمع آوری فرمود و آن کتاب اضبط واتقن کتب شیعه شد وایشان درزمان سلاطین آل بویه بوده اند که سلطنت عمادالدوله باشد واواول سلاطین آل بویه بود ودرمستدرك ازنجاشی نقل فرموده که رحلت جناب کلینی در بغداد سنه سیصدبیست ونه بود سنه تناثرنجوم ومقبره شریفه شان دربغداد ودر نزدیك جسر معروفست و در روضاتست که رحلت ایشان درماه شعبان سنه مذکوربود ودراینسال جناب علی بن محمدالسیمری که آخرنواب خاصه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بود ازدنیا رحلت فرمود وایضا در اینسال علی بن بابویه القمی پدرشیخ صدوق ازدنیا رحلت فرمود ومجدد مائه رابعه جناب علم الهدی السید المرتضی المسمی بعلی بن حسین ابن موسی بن محمدبن ابراهیم بن موسی بن جعفرع بوده ولادت ایشان در سنه ۳۵۵ بود ورحلتشان دربیست وپنجم ربیع المولود سنه ۴۰۰ و۳۶ بود ومحل دفنشان گفته خواهد شد ودرشرح ابن ابی الحدید است که شیخ مفید درخواب دید که صدیقه طاهره واردشدبراو وباآنمخدره بود دونور دیده اش حسنین ع وتسلیم کرد این دوفرزندش را بشیخ مفید و فرمودعلمهما الفقه ازخواب متعجبا بیدار شد چون صبیحه روزبعد شد داخل شد براودرمسجد فاطمه بنت الناصرو کنیزان دراطرافش جمع بودند با دوپسرش محمد رضی وعلی مرتضی پس شیخ مفیداز جای خودحرکت کرد و بمخدره سلام کرد مخدره فرمود یاشیخ هذان ولدای قد احضرتهما الیك لتعلمهما الفقه پس شیخ گریه کردوخواب خود را بجهت مخدره نقل کرد وتعلیم داد این دو آقازاده را ومفتوح شدبرایشان ازانواع علوم وفضایل

شد برایشان ازانواع علوم وفضایل آنچه مشهوراست درآفاق دنیا
مرحوم ثقة‌الاسلام نوری میفرماید والده ماجده این‌دو آقا فاطمه بنت‌الحسین بن احمد بن‌حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن علی بن حسین بن‌علی بن‌ابیطالب ع بوده واین ۳ بیت را در روح و ریحان ازسید مرتضی نقل کرده

| | |
|---|---|
| عتبت علی الدنیا فقلت الی متی | اکابدهم بوسه لیس ینجلی |
| اکل شریف قدعلی بحدوده | حرام علیه العیش غیر محلل |
| فقالت نعم یا بن الحسین رمیتکم | بسهم عنادی حین طلقنی علی ع |

وبعضی ازعلماء نوشته‌اند که مجدد رأس مائة رابعه شیخ مفید المکنی باابن‌عبدالله والمسمی بمحمد ابن محمدبن نعمانست که حضرت امام زمان ع دویاسه توقیع شریف ازبرای اوارسال فرمودند و در عنوان یك توقیع نوشته بود للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی‌عبدالله محمدبن محمدبن النعمان ادام‌الله اعزازه وکتبیکه این بزرگوار تالیف فرمودند ومناظراتشان باعلماء اهل خلاف در کتب رجال مسطوراست

ودرروضاتست که تولدشان دریازدهم ذیقعدة‌الحرام سنه ۳۳٦ یا ۳۳۸ بوده ورحلتشان درشب‌جمعه سوم ماه رمضان سنه ٤۱۳ بوده وسید مرتضی بجنازه‌شان نمازخواند ودر رواق مطهر کاظمین دفن‌شد وجناب سیدمرتضی وشیخ مفید نیزدرزمان سلطنت عضدالدوله دیلمی ابن‌رکن‌الدوله ابن‌عمادالدوله بوده که ازسلاطین آل بویه بوده‌اند

ومجدد مائه خامسه امین‌الاسلام ابی‌علی فضل بن‌الحسن الطبرسی بود صاحب کتاب مستطاب مجمع البیان فی تفسیرالقرآن المجید وایشان درعصر سلاطین سلجوقیه بودند مثل آلب‌ارسلان وطغرل بیك و نحو آنها رحلتشان درشب‌عید قربان سنه ٥٤۸ بوده درسن نود سالگی ومدفنشان در میان قتلگاه مشهد مقدس معلوم‌است وفی‌الروضات نقل انه دفن فی مغتسل الرضا وجهة تسمیة آن محل بقتلگاه آنست که در اواخردولت صفویه باشاره عبدالله خان افغان آنجا قتل‌عام واقع شد لذا آنمحل را قتلگاه نامیدند وپسرایشان رضی‌الدین ابونصرحسن‌بن فضل صاحب مکارم‌الاخلاق است سبط ایشان ابوالفضل علی‌بن‌حسن بن فضل صاحب کتاب مشکوة‌الانوار است

ومجدد مائه سادسه سلطان‌المحققین محمدبن محمدبن‌الحسن الطوسی المعروف بخواجه نصیرالطوسی بودکه وزیرهلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان بود وچنگیزخان اول سلاطین مغولیان بود که اینها بعد ازسلاطین خوارزم شاه درایران سلطنت کردند وترویج نکرده احدی ازعلماء اعلام مذهب حقه امامیه رابمثل‌مرحوم خواجهٔ نصیر تولدشان درشنبه یازدهم جمادی‌الاولی سنه ٥۹۷ بودورحلتشان در آخرروزشنبه یوم‌الغدیر سنه ٦۷۲ بود وقبرشان دررواق بالا سرحرم کاظمین معلومست

ومجدد مائه سابعه العلامة علی‌الاطلاق حسن‌بن یوسف بن مطهر الحلی بود المقلب بآیة‌الله العلامه وازمستدرك استفاده میشود که علامه همشیرزاده مرحوم محقق اول بوده وایضا درعلم اصول و فقه تلمیذ محقق بوده ودرعلم حکمت و کلام تلمذ نزدمرحوم خواجه نموده ومرحوم علامه سبب شد ازبرای تشیع سلطان‌محمد الملقب بشاه‌خدابنده ابن‌غازان‌خان ابن‌آقا خان ابن‌هلاکوخان بن‌تولی ابن‌چنگیزخان وبدانکه ولادت علامه حلی درشهرحله نوزدهم ماه رمضان سنه ٦٤۸ بود ورحلتشان دربیست ویکم محرم‌الحرام سنه ۷۲٦ بود وقبرشان درنجف اشرف معلومست

ومجدد مائه ثامنه الشیخ‌الشهید السعید محمدبن جمال‌الدین المعروف بالشهید الاول بوده که تلمذ فخرالمحققین پسرعلامه حلی بوده در اوایل امرش و شهادتش درنهم جمادی الاولی سنه ۷۸٦

بودواو درعصر سلطنت امیرتیمورخان بود که اول سلاطین تیموریان است

ومجدد مائه تاسعه الشیخ علی بن عبدالعال الکرکی العاملی بود شارح قوائد الاحکام المدعو بمروج المذهب الامامیه وبعضی ازاهل تسنن اورامخترع مذهب شیعه میدانند ودرحقش گفته شده که بعدازمرحوم خواجه نصیرطوسی ره احدی مثل محقق ثانی اعلاء مذهب جعفری رانکرد وحکایت شده که درعهد شاه طهماسب بن شاه اسمعیل یک روز مرحوم محقق باسفیرروم که سنی بسیارمتعصبی بود ودر مجلس سلطان حاضر بودند سفیر بمحقق عرضکرد تاریخ اختراعی مذهب شیعه مذهب ناحق استکه سنه ۹۰۶ میشود درآن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود بسلطنت نشست که نسبش بحضرت امام موسی کاظم ع میرسید ومقصود سفیرروم این بود که اختراع مذهب شیعه اززمان سلاطین صفویه بودمرحوم محقق بداهتا در جواب فرمود ما عرب هستیم و لسان ما بر لغت عرب جاریست نه بر لغت عجم و لغت عرب باید مذهب را اضافه کرد بضمیرمتکلم وباید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود ودر روضة الجنان ازتاریخ جهان آرا نقل کرده که جناب محقق ثانی درنجف اشرف درروزغدیرسنه ۹۴۰ ازدنیارفته در زمان شاه طهماسب وتاریخ رحلتشان مقتدای شیعه است وظاهرا قبرش درنجف اشرف است ومحلش معلوم نیست وپسرشان شیخ عبدالعال کرکی تاریخ رحلتشان ۹۹۳ بوده وتاریخ آن این مقتدای شیعه است ودر روضاتست که محل دفنشان درمشهد مقدس درمیان دارالسیاده مبارکه است

ومجددمائه عاشره شیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة والدین محمد بن الحسین العاملی الشهیر بالشیخ البهائی بود ولادتش دربعلبك روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه ۹۵۳ بود ورحلتشان دوازدهم شوال سنه ۱۰۳۱ بوده وقبرشریفش درمشهد مقدس است وایشان وزیرمرحوم شاه عباس اول ابن سلطان محمدبن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود

ومجدد مائه حادی عشر البحرالمواج مولانا محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی الشهیر بالمجلسی بود واین بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان کمتر از ترویج خواجه نصیرالدین طوسی ومحقق ثانی نبوده ودرمستدرك ازتحفه عبدالحق ناصبی نقل کرده که گفته لوسمی دین الشیعه بدین المجلسی لکان فی محله ودر دارالسلام مرحوم صاحب جواهر نقل کرده که فرمود مجلسی بسیاربزرگی را درخواب دیدم که درآن جماعتی ازعلماء حاضر بودندو بردرب اوجمعی ازحجاب ایستاده بودند من اذن گرفتم وداخل شدم ناگاه دیدم جمعی ازعلماء متقدمین ومتاخرین درآن مجلس حاضرند ودرصدرمجلس علامه مجلسی است تعجب کردم سئوال نمودم ازبواب چرا علامه مجلسی ازهمه مقدم ترنشسته جواب دادند چون درنزد ائمه معروف است بباب الائمه و جهة آنکه باین منزلت رسیده آنستکه درمیان شیعه سنت نمود چاوش را ازبرای زوار واز آقا احمدبن آقا محمدعلی بن آقاباقر البهبهانی در کتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی ازبلاد اسلام یا بلاد کفر که خالی باشد ازتصانیف مرحوم مجلسی ونقل کرده یکوقتی جمعی میان کشتی نشسته بودند که کشتی شان طوفانی شد پس اهل کشتی خود را بتعب زیادی بجزیره ازجزائر کفار رسانیدند که درآن جزیره ابدا اثری ازآثار اسلام نبود پس شخصی آنها را مهمان کرد ومعلوم شدکه این مرد مسلمانست گفتند جمیع اهل بلد کفارند چه شد شما مسلمان شدید آنمرد رفت میان خانه‌اش و کتاب حق الیقین را آورد و گفت من واهل بیتم ببرکت اینکتاب مسلمان شدیم ولادتشان سنه ۱۰۳۷ موافق جامع کتاب بحارالانوار ورحلتشان روز بیست وهفتم ماه رمضان سنه ۱۱۱۱ بود موافق با این مصراع

ماه رمضان که بیست وهفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد

وقبرشریفش دراصفهان معروف است وایشان درعهد شاه سلطان حسین بود که آخر سلاطین صفویه است

ومجدد مائه ثانی عشر معلم الفقهاء والمجتهدین مولانا آقا محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی بود تولدش در اصفهان درسنه هزاروصدهمده یا هجده بود ورحلتش در کربلای معلی سنه ۱۲۰۸ بود و مرقد شریفش در رواق مطهر حضرت سیدالشهداء ع سمت پائین شهداء معلوم است وایشان درعصر سلطان محمد خان قاجار ملقب باخته بن محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار بود

ومجدد مائه ثالث عشر آیةالله الحاج میرزا محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود الحسینی بودو قبرشویفشان درنجف اشرف جنب باب طوسی معروفست وایشان درعصر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه ابن حسینقلی خان ابن محمد حسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود

**امر دوم** درمجدد ومروج دین اسلام دررأس هرمائه ازسلاطین

بدانکه درکتاب تیمورنامه ازمیرسید شریف که درعصر امیر تیمور بوده مکتوبی نقل نموده که اتفاق علماء خلف براینست که درهرصدسالی بعد ازحضرت ختمی مرتبت ص از برای رواج دین محمدی ص مجددی میانگیزد درسرمائه اولی مجدد دین محمدی ص عمر بن عبدالعزیز بود که چون دین اسلام بواسطه لعن وطعن خوارج بامیرالمومنین ع ضعیف شده بود او برطرف کرد وتجدید دین نمود

وددرسرمائه ثانیه مجدد دین محمدی ص مامون الرشید بود که هفتاد ودومذهب باطل رابرطرف ومنسوخ نمود وحضرت علی بن موسی الرضا را بخراسان طلبید وویرا ولیعهد خود قرار داد وبه‌اذن او درمملکت تصرف نمود

وددرسرمائه ثالثه مجدد دین محمدی ص مقتدر بالله عباسی بود چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بمکه معظمه مستولی شدندو۳۰۰۰۰ محرم را در روزعرفه بقتل رسانیدند وحجرالاسود را ازرکن خانه کعبه بر کندند وبلاد اسلام را خراب نموده قتل وغارت نمودند باینجهة دین اسلام ضعیف شد مقتدر بالله عباسی شمشیر کشید وایشان را برانداخت ودین اسلام را رواج داد

وددرسرمائه رابعه مجدد دین محمدی ص عضدالدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عمادالدوله بود که بواسطه فسق وفجورمطیع لامرالله عباسی وظلمهای وی واتباعش دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق ومنهیات شیوع یافته بود عضدالدوله اورا معزول نمود وپسروی الطایع بالله را ولیعهد خود گردانید وعضدالدوله خود مروج دین شد ورفع بدع را نمود

وددرسرمائه خامسه مجدد دین محمدی ص سلطان سنجر بن ملکشاه بود که شیخ احمد جامی و حکیم سنائی معاصروی بودند وسلطان مرید آنها بود ودر آن ایام ملاحده دین اسلام را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع وقتل آنها مبادرت نمود ودراطاعت ومتابعت دین مبالغه نمود

وددرسرمائه سادسه مجدد دین محمدی ص هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بودو او در سنه ٦٥٣ دولت اسمعیلیه را منقرض نمود بعد عازم تسخیر بغداد شد وبهمراهی مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه عداوتیکه با خلفای عباسی داشت بدستیاری محمدبن علقمی که وزیر مستعصم عباسی بود با هلاکوخان همدست شدند وهلاکوخان بغداد راتصرف نمود ومستعصم بالله خلیفه را ششم ماه صفر سنه ٦٥٦ که مطابق است باهندسه لفظ خون بقتل رسانیدوسلطنت بنی العباس را منقرض نمود ودین محمد ص را ترویج کرد وبدعت را ازبین زایل نمود

ودر سرمائه سابعه مجدد دین محمد ص سلطان محمدبن ارغون خان بن ابغاخان بن هلاکوخان بن تولی خان ابن چنگیزخان الملقب بخدا بنده بود که دراول شوال سنه هفتصد ونوزده ازدنیا رفت وچون

بگوشش رسید که دین محمدی ص بمرتبه ضعیف شده که در نماز بعداز شهادتین صلوات برمحمد وآل محمد نمیفرستند بمسجد جامع سلطانیه رفت وحکم کرد باحضار علماء اسلام وازفضایل صلوات برمحمد وآل محمد سئوال کرد علماء باتفاق گفتند بحکم خدایتعالی صلوات برمحمد وآل محمد بایدفرستاد وجمعی ازعلماء گفتند که امام شافعی نماز را بدون صلوات برمحمدوآل‌محمد فاسد میداند و جمعی گفتند که امام اعظم بدون صلوات مکروه میداند آنوقت ازعلماء سئوال کرد که چرا برآل سائر انبیاء صلوات نمیفرستند وبرآل خاتم‌النبیین باید صلوات فرستاد علماء ازجواب عاجزشدند سلطان گفت مرادوجواب بنظرمیرسید اولا چون دشمنان گفتند که پیغمبرص ابتراست خداوند خود آنهارا ابترفرمودکه نسل ایشان منقطع شد واگرهم باشد کسی ایشان را نمیشناسد ونام ایشان را نبرد و امّا ذریه پیغمبرص اینقدرشدندکه تعداد ایشان را جزخداوندکسی نداند ودرصلوات برایشان بمتابعت پیغمبرص اثبات وجود ذریه ایشانست ثانیا چون ادیان همه انبیاء درمعرض نسخ وتبدیل بود بخلاف دین محمدی ص که تاقیامت تغییر وتبدیل درآن نیست پس برمتابعان آنحضرت لازم استکه درصلوات برآنحضرت اولاد اورا نیزذکر کنندتا برامت معلوم شود که حامیان دین محمدی وحافظان شریعتش ووارثان علوم انبیاء ایشانند که متابعت وحرمت ایشان را لازم دانند چون سلطان اینکلمات فرمود همه زبان بصلوات برپیغمبرص وآل اوگشودند آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علیست و وآخرایشان محمد مهدی موعود است پس‌ما راست که درملك محمد ص بدون اذن‌اولادش تصرف نکنیم واگر کنیم غاصبیم پس علماء اذعان نمودند پس سلطان محمد امر کرد که باید خطبه بنام‌تمام اهل بیت بخوانند وسکه بنام ایشان بزنند

ودرسرمائه ثامنه مجدد دین‌محمدی ص امیرتیمورصاحبقرانست که در امصارواقطارعالم‌شریعت راارواج داد وسادات وعلماء را اعزازواحترام‌نمود وباذن‌اوذریه آل‌رسول درمملکت تصرف کردند انتهی اقول ودر مائه تاسعه مجدد دین محمدی ص شاه اسمعیل‌الصفوی‌الموسویست که اول سلاطین صفویه باشد ودرسنه نهصدوشش که مطابقست باهندسه مذهبنا حق خروج‌بسیف فرمودومرحوم‌محقق ثانی شیخ علی کرکی بمدد ایتسلطان دین محمدی را ترویج نمود

ودرمائه عاشره‌مجدد دین‌محمدی‌ص‌شاه عباس‌الصفوی‌الموسوی ابن‌سلطان محمدبن‌شاه‌طهماسب بن شاه اساعیل بود که شرازبکیه را که‌عبدالله خان ازبك‌وپسرش عبدالمومن خان ازبك واتباعشان باشد دفع نمود وبمدد دووزیرعالم زاهد متقی مرحوم میرداماد ومرحوم شیخ‌بهائی دین محمدی‌ص‌را ترویج نمودند وایتسلطان درسنه ۹۸۹ بسلطنت نشست‌وبعضی گفتند تاریخ جلوسش ظل‌الله است که ۹۹۷ باشد ودرسنه ۱۰۳۸ درمازندران ازدنیا رحلت فرمود

ودرمائه حادی‌عشرمجدد دین محمدی ص نادرشاه افشاربود که درسنه ۱۱۴۳ نادرشاه کلات را فتح نمود ودر یازدهم جمادی‌الاخره سنه ۱۱۶۱ درفتح آباد قوچان مقتول شد وجنازه‌اش را در مشهد مقدس دفن کردند واوبسیاردین را ترویج نمود واسباب روسفیدی مسلمین وایرانیان شد حتی هندوستان وترکستان را فتح‌نمود وبسیاری ازتشریفات بقاع مطهره را نادرشاه نمود

ودرمائه ثانی‌عشرمجدد دین‌محمدی‌ص فتحعلی شاه قاجارابن‌حسینقلی‌خان ابن محمدحسنخان‌ابن فتحعلی‌خان قاجار بودبعد که ازعمش محمد شاه اخته بتخت سلطنت نشست‌وگفتند تصرفاتش درامور سلطنتی باجازه مرحوم میرزای قمی بود ودرسنه ۱۲۱۱ بسلطنت نشست و در سنه ۱۲۵۰ در سفر اصفهان ازدنیا رحلت نمود ومدفنش درقم معلوم است ویادگاریهای زیادی درمشاهده مشرفه دارد خصوص درمشهد مقدس

# باب دوم

**دراسم ولقب و کنیه ونسب تاریخ ولادت ووفات فاطمه زهراء ع ودرعلت وفات ومحل دفن مخدره ودرتعیین اولاد واقارب ودربعضی از تواریخ متعلقه بآن مخدره ودربعضی ازقبورمتبرکه واقعه درمدینه طیبه وحوالی آن ودراین باب نه فصل ویك خاتمه است**

## فصل اول

دراسم ولقب و کنیه ونسب آن مخدره

بدانکه اسم شریفشان فاطمه است واشهرالقابشان زهراء است و اشهر کنای آں مخدره ام الائمة النجباء النقباء وام ابیها میباشد والد ماجدش حضرت خاتم النبین ص بود والده ماجده‌شان جناب خدیجه کبری ام المومنین بنت خویلدبن اسدبن عبدالعزی بن قصی وجناب قصی جد حضرت پیغمبراست ووالده خدیجه کبری فاطمه بنت زائدة بن‌اصم بن رواحة بن حجربن عبدبن معیص بن عامر بن‌لوی بن غالب بن فهراست وجناب خدیجه کبری خواهر ابوینی عوام پدر زبیراست که اهل تسنن زبیررا ازعشره مبشره میدانند وجناب صفیه بنت عبدالمطلب زوجه عوام ومادرزبیر بود که‌زبیر عمه‌زاده جناب پیغمبرص وحضرت امیرالمومنین ع وخالوزاده‌حضرت فاطمه زهراء ع است وجناب‌خدیجه کبری‌اول زوجه عتیق‌بن عائذ مخزومی بود ودختری آورد جاریه نام داشت وبعدازآن تزویج‌شد بابوهالهٔ‌بن منذرالاسدی وازاوهم پسری آورد هند نام وبعدازاین‌دو شوهرزوجه حضرت پیغمبرص شد مسلماً ازپیغمبرچهاردحتر آورد

**واما** پسرهای آن‌مخدره ازبعضی اخبارمستفاد میشود که ۳ پسرآورده وازبعضی روایات دوپسر وشرح حالات آنبزرگواران درباب اول‌ذکرشد فراجع وجناب‌ورقة‌بن نوفل‌بن اسدوعدی‌بن‌نوفل‌بن اسدبنی‌عم‌جناب‌خدیجه کبری بودند ومادر ورقه وعدی‌بن‌نوفل آمنه دخترجابربن سفیان وخواهرتابط شرا میباشد وعدی‌بن نوفل ازجانب عمروعثمان حاکم حضرموت بود

ودرکتاب اصابه ازعایشه روایت‌کرده که گفت حضرت‌پیغمبرص ازخانه بیرون نمیشد مگرآنکه توصیف میکرد خدیجه کبری را یکروزغیرت مرا وادارکرد عرض‌کردم یا رسول‌الله خدیه زن پیری بود خداوند اورا ازتو گرفت وتبدیل فرمود بزن جوان بهترازاو پیغمبر‌ص غضبناك شد فرمودلاوالله ماابدلنی‌الله خیرا منها آمنت اذاکفرالناس‌وصدقنی اذکذبنی‌الناس وواستنی بمالها اذحرمنی الناس ورزقنی منهاالولد دون غیرها من‌النساء عایشه گفت نزدخودعهدکردم ابداً یاد از آن مخدره نزد پیغمبرص نکنم

## فصل دوم

درتعیین یوم ولادت باسعادت‌آن مخدره ازایام هفته ودرتعیین ماه ولادت ویوم آن ازایام ماه ودرتعیین سال ولادت ودراین‌دوامراست

**امراول** دریوم‌ولادت ازایام هفته وماه ولادت ویوم آن ازایام ماه

ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که آن مخدره درمکه معظمه روزجمعه بیستم ماه جمادی‌الثانیه متولدشده بلی درمزاربحار فرموده ویستحب زیارتها فی‌اوقات الشریفة مثل یوم ولادتها وهویوم العشرین من جمادی‌الاخرة اوالعاشرمنه‌علی قول.

امر دوم درسال ولادت باسعادت این مخدره

مرحوم کلینی ره در کافی وعلی بن شهر آشوب درمناقب و شهید در دروس وطبرسی در دلائل الامامه وبعضی دیگر ازعلماء فرموده آند آن مخدره پنجسال بعدالبعثه متولد شد که چهل و پنجسال ازسن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود ودر بحار از شیخ مفید درحدائق الریاض وازشیخ طوسی و کفعمی در مصباحین نقل فرموده که دوسال بعدالبعثه آن مخدره متولد شد که ازسن شریف حضرت پیغمبر ص چهل ودوسال گذشته بود وازعامه روایت شده که ولادت مخدره پنجسال قبل البعثه بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر ص ۳۵ ساله بودند وعلامه مجلسی درجلاء العیون میفرماید اصح واشهر قول اول است وسابقا گفتیم که بعثت شریف روز بیست وهفتم ماه رجب بوده وظـاهر آنستکه ولادت مخدره درجمادی الثانیه اواخرسال چهار ازبعثت بوده نه اواخرسال پنجم جمادی چون اول اقربست به پنجسال تمام ازیوم بعثت ازدوم بنابراین روزولادت مخدره چهارسال وده ماه وبیست وسه روز بعد ازیوم بعثت بوده تقریبـاً وسابقا گفته شد ازبعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دوازده سال وهفت ماه وسه روز بوده تقریبا پس سن مخدعه در روزهجرت هفت سال وهشت ماه وده روز میشود تقریبا

## فصل سوم
در تاریخ رحلت مخدره مکرمه

ظاهرا مسلم است نزد علماء ومورخین وایضا مسلم ازاخبار است که رحلت مخدره درسال رحلت حضرت پیغمبر ص بود وسابقا گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر ص در سنه یازدهم ازهجرت مقدسه بود پس رحلت مخدره هم سنه یازدهم ازهجرت بود **وایضا** ظاهر اخلاف معتدبه نباشد که رحلت مخدره روزسه شنبه بوده چنانچه در روایت طبرسی ذکرخواهد شد

**واما** ماه وفات ویوم آن ازایام ماه بین خاصه وعامه اختلاف بسیاراست ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده ازهشت ماه زیاده گفته نشده وازچهل روز کمتر گفته نشده و اقتصار میکنیم بذکرچهارقول که اصح ازباقی اقوول است

**اول** ـ شیخ طوسی و کفعمی درمصباحین وسیدبن طاوس دراقبال وحاجی نوری در تحیة الزائرین وجمع کثیری ازمتاخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدره درسوم جمادی الثانیه بوده و بعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده منجمله در بحاراز کتاب دلائل الامامة لحمدبن جریر الطبری الامامی ازابوبصیرازحضرت صادق ع روایت فرموده قال ع قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة یوم الثلثاء لثلث خلون منه سنة احدی عشرمن الهجرة

**دوم** ـ مرحوم کلینی ره درکافی میفرماید آنمخدره بعد ازپدر بزرگوارش ۷۵ روززندگانی کرد وباین مضمون روایت هم وارد شده وبنابرمختار کلینی که رحلت حضرت پیغمبر ص را دردوازدهم ربیع الاول میدانند ورحلت حضرت زهراء ع را هفتاد وپنج روز بعدازرحلت پیغمبر میدانند بایدرحلت مخدره را در اواخرماه جمادی الاولی بدانند نه در اواسط آن وهمین هم استفاده میشود از روایتی که ازاختصاص نقل شده که حضرت صادق ع میفرماید بعد ازذکرقضیه گرفتن نامه فدك را از صدیقه طاهره دربین راه وپاره کردن نامه را میفرماید فضعت ومکثت خمسة وسبعین یومامریضه لماضر بهافلان ثم قبضت

**سوم** ـ شهید دردروس میفرماید وقبضت ع بعدابیهاص بنحومائة یوم

**چهارم** ـ ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میفرماید الاثبت فی ذلك ماروی عن ابی جعفر محمدبن علی ع انها توفیت بعده بثلاثة اشهرواقول نادره دیگرهم هست که داعی بتعرض آنها نیست و ظاهرا اصح اقوال باشد وممکن است تطبیق آن سه قول دیگر راهم براین قول اماقول دوم که قول

کلینی باشد از بعضی از بزرگان نقل شده که درزمان سابق رسم الکتابة سبعین و تسعین بر نهج واحده نوشته میشد پس متحمل است که اصل نسخه خمس و تسعین بوده که تقریبا مطابق میشود باسوم جمادی الاخره اما قول سوم وچهارم تقریبا مطابق میشود باهمین قول باینکه گفته شود بنابرقول سوم متعرض نقص چند روز نشده‌اند وبنابرقول چهارم متعرض چند روز زیاده نشده‌اند پس اقوی این شد که آن مخدره روز سه شنبه سوم جمادی الاخره سنه یازدهم هجری ازدنیا رحلت فرموده ودروقت رحلت ازسن شریف مخدره بنابرمختار هفده سال و یازده ماه وسیزده روز گذشته بود تقریبا **واما** ساعت رحلت مخدره در کشف الغمه روایتی نقل میفرماید ودرآخر آن روایت است وماتت علیها السلام بعدالعصر، در بحار از حضرت صادق ع روایت میکند قال ع ماتت فاطمة علیها السلام مابین المغرب والعشاء پس بنا برمختار درباب ولادت ورحلت مخدره سن شریفشان دروقت رحلت هفده سال ویازده ماه وسیزده روز بوده

## فصل چهارم

درعلت وفات ووصیتهای مخدره ومحل دفنشان

**اما** علت وفات مخدره را علمای اعلام مفصل ومشروحاً نوشته‌اند وحقیر عذر میخواهم ازذکر آنها **واما** وصیتهای آن مخدره دربحار ازروضة الواعظین روایت کرده باميرالمومنين وصیت کرد که بعد ازاوامامه دخترخواهرش زینب را تزویج کند واز برای اونعشی ترتیب دهد وآنکه حاضر نشوند بجنازه‌اش کسانیکه باوظلم کرده‌اند وحقش را غصب کرده‌اند ونمازنخوانند برجنازه او احدی ازآنها وازاتباعشان و اورا درشب دفن کند وقتیکه همه چشمها بخواب برود

ودرانوارالبهیة ثقة الاسلام محدث قمی ازمصباح الانوار ازحضرت صادق ع روایت کرده که صدیقه طاهره باميرالمومنين ع وصیت کرد که وقتیکه من ازدنیا بروم خودت مرا غسل بده وکفن کن ونماز بخوان ووارد میان قبر بنما وخاك بروی من بریز ونزد سرمن بنشین مقابل صورت من وزیاد قرآن تلاوت بنما ودعا کن بجهت آنکه آنساعت ساعتیست که میت محتاج است بانس گرفتن بازنده‌ها ووصیت میکنم درباره اولادم خیررا بعد مخدره ام کلثوم را بخود چسبانید فرمود وقتیکه بالغ بشود اثاثیه منزل را اميرالمومنين باو بدهد بعد خداوند کفیل اوخواهد بود ودر روایت استکه در وقت ارتحال صدیقه طاهره اميرالمومنين ع وحسنین درمنزل نبودند حسنین که وارد شدند دیدند مادرشان روبقبله خوابیده حضرت سیدالشهداء مادر را حرکت داد دید ازدنیا رفته روکرد ببرادرش حضرت امام حسن ع فرمود یااخا آجرك الله فی الوالده بعدازمنزل بیرون شدند پدر بزرگوارشان راخبردار نمودند حضرت امیرع بمحض شنیدن غش کرد آب بصورت نازنیش پاشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دید کاغذی بالای سرمبارك صدیقه طاهره است نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله ص اوصت وهی تشهدان لااله الاالله وان محمداً عبده ورسوله وان الجنة حق والنارحق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور یا علی انا فاطمة بنت محمد ص زوجنی الله منك لاکون لك فی الدینا والاخره انت اولی بی من غیری حنطنی وغسلنی وکفنی باللیل وصل علی وادفنی باللیل ولاتعلم احدا واستودعك الله واقرء علی ولدی السلام الی یوم القیمه

ودرفتن ومحن بحار ازاختصاص ازعبدالله بن سنان روایتکرده لما حضرتها الوفات دعت علیا ع فقالت ع اماان تضمن والااوصت الی ابن الزبیر فقال علی ع انا اضمن وصیتك یا بنت محمد ص قال سئلتك بحق رسول الله ص اذا انامت ان لایشهدانی ولایصلیا علی الی آخره اقول محتمل است که مراد پسر زبیر بن عوام باشد ومحتمل است که مراد پسر زبیر بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر ص باشدوهو الاقرب

## واما محل دفن آن مخدره

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار میفرماید اصح آنستکه آن مخدره درخانه خود مدفون است و در اصول کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت میکند قال سئلت اباالحسن ع عن قبر فاطمه ع قال دفنت فی بیتها فلما زادت بنوامیه فی المسجد صارت فی المسجد مخفی نماند که بیت مخدره که موضوع قبر اوست همان موضعی است که فعلا پشت سر قبر حضرت رسول ص است وضریحی دارد که منسوبست بقبر شریف آن مخدره ودر عاشر بحار از کشف الغمه نقل میکند که فرمود الظاهر والمشهور ما نقله الناس وارباب التواریخ والسیر انها دفنت فی البقیع وشاهد بر این روایتی است که در بحار در باب دفن مجتبی ع روایت فرموده که حضرت سیدالشهداء ببنی هاشم فرمود الله الله لا تضیعوا وصیة اخی واعدلوا به الی البقیع فانه اقسم علی ان انا منعت من دفنه مع جده ان لا اخاصم فیه احدا وان ادفنه فی البقیع مع امه و بعضی گفتند که مدفن آن مخدره در روضه مقدسه میان قبر ومنبر است الحاصل چون آن مخدره را بنا بوصیت خودشان شب غسل داد که کسانیکه باو ظلم کردند در پای جنازه‌اش را تشییع نکنند وبعضی از موثقین روایتی نقل کرده‌اند که ازجمله وصایای این مخدره این بود که قبر شریفش را مساوی بازمین قرار دهد ودر بعضی از روایات است که حضرت امیرالمومنین ع چهل صورت قبر ترتیب داد باین جهات کسی مطلع بر محل دفن آن مخدره نشد مفاد اکثر اخبار ومذهب اکثر علماء شیعه آنستکه مدفن شریفشان درخانه شان میباشد که واقع است میان روضه مطهره وبعید نیست که این قبریکه در حرم مطهر ائمه بقیع است منسوب بفاطمه زهراء ع قبر فاطمه بنت اسدع باشد وآن بقعه که در آخر بقیع منسوب بفاطمه بنت اسد است قبر سعد بن معاذ باشد چنانچه در کتاب خلاصه الوفا فی اخبار دار المصطفی همین را اختیار نموده

## فصل پنجم

در کیفیت تزویج فاطمه زهراء باامیرالمومنین علیه السلام وذکر میشود اجمالا درضمن هفت امر

امر اول بدانکه زوج حضرت فاطمه ع در دنیا وآخرت منحصر است بامیرالمومنین ع چنانکه آنفا نقل شده که فرمود یاعلی انا فاطمة بنت محمد ص زوجنی الله منك لاکون لك فی الدنیا والاخره الی آخره وخداوند درقرآن مجید فرموده هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربك قدیرا

ودر بحار از کنز کراچکی از ابن عباس روایت کرده قال ص نزلت الایه فی النبی ص حیث زوج علیا ابنته وهو ابن عمه فکان له نسبا وصهرا ودر عیون الاخبار باسناد خود از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود جبرئیل برمن نازل شد وگفت یا محمد ص خداوند میفرماید لولم اخلق علیا ع لما کان لفاطمة ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه ودر بحار باین مضمون وقریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده وازاین روایات استفاده میشود افضلیت این مخدره بر تمام انبیاء و مرسلین و والوالعزم ازآنها وایضا در بحار از امالی شیخ صدوق ازموسی بن جعفر ع روایت کرده که یك روز پیغمبر نشسته بود که ملکی داخل شد که ٢٤ سر داشت پیغمبر ص فرمود یا جبرئیل من هرگز تورا باین صورت ندیده‌ام گفت من جبرئیل نیستم من محمود ملك هستم خداوند من را فرستاده بسوی شما که تزویج کنی نور را بنور فرمود که را به که گفت فاطمه را بعلی ملك که مراجعت نمود پیغمبر ص دید بین کتفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه فرمود ازچه وقت بین کتفین تو این نوشته شده گفت قبل از خلقت آدم به بیست وچهار هزار سال

## امر دوم درخطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شده

منها خطبه حضرت احدیت الحمد ردائی والعظمه کبریائی والخلق کلهم عبیدی و امائی زوجت

فاطمه امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی ومنها خطبه را حیل درآسمان چهارم دربحار ازمناقب ازام السلمه ازحضرت پیغمبرص روایت کرده‌اند که خداوند امرفرمود بهشت وحوریان را زینت کنندو بدرخت طوبی امرفرمود که حلی وحلل بخود بردادر وبملائکه امرفرمود که درآسمان چهارم دربیت المعمور جمع شوندو برضوان خازن بهشت امرفرمود که منبر کرامت را دربیت المعمور نصب کند و براحیل که احسن منطقا واحلی لغة ازتمام ملائکه‌ها بودامرفومود که بالای منبر برود وخطبه بخواند پس رفت بالای منبرودرمجمع ملائکه هفت آسمان این خطبه را خواند

**الحمدلله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناءالعالمین الی آخره**

ومنها خطبه حضرت خاتم النبین ص درحضور جمعی ازاصحاب الحمدلله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه الموغوب الیه فیما عنده النافذامره فی ارضه وسمائه الی آخره بعد فرمود من شاهد میگیرم شمارا که تزویج کردم فاطمه رابعلی بچهارصد مثقال نقره اگرعلی ع راضی بشود ودرآنوقت علی ع حاضر نبوددرمجلس بعد که تشریف آورد پیغمبرص فرمودمن مامور شده‌ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم بچهار صد مثقال نقره آیا تو هم راضی شدی عرض کردم راضی شدم یارسول‌الله پس پیغمبرص بسجده افتادوفرمود جعل‌الله فیکم الخیرالکثیر الطیب وبارك فیکما .

ومنهاخطبه خود حضرت امیرالمومنین ع ایضا در مناقب‌استکه پیغمبرص بامیرالمومنین فرمود یا علی خطبه بخوان پس این‌خطبه راخواند الحمدلله‌الذی قرب من حامدیه ودنی من سائلیه ووعده بالجنة من یتقیه وانذر بالنارمن یعصیه الی ان قال والنکاح مما امرالله‌به و یرضیه واجتماعا مماقدره‌الله واذن فیه وهذا رسول‌الله ص زوجنی ابنته فاطمه علی خمس مائة درهم وقد رضیت فاسئلوه واشهدوا

**امرسوم درصداق زهراء ع**

ازخطبه حضرت رسول ص استفاده شد که صداق فاطمه زهراء ع چهارصدمثقال نقره بوده‌است و۴۰۰مثقال شرعی هیجده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست وچهار نخودی میشود وبقرآن بیست‌وچهار نخودی سی تومان میشود وازخطبه حضرت امیرالمومنین ع وبعضی ازروایات دیگراستفاده میشود که صداق آن مخدره پانصد درهم بوده ودرهم شرعی دوازده نخود وسه خمس نخوداست پس هرچهل درهمی بیست ویك‌مثقال صیرفی میشود که پانصد درهم شرعی دویست وشصت ودومثقال ونیم مثقال صیرفی میشود دبقران بیست وچهارنخودی بیست‌وشش تومان ودو قران ونیم میشود وازبعضی روایات استفاده میشود که صداق مخدره خمس دینار وثلث بهشت وچهارنهرازنهرهای دنیا است

دربحار ازمناقب ازحضرت باقرع روایتکرده که جبرئیل به پیغمبر ص عرض کرد وجعلت نحلتها من علی ع خمس الدنیا وثلث الجنة وجعلت لها فی الارض اربعة انهاوالفرات ونیل مصرونهروان‌ونهر بلخ وزوجها انت یا محمد ص بخمس‌مائة درهم تکون سنه لامتك ودربحار ازمصباح الانوارازحضرت پیغببرص روایتکرده که‌فرمود یاعلی خداوند تزویج فرمود فاطمه رایتو وقرارداد صداقش راتمام زمین پس هرکس راه برود برروی زمین ودشمن توباشد راه رفتنش حرام است ودربحارازامالی طوسی ازحضرت صادق ع روایت کرده که فرمود خداوند مهرقرارداد ازبرای فاطمه ربع دنیا راومهرقرار داد بهشت‌وجهنم راکه دشمنانش را داخل‌جهنم کند ودوستانش راداخل بهشت کند بعدفرمودوهی الصدیقة الکبری وعلی معرفتهادارت القرون الاولی ومخفی نماندکه ازآخراین روایت بعضی ازشئونات این مخدره فی الجمله معلوم میشود وممکن است گفته‌شود تمام اینهامهریه آن‌مخدره بوده ودرهرولایتی یك‌جزءاز

آن گفته شده وازمناقب نقل فرموده که اصح آنستکه مهریه مخدره علی الظاهر پانصددرهم بوده

**امرچهارم دربعضی از کیفیات لیله زفاف مخدره**

دربحارازامالی شیخ طوسی ازجابر بن عبدالله روایت کرده که گفت چون شب زفاف صدیقه طاهره سلام‌الله علیها شد پیغمبرص ناقه شهبارا آورد وبرروی آن قطیفه کشید بفاطمه زهراء ع فرمود سوارشووبسلمان فرمود مهار ناقه‌را بگیرو پیغمبرص هم درپای ناقه‌راه میرفت دربین راه دید جبرئیل باهفتاد هزارملك ومیکائیل باهفتاد هزارملك آمدند بسوی زمین پیغمبرص فرمود بجهت چه آمده‌اید عرض کردند بجهت زفاف فاطمه زهراء ع پس جبرئیل ومیکائیل وسایرملائکه تکبیر گفتند وازآن شب تکبیردرعروسیها سنت شد .

ودر روایت کشف الغمه استکه جبرئیل مهار ناقه راگرفت واسرافیل رکاب گرفت ومیکائیل ناقه را میراند ودرمناقب استکه پیغمبرص فرمود دختران عبدالمطلب وزنهای مهاجروانصار بافاطمه علیها السلام همراهی کنند در رفتن بخانه امیرالمومنین ع واظهارمسرت نمایندورجز بخوانند وتکبیر بگویند وآن مخدره را بناقه‌یا به‌بغله شهبا سوار کرد وخودحضرت پیغمبرص وحمزه وعقیل وجعفر واهل‌البیت با شمشیرهای برهنه ازپشت سرمیرفتند وزوجات پیغمبرص ازپیش روی ناقه رجزمیخواندند جناب ام‌السلمه میگفت

سرن بعون‌الله یا جارات — واشکر نه فی کل حالات
واذکرن ما انعم رب‌العلی — من کشف مکروه و آفات
فقدهدانا بعد کفر وقد — انعشنا رب السموات
وسرن‌مع‌خیرالنساء الوری — تفدی بعمات و خالات
یا بنت من فضله ذوالعلی — بالوحی منه و الرسالات

بعدعایشه گفت

یا نسوة استرن بالمعاجر — واذکرن‌مایحسن‌فی‌المحاضر
واذکرن رب‌الناس‌اذخصنا — بدینه مع کل عبد شاکر
والحمدلله علی افضا له — و الشکرلله العزیز القادر
سرن بها فالله اعلی ذکرها — وخصها منه بطهر طاهر

بعد حفصه گفت :

فاطمة خیر النساء البشر — و من‌لها وجه کوجه القمر
فضلك‌الله علی کل الوری — بفضل من خص بای الزبر
زوجك الله فتی فاضلا — اعنی علیاً خیرمن فی الحضر

ودرکشف الغمه‌ازاسماء روایت کرده که گفت وقت رحلت خدیجه کبری‌من حاضر بودم دیدم آن مخدره گریه میکند عرض کردم چرا گریه میکنی وحال آنکه مثل پیغمبرخاتم ص‌شوهری‌داری که تورابشارت به‌بهشت داده فرمود گریه من بجهة آنستکه درشب‌زفاف دختر باید یك زنی‌همراهش باشد که اسراروردهای دل خود را باو بگوید وحوائجش را برآورد ودخترمن تازه سن است و میترسم کسی‌نباشد درشب زفاف با اوهمراهی کند عرض کردم یا سیدتی اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد میکنم که درعوض شما این‌کار را تحمل نمایم چون شب‌زفاف مخدره شد پیغمبرص امر فرمود که زنها بیرون شوند همه بیرون شدید بغیرازمن پیغمبرص مرا دید فرمودتو کیستی‌عرضکردم

اسماء فرمود نشنیدی که من گفتم زنها بیرون بروند عرض کردم چرا لکن من خواستم بعهدی که با جناب خدیجه کبری کرده‌ام وفا کنم پس قصه را نقل کردم پیغمبر ص گریستند ومجلسی میفرماید اسماء بنت عمیس در وقت زفاف صدیقه طاهره در حبشه بوده ودر روز فتح خیبر وارد مدینه شده واین اسماء که حاضر بوده وقت زفاف صدیقه طاهره اسماء بنت یزید الانصاری بوده انتها .

مخفی نماند که اسماء بنت عمیس در وقت رحلت خدیجه کبری هم در مدینه نبوده وممکن است گفته شود که جناب اسماء بنت عمیس در وقت رحلت خدیجه کبری واوقات زفاف صدیقه مشرف شده بمدینه طیبه چون در بعضی از اخبار تصریح شده باسماء بنت عمیس

واما اسماء بنت یزید الانصاریه در خیرات حسان است که دختر یزید الاشهلی است و پدرش از صحابه وخود نیز از صحابیه بوده وبفصاحت بیان موصوف است روزی از طرف سائر زنان صحابیه خدمت حضرت رسالت پناهی ص مشرف شد عرض کرد بابی انت یا رسول الله ص انا وافدة النساء الیك ان الله عزوجل بعثك الی الرجال والنساء کافة مآمنا بك وبالهك وانا معاشر النساء محصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضیٰ وشهود الجنائز والحج بعد الحج وافضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل منکم اذا خرج حاجاً اومعتمرا اومجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم افلا نشارککم فی هذه اجر والخیر پس حضرت رسول ص روی باصحاب کرد فرمود مقاله در این خصوص بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده‌اید عرضکردند گمان نمیکنم هیچ زنی باین حسن محاضره رسیده باشد پیغمبر ص فرمود ایخاتون بدان وبزنهای دیگر برسان که اگر نسوان با ازواج خود خوشرفتاری کنند وآنها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه که گفتی معادل میباشد

## امر پنجم در جهازیه فاطمه زهراء ع

در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده از جدش امیرالمومنین ع که فرمود حضرت رسول ص بمن فرمود یا علی برخیز وزره خود را بفروش وقیمت آنرا بیاور پس برخواستم وزره خود را فروختم وقیمت آن‌را آوردم خدمت حضرت رسول ص پس یك کف از آن دراهم را ببلال داد وگفت از برای فاطمه بوی خوش خریداری کن ودو کف از آن دراهم را داد بابوبکر که برو ببازار واز برای فاطمه بگیر آنچه را باو محتاج است از جامه واثاث البیت وعمار بن یاسر وبعضی از صحابه را از پی او فرستاد پس همگی رفتند ببازار وهریك از ایشان آنچه را اختیار میکردند بابی بکر نشان میدادند وبمصلحت او میخریدند پس پیراهنی خریدند بهفت درهم و مقنعه خریدند بچهار درهم وقطیفه خیبریه وسریری گرفتند که میانش از لیف خرما بود ودو فراش از جامه‌های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما پر کرده بودند ودیگری را از پشم وچهار متکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از علف اذخر پر کرده بودند وپردهٔ از پشم وحصیر هجری دست آسیائی و بادیه مسی وظرفی برای آب خوردن از پوست وکاسه چوبی از برای شیر ومشك آبی ومطهره بقیراندوده و سبوی سبزی وکوزه‌هائی از سفال پس آوردند خدمت حضرت رسول ص حضرت اینها را بدست میگرفت وملاحظه مینمود ومیفرمود خداوند مبارك گردان این‌را براهل بیت من وبروایتی آب از دیدگان شریفش ریخت وسر بجانب آسمان بلند کرد وفرمود خداوندا برکت ده بگروهیکه بیشتر ظرفهای ایشان سفالست

ودر روایت است که ام ایمن عرض کرد یا رسول الله ص اگر خدیجه میبود هر آینه دیده او روشن میشد بزفاف فاطمه زهراء علیها سلام

## امر ششم در نثار لیله زفاف فاطمه زهراء ع

در بحار ازامالی روایت کرده که ام ایمن به پیغمبر ص عرضکرد یارسول الله ص فاطمه را تزویج کردی وچیزی بسر او نثار نکردی فرمود ندای ام ایمن وقتیکه فاطمه تزویج شد بامیرالمومنین ع خداوند امر فرمود باشجار بهشتی که نثار نمایند ازحلی وحلل ویاقوت وزمرد استبرق بهشتی وسید حمیری فرموده

نصب الجلیل لجبرئیل منبرا — فی ظل طوبی من متو زبرجد
شهد الملائکة الکرام وربهم — وکفی بهم وبربهم من شهد
وتناثرت طوبی علیهم لؤلؤا — وزمردا متتابعاً لم یعقد

وشیخ بهائی در کشکول ازوالدش شیخ حسین عاملی نقل کرده که درمسجد کوفه درقرمزی دید که براو نوشته بود

انا درمن السماء نثرونی — یوم تزویج والد السبطین
کنت اصفی من اللجین بیاضا — صبغتنی دماء نحر الحسین

ودر بحار ازمناقب روایتکرده که خداوند وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار نماید در ویاقوت را پس حورالعین مبادرت مینمودند بجمع کردن آنها وفخریه میکردند که هذا تحفة خیرالنساء

## امر هفتم در تاریخ تزویج وزفاف فاطمه زهراء ع

بدانکه اول واشرف تمام زوجات حضرت امیرالمومنین ع صدیقه طاهره علیها السلام بودو در بحار ازخرازقی روایت کرده که پیغمبر ص درحیوة خدیجه کبری زوجه دیگراختیار نکرد نه حره ونه کنیز وهمین قسم بود امیرالمومنین ع درحیوة فاطمه زهراء ودرتهذیب ازابی بصیراز حضرت صادق ع روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنها را بامیرالمومنین ع مادامیکه فاطمه زهراء در حیوة بود ابوبصیرعرضکرد چگونه فرمود چون فاطمه زهراء ع طاهره بود وحیض نمیدید انتهی یعنی چون فاطمه زهراء عذری نداشت که علی زوجه دیگراختیار کند یا مراد این باشد که فاطمه زهراء ممتاز بود در جلالت قدرت وعظمت شان ازتمام زنها برتر بود ولذا سزاوار نبود که زنی همسری بااو بنماید

درمصباح المتهجدین است که روزاول ذی الحجة الحرام پیغمبر ص تزویج فرمود فاطمه را بحضرت امیرالمومنین ع وعلامه مجلسی درجلاء العیون میفرماید شیخ مفید وابن طاوس واکثرا عاظم علماء ذکر کرده اند که این مزاوجت باسعادت درشب پنجشنبه بیست ویکم ماه محرم ازسال سوم هجرت واقع شد ومنافات ندارد که تزویج مخدره در اول ذی الحجه باشد وزفاف دربیست ویکم محرم باشد و گفته شد ولادت مخدره دربیستم جمادی الاخره پنج سال بعدالبعثه وظاهرا درآخرسال چهارم بعثت بوده که ازروزبعثت تا روزولادت مخدره چهارسال وده ماه وبیست روز گذشت پس سن مخدره دروقت هجرت هفت سال وهشت ماه وده روز بوده چون گفته شد که ازروزهجرت بنابرمختاردوازده سال وهشت ماه وده روزبوده پس درحین زفاف مخدره بنابرمختار نه سال وهفت ماه ویکروز میشود وازسن شریف حضرت امیرالمومنین ع چنانکه گفته خواهد شد بیست وپنج سال وشش ماه وهشت روز گذشته بود تقریبا ودر اصول کافی وتهذیب ودروس ولادت مخدره را درسال پنجم ازبعثت نوشته وولادت حضرت مجتبی را در نیمه ماه رمضان سال دوم ازبعثت نوشته اند بنابراین غایة مایمکن باید وقت زفاف مخدره هشت سال وهفت ماه داشته باشد واین بعید است ٭

## فصل ششم

در ذکرمجملی ازحالات اولاد امجاد این مخدره

بدانکه اولاد این مخدره منحصراست بحضرت امام حسن مجتبی وحضرت امام حسین علیهما السلام و بجناب محسن سقط شده و بحضرت زینب کبری و بحضرت ام کلثوم کبری سلام الله علیهن اجمعین

اما احوالات حضرت امام حسن وحضرت سیدالشهداء سلام الله علیهما در باب چهارم و پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی واما جناب محسن شهید شد وقاتل آنمظلوم را دراخبار مفصلا نوشته‌اند که ازذکر آنها عذر میخواهم ودر کتاب احتجاج روایت مفصلی نقل فرموده وازفقرات آن روایت است که حضرت مجتبیع بمغیرة بن شعبه فرمود واما انت یا مغیره فانك لله عدو ولکتابه نابذ و لنبیه مکذب وانت الزانی وقد وجب علیك الرجم الی ان قال ع وانت ضربت فاطمه بنت رسول الله ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنها الخ

ودرسیزدهم بحار ازمفضل بن عمر ازحضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده ودرآن روایت است که روزقیامت خدیجه کبری وفاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صیحه زنان وارد محشر میشوند وفاطمه زهراء میگوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تودلوان بینها وبینه امدأ بعیدأ بعد حضرت صادق ع اینقدر گریه کرد که محاسن شریفش ترشد وفرمود روشن مباد چشمیکه این مصیبت را بشنود و گریان نشود مفضل عرضکرد چه مبفرمائی درقوله تعالی واذاالموؤدة سئلت بای ذنب قتلت فرمود یا مفضل موؤده والله محسن است وکسیکه غیراین بگوید اورا تکذیب کنید

واما جناب زینب الکبری بسیار مجلله ومکرمه بود واین مخدره ملقبه بود بعقیله بنی هاشم چنانچه ابوالفرج درمقاتل الطالبین درباره عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب میفرماید و امه زینب العقیله بنت علی بن ابیطالب ع وامها فاطمة بنت رسول الله ص ان قال والعقیله هی التی روی ابن عباس عنها فقال حدثنی عقیلتنا زینب بنت علی ع بعد نقل میکند از آن مخدره خطبه حضرت فاطمه زهراء «ع» را درامر فدك وعجب است که آن مخدره در آن زمانیکه صدیقه کبری خطبه فدك را خواند باصغر سن شریفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده ودراحتجاج طبرسی ازخدام اسدی روایت کرده که وقتیکه اهلبیت را وارد کوفه نمودند مرت زینب بنت علی بن ابیطالب ع الناس بالسکوت قال حزام الاسدی لم اروالله خضرة قطانطق منها کانها تنطق وتفرغ علی لسان امیرالمومنین ع وقد اشارت الی الناس بآن انصتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس پس خطبه غرائی خواند تا آنکه بعد ازفراغ از خطبه حضرت امام زین العابدین ع درباره‌اش فرمود انت بحمدالله عالمة غیرمعلمه وفهمة غیرمفهمة از این خطبه شریفه وفرمایش حضرت زین العابدین ع جنبه ولایت وعلمیت وجلالت قدرورفعت شان وکمال عقل ودانش وعلومنزلت وطلاقت لسان وفصاحت بیان حضرت زینب ع معلوم میشود وهمچنین ازخطبه که درمجلس یزید این مخدره انشاء فرمود

ودراثبات الوصیة مسعودی نقل میکند ازخدیجه بنت محمد بن علی الرضا ع ان الحسین ع اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی الظاهر فکان ماخرج من علی بن الحسین فی زمانه من علم ینسب الی زینب بنت علی ع سقرا علی علی بن الحسین ع وتقیة واتقاء علیه انتهی وهذا فضیله عظیمه للمخدره سلام الله علیها

وازمناقب عظیمه این مخدره آنستکه علی الظاهر چهارمرتبه حفظ وجود مبارك امام را نمود چنانکه ذکرخواهد شد انشاء الله تعالی واین مخدره تزویج شد بپسرعمش جناب عبدالله بن جعفر الطیار ودر بحار ازخزازقی نقل فرموده که ازپیغمبر ص روایتکرده که نظرفرمود باولادعلی وجعفر طیار

وفرمود بناتنا لبنينا وبنونا لبناتنا وجناب زینب ازجناب عبدالله چهار پسر داشت ویکدختر علی وعون و عباس ومحمد وام کلثوم ودرمقاتل ابوالفرج است که عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که والدة ماجده اوزینب الکبری عقیله بنی‌هاشم بود در کربلا شهید شد دررکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء ع

ودر کامل بهائی است که در کربلادو پسر از حضرت زینب شهید شد جناب عون وجناب محمدابنی عبدالله بن جعفر الطیار ومسلماحضرت زینب ع دروقعه طف تشریف داشتند وباسیری بشام تشریف بردند

ودر کتب معتبر تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفن این مخدره دیده نشده بجز اینکه معلوم است در حیوة حضرت رسول ص متولدشده واز اخبار مستفادمیشود که حضرت زینب بعد ازحضرت سیدالشهداء (ع) متولد شده وجناب ام کلثوم بعد ازحضرت زینب وظاهرا قبرحضرت زینب درشام است ومعروف است بزینبیه وزیارتگاه عامه مسلمین است

ودرهدیة الزائرین ازعلامه نوری ره نقل فرموده که درمدینه طیبه قحطی وغلاشد جناب عبدالله ابن جعفر با مخدره جناب زینب خاتون تشریف بردند بشام جهة فرار ازقحطی و درهمان موضعیکه فعلا مزار ومرقدشان هست ومعروف است بزینبیه توقف فرمودند پس مخدره مریضه شد و ازدنیا رحلت فرمود ودرهمان موضعیکه منزلشان بود دفن شد واما آنکه دو مرتبه اسیرشده باشد چنانچه بعضی گفته‌اند معلوم نیست

ودرقناطر السباع مصرمزاری است معروف بمزار حضرت زینب خاتون و ممکن است که مزار مصرمحل دفن یکی ازبنات این مخدره یامحل دفن یکی ازاسباط ائمه اطهارع بوده باشد که مسمی بوده باین اسم وقریب بهمین مضامین درخیرات حسان فرموده است واز ابن بطوطه نقل فرموده که در یك فرسخی دمشق مشهدام کلثوم بنت امیرالمومنین ع است واسم این مخدره زینب بود وپیغمبرص اورا مکنی فرمود بام کلثوم بجهة شباهتش بخاله‌اش ام کلثوم دخترحضرت پیغمبرص انتهی و معلوم است که درحیوة حضرت پیغمبرص دختری زینب نام ازحضرت امیرع بغیر عقیله بنی‌هاشم نبوده ودر کامل بهائی است که مخدره ام کلثوم خواهرحضرت سیدالشهداء ع وفات نمود دردمشق

واماجناب ام کلثوم بنت‌فاطمه ع این مخدره اسم شریفش رقیة الکبری بود چنانکه درعمدة الطالب است واونیزخیلی جلالت قدرداشت وزوجه عمر بن الخطاب بود ودربحار ازسیدبن طاوس در طوائف روایت کرده ازحضرت صادق ع چون خواستگاری نمودعمر ازام کلثوم حضرت امیرعذر آورد که اوبچه است عمر آمد نزدعباس بن عبدالمطلب گفت آیادرمن عیبی هست عباس گفت مگرچه شده گفت خواستگاری نموده‌ام نزدپسر برادرت واومرا رد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد ودوشاهد اقامه‌میکنم انه سرق ولاقطعن یمینه پس عباس آمدخدمت امیرع واوراخبرداد بگفته عمر واستدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیرالمومنین ع امرمخدره‌را واگذار بعباس فرمود ومرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب حجة السعادة مینویسد زمانیکه اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملك روم حاضر بود گفت یزیدا اینهااز چه طایفه واز چه قبیله‌اند یزید گفت ازقبیله بنی‌هاشم و نام صاحب این سر حسین بن علی است گفت کدام علی یزید گفت داماد پیغمبرص سفیر گفت یکی ازدختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود یزید گفت مگر توزوجه عمردخترعلی بن ابیطالب‌را میشناسی سفیر گفت آری آنوقت که آن مخدره را من دیدم اززوجه امپراطور با شأن‌تر بود الخ واین مخدره دروقعه طف حاضر نبود چنانچه درهمین کتاب حجة السعاده میفرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده‌اند که جناب ام کلثوم دختر امیرالمومنین ع وفاطمه زهراع ووالده زیدبن عمرو رقیه بنت عمر درحیوة حضرت مجتبی ص درمدینه طیبه ازدنیا رحلت فرمود ورحلت اووفرزندش زید دریکروز بود

وتقدم وتاخرموت احدهما معلوم شد الی ان‌قال وام کلثوم بنت علی که نام شریفش در وقعه‌طف در همه جا مذکور میشود وخطب واشعارباو منسوب میگردد ام کلثوم دیگریست از سایر زوجات امیرالمومنین‌ع چون علی‌القول‌الصحیح امیرالمومنین‌ع رااز بنات دوزینب بود ودوام‌کلثوم زینب‌کبری زوجه عبدالله بن جعفربود وام کلثوم کبری زوجه عمر بن‌الخطاب بود وهردوازصدیقه طاهره بودندو زینب‌الصغری وام کلثوم‌الصغری ازسایر امهات بوجود آمدند انتهی

وشیخ حردروسائل‌الشیعه ازعماریاسرروایت کرده اخرجت جنازةام کلثوم بنت علی وابنها زید بن عمروفی‌الجنازةالحسن ع الحسین وعبدالله‌بن عمروعبدالله‌بن‌عباس وابوهریره فوضعوا جنازةالغلام‌مما یلی‌الامام والمرئة ورائه وقالوهذا هوالسنة انتهی پس معلوم شدکه جناب ام کلثوم بنت فاطمه در وقعه طف اصلا در دنیانبوده ومستفاد ازروایت مذکوره آنکه جناب ام کلثوم‌کبری درمدینه طیبه‌از دنیا رفت‌وظاهراقبرشریفشان هم‌درمدینه طیبه باشد واما تاریخ ولادت ورحلتشان معلوم نیست‌همیقدر معلوم شط‌کهٔ اینمخدره درحیوة حضرت رسول صلی‌الله‌علیه وآله بدنیا آمد ودرحیوة حضرت مجتبی‌ع ازدنیا رفت

## فصل هفتم

در ذکرخدمت‌کذاران صدیقه طاهره‌ع

منجمله جناب ام‌ایمن بود واسم اوبرکةبن ثعلبیه است‌واین‌مخدره‌حبشیه بود وحاضنه حضرت رسول بود ودر اصابه استکه پیمبغرص فرمود ام‌ایمن امی‌بعد امی ویقول‌ص لام ایمن یا امه وهروقت باو نظرمیکردومیفرمود اوبقیه اهل‌بیت من‌است وروایت کرده که در یکی از اسفارش ام ایمن تشنه شد درحالتیکه صائمه بود وآب هم نداشت وعطش اوشدت‌کرد پس ناگاه از آسمان دلوسفیدی‌نازل شد ام ایمن اوراگرفت‌وآشامید ومیفرمود بعد ازآن هرگزمن تشنگی‌ندیدم حتی روزهای بلند را روزه میگرفتم وابدا تشنه نمیشدم وگفته ام ایمن درخلافت عثمان ازدنیا رفت‌و بعضی گفتند پنج ماه بعد ازپیغمبرص رفت بعد درمقام جمع بین دوقول میفرماید بدانکه آنکه ٥ماه بعد ازپیغمبرص ازدنیا رفت ام‌ایمن خاضنه پیغمبرص بود وآنکه‌درخلامت عثمان ازدنیا رفت اوکنیزام حبیبه بود چون اسم هردو برکة وکنیه هردوام‌ایمن بود وهردو حبشیه بودند انتهی آن مخدره اول زوجه عبید حبشی بود وایمن ازاومتولد شد بعد ازاوزوجه زیدبن حارثه شد وازاواسامةبن زیدبن حارثه متولد شد وام‌ایمن کنیزحضرت عبدالله پدر حضرت رسول ص بود یاکنیزآمنه والده حضرت پیغمبرص وعلی ای‌حال ام‌ایمن به پیغمبرص منتقل شد وزوج اوزیدبن حارثه در جاهلیت اسیر شد و حکیم‌بن حزام اورا درباز ارعکاظان خرید وبرای جناب خدیجه آورد وخدیجه اورا برسول خدا ص بخشید ومردم اورا زیدبن محمد میخواندند وآیه شریفه وماجعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم الخ درباره اونازل شد وجناب زید درجنك موته شهید شد واسامةبن زید ازکسانی بودکه ازامیرالمومنین ع عزلت جست وازجهاد با آنحضرت تعافل ورزید ودر روز رحلت حضرت پیغمبرص ام ایمن خیلی گریه میکرد ازسبب گریه‌اش سئوال کردند گفت پیغمبرص که ازدنیا رفت من‌میدانستم ارتحال پیغمبرص‌راو گریه‌من‌جهت انقطاع وحی الهی‌است که همیشه بخانه ما نازل میشد کذافی کتاب الاصابة وکتاب خیرات حسان

وبدانکه در روزوفات حضرت پیغمبرص اسامه بیست ساله بود ودرمجالس‌المومنین از علامه حلی روایت نموده ازحضرت باقر ع که آنحضرت فرمود اسامه آخرامررجوع بحق نمود پس نگوئید در باره اومگرخیر انتهی بعد میفرماید وروایت نموده‌اند که‌عمر بن‌خطاب بجهة اسامةبن‌زید پنجهزار ازدیناراز

بیت‌المال مقرر کرده واز برای پسر خود عبدالله دوهزار دینار عبدالله گفت اسامه را بر من ترجیح دادی وحال آنکه من ازغزوات حضرت پیغمبر ص دیده‌ام آنچه راکه او ندیده عمر گفت بجهت آنکه پیغمبر ص اورا ازپدر تو بیشتر دوست میداشت مولف گوید که خلیفه جهت تفضیل دادن اورا نفرموده جهتش این بود که اسامه رابسبب زر ووعده امارت منصرف نماید ازمتابعت بنی‌هاشم وبعدازوفات‌رسول خدا ص اسامه در دارالقری سکونت اختیار کردودر آخر خلافت معویه درارض جرف ازدنیارفت

ومن‌جمله جناب فضه نوبیه کنیز آن مخدره بود درمصباح کفعمی‌است که فضه باب فاطمه‌ع بود

وازاصول کافی استفاده میشود که فضه روزعاشورا درکربلا بود وقتیکه لشگر کفراراده کردند اسب برجسد طاهره بتازند فضه خاتون ازحضرت‌زینب استیذان نمودکه شیری راکه درآن سرزمین بود بمددکاری بخواهد رفت فضه وبآن شیر گفت وآن شیرآمد بقتلگاه ابن‌سعد گفت فتنة لاتثیروها انصرفوا وجناب فضه بیست سال ابدا تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنیه

درعاشر بحار ازمناقب روایت کرده که ابوالقاسم قسری گفت دربیابان ازقافله دورافتادم‌چشمم بزنی افتاد گفتم توکیستی این آیه را تلاوت فرمود وقل سلام فسوف یعلمون پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من‌یهدی‌الله فلامضل‌له گفتم ازجنی یا ازانس‌این‌آیه تلاوت کرد یابنی‌آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد گفتم ازکجا میآئی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بعید گفتم قصدکجا داری این‌آیه را تلاوت کرد ولله‌علی‌الناس حج‌البیت گفتم چند وقت است ازقافله دورافتادهٔ گفت ولقد خلقنا السموات والارض فی‌ستة ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت وماجعلناهم جسدالایاکلون الطعام پس‌باوطعام‌خورانیدم گفتم‌تعجیل کن دررفتن گفت لایکلف‌الله نفسا الاوسعها گفتم ترابرردیف خودسوار کنم گفت لوکان فیهما الهة الاالله لفسدتا پس من‌پیاده‌شدم وآن زن را سوار کردم گفت الحمدلله‌الذی سخرلنا هذا پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کسی را دارید گفت یا داود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض وما محمد الارسول یایحیی خذالکتاب‌بقوة یا موسی انی‌اناالله پس من‌آن چهار اسم را نداکردم دیدم چهارجوان آمدند بطرف آن‌زن گفتم ای‌زن اینها کیانند گفت المال‌والبنون زینةالحیوةالدنیاپس چون رسیدندبآن زن گفت یا ابت‌استاجره ان‌خیرمن‌استاجرت‌القوی‌الامین پس آنجوان‌ها بمن احسان نمودند گفت والله یضاعف لمن یشاء پس زیاده احسان کردندپس ازآنهاسئوال کردم این‌زن کیست گفتند این‌زن مادرمافضه کنیزحضرت‌زهراء علیهاسلام است ومدت بیست‌سال است که‌تکلمی نمیکند مگربآیات قرآنیه وعجب ازاین آنستکه‌سبط آن مخدره مستجاب‌الدعوه بوده

درمناقب ازمالك‌دینار روایت کرده گفت دربیابان‌مکه‌زن ضعیفه دیدم که بردابه‌لاغری‌سواراست پس چون بوسط راه رسیدیم دابه آنزن ازراه رفتن بازماند دیدم‌آن زن سر بآسمان بلندکردوعرض کرد الهی لافی‌بیتی ترکتنی ولاالابیتك حملتنی فوعزتك وجلالك لوفعل بی‌هذا غیرك‌لماشکوته الا الیك پس ناگاه دیدم شخصی‌راکه ازبیابان‌آمد زمام ناقة دردست گرفته گفت سوارشوپس آنزن‌سوار شد وآن ناقه مثل برق حرکت کرد پس چون بطوافگاه رسیدم دیدم آن زن طواف میکند پس‌قسم دادم اوراکه توکیستی گفت اناشهره بنت مسکه بنت فضه خادمةالزهراء ودر روایت استکه امایمن وفضه بعدازصدیقه طاهره نتوانستند درمدینه طیبه توقف نمایند ورفتند بمکه معظمه

وجناب اسماء بنت عمیس هم خدمت زیادی‌بآن مخدره مکرمه مخصوصا درحال‌زفاف‌مخدره‌ودر سرجنازه آنمخدره شق جیب کرد وگریه کردوبعضی ازخصوصیات جناب اسماء درضمن‌حالات میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص گفته شدودرمناقب‌استکه درهنگام‌وصیت‌صدیقه طاهره اسماءوام‌ایمن‌حاضر بودند

وحضرت صدیقه فاطمه زهرا باسماء وصیت فرمود که اگرازدنیا برود غسل ندهد اورا مگر اسماء و امیرالمومنین علیه‌السلام وحضرت صدیقه باسماء فرمودند که من قبیح میدانم بدن زنرا بنوعی حمل کند که مردم اورا برروی سریر ببینند اسماء عرضکرد من در ارض حبشه دیده‌ام کیفیت سریروتابوت را وازبرای مخدره تابوتی بهمان نحوساختند

## فصل هشتم

در بعضی ازتواریخ ووقایع متعلقه بصدیقه طاهره

واقعه اولی درسال اول هجرت چون پیغمبرص وارد مدینه طیبه شدند نامه نوشتند بامیرالمومنین ع درمکه معظمه که حرکت بفرماید بجانب مدینه ونامه را دادند به اباو اقدالليثی چون نامه بآن بزرگوار رسید امیرالمومنین ع با جمعی مخفیانه ازمکه بیرون شدندوفاطمه زهراء وفاطمه بنت زبیربن عبدالمطلب را باخود ازمکه حرکت دادند وازبرای این فواطم هودجی ترتیب داد وابوواقدوایمن پسرام ایمن‌را برشترفواطم گماشت وشترفواطم را بسرعت سوق مینمودند بجانب مدینه طیبه امیرالمومنین ع فرمود ارفق بالنسوة ابا واقد انهن من‌الضعائف و این مخدرات اول‌المهاجرات بودند ازمکه معظمه بمدینه طیبه

ودرناسخ التواریخ است که چون رسول خدا ص بمدینه طیبه اقامت فرمود پانصد درهم و دو اشترداد ند بابو رافع وزیدبن حارثه که بروند بمکه معظمه حضرت فاطمه زهراء ع وجناب ام کلثوم بنتی رسول‌الله ص وجناب سوده بنت زمعه زوجه رسول‌الله وجناب ام‌ایمن و اسامة‌بن زیدبن حارثه پس‌ام‌ایمن را حرکت دهند وبیاورند بمدینه طیبه چون وارد مکه معظمه شدند عبدالله بن ابی‌بکرهم مادر خود ام رومان ودوخواهرخود عایشه واسماء ذوالنطاقین زوجه زبیر را درحالتیکه حامله بود بعبدالله‌بن زبیرکوچ داد وباتفاق طلحة‌بن عبدالله وجمعی دیگروارد مدینه شدند وبعد از ورود بقباء اسماء بنت ابوبکرعبدالله‌بن زبیر را وضع حمل نمود

واقعه ثانیه درشب‌پنجشنبه بیست ویکم‌ماه محرم ازسال‌سوم‌هجرت واقع شد تزویج‌امیرالمومنین وفاطمه زهراء علیهما‌السلام چنانچه سابقاً گفته شد

واقعه ثالثه در عقدالفرید است که بعدازآنکه با ابابکر بیعت کردند امیرالمومنین ع وعباس و زبیر درخانه فاطمه نشستند ابابکرعمررا فرستاد که اینها را ازخانه بیرون آورد که با ابابکر بیعت کنند وگفت اگرحاضر نشدند آنها را بقتل برسان عمر آتش حاضر کرد که خانه را برسرآنها بسوزاند پس صدیقه طاهره فرمود یابن خطاب اجئت لتحرق دارنا عمر گفت بلی داخل شوند دربیعت ابابکر الی‌آخرالروایة وتفصیلش را علماء شیعه وسنی درکتب خود نوشته‌اند ودر بعضی از اخبار است که خالدبن ولید ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگوار را بزنند آن بزرگوار حمله کرد بآن ملعون آن ملعون آقا را قسم داد دست ازاو برداشت جناب مقداد وسلمان وابوذر وعماریاسرو بریدة‌بن‌حبیب اسلمی داخل خانه شدند که یاری کنند امیرالمومنین ع را نزدیك بود فتنهٔ بزرك شود فرمودند دعوهم وایای فان الله امرنی ان‌لااجاهدهم فی‌هذاالوقت پس ریسمانی بگردن آن بزرگوارانداختند تابمسجد ببرند حضرت فاطمه زهراء ع حامل شد بین علی وآنجماعت که بعضی ازمصائب وآلام برآن مخدره وارد شد وحضرت صادق ع فرمودند وماتت حین ماتت وان فی‌عضدها مثل‌الدملج الخ

واقعه رابعه چند روز بعدازواقعه سابقه آدم فرستادند بسوی فدك كه‌وكيل مخدره رابیرون کنند وفدك را تصرف کنند پس مخدره آمد وفرمود چرا میراث مرا ازپدرم منع کردید ووکیل مراازفدك خارج نمودید گفتند شهود خود راکه شهادت بدهند که فدك مال توهست حاضر کن مخدره گفت شهود

من شوهرمن امیرالمومنین ع است ودو فرزندم حسنین ع وام‌ایمن واسماء بنت عمیس که در آنوقت زوجه ابابکر بود پس آن بزرگواران شهادت دادند بفرمود مخدره گفتند اما علی ع فزوجها و فی روایة قال اما علی‌ع فیجر النارالی قرصه واماالحسن والحسین ابناها وفی‌روایة قال انهما صغیران و اما ام‌ایمن فمولاتها وفی‌روایه قال انت امراه ولایجیزشهاده عجمیة لاتفصح واما اسماء بنت عمیس کانت تحت جعفربن ابی‌طالب‌فهی تشهدلبنی‌هاشم وقدکانت تخدم فاطمه و کل‌هولاء یجرون‌الی‌انفسهم صدیقه طاهره مهموما مراجعت نمود وبعد مکررمخدره رفت نزد آنها آخرالامر در روایت است‌که کاغذی نوستند دادند بمخدره که‌فدك را بوی رد نمایند الخ

مخفی نماند فدك موضعی است بخیبر بین اوومدینه دومنزل است وتاخیبر کمتراز یك منزلست وفدکرا که غصب کردند دردست غاصبین بود ودرزمان خلافت عثمان بن‌عفان عثمان او را طیول داد بپسر عمش مروان بن حکم ودردست آل‌مروان بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم پس عمر بن عبدالعزیز اقرار نمود بحقانیت مخدره وفدکرا رد کرد بحضرت امام محمد باقرع تا وقتیکه عمر بن عبدالعزیز ازدنیا رفت باز فدکرا یزیدبن عبدالملك غصب نمود تا زمان سفاح سفاح فدکرا رد کرد بحسن بن حسن بن‌علی بن ابیطالب‌ع باز منصور فدکرا غصب کرد مهدی عباسی اورا رد کرد به بنی‌فاطمه بازهادی‌بن‌مهدی اورا غصب کرد بعد مأمون اورا ردکرد باولادهای‌فاطمه زهراء ع وتازمان متوکل دست اولادهای آن مخدره بود وآنها در آنزمان مستغنی بودند زمان متوکل که شد بازاوغصب نمود ودرمناقب ابن‌شهرآشوب استکه هرون بحضرت موسی‌بن‌جعفرع گفت حدود فدك را بفرما تا من ردکنم بسوی شما فرمودند یك حداو عدنست حد دوم سمرقند است حد سوم افریقیه است حد چهارم سیف‌البحراست هرون گفت پس ازبرای ما چیزی باقی نمی ماند یعنی ای هرون تمام مملکتی که در دست تومیباشد درحکم‌فدك است وغصب‌است وحق‌ماخاندان‌است الحاصل بعد امیرالمومنین ع‌درحضور اصحاب اتمام‌حجت‌فرمود وحقانیت خودومخدره‌مکرمه‌فاطمه‌زهراء وا براابابکروعمروسایرین ازصحابه ثابت فرمود بعضی گفتند دیدی علی با ماچه کرداگر یکمرتبه دیگر چنین‌احتجاج‌بفرماید‌امرمافاسدخواهدشد‌تکلیف‌چیست گفتند‌تکلیف آنستکه کسیراوادار‌یم بقتل‌علی گفتند بکه اینتکلیف رابنمائیم گفتند‌بخالدبن ولیدپس‌فرستادند خالدبن‌ولیدراحاضر نمودند گفتندما تکلیف بزرگی‌بتو داریم خالد‌گفت آنچه امر کنید‌اطاعت میکنم ولو بقتل‌علی بن‌ابیطالب‌ع گفتند مطلب همین است‌بروبمسجد وقت نمازصبح پهلوی او‌بایست‌اچون‌سلام نمازداده شد‌گردن امیرالمومنین را بزن

در احتجاج طبرسی است‌که جناب اسماء بنت عمیس که زوجه ابابکر‌بود اینسخن را شنید و خادمه‌اش را فرستاد بخانه امیرالمومنین ع و گفت ان‌الملاء یأتمرون بك لیقتلوك پس جاریه آمد و این آیه را خواند امیرالمومنین ع فرمود رحمهاالله قولی لمولاتك فمن یقتل‌الناکثین والقاسطین والمارقین آمدند مسجد بجهت‌اداء نمودن نمازصبح‌ابابکردرحال تشهدپشیمان‌شد وقبل‌ازسلام دادن‌سه مرتبه‌گفت یا خالدلاتفعل ما امرتك‌السلام علیکم ورحمة الله و برکاته امیرالمومنین ع ملتفت شد بخالدبن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا میکشتی گفت ای‌والله لوضعته فی اکثرك شعرا حضرت فرمودند کذبت لاام‌لك من‌یفعله اضیق خلقة است منك

ودر روایت ابی ذرغفاری است‌که امیرالمومنین‌ع بانگشت سبابه ووسطی خالد را چنان فشار داد که خالد جامه‌اش را نجس کرد وصیحه کشید وپابزمین میزدپس ابوبکر عمررا فرستاد نزدعباس‌بن عبدالمطلب که‌شفاعت‌بنمایدو خالدرااز یدامیرالمومنین‌ع نجات دهد عباس آمدخدمت‌امیرالمومنین‌ع‌وقسم داد بحق‌القبرومن‌فیه‌وبحق‌دو نوردیده‌اش‌وبحق‌فاطمه‌زهراء که‌دست‌ازخالدبرادوو پیشانی آن‌بزرگواررا

بوسید امیرالمومنین ع دست ازخالد برداشت

بیان لوضعته فی اکثرك شعرا یعنی شمشیررا برسرتومینهادم چون سرازهمه اعضای بدن مویش بیشتراست واست بکسرهمزه بمعنای دبراست یعنی کسیکه شمشیر برسرمن بزند حلقه دبرش ازدبر تو تنك تراست وکفی بهذا ذلاوذماً

## فصل نهم

درذکر بعضی ازقبورمتبرکه وبقاع شریفه واقعه درمدینه طیبه واطراف آنست بدانکه میتوان گفت درمدینه طیبه واطراف آن زمینی نیست مگرآنکه معصومی قدم برآن زمین گذارده وهوائی نیست مگرآنکه معصومی درآن هوا تنفس فرموده واین ادعارادر باره غیراین زمین مقدس نمیتوان نمود واغلب معصوم زادگان واصحاب گرام درآن زمین مقدس مدفونند

ودرمزاربحار ازکامل الزیاره روایت کرده که پیغمبرص فرمود من مات فی احدالحرمین مکة او المدینة لم یعرض الی الحساب ومات مهاجرا الی الله وحشر یوم القیمة مع اصحاب بدرودرخلاصة الوفاء فی اخبار دارالمصطفی ازپیغمبرص روایت کرده که فرمود المدینة مهاجری فیها مضجعی و منها مبعثی حقیق علی امتی حفظ جیرانی ما اجتنبوا الکبائرومن حفظهم کنت له شفیعا اوشهیدا یوم القیمة و من لم یحفظهم سقی من طینة الخبال نبل للمزنی وماطینة الخبال قال عصارة اهل النار ودرآن کتاب اخبار زیادی نقل کرده درفضیلت دفن درمدینه طیبه وبقیع وازمالك روایت نموده که درمدینه طیبه ده هزار نفراز صحابه گرام مدفونند لکن قبورشریفه اغلب معلوم ومعین نیست چون درسابق رسم نبوده بناء ساختن وقبه قراردادن برقبورولوح برروی قبر گذاشتن لذا با این طول زمان فعلا قبراغلب مخفی مانده و بعضی ازقبورشریفه فعلا معلومست وازبرای آنها قبه وبنائی ساخته شده ولابداست درمقام ازذکردوامر

### امراول دوقبورشریفه که درمدینه ودربقیع است

منها قبور شریفه شش نفرمعصومی که درمدینه طیبه مدفونند: قبر مقدس حضرت رسول ص و قبر حضرت امام محمد باقروقبرمقدس امام جعفرصادق صلوات الله علیهم اجمعین وموضع قبورمقدسشان معلوم ومعین است مگرموضع قبرحضرت صدیقه طاهره ع که درچند جا محتمل است وظاهر واصح آنستکه قبر مقدس ایشان درمیان حرم مقدس حضرت پیغمبرص است که ضریح حضرت پیغمبرص واقع میشود

درروح وریحان است که قبه مطهره ائمه بقیع را جناب مجدالملك ابوالفضل اسعدبن محمدبن موسی اردستانی بنا نمود وایشان مستوفی مملکت سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان طغرل بیك بن میکائیل سلجوقی بود ومجدالملك درچهارصد ونود ودو بدست لشگر برکیارق مقتول شدکه لشگریان بدنش راپاره پاره کردند چنانچه درمجالس المومنین فرموده واوشیعه خالص بودو آثارخیریه اوزیاداست

منجمله بقعه مبارکه ائمه بقیع صلوات الله علیهم اجمعین ودر بعضی ازتواریخ است که اصل آن بقعه را الناصر لدین الله عباسی پسر المستضیء بالله بنانمود ودر حدود سنه ۵۶۰ ومحتمل است که بناء الناصر بالله بعد ازتخریب بناء مجدالملك بوده باشد ومنجمله بناء چهارطاق جناب عثمان بن مظعون دربقیع واهل تسنن گمان میکنند که آن مقام عثمان بن عفان است ومنجمله بناء حرم ورواق مطهر کاظمین ع و گویا آن آثارتا زمان سلاطین صفویه بوده بعد بفرمان شاه عباس صفوی دوگنبد مطهررا بنا نمودند وطلای

دور گنبد شریف را مرحوم آقا محمد شاه شهید نمود وبعضی از تعمیرات آن بقعه مبارکه را مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین بامر مرحوم ناصرالدین شاه نمود ومنجمله بناء قبه حضرت عبدالعظیم چنانچه درمجالس المومنین است که از آثار مجدالملك مشهد سید عبدالعظیم است در ری

ومنها قبرشریف عبدالله بن عبدالمطلب که درمیان شهرمدینه معروف است وحضرت رسول ص دوماهه بود که والدشان ازدنیا رحلت فرمود ودربحار میفرماید مدفن جناب عبدالله و جناب آمنه معلوم نیست در این ازمنه وما مطلع نشدیم برمدفن اودوبزرگوارانتهی ومنها قبرجناب ابراهیم بن رسول‌الله ص که دربقیع معلومست ویوم وفاتشان هیجدهم ماه رجب سنه دهم ازهجرت بوده و منها قبورشریفه بنات رسول‌الله ص که جناب زینب وجناب ام کلثوم وجناب رقیه باشندوقبرشریفشان در بقیع معلوم است ودر کتاب خلاصه الوفاء سید علی سمهودی نقل کرده که این مخدرات در بقهٔ عثمان بن مظعون مدفونند

ومنها قبور شریفه زوجات پیغمبرص در بقیع معروف است ودرآن قبه‌است قبرمالك بن انس بن مالك که ازائمه اربعه اهل تسنن است ومنها قبرفاطمه بنت اسد والده ماجده حضرت امیرع و اقرب آنستکه قبر شریف ایشان درحرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد ورحلتشان سال چهارم هجرت بوده وسن شریفشان درحدود هفتاد بوده ومنها قبرجناب عباس‌بن عبدالمطلب که روز جمعه دوازدهم ماه رجب سنه سی‌ودوهجری ازدنیارحلت فرمود وقبرجناب عباس متصل است بقبورائمه بقیع ویك ضریح محیط بهمه است وقبرایشان دریمین کسی است که میان حرم مطهرروی بقبله بایستد و قبورمطهره ائمه اطهار دریساراست

ومنها قبرجناب صفیه بنت جناب عبدالمطلب والده زبیربن عوام که در بقیع نزدیك بباب بقیع معروف است ومنها قبرجناب حلیمه سعدیه مرضعه حضرت رسول‌ص که در بقیع معروف است و منها قبرجناب عقیل‌بن ابیطالب در بقیع معروف است ودرسنه ۵۰ هجری درسن ۹۶ سالگی ازدنیارحلت فرمودوبعضی گفتند قبرجناب‌عقیل درشام است‌ودرآنجاوفات‌یافته ومنهادربقعه منسوب بجناب‌عقیل‌است قبرجناب‌عبدالله‌بن جعفرشوهر جناب زینب خاتون بنت‌امیرالمومنین‌ع که در جود مشهور آفاق‌بوده ودرسال هشتاد هجری وفات یافت درسن نود سالگی ودرعمدة‌الطالب است که‌عبدالله بن معاویه‌این عبدالله بن‌جعفربن ابیطالب راابومسلم مروزی درهرات محبوس کرد تا ازدنیا رفت و قبر ایشان در هرات معروف است ومنها قبر محمدالحنفیة که دربقیع نوشته‌اند ودرسنه۸۳هجری ازدنیارحلت‌فرمود ودربقیع دفن شد کما فی مجالس المومنین ودروفیات‌الاعیان است که گفته شده که آن بزرگوارازترس عبدالله‌بن زبیر گریخت به طائف وآنجا ازدنیا رحلت فرمود وگفته شده در ایله ازدنیا رفته و ایله آخرخاك حجاز واول‌خاك شام است ومنها قبرمخدره جناب زینب بنت علی‌ع زوجه جناب عبدالله‌بن جعفروبعضی قبرایشانرا درزینبیه شام نوشته‌اند ومرحوم حاجی نوری‌ره همین را ترجیح داد

ومنها قبرجناب‌حسن‌بن‌حسن‌المجتبی‌ع شوهر جناب فاطمه بنت‌الحسین ع که درمدینه طیبه از دنیا رفت درسن سی‌وپنجسالگی وقبرش دربقیع است ومنها قبرجناب اسمعیل‌بن جعفرالصادق ع که قبر شریفشان در سوربلد مقابل قبورائمه بقیع است وطریقش ازمیان مدینه طیبه است وجماعت اسمعیلیه قائلند بامامت این بزرگوارودرحیوة پدر بزرگوارشان ازدنیا رحلت فرمودومنها قبرجناب عبدالله‌بن محمدبن‌یوسف‌بن موسی بن عبدالله‌المحض‌بن الحسن‌بن‌الحسن المجتبی ع که دربقیع‌است و منها قبر جناب مقداد‌بن‌اسودوسابقا گفتیم که‌این بزرگواردرسنه ۳۲هجری درسن ۷۰ سالگی درجرف که‌یکفرسخی مدینه است‌ازدنیا رحلت‌فرمودوجنازه‌اش‌رابرروی‌دستها بمدینه طیبه آوردند ودربقیع‌دفن‌نمودند ودر شهروان‌قبری‌استکه‌معروف‌است‌بقبرمقداد وشایداوقبر بعضی‌ازمشایخ‌عرب باشدواحتمال‌میرود که‌قبرشیخ

جلیل قاضل مقداد بن عبدالله الحلی صاحب شرح باب حادی عشر باشد چون در روضات وفات ایشان را درشهروان احتمال داده ومنها قبرجناب جابر بن عبدالله الانصاری که درسنه هفتاد وچهار یاهفتاد وهفت هجری درمدینه ازدنیا رحلت فرموده در سن ۹۴ سالگی و بعضی گفته‌اند جناب جابر آخر صحابه‌ایست که ازدنیا رحلت فرمود واین سخن صواب نیست چون عمرو بن حریث قرشی که در کوفه ساکن بود درسال ۸۵ هجری ازدنیا رحلت نمود درسن ۹۷ سالگی وهمچنین سهل بن سعد ساعدی انصاری در سنه ۸۸ هجری وفات نمود درسن نودوشش سالگی ودراسدالغابه استکه اوآخر کسی بود که ازاصحاب حضرت رسول درمدینه باقی‌مانده بود وخودش گفت لومت لم تسمعوا من احد یقول قال رسول‌الله ص وانس بن مالك خادم حضرت رسول ص درسنه هجرت ده‌ساله بود ودرسنه نودویك هجری در دوفرسخی بصره ازدنیا رفت وهمانجا دفن شد واوآخر کسی بود ازصحابه که دربصره‌از دنیا رفت کذا فی اسدالغابه همچنین ابوطفیل عامر بن وائل درعام احد متولد شد ودر سنه‌هجری در مکه معظمه ازدنیا رفت، ودراسدالغابه استکه اوآخر کسی بود ازصحابه که پیغمبر ص را دیده بود و ازدنیا رفت چنانچه خود گفت ما علی وجه‌الارض الیوم رجل رأی النبی غیری

ودرعاشر بحاراستکه روزعاشوراء حضرت‌سیدالشهداء ع بلشگرمخالف‌خود رامعرفی میفرمود فرمود وان کذبتمونی فان منکم من ان‌سئلتموه عن‌ذلك اخبرکم اسئلوا جابر بن‌عبدالله الانصاری و ابوسعید الخدری وسهل بن سعدالساعدی وزیدبن ارقم وانس بن مالك یخبرکم انهم سمعوا من‌رسول‌الله «ص» هذه‌المقالة لی‌ولاخی ومخفی نماندکه‌زیدبن ارقم در کوفه سنه ۶۸ وفات نمود ویتیمی بود در حجرعبدالله بن رواحه وبا اوبود درغزوه موته کذا فی اسدالغابة

ومنها قبرجناب مالك اشتردرمجالس‌المومنین استکه آن‌بزرگوار درحوالی قلزم ابعسل‌مسموم شهید شد وجنازه‌شان را حمل نمودند ودرمدینه طیبه دفن نمودند ومنها قبرجناب عثمان بن مظعون و اواول کسی است ازمهاجرین که دربقیع دفن شد ومنها قبرجناب اسعدبن‌زراره که درشوال سال اول هجرت ازدنیا رحلت فرمود واواول کسی‌است‌ازانصار که‌دربقیع دفن شده‌وقبرشریف این دوبزرگوار در روحاء است واومقبره‌ایست دروسط بقیع ومنها قبرجناب سعدبن معاذ که در اقصاء بقیع است و بعضی گفتند قبرشریف سعد درهمان قبه‌ایست که منسوب بجناب فاطمهٔ بنت اسداست و منها قبرجناب عبدالله‌بن مسعود که درسنه ۳۲ هجری درمدینه طیبه ازدنیا رحلت فرمود ودربقیع دفن‌شد

ومنها قبرجناب شیخ احمدبن زین‌الدین الاحسائی البحرانی استکه در سنه ۱۲۴۳ هجری از دنیا رفت درمنزل حدیه که ۳ منزلی مدینه طیبه وسنش قریب به نودسال بود

ومنها قبرابابکر وعمربن‌الخطاب درمدینه طیبه معلوم است وقبرعثمان بن عفان در بقیع است وقبرسعدبن وقاص که اوبنیاد کوفه را نمود ودرسنه ۵۵ هجری درسن ۷۴ سالگی ازدنیا رفت دربقیع است وقبرسیعدبن زید که پسرعم عمربن خطاب بود وخواهرش عاتکه که زوجه عمر بـــــــود و خواهر عمرفاطمه زوجه سعید بود ودرسال ۵۱ هجری درسن ۷۴ سالگی ازدنیا رقت در بقیع است وقبرعبدالرحمن بن عوف هم دربقیع است

واین شش نفررا اهل تسنن ازعشره مبشره میدانند ونسب اینها درمقدمه گفته شد وتاریخ‌فوت آنها هم فی‌الجمله درمقدمه گفته شد که این روایت را شیعه قبول ندارند ودرباب سوم هم انشاءالله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلا ذکرخواهیم نمود ودرمدینه‌طیبه قبربسیاری ازامام‌زادگان‌عظام است

## امر دوم درقبور شریفه که درحوالی واطراف مدینه طیبه است

منها قبور شریفه که دراحد یك فرسخی مدینه طیبه است مثل قبرجناب حمزة بن عبدالمطلب و جناب عبدالله بن جحش خواهرزاده جناب حمزه واین دو دریك قبرویك بقعه هستند که او را والده ناصرلدین‌الله العباسی بنا نموده درسنه پانصدوهفتاد واین عبدالله جحش برادر زینب بنت جحش زوجه حضرت پیغمبرص بود وایضا دراحداست مدفن جمعی ازشهداء احد که سابقا دروقایع سنه سوم ازهجرت گفته شد وایضا گفته شد که جناب حمزه روزهفدهم شوال سنه سوم هجری شهید شد

ومنها قبرجناب حسن امیر بن‌الحسن المجتبی ع جد حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدیدابن حسن امیر وقبرحسن امیر درجاخراست وآن موضعی است بین مکه ومدینه ومحتمل است قبرجناب زید پدر حسن امیرهم درجاخر باشد و محتمل‌است که دربقیع باشد وسن جناب حسن امیرهشتادوپنجسال بود وسن جناب زیدبن‌الحسن‌المجتبی وقبرشریف ایشان درصفراء است که ازمحال مدینه است

ومنها قبرجناب سید شریف محمد ذی‌النفس الزکیهٔ بن‌عبدالله المحض بن الحسن بن‌علی بن ابیطالب ع که بامرمنصوردوانقی آن بزرگوار را درنیمه رمضان سنه صدوچهل‌و پنج هجری شهید نمودند ومرقد شریفش درمسجدکبیر درطرف شرقی جبل‌سغع واوجبل معروفی‌است درمدینه طیبه

ودر عمدة‌الطالب است که پسرجناب محمد جناب عبدالله بن‌محمد درکابل شهیدشد

ومنها قبرجناب علی‌اصغر بن‌علی بن‌علی بن‌الحسین‌الشهید بن‌علی بن‌ابیطالب ع‌وقبرجناب احمد بن عون بن‌محمدالحنفیة بن‌علی بن‌ابیطالب که قبرشریف‌این‌دو بزرگوار در ینبوع شش‌منزلی مدینه کناردریاست

ومنها قبرشریف جناب علی بن‌جعفرالصادق الملقب بعریض یکفرسخی مدینه طیبه معروف استو درخارج شهرقم مقبره‌ایست منسوب بایشان وهمچنین درخارج شهرسمنان لکن اصح واشهر اولست چنانچه مختار علامه نوریست در خاتمه مستدرك وآن بزرگوار را برادرشان‌موسی بن‌جعفرع تربیت کرد واز‌برای ایشان تصانیف کثیره است وادراك خدمت چهارامام یا پنج امام را فرمود

ومنها قبرجناب ابوذرغفاری که در ربذه‌است وآن موضعیست بین ینبوع ومدینه طیبه

ودرحیوة‌الحیوان است که در ربذه قبریحیی بن‌اکثم قاضی‌القضاة وفیه ایضاً وروی ان‌رجلاقال لیحیی‌ایها‌القاضی کم اکل فقال فوق‌الجوع ودون‌الشبع قال فکم اضحك قال حتی یسفروجهك ولا یعلوصوتك قال فکم ابکی قال لاتمل من‌البکاء من‌خشیة‌الله قال فکم اخفی عملی قال ما استطعت قال فکم اظهرمنه قال‌مایقتدی بك البرویومن عنك‌قول‌الناس

ومنها قبرجناب محمدبن اسمعیل بن یزیع که درقیداست بالدال‌المهمله واومنزلیست بین مکه ودر رجال کبیراست که او واحمدبن حمزه در عداد وزراء بودند وازاصحاب حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام بودوگویا زمان حضرت صادق وحضرت رضاوحضرت جواد ع را هم درك کرده‌است

## خاتمه

بدانکه زنهائی راکه‌خداوند در قرآن‌مجید صراحتا یا کنایتا مدح‌فرموده یازده زن است

الاول جناب حوا مادر آدمیان است قال‌الله تعالی‌فی‌سورة البقره خطابا لآدم ع یا آدم اسکن انت وزوجك الجنه

الثانیه جناب ساره زوجه حضرت ابراهیم قال الله تعالی فی سوره الذاریات قالو لاتخف انا رسل ربك وبشروه بغلام علیم فاقبلت امراته فی صره فصکت وجهها وقالت عجوز عقیم یعنی وقتیکه ابراهیم را بشارت دادند به اسحق ساره زوجه ابراهیم روی آورد بجماعت پس لطمه زد صورتش را ازروی تعجب وگفت من پیری هستم که اولاد نمیزایم واینخدره سیء الخلق بود چنانچه در جواهر السنیه ازحضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که حضرت ابراهیم شکایت نمود بسوی پروردگار خود ازسوء خلق زوجه اش جناب ساره پس وحی رسید بابراهیم که مثل زن مثل ضلع است واستخوان پهلو است که کج است اگر بخواهی اورا راست نمائی میشکند واگر بحال خود بگذاری بهره مند میشوی صبر کن بسوء خلق ساره

الثالثه جناب ام کلثوم زوجه حضرت زکریا قال الله تعالی کهیعص ذکر رحمة ربك عبده زکریا اذنادی ربه نداء خفیاً قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا ولم اکن بدعائك رب شقیا و انی خفت الموالی من ورائی وکانت امراتی عاقراً فهب لی من لدنك ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا

الرابعه جناب بلقیس زوجه حضرت سلیمان قال الله تعالی فی سورة النمل انی وجدت امراة تملکلهم واوتیت من کل شیئیء ولها عرش عظیم

السادسه صفوراء زوجه حضرت موسی بن عمران قال الله تعالی فی سورة القصص قال انی ارید ان انکحك احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندك

السابعه زلیخا زوجه حضرت یوسف قال الله تعالی فی سورة یوسف وقال الذی اشتراه من مصر لامراته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً وقال الله تعالی حکایة عن لسانها الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه درجلد پنجم بحار از علل الشرایع ازحضرت صادق ع روایت کرده که فرمود زلیخا استیذان نمود که داخل بشود بحضرت یوسف غلامان گفتند بزلیخا که ما میترسیم ترا ببریم نزد یوسف گفت من نمیترسم ازکسی که ازخدا میترسد پس چون داخل شد یوسف فرمود میبینم تراکه رنگت تغییر کرده زلیخا گفت الحمدلله الذی جعل الملوك بمعصیتهم عبیدا وجعل العبید بطاعتهم ملوکاً یوسف فرمود ترا چه وادار نمود که با من چنین کردی عرض کرد حسن وجهك فرمود چه خواهی کرد اگر ببینی پیغمبر آخر الزمان راکه اسمش محمد ص است وجمالش ازمن بهتر است واخلاقش ازمن نیکوتر وسخاوت وجودش ازمن زیادتر زلیخا گفت راست میگوئی فرمود ازکجا دانستی که من راست میگویم گفت همچنانکه اسم شریفش را بردی محبتش درقلب من جای گرفت وحی الهی رسید ای یوسف زلیخا راست میگوید ومن زلیخا را دوست میدارم چون اومحمد ص را دوست میدارد پس خدا امر فرمود بیوسف که زلیخا را تزویج کن

الثامنه جناب آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون قال الله تعالی فی سوره القصص وقالت امراة فرعون قرة عین لی ولك لاتقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولداً وهم یشعرون وقال الله تعالی فی سورة التحریم ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراة فرعون اذقالت رب ابن لی عندك بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون و عمله ونجنی من القوم الظالمین ودرخصال ازپیغمبر ص روایت کرده که فرمود سه نفر کافر نشدند بخداوند بقدر طرفة العینی مومن آل یسن وعلی بن ابیطالب ع وآسیه زوجه فرعون

ودرعاشر بحار ازابن بابویه ازپیغمبر ص روایت کرده فرمود بهشت مشتاق است بچهار زن مریم بنت عمران آسیه زوجه فرعون وهی زوجة النبی ص فی الجنة وخدیجه بنت خویلد زوجه پیغمبر ص در دنیا وآخرت وفاطمه بنت محمد ص

التاسعه مریم بنت عمران والده حضرت عیسی ع وخداوند درچند موضع ازقرآن مجید از اینمخدره یاد فرمود واصرح آیات شریفه درمدح اینمخدره قوله تعالی درسورة آل‌عمران و اذقالت الملائکة یا مریم ان‌الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین یا مریم اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع‌الراکعین وبالصراحه درقرآن مجید اسم زنی بغیرحضرت مریم ع برده نشد

وفی‌البحار عن‌الطبرسی قال ابوجعفرع معنی‌الایةاصطفاك من ذریة الانبیاء وطهرك من‌السفاح واصطفاك لولادة عیسیع من‌غیرفحل وخرج بهذا من ان تکون تکراراً

العاشره خدیجه بنت خویلد زوجه خاتم‌النبین ص قال‌الله تعالی فی‌سورةالضحی و وجدك عائلا فاغنی فی‌معانی‌الاخبار عن‌ابن‌عباس وجدك عائلا یعنی فقیرا عندقومك یقولون لامال لك فاغناك‌الله بمال خدیجه واینمخدره اول کسی هست ازنان که ایمان آورده به پیغمبرص در امالی طوسی‌از پیغمبرص روایتکرده که فرمود اول کسی که ایمان آورده به پیغمبری من ازمردان علی بن‌ابیطالب ع وازنان خدیجه کبری بوده

ودربحار ازتفسیرعیاشی ازحضرت باقرع‌ازپیغمبرص روایتکرده که فرمود در شب معراج‌وقتیکه خواستم ازآسمانها بسوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبرئیل آیا تو بزمین حاجتی داری گفت حاجت من آن استکه سلام خداوند وسلام مرا بخدیجه برسان

الحادی‌عشرفاطمة بنت رسول‌ص وخداوند درچند موضع ازقرآن مجید مدح فرمود اینمخدره مکرمه را منها سوره مبارکه هل‌اتی درعاشربحار ازمناقب نقل‌کرده که ازحضرت موسی‌بن جعفرع سئوال کردند که حداوند سوره مبارکه هل‌اتی‌را نازل فرمود درشان اهل‌بیت و تمام نعمتهای بهشتی را درارباد کرده بغیر حورالعین فرمود این بجهة اجلال فاطمه زهراء است

ومنها تأویل‌لیلة القدر باینمخدره شده چنانچه درعاشر بحار ازتفسیرفرات‌بن ابراهیم ازحضرت صادق ع روایتکردد که فرمود انا انزلناه فی‌لیلةالقدر اللیلة فاطمه والقدرالله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك‌لیلةالقدر وشاید استفاده شود ازاین روایت شریفه که مثل فاطمه زهراء مثل لیلة‌ـ القدراست وچنانچه‌کسی لیلةالقدر را نمیداند چه شب است همچنین کسی فاطمه زهراء رانمی‌داند چه مخدره مکرمه‌ایست

ومنها تاویل شده لیله‌مبارکه باینمخدره در یازدهم بحاراستکه یهودی سئوال کرد ازحضرت موسی‌بن‌جعفرع چه چیزاست تفسیر باطنی‌حم والکتاب‌المبین اناانزلناه فی‌لیلة مبارکة الخ فرمودامّاحم محمد است که حروفش ناقص شده واماکتاب مبین امیرالمومنین است واما لیلة مبارکة فاطمه‌زهراء است واما قوله تعالی فیهایفرق کل‌امرحکیم‌ای یخرج منها خیر کثیرفرجل‌حکیم رجل‌حکیم ورجل‌حکیم

ومنها تعبیر فرموده ازاینمخدره بمشکوة وبزجاجة در تفسیر علی‌بن‌ابراهیم از حضرت صادق ع روایت‌کرده فرمود الله‌نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح‌الحسن ع‌المصباح الحسین ع فی‌زجاجةالزجاجه کانها کوکب دری فاطمه کانها کوکب‌دری بین‌النساءاهل‌الدنیا یوقد من شجرة مبارکه توقد من ابراهیم ع لاشرقیة ولاغربیه لایهودیه ولانصرانیه یکاد زیتها یضیء یکاد العلم‌ینفجرمنهاولولم تمسسه نارنورعلی نورامام‌بعد امام یهدی‌الله‌لنوره من‌یشاء یهدی‌الله بالائمة‌من‌یشاء

ومنها تعبیرفرموده ازمخدره باحدی‌الکبر درعاشربحار ازتفسیرفرات‌بن ابراهیم از حضرت باقر ع روایتکرده فی‌قوله تعالی انها لاحدی‌الکبر نذیرا للبشرقال‌ع یعنی فاطمه ع ومنها تعبیر فرموده از مخدره به‌بحر دریازدهم بحارازمناقب‌اوابن‌عباس روایتکرده که‌فاطمه‌ازگرسنگی وبرهنگی گریه‌میکرد پیغمبرص فرمودند فاطمه قناعت‌کن بشوهرت بخداقسم که‌علی سیداست‌دردنیاوآخرت پس پیغمبرص اصلاح فرمود بین علی وفاطمه خداوندان آیه‌را نازل فرمود مرج‌البحرین یلتقیان یقول اناالله ارسلت البحرین

علی بن ابیطالب ع بحر العلم وفاطمه بحر النبوه یلتقیان یتصلان انا الله اوقعت الوصلة بینهما نعم قال بینهما برزخ مانع یمنع علی بن ابیطالب ان یحزن لاجل الدنیا ویمنع فاطمه ان تخاصم بعلها لاجل الدنیا فبای آلاء ربکما یامعشر الجن والانس تکذبان بولایة امیر المومنین ع اوحب فاطمه الزهراء واللولو الحسن والمرجان الحسین لان اللولو الکبار والمرجان الصغار

ومنها تعبیر فرموده از آن مخدره به نسائنا در آیه مباهله در بحار از طبرسی نقل کرده در قوله تعالی ونسائنا فرموده اتفاق کردند که مراد بنسائنا فاطمه زهراء است بجهت آنکه حاضر نبود در قضیه مباهله اززنها بغیر آنمخدره وفرموده درضمن قوله تعالی وانفسنا که احدی ادعاء نکرده که در مباهله بغیر علی وفاطمه ودوپسرش ص حاضر بوده اند ولابد داعی غیر مدعو است پس مراد بانفسنا امیر المومنین ع است که نفس پیغمبر است

وسه زن را هم خداوند درقرآن مجید مذمت فرموده یکی زوجه نوح پیغمبر دوم زوجه لوط پیغمبر قال الله تعالی فی سوره التحریم ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح وامرئة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما درتفسیر مجمع است که زوجه نوح کافره بود بمردم میگفت که نوح مجنون است واگر کسی بنوح ایمان میاورد خبرمیداد بجباره ازقوم نوح وزوجه لوط خبرمیداد قوم لوط را بمیهمانهای او واین بود خیانت این دو والا زوجه هیچ پیغمبری هرگز بغیه نمیشود گفته شده که اسم زوجه نوح واغله واسم زوجه لوط واهله بود سوم زوجهٔ ابولهب قال الله تعالی تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی عنه ماله وماکسب سیصلی نارا ذات لهب وامرأته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد و اسم اوام جمیل بود خواهر ابوسفیان بن حرب ومادر عتبه ومعتب ولابد است درمقام ازذکر مطلب مهمی وآن آنستکه از سعادت عظیمه است زوجه عفیفه صالحه چنانچه در فروع کافی از حضرت پیغمبر ص روایتکرده که خداوند درحدیث قدسی فرموده که اگر بخواهم ازبرای بنده مسلم خیر دنیا وآخرت را جمع کنم قرار میدهم از برای او قلبی خاشع ولسانی ذاکر وبدنی در بلا صابر وزوجه صالح که مسرور نماید اورا ، وقتیکه غائب شود ازاو وبدانکه عفاف وصلاحیت زوجه درجات ومراتبی دارد و اعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه وعارفه وعفیفه باشد واین نعمت عظمی ازبرای بعضی از بزرگان موجود شده درحالتی که آنزوجه ازغیر اهلبیت عصمت وطهارت بوده چون آنها عفاف وصلاحیتشان معلوم است

منجمله زوجه مولی العالم الفاضل ملامقصود علی المتخلص بالمجلسی والده مولی تقی المجلسی وجده مولی محمد باقر المجلسی ودختر مولی کمال الدین درویش محمد بن الشیخ حسن العاملی در کتاب فیض قدسی است که آن مخدره عارفه ومقدسه وصالحه بود وقتی ازبرای شوهرش جناب المولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دوفرزندش جناب ملامحمد تقی وملا محمد صادق را برد نزد جناب العالم العابد الزاهد المولی عبدالله الشوشتری بجهت تحصیل علم وخواهش نمود که مواضبت بفرماید در تعلیم این دوفرزندش ورفت بسفر نزدیک عیدی شد جناب المولی عبدالله سه تومان داده بمولی محمد تقی المجلسی که درضروریاتشان صرف کنند ملامحمد تقی عرضکرد من نمیتوانستم این وجه را بدون اذن والده صرف کنم بعد که از والده اجازه خواست مخدره گفت پدر شما از برای مخارجتان معین فرموده روزی چهارده غازبیکی ومدتی است بهمین اندازه مخارج عادت کرده اید و اگر این مبلغ را اضافه صرف کنید وحال شما بوسعت بگذرد این مبلغ تمام میشود وشما هم عادت اولیه تان را فراموش خواهید کرد پس لابد میشویم برویم نزد مولانا عبدالله وغیر اووا ظهار فقر و پریشانی نمائیم واین سزاوار نیست بعد که جناب ملاعبدالله شنید درحقشان دعا فرمود

منجمله المخدره المکرمه آمنه بیگم زوجه مولانا محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمد تقی المجلسی وهمشیره مولانا العلامه المجلسی ووالده آقا محمد هادی مترجم قرآن مجید وصاحب تصنیفات کثیره درفیض قدسی از ریاض العلماء نقل کرده که آن مخدره فاضله وعالمه ومتقیه بود وشوهرش ملامحمد صالح باغایت

فضلی که داشت گاهی حل بعضی ازعبارات قواعد را ازاوسئوال میکرد وفرمود یکروزجناب مولی محمد تقی رفت بمنزل ودخترش المقدسه المجتهدة البالغه فی العلوم حدالکمال آمنه بیگم را طلبید فرمود من اراده کرده‌ام ترا تزویج نمایم بمردیکه درغایت فقرومنتهای فضل وصلاح است و این موقوف است باذن شما مخدره عرض کرد فقرعیب مردنیست جناب ملا محمد تقی مجلس عالی‌ترتیب داد ومخدره را تزویج فرمود بمولی محمد صالح چون شب زفاف شد جناب مولی‌محمد صالح داخل شد برمخدره وبرقع ازصورت مخدره برداشت وجمال‌مخدره را دید رفت بگوشه حجره وحمدوشکر الهی را بجای آورد ومشغول مطالعه شد اتفاقا مسئله حلش براومشکل شدهرقدرفکر کردنتوانست آن مسئله را حل نماید مخدره آمنه‌بیگم بحسن فراستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح نشست بجهت مطالعه دیدکاغذی آنجا افتاده برداشت دیدمخدره مسئله را درکمال خوبی حل فرموده سجده شکربجای آورد وتاصبح مشغول عبادت‌شد بشکرانه این‌موهبت کبری جناب المولی محمدتقی بداماش گفت اگراین‌زن‌پسند شما نیست غیراورا بشما تزویج کنم عرضکرد مطلب‌این‌نیست که شما گمان کرده‌اید بلکه من‌درمقام شکرالهی باین موهبت‌عظمی وچنین زوجه عالمه صالحه هرقدر خود را بتعب اندازم درعبادت نمیتوانم یك‌ذره ازاین عنایت الهی شکر گذاری نمایم

مخفی نماندکه در اینحکایت ازاین مخدره بمجتهده تعبیرشده

ومن‌جمله زینت‌اهل‌الفضل والاخلاص وشیخة فاطمه المدعوه بست‌المشایخ چنانچه در روضات الجنان‌تعبیرفرموده ومعنی ست‌المشایخ یعنی سیده رواه اخبارورئیسه نقله‌الاثاروکنیه این‌مخدره‌ام‌الحسن بود بنت‌الشیخ‌الشهیدالسعید ابوعبدالله محمدبن شیخ جمال‌الدین‌المکی المدعو بالشهید الاول

ودر روضاتست که این مخدره عالمه وفاضله‌وفقیهه وعابده‌بود خدمت والد ماجدش جناب‌شهید اول تلمذ نموده بود ووالدش ازاومدح میکرد وامرمیفرمود مردم را برجوع نمودن بآن مخدره در درمسائل حیض‌واحکام نماز ودرمستدرکست که سیدتاج‌الدین بن معیه استاد شهید اول‌اجازه دادباین مخدره وبوالد ماجد وبدو برادرش محمدوعلی

وهکذا فاسد بودن زوجه نیزدرجات ومراتبی دارد واعلی درجات ومراتب فساد زوجه آنستکه جاهله وبداخلاق وغیرعفیفه باشد چنانچه درکتاب من‌لایحضره‌الفقیه ازحضرت صادق ع روایت‌کرده که فرمود اغلب‌اعداء المومن زوجةالسوء درتفسیرعلی بن‌ابراهیم است که هود پیغمبر زارع بود و زراعتش را آبیاری میکرد قومش آمدند درخانه او دق‌الباب کردند عیالش آمد پشت درگفت شما کیستید گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعت‌های ماخشك شده وآمده‌ایم که حضرت هود دعا کند وخداوند باران رحمت برما نازل فرماید زن هودگفت اگراو مستجاب‌الدعوه میبود درباره خوددعا میکردکه زراعتش ازخشکی نسوزد گفتند هودکجاست گفت درفلان موضع آنجماعت آمدندخدمت حضرت هود عرضکردند یانبی‌الله زراعتهای ما ازبی‌آبی خشك شده ازخدابخواه‌که باران‌رحمت برما نازل فرماید حضرت هود دورکعت نمازکرد ودعاکرد وفرمودبروید بمنزلتان‌که باران برشمانازل شود عرضکردند یا نبی‌الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد وبما چنین وچنان‌گفت فرمود او عیال من‌است وازخدا خواسته‌ام‌که خداوند اورا باقی بدارد عرضکردند چراچنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مومنی را خلق نکرده مگرآنکه ازبرای اوعدوی است که اورا اذیت میکند و اگردشمن من‌کسی باشدکه من مالك اوباشم بهتراستکه دشمنی باشدکه‌اومالك من‌باشد

ودرلئالی‌الاخباراستکه جمعی رفتند درب منزل شیخ‌ابوالسحن‌خرقانی که اورا دیدن نمایند چون

دق‌الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را میخواهید گفتند شیخ را میخواهیم که ازاو دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت بدبود بشیخ داد آنجماعت تعجب کردند گفتندخود شیخ کجاست گفت رفته ببیابان هیزم جمع کند آنجماعت آمدند ببیابان دیدند شیخ هیزم‌ها را بار بریك شیری کرده‌وخودش‌هم بالای آن هیزم‌ها نشسته ویك‌ماری‌هم دردست گرفته عوض تازیانه آنجماعت تعجب نمودند ازآنچه دیدند وازآنچه زنش در باره‌اش گفته بود مطلب را بشیخ عرض کردند که زنت درباره تو چنین و چنان گفت شیخ فرمود من باین‌مقام نرسیدم مگر بصبر کردن وتحمل‌نمودن اذیتهای این‌عیال

ودرجلد پنجم بحار ازکتاب قصص‌الانبیاء روایت کرده باسانید خود ازحضرت باقرع که‌فرمود دربنی‌اسرائیل مرد عاقل متمولی بود ویك زن عفیفه داشت وازاوپسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه‌بود باو درشکل وشمائل ویکزن غیر عفیفه داشت ازاوهم دوپسرداشت‌چون وقت احتضارش‌رسید گفت اموال من مال یکی ازشماها باشد چون ازدنیا رفت هریك‌ازآن سه پسرمدعی شدند که من‌آن پسری‌هستم که پدرمالش را برای من‌داده بایکدیگرمخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی اوگفت بروید نزد سه برادری که ازآل بنی‌غانم هستند ازآنها سئوال کنیدرفتندنزدیکی ازآنهادیدند پیرمردافتاده‌ایست‌ازاوسئوال کردنداوگفت برویدنزدبرادرم که‌اسن‌واکبرازمن‌است‌رفتندنزد اووازاو سئوال کردند اوگفت بروید نزدبرادرم که اسن‌واکبرازمن‌است وازاوسئوال کنید رفتند نزداودیدند اوبنظر کوچکترازهردواینها است تعجب کردندگفتند اولا ازحال خود اینها سئوال کنیم سئوال کردند که شما را بزرگترازآن دوبرادر دیگرمعرفی کردند وحال آنکه ازهردوی آنها کوچکتر بنظرما هستید گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید ازهردوی ما سنش کمتراست لکن زوجه بد اخلاقی دارد وصبر میکند باخلاق بد او ازترس آنکه مبادا مبتلاء ببلاء اعظمی بشودکه نتواندصبر برآن بکند وسوء اخلاق زوجه‌اش اورا این‌قسم پیر کرده واما برادر وسطی زوجه دارد که گاهی‌او را اذیت میکند وگاهی اورا مسرورمیکند واما من‌زوجه دارم که همه اوقات مرا مسرورمیکندوابدا مکروهی ازاوبمن نرسیده لذا شباب وجوانی من محفوظ مانده الخ .

والحمدلله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا وصلی‌الله علی محمدوآله الطاهرین

# باب سوم

## دراسم‌ولقب‌وکنیه وتاریخ ولادت باسعادت ورحلت حضرت امیرالمومنین ع ودرتعیین زوجات واولاد واقارب وحوارین وبعضی ازتواریخ متعلقه بآن بزرگوار ودرقبور متبرکه واقعه درکوفه‌ونجف اشرف وحوالی‌واطراف‌آن ودراین باب مقدمه ودوازده فصل ویك خاتمه‌است

**اما مقدمه** بدانکه اوصیاء حضرت پیغمبرص دوازده نفربودندکه اول آنها حضرت امیرالمومنین‌علی بن‌ابیطالب‌ع‌است وآخرآنهاحضرت حجة بن‌الحسن‌ع‌است

وعلماء ازبرای انحصارعدد ائمه بدوازده مناسباتی بیان کرده‌اند
ومنجمله آنکه این عدد مطابق است با حروف لااله‌الاالله وباعدد حروف محمد رسول‌الله‌ص و
باعدد حروف امیرالمومنین ع وباعدد حروف علی بن ابیطالب ع وباعددحروف بعضی ازاسماءالحسنی
وباعدد حروف محبهم فی‌الجنه وبا عدد حروف عدوهم فی‌النار ومنجمله آنکه این عدد مطابقست با
عدد نقباء بنی اسرائیل که درسوره مائده میفرماید ولقد اخذالله میثاق بنی اسرائیل وبعثنامنهم اثنی عشر نقیبا
ودرمجمع‌البیان فرموده نقیب قوم مثل کفیل وضمین است که میشکافد اسرار را و ازاین قبیل
است نقاب‌المرئة ومناقب که بمعنی فضائل است ومنجمله آنکه این عدد مطابق است با عدد اسباط
بنی اسرائیل که در سوره اعراف میفرماید وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما واوحینا الی موسی اذا
استسقاه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم در
مجمع‌البیان فرموده صحیح آنستکه اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبائل است در اولاد اسماعیل یعنی
متفرق گردانیدیم اولاد یعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد یعقوب دوازده نفر بودند وازبرای هریك
ازآنها اولاد ونسلی بود پس هرفرقهٔ ازآنها سبط وامتی شدند ومنجمله اینکه این عدد مطابقست
بابرجهای آسمان وماههای سال وباعدد ساعات شب وروز
ومنجمله آنکه پیغمبرص فرمود الائمة من قریش وقریش لقب نضربن کنانه است وهرکس از
اولاد نضربن کنانه باشد اوقرشی است پس اول کسی که متصف شد بصفت قرشی بودن جناب مالك بن
نضربن کنانه است که جد دوازدهم پیغمبرص است چنانچه درمقدمه کتاب گفته‌شد ومرکزدائره‌شرافت
نازنین پیغمبرص است که ازاوسلسله امامت‌منفصل میشود وهریك مانند دوخطندکه ازمرکزمحمدی
«ص» منفصل‌میشوند وهرگاه آخرخط خارج ازمرکز بطرف قرشی دوازده باشد لابد ازطرف‌خط
امامت هم دوازده خواهد بود چون محال است دوخط خارج ازمرکزدائربطرف محیط متفاوت‌باشد

## فصل اول

دراسم ولقب و کنیه ونسبت آن بزرگوار.

بدانکه اسم شریف آنجناب‌علی است واشهرالقاب شریفه امیرالمومنین
سلام‌الله علیه است واشهرکنیه‌های آنحضرت ابوالحسن است.
ودربعضی ازروایاتست که چون حضرت امیرالمومنین ع متولدشد ابوطالب اورا بسینه‌چسبانید
ودست فاطمه بنت اسد راگرفت وبسوی ابطح آمد ونداکرد.

یا رب یاذا الغسق‌الدجی و القمر المبتلج المضیء
بین‌لنا من‌حکمك المیضی ماذا تری‌فی اسم ذا الصبی

ناگاه مثل ابرچیزی ازروی زمین پیدا شد نزدیك ابوطالب آمد ابوطالب اورا هم نیز بسینهٔ
خود چسبانید وبخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست ودرآن نوشته شده

خصصتما با لولد الزکی والطاهرالمنتخب المرضی
فاسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی

پس ابوطالب اسم نور دیده‌اش راعلی نامید وآن‌لوح را در زاویه راست کعبه‌آویخت‌وهمچنان
آویخته بوو تا زمان هشام‌بن عبدالملك که اورا فرمود آوردوبعد ازآن ناپیدا شد و والد ماجد آن
بزرگوارابوطالب‌بن عبدالمطلب است ووالده ماجده جناب ابوطالب وجناب عبدالله پدر پیغمبرص و
جناب زبیربن عبدالمطلب فاطمه بنت عمروبن عائذبن عمران بن مخزوم بن یقظة بن‌مرة بن کعب‌واسم‌جناب
ابوطالب عمرانست وسایراولادهای عبدالمطلب با این‌سه بزرگوار برادروخواهرابی بودندنه‌ابوینی

و والدة ما جده حضرت امیر(ع) جناب فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و والدة ما جدهٔ فاطمه بنت اسد فاطمه بنت رواحة بن حجر بن عبدالله بن معیص بن وهب بن ثعلبة بن وائلة بن عمرو بن شهاب بن مهارب بن فهراست وفاطمه بنت اسد با جناب ابوطالب دخترعم وپسرعم اصلی بودند واول هاشمیه ایست که درخانهٔ هاشمی اولاد آورد وپیغمبر(ص) او را مادرخطاب میکرد .

در امالی صدوق است وقتیکه امیرالمؤمنین (ع) خبر فوت والده اش را بپیغمبر(ص) عرضکرد پیغمبر(ص) فرمود او والدهٔ من بود بعد عمامه و جامه اش را داد که فاطمه را بآنها کفن کنند وخود پیغمبر(ص) بجنازه اش نمازخواند وچهل تکبیر بجنازه‌اش گفت چون چهل صف ازملك بجنازه‌اش نماز خواندند و پیغمبر(ص) در قبرفاطمه بنت اسد خوابید و او را تلقین فرمود و درباره او دعا کرد

ودر مرآت العقول است که جمیع امامیه اتفاق نموده‌اند براسلام جناب ابوطالب وشیخ صدوق در رسالهٔ اعتقادیه میفرماید وروایت شده که جناب عبدالمطلب حجة الهی بوده وجناب ابوطالب وصی ایشان بوده

ودرتاسع بحار درحق جناب ابوطالب فرموده وقداجمعت الشیعة علی اسلامه وانه قدآمن بالنبی فی اول الامر ولم یعبد صنماً قط بل کان من اوصیاء ابراهیم واشتهر اسلامه من مذهب الشیعة حتی ان المخالفین کلهم نسبوا ذلك الیهم و تواترت الاخبار من طرق الخاصة والعامة فی ذلك و صنف کثیرمن علمائنا و محدثینا کتاباً مفرداً فی ذلك کمالا یخفی علی من تتبع کتب الرجال

وابن ابی جمهور احسائی درکتاب مجلی در بارهٔ حضرت ابیطالب فرموده : والذی ثبت عن ائمة الهدی وعن جمیع علماء اهل البیت انه کان مسلماً موحداً مصدقاً بوحدانیة الله و رسالة نبیه چنانچه از اشعارجناب ابی طالب هم معلوم میشود که فرمود :

و لقد علمت بان دین محمد      من خیر ادیان البریة دیناً

ودر مجالس المؤمنین از جامع الاصول ابن اثیر جزوی شافعی نقل کرده که گفت اجمع اهل البیت علی ایمانه واجماع اهل البیت حجة ودرفصل نهم از باب اول گفته شد که جناب ابوطالب سه سال قبل ازهجرت از دنیا رحلت فرمود درمکهٔ معظمه درحالتیکه سن شریفش زیاده برهشتاد سال بود وقبر شریفش درمکهٔ معظمه درقبرستان معلی معروفست وایضاً گفته شد که فاطمه بنت اسد در سال چهارم از هجرت در مدینهٔ طیبه از دنیا رحلت فرمود لکن سن شریفشان را ضبط نکرده اند و قبر شریفش علی الاصح درمیان حرم ائمه بقیع است ومعروفست .

## فصل دوم

### درتاریخ ولادت باسعادت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

مرحوم مجلسی میفرماید مشهور بین محدثین ومورخین خاصه وعامه آن است که آن حضرت در روزجمعه سیزدهم ماه رجب بعد ازسی سال ازعام‌الفیل درجوف خانه کعبه متولد شد

وشیخ طوسی درمصباح بسند صحیح ازحضرت صادق روایت کرده که ولادت باسعادت آن بزرگوار روزیکشنبه هفتم ماه شعبان واقع شد وقول اول اشهراست انتهی و درباب اول گفته شد که مختار در تاریخ ولادت حضرت پیغمبر(ص) آنستکه حضرت درعام‌الفیل متولد شد پس بنا براین هنگام تولدحضرت امیر(ع) ازسن شریف حضرت پیغمبر(ص) سی سال وسه ماه و بیست وشش روز گذشته بوده تقریباً چون ظاهر آنستکه ولادت حضرت امیرالمومنین دررجب بعدازسنهٔ سی ازولادت حضرت رسول (ص) بوده ودر مصباح المجتهدین از ابن عباس نقل فوموده که درآنحال حضرت رسول (ص) بیست وهشت ساله بود .

ودر بحار ازمناقب موفق خوارزمی نقل میکند که متولدنشد درجوف خانه کعبه قبل ازحضرت امیر(ع)

احدی ودر آنوقت ازسن پیغمبرص ۲۸ سال گذشته بود لکن نزد مشهور اصح همان قول اولست
واین فضیلت ولادت درجوف کعبه ازخصائص حضرت امیرع است چون اشرف اماکن حرم‌الله
است واشرف بقاع حرم مکه معظمه است واشرف مواضع مکه معظمه مسجدالحرام است و اشرف
مواضع مسجد کعبه است پس امیرالمومنین ع درسید ایام که روزجمعه باشد درشهرحرام که ماه رجب
باشد درجوف بیت‌الله‌الحرام متولد شد وسوای امیرالمومنین ع درآنمکان شریف کسی متولدنشده

لویکن یجعل‌الله‌البنون — فتعالی‌الله عما یصفون
لاعزیرلاولا ابن مریم — فولیدالبیت احری‌ان‌یکون

وقال‌السیدالداماد قدس سره

در کعبه قل تعالوا ازمام که زاد — از بازوی باب جطه خیبر که گشاد
بر ناقهٔ لایودی الا که نشست — بردوش شرف پای گرامی که نهاد

وله .

در مرحله علی نه چونست ونه‌چند — در خانه حق زاده بجانش سوگند
بی فرزندی که خانه زاده دارد — شك نیست‌که با شدش بجای فرزند

وله :

گویند که نیست قادر ازعین‌کمال — برخلقت شبه خویش حق متعال
نزدیك شدآنکه رنك امکان‌گیرد — درذات علی صورت این‌امرمحال

وحکیم سنائی گفته

اسدالله در شهود آمد — درپس پرده آنچه بود آمد

وسید حمیری فرموده .

ولدته فی حرم الاله وآمنه — والبیت حیث فنائه والمسجد
بیضاء طاهرة الثیاب نقیة — طابت وطاب‌ولیدها والمولد
فی‌لیلة غابت نحوس نجومها — وبدت مع‌القمرالمنیرالاسعد
مالف فی‌خرق القوابل مثله — الاابن آمنة‌النبی محمد ص

## فصل سوم

در تاریخ رحلت حضرت امیرالمومنین‌ع واشاره اجمالیه بذکر قاتل آن بزرگوار ومدفن شریفشان ولابداست دراین مقام از ذکرسه امر

### امراول در تاریخ رحلت آن بزرگوار

علامه مجلسی میفرماید مشهورمیان علماء شیعه‌آنستکه آنحضرت درشب جمعه نوزدهم‌ماه‌مبارك
رمضان در وقت طلوع فجرصادق ضربت بفرق نازنینش خورد ازدست عبدالرحمن‌بن ملجم مرادی
بمعاونت وردان‌بن خالد وشبیب‌بن بحره واشعث‌بن قیس وقطامه بنت اخضرعلیهم لعنة‌الله وچون‌ثلثی
ازشب‌بیست‌ویکم ماه رمضان درگذشت روح مقدسش بریاض قدس پروازنمود واقوال نادره دیگر
هم هست ومشهورآنستکه عمرشریف آنحضرت در وقت رحلت ۶۳ سال بود و ازحضرت امام محمد
باقرامام محمد تقی روایتکرده‌اندکه عمرشریفشان ۶۵ سال بود انتهی
مخفی نماندکه مشهور بلکه شاید متفق علیه باشدکه رحلت حضرت امیرالمومنین‌ع درماه رمضان

سنه چهلم ازهجرت بوده پس این اختلاف درسن مبارك آنحضرت منشأش همان اختلاف در تاریخ ولادتست که درفصل دوم گفته شد نه آنکه درسنه رحلت اختلافی باشد پس حاصل آنچه مشهوراست درباب ولادت ورحلت حضرت پیغمبرص ودرباب ولادت ورحلت حضرت امیرع آنستکه علی المشهور در حین ولادت حضرت امیرع ازسن شریف حضرت پیغمبرص ۳۰ سال وسه ماه و۲٦ روز گذشته بودو تقریبا چون گفته شد که ظاهرا در وقت بعثت ازسن شریف پیغمبرص چهلسال وچهارماه وده روزگذشته بود ودر حین هجرت حضرت پیغمبرص ازسن شریف حضرت امیرع ۲۲ سال و۷ ماه و۳ روزگذشته بود تقریبا چون گفته شد که ازبعثت شریف تاهجرت مقدس دوازده سال وهفت ماه وچهارده روزگذشته بود تقریبا چون گفته شد که ازهجرت مقدسه تا روزرحلت حضرت پیغمبرده سال الاسه روزبوده تقریبا وازروزرحلت حضرت پیغمبرص تا روزرحلت حضرت امیرع ۲۹ سال و٦ ماه و۲۳ روزبوده تقریبا چون گفته شد که ظاهررحلت حضرت رسول ص در بیست وهشتم ماه صفرسنه ۱۱ هجری بوده ورحلت حضرت امیرع دربیست ویکم رمضان سنه چهل هجری بوده پس ازسن شریف حضرت امیر ع درحین رحلت ٦۲ سال و۲ ماه و هفت روز میگذرد تقریبا ودر این مدت که حضرت امیرع بعد ازپیغمبرص دردنیا بود ۲٤ سال و۹ ماه و۲۰ روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دوسال وچهارماه ابابکرخلافت نمود با آن سه روزیکه از رحلت پیغمبرص گذشته بود که خلیفه شد چون درمصباح المتهجدین است که روز بیست وهفتم جمادی الاخره سنه سیزده ابابکرازدنیا رحلت کرد وده سال وشش ماه ودو روز عمربن الخطاب خلافت نمود.

ودر زادالمعاد است که روزبیست ونهم ذی الحجة الحرام سنه بیست وسوم هجری عمرازدنیا رفت وبعدازعمریازده سال ویازده ماه وهیجده روزعثمان خلافت نمود با آنسه روزیکه بعد ازعمرعثمان بن عفان خلیفه شد ومرحوم مجلسی ازکتاب عددالقویه علی بن یوسف بن مطهرالحلی نقل فرموده که در ۱۸ ذی الحجة الحرام سنه ۳۵ هجری عثمان کشته شد درسن هشتاد ودوسالگی واورا دربقیع دفن کردند الباقی ازمدت زندگانی حضرت امیرع بعدازپیغمبرص چهارسال ونه ماه وسه روز تقریباً که حق بمرکز قرارگرفت وخلافت ظاهریه منتقل شد بحضرت علی بن ابیطالب ع

## امردوم در اشاره اجمالیه بذکرقاتل آن بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین ازمورخین نوشته اند آنستکه عبدالرحمن بن ملجم مرادی وبرکة بن عبدالله ودادویه این سه تن ازخوارج بودند وبجنك نهروان نرفته بودند وهریك بعهده گرفتند که یکنفر را بقتل برسانند عبدالرحمن بن ملجم مرادی بعهده گرفت قتل امیرالمومنین ع را و برکة بن عبدالله بعهده گرفت کشتن معاویه بن ابی سفیان را ودادویه غلام عمروبن بکر تمیمی بعهده گرفت قتل عمروبن العاص را و قرار گذاردند وقت نمازصبح نوزدهم ماه مبارك رمضان هر سه اقدام نمایند برآنچه عهده گرفته اند

پس برکة بن عبدالله درلیله موعود رفت بمسجد شام وشمشیری بمعاویة بن ابی سفیان زدوقدری از گوشت پای معاویه ازاستخوان جدا شد بعد اورا گرفتند وبشکرانه مژده دادن بقتل امیرالمومنین ع معویه اورا رها نمود ودادویه درلیله موعود رفت بمسجد مصرودرآن شب بعلت مرضی که عارض عمروعاص شده بود خود بمسجد نیامد وخارجة بن ابی حنیفه راکه قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد ودادویه اشتباها اورا بقتل رسانیداهل مصراورا گرفتندودرعوض قاضی کشتندواماعبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه درکوفه بمنزل قطامه ملعونه بنت اخضر بودواورنی بود بسیار صبیح المنظر

جنك نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامهٔ ملعونه مزاوجت خود را بابن ملجم مرادی وعده
نمود بکابین قتل امیرالمؤمنین (ع) وابن‌ملجم با مجاشع بن وردان و شبیب بن بحیره واشعث بن قیس
که هرچهار نفر ازخوارج بودند و درکشتن حضرت امیر(ع) با یکدیگر مواضعه نموده بودند درشب
نوزدهم ماه مبارك رمضان سنهٔ چهلم‌ازهجرت بمسجد کوفه حاضر شدند امیرالمؤمنین(ع) آمدمیان‌مسجد
ومشغول نمازشد چون سرازسجدهٔ رکعت اول برداشت شبیب بن بحیره فریاد زد یاعلی‌لله‌الحکم‌لا لك
ولا صحابك پس شمشیرش را فرود آورد بطاق مسجد وارد آمد ناگاه عبدالرحمن بن ملجم فریاد
زد یاعلی‌لله‌الحکم لالك ولاصحابك شمشیرش را فرود آورد بفرق نازنین حضرت امیر(ع) وارد شد
بهمان موضعی که شمشیر عمروبن عبدود وارد شده بود پس آن بزرگوارفرمود فزت برب الکعبه .

بدانکه ازاخبارمعتبر استفاده میشود که ابن ملجم ملعون را صبح روزبیست ویکم بامر حضرت
امام حسن (ع) بجهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) وصیت فرمود و اینکه نزد
عوام معروفست که روزبیست وهفتم کشته شد اصلی ندارد و اشعث بن قیس همان ملعونیستکه مخالفت
نمود امیرالمؤمنین (ع) را ونصب کرد ابوموسی اشعری را برای حکمیت بین لشگر حضرت امیر(ع)
ولشگرمعویه و باین سبب فتنهٔ خوارج برپا شد ودراصول کافی ازحضرت صادق (ع) روایت میکند که
اشعث بن قیس شریك شد درقتل حضرت امیر(ع) و دخترش جعده مسموم نمود حضرت مجتبی (ع) را
وپسرش محمد شریك شد در قتل حضرت سیدالشهداء (ع) و زوجهٔ اشعث ام فروه خواهر ابوبکربن
ابی قحافه بود و اشعث چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر(ع) بدرك واصل شد .

## امرسوم دراشارهٔ اجمالیه بمدفن شریف آنحضرت

علامهٔ مجلسی ره در بحارالانوار میفرماید : اجماع شیعه ومتواتر نزد ایشانست خلفاً عن سلف
تا میرسد به ائمهٔ اطهار(ع) که امیرالمؤمنین (ع) مدفونست در غری درهمین موضعیکه فعلا معروفست
نزد خواص وعوام لیکن دربعضی ازازمنه بین مخالفین فی‌الجمله اختلافی بوده وسبب این‌اختلاف مخفی
بودن قبرشریف بوده ومعروف نبود مگر نزد خاص‌الخاص ازشیعه تا زمان سفاح که حضرت صادق (ع)
وارد شد بحیره پس ظاهرنمود قبرمقدس را برای شیعیان وازآن روزتا این زمان مزارکافه شیعه است
و مرحوم سید اجل عبدالکریم بن احمد بن طاوس کتابی نوشته در تعیین قبرشریف حضرت امیر (ع)
مسمی بفرحة‌الغری ودرآن کتاب اخبارمتواتره دراین خصوص جمع فرموده انتهی حاصل مافی‌البحار.

و درکلمه طیبه از ارشاد القلوب دیلمی ازعبدالله بن حازم روایت کرده گفت روزی با هرون از
کوفه بیرون شدیم بجانب غریین پس آهوانی را دیدیم بازها وسگان شکاری را بجانب آنها روانه
کردیم ساعتی آهوان را دوانیدیم آهوان پناه بردند به پشتهٔ بازها و سگان معلم برگشتند رشید
متعجب شد پس آهوان از پشته بیرون آمدند دو دفعه بازها و سگان را بسوی آنها مراجعت دادند
دفعهٔ دیگرنیزآهوان پناه بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسیکه عمرش‌ازهمه بیشتر
است اورا حاضر کنید پس پیرمردی را ازبنی‌اسد آوردند رشید گفت خبرده مراکه این پشته چیست
پیرمرد گفت خبرداد بمن پدرم ازپدرانش که دراین پشته قبرحضرت امیرعلی بن ابیطالب (ع) است و
خداوند اورا حرم قرارداده هیچ چیز باوپناه نمیبرد مگر اینکه درامانست .

وبروایت ابن‌خلکان پیرمرد گفت پدرم مرا باین موضع میآورد وزیارت میکرد ومیگفت من با
حضرت‌صادق(ع) بزیارت‌این‌مکان آمدیم وآنحناب‌میفرمودمن باپدرم‌حضرت باقر(ع) بزیارت اینمکان آمدیم
وپدرم حضرت باقرمیفرمود من باپدرم حضرت علی بن‌الحسین(ع) بزیارت اینمکان آمدیم وعلی بن‌الحسین

میفرمود من با پدرم حسین بن‌علی (ع) بزیارت این‌مکان آمدیم وحسین بن‌علی میفرمود در این‌مکان موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) است پس هرون فرود آمد ازاسب خود وآب طلبید ووضو گرفت ودر آن پشته نماز کرد ودعا کرد وگریست وخود را بخاك مالید وامر کرد قبهٔ درآنجا بنا کنند که چهاردرداشته باشد

**ومحدث** قمی نقل کرده که بعضی گفته اند که رشید امر کرد ازخشت پخته بنائی برقبر آنحضرت نهادند وازطین احمر قبهٔ براو زدند وازپس او الناصر لدین‌الله کرة بعدکرة بزیارت قبرمطهر آنحضرت رفت ومستنصرعباسی ضریحی ساخت و از ابن خلکان نقلکرده که اول اساسی که برقبر مطهرحضرت امیر (ع) واقع شد بنای رشید بود وامر کرد آنموضع را تحجیر کنند و در ایام دولت سامانیه وبنی حمدان دربنای آن ازدیادی شد ودرایام دیالمه وبنی بویه امرآن بالاگرفت وعضدالدوله دیلمی (ره) تعمیرمشهد شریف نمود وخدمت نیکوئی بعمل آورد انتهی

ودر تاریخ گزیده است که مشهد امیرالمؤمنین (ع) وحسین (ع) و باروی مدینه را عضدالدوله دیلمی ساخت و عاقبت بمرض صرع درگذشت و بمشهد امیرالمؤمنین علی (ع) دفن شد.

**ومخفی نماناد** که‌جهت‌اختفاء قبرمقدس‌آنحضرت خوف ازخوارج ودشمنان بود که‌مبادانبش‌قبر کنندواهانتی بجسد مطهر بنمایندلکن‌خوارج تلافی‌ازجسد مطهرفرزندش‌حضرت سیدالشهداء(ع) نمودند

و در دارالسلام است که چون سلطان مراد که ازسلاطین آل عثمانست مشرف شد بزیارت نجف اشرف درسرچهارفرسخی که چشمش‌بقبهٔ شریف‌افتاد ازاسب پیاده شد امراء دولت ازسبب پیاده‌شدنش سؤال کردند گفت چون چشمم بقبهٔ شریفه افتاد اعضایم بلرزه آمد بحیثیکه قدرت سواری نداشتم لذا پیاده شدم گفتند راه دور است خوبست تفأل نمائید بقرآن مجید تفأل نمود وقرآن مجید را بازکرد اول صفحه آمد فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی پس پیاده با پای برهنه رفت تا مشرف شد بحرم مطهرحضرت امیر(ع) چون‌چشمش بموضع دوانگشت مبارك افتاد ازحکایات او بجهتش‌نقل کردند قصهٔ مرة بن قیس را پس یکی‌ازدشمنان گفت این ازجعلیات روافض است واصلی ندارد پس‌سلطانمراد گفت ازخود حضرت میخواهم ظهورکذب و صدق او را چون روز دیگرشد مطلب گویا باو منکشف شد وامرکرد زبان آن مرد را قطع کردند.

**قصهٔ** مرة بن قیس چنانچه در دارالسلام ازعالم جلیل نصرالله حائری نقل کرده آنستکه مرة بن قیس مردکافری بود مال وخدم وحشم زیادی داشت یکروزصحبت آباء واجداد وطایفه اش شدگفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب (ع) بقتل رسانیده سؤال کردکه قبرعلی‌بن‌ابیطالب (ع) کجاست گفتند بنجف اشرف آنملعون با دوهزارسوار وچند هزار پیاده آمد بسمت نجف اشرف بعد ازشش روزکه با اهل نجف محاربه نمود داخل بلد شد وآن خبیث رفت میان روضهٔ مقدسه گفت یاعلی تو پدران‌و اجداد مراکشتی و قصد کردکه قبر مطهر را نبش کند پس دوانگشت مثل ذوالفقار ازمیان ضریح مطهر بیرون شد وبکمر آنملعون زد و او را دونیم کرد وآن دونیم همانساعت سنك سیاه شد اهل نجف آنها را بردند وپشت شهرانداختند که هرکس بزیارت نجف میرفت آنها را لگد میکرد و از خواصش این بودکه هیچ حیوانی براونمیگذشت مگرآنکه براو بول میکرد بعد بعضی ازجهال اورا بردند بمسجدکوفه وبمرور ایام ازبین رفت یکی ازعلماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة و ابطل هذه المعجزة الباهرة.

وگنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلا نمود و زنجیر طلا را از سقف ایوان آویزان کرد درحدود سنهٔ هزاروصد وپنجاه ونه.

**ودرانوارالعلویه است** وقتیکه نادرشاه خواست داخل صحن‌مقدس‌حضرت‌امیر(ع) بشودجرئت نکردامرکرد زنجیرطلائی بگردنش بیندازند واورامثل سك بکشند وببرندبدرب‌صحن‌مقدس‌احدی‌جرئت

نکرد که اقدام باین‌عمل بنماید ناگاه‌دیدند شخصی ازبیابان آمد وزنجیرطلارا بگردن نادرانداخت واو راکشید بدرب صحن مقدس نادر مشرف شد وزیارت کرد وبرگشت بعد هرقدر تجسس کردند که آنشخص را بیابند یافت نشد ووقتیکه گنبد مقدس را تذهیب نمودند سئوال کردند ازنادر که فوق قبه‌مقدس چه‌نقش کنند گفت نقش کنید **یدالله فوق ایدیهم** فردای آنروز وزیرنادرشاه گفت سلطان سواد نداشته‌واین کلام بزبانش الهام شده‌واگرقبول ندارید ازاوسئوال کنید سئوال کردند که چه فرمودید نقش کنیم‌درفوق قبه مقدسه گفت همان چیزی که دیروز گفتم بعدگفتند بمناره شریفه چه نقش کنیم چهارمرتبه گفت **الله‌اکبر** وقتیکه میرزا مهدیخان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقست با تاریخ مناره

ودرسنه ۱۲۰۴ بامر محمدشاه اخته درطهران ضریح نقره ساختند و تقدیم آستان مقدس حضرت امیرع نمودند ودرسنه ۱۲۰۶ ایضا محمد شاه امرکرد که گنبد مطهرحضرت سیدالشهداء ع را طلاکردند وبدانکه ثواب تنفس در نجف اشرف زیاد است

درغایه‌الامال محدث قمی از کتاب فلك‌النجات عالم‌جلیل آقا سید مهدی قزوینی نقل فرموده که گفت‌شنیدم ازمشایخ خودکه ثقه بودندیك نفس کشیدن نزد امیرالمومنین‌ع‌معادلست با عبادت ۴۰۰ سال

ونیزازمزارعلام فهام‌شیخ خضر نقل‌فرموده که ازحضرت رضا ع روایت شده‌که روز درجوار امیرالمومنین‌ع بودن بهتراست ازعبادت هفتصد سال تمام‌وبیتوته نزد قبرحضرت امام حسین‌ع درمقابل عبادت هفتاد سالست انتهی

## فصل چهارم در ذکرزوجات محترمات حضرت امیرع

بدانکه مسلم‌ومعلومست که مقدم ازهمه‌زوجات آنحضرت وافضل واشرف آنها صدیقه طاهره‌فاطمه‌زهراء ع میباشد وحالات این مخدره اجمالا درباب‌دوم گفته‌شد

ودربحار ازخزازقی روایتکرده که پیغمبرص درحیوة خدیجه کبری زوجه دیگراختیار نفرمود نه‌حره ونه‌امه وهمین قسم بود امیرالمومنین‌ع درحیوة فاطمه زهراء ودرتهذیب ابی‌بصیر از حضرت صادق ع روایتکرده که خداوند حرام فرمود زنها را بامیرع‌مادامیکه فاطمه زهراء در حیوة بود ابوبصیر عرض کرد چگونه فرمود چون فاطمهٔ زهراء طاهره بود وحیض نمیدید انتهی

الثانیه جناب امامه بنت ابی‌العاص‌والده مکرمه‌اش زینب دخترحضرت رسول بود وجناب‌زینب خواهرابوینی حضرت زهراء ع‌بود چنانچه خدیجهٔ کبری خواهرابوینی هاله مادرابی‌العاص بود پس جناب زینب وابی‌العاش دخترخاله وپسرخاله یکدیگر بودند وامیرالمومنین‌ع این مخدره را حسب الوصیه فاطمه زهراء تزویج نمود ودربحارازکتاب قوت‌القلوب روایت کرده که حضرت امیرع ۹ شب بعد ازوفات صدیقهٔ طاهره امامه را تزویج نمود ودراصابه‌ابن حجرعسقلانی‌است تزویج امامه ۳ شب بعدازرحلت حضرت صدیقهٔ طاهره علیها السلام بود وفی الصحیحین‌ان‌النبی کان یصلی وهوحامل امامه بنت زینب وابی‌العاص‌بن‌ربیع انتهی ․

الثالثه خوله بنت جعفربن قبس‌المشهوره بالحنیفیة واوازاولاد بکربن رائل است و درخلافت ابی‌بکراین‌مخدره‌اسیرشد

ودرتاسع بحارازخرائج روایتکرده که حاصل بعضی ازفقراتش‌اینستکه جابربن یزید جعفی‌ازجابربن عبدالله انصاری روایتکرده که گفت‌وقتیکه‌اسراء یمامه راواردنمودندبه‌ابی‌بکردرآنهابودخوله‌حنفیه چون‌چشم خوله بجمعیت‌افتادرو کردبقبرمقدس پیغمبرص وناله کردوصدارابگریه بلندکرد عرضکرد السلام

علیك یا رسول الله وعلی اهل بیتك من بعدك هؤلاء امتك سبونا سبی النوب والدیلم والله ماکان لنا من ذنب الا المیل باهل بیتك آنوقت روکرد بجمعیت فرمود شما مارا اسیر کردید وحال آن که ما اقرار داریم بشهادت لااله الی الله محمد رسول الله گفتند چون شما زکوة نمیدهید فرمود بر فرضیکه مردها زکوة نمیدهند ما زنها چه تقصیر داریم ازجوابش عاجز شدند پس طلحه وخالد هریك جامه انداختند بجانب او فرمود من برهنه نیستم که جامه بجانب من انداختید گفتند مقصود آنستکه هر کدام زیادتر بدهد ترا باو بدهند فرمود والله کسی مالك من نمیشود وکسی مرا بزوجیت اختیار نخواهد کرد مگر کسی که خبر بدهد که من در اول ولادتم چه سخن گفتم مردم متحیر شدند وزبانهایشان لال شد ابوبکر گفت چه شد شمارا گفتند بجهت مطلبی که از این زن شنیدیم ابوبکر گفت چون این زن سیده قوم خود هست وچنین روزی را ندیده لذا مبهوت است ونفهمیده سخن میگوید جناب حنفیه گفت والله ما قلت الا حقا وقسم بحق صاحب این قبر که دروغ نگفتم وسکوت کرد پس طلحه وخالد جامه‌های خود را برداشتند وجناب حنفیه درگوشه مجلس نشست پس امیر المؤمنین (ع) وارد شد وقصه را بجهت آن بزرگوار نقل کردند فرمود حنفیه صادقه است وسخن حنفیه دروقت ولادتش نقل فرمود وگفت این نوشته است درلوحی که باخود حنفیه است پس جناب حنفیه لوح را بیرون آورد دیدند مطلب همانستکه امیر المؤمنین فرموده بدون کم وزیاد ابابکر گفت خذها یا اباالحسن بارك الله لك فیها الا آخر الروایه

**ودر** مقاصد العلویه است که امیر المؤمنین فرمودند وقتی که از مادر زائیده شدی ندا کردی لا اله الاالله محمد رسول الله سیملکنی سید سیکون له ولد منی پس مادرت همین سخن را در لوحی از رصاص نوشت واورا دفن کرد درهمان موضعی که ار مادر زائیده شدی ودر آن شبی که مادرت خواست ازدنیا برود وصیت کرد بتو باین امر وچون وقت اسیری تو شد همی نداشتی مگر آن که همان لوح را دست آوری پس تو آن لوح را گرفتی وبباروی راست خود بستی آن لوح را بده که من صاحب آن لوح هستم ومن پدر آنپسر هستم که اسمش محمد است

**الرابعه** جناب ام البنن بنت حزام بن خالد بن ربیعه که ازقبیله بنی الکلاب بود وازاینجهت بود که درکربلا وقتی که شمر ملعون که از قبیله بنی الکلاب بود امان خط ازابن زیاد برای حضرت ابی الفضل العباس وبرادرانش آورد فریاد زد این بنواختی ومقصودش اولاد ام البنین بود که اطلاق بنواختی کرد

**درعمدة الطالب** است که امیر المؤمنین علیه السلام ببرادرش عقیل فرمود برای من زنی خطبه کن که برادرانش ازشجعان عرب باشد که من اورا تزویج نمایم وبرای من یك پسر شجاعی بزاید چون جناب عقیل عالم باحساب وانساب عرب بود عرض کرد ام البنین کلابیه تزویج فرمائید که درمیان قبایل عرب کسی شجاعتر ازپدران او نیست حضرت امیر هم آن مخدره را تزویج فرمود

**الخامسه** اسماء بیت عمیس که اول زوجه جناب جعفر بن ابیطالب بود وازاو سه پسر آورد اول جناب عبدالله ابن جعفر شوهر حضرت زینب بنت علی ع دوم عون سوم محمد واین ۳ پسر درحبشه متولد شدند وبعد که جناب جعفر درموته شهید گردید ابی بکر بن ابی فحافحه اسماء را تزویج نمود وجناب محمد بن ابی بکر ازاو متولد شد وبعد ازرحلت ابوبکر حضرت امیر ع اورا تزویج نمود وجناب یحیی متولد شد ونسب جناب اسماء درباب اول در مقام ذکر جناب میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص گفته شد

**السادسه** لیلا بنت مسعود بن خالد الدارمیة التمیمیة

**السابعه** ام السعید بنت عروة بن مسعود الثقفی عمه جناب لیلا بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی زوجه حضرت سید الشهداء (ع)

**الثامنه** محیاة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیه واین غیر امر القیس بن عابس است که ازشعرای معروف

بود دراصابه است که امیرالمؤمنین ملاقات نمودند امرء القیس بن عدی راوفرمود من علی بن ابیطالب
پسر عم پیغمبر هستم واین ها پسران من هستند از دختر پیغمبر(ص) وما میل کردیم درمزاوجت باتو
پس امرء القیس دخترش محیاة را تزویج نمود با امیرالمؤمنین ع وازاودختری آورد که درصغیری از
دنیارفت ودخترش سلمی راتزویج نمود بحضرت امام حسین ودخترش ربا براتزویج نمود بحضرت سیدالشهداء ع

**التاسعه** صهباء بنت عباد بن ربیعه

**العاشره** ام حبیبه بنت ربیعه

ودر منتهی الامال است که ازاین زوجات مکرمات حضرت امیر(ع) چهارزن بعدازرحلت حضرت
امیر ع حیات داشتندجناب امامه وجناب ام البنین وجناب لیله التیمیه وجناب اسماء وبقیه زوجات درحیات
حضرت امیرالمؤمنین ع از دنیا رحلت نمودندوبعداز حضرت امیر ( ع ) این مخدرات شوهری اختیار
نکردند حتی نقل شده که مغیرة بن نوفل وابوالهیجان بن ابی سفیان بن حارث خواستار تزویج امامه
شدند آن مخدره ازحضرت امیرالمؤمنین (ع) حدیث کرد که فرموده جایز نیست زنان انبیاء واوصیاء
را بعداز ایشان کسی تزویج نماید

## فصل پنجم درذکراولاد امجاد حضرت امیرالمؤمنین ( ع

بدانکه در عدد اولاد آن بزرگوار اختلافست واضح چنانچه در ارشادشیخ مفید است آنستکه
آن بزرگوار ۲۸ اولاد داشتند ۱۲ پسر و۱٦ دختر :

**اول** از آنها که اکبر اولاد های آنحضرت بود حضرت امام حسن مجتبی (ع) بود

**دوم** حضرت امام حسین علیه السلام

**سوم** حضرت محسن **چهارم** حضرت زینب الکبری

**پنجم** حضرت ام کلثوم الکبری، واین پنج بزرگوار از صدیقه کبری فاطمه زهراء (ع) متولد
شدند ، واحوالات حضرت امام حسن ع در باب چهارم واحوالات حضرت سیدالشهداء ع در باب پنجم
ذکرخواهد شد انشاء الله واحوالات جناب محسن وحضرت زینب وحضرت ام کلثوم در باب دوم گفته شد

**ششم** جناب محمدحنفیه والده ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است المکنی باابوالقاسم
واین بزرگوار بعدازحضرت امام حسن وامام حسین اکبرذکور ازاولاد حضرت امیرالمومنن ع بودند
ودرعمدة الطالب است که ایشان درماه ربیع الاول سنه هشتاد و یك ازدنیا رحلت فرموددر
سن ٦٥ سالگی انتهی بنا بر این ولادتشان درسنه شانزدهم هجری بوده وفرموده ولم یجتمع اسم
رسول الله(ص) و کنیته لاحدغیره والده ماجده اش خوله است المعروف بالحنیفیه وجماعت کیسانیه اورامهدی
آخرزمان میداند ومیگویند آن بزرگواردرکوه رضوی غایب شده وبعضی از کیسانیه اعتقادشان این
بود که بعد از امام حسن وامام حسین ع او خلیمه بود وابن ابی الحدید ازجاحظ نقل می کند قال
اما محمدا لحنفیه فقد اقرالصادر والواردوالحاضر والبادی انه کان واحد دهره ورجل عصره وکان اتم
الناس تماما وکمالا انتهی

وازآن بزرگوار در درغزوه صفین شجاعتهای نمایانی بروز کرده ودر کشف الغمه است که به
جناب محمد گفتند که پدر بزرگوارت ترا بمیدان روانه میکند وبخل میکند درفرستادن حسن وحسین
را بمیدان فرمودهما عیناه وان یده والانسان یقی عینه بیده ومرتبة دیگراین سخنرا بوی گفتندفرمود
انا ولده وهما ولدا رسول الله ( ص ) وسابقا گفته شدکه قبرایشان در بقیع یا درطایف است •

**هفتم وهشتم ونهم دهم** - جناب عباس وجعفر و عثمان و عبدالله این ٤ بزرگوار از جناب
ام البنین بنت حزام ابن خالدمتولدشدندوهر ٤ نفردر کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ( ع ) شهیدشدند

واحوالات والده ماجده‌شان وکیفیت شهادتشان وبعضی ازفضائلشان در باب پنجم ذکرخواهدشدانشاءالله
یازدهم جناب یحی بن علیع والده ما جده‌اش اسماء بنت عمیس بود ودرمناقب است که این بزرگوار درحیات حضرت امیرع ازدنیا رفت
دوازدهم وسیزدهم جناب محمدالاصغرالمکنی بابی بکروجناب عبیدالله والده ماجده این دو بزرگوار لیلی بنت مسعود الدارمیة التیمیه است ودر ارشاد است که این دوبزرگوارهم درکربلا بیاری حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند وکیفیت شهادتشان درباب پنجم ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی ودر زیارت ناحیه مقدسه ازاولادهای حضرت امیرالمومنین ع که درکربلا شهید شدند اسم پنج نفرراذکرمیکند جناب عباس وجعفروعثمان وعبدالله ومحمد را واسم عبیدالله برده نشده •
چهاردهم وپانزدهم جناب عمرالاطرف وجناب رقیه و این دو توأمین متولد شدند والده ماجده‌شان ام‌حبیبه بنت ربیعه است اما جناب عمرالاطرف درتذکره سبط ابن‌جوزی است که آنجناب هشتادوپنجسال زندگانی کرد ونصف میراث امیرالمومنینع راحیاضت‌نمود شخص فاضلی بودوتزویج کرد اسماء بنت عقیل بن‌ابیطالب را پس متولد شد ازاومحمد وموسی وام حبیب وجناب عمرالاطرف ازتمام پسرهای امیرالمومنینع کوچکتر بود وبعد ازتمام اولادهای آنحضرت از دنیارفت
ونسل حضرت امیرالمومنین ع در اولاد ذکورازپنج نفرباقی ماند از حضرت مجتبی و حضرت سیدالشهداء وجناب محمد حنفیه وحضرت عباس وجناب عمرالاطرف وازسایراولاد ذکور آنحضرت نسلی باقی نماند وجهت آنکه آن بزرگوار را عمرالاطرف گفتند درمقابل عمرالاشرف بن علی بن الحسین‌است چون‌فضیلت جناب‌عمرالاطرف‌ازظرف پدر بزرگوارش بودچون‌ازحضرت‌صدیقه‌طاهره‌نبود
واما عمربن‌علی بن‌الحسین هم ازنسل امیرالمومنین بود وهم ازفاطمه زهراء ع وعمربن علی بن ابیطالب در ینبوع ازدنیا رفت وجناب محمدبن عمرالاطرف آمدحدمت علی بن‌الحسین ع وبزمین‌افتاد ودست آنحضرت را بوسید حضرت زین‌العابدین دخترخود خدیجه را تزویج باوفرمود
ودرعمدةالطالب است که فرزند اوجناب عبیدالله‌بن محمدبن عمرالاطرف قبرش در بغداد معروفست وصاحب نذوراتست وامارقیه بنت امیرالمومنین که‌خواهرابوینی عمرالاطرف بوددرمناقب است که او زوجهٔ جناب مسلم‌بن عقیل بود وازاومتولد شد جناب عبدالله‌بن مسلم و از زیارت ناحیهٔ مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالله‌بن‌مسلم وابی‌عبدالله‌بن مسلم هردو درکربلا شهید شدند
شانزدهم وهفدهم ام‌الحسن ورمله والده ماجدة این دومخدره ام‌سعید بنت عروة‌بن مسعود الثقفیه بود ودرمنتهی‌الامالست که ام‌الحسن زوجه جعدة‌بن هبیره پسرعمه‌اش ام‌هانی بود وبعد ار او جعفربن‌عقیل اورانکاح کرد واززیارت ناحیه مقدسه معلوم میشود که جعفربن‌عقیل درکربلاشهیدشد
ودرعمدةالطالبست که رمله زوجه هتاج عبیدالله‌بن ابی‌سفیان بن حارث‌بن‌عبدالمطلب بود
هیجدهم نفیسه درعمدةالطالبست که کنیه این مخدره ام‌کلثوم‌الصغری بود واین مخدره زوجه کثیربن‌عباس‌بن عبدالمطلب بود
نوزدهم زینب‌الصغری درعمدةالطالب است که این مخدره زوجه جناب محمدبن عقیل‌بود
بیستم رقیه‌الصغری دراعلام‌الوری که این مخدره زوجه‌عبدالرحمن بن‌عقیل‌بود واززیارت ناحیه استفاده میشود که جناب عبدالرحمن‌بن عقیل درکربلا شهید شد
بیست‌ویکم ام‌هانی درعمدةالطالبست که اوزوجه عبدالله‌بن عقیل بود
بیست ودوم ـ امامه که زوجه صلت‌بن‌عبدالله‌بن نوفل بن‌حرث‌بن‌عبدالمطلب بود

**بیست وسوم** فاطمه در عمدة الطالبست که اوزوجه محمد بن ابی سعید بن عقیل بود واز زیارت ناحیه استفاده میشود که او در کربلا شهید شد .

**ودر** بحار از قرب الاسناد از اسدالغابة روایتکرده که فاطمه دختر امیرالمومنین (ع) اینقدر عمرش طولانی شد که حضرت صادق ع اورادید و از امالی شیخ صدوق استفاده میشود که فاطمه بنت امیرالمومنین در کربلا بوده وباسیری بشام رفته روایتش در باب پنجم ذکرمیشود .

**بیست وچهارم** خدیجه ودر عمدةالطالبست که اوزوجه عبدالرحمن بن عقیل بود .

و در ذخیرة الدارین سید عبد المجید حایری ذکر نموده که فاطمه وخدیجه بنتی امیرالمومنین ع هر دودر کربلا بودند وازعطش ودهشت روزعاشورا شهید شدند .

**بیست وپنجم** میمونه درعمده الطالبست که آن مخدره زوجه عبدالاکبر بن عقیل بود .

**بیست وششم** ام الکرامه

**بیست وهفتم** حمانه

**بیست وهشتم** ام السلمه واین یازده مخدره ازمادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبایای حضرت امیرالمومنین ع زوجهٔ بنی اعمامشان بوده‌اند چنانچه در بحارالانوار ازخزازقی روایتکرده که پیغمبر (ص) نظر فرمود باولاد علی وجعفر پس فرمود بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا

ودرخرائد راوندی است که امیرالمومنین «ع» پسرهای خود راجمع کرده وآنهادوازده پسر بودند فرمودخداوند دوست داشته که قرار بگذارد درمن سنتی راازیعقوب پیغمبر ع زیراکه اوهم پسرانش راجمع کرد وآنها هم دوازده نفر بودند فرمود من شمارا وصیت میکنم بحضرت یوسف پس بشنوید ازاواطاعت کنید ومن هم وصیت میکنم شما را بحسن و بحسین پس بشنوید ازاین دو واطاعت کنید این دورا

## فصل ششم
### در ذکر اجمالی از اقارب وخویشان حضرت امیر المؤمنین (ع)

در باب اول اشاره اجمالته بذکر اعمام و عمات آن بزرگوار

### واما برادران وخواهران آنحضرت

**بدانکه** آن حضرت سه برادرداشت ودوخواهر طالب وعقیل وجعفر وام هانی که اسمش فاخته بود وجمامه اما طالب اسن ازهمه بود وازاواولادی نماند وسه سال قبل ازهجرة ازدنیا رحلت فرمود در سن پنجاه سالگی وده سال ازعقیل بزرگتر بود **ودر**عمدة الطالبست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را برفتن جنك بدرپس آن بزرگوار مفقود شد و خبری ازاوظاهر نشد و گفته شده که اواسب خودرا تاخت میان دریا ودردریا غرق شد .

واما عقیل ده سال اسن بود از جعفر وازهمه مردم اعلم بود بانساب عرب وازمدینه رفت بمکه و ازمکه رفت بشام ودرشام حکایات زیادی دارد با معویه

من جمله معویه امرکرد که برود بالای منبر و برادرش امیرالمومنین را سب کند پس عقیل رفت بالای منبر فرمود ایهاالناس ان معویه امرنی ان العن علیا الا فالعنوه

ومن جمله درتاریخ ابن خلکانست که روزی معویه بجلساء مجلس خود که عقیل هم تشریف داشت گفت آیا میشناسید ابی لهب را که خداوند در قرآن مجید فرموده تبت یدا ابی لهب اهل شام گفتند نه معویه گفت اوعم این مرداست واشاره کرد بعقیل فوراعقیل فرمودای مردم آیا میشناسید زن ابولهب راکه خداوند

درقرآن مجید فرموده وامراته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد گفتند نه گفت اوعمهٔ این مرد است واشاره کرد بمعویه چون ام جمیله که زوجهٔ ابی لهب بود دخترحرب بن امیه وخواهر ابوسفیان بود بعدگفت ای معویه وقتیکه بآتش جهنم درآئی خواهی دیدکه عموی من ابولهب عمه ترا در زیرخود انداخته پس انصاف خواهی دادکه کدام یك بهترند و در عقدالفرید است که روزی معویه گفت دلیل برحقانیت من آنکه عقیل با ما هست عقیل گفت بلی در غزوهٔ بدر هم من با شما بودم.

**واما** جهة آنکه عقیل ازمدینه بشام رفت درعمدة الطالبست که امیرالمؤمنین (ع) هرروز بعقیل بقدر قوت خود و عیالش جو مرحمت میکرد جناب عقیل هم چند روز از جوها قدری ذخیره کرد تا اندازه ای که بشود قدری خرما وقدری روغن و قدری نان مهیا کند برای عیالاتش بعدکه آن طعام را ترتیب دادگوارا شان نبود آن طعام تا امیرالمؤمنین از او میل بفرمایدپس حضرت را دعوت نمود آنحضرت تشریف برد پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را از کجامهیا کردی عرضکرد تفصیلش رافرمود آیا بعد ازعزل آنچه عزل کردی بقیه شما راکافی بودعرضکرد بلی فرداکه مستمری همه‌روزه اش‌را ازجو داد همان‌مقدار که‌چند روز کم کرده‌بود تاتهیه‌این‌طعام‌را دیده بود کم کردوفرموداگر این مقدار ترا کافی است حلال نیست که من زیادتر بدهم جناب عقیل غضبناك شد پس حضرت آهنی را بآتش قرمز کرد و درحالتیکه عقیل غافل بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بفزع درآمد وآهی کشید فرمود چه شدکه تو ازاین حدیده محماة جزع میکنی ومرا درمعرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزدکسیکه بمن طلا و خرما بدهد این بودکه آمد بشام نزد معویه.

**ودر** شرح ابن ابی‌الحدید است‌که اولیکه وارد شد بمعویه امر کرد از برای اوکرسی نصب کردند برروی آن کرسی نشست وجالسانش اطرافش نشستند و امر کرد صد هزار درهم بوی دادند یك روزمعویه بعقیل عرضکرد خبربده بمن ازلشگرمن ولشگر برادرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود گذشتم بعسگر برادرم امیرالمؤمنین (ع) شبشان مثل شب پیغمبر(ص) بود وروزشان مثل روزپیغمبر(ص) بود و من درمیان آنها ندیدم مگر نمازگذارو نشنیدم مگرقرائت قرآن و بعسگرتو گذشتم جمعی ازمنافقین دیدم بعد فرمود ای معویه این کیست که بسمت راست تونشسته معویه گفت این عمروعاص است فرمود اینست آنکسی که دربارهٔ اوشش نفرمخاصمه کردند پس غالب شد بر آنها جزارقریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاك بن قیس فهری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر برماده خیلی مسلط بود بعد فرمود این دیگری کیست معویه گفت ابوموسی اشعری است عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد معویه گفت دربارهٔ من چه میگوئی خواست دربارهٔ او آنچه میداند ازبدی بگوید که غضب جلساء اوفروبنشیند جناب عقیل فرمود مرا معذور بدارمعویه گفت باید بگوئی عقیل گفت حمامه را میشناسی معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست و روانه شد معویه فرستاد نزد زن نسابه واو را حاضر کرد گفت حمامه کیست زن نسابه گفت درامان هستم گفت در امانی گفت حمامه جدهٔ تو مادر ابوسفیان است که در جاهلیت زانیه وصاحب رایت و علم بود معویه گفت من ازشما زیاد شدم غیظ نکنید وغضبناك نباشید.

وبس است درسعادت وفضیلت جناب عقیل آنکه شش نفرازاولاد اودرنصرت حضرت سیدالشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد حضرت امیرالمؤمنین (ع) بودند وجناب عبدالله بن مسلم بن عقیل وابی‌عبدالله بن عقیل ومحمد بن ابی‌سعدبن عقیل چنانچه درفصل سابق گفته شد وحضرت ابیطالب خیلی عقیل را دوست میداشت.

ایضا در شرح ابن ابی الحدید است که یکسالی درمدینه قحط وغلا شد حضرت پیغمبر ص بعمش جناب حمزه وجناب عباس فرمود خوبست مازحمت جناب ابوطالب راکم کنیم در اینزمان قحطی و بعضی ازعیالات او راکفالت کنیم آمدند نزد جناب ابیطالب ع و گفتند خوبست ازاین اطفال؛ بعضی را بما بدهید که ماکفالت بکنیم جناب ابیطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید وآن سه نفررا شما کفالت نمائید چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس عباس طالب را کفالت نمود وحمزه جعفر را و حضرت پیغمبر ص حضرت امیرالمؤمنین ع را پس پیغمبر ص امیرالمومنین را مربی وکفیل بود بسن شش سالگی وجناب عقیل درسنه پنجاه هجری ازدنیا رحلت فرمود درسن ۹۳ سالگی وبعضی فوت و مدفن این بزرگوار را درمدینه میدانند وبعضی در شام

ودرکامل بهائی ازحضرت باقرع روایتکرده که حضرت امیر درایامیکه خلافت بدست دیگران بود میفرمود والله لوکان حمزة وجعفرحیین ماطمع فینا ابوبکرولکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل وعباس

واما جعفرالطیار ده سال اسن بود ازحضرت امیر ودرسنه هشتم ازهجرت درغزوه موته شهید شد بعد ازآنکه هردو دستش در راه خدا قطع شد ودرعوض خداوند دوبال باو مرحمت و کرامت فرمود که در بهشت باملائکه پرواز میکند ودر وقت شهادت تقریباً سن شریفش چهل ویکسال بود

ودرعمدة الطالبست که جناب جعفرهشت پسر داشت ومادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفرمنحصر شد ازجناب عبدالله بن جعفرزوج حضرت زینب وجناب عبدالله در سنه ۸۰ یادر سنه ۹۰ درمدینه یا درایواء ازدنیا رفت ودربقیع دفن شد .

ودرانوارالعلویه است وقتیکه سیدالشهداء ع راضی نشد که عبداله باو برود کربلا چون عبدالله مکفوف البصر بودوچشمهایش نابینا بود عرض کرد یا سیدی حال که راضی نمیشوی من درخدمت باشم اذن بده دوپسر من در رکابت حاضرشوند حضرت قبول فرمودند وچون خبرشهادت حضرت سیدالشهداء ع بمدینه رسید جناب عبدالله بن جعفروغلامش ازوقعه کربلا سئوال کردندخبرشهادت دو فرزندش را شنیدغلامش که مربی این دوطفل بود گفت اینست آنچه ازسیدالشهداء ع بما رسید عبدالله گفت اینسخن را بسیدالشهداء ع جسارت کردی خواست عصا بسر آن غلام بزندفرار کرد بعد ابداً اورادرمنزل خودراه نداد

واز زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که دوپسرجناب عبدالله بن جعفردر کربلا شهید شدند یکی جناب عون بن عبدالله بن جعفرودیگری محمدبن عبدالله بن جعفرومحتمل است که هردو ازحضرت زینت سلام الله علیها بودند .

وروایت شده که پیغمبرص بعبدالله بن جعفر گذشت و او بعادت اطفال چیزی ازگل ساخته بود فرمودند چه میکنی باین عرضکرد میخواهم بفروشم فرمودندپولش را چه میکنی عرضکرد خرما بخرم وبخورم پیغمبرص فرمود اللهم بارك فی صفقة یمینه بعد ازاین چیزی نخرید مگراینکه فائده مینمود

ودرعقدالفرید است که جناب عبدالله بزن فقیره مال زیادی داد عرض کردند این زن تو را نمیشناخت وبعطاء قلیل راضی بود فرمود اگراو مرانمیشناخت من خودم را می شناختم واگراو بعطاء کم راضی بود من راضی نبودم مگر بعطاء زیاد .

وازبعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم وازاوعطیه طلبیدپس اواباء کرد ازاعطاء جناب عبدالله بن جعفرفرمود چه مقدارمتوقع بودی که مروان بتوبدهد گفت سالی هزار اشرفی فرمود چند سال امیدداری که زندگی بنمائی گفت چهل سال عبدالله بغلامش فرمودوکیل مرا حاضر کن اورا حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفرزدق بده گرفت وخوشنود مراجعت کرد

وگفته شده که مردی قدری شکر آورد بمدینهٔ طیبه که اورا بفروشد کساد شد وکسی شکرازاو نخرید گفتند اگر بروی نزد عبدالله بن جعفر اوخواهد خرید وپول شکرت را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرضکرد جناب عبدالله شکرهارا ازاو گرفت ونثار کرد بفقراء چون آنمرد دید که فقراء ان شکرهارا میبرند عرضکرد فدایت شوم خود من هم بردارم فرمود بردار بعد فرمود پول شکرت چند میشود عرضکرد چهارهزار دینار فرمود باو دادند ودومرتبه آمد مطالبه پول شکرش را کرد بازامر کرد چهارهزار بوی دادند سه‌مرتبه مطالبه کرد بازامر کرد چهارهزار بوی دادند بعد فرمود این دوازده هزار.

پس آنمرد متعجبا برگشت وانشاد کرد

| | |
|---|---|
| لاخیرفی المجتدی فی الخیر تسئله | فاستمطروامن قریش خیر مختدع |
| تخال فیه اذا حاورته بلها | من جوده و هووافی العقل والورع |

وازاولاد جناب عبدالله بن جعفر طیاراست جناب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن جعفر که اورا بامر ابومسلم مروزی درهرات حبس نمودند تادرسنه ۸۳ ازدنیا رفت وقبرش درهرات مزارمعروفیست ودرمجالس المومنین است از استیعاب نقل فرموده که جناب محمدبن جعفربن ابیطالب وجناب عون بن جعفرهردو در شوشترشهید شدند وقبرجناب محمد در یکفرسخی دزفول است که از توابع شوشتراست وبنای عالی دارد انتهی ودربین ری وقزوین جناب محمدبن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم ابن محمدبن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمدبن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ع کشته شد ودر بالنجهٔ حبشه است قبرقاسم بن احمدبن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر الطیار.

واما امهانی بنت ابوطالب زوجهٔ هبیرة بن ابی وهب بن عمروبن عائذبن عمروان بن مخزوم القرشی بود واسم آن مخدره فاخته بود وازهبیره چهار پسر آورد جعده وهانی وعمرو یوسف ودرفصل پنجم ذکرشد که جناب جعدة بن هبیره زوج ام الحسن بنت امیرالمومنین ع بود ودر فصل نهم ذکر خواهد شد که جناب جعدة بن هبیره یکی ازآن پنج نفرازقریش است که با حضرت امیرع بود و در رجال کبیراست که عتبة بن ابی سفیان بجناب جعدة بن هبیره گفت که این اظهار شجاعتی که درجنگها میکنی ازقبل خالویت امیرالمومنین ع است جناب جعده فرمود اگرخالوی تو مثل خالوی من میبود ازپدرت فراموش میکردی وحضرت امیرالمومنین ع جعده‌را امارت خراسان داد

واما جمانه بنت ابوطالب زوجهٔ جناب ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب برادر رضاعی حضرت پیغمبرص بود ووالده جناب عبدالله بن ابی سفیان بود وتمام این چهار پسرودوختر که خداوند بجناب ابوطالب داد همه ازجناب فاطمه بنت اسد بودند وامیرالمومنین ع برادریا خواهرابی تنها یا امی تنها نداشتند وهمچنین اخوه رضاعی هم نداشتند ودرمناقب است که خال آن بزرگوارحنین بن اسدبن هاشم بن هاشم بود وخاله آنحضرت خالده بنت اسد بود ودرربیت آن بزرگوار محمدبن ابی بکر بود

## فصل هفتم در ذکرحواریین حضرت امیرع

بمقتضای بعضی ازاخبارمعتبره که سابقا ذکرشد آنها چهار نفر بودند اول جناب عمرو بن حمق الخزاعی فی البحار ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول الله ص ثم صاحب امیرالمومنین (ع) وفی الانوار العلویه است ولما قتل امیرالمومنین ع طلبه معویه لیقتله فکان لایاوی الکوفه فبعث له معوية الامان والمواثیق والعهودان لایتعرض له بسوء فدخله فقبض علیه وقتله ودر روایت است انه کان من امیرالمومنین ع بمنزلة سلمان من رسول الله ص وزیادبن ابیه آن بزرگوار را از کوفه

خارج کرد تشریف برد بموصل ودرخارج موصل از ترس دشمن میان غاری پنهان شدوماری اورا گزید وازدنیارحلت فرمود لشگرازشهر موصل خارج شدند بطلب او و بعد از تفحص میت اورامیان غاردیدند سر نازنین اورا از بدن جدا کردند و بر نیزه نصب نمودند وبشام برای معویه هدیه بردند واین اول سری بود که دراسلام بنیزه نصب شد وبدن نازنین اورا غلامش که ظاهر نام داشت در ظهر شهر موصل دفن کرد و قبرشان نزد شیعه مزارمعروفی است وظاهرغلام آنحضرت همانست که در کربلادرر کاب حضرت امام حسین ع شهیدشد و درزیارت ناحیۀ مقدسه است السلام ظاهرمولی عمرو بن الحمق خزاعی در مجـالس المومنین است که خناب عمرو بن الحمق درسنه پنجاه هجری ازدنیا رحلت فرمود .

**دوم** ازحوارین آن بزرگوارجناب میثم بن یحیی التماراست که از بزرگان تابعین وخواص اصحاب حضرت امیر (ع) است وصحبت پیغمبر ص را درك نکرد .

و در منهج المقال ازرجال کشی روایت میکند که جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی راکه هردوسواراسب بودند جناب حبیب به میثم فرمود گویامی بینم مردی راکه موی پیش سر نداردو شکمش پرگوشت است ودربازار کوفه بطیخ میفروشد واورابدوستی اهل بیت پیغمبر ص بدارزده اند وشکمش بر روی دارشکافته میشود پس میثم فرمود منهم میشناسم مردی راکه رنگش مایل بحمرة است واز برای او دوگیسوی بافته شده است وبیرون میشود بیاری پسر دختر پیغمبر ص و کشته میشودو سرش را در بازارهای کوفه میگردانند این رابیکدیگر خبردادند وازهم جداشدند پس کسانیکه حاضر بودند گفتندمادروغگو ترازاین دونفر ندیدیم هنوز آنجماعت متفرق نشده بودند که جناب رشیدهجری ازراه عبور فرمود واز آن جماعت ازحبیب ومیثم سوال فرمود آنجماعت گفتندمااحدی را اکذب ترازاین دو نفر ندیدیم واینها بیکدیگر چنین وچنان گفتند رشید گفت خدا رحمت کند میثم رافراموش کرد بگوید صددرهم جایزه زیادتر میدهند بحامل سرحبیب بن مظاهر اینسخن را فرمود وتشریف برد آنجماعت گفتند والله اینشخص ازهردوی آنها کاذب تر بود پس نگذشت زمانی که دیدندجناب میثم بدرب خانه عمرو بن حریث بدار کشیده شد و نگذشت زمانی که دیدند سرجناب حبیب بن مظاهررا بنیزه نصب کردند واورادرر کاب حضرت سیدالشهداء ع شهید کردند آنچه راکه خبرداده بودند بچشم خود دیدند .

و در اصابه ابن حجراست که حضرت امیرالمومنین (ع) روزی بمیثم تمارفرمود که ترا بعدازمن بگیرند وحربۀ بتوبزنند چون روزسوم بشود ازدماغ ودهان توخون جاری شود ومحاسن توخون آلوده شودوتو را بدرب منزل عمرو بن حریث بدار آویزند وبتو نشان دهم آن نخله راکه تو بشاخه آن بدار آویزان شوی پس حضرت امیر(ع) نشان داد باو نخله را ومیثم میرفت پای آن نخله و آنجا نمازمیخواند ومیگفت مبارکباد تورا وملاقات کرد عمرو بن حریث را وفرمود من مجاور توهستم پس نیکومجاورت کن مرا عمرو بن حریث گفت ارادۀ داری خریداری کنی خانه ابن مسعودرا یاخانه ابن حکیم راواو نفهمید مقصود میثم را وجناب میثم درسال اخیر بحج مشرف شد وداخل شد بام السلمه ام المومنین فرمود تو کیستی گفت من میثم تمارم فرمود پیغمبر ص خیلی وصیت تورا بامیر المومنین (ع) میکرد پس عرضکرد حضرت سیدالشهداء کجاهست فرمود در حائط خودهست عرضکرد من میل داشتم سلام باو برسانم لکن ملاقات من باو نزدپروردگار وعرش است انشاءالله بعدام سلمه عطر طلبید جناب میثم محاسن خودرامعطر نمود ام سلمه فرمود عنقریب این محاسن بخون خضاب میشود بعد آمد بکوفه ابن زیاداورا طلبید گفت امیر المومنین بتوچه خبرداده که من باتومعامله میکنم جناب میثم گفت بمن فرموده که ابن زیاد تورا بدار آویزان میکندوفرمودتو اول کسی هستی که تورا لجام میکند ابن زیاد گفت من مخالفت میکنم اوراوجناب میثم را بامختارمحبوس نمود پس میثم ۹

مختار گفت تو ازحبس بیرون میشوی وطلب خون سیدالشهداء (ع) را مینمائی ومیکشی آن کسی را که میخواهد تورا بقتل برساند الخ انتهی ما عن اصابه

ودر انوارالعلویه از خالد تمار روایت کرده من با میثم تمار درفرات بکشتی نشسته بودم پس بادی وزیدن کردجناب میثم نظر بباد کردوفرمود سر کشتی رامحکم ببندید این باد عاصف است والساعه معویه درشام ازدنیا رفت هفتهٔ بعد قاصد ازشام آمد وخبرمرك معویه را درشام درهمان ساعت آورد

ودر ارشاد مفید است که جناب میثم را بامر عبید زیاد بدار زدند وبالای دار مناقب و فضائل حضرت امیرالمؤمنین (ع) را بیان میفرمود بابن زیاد خبردادند که میثم تورا رسوا کرد پس امر کرد جناب میثم را لجام نمودند و اول کسی راکه در اسلام لجام نمودند این مظلوم بود

وایضاً درارشاد فرموده که جناب میثم ده روزقبل ازورود حضرت سیدالشهداء (ع) بکربلاشهید شد بامرعبیدالله بن زیاد بنابراین قتل جناب میثم درعشر آخر ذی‌الحجة الحرام سنهٔ شصت هجری بوده

سوم ازحواریین حضرت امیر(ع) جناب محمدبن‌ابی‌بکربن‌ابی‌قحافه بود ومادرجناب محمد اسماء بنت عمیس بود ومادرعایشه وعبدالرحمن واسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامربن عمیربن عبد شمس بود وجناب محمد درسنهٔ حجة الوداع متولد شد و از شیعیان خاص امیرالمؤمنین (ع) بود با مادرش اسماء بنت عمیس درخانهٔ آنحضرت بود ومربی بتربیت آن بزرگوار بود وازپستان تشیم شیرخورده بود ودر مروج الذهب است که او را عابد قریش میگفتند

ودر رجال کبیر از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده ان المحامدة تأبی ان یعص الله قلت من المحامدة قال محمدبن جعفر ومحمدبن ابی‌بکر ومحمدبن‌ابی‌حذیقه ومحمدبن امیرالمؤمنین (ع)

وبدانکه درزمانیکه امیرالمؤمنین بغزوهٔ صفین تشریف داشت جناب محمدبن‌ابی‌بکر درمصر والی بودوجناب مالك اشتر دررکاب حضرت امیر(ع) بصفین بودو بعدازاختتام غزوهٔ صفین حضرت امیر (ع) حکومت مصر را بمالك تفویض فرمودو بعدازآنکه جناب مالك اشتر درحوالی قلزم شهیدشد امیرالمؤمنین (ع) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمدبن‌ابی‌بکر تفویض فرمود ومعویه هم بعدازفوت مالك تصمیم نمود بجهت فتح مصر وعمروعاص را باششهزارنفر ازابطال روانه نمود بجانب مصرچون نزدیك مصر رسیدند معویة بن‌خدیج باجمعی ازعثمانیه که درمصروحوالی آن بودند ملحق شدند بعمروعاص وطلب خون عثمان بن‌عفان راازجناب محمد نمودندوجناب محمدبن‌ابی‌بکر نامهٔ نوشت بکوفه وازحضرت امیرالمؤمنین (ع) استمداد نمود کاغذمحمدبن ابی‌بکر که بحضرت امیررسید حضرت خطبهٔ‌خواندند ومردم راترغیب فرمودند بجهاد ومالك بن کعب را بادوهزارنفر مامورفرمود که بروندبیاری‌جناب محمدبن‌ابی‌بکر وعدداصحاب جناب محمدبن‌ابی‌بکر دوهزار نفر بود وجناب کنانة‌بن‌بشرهم بادوهزارنفر ازمصر بیرون شدند بیاری‌جناب محمد وآنها مشغول محاربه بودند با لشگرعمروعاص وجناب محمدبن‌ابی‌بکر با دوهزارنفر دیگر بجای ماندند لشگرعمروعاص و اصحاب معویة بن‌خدیج بر کنانة بن بشرحمله آوردندواورا بدرجهٔ شهادت رسانیدندوجمعیت زیادی ازاصحاب اوراهم بقتل رسانیدند وچون خبرشهادت جناب کنانه واصحاب او بجناب محمدرسیداصحاب جناب محمداز اطراف اومتفرق شدندوجناب محمد ماندباجمعیت قلیلی پس عمروعاص ومعویة بن‌خدیج قصداورا نمودندجناب محمد باهمان عدهٔ قلیلی که باقی‌مانده بود بیرون شد وقتال شدیدی نمودپس اصحاب محمد کشته‌شدند وآن بزرگوار تنهاماند خودرا درمیان خرابهٔ انداخت معویة بن‌خدیج دانست داخل خرابه‌شد وجناب محمدرابا دست بسته‌جلب نمودوعبدالرحمن ابی‌بکر که درمیان لشگر عمروعاص بودفریادزد لاوالله هرگز نمیگذارم برادرم رابااین‌قسم بقتل آورند عمروعاص بمعویة بن‌خدیج پیغام داد که محمدرابقتل برسان معویة بن‌خدیج

اطاعت نکرد و گفت شما پسرعم کنانة بن بشر را بقتل برسانید ومن دست ازمحمد بردارم هیهات اکفار کم خیرمن اولئکم ام لکم برآئة فی الزبر وجناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدا مراسیراب نکند اگر بتو یکقطره آبی بدهم عثمان را از آب منع کردید والله من ترا بقتل میرسانم تا ازحمیم جهنم بیاشامی آن بزرگوار فرمود یابن الیهودیة النساجة لیس ذلك الیك اما والله لوکان سیفی بیدی ما بلغتم منی هذا پس آن ظالم نزدیك رفت وسر نازنین محمد را از بدن جدا نمود وجسد نازنین اورا درشکم حمار مرده کرد وبآتش سوزانید ودرانوار العلویه است که گفته شده آن بزرگوار را سوزانیدند درحالتیکه دراو رمقی بود چون خبر شهادت محمد بخواهرش عایشه رسید جزع شدیدی کرد و گفت هذا جزاء من عقه اهله

و در شرح ابن ابی الحدید است که وقتیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع واضطراب کرد ودرقنوت وتعقیب هر نمازی لعن میکرد معویة بن ابی سفیان وعمروعاص ومعویة بن خدیج را وعیال محمد و اولادش را برد نزد خود وقسم خورد که تا زنده است گوشت بریان شده نخورد و وقتیکه حجاج بن عزیمة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) گفت من هیچوقت اهل شام رامسرور ندیدم بمثل آنروزی که خبر قتل محمد بن ابی بکر بشام رسید حضرت فرمود آگاه باش که حزن ما بقتل محمد باندازهٔ سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود وبامیرالمؤمنین عرض کردند که شما خیلی جزع میفرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم وحال آنکه او ربیب من بود وبرادر اولاد من بود ومنهم پدر اوبودم و او را اولاد خود محسوب مینمودم انتهی.

واما مالك بن کعب را که امیرالمؤمنین (ع) با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون پنج منزل ازکوفه بیرون شدند خبرقتل وحرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند وچون خبرقتل محمد را به امیرالؤمنین دادند خطبهٔ خواند وازفقرات آن خطبه است الا وان محمد بن ابی بکر قداستشهدو قتل فعندالله نحتسبه ثم استعبر باکیاً وقال (ع) رحم الله محمداً لقد کان لی ربیباً وکنت اعده ولداً وکان لی باراً فعلی مثل محمد نحزن الی آخره ودر روایتی فرمود کان لله عبداً صالحاً ولداً صالحا وازتاریخ طبری استفاده میشود که قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنه درماه صفر سنهٔ سی وهشت هجری در سن بیست وهشت سالگی بود ودرمصر قبری است منسوب بجناب محمد بن ابی بکر وشاید مدفن بعضی از اعضاء اویا محل قتل اوباشد وعادت سنیان اینست که چون بقبر جناب محمد میرسند پشت بقبر آنجناب میکنند وفاتحه بجهت پدراومیخوانند وحضرت امیرالمؤمنین (ع) دربارهٔ اوفرمود محمد ابنی من صلب ابی بکر ودر روایت است که انجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر ودرمجالس المؤمنین است که حضرت باقر (ع) فرمودند محمد بن ابی بکر با حضرت امیر بیعت نمود به برائت از شیخین و مؤید اینست اشعار او:

| | |
|---|---|
| یااباناقد وجدنا یاصلح خاب من انت ابوه وافتضح | انما اخرجنی منك الذی اخرج الدر من الماء الملح |
| انسیت العهد فی خم وما قاله المبعوث فیه وشرح | (تا آنکه میگوید) |

یا بنی الزهراء انتم عدتی وبکم فی الحشر میزانی رجح واذا صح ولائی لکم لاابالی ای کلب قد نبح

عجب است که اهل تسنن معاویه راچون برادر ام الحبیب زوجه پیغمبر ودختر ابوسفیان وخواهر معاویه بود خال المؤمنین گفتند ومحمد بن ابی بکر را که برادر عایشه است خال المؤمنین نگفتند **وایضا** شیعه راچون منکر خلافت شیخین میباشند کافر ورافضی خوانند **اما** معاویه را که منکر خلافت حضرت امیرودشمن اوهست مسلمان دانند باآنکه شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید وجناب محمد فرزندی داشت مسمی بقاسم و ام فروه والده حضرت صادق دختر قاسم بن ابی محمد بن ابی بکر است وجناب قاسم بن محمد بن ابی بکر ازفقهاء سبعه مدینه طیبه بود ومادر جناب قاسم دختر یزدجرد وهمشیره شهربانو بود که جناب قاسم باحضرت امام زین العابدین پسر خاله یکدیگر

بودند چنانچه در بحار ازهشام کلینی روایت کرده ودراصول کافی ازحضرت صادق ع روایت کرده که فرمود کان سعیدبن مسیب وقاسم بن محمدبن ابی بکروابوخالدالکابلی من ثقات علی بن الحسین ع

چهارم ازحواریین حضرت امیرالمومنین ع جناب اویس بن انیس القرنی الیمنی بود و در مجالس المومنین فرمود که حضرت پیغمبر ص درشأن او نفس الرحمن وخیرالتابعین فرمود و فرمود انی لانشق روح فرمود ان بالیمن شخصا یقال له اویس القرنی یحشریوم القیامة امة واحدة یدخل فی شفاعته مثل ربیعه ومضرالامن رآه منکم یقرأ منی السلام ومنقولست که اویس در بعضی ازشبها میگفت هذالیلة الرکوع ودربعضی ازشبها میگفت لیلةالسجود وتا صبح مشغول رکوع یا سجود بود یکی گفت ای اویس چون طاقت‌داری که شبهای باین درازی برکوع یا سجود بیردازی گفت کجاست شب‌دراز کاشکی ازازل تا ابد یکشب بودی و برکوع یا بسجود بآخر بردمی ودرآن ناله‌های زار زار کردمی (بنیمه شب که همه مست خواب خوش باشند ـ من‌وخیال توو گریه‌های دردآلود) واویس در یمن شتربانی کردی وازاجرت شتربانی مادر صالحه صادقه خود رانفقه دادی روزی ازمادر اجازت‌خواست تا بمدینه بزیارت حضرت رسول ص رود مادرش گفت برولکن اگر پیغمبردرخانه نباشد توقف نکنی چون بزیارت رفت حضرت پیغمبرص بخانه نبودند بجانب یمن برگشت چون پیغمبرص بخانه آمدنوری درخانه دیدکه هرگزندیده بود فرمود بدرخانه کسی آمده عرض کردند بلی ازیمن شتربانی آمده اسم او اویس بود تحیتی فرستاد وبرگشت حضرت فرمود آری این نور ازاویس است که درخانه‌ما هدیه گذاشته ورفته ودر ارشاد است که امیرالمومنین ع وقتیکه میخواستند بغزوه صفین وارد شوند بمحلی که ذی‌قار مینامیدند نشست بجهت اخذ بیعت ازلشگرخود فرمود ازجانب کوفه هزارنفرنه کم و نه زیاد بیایندکه با من بیعت کنند برمردن ابن‌عباس مضطرب شدکه مبادا کم‌وزیاد شود پس عده کسانیکه ازکوفه آمدند برای بیعت شمردند ۹۹۹ نفر بودند ابن‌عباس گفت اناللّه و اناالیه راجعون چه باعث شد که امیرالمومنین ع چنین فرمایشی فرمود دراین بینها شخصی آمدکه قبای صوف در برداشت باشمشیر وسپرنزدیك شد عرض کرد یاعلی دستت را بده بیعت کنم فرمود بچه قسم بیعت میکنی عرض کرد بسمع وطاعت‌وقتال درمقابل شما تا شهید شوم یا آنکه خداوند فتح بدهد فرمود اسم توچیست عرض کرد اویس است فرمود تواویس قرنی هستی‌عرض کرد بلی فرمود اللّه‌اکبرشنیدم ازپسرعم پیغمبرخاتم ص فرمود یاعلی تو درك‌میکنی‌مردی راازامت من که اسم اواویس قرنی است که بشهادت ازدنیا میرود وداخل می‌شود درشفاعت اومثل قبیله ربیعه ومضرپس‌ابن‌عباس گفت چشم من‌روشن شد ومسرور شدم وجناب اویس در غزوه صفین در رکاب امیرالمومنین‌شهید شد ودرشماره زهاد ثمانیه است وجناب ثقةالاسلام نهاوندی درکتاب بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلا مرقوم فرموده‌اند واین‌احقرهم اجمالا ذکر می کنم • بدانکه چهارنفرآنها صاحب زهد وورع و پرهیزکاری وازاصحاب امیرالمومنین ع بودند وچهارنفردیگرازاصحاب معاویه‌بودنداما ازچهارنفرکه ازاصحاب امیرالمومنین ع بودند اول اویس قرنی بودکه فی‌الجمله ذکراحوالشان شد دوم جناب ربیع‌بن‌خثیم الاسدی‌الکوفی بود ودر روضات‌الجنات نقل فرموده که جناب ربیع‌بن خثیم‌بیست سال در اموردنیوی تکلم نفرمود مگرآنکه یکی ازتلامذه‌اش گفت در قریه شما مسجدی هست عرض کرد بلی فرمودآیا پدرت زنده است عرض کرد نه فورا پشیمان شد وبخود گفت ای ربیع صحیفه عملت را سیاه کردی و دیگرابدا در امور دنیوی تکلم نکردتا خبرقتل حضرت سیدالشهداء را شنید پس یکی ازلشگریان که در واقعهٔ کربلا حاضربود فرمود جئتم بها ای برؤس شهداء معلقات علی‌اسنةالرماح فواللّه لقد قتلتم صفوة لوادرکهم رسول‌اللّه ص لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم‌الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون وبعد از آن ابدا تکلم نکرد تا ازدنیا رفت .

وازمرحوم شیخ بهائی ره در جواب سئوال شاه‌عباس نقل شده که نوشت بسلطان عصر بعرض میرساند که خواجه ربیع علیه الرحمه ازاصحاب امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه بود ودرنزد آنحضرت بسیار مقرب بود ودر کشتن عثمان بن عفان هم نیزدخلی داشت ودروقتیکه لشگراسلام بخراسان بجهاد کفار میرفتند جناب خواجه همراه بود ودر آنجا فوت شد وازحضرت رضا ع منقولست که فرمود ما را از آمدن بخراسان فایده نرسید بغیر زیارت خواجه ربیع وجناب خواجه ربیع بن خثیم در حدود سنه ۳۶ هجری ازدنیا رحلت فرمودواو قبر شریفش دریك فرسخی مشهد مقدس معروف است بمزارخواجه ربیع انتهی مافی الروضات ودر کتیبه بقعه‌خواجه بخط علی رضا عباسی نوشته شده قال الرضا ع ماحصل لی من القدوم بخراسان الازیارة ربیع بن خثیم ودر مجمع البحرین ازابن ابی الحدید نقل می کند فی شرح خطبته ع عندتوجههم الی صفین قال نصرفاجاب علیا جل من الناس الاان اصحاب عبدالله بن مسعودا توه وفیهم الربیع بن خثیم وهم یومئذار بعماة رجل فقالو یا امیرالمومنین ع اناقدشککنا فی هذه القتال على معرفتنا بفضلك ولاغنابنا ولابك وبالمسلمین عمن یقاتلوالعدوقولنا بعض هذه الثغور تکن ثم نقاتل عن اهله فوجه علی ع بالربیع بن خثیم على تغرالری فکان اول لواء عقده علی ع بالکوفه لواء ربیع ابن خثیم انتهی

روایتیکه در قدح ایشان هست همین روایت است استفاده میشود که ایشان هم العیاذبالله از مشککین بوده‌اند وجواب ممکن است گفته شود اولا ازاین روایت معلوم نمی‌شود که جناب ربیع قائل باین کلام بود یا راضی بگفتن این کلام بود وثانیا ازاصحاب خاصه ائمهٔ اطهار که مسلم است مراتب تقوی ودیانتشان ازاین قبیل کلمات زیاد دیده‌شده که در مقام صلاح گفته‌اند نه ازروی تعرض‌وایراد وانکاربه آنحضرت بوده مثل کلمات سفیان بن ابی لیلی که ازحواریین حضرت مجتبی ع بود وکلماتی که بنظرخیلی ازایشان غیرمناسب بود بحضرت مجتبی ع عرض کرد مثل قوله یامذل المومنین وقوله یا مسودالوجوه ونحو اینها ومثل کلمات حجر بن عدی که ازخواص اصحاب حضرت امیرع بودوعرضکرد اما والله لوددت انك مت ومتنا معك ولم نرهذاالیوم چون ممکن است که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد یا بفهم خود بعضی محذورات را درصلح ومقاتله دیده باشند لهذا ائمه اطهار ترتیب آثار کفروفسق باین کلمات نمیدادند ودر تاریخ گزیده است که ربیع بن خثیم الکوفی والی قزوین بود از قبل مرتضی علی ع واین بزرگوارعموی همام بن عبادة بن خثیم بود که وقتیکه ازامیرالمومنین صفات شیعه را شنید صیحه کشید ومغشیاً علیه افتاد برروی زمین اورا حرکت دادند دیدند ازدنیا رفته

سوم اززهاد ثمانیه که ازاصحاب امیرالمومنین ع بود هرم بن حیان بن قیس است ودر رجالست وکان زاهدا تقیا مع علی علیه السلام

چهارم جناب عامر بن عبدقیس است ودر رجالست عامر بن عبدالقیس من الزهادالثمانیه کان مع علی ع وعن الکشی عن علی بن محمد بن قتیبه قال سئل ابومحمد من الزهادالثمانیه فقال ربیع بن خثیم وهرم ابن حیان واویس القرنی وعامر بن عبد قیس کانوا مع علی ع ومن اصحابه وکانوا زهادا اتقیاء الخ انتهی مافی الرجال

اما آن چهار نفر که ازاصحاب ویاران علی ع نبودند

اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس قدریه است که باهرطایفه بمقتضای میل او رفتار میکرد واورا وسیله کسب وریاست خود قرارداده بود

دوم ابامسلم خولانی بود که ازاصحاب معویه است ومردم را تحریص مینمود بقتال المیرالمومنین ع

سوم مسروق بن الاجدع بود که عشار بود ازجانب معویه وبعمل عشاری مرد دررصافه که موضعیست بائین واسط وقبرش هم در رصافه است

چهارم اسودبن یزیدالنخعی بود .

## فصل هشتم در مختصری از حالات بعضی دیگر از خواص از اصحاب امیرالمومنین ع

منجمله جناب عمار بن یاسر بود که از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر ص و بعد ملازم خدمت حضرت امیر ع شد و در انوار العلویه است در ایام عمر والی کوفه شد و در کوفه فضایل حضرت امیر ع را نشر میداد خبر بعمر بن الخطاب رسید اورا عزل نمود چون بمدینه آمد عمر گفت آیا محزون شدی از عزل شدن از کوفه فرمود مسرور نبودم بمنسوب بودن از جانب تو چگونه محزون میشوم بعزل نمودن و جناب عمار در خلافت عثمان درمیان بازار به آواز بلند فضایل حضرت امیر را نقل میکرد پس عثمان اورا طلبید و امر کرد او را اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست و مراعات نکرد مصاحبت او را به پیغمبر ص انتهی

و در رجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت پیغمبر ص حاضر بود و دو هجرت کرد یکی بحبشه و دیگری بمدینه طیبه و در صفین در رکاب حضرت امیرالمومنین ع شهید شد در سن ۹۳ یا ۹۴ و از حمران بن اعین روایت کرده که از حضرت باقر ع سئوال کرد چه میفرمائید درباره عمار سه مرتبه فرمود رحم الله عمارا قاتل مع امیرالمومنین ع وقتل شهیدا بعد گفت منزلتی اعظم از این نمیشود پس حضرت متوجه بمن شد فرمود شاید تو میگوئی که عمار مثل سلمان و ابی ذر و مقداد است هیهات عرض کردم از کجا دانست که آن روز شهید میشود فرمود چون جنك صفین شدت کرد آمد خدمت حضرت امیرالمومنین ع عرض کرد یا علی هو هو یعنی امروز همان روز موعود است حضرت فرمود برگرد بصف قتال دو مرتبه عرض کرد همان جواب را شنید مرتبه سوم عرض کرد حضرت فرمود بلی امروز است روز موعود عمار برگشت بصف قتال و میگفت الیوم القی الاحبه محمدا و حزبه و کنیه عمار ابوالیقضان بود و در غزوه صفین ابوالعادیه فزاری با نیزه خود زخمی بجناب عمار زد و اورا از اسب انداخت و سر نازنین اورا از بدن جدا کرد خبر بامیرالمومنین ع دادند بسیار محزون شد و آمد ببالین عمار نشست مهموما و مغموما این اشعار را فرمود

| | |
|---|---|
| الا ایها الموت الذی هو قاصدی | ارحنی فقد افنیت کو خلیل |
| اراك بصیرا بالذین احبهم | کانك تنحو نحوهم بدلیل |

بعد فرمود انا لله و انا الیه راجعون و فرمود هر که برقتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهرهٔ نیست و پدر جناب عمار یاسر بن عامر را در مکه معظمه بقتل رسانیدند و او اول مردی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و مادر عمار مخدره سمیه است که در مکه معظمه کفار اورا اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابوجهل ملعون نیزه بر آن مخدره زد و اورا شهید نمود و او اول زنیست که در اسلام در راه دین شهید شد

و در وقت شهادت شیر بجهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت پیغمبر فرموده آخر شرابی که در دنیا بیاشامی شیر است حنظلة بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هر یك مدعی بودند که من قاتل عمارم عبدالله بن عمر گفت من شنیدم از پیغمبر ص که فرمود تقتله الفئة الباغیه

و منجمله جناب مالك بن حرث الاشتر النخعی بود و اختصاص او بامیرالمومنین ع اظهر من الشمس است و در رجال است که امیرالمومنین وقتیکه مالك شهید شد فرمود لقد کان لی کما کنت لرسول الله و کلماتی فرمود منجمله فرمود لله در مالك و ما مالك لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا اما والله لیهدن موتك عالما و لیفرحن عالما علی مثل مالك فلتبك البواکی و هل مرجو کمالك و هل موجود کمالك و هـــــل قامت النساء علی مثل مالك یعنی اجر مالك با خدا باد اگر مالك کوهی بود کوه عظیمی بود و اگر سنگی بود سنك صلب سختی بود تا آنکه فرمود اما والله هلاکه قد اعز اهل المغرب

واذل اهل المشرق وقالع لا اری مثله بعده ابدا واین بزرگوار درمقام حلم احلم ناس بود چنانچه در روایتست که روزی جناب مالك ازمیان بازارمیگذشت درحالتیکه لباسهای فاخرپوشیده بود یکنفر ازاهل بازارکه جناب مالك را نمیشناخت جسارتی بوی کرد جناب مالك ابدا متعرض نشد وتشریف برد آنمرد شناخت که مالك اشتراست بسیاروامهه کرد وگفت مادر من بعزای من بنشیند که او را نشناختم رفت بطلب جناب مالك که ازاوعذرخواهی نماید دیدکه درمیان مسجد نماز میخواند بعد از فراغ ازنمازرفت که عذرخواهی نماید جناب مالك فرمود والله داخل مسجد نشدم مگر بجهت آنکه ازبرای تو طلب مغفرت نمایم

وکیفیت شهادت جناب مالك چنانچه در اخبار معتبره است آن استکه بعد ازفراغ حضرت امیرع از غزوه صفین درسنه سی وهشت هجری حکومت مصررا تفویض فرمود بجناب مالك اشترومحمدبن ابی بکررا ازحکومت عزل فرمودجناب مالك تشریف برد بجانب مصربشهرقلزم که سه منزلی مصر است رسید نافع غلام عثمان بن عفان سمی درمیان عسل نمودوبآن بزرگوارخورانید وبآن سبب شهید شد مسعودبن دحرجه این خبررا بمعویه فرستاد اوازشنیدن این خبرخیلی شاد وخرم گردید پس میان جماعت آمد وفریاد کرد اما بعد فانه کان لعلی بن ابیطالب ع یدان یمینان وقطعت احد هما یوم صفین و هو عماربن یاسروقد قطعت الاخری الیوم وهومالك

وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند تعالی در عرب وعجم خلق نکرد مانند مالك اشترمگر استاد اوعلی بن ابیطالب را گمان ندارم درسوگند خود گناهی کرده باشد وحضرت امیرع دربارهٔ او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت پیغمبرص بودم بعدگفته وکان فارسا شجاعاً رئیسا من اکابرالشیعة و عظمائها شدیدالتحقق بولای امیرالمومنین ع وگفته که حضرت امیرپنج نفررالعن میکردمعویه وعمروعاص وابواعورسلمی وحبیب بن مسلمه و بسربن ارطات را ومعویه هم پنج نفررا لعن میکرد آنحضرت ودو نوردیده‌اش و عبدالله بن عباس ومالك اشتررا

ودرمجالس المومنین است که جناب مالك اشتردرحوالی قلزم بعسل مسموم شهید شدو جنازه شریفش راحمل نمودند بمدینه طیبه ودرآنجا دفن کردند وبعد ازشهادت مالك بار دومرتبه حکومت مصررا بمحمدبن ابی بکرتفویض فرمود

منجمله بود جناب حجربن عدی کان من ابراراصحاب امیرالمومنین وکان ذاعلم وحلم و شجاعة وکرم وفصاحة وکان من الزهد والعباد وزهدوعبادتش معروف بود ودرهرشب و روزی هزار رکعت نمازبجای می آورد وحضرت امیرع ازکیفیت قتلش باوخبرداده بود مسعودی در مروج الذهب فرموده که درسنه پنجاه وسه هجری معویه حجربن عدی کندی را بقتل رسانید واول کسی است که بقتل صبر دراسلام کشته شد ودرهنگام گرفتاری، جناب عمروبن حمق حجر بن عدی درکوفه محبوس بود بامر زیادبن ابیه وبعد ازفوت عمربن حمق زیادبن ابیه ایشان را با نه نفرازاصحابش ازاهل کوفه وچهار نفر ازغیراهل کوفه مغلولا روانه کرد بشام نزد معویه پس چون چند میل ازکوفه دور شد دخترحجراین اشعاررا انشاد کرد.

ترفع ایهاالقمر المنیر — لعلك ان تری حجرا یسیر
یسیر الی معویة بن حرب — لیقتله کذا زعم الامیر
ویصلبه الا بابی دمشق — وتاکل من محاسنه النسور
الا یا حجر حجربنی عدی — تلقتك السلامة والسرور
الا یالیت حجرا مات موتا — ولم ینحر کما نحر البعیر
فان تهلك فکل عمید قوم — الی هلك من الدنیا یسیر

وچون نزدیك دمشق رسیدند خبر بمعویه دادند واو مرد اعوریك‌چشمی را باستقبالشان فرستاد چون نزدیك حجر آمد یکنفر از اصحاب حجر گفت نصف ازما کشته خواهند شد و نصف دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب حجر گفتند از کجا میگوئی گفت نمیبینید که این مرد یك چشم دارد پس چون آن‌مرد رسید به حجرواصحابش گفت معویه مرا امر کرده که تورا با اصحابت بقتل برسانم یا راس‌الضلال ومعدن‌الکفر والطغیان مگراینکه از کفرخود برگردید وعلی را لعن کنید وازاو برائت بجوئید جناب حجرو نصف اصحابش فرمودند الصبرعلی السیف لایسر علینا مماتدعونا الیه ثم القدوم علی‌الله وعلی نبله ووصیه احب الینامن دخول‌النار و نصف دیگر برائت جستند از امیرالمومنین ع بعد آن ملعون آمد که جناب حجررا بقتل برساند فرمود بگذار دورکعت نماز بخوانم بعد از فراق از نماز آن ملعون گفت آیا از کشته شدن‌میترسی فرمود چگونه می‌ترسم وحال آنکه من قبرمحفوری وسیف مشهوری وکفن منشوری ندیده‌ام پس آنملمون نزدیك آمد وآن بزرگوار را باکسانیکه با اوموافقت کرده بودند ازاصحابش بقتل رسانید وبعضی قتل جناب حجر بن عدی را در سنه ۵۱ نوشته‌اند وقبرجناب حجردرشام معروف است .

ودراصابه است وقتیکه معویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید وآهن را ازمن برندارید وخون مرا نشوئید که روزقیامت همین قسم با معویه مخاصمه بنمائیم ودربعضی از کتب است که حجربن عدی برادر طرماح‌ابن عدی است صاحب این اشعار

یا ناقتی‌لاتزعری من‌ضجری وشمری قبل طلوع‌الفجر بخیر‌رکبان وخیرسفرالخ

واین اشتباه است چون حجر بن‌عدی کندی کوفی بود وطرماح بن‌عدی طائی بود

ومنجمله بود رشید هجری بضم‌الهاء در رجال کبیراست که امیرالمومنین ع فرمود ای رشید چگونه است صبرتواگردعی بنی‌امیه ترا بخواهد وهردودست وهردوپا وزبان ترا قطع کند عرض کرد یا امیرالمومنین عاقبت آمرزش وبهشت است فرمود ای رشید تودردنیا وآخرت بامن خواهی بود راوی گفت والله‌چندی نگذشت که عبیدالله زیاد فرستادواورا دعوت کرد بسوی خود وتکلیف‌نمود باو برائت جستن ازامیرالمومنین را جناب رشید امتناع نمود ازبرائت جستن ابن زیاد گفت مولای تو بتوخبرداده که بچه قسم کشته خواهی شد فرمود خلیل من بمن‌خبرداد که تو مرا میطلبی‌و تکلیف میکنی به برائت ازمولایم ومن اباء میکنم پس تودستها وپاها وزبان مرا قطع میکنی عبید زیاد گفت والله من تکذیب میکنم اورا پس‌امر کرد که دستها وپاهای اورا قطع کردند وزبانش راباقی گذارد پس مردم اطراف اوجمع شدند فرمود بیاورید کاغذ ودوات تا بگویم برای شما اخبار آتیه را تا روزقیامت‌پس‌ابن‌زیاد حجام‌فرستاد وزبان اورا قطع نمودندوازدنیا رفت وحضرت‌امیرالمومنین (ع) اورا رشیدالبلایا نامیده بود وباوعلم بلایا ومنایا تعلیم کرده بود وبکسی که میرسید میگفت تو بمردن کذامیمیری ، وبدیگری‌میگفت تو بقتل کذائی کشته‌می شوی وبهمان قسم که‌اومیفرمودهمان‌قسم‌میشد

ودر روایتست که یك‌روز امیرالمومنین‌ع با اصحابش تشریف بردبنخلستانی ودرزیر نخله‌ای نشستند وقدری رطب از آن چیدندوخدمت حضرت گذاردند که‌میل‌فرمایدرشید هجری عرضکردیاامیرالمومنین چقدر رطب خوبی است فرمودند یا رشید آگاه باش که تورا بهمین درخت آویزان میکنند پس رشید روزها میرفت نزد آن درخت واورا آب میداد تا امیرالمومنین ازدنیا رفت یك‌روز رشید رفت درنزد آن درخت دید شاخه آن درخت را بریده‌اندگفت اجل من نزدیك شده تا اینکه غلام ابن‌زیاد آمد گفت اجابت کن امیررا رشید تشریف برد نزدابن‌زیاد گفت ازدروغهای مولایت امیرالمومنین‌ع بجهت من نقل کن رشید گفت والله من دروغ نمیگویم ومولایم دروغ نفرموده وبمن خبر داده که دستها وپاها وزبان مرا قطع خواهی کرد ابن‌زیاد گفت والله الآن ما اورا تکذیب میکنیم پس امر

کرد دستها و پاهای اورا قطع نمایند واما زبان اورا قطع نکنند پس اورا با دست و پای قطع شده آوردند میان بازار واز امور عظیمه بمردم خبر میداد خبر با بن زیاد دادند امر کرد زبان اورا قطع کردند واورا بهمان شاخه نخله بدار آویختند وسابقا قصه او بامیثم تمار وحبیب بن مظاهر گذشت

ومنجمله کمیل بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود ودر سنه ۸۳ هجری این بزرگوار را بامر حجاج بقتل رسانیدند ودر سن ۹۰ سالگی ودر ارشاد مفیداست وقتیکه حجاج والی کوفه شد کمیل بن زیاد را طلبید جناب کمیل گریخت حجاج عطایای طایفه وقوم کمیل را منع نمود چون کمیل چنین دید گفت من مرد پیری هستم وعمر من گذشته وسزاوار نیست که قوم من از عطایایشان ممنوع شوند بواسطه من پس کمیل خود را بدست خود تسلیم حجاج نمود آن ملعون کمیل را که دید گفت من خیلی میل داشتم که راهی بتو بیابم کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداونداست وبعد از قتل حسابست وامیرالمومنین سلام الله علیه بمن خبر داده که تو قاتل من خواهی بود حجاج گفت بلی تو شریك بوده‌ای درقتل عثمان بن عفان وامر کرد سر آن مظلوم را با شمشیر از بدن جدا نمودند ودعای کمیل که درشبهای جمعه وشب نیمه شعبان خوانده میشود منسوب بایشانست وایضا در امالی صدوقست که امیرالمومنین دست کمیل راگرفت وبرد بصحرا وآهی کشید وفرمود الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة وهمج الرعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجاؤ ابر کن وثیق یا کمیل العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصها النفقة والعلم یزکوا بالانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیواته وجمیل الاحدوثه بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا و اشار بیدهٔ الی صدره لعلماً جماً لو اصبت له حملة بل لقنا غیر مأمون یستعمل آله الدین فی الدنیا الی آخره

ومنجمله بود جناب قنبر مولی امیرالمومنین در ارشاد مفید است که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت من میل دارم که یکنفر از محبین ابوتراب را بیابم وتقربا الی الله خون او را بریزم اصحابش گفتند ما کسی را که قدیمی تر باشد از قنبر غلامش سراغ نداریم پس فرستاد عقب قنبر واورا آوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنیه‌ات ابو همدانست فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی فرمود بنده خدا هستم وعلی ولی نعم من است گفت از دین علی تبری وبیزاری بجوی فرمود تو مرا راه نمائی کن بدینی که افضل از دین علی باشد گفت حال که تبری از دین او نمیجوئی پس هر قسم از کشتن را اختیار می نمائی بگو تا ترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار با خود تو بهر قسم که تومرا بقتل برسانی من هم ترا بهمان قسم بقتل میرسانم وبتحقیق که خبرداده بمن امیرالمومنین ع که موت من بذبح است ظلماً پس حجاج امر کرد بذبح او واز حضرت صادق ع روایت شده که از برای امیرالمومنین (ع) غلامی بود مسمی بقنبر وخیلی آنحضرت را دوست میداشت ووقتیکه آقا از منزل بیرون میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر آنحضرت بیرون میشد یکشب حضرت فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمهٔ بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محارست میکنی یا از اهل زمین عرض کرد از اهل زمین فرمودند اهل زمین نمی توانند بمن صدمه برسانند مگر باذن خداوند عزوجل برگرد پس قنبر برگشت

ودر انوار العلویه از بعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود وچون حضرت امیر ع شهید گردید قنبر میرفت وهیزم جمع میکرد ومیفروخت واز زوجه او تحصیل قوتی میکرد.

ودر رجال کبیر روایت شده که از او سئوال کردند تو غلام کیستی گفت مولای من کسی است که ضرب بسفین وطعن برمحین وصلی القلتین و بایع البیعتین و هاجر الهجرتین ولم یکفر بالله طرفة

العین انامولی صالح المومنین ووارث النبین وخیرالوصیین واکبرالمسلمین ویعسوب المومنین ونور المجاهدین ورئیس البکائین وزین العابدین الخ

ومرحوم ثقة الاسلام نوری می‌فرماید که ثویه تل کوچکی است بین نجف اشرف و کوفه وجمعی ازبزرگان اصحاب حضرت امیرع دراومدفونند مثل جناب کمیل که قبرایشان معلوم است واز مابقی اثری نیست وفرموده گمانم رشید هجری که جلالت قدرش خیلی ازکمیل بیشتراست قبرش در ثویه باشد وهمچنین محتمل است که قبرجناب قنبرغلام حضرت امیرع که اورا بامرحجاج که حاکم کوفه بود گردن زدند درثویه باشد

ودرمجالس المومنین ع است که قبرغلام حضرت امیرع درحمص است که بین شام وحلب است

ومنجمله بود جناب عدی بن حاتم طائی درمروج الذهب مسعودی فرموده که عدی بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولادت را چه کردی گفت آنها دررکاب امیرالمومنین شهید شدند معویه گفت آیا ازانصاف است که اولاد خودش زنده بمانند واولاد توکشته شوند عدی بن حاتم فرمود آیا ازانصاف است که علی کشته شود وتو زنده بمانی معویه گفت هنوز ازقصاص خون عثمان باقی مانده واوبرطرف نمی کند مگرخون شریفی ازاشراف یمن غرضش خون عدی بود عدی بن حاتم فرمود والله قلبهای ماکه مبغوض دارد ترا درسینه‌های ماهست وشمشیرهای ماکه باتومقاتله کردیم بشانه‌های ماهست وبدرستی که قطع حلقوم ورسیدن جان بسینه آسانتراست برما ازشنیدن سخن سوئی درباره مولامان امیرالمومنین الخ

ودراصابه است که عدی بن حاتم درسنه نهم هجری اسلام اختیارکرد وحاضر شدبجنك جمل و جنك صفین را با امیرالمومنین ع بعد ساکن کوفه شد و عمرش ۱۲۰ رسید و بعد از سنه ۶۰ هجری ازدنیا رحلت فرمود وبسیار جواد بود وشخصی آمد نزد او وازاوصد درهم طلب کرد عدی گفت من پسرحاتم طائی هستم ازمن صد درهم تمنی میکنی والله بتونخواهم داد

ومنجمله بود قیس بن سعدبن عباده واو درجنك جمل وصفین ازامیرالمومنین ع مفارقت نکرد ودر جنك صفین کوششها نمود وبعد ازحضرت امیر با امام حسن مجتبی ع بود وچون معویه عبیدالله بن عباس را بفریفت واورفت نزد معویه جناب قیس بن سعد برخاست وخطبه خواند وکوشش زیادی کرد دریاری حضرت مجتبی ع بعدکه حضرت مجتبی صلح فرمود با معویه جناب قیس رفت بمدینه طیبه و انزواء اختیار نمود تا درسنه شصت ازدنیا رحلت فرمود وازرجال کشی نقل شده که سعدبن عباده ده پسرداشت وهریك درنصرت پیغمبرص کوشیدند وطول قامت سعد وهریك ازپسرانش ده شبر بود باشبار خودشان وسعدابا وجدا درجاهلیت ودر اسلام بزرك قوم خود بوده٠

ودر اسدالغابه است که سعدبن عباده با ابابکروعمر بیعت نکرد وچون خلافت بعمررسید بسعدبن عباده گفت یا بیعت کن یا ازمدینه بیرون شو سعد گفت درشهری که توامیرآن باشی بودن من درآن شهرحرامست لذا ازمدینه رفت بشام واورا قبیله بسیار دراطراف دمشق بود هرهفته درقریه میرفت نزد قبیله وخویشان خود روزی دربین راه تیری بوی زدند واورا شهید نمودند

ودرمجالس المومنین است که خالدبن ولید تیری بوی زد واورا شهید کرد وازخوف مردم گفتند اجنه اوراکشتند واین شعررا ازربان اجنه ساختند

قدقتلنا سیدالطزرج سعدبن عباده　　　فرمیناه بسهمین یخط فواده

وقبرسعدبن عباده درغوطه دمشق مشهورومعروف است٠

## فصل نهم در ذکر بعضی ازمنافقین که خیلی عداوت ودشمنی داشتند با حضرت امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه

در رجال کبیر ازحضرت صادق ع روایت کرده که درزمان حضرت امیرع پنج نفرازقریش همراه حضرت امیرع بودند سیزده قبیله همراه معویه بودند وآن پنج نفرجناب محمدبن ابی بکروجناب هاشم ابن عتبة بن ابی‌وقاص المرقال وجناب جعدة بن ابی‌هبیرة المخزومی همشیره‌زاده حضرت امیرع ومحمدبن ابی‌حذیفة بن عتبة بن ربیعه وابن ابی‌العاص بن ربیعه داماد حضرت پیغمبرص انتهی

اقول جناب هاشم بن عتبة بن ابی‌وقاص پسرعموی عمرسعد ملعون بود ببین سعادت و شقاوت چه میکند که هردو ازاصل واحد بودند وجناب هاشم به آن حد ازسعادت بود وعمرسعد بان حدازشقاوت

ودر مجمع‌البحرین است که در غزوه صفین که حضرت امیرع علم را بوی داد سرعت کرد در محاربه با کفاروارقلت فی‌سیرها ای اسرعت لذا اورا مرقال گفتند ودراصابه است که در جنك صفین علم امیرالمومنین ع بدست هاشم بن مبرقال بود و گفته چون خبرقتل عثمان بکوفه رسید جناب هاشم دست خود را بدست دیگر گذارد گفت این‌دست مال من واین‌دست مال‌علی‌ع واین‌اشعاررا انشاد کرد

ابایع غیر مکثرت علیا ولا اغشی امیرا اشعریا
ابایعه واعلم ان سارضی بذاك الله حقا والنبیا

واین بزرگوار با جناب عمار یاسردروادی ازوادیه‌های صفین شهید شدند

واما جناب محمد بن‌ابی‌حذیفة بن عتبة بن ربیعه برادر زاده هند زوجه‌ابی‌سفیان ومادر معویه بود واین بزرگوار مردم را تحریص میکرد بخلع عثمان ودراصابه است که اوکاغذ ها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبرص در طعن برعثمان واهل مصر بیعت نمودند باجناب محمد بامارت مصر بغیرازجماعتی که ازآنها بود معویة بن‌خدیج ملعون قاتل جناب محمدبن‌ابی بکرووقتیکه معویه میرفت بغزوه صفین اول آمد بمصرو به خدعه جناب محمدبن‌ابی‌حذیقه را با جمعی گرفت و او را محبوس نمود وبعد آن بزرگوار را بقتل رسانید

واما جعدة بن‌ابی هبیرة‌المخزومی والده ماجده‌اش ام‌هانی بنت حضرت ابیطالب بود واسم ام هانی فاخته بود کذا فی‌الاصابه.

واما ابن‌ابی‌العاص درسابق گفته شدکه ابوالعاص مادرش هاله بنت خویلد بود خواهر جناب خدیجه کبری وپیغمبرص تزویج فرمود دختر بزرك خود راکه زینب باشد بابی‌العاص واز آن مخدره دختری آورد امامه که زوجهٔ حضرت امیرع بود وپسرابی‌العاص همراه حضرت امیربود.

وبدانکه چندنفرازقریش وغیرقریش ازمنافقین با حضرت امیرع عداوت زیادی داشتند

اول‌ازآنها خالدبن ولیدبن مغیرة بن عبدالله بود که پسرعم جناب ام‌السلمه بنت امیة بن مغیره زوجهٔ حضرت پیغمبرص بود ومادر خالد لبابة‌الصغری دخترحارث بودوخالد ملعون بسیار دشمن‌حضرت امیرع بود وبفاطمه زهراء ع هم خیلی دشمنی کرد وبسیار مرد شجاعی بود و درسنهٔ ۲۱ هجری بجهنم واصل شد در شهرحمص ونسب‌او درمقدمه کتاب گفته شد

دوم ازآنها عمروبن عاص بن وائل بن‌هاشم بن سعیدبن سهم بن عمروبن هصص بن کعب بن‌لوی بن غالب بودکه مردبسیارمحیلی بود وعمدهٔ‌جنك جمل وجنك نهروان وجنك صفین ازحیل اوبودومادر اونابغه‌بنت حرمله بودوبسیارزناکار بود ولیدمغیره وعثمان بن حارث ونصربن حارث بن کلده‌وابوسفیان بن حرب‌وعاص‌بن وائل درطهرواحد با او زناکردند وبعمرو آبستن شد بعد که وضع حمل نمود

تمام این جماعت مدعی شدند که فرزند ما میباشد بعد خود نابغه عاص بن وائل را اختیار کرد و حضرت مجتبی ع درمجلس معویه بعد ازکفریات وجساراتی راکه شنید درجواب عمروعاص فرمود اما انت یا عمروعاص الشانی اللعین الابتر فانما انت کلب اول امرك امك لبغیة وانك ولدت علی فراش مشترك فتحاکمت فیك رجال قریش منهم ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره وعثمان بن الحارث والنصر بن الحارث ابن کلدة والعاص بن وائل کهلم یزعم انك ابنه فغلبهم علیك من بین قریش الامهم حسبا واخبثهم نسبا وقال العاص وائل ان محمدا رجل ابتر لا ولد له فلو قدمات انقطع ذکره فانزل الله تعالی ان شانئك هو الابتر الخ وعاص پدرعمرو ازجمله مستهزئین به پیغمبر ص بود وآیه شریفه انا کفیناك المستهزئین درباره این ملعون نازل شد وعمروعاص در سنه ۴۳ هجری درمصر بجهنم واصل شد درسن نود سالگی

سوم ازآنها زیاد بن ابی سفیان بود که اورا زیاد بن سمیه وزیاد بن عبید الثقفی هم میگفتند ومادر او سمیه بود واورا بزنا زائید ولهذا پدرش معلوم نبود آخرالامر ازجانب معویه حاکم کوفه بود و حکم کرد که تمام مردم ازحضرت امیرع برائت جویند وآن بزرگوار را العیاذ بالله لعن وسب وکنند هرکس امتناع میکرد اورا بقتل میرسانید وخانه اش را خراب میکرد همانوقت آن ملعون بمرض طاعون گرفتار شد وروزسه شنبه چهارم ماه مبارك رمضان سنه پنجاه وسه هجری در کوفه بدرك واصل شد وعداوتهائیکه درضمیر خود داشت ومیخواست بحضرت امیرع اظهار کند پسرملعونش عبید زیاد بنوردیده اش سیدالشهداء اظهار نمود

چهارم مغیرة بن شعبة بن ابی عامر بن مسعود بن متعب الثقفی بود که خیلی مکار بود ودراصابه ازقصیبه روایت کرده که گفت اگر مدینه هشت درداشته باشد وممکن نباشد بیرون شدن ازدری ازآن درها مگر بمکروخدعه هرآینه مغیره ازتمام آن درها بمکروخدعه بیرون میشود انتهی واو یکی ازچهار نفری است که ازمکارین شمرده اند معویه بن ابی سفیان وعمروعاص ومغیرة بن شعبه وزیاد بن ابیه لعنة الله علیهم اجمعین وحاضرشدن ابابکروعمر درثقیفه بنی ساعده و اخذ بیعت از مردم بمکراو بود ودر زمان عمر بن الخطاب درکوفه بمنبررفت وحضرت امیرع را لعن کرد و مغیرة حاکم بصره بود وبا ام جمیل درسنه هیجدهم هجری زنا کرد وبعد با جنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که نمازبگذارد ابوبکرغلام حضرت پیغمبرص دست برسینه اوزد واورا عقب کشانید خبر بعمر بن خطاب دادند اورا عزل کرد وابوموسی را بحکومت بصره نصب کرد.

وحضرت مجتبیع درمجلس میشوم معویه بمغیره فرمودند واما انت یا مغیرة بن شعبة فانك لله عدو ولکتابه نابذ ولنبیه مکذب وانت الزانی وقد وجب علیك المرجم وشهد علیك العدول البررة الاتقیاء الی ان قال ع و انت ضربت فاطمة بنت رسول الله ص حتی ادمیتها والقت مافی بطنها استذلالامنك لرسول الله ص ومخالفة منك لامره وانتها کالحرمته ودرسال پنجاهم هجری ازجانب معویه دو مرتبه حاکم کوفه شد ودرآنسال درکوفه بدرك واصل شد.

پنجم اشعث بن قیس الکندی بود که سبب فتنه حکمین درصفین وخروج خوارج در جنك نهروان آن ملعون شد زوجه آن ملعون ام فروه خواهر ابی بکر بود ودخترش جعدة بنت اسعث قاتل حضرت مجتبیع وپسراومحمد بن اشعث بجنك حضرت سیدالشهداء ع حاضرشد وخون آن ملعون شریك ابن ملجم بود درقتل امیرالمومنینع وچهل روز بعد ازشهادت حضرت امیرع در کوفه بجهنم واصل شد در سن ۶۳ سالگی ودر رفتن بحار ازابن ابی الحدید نقل کرده کل فساد کان فی خلافة امیرالمومنینع و کل اضطراب حدث فاصله الاشعث بن قیس.

ششم ولیدبن عقبة بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف بود ودرحال مرضش حضرت امام حسن مجتبی ع با جمعی بعیادتش آمدند بحضرت مجتبی عرضکرد اتوب الی الله تعالی مماکان بینی وبین جمیع الناس الاماکان بینی وبین ابیك انی لااتوب منه ومادر ولید اروی بنت کریز بن ربیه اشت پس ولید با عثمان بن عفان برادر مادری هستند وولید برادرش خالدبن عقبه‌در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودند پیغمبر ص ولید را بقبیله بنی المصطلق فرستاد وبدروغ خبر آورد که‌ایشان مرتد شده‌اند این آیه نازل شد :

ان جائکم فاسق بنبافتبینوا وقصه امارت او درکوفه وشرب خمره او و نمازصبح را بجماعت چهار رکعت گذاردن درمسجد کوفه در قضایای سال سی‌ام هجری گفته میشود انشاالله ولذا او بولید فاسق معروف بود بعد ازقتل عثمان ببصره رفت واز آنجا برقه رفت ودر رقه بدرك واصل شد وحضرت مجتبی درمجلس میشوم معویه بولید فرمودند .

واما انت یا ولیدبن‌عقبه فوالله ما الومك ان تبغض‌علیا وقد جلدك فی الخمر ثمانین جلدة و قتل اباك صبرا بعده بیده یوم بورام کیف تسبه وقدسماه‌الله مؤمنا فی عشر آیات من القرآن وسماك فاسقا وهوقول‌الله افمن کان مومنا کماکان فاسقا لایستون قوله تعالی ان جائکم فاسق بنبا فتبیوا الخ

وعقبه پدرولیدبن عقبه بن معط درمکه چسارت کرد وآب دهان نجسش را بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت وبعد ازغزوه بدر بامر پیغمبر ص اورا بدرك واصل نمودند .

هفتم مروان بن‌حکم بن‌ابی‌العاص بود واین‌ملعون پسرعم عثمان بن عفان بن‌ابی العاص بودووزیر ودبیروکاتب عثمان بود ومادر مروان امیه بنت علقمهٔ بن صفوان بن امیه است ومروان درسال دوم هجری متولد شد ودرماه رمضان سنه ٦٥ هجری بدرك واصل شد وپیغمبر ص پدراوحکم بن‌ابی‌العاص را ازمدینه طیبه اخراج نمود واز آنجا رفت بطائف ودرآنجا بود تا زمان خلافت عثمان او را طلب نمود بمدینه ومروان را خیط باطل مینامیدندچون بلندقامت ولاغر اندام‌بود وعداوتهای او واولادش مثل عبدالملك‌بن مروان وابراهیم‌بن لیدبن عبدالملك بن مروان باحضرت امیرع وبا اولادطاهرینش معلومست وحضرت مجتبی‌ع درآن مجلس میشوم معویه فرمودند .

واما انت یا مروان قلست انا سبیك ولاسبیت اباك‌ولکن‌الله لعنك ولعن اباك واهل بیتك وذریتك وما خرج من صلب ابیك الی‌یوم‌القیمه علی لسان نبیه محمد ص الی‌ان‌قال‌ع وصداق‌الله وصدق رسوله ویقول الله تبارك وتعالی والشجرة‌المعونه‌فی القرآن و نخوفهم‌فمایزیدهم الاطغیانا کبیرا وانت یامروان وذریتك‌الشجرة‌الملعونه فی القرآن الخ

هشتم عبدالله‌بن زبیربن عوام بود که بالای منبردرحق‌حضرت امیرع سخن ناشایسته گفت وچهل جمعه صلوات نفرستاد بعذرآنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکراوبعجب میافتند وتکبرمینمایند و ابن عبدالله پسراسماء ذوالنطاقین بنت ابی بکراست ومادر اسماء ام رومان بودکه زوجه ابابکر و مادر اسماء ذوالنطاقین وعایشه وعبدالرحمن بن ابی بکر بود وازامیرالمومنین ع روایت شده که فرمود مازال‌الزبیر مناا هل‌البیت حتی نشا ابنه عبدالله فافسده

ودرجنك جمل با خالهٔ خود عایشه وپدرخودزبیرباحضرت امیرع‌مقاتله نمود و اومردشجاعی و فصیحی بود لکن بخیل و بدخو بود ودرسال٦٥هجری بعد ازبدرك رفتن یزید مردم با او بخلافت بیعت کردند وبرحجازویمن‌وعراق وخراسان دست‌یافت وروزسه‌شنبه۱۷جمادی‌الاولی یا جمادی‌الاخره درمکه‌معظمه کشته شددرسنه ۷۳ هجری درسن ۷۳ سالگی چون تولدش سنه اول‌هجرت بود .

نهم ابوهریرة الدوسی بود ومعویه جماعتی ازصحابه وتابعین را تکلیف نمود که در توهین امیرالمومنین جعل حدیث بنمایند وازصحابه ابوهریره ومغیرة بن شعبه وعمروعاص قبول این ملعنت را نمودند وازتابعین عروة بن زبیر بن قبول نمود وابوهریره معروفست بدروغ بستن بر پیغمبرص و از امیرالمومنین ع روایت شده که فرمود الان اکذب الناس علی رسول‌الله ابوهریرةالدوسی و سیار مرد احمقی بود و درزمانیکه‌حاکم مدینه بودمیان کوچه راه میرفت خودش میگفت الطریق الطریق قد جاءالامیر ودرسال پنجاه وهشت‌هجری بجهنم‌واصل‌شددرسن‌هفتادوهشت‌سالگی ودوس‌قبیله‌ایست‌دریمن

دهم شریح بن حارث‌الکندی بود وعمر بن‌الخطاب اورا بقضاوت کوفه فرستاد و منصوب نمود شصت سال درکوفه قضاوت کرد مگرسه سال ازرمان خلافت عبدالله بن زبیر که اورا ازقضاوت عزل نمود وبعد ازفوت عبدالله بن زبیر تازمان حجاج بن یوسف الثقفی بازقضاوت کوفه را داشت و حجاج اورا ازقضاوت عزل نمود وعمراورا بعضی صد سال نوشتند وبعضی زیاده برصد سال وفوت او را دربین سنه ۷۸ لزهجرت مختلف نوشته‌اند

ومخفی نماند که اعداء عدو آن بزرگوار معویة بن ابوسفیان بود وقصه‌های عداوت اوراعلماء درکتب خود مبسوطا ومشروحا مرقوم فرموده‌اند که محتاج بذکر آنها نیست‌مخصوصااهل‌مملکت‌خود را فرمان دادکه امیرالمومنین ع را سب کنند وازاو برائت جویند •

ودز شرح ابن‌ابی‌الحدید است که جمعی ازبنی‌امیه بمعویه گفتند باامیرالمومنین‌ع توبمقصود خود رسیدی دیگرخوبست که ترک کنی لعن وسب آن بزرگوار را معویه گفت نه والله ما اترکه حتی بربوعلیها الصغیرویهرم علیها‌الکبیرولایذکرله‌ذاکرفضلا یعنی قسم بخدا ترک نمیکنم سب آن بزرگوار را تا آنکه اطفال صغیر بعداوت آنحضرت پیرشوند واحدی فضلی ازبرای آن بزرگوارذکر نکند

ودرروضاتست که معویه‌درقنوتات نمازش سب میکردامیرالمومنین‌ع را ودرخطبش اظهارمیکرد برائت ازآنحضرت را وازابن ابی‌الحدید نقل کرده که معویه بسمرةبن حندب صد هزار درهم وعده کرد که روایت کند آیهٔ ومن‌الناس‌من‌یعجبك قوله فی‌الحیوةالدنیا ویشهدالله ما فی‌قلبه وهوالدالخصام واذا تولی‌سعی‌فی‌الارض لیفسدفیها ویهلك‌الحرث والنسل والله لایحب‌الفساد در باره امیرالمومنین وآیهٔ ومن‌الناس من یشری نفسه‌ابتغاء مرضات‌الله والله رؤف بالعباد در باره معویه سمره قبول نکرد تا آنکه ۴۰۰ هزاردرهم داد وآن ملعون قبول کرد

وازابن‌اثیر نقل کرده که حریز بن عثمان رحبی ملعون ناصبی ازدشمنان امیرالمومنین بود و این ملعون همه روزوشب هفتاد مرتبه وصبح ۷۰ مرتبه سپ میکرد حضرت امیررا وفرموده است و کانت بنوا امیه اذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه انتهی

وبرادر ملعون معویه عتبة‌بن‌ابی‌سفیان دربنی‌امیه احدی افصح‌ازاونبود ودرمجلس‌معویه‌بحضرت مجتبی‌ع گفت‌وان‌اباك‌شرقریش‌وسخنهای‌زشت‌دیگرهم گفت وحضرت مجتبی‌ع باوجوابهادادند منجمله فرمود انك عندی‌لست بکفوعبدعبدعلی فارد علیك واعابتك ولکن‌الله وزوجل لك ولابیك وامك واخیك لبالمرصاد وانصافا هیچ فضیلتی ازاین بزرگنروبالاتر نمیشودکه بنی‌امیه باآن قدرت وسلطنتی که داشتند ۸۰ سال ازامیرالمومنین تبری میجستند ومردم راامربسب آن بزرگوارمینمودند وامر بجعل احادیث درذم آنحضرت‌مینمودند وهرکس ازمحبین‌امیرالمومنین‌ع‌وشیعیان آن‌بزرگوار را میدیدندیاکسی‌راکه بمحبت‌علی متهم‌مینمودندگردن‌میزدندمعذلك اینقدرفضایل‌حضرت امیرع آفاق‌راپرکرده‌و

رذالت طبع وخباثت نفس وکفر سریره جماعت بنی‌امیه را برهمه مردم واضح وآشکارا کرده است اینست که شاعر میگوید

لقد کتموا آثار آل محمدص — محبیهم خوفا واعدآئهم بغضا
فابرز من بین الفریقین نبذة — بها ملوالله السموات والارضا

واین مضمون کلام واقدیست که گفت، مابین الکتمانین قد ملاء الخافقین

وبعضی دیگر ازمبغضین حضرت امیر ع بودند که اعتنائی بذکر آنها نیست منهم سمرة بن جندب ملعون ومنهم انس بن مالك ومنهم زیدبن ارقم ومنهم جریر بن عبدالله البجلی ومنهم کعب الاخبار که عالم جهودان وحبرایشان بود ودر یمن بدست حضرت امیر اسلام اختیار کرد و ظاهرا در زمان خلافت عمر بن خطاب بمدینه آمد ودرزمان خلافت امیرالمومنین ع درحمص بود آمد نزدمعویه واورا تحریص نمود بجنك امیرالمومنین ع

ومنهم حسن بن ابی الحسن البصری بود که درسنه صدوده هجری درسن هشتادو هشت سالگی از دنیا رفت وبا پنج نفر ازائمه معصومین ع هم عصر بود ودرجنك جمل حاضر نشد بیاری حضرت امیرع وهمچنین درکربلاهم حاضر نشد دریاری حضرت سیدالشهداء ع واین حسن بصری اززهاد ثمانیه است وازآن چهار نفریست که دشمن حضرت امیرالمومنین ع بودند

## فصل دهم

## دربعضی ازوقایع مهمه وتواریخ متعلقه بزمان خلافت واقعی حضرت امیر ع ازسنه یازده هجری که سنه رحلت حضرت پیغمبر ص بود تا آخر سنه سی‌وپنج هجری که عثمان بن عفان ازدنیا رفت

بدانکه در اوایل سنه یازدهم هجری پیغمبر ص مسلمین را بسرداری اسامة بن زید متوجه فرمود بجانب روم فرمود خدا لعنت کند هر که تخلف کند ازجیش اسامه وشاید مقصود آن بزرگواراین بود که چون میدانست رحلتش نزدیك شده خواست منافقین درمدینه طیبه نباشند که مبادا اخلال درخلافت امیرالمومنین ع بنمایند پس بعضی ازمنافقین ملتفت شدند بشدت مرض پیغمبر ص وآنکه اگر آن بزرگوار ازدنیا برود واینها درمدینه نباشند امرخلافت حضرت امیرمستقروثابت خواهد شد لذا ازجیش اسامه تخلف ورزیدند وهمان اوقات پیغمبر ص تعیین نمایند وانصار دوقبیله بودندیکی قبیله خزرج و دیگری قبیله اوس حباب بن منذر بن جموح که ازقبیله خزرج وازانصار بود بمهاجرین گفت منا امیر بعضی از مهاجرین گفتند نحن المهاجرون اول الناس اسلاما واکرمهم احسابا واوسطهم دارا واحسنهم وجوها وامسهم برسول‌الله ص رحما وانتم اخواننافی الاسلام وشرکائنا فی الدین نصرتم وواسیتم فجزاکم‌الله خیرا فنحن الامراء وانتم الوزراء

بعضی ازانصار سعدبن عباده راکه رئیس قبیله خزرج بود تعیین کردند وابوالنعمان که رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت سعد نشد مغیره بن شعبه درآن مجلس حاضر بود فورا این خبر را بابی بکر وعمر رسانید پس این دونفر باعبیدة بن جراح وارد شدند بسقیفه بنی ساعده ودرهمان روز وهمان مجلس بعد ازمذاکرات زیادی اول عمر بابی بکر بیعت نمود بعد ابوعبیده جراح وبعد قبیله اوس وبعد مشهور نمودند که اجماع امت شد برخلافت ابی بکر وپیغمبر ص فرموده لاتجتمع امتی علی خطاء وحال آنکه اجماع امت نبود

چنانچه دربحار ازابان بن تغلب ازحضرت صادق ع روایتکرده که بعد ازتقرر امرخلافت بر ابابکر

دوازده نفرازصحابه علانیه انکارخلافت ابی بکررا نمودند شش نفرازدوازده نفرازمهاجرین بودند وشش نفرازانصارخالدبن سعدبن العاص وسلمان فارسی وابوذر غفاری ومقدادبن اسود وعماربن یاسر وبریدةبن الحصیب الاسلمی وابوالهیثم بن تیهان وخزیمةبن ثابت الملقب بذی الشهادتین و سهل بن حنیف وعثمان بن حنیف وابی بن کعب وابوایوب انصاری واین دوازده نفرازمهاجر وانصارعلانیه انکار نمودند خلافت ابی بکررا وبنی هاشم وزبیربن عوام وعتبةبن ابی لهب وبراءبن غارب هم با ابی بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت امیرع بودند وهمچنین سعدبن عباده که رئیس قبیله خزرج بود باجمعی ازقبیله خزرج نیز باابی بکر بیعت نکردندوقیس پسرسعدبن عباده گفت اگرخلافت حق ابابکر بود چرا باید پیغمبرص اسامةبن زیدرا براووعمربن خطاب امیرنماید

الحاصل آن دوازده نفرازمهاجر وانصار اراده نمودند بروند مسجد وابابکررا ازمنبر فرود آوردند وبا اومقاتله نمایند حضرت امیرع مانع شد وفرمود بروید میان مسجد وآنچه از پیغمبرص شنیده اید بابی بکر بگوئید تاتاکید حجتی بشود باو پس آن دوازده نفرروزجمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبرص آمدند میان مسجد وسخنانی که ازپیغمبردرباره حضرت امیرع شنیده بودند بابی بکرگفتند واورا موعظه زیادی نمودند ابابکرگفت • ولیتکم ولست بخیرکم اقیلونی اقیلونی

وحضرت امیرع درخطبه شقشقیه اشاره بهمین میفرماید

فیاعجبا بیناهویستقیلها فی حیاته اذ عقدهالاخربعد وفاته

پس عمربن خطاب اقاله ابابکررا ازخلافت شنید ازجای خود برخاست وفریاد زد انزل عنها یالکع (لکع یعنی ناکس واحمق) اذاکنت لاتقوم بحجج القریش لم اقمت نفسك هذاالمقام والله لقدهممت ان اخلعك واجعلها فی سالم مولا ابی حذیفه پس ابابکرازمنبرفرود آمد و رفت بمنزل خود و سه روز بمسجد نیامدروزچهارم عمربن خطاب وخالدبن ولید ومعاذبن جبل وسالم مولا ابی حذیفه با سه هزارنفردیگرشمشیرهای خود را برهنه کردند آمدنددرب خانه ابی بکر واو را بمسجد بردند و باین اسباب خلافت را ازامیرالمومنین گرفتند •

ودرسنه دوازدهم هجری ابابکرابوعبیدةبن جراح رابرتمام لشگرسپه سالار نمود وعمروعاص را سردار لشگرنمود وهرقل سلطان روم لشگرزیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین وسپاه روم قتال واقع شد وجمعی ازمسلمین کشته شدند •

وایضا در اینسال ابابکر لشگرزیادی بسرداری خالدبن ولید روانه نمود بیمامه جهت قتال با مسیلمه کذابه که مدعی نبوت شده بود وجمع کثیری دور اوجمع شده بودند وجنك شدیدی واقع شد و ۱۵۰ نفرازاصحاب پیغمبرص درآن جنك شهید شدند ومسیلمه کذابه بدست وحشی قاتل جناب حمزه سیدالشهداء بدرك واصل شدکه خود وحشی گفت قتلت خیرالناس فی الجاهلیة و شرهم فی الاسلام مرادش ازخیرالناس جناب حمزةبن عبدالمطلب است وازشرالناس مسیلمه کذابه است

وایضا دراینسال ابوالعاص بن ربیع شوهر جناب زینب بنت رسول‌الله ص که خواهرزاده جناب خدیجه کبری بود ازدنیا رحلت فرمود ومادر ابوالعاص هاله بنت خویلد بود

ودرسنه سیزدهم هجری ابوبکرتجهیزلشگری نمود بجانب شام بسپه سالاری ابوعبیدةبن جراح ودرهفتم جمادی الاخره سنه سیزدهم هجری ابوبکر مریض شد ودرآنحال عمربن الخطاب راجانشین وخلیفه خود نمود وازدنیا رفت واغلب اهل تسنن وفات ابابکر را درشب چهارشنبه بیست ودوم جمادی الاخره سنه سیزدهم نوشته اند که مدت مرضش پانزده روزطول کشیدودرسن شصت وسه سالگی ازدنیارفت

ودرمصباح شیخ طوسی میفرماید روز بیست‌وهفتم جمادی‌الاخره ازدنیا رفت در سنه سیزدهم هجری وبنابرقول شیخ مدت خلافت ابابکردوسال وسه‌ماه‌وبیست‌وهفت روزبوده چون سه روزبعداز رحلت‌حضرت پیغمبرص بخلافت نشست وپدرابابکرابی‌قحافة‌بن عثمان‌بن عامربن کعب بن‌سعدبن‌تیم بن مرة‌بن کعب است ودرمقدمه بعضی ازخصوصیات نسبیه ابابکرذکرشدودرجناب مرة‌بن کعب نسب‌ابابکر بانسب خاتم‌انبیاء ص متحد میشود ابا واماً

وبعد ازفوت ابابکر بلافاصله عمربمسند خلافت نشت بنص ابابکرودرابتدا خلافت عمر جنك مسلمین باعجم واقع شد وسردارلشگراسلام ابوعبیده‌ثقفی پدرجناب مختار بودکه ازبزرگان‌اصحاب حضرت پیغمبرص‌بود ودرآن جنك ابوعبیده ثقفی وجمعی ازمسلمین وصد هزارنفرازاعاجم کشته شدند وآخرالامرفتح بامسلمین شد ٭

ودرسنه چهاردهم هجری‌عتبة‌بن‌عروة‌المازنی‌بامرعمرازمدینه‌آمد بعراق‌وشهربصره رابنا نمود

ودراین‌سال ابوعبیدة‌بن جراح فتوحاتی در بلاد روم نم———ود وشهرشام وحمص رافتح نمود وخالدبن‌ولید رابرحصار حمص بگذارد وخود بجانب بعلبك روانه‌شد وآنجا را هم فتح نمود

وایضا دراینسال عمربن‌الخطاب پسرخ‌ودرا که شراب خورده بود درحضور اصحاب بقانون شرع حد زد وایضا درماه رمضان همین سال عمرنمازتراویح را بدعت نمود وآن چنانست که نماز های نافله که درلیالی ماه رمضان وارد است وازعهد پیغمبرص مردم آنها را فرادی بجای میاوردند عمرگفت خوبست مردم این نمازها را بجماعت بخوانند مقررنمودکه هرچهار رکعت را مردم بایك پیشنمازی بعمل آورند ازبرای راحت آن پیش‌نماز ازاینجهت نمازتراویح نامیدند ٭

ودرسنه پانزدهم هجری هرقل سلطان روم لشکرخود را طلب نمود برای جنك مسلمین‌وعمر هم لشگرزیادی بسرداری ابوعبیدة‌بن جراح فرستاد ودرآن جنك ماهان کافر عمودی بفرق جناب مالك اشترزد وقدری ازچشم مالك چاك خورد وازآن روز مالك ملقب باشترشد

ودراین‌سال وقعه قادسیه در عراق واقع شدکه مسلمین با یزدجرد مجوس سلطان ایران‌جنك کردند عده مسلمین که حاضر بجنك شدند هفت هزارنفربودند وسردارشان سعدبن‌ابی‌وقاص بودوعده مجوسیان هفتاد هزارنفربودند ورئیس ایشان رستم مجوسی بود معذلك لشگراسلام غلبه نمودند و رستم را بقتل رسانیدند باسی‌هزارمجوسیان ودرآن جنك جناب عمروبن‌ام مکتوب موذن حضرت رسول‌ص شهید شد وبعد ازفتح نمایان مسلمین وسعد وقاص رفتند بسمت مدائن وداخل ایوان کسری شدند وآنچه زینت درآنجا بود بغنیمت بردند ویزدجرد پادشاه عجم ازآنجا فرار نمود .

ودرآنسال ابوقحافه پدر ابابکر وسعدبن عباده رئیس قبیله خزرج ازدنیا رفت ودرعقدالفرید است که‌عمرشخصی را فرستاد بشام که‌دعوت نماید سعدبن عباده را ببیعت نمودن‌با وی پس آنشخص وارد شدودعوت نمود اورا باوی امتناع نمود پس اوتیری‌بجانب سعدبن عباده رهاکردو اورابقتل رسانید وبعضی گفتند که میان حمام‌تیری باوزدندواورابقتل رسانیدندپس اجنه براوگریه کردند و گفتند

نحن‌قتلنا سیدالخزرج سعدبن عباده ورمیناه بسهمین فلم یخط فواده

ودرسنه شانزدهم هجری عمربن الخطاب حکومت مدائن را بجناب سلمان واگذارنمود

وایضا دراینسال مسلمین شهرحلوان را فتح نمودند وآن شهرآبادی بودکه درعراق بعدازکوفه وبصره وبغدادشهری‌بآبادی‌اونبود وفعلا حلوان مخروبه‌است ودرنزدیك‌قصرشیرین‌واقعست‌ومعروفست

به پل ذهاب و گفته شده که دراوست قبر جناب احمدبن اشعری که ازاکابر اصحاب ائمه اطهار وازو کلای امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه بود.

ودر سنه ۱۷ هجری سعد وقاص پدرعمر بامر عمر بن الخطاب بناء شهر کوفه. ومسجد آنرا نهاد ودراین سال بیت‌المقدس بدست لشگراسلام فتح شد و کعب‌الاخبار که در بیب‌المقدس میان علماء یهود بسیارحبر نامداری بود بدست عمر بن الخطاب اسلام اختیار نمود وایضا دراین سال مسلمین بسر کردگی ابوعبیدة بن جراح شهرحلب را فتح‌نمودند وهرقل ازانطاکیه فرار نمود بجانب قسطنطنیه

ودرسنه ۱۸ هجری ابوعبیدة بن جراح درشهرحمص بمرض وباء ازدنیا رفت وازاو نسلی نماند وسنش ۵۸ سال بود ومعاذبن جبل را نایب خود نمود وامارت لشگررا باو واگذار نمود و جسد ابو عبیده را درشهراردن بخاك سپردند واردن ناحیه‌ایست ودراواست طبریه‌وصوروعکا وبعد ازچندروز عبدالرحمن بن معاذبن جبل نیز بمرض وباء ازدنیا رفت وبعد خود معاذ نیز بمرض وبا ازدنیا رفت

ودر اصابه است که درتمام غزوات معاذ خدمت حضرت پیغمبرص بود ودوغزوه بدرکبری در سن ۲۱ ساله بوده ووقتی که معاذخواست ازدنیا برود عمروعاص را نایب خود نمود و عمروعاص برجنازه معاذ نماز خواند وایضا دراین‌سال بلاد جزیره ازقبیل رقه وعین‌الورد و حران و خاجورو قرقیسا ورراس‌العین ونصیبین‌وسنجاور ومیافارقین وآمد وعسقلان بدست لشگر اسلام بسر کردگی عیاض بن غنم فتح‌شد وایضا دراینسال عمر بن‌الخطاب‌حکومت شام را بمعویة بن ابی‌سفیان‌دادوحکومت بصره راباابوموسی اشعری‌وقضاوت کوفه‌رابشریح‌قاضی وایضا عمر بن‌الخطاب دراینسال‌مسجدالحرام را وسیع نمود درمدینه طیبه خانه عباس‌بن عبدالمطلب وخانه مروان‌بن حکم را خرید وجزء فضاء مسجد پیغمبرص نمود وایضا دراینسال عمر بن‌الخطاب تاریخ هجری را وضع نمود.

ودرسنه نوزده هجری اهواز بشمشیرابوموسی اشعری فتح شد واهواز ازبلاد خوزستانست که مشهوراست بعربستان‌وآن ناحیهٔ بزرگیست‌بین واسط وبصره وشیراز وپایتخت اهوازبلد شوشتراست

وایضا دراینسال شهرتکریب وموصل بشمشیرعبدالله بن منعم فتح شد وایضا در اینسال یزیدبن ابی‌سفیان برادر معویه ازدنیا رفت.

ودرسنه بیستم هجری شهرشوشتربدست‌ابوموسی اشعری فتح شد وشهرمصرواسکندریه بشمشیر عمروعاص فتح شد ومدتی عمروعاص درمصرحکومت نمود وفسطاط مصررا عمروعاص بنا نمود

وایضا دراینسال عمر بن‌الخطاب سعدبن‌ابی‌وقاص را ازحکومت کوفه عزل نمود و جناب عمار یاسررا حاکم کوفه نمود وسعد وقاص را سپهسالارکل لشگر اسلام نمود و ایضااینسال زینب بنت جحش‌بن‌رباب زوجه حضرت رسول‌ص ازدنیارحلت نمود درمدینه طیبه وقبراو دربقیع‌است.

ودر سنه ۲۱ هجری عمر بن‌الخطاب سعدبن ابی‌وقاص را ازسپهسالاری لشگراسلام عزل‌نمود این خبربه یزدجردبن شهریار سلطان عجم رسید و۱۵۰ هزاره‌ردولاوردرشهرنهاوند به‌سپهسالاری فیروزان حاضر نمود وجناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب را شنید بعمر بن‌الخطاب خبررسانید عمرخواست لشگراسلام را ازشام ومصروسایرشهرها جمع‌آوری نماید وبجنك یزدجرد روانه نماید وخودش‌هم همراه‌لشگر برودامیرالمومنین‌ع صلاح‌ندانست عمرازمدینه حرکت‌نمایدفرمود چون مدینه مرکزمملکت وپایتخت اسلام است وحراست اوواجب است وایضا صلاح‌ندانست که‌لشگر ازشام‌بطلبد وفرمود مملکتی‌راکه بزحمت زیادی گرفته‌شده سزاوارنیست که ازلشگرخالی بماند مبادا هرقل‌سلطان‌روم بفهمدوازکمین‌بیرون‌شودومسلمانان‌رابقتل‌برساندودومرتبه‌شام‌راتصرف‌نمایدعمرعرضکرد

یا علی پس رأی چه چیز است فرمود رأی اینست که تو در مدینه بمانی و مرد شجاعی و دلیری را امیر لشکر اسلام کنی و بجنك اعاجم روانه نمائی که اگر مغلوب شوند تو در جای خود بمانی که دوباره تجهیز لشکر نمائی و فرمودند از مسلمانان کسیکه لایق امارت لشکر اسلام را دارد نعمان بن مقرن مزنی است پس عمر بن الخطاب این رای را پسندید و نامه بنعمان نوشت و اورا مامور نمود که بسپه سالاری لشکر اسلام برود بجنك اعاجم واو که نامه راخواند با زیاده از سی هزار مرد جنگی روانه شد بجانب نهاوند و پس از مقاتله زیادی آخر الامر فتح بالشگر اسلام شد و این جنك را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد و ایضا در این سال شهر اصفهان بشمشیر مسلمین و سرداری ابوموسی اشعری فتح شد

و ایضا در اینسال جناب بلال بن ریاح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام بمرض طاعون در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود وقبر شریفش در باب الصغیر دمشق معروفست وجناب بلال در غزوه بدر و احد و سایر غزوات حاضر بود در رکاب حضرت پیغمبر (ص)

و در اصابه است که اسم مادر بلال حمامه بود وحضرت پیغمبر (ص) بین او و بین ابوعبیدة بن جراح اخوت قرار دادو اول غلام امیة بن خلف بودو او خیلی ظلم میکرد باین بزرگوار ودر روزهای بسیار گرم او را در بطحاء مکه بپشت میخوابانیدو سنك بزرگی روی سینه اش میگذاشت و میگفت یا باید باینحال بمیری یا کافر شوی بمحمد (ص) و او در اینحال میگفت احد احد پس ابوبکر باو گذشت و اورا خرید و آزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول را و در جمیع غزوات در رکاب حضرت رسول مشرف بود

و ایضا در اینسال حسن بصری متولد شدو خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله مخزومی وفات یافت وقبر او درحمص است و این خالد بن ولید مادرش لبابة الصغری بنت حارث همشیره ابوینی جناب میمونه زوجه پیغمبر (ص) بود وهمشیره امی جناب اسماء بنت عمیس بود و خالد از شجعان قریش بودو خیلی از بلدان مسلمین بشمشیر او فتح شد وخالد پسرعم ابوجهل وجناب ام سلمه زوجه پیغمبر است وجد خالد مغیرة بن عبدالله است واو غیر مغیرة بن شعبه ملعونست که بسیار محیل و مکار بود وفتنه سقیفه بنی ساعده را او برپا نمود

و در سنه بیست و دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان وقومس و دامغان و بسطام را مسلمین فتح نمودند بسرداری نعیم بن مقرن برادر نعمان

و ایضا در اینسال مسلمین شهر آذربایجان و باب الابواب و بلنجد وخضر رافتح نمودند بسرداری بکر بن عبدالله و ایضا در اینسال ابیة بن کعب که کاتب وحی و استاد عبدالله بن عباس بود از دنیا رحلت نمود

و ایضا در اینسال فارس راکه شیراز باشد با توابع آن بسرداری ابوموسی اشعری وحکم بن ابی العاص برادر عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاسع عموی مختار ثقفی فتح نمودند

و ایضا در اینسال مسلمین خراسان را بسرداری احنف بن قیس فتح نمودند

و در سنه بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را بسرداری عبدالله بن ابی و سهیل بن عدی فتح نمودند

و ایضا در اینسال مسلمین سجستان راکه سیستان نام باشد تا سرحد قندهار بسرداری عمرو عاص و عبدالله بن عمر بن خطاب فتح نمودند

و ایضا در اینسال عمر بن الخطاب عزم سفر بیت الله نمود و زوجات مطهرات پیغمبر را نیز باخود برد و عبدالرحمن بن عوف همه جا پیش روی هودج ایشان بودو عثمان بن عفان پشت سر هودج ایشان

و جون عمر بمدینه طیبه مراجعت نمود مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود باغلامش ابولولو المسمی بفیروز آمدند بمدینه یکروز ابولولو از دست مغیره آمد بشکایت نزد عمر بن الخطاب که مولای من مغیره از من ماهی صد درهم میخواهد و تحصیل این وجه بر من گرانست فرمان بده تا مغیره بر من تخفیف دهد عمر گفت

صنعت تو چیست ابولولوصنایع خودرا اظهار کرد و گفت که من ازهمه این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت بااین صنایع که داری ماهی صددرهم بر تو گران نیست خواست از نزداو بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی گفت آسیائی بسازم که آوازه آن بتمام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت این غلام مرا تهدید بقتل نمود

روز بعد از مسجد خارج شد و دست جناب عبدالله بن عباس را گرفت و گفت اجل من گویا نزدیک شده نمیدانم این امر خلافت را بکه تعویض نمایم

گفت چه میگوئی در حق علی(ع) و حال آنکه قرابت و شجاعت و فضیلت و سبقت در اسلامش معلوم است عمر گفت راست میگوئی لکن در طبع او مزاحیست و خیلی مایل است بخلافت

ابن عباس گفت چه میگوئی در باره عثمان بن عفان عمر بن الخطاب گفت در جواب ابن عباس گفت اگر او والی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط مینماید و بروایتی گفت واما تو ای عثمان والله سرگین بهتر است از تو

گفت چه میگوئی در باره طلحه گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله(ص) را آزرده کردی بسبب کلمه که روز نزول آیهٔ حجاب گفتی

ابن ابی الحدید میگوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان پیغمبر حجاب کنند چون از دنیا برود ما زنانش را نکاح میکنیم آیه شریفه نازل شد وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا

گفت چه میگوئی در باره زبیر بن عوام گفت او مرد شجاعی است لکن او بسیار بخیل است ازصبح تا بشام در بقیع بجهة یکصاع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بدخو ومفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی

گفت چه میگوئی در باره سعد وقاص عمر گفت او مرد لشگرکشی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر ومتعصبی و بکار خلافت نمیآئی واگر ریاست دهی با تو باشد ازعهده آن برنمیآئی

گفت چه میگوئی در بارهٔ عبدالرحمن بن عوف گفت او مرد ضعیف القلبی است

بعد گفت ای ابن عباس اگر معاذبن جبل یا سالم مولی حذیفه یا ابوعبیدة بن جراح زنده میبودند لایق و شایسته خلافت میبودند

اقول ایها المسلمون ببینید که بیوفائی و بی اعتباری آن چه میکند که امیرالمومنین «ع» با این فضایل از معاذبن جبل و سالم و ابوعبیده پست تر شد نزد ایشان

الحاصل بعد از چند روز عمر در مسجد مشغول نماز بود که ابولولو با کارد دوسره شش زخم خنجر بر او زد ویکی از آن زخمها بزیر ناف عمر واقع شد عمر بر زمین افتاد واین قضیه در بیست و ششم ذیحجة الحرام سنه بیست و سه هجری بود

پس عمر طلحه انصاری را نزد خود طلبید و گفت بعد فوت من باید تو با پنجاه نفر از انصار باشمشیر های کشیده شش نفر را در خانه عایشه حاضر کنید علی وعثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف را وسه روز آنها مهلت دهید بعد اگر چهار نفر یا پنج نفر بطرفی رفتند ودو نفر یا یك نفر بطرفی آن دو نفر یا یکنفر مخالف را بقتل رسانید واگر سه نفر بطرفی رفتند وسه نفر بطرفی دیگر صواب با آن طرفیست که عبدالرحمن بن عوف در اوست وآن سه نفر دیگر را گردن بزنید واگر بعد از سه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفر را گردن بزنید وبقتل برسانید

و در روز آخر ذیحجة الحرام سنه بیست و سه هجری عمر ازدنیا رفت در سن شصت وسه سالگی

و روز اول محرم او را دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال و شش ماه وسه روز بود تقریبا مخفی نماناد که ابولولو نامش فیروز بود وبعضی از بزرگان گفتند که ابولولو ازاسراء نهاوند بود و در روضاتست که عبدالرحمن المکنی با بن جوزی گفته زنهای عجم وقتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل این کلمه ابولولو بوده چون وقتیکه خلیفه را کشت رعبی از اودر قلوب مردم افتاد بعد از کثرت استعمال لولو شد

و نسب عمر اباو اما در مقدمهٔ کتاب گفته شد

عجب است که چرا سلمان و اباذر و مقداد و عما راکه از بزرگان صحبابه ومسلم بین الفریقین بودند داخل مشورت نکرد درجواب گفته شود که چون اینها از قریش نبودند جزء نکرد در مشورت چون روایت شده که پیغمبر (ص) فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر والشر و ایضا اتفاق کردند عامه و خاصه علی ال الامامة لاتکون الا فی قریش

گفته خواهد شد اولا معاذبن جبل و سالم مولا حذیقه هم از قریش نبودند چرا گفت اگر آنها زنده میبودند لایق خلافت بودند

و ثانیا چرا عباس که عم پیغمبر (ص) بود از قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگر گفته شود که این شش نفر که جزء کرد همه ازعشره مبشره بودند گفته خواهد شد که سعد بن زید هم ازعشره مبشره بود چرا او را جزء ودخیل در مشورت نکرد و حال آنکه در آنوقت حیات داشت

و در ارشاد مفید است وقتیکه عمر خلافت راشوری قرار داد میان شش نفر بکیفیتی که آنفا ذکر شد امیر المومنین (ع) دست عبدالله بن عباس را گرفت فرمود پسر عباس قوم دشمنی نمودند باما و باشما چنانچه باخود پیغمبر «ص» درحیاتش دشمنی کردند قسم بخدا اینهارا بسوی حق بر نمیگردانند مگر شمشیر، ابن عباس عرض کرد چه شده فرمود مگر نشنیدی که عمر گفته اگر دو نفر از این شش نفر بیعت کردند بایکنفر ودو نفر دیگر بیعت کردند بایکنفر دیگر پس بوده باشید با آن سه نفر یکه عبدالرحمن میان آنها هست و بکشید آن سه نفری را که عبدالرحمن میان آنها نیست ابن عباس عرض کرد بلی شنیده ام فرمود آیا نمیدانی که عبدالرحمن پسر عم سعدوقاص است وعثمان صهر عبدالرحمن است گفت بلی فرمود عمر میدانست که سعدوقاص و عبدالرحمن وعثمان مختلف نمیشوند در رای واگر هر کدام از اینها بیعت کردند آن دونفر دیگر هم با او هستند و مخالفشان را بقتل میرسانند و باکی ندارند که طلحه وزبیر کشته بشوند وقتیکه منهم کشته بشوم قسم بخدا که اگر عمر زنده بماند باو میفهمانم سوء رایش راقدیما وحدیثا واگر بمیرد روز قیامت با او مخاصمه خواهم کرد

اقول اینکه فرمود عثمان صهر عبدالرحمن است چون عبدالرحمن شوهر ام کلثوم خواهر امی عثمان و خواهر ابوینی ولید فاسق بن عتبهٔ بن ابی معط بود و بعضی گفتنند که خواهر عبدالرحمن هم زوجه عثمان بود

و بعداز فوت عمر مجلس شورائی ترتیب دادند و این شش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن عوف گفت کیست از شما که حق خود را بدیگری بذل کند طلحه بن عبدالله حق خودرا بعثمان بخشید وزبیر بن عوام حق خودرا بامیر المومنین «ع» بسر خال خود بخشید چون زبیر پسر صفیه بنت عبد المطلب بود و سعد وقاص حق خودرا بعبدالرحمن بن عوف بخشید چون هردو از اولاد زهرة بن کلاب بن مره بودند پس حق منحصر باین سه نفر شد

و عبدالحمن آمد بمسجد و درمجمع اصحاب بامیر المومنین «ع» عرضکرد انا ابیعك لتعمل بکتاب الله و سنة رسوله وسیرة ابی بکر وعمر حضرت امیر المومنین (ع) فرمود بل علی کتاب الله وسنهٔ رسوله (ص) واجتهاد رایی بعد عبدالرحمن اینکلمات را بعثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن گفت وعثمان

قبول کرد مرتبه سوم عبدالرحمن باعثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم وجمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر ومقداد بن اسود وجمعی دیگر از بزرگان و هریك در حضور مردم سخنها گفتند بعثمان و این قضیه سه روز بعد از قتل عمر ابن خطاب بود

و در سنه بیست وچهار هجری عثمان عمال خود را مامور بشهرها نمود و در اینسال مرض رعاف در مدینه طیبه شایع شد و سراقة بن مالك بهمین مرض از دنیا رفت ولذا آن سال را سنة الرعوف نامیدند

و در این سال عثمان به مروان بن حکم پسر عمش منصب وزارت داد وفدك را که ملك طلق فاطمه زهراء بود به مروان واگذار نمود و در دست آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز

و در سنه بیست وپنجم هجری عثمان سعد وقاص را از حکومت کوفه عزل نمود و برادر مادریش ولید بن عقبة بن ابی معط را بحکومت کوفه نصب نمود و آیه شریفه یاایها الذین آمنو ان جائکم فاسق بنباء در باره این ملعون نازل شد و بعد از فوت عثمان معویه را تحریص بقتل حضرت امیر (ع) مینمود آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین النهرین است بجهنم واصل شد وعقبه پدر ولید آن ملعونست که در مکه معظمه آب دهن بصورت نازنین پیغمبر (ص) انداخت و در جنك بدر با مشرکین بود و بدرك واصل شد

و ایضا در اینسال عثمان بمکه معظمه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجدالحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند واجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی را جزء مسجدالحرام نمود

و در سنه بیست وششم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر ثقفی را مامور بحکومت فارس نمود و این عثمان بن ابی العاص را پیغمبر (ص) بحکومت طائف فرستاد و عمر بن الخطاب او را از حکومت طائف معزول کرد و حکومت عمان و بحرین را بوی داد

و در سنه بیست وهفتم هجری مسلمین افریقیه را فتح نمودند بسرداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح که حاکم مصر بود ومملکت اندلس را فتح نمودند بسرداری عثمان بن عبدالله بن نافع وعبدالله بن حصین

و در سنه بیست وهشتم هجری عثمان ابوموسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود وعبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود و عبدالله عمر بن الخطاب را از حکومت سجستان عزل نمود و برادرش عاصم بن عمر را بجای او نصب نمود و ایضا در اینسال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود و ایضا در اینسال یزید بن معویه لع متولد شد چون در مصباح المتحدین است که روز چهاردهم ربیع الاول سنهٔ شصت وشش هجری یزید بن معویه بدرك واصل شد در سن سی وهشت سالگی

ودرسنه بیست ونهم هجری عثمان مشرف به بیت الله شد وسراپردهٔ سلطنتی درمنی نصب کرد و این از آداب جاهلیت بود و نماز قصر را در منی و عرفات چهار رکعت بجای آورد و این برمسلمین خیلی ناگوار آمد.

ودرسنه سی ام هجری عثمان بن عفان برادرمادریش ولید بن عقبة بن ابی معط را ازحکومت کوفه عزل نمود وسعید بن عاص را بحکومت کوفه نصب کرد وجهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بمسجد آمد ونماز صبح را چهار رکعت بجای آورد اهل کوفه شکایت اورا بعثمان نمودند عثمان ولید را با دو نفر که شاهد برفسقش بودند بمدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ماندیدیم لکن دیدیم که خمر قی کرد وریشش آلوده بخمر بود پس عثمان آندوشاهد را حد زد ومتعرض ولید نشد خبر بامیرالمومنین دادند تو ای عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب خمر بولید زد واو را ازحکومت کوفه عزل نمود ودرمواعظ المتقین ازانسان العیون حلبی شافعی نقل کرده که ولید بن عقبه هرشب تا بصبح شرب

خمر میکرد در یك شب چون مؤذن اذان صبح را گفت آمد بمسجد کوفه و نماز صبح را بجماعت چهار رکعت بجای آورد و در رکوع وسجودش میگفت اشرب واسقی بعد در نماز قبل از سلام شراب را قی کرد وسلام داد وگفت زیادتر بخوانم ابن مسعود گفت لا زادك الله خیراً ولا من بعثك الینا

وایضاً دراینسال عثمان تمام مصاحف را از امصار وبلدان طلبید ومصحفی راکه ابوبکر بجهت خود نوشته بود و بعد آن مصحف بدست عمر بن خطاب رسید و بعد آن مصحف بدست حفصه دختر عمر بود آن مصحف راگرفت و به یزید بن ثابت گفت از روی این مصحف مصحفی بنویسند و باقی مصاحف را امر کرد بآتش سوختند

ودرسنه سی ویکم هجری ابوطلحهٔ انصاری درسفر دریا وفات نمود وایضاً دراینسال ابوسفیان بن حرب پدرمعویه که اسمش صخر بود در مدینه طیبه ازدنیا رفت و دربقیع دفن شد درسن نود وچهار سالگی چون تولدش ده سال قبل از عام الفیل بوده وایضاً در این سال حکم بن ابی العاص که پدر مروان وعموی عثمان بن عفان وپسرعم ابوسفیان بود درمدینه طیبه بدرك واصل شد وپیغمبر(ص) او راسب نمود وازمدینه اخراج کردورفت بطائف وهمینقسم درآنجابود تازمان خلافت عثمان که اورا بمدینه آورد ودراین سال یزدجرد که آخرسلاطین فرس وعجم بودهلاك شدومملکت فرس ازاکبرممالك اسلام شد

و در سنه سی ودوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر(ص) از دنیا رحلت فرمود در روزجمعهٔ دوازدهم ماه رجب درسن هشتاد وهفت سالگی ودر مجالس المومنین فرموده در ماه رمضان سنهٔ سی ودو ازدنیا رحلت فرموده و ولادتش درسال قبل از ولادت پیغمبر(ص) بوده و دربقیع دفن شد وایضاً دراین سال جناب عبدالله بن مسعود از دنیا رحلت فرمود درسن شصت سالگی وایضاً دراین سال عبدالرحمن بن عوف ازدنیا رحلت کرد درسن هفتاد وپنج سالگی وایضاً دراین‌سال ابوالدردا که قاضی شهرشام بود درشام وفات نمود

وایضاً دراینسال مسلمین نیشابور را فتح کردند

ودرسنه سی وسوم هجری زبانهای‌مردم بلعن وطعن وذکرقبایح‌اعمال عثمان گشوده شد ومشغول بیدگوئی اوشدند وایضاً دراینسال جناب مقدادبن‌اسودالکندی درجرف که یکفرسخی مدینهٔ طیبه است ازدنیارحلت فرمود درسن هفتادسالگی ومردم جنازهٔ اورا بروی دستها بمدینه طیبه آوردند ودربقیع دفن کردند کذا نقل عن جامع ابن اثیرو در دارالسلام فرموده است که دراینسال عایشه مطالبه نمود از عثمان میراثش را ازپیغمبر(ص) عثمان گفت آیا تو وحفصه ومالك‌بن‌اوس‌شهادت نداده‌اید که پیغمبر(ص) فرمود نحن معاشرالانبیاء لانورث وبهمین روایت حق فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر(ص) را باطل نمودید و حال آمدهٔ مطالبهٔ ارث مینمائی عایشه سخنهای زشت زیادی گفت بعثمان عثمان بالای منبر گفت ان هذا الزعراء عدوة الله ضرب الله مثلها و مثل صاحبتها حفصه فی‌الکتاب فقال امراة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما الی قوله و قیل ادخلا النار مع‌الداخلین فقالت له یا عدوالله نعثل الیهود الذی بالیمن ولاعنته ولاعنها وحلفت ان لاتسکنه بمصر ابداً و خرجت الی مکة و قالت اقتلو نعثلا قتل‌الله نعثلا الی آخره اقول قول زعراء بر وزن حمراء زن کم مو وتنك موی نعثل بالثاء المثلثه مردیکه بسیارموی ریش و بدنش باشد منتهی‌الارب

ودرسنه سی‌وچهارم هجری‌اصحاب پیغمبر(ص)قبایح‌اعمال‌عثمان‌رابرورقه‌نوشتندوآن‌ورقه‌رابعمار یاسردادند که ببرد نزدعثمان عمار آورد وعثمان‌چندسطرآنراخواند وبغضب‌درآمد وبغلامان‌خود امر کرد اینقدرجناب عماررازدند که‌افتادپس‌خودپیش آمد اینقدرلگد وکفش برشکم واسافل‌اعضای‌اوزد که‌علت فتق‌بهمرسانید وبیهوش‌شد وتانصف‌شب‌بیهوش بودونمازظهروعصرومغرب وعشاء ازجناب عمارفوت شد وایضاًدراینسال‌عثمان‌مال‌زیادی به‌بنی‌امیه بذل نمود وبمروان‌بن‌حکم ویزیدبن‌ثابت زیاده برصدهزاردینار

از بیت‌المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید به آواز بلند قرائت میکرد والذین یکنزون‌الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار خشمناك شد یکروز عثمان درمجلسی که جمعی حاضر بودند رو کرد بمردم گفت آیا جایزاست که والی از بیت المال مسلمین چیزی بقرضیه بردارد کعب‌الاخبار گفت لا بأس بذلك جناب ابوذر فرمود یا بن‌الیهودیتین اتعلمنا دیننا و جناب ابوذر غفاری عصائیکه در دست داشت چنان بر سر کعب‌الاخبار زد که سرش شکست عثمان بغضب شده و اباذر را اخراج نمود بشام ودرشام بسیارطعن میزد بمعاویه تا اینکه کار بجائی رسید که معویه اورا در زندانی حبس کرد و نامه بعثمان نوشت و از او تکلیف پرسید عثمان بمعویه نوشت که اباذر را روانه نماید بمدینه با یك قائد درشتی که شب و روز اورا امان ندهد پس جناب ابوذر را باین قسم بمدینه آوردند ابوذر که چشمش بعثمان افتاد بین ایشان مذاکرات زیادی شد عثمان متغیرشدگفت ای اباذر کدام موضع را از همه جا دشمن تر داری گفت ربذه را عثمان حکم کرد به مروان کـه ابوذر را با زوجه‌اش ام ذر بر ربذه روانه کند وبعد ازچندروزجناب ابوذر در ربذه مریض‌شد وازدنیا رحلت فرمود

ودرسنه بیست وپنج هجری قریب بهزار نفر از مصر آمدند بمدینه وهمچنین ازبصره وکوفه و جمعی ازمهاجر و انصار جمع شدند و تعرض نمودند بعثمان که چرا عم خود حکم بن ابی‌العاص راکه پیغمبر(ص) ازمدینه طرد فرمود وخارج نمود بمدینه پس‌آوردی وچرا عبدالله بن‌ابی‌سرج راکه پیغمبر (ص) خونش را هدر کرده بود والی مصر نمودی و دختـر خود را بمروان بن حکیم تزویج کردی و عبدالله بن عامر را والی بصره نمودی و ولید بن عقبه را والی کوفه نمودی وحال اینکه معلن بفسق وفجوربودند وچراکتاب خدا را پاره نمودی و اورا سوختی و چرا دوستان خدا و پیغمبر را اینقدر زجر واذیت نمودی وازمدینه اخراج کردی ودرجنك احد چرا پیغمبر(ص) را تنها گذاردی وگریختی وچرا درجنك بدر حاضر نشدی و امثال این تعرضات را بسیار نمودند.

پس روز جمعه عثمان رفت بمنبر مردم شـورش کردند وبسر او ریختند پس عثمان مغشیاً علیه علیه افتاد برزمین وحضرت مجتبی وسعد بن ابی وقاص و زیدبن ثابت مردم را ازعثمان دفع نمودند وعثمان را بمنزلش رسانیدند عثمان درمنزل خود محصور شد.

بعد ازآن رأی مسلمین برآن قرارگرفت که عبدالله بن ابی‌سرج را ازمصرعزل نمایند وجناب محمدبن ابی بکر را والی مصر بگردانند عثمان قبول نمود وچنین کرد جناب محمدبن‌ابی‌بکر روانه شد با جمعی ازمهاجر وانصار بجانب مصر دربین راه دیدند قاصدی ازمدینه بتعجیل میرود بطرف مصر او را تفتیش نمودند دیدند با اوکاغذیست بمهرعثمان ودراونوشته بود بعبدالله بن ابی‌سرج که درحکومت خود ثابت هستی سخن محمدبن ابی بکر را قبول منما و او را غفلتاً بقتل برسان.

پس محمدبن‌ابی‌بکر با مهاجر وانصاری که همراهش بودند بمدینه مراجعت فرمود وصحابه را جمع نمود وکاغذ عثمان را بآنها نشان داد عثمان مغیرة بن شعبه وعمروعاص را نزد آنجماعت فرستاد که ترضیه خاطر آنها را بدست آورند.

پس مردم دشنام زیادی به آن دونفر وبعثمان دادند واهل مصر ومهاجر وانصارجمعیت نمودند و در خانه عثمان را سوختند وآنوقت مروان بن حکم و سعد بن عاص ومغیرة بن حارث و عبدالله بن عبدالرحمن وسایر خویشان و اقارب عثمان با پانصد مرد مشغول قتال با آن جماعت شدند و جمعی کشته شدند و آن یوم را یوم الدار گفتند.

پس جناب محمدبن‌ابی‌بکرداخل خانه‌شد وریش‌عثمان راگرفت وکنانة‌بن‌بشرعمودی بفرق‌عثمان زد وسودان بن عمران تیغی بوی زد وجناب عمروبن حمق بروی سینه عثمان نشست واورا نه طعن زد تا

ازدنیا رفت در سن هشتاد و دوسالگی

پس یکنفر اززنهای او که نائله نام داشت فریاد کشید ولطمه بصورت میزد مردم ریختندمیان منزل عثمان وخانه اورا غارت کردند

و روزقتل عثمان صبیحه عیداضحی یاعید غدیر بود سنه سی وپنج هجری ومدت خلافت عثمان یازده سال ویازده ماه ونه‌روز یاهفده‌روز بود غیرآن سه روزیکه بین قتل عمرونصب عثمان فاصله بوده و نسب عثمان اباً و اماً درمقدمه کتاب گفته شد

## فصل یازدهم در بعضی وقایع مهمه که در خلافت ظاهریه حضرت امیرالمومنین(ع)خلیفه بلافصل حضرت پیغمبر(ص)واقع شد از سنه سی وشش هجری تا سنه چهل هجری که حضرت امیر المومنین (ع) ازدنیا رحلت فرمود.

**بدانکه** درروزجمعه بیست وپنجم ذی‌الحجة‌الحرام همان‌سال مردم میان مسجدپیغمبرص باحضرت امیرالمومنین(ع) بیعت نمودند

و درارشاد مفیداست‌که بعد ازقتل‌عثمان کسانیکه درظاهر ازبیعت باامیرالمومنین ع تخلف‌نمودند عبدالله‌بن‌عمر بن‌الخطاب بود وسعدبن‌ابی وقاص وحسان‌بن‌ثابت واسامة‌بن زیدبن حارثه

و در سنه سی‌وشش هجری مسلمین با ناکثین قتال نمودند ومسمی شد بجنك جمل

ودرارشاد مفیداست‌که امیرالمومنین(ع) بعدازبیعت‌مردم فرمودند امرت بقتال‌الناکثین‌والقاسطین والمارقین ومراد ازقتال‌ناکثین همان جنك جمل‌است ومراد ازقتال قاسطین جنك صفین‌است ومراد از قتال مارقین جنك نهروان است

و ابتداء قتال ناکثین درسنه‌سی‌وشش هجری بود وتفصیلش چنانست‌که‌چون امیرالمومنین(ع) بیت‌المال را بین‌مسلمین بالسویه قسمت فرمود لذا طلحه و زبیر وسعدبن‌عاص ومروان‌بن حکم وجمعی ازقریش کینه قلبی‌خود راظاهر کرده وآغاز مخالفت نمودند عایشه بنت ابوبکرروانه شد بجانب مکه معظمه که مردم‌رابشوراندبر امیرالمومنین(ع) بسبب قتل‌عثمان واین‌مطلب نه‌ازجهت‌عداوتی بودکه بعثمان داشت چنانچه‌دروقایع سنه‌سی‌وسوم معلوم‌شدبلکه ازجهت‌عداوتی بودکه باامیرالمومنین (ع) داشت

معویه ازشام‌کاغذی نوشت بزبیر بن‌عوام درمدینه طیبه که‌من‌ازاهل‌شام بیعت‌گرفتم که من‌خلیفه باشم وبعدازمن توخلیفه باشی وبعدازتوطلحه بن‌عبدالله وچون بصره‌وکوفه بشما نزدیکست این‌دوشهر را بفرمان‌خود درآورید وسوق‌عسکر نمائید و بخونخواهی عثمان مردم را بسوی خود دعوت کنید که علی برشماسبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معویه را خواند ومضمونش‌رابطلحه گفت‌و بعنوان‌بهانه‌جوئی‌ازامیرالمومنین(ع) خواهش نمود عمارت‌کوفه رابرای‌خودوامارت بصره رابرای‌طلحه آن‌بزرگوار بمشورت‌ابن‌عباس‌اباء فرمود درحالتیکه‌اهل‌بصره وکوفه خبرقتل‌عثمان راشنیده بودند وباامیرالمومنین (ع)بیعت کرده‌بودند

پس‌طلحه وزبیروجمعی‌دیگرازمنافقین ازمدینه حرکت کردندبجانب مکه‌معظمه وبهمراهی‌عایشه از مکه عازم بصره شدند بجهت فتنه‌انگیزی ومناتله با امیرالمومنین «ع»

وچون آنحضرت آگاه‌شد ازحرکت عایشه وطلحه وزبیربجانب بصره آن‌بزرگوارهم باجمعی‌از مدینه حرکت فرمود وتشریف برد بجانب بصره وسهل‌بن حنیف برادر جناب عثمان‌بن‌حنیف‌رادرمدینه

خلیمه خود گردانید

چون طلحه وزبیر خبردار شدند ازحرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنها هم تعجیل نمودند درسیر نمودن چون نزدیك بصره رسیدند جناب عثمان بن حنیف که ازجانب امیرالمؤمنین ع حاکم بصره بود مردم بصره را حاضر نمود بجهت مقاتله باطلحه وزبیر آنها هم شبیخون زده وارددارالاماره بصره شدند وجمعی از مستحفظین رامقتول نمودند وجناب عثمان بن حنیف راهم گرفتند ومحاسن وشارب وابروهای اوراتراشیدند وخود او را رها نمودند

امیرالمؤمنین ع وارد شد بکوفه وازآنجا باجمعی ازمسلمین تشریف بردند ببصره وهرقدر وصیت فرمود طلحه وزبیر وهمراهان آنها را ابد اثر نکرد **آخرالامر** روز ه شنبه ۱۹ جمادالاولی سنه ۳۶ هجری لشگر امیرالمومنین ع با ناکثین که لشگر طلحه وزبیر وعایشه باشند مشغول مقاتله شدند

ودرمناقب است که درمیمنه لشگر امیرالمؤمنین ع مالك اشتر نخعی وسعید بن قیس بودو برمیسره عمار یاسر وشریح بن هانی بودو برقلب لشگر محمد بن ابی بکر وعدی بن حاتم بودو برجناع زیاد بن کعب وحجر بن عدی بود وبر کمین عمرو بن حمق وجندب بن ظهیر بودو بر رجاله ابوقتاده انصاری بودوعلم در دست محمد حنفیه بود

ودرمجالس است که درجنك جمل یك چشم جناب عدی بن حاتم ضایع شد

**وزمخشری** درربیع الابرار نوشته که معویه کاغذی نوشت بعدی بن حاتم واورا بمتابعت خود دعوت نمود پس عدی درجواب این دو بیت را نوشت

| | |
|---|---|
| تجادلنی معویه بن صخر | ولیس الی الذی یبغی سبیل |
| یذکرنی اباحسن علیا | وحظی فی ابی الحسن جلیل |

وجناب عدی درجنك صفین ونهروان هم دررکاب حضرت امیر ع بود

**ودرروایتست** وقتی که عدی خدمت پیغمبر ص آمدواسلام آورد آن بزرگوار خوشحالی تمامی فرمود وردای مبارك خودراجهت او بگسترانید وفرمود اذا اتاکم کریم فاکرموه

وازمروج الذهب مسعودی نقل شده که درغزوه جمل علمدار لشگر امیرالمومنین ع جناب محمد ابن الحنفیه بود امیر المؤمنین ع فرمود احمل علی القوم پس محمد حمله کرد درحالتیکه ازلشگر مخالف تیرونیزه میباریدپس قدری محمد تأمل فرمود امیرالمؤمنین ع باقائمه شمشیر بربدن محمد زد وفرمود ادرکك عرق من امك وعلم را از دست محمد گرفت وحمله فرمود بلشگر جمل واصحاب آن بزرگوار هم حمله آوردند بآنها فماکان القوم الاکرماشتدت به الریح فی یوم عاصف

الحاصل درهمان روز اول جنك مروان بن حکم تیری بجانب امیرالمؤمنین ع رها نمود وخطاء برك اکحل طلحة بن عبدالله وارد شد وطلحه بدانسبب از دنیا رفت درسن ٦٤ سالگی وزبیر هم آن روز ازجنك بجانب وادی السباع گریخت ودرآنجا عمرو بن جرموز در حالتی که زبیر درخواب بود چند زخم بوی زدوسر اوراجدا نمود وبدن اورا دروادی السباع بزیرخاك نمودوسر اورا آورد در بصره نزد امیر المؤمنین ع برزمین گذارحضرت امیرالمؤمنین ع غمگین شد وفرمود چرا زبیر راکشتی علی شمشیر زبیرراگرفت وجنبش داد وفرمود :

سیف طال ماجلی به الکرب عن وجه رسول الله ص

عمرو بن جرموز عرض کرد یاعلی جایزه مرا عطاکن فرمود انی سمیت رسول الله ص یقول بشر قاتل ابن صفیه بالنار

عمرو بن جرموز از نزد امیرالمومنین ع بیرون شد گفت نمیدانم با شما بنی‌هاشم چگونه توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی را بکشد بشارت بدوزخ دارد و اگر بروی شما تیغ بکشد کافر گردد .

الحاصل سن زبیر در آنوقت شصت و پنج سال یا هفتاد و پنجسال بود و زبیر پسر صفیه عمه پیغمبر ص بود و برادرزاده خدیجه کبری و داماد ابابکر بود و عبدالله و مصعب و عاصم و عروه و منذر اولاد زبیر بودند از اسماء دختر ابابکر وکانت ملقبه بذی النطاقین

و در جامع الطیف است که طلحه و زبیر هر دو روز پنشجنبه دهم جمادی الاخره سنه سی و شش هجری کشته و قبر طلحه و زبیر در بصره است

و در مصباح شیخ طوسی است که در نیمه جمادی الاولی فتح شد بصره بدست امیرالمومنین ع و بنا بر نقلی عمرو بن جرموز قاتل زبیر با جماعتی از خوارج در نهروان بشمشیر اصحاب امیرالمومنین «ع» کشته شدند

الحاصل در جنك جمل سرداران لشکر امیرالمومنین ع مثل محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و مالك اشتر نخعی و خزیمة بن ثابت الملقب بذی الشهادتین و جناب عمار یاسر و جناب عمرو بن حمق خزاعی و هانی بن عروه کوفی و عدی بن حاتم طائی اسبها را جولان آورده وهمت نمودند که علم بصریان را که شتر عایشه باشد دستگیر نمایند

و در آن غزوه از انصار عایشه تقریبا دست نود و هشت نفر که مهار ناقه عایشه را گرفته بودند قطع شد آخر الامر لشگر امیرالمومنین ع شتر عایشه را عقر نمودند و آن شتر سینه بر زمین بهاد و عایشه امان آورد پس امیرالمومنین نزدیك هودج عایشه آمد وفرمود : یا عایشه اهکذا امرك رسول الله ص ان تفعلی عایشه عرضکرد یا اباالحسن ظفرت فاحسن وملکت فاسمح یعنی یا علی حالا که ظفر یافتی احسان بفرما وحال که مالك شدی جود بفرما

و در روضة الصفا است که در حرب جمل مالك سه مرتبه بر جماعتیکه در اطراف شتر عایشه بودند حمله آورد و در هر مرتبه یکپای شتر عایشه را قطع نمود

. در آنغزوه لشکر امیرالمومنین ع بیست هزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده و سواره شهید شدند منجمله جناب زید بن صوحان عبدی و سبحان بن صوحان که هر دو برادرهای صعصعة بن صوحان واز بزرگان لشکر امیرالمومنین (ع) بودند شهید شدند و منجمله مسلم مجاشعی

و در مجالس المومنین است که در روز حرب جمل چون شاه ولایت تصمیم وعزم بر قتال نمود مصحف مجید را طلبید و بدست مبارك خویش گرفت وفرمود کیست که این مصحف را بگیرد و مردم را بمضمون آن دعوت کند مسلم مجاشعی دست برد که مصحف را بگیرد حضرت فرمود بر من معلوم است که هر کس او را بگیرد دستش را قطع میکنند و باید مصحف را بدست چپ بگیرد او را نیز قطع کنند و بعد باید بسینه چسبانند آخر الامر سرش را جدا کنند مسلم بعد از دو مرتبه که حضرت امیر ع فرمود عرضکرد لاعلیك یا امیرالمومنین فهذا قلیل فی ذات الله و مصحف را گرفت همان قسم که حضرت امیر ع فرموده بود چنان شد و آخر الامر بدرجه شهادت فائز گردید

و اصحاب جمل که لشکر عایشه باشند سی هزار نفر بودند و از آنها سیزده هزار نفر کشتة شدند که منجمله بود طلحه و زبیر بعد عایشه مراجعت نمود بسمت مدینهٔ طیبه و امیرالمومنین ع عبدالله بن عباس را والی بصره فرمود وخود مراجعت فرمود بجانب کوفه

و ایضاً دراین سال جناب سلمان فارسی وجناب حذیقة بن الیمان بقول بعضی درمدائن ازدنیا رحلت فرمودند وقبرشریف هردو بزرگوار در نزدیکی طاق کسری معروف است واسم یمان حسیل بن جابر است حسیل بالحاء والسین المهملتین ویاء بعده لام کذا فی الاصابه

و ایضاً ازاواخرذی القعدة الحرام سنه سی وشش هجری تا ماه صفرسنه سی وهشت هجری حضرت امیر (ع) باجمع کثیری ازمسلمین حاضر بودند درصفین بجهت قتال با قاسطین که لشگرمعویه باشند

چون مدت چهارده ماه غزوهٔ صفین طول کشید وعدد لشگر امیر المومنین(ع)صدو بیست هزار نفر بودند وعدد لشکرمعویه ازسیصد هزار نفرزیادتر بودند دراینمدت چهارده ماه بین لشکر امیر المومنین ع و لشکرمعویه صد وده رزم واقع شد

و درسنه سی وهفتم هجری ماه محرم عسکرین درصفین بودند لکن ترك جنك کرده بودند

وچون روزچهارشنبه غرهٔ شهررجب سنهٔ سی وهشت شد عسکرین مشغول مقاتله شدند ودرهرروزاز ایام عشراول اینماه جنك نمایانی بین عسکرین واقع شد تا روزپنجشنبه نهم صفرقتال شدیدی بین العسکرین واقع شد وجمع کثیری ازجانبین کشته شدند واورا جنك یوم الخمیس نامیدند

الحاصل جنك صفین بطول انجامید وگاهی خودامیر المومنین(ع)میان میدان حمله میکردولشکر معویه ازدم شمشیرش مثل تگرك بخاك میریختند ومثل مورو ملخ فرارمیکردند تاکاراز شدت مقاتله ومحاربه بجائی رسید که معویه عزم فرارنمود

و دریکی ازحملات امیر المومنین جشم عمروعاص بعلی(ع) افتادا ندامش مرتعش شدامیر المومنین ع نیزهٔ باوحواله نمود بدامن زره اش آمد ازپشت اسب بروی زمین افتادامیر المومنین ع چون شیرخشمناك بسر او آمدکه اورا بجهنم واصل کند عمروعاص مکار بودهردو پای خودرا باز نمودوعورت نحس خودرا منکشف کردحضرت صورت مبارك را بر گردانید آنملعون برخاست فرارکرد جمدنزدمعویه وقصه رانقل نمود معویه گفت عورت خود راتشکر نماکه توآزادشده و بنده عورت خود هستی

و ایضاً دریکی ازحملات امیرالمومنین«ع» نیزهٔ حواله کرد به بسر بن ارطاة که ازشجعان لشکرمعویه بود او نیزاقتدا بعمروعاص نمودوهمین حیله رابکاربرد امیرالمومنین(ع) صورت نازنین بر گردانیداوهم برخاست وفرارنمود

الحاصل عسکرین همین قسم درصفین بودند گاهی جنك میکردند وگاهی مکاتیب بیکدیگرمی نوشتند وگاهی وسائطی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تا سنه سی وهشت هجری شدماه محرم عسکرین تدارك مقاتله نمودند چون ازاشهرحرم بود

وچون ماه صفرسی وهشت هجری شد بازعسکرین صف آرائی کردند بجهت محاربه ومقاتله نمودن

و خاتمه جنك صفین جنك لیلة الهریر بود که شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی وهشت باشد که در آن شب سپاه شام ازشدت سرما مانند کلب صدا میکردند (چون هریر صدای کلب رامیکند)

و ازصبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنك ومحاربه شدند ودرشب جمعه محاربه شدت کردوساعت بساعت شدت جنك زیادترمیشدامیرالمومنین(ع) ذوالفقاردردست گرفت وبراسب رسول خدا سوارشد و شمشیرمیزد وبهرشمشیری که میزد تکبیرمیگفت وشجاعی رابخاك میافکند

و علامه مجلسی میفرماید که مقتولین بدست امیرالمومنین(ع) درآنشب ازپانصد نفرعلاوه بودند تا صبح مشغول جنك بودندو چند مرتبه ذوالفقارخمیده شد وآن بزرگوار با زانوی مبارك راست میکردند

ودرمجالس المؤمنین است که حضرت امیر(ع) درجنك صفین این اشعار را میخواند :

انا علی صاحب الصمصامه     وصاحب الحوض لدی القیمة
اخو نبی الله ذوالعلامة     قد قال اذ عممنی العمامة
انت اخی و معدن الکرامة     ومن له من بعدی العمامة

الحاصل درغزوه صفین ازلشگر امیرالمومنین علیه السلام جمعی شهید شدند .

من جمله جناب عمار بن یاسر بوده که ابوالعادیه فراری با نیزه خودزخمی بآن بزرگوارزد واورا ازاسب انداخت وآن ملعون سرمبارکش را ازتن جدانمود خبر بامیرالمومنین(ع) دادند بسیارمحزون شد حضرت آمدببالین عمار وسراورابزانو نهادو برفوت او بسیار افسرده شد واین اشعاررا ببالین عمارانشاء کرد

الا ایها الموت الذی هوقاصدی     ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراك بصیر بالذین احبهم     کانك تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود : انا لله وانا الیه راجعون وفرمود هرکه برقتل عمار غمگین نباشد اورا ازمسلمانی بهرهٔ نیست و در وقت شهادت عمار سن او را ازنود ویکسال کمترضبط نکرده اند وپدرجناب عمار جناب یاسربن عامر است که درمکه معظمه او را مشرکین بقتل رسانیدند وآن اول مردی است در اسلام که در راه دین شهید شد ومادر عمارجناب سمیه است که کفار او را درمکه معظمه اذیت بسیار نمودند و اوصبر کرد آخرالامر ابوجهل ملعون نیزه بران او زد و او را شهید نمود واو اول زنی است که دراسلام در راه دین شهید شد .

و من جمله از شهدای صفین بود جناب اویس بن انیس القرنی که سابقاً در ضمن حوارین امیرالمومنین (ع) اجمالا از احوالاتشان ذکرشد

ومن جمله جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بود برادر زاده سعدبن ابی وقاص که ملقب بود بمرقال و از شجاعان معروف بود

ومن جمله پسرش عتبة بن هاشم مرقال بودکه بعد ازپدرش علم را برگرفت وحمله کرد باهل شام وعاقبت شهید شد

ومن جمله خزیمة بن ثابت بن فاکهة بن ثعلبة الانصاری بودکنیه او ابوعماره است و لقبش ذوالشهادتین است چون پیغمبر(ص) گواهی او را بمنزله دوگواه اعتبارفرمود

ومن جمله عبدالله بن بدیل بن ورقاء بود بابرادرش عبدالرحمن بن بدیل واین دوبرادرازبزرگان اصحاب امیرالمومنین علی(ع) بودند وشجاعت عبدالله وحمله نمودن اوتا خیمه معویه درصفین معروفست

ومن جمله مالك بن التیهان الانصاری بود المکنی بابوالهشیم

ومن جمله صفوان بن حذیفة بن یمان وسعیدبن حذیفة بن یمان بودکه بوصیت پدربزرگوارشان باحضرت امیر(ع) بیعت نمودند و درجنك صفین شهید شدند

و ازلشگرمعویه هم خیلی بدرك واصل شد

من جمله عبدالله بن عمربن الخطاب بود ومادر اوملیکه بنت جردل بود واین غیرعبدالله بن‌عمر است چون مادرعبدالله زینب بنت مظعون خواهرعثمان بن مظعون بود

ومن جمله ذوالکلاع بودکه از اکابر یمن بود وپسرعم کعب‌الاخبار است

ومن جمله حریث غلام معویه بودکه بشمشیر امیرالمومنین (ع) بدرك واصل شد

و من جمله حرب غلام دیگر معویه بودکه بنیزه قنبر غلام امیرالمومنین (ع) بدرك واصل شد

ومن جمله همام بن قبیصه بود که بدست عدی بن حاتم طائی بدرك واصل شد .
ومن جمله مرقع بن منصور بود و در آن غزوه جناب ابو ایوب انصاری شمشیر کشید و خود را بصفوف لشگر زد و جمعی را بدرك فرستاد و خود را بخیمهٔ معاویه زد معویه ملعون از طرف دیگر بگریخت ابو ایوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع بن منصور آمد بمیدان وجناب ابو ایوب را بمبارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت بینشان چند ضربت شمشیر ونیزه رد وبدل شد از یکدیگر جدا شدند لشگریان گمان کردند که این دوسوار از یکدیگر بسلامت جدا شدند ومرقع بن منصورسواره ازمیدان مراجعت نمود چون نزدیك لشگرمعویه رسید سر یکطرف بخاك افتاده و بدن بطرف دیگر امیرالمومنین (ع) فرمود والله لانا من ثبات رأس الرجل اشد تعجبا منی لضربته وان کان الیها ینتهی وصف الضارب یعنی قسم بخدا هرآینه من ازسر بریدهٔ این مرد بر بدنش تعجبم بیشتراست ازضرب دست ابوایوب اگرچه اینهم ازقوت بازوی زننده‌است وابوایوب انصاری درزمان‌معویه بجنك روم رفت ودراثناء وصول بآن‌دیار‌مریض‌شد وازدنیا رحلت فرمودو نزدیك سورشهراستانبول‌اورا دفن‌نمودند ومرقد اومحل‌استسقاء مسلمین و نصارا میباشد کذافی‌مجالس‌المومنین
الحاصل در آن غزوه مخصوصاً در لیلة الهریر خود وجود مقدس حضرت امیرالمومنین (ع) و اصحابشان مخصوصاً مالك اشتر ومحمد حنفیه خیلی از اصحاب معویه راکشتند

وفردای لیلة الهریر که جمعه یازدهم ماه صفرسنه سی وهشت باشد معویه عمروعاص را طلبید و علاج فرونشستن آتش حرب را از او سئوال نمود عمروعاص گفت علاج پیشرفت دراینکار آنستکه امر کنی بهریك ازلشگر شام که قرآنی همراه دارند برسر نیزه ها نصب کنند و بلشگرعراق بگوئیم که با ما بکتاب خدا رفتار کنند که باینوسیله بین لشگراسلام مخالفت افتد

معویه این رأی را پسندید و امر کرد لشگر قرآنها را برسر نیزه ها نصب کررند وآنچه از مصاحف حاضربود پانصد قرآن بود وقرآن خط عثمان را برسر چهار نیزه نصب کردند وقرآن ها را مقدم صفوف نگاه داشتند .

چون صبح دوازدهم ماه صفرشد لشگرعراق مهیای جنك شدند دیدند لشگرشام چنان تمهیدی کرده اند وفریاد میزدند یا مشعرالحرام الله فی دینکم هذاکتاب الله بیننا وبینکم
امیرالمومنین (ع) فرمود اللهم انك تعلم انهم ما الکتاب یریدون فاحکم بیننا وبینهم
پس فرمود ای لشگرمسلمین بدانید که اهل شام خودرا مغلوب شمادیدند وبرجان خود ترسیدند وتوسلشان بقرآن‌ازمکروحیله وخدعه است ومن همه روزه آنها رابکتاب خدا دعوت میکردم واجابت نمیکردند ومن‌اولی‌هستم باجرای‌احکام قرآن ومتابعت‌آن ومعویه وعمروعاص‌مطیع وتابع‌قرآن نیستند
ناگاه اشعث بن قیس کندی با بیست هزارنفر ازمیان لشگرامیرالمومنین (ع) حرکت کردند در حالتیکه پیشانیهای ایشان ازکثرت سجود پینه بسته بود و بعضی از آنها حافظ قرآن مجد بودند فریاد زدند یاعلی اجابت‌کن اهل شام را بحکمیت‌کتاب خدا والا ما تو را بقتل میرسانیم همان قسم که عثمان بن عفان راکشتیم با دست بسته تو را تسلیم اهل شام خواهیم نمود .

امیرالمومنین(ع) فرمود وای برتوای‌اشعث اینگونه سخنان‌مگووا‌ختلاف کلمه میان‌مسلمین‌میفکن سزاوارنیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند ومن‌اجابت نکنم معویه واصحابش قصدشان کتاب خدانیست بلکه‌مقصودشان‌فرارازدست مسلمین‌است و کتاب خدارا‌بهانه نموده‌اند وبدانید که هرکه‌اطاعت ومتابعت من‌بنماید اهل بهشت خواهد بود وهرکه مخالفت نمایدمرا مستحق نیران‌خواهدبود الحاصل آنچه نصیحت

فرمود بأن قلوب قاسیه اثری نکرد
و مقالات و مکاتیب بین لشگر عراق و شام زیاد واقع شد تا آخرالامر قرار براین شد که هریك از عسگرین حکمه از جانب خود منصوب ومعین نمایندو آنچه آن دو نمرصلاح میدانند وحکم کنند طرفین بآن راضی باشند
معویه و لشگر شام عمروعاص را بجهت حکمیت معین کردند
امیرالمومنین ( ع ) فرمود ان کان ولابد اولا حکم عبدالله بن عباس باشند و اگر راضی باو نمیشوید مالك اشتر نخعی باشد
اشعث بن نیس کندی و جماعت قراء لشگر امیرالمومنین (ع) که بعد ازاین از جمله خارج شدند گفتند ما راضی بحکمت این دو نفر نیستیم بلکه ما راضی هستیم بحکمیت عبدالله بن قیس المکنی بوابوموسی الاشعری حضرت امیرالمومنین(ع) غضبناك شد و فرمودلارای لمن لا یطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیرالمومنین (ع) را نکردند
و ابوموسی اشعری با عمر وعاص درورقة الجندل که قلعه ایست بین مدینه و دام جمع شدند که حکم بنمایند بین العسگرین
عمروعاص گفت معلوم است که معویه طلیق بن طلیق است وحضرت امیرالمؤمنین(ع) هم قاتل عثمان را در جوار خود پناه داده من معویه را از امارت خلع میکنم و توهم علی راخلع کن و بعداز خلع این دو اگر صلاح بود عبدالله بن عمر رانصب بخلافت بنمائیم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم
ابوموسی این رای را پسندید و گفت فردا حاضر شؤیم و اینسخن را بگائیم
پس عمروعاص دوستان خودرا خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفته ابومؤسی شاهد باشند
چون فردا جمعیت زیادی درمجلس حاضر شدندابوموسی بعمروعاص گفت توبرپا بایست و معؤیه را از امارت خلع کن تا منهم علی را خلع کنم
عمروعاص مکار گفت من هرگز بر او سبقت نجویم و حال آنکه تو مقاسم ابوبکر و عامل عمربن الخطاب عبدالله بن عباس گفت ای ابوموسی ابن نابغه ترا فریب میدهد
ابوموسی بسخن ابن عباس گوش نکردو گفت ایها الناس انی قدخلعت علیا ومعویه فاستعبلوامرکم و ولو من رایتم اهلاو انگشتر خود را از دست بیرون کرد و گفت من علی را ازخلافت خارج کردم و ساکت شد
بعد عمروغاص مکار ملعون گفت ایها الناس شنیدید که ابوموسی چه گفت منهم علی رااز خلافت خلع نمودم و ثابت نمودم خلافت را برمعویة بن ابی سفیان که او حق است بخلافت ازعلی(ع)و چنانچه ابوموسی انگشتر خود رااز انگشت خود بیرون آورد درخلع علی(ع)من انگشتر خودرادرانگشت میکنم در نصب معویه
پس ابوموسی وعمروعاص فحش زیادی و دشنام بسیاری بیکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیکر شدند و اصحاب امیرالمومنین(ع) مضطرب شدندو شریح قاضی تازیانه بر سر عمروعاص کشید
ابوموسی از ترس اصحاب امیرالمومنین(ع)و شماتت مردم بیرون شد و برناقه خود سوار شد و رفت بمکه معظمه و مجاور بیت الله الحرام شد
و مخفی نماناد که صفین موضعیست کنار شط فرات واقعست بین موصل وحلب و نزدیکست به رقه وبدانکه معویه دوسال قبل البعثت متولد شد و در سنه شصت هجری نیمه ماه رجب ازدنا رفت در

سن هفتاد وپنج درشهرشام .

وعمروعاص اول مکار دردنیا بود ونسبش درفصل سابق گفته شد وخطابی هم که حضرت امام حسن(ع) درمجلس معویه بعمروعاص فرمودذکرشد ودرسنهٔ چهل وسه هجری درسن نود بجهنم واصل شد. وابوموسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس بن سلیم بود واو درسنهٔ چهل وسه هجری یا پنجاه وسه از دنیا رفت درسن شصت وسه یا هفتاد وسه واختلاف نموده اندکه درمکه از دنیا رفته یا درکوفه .

واشعث بن قیس ملعون در فصل سابق گفته شدکه خودش تصمیم قتل امیرالمؤمنین (ع) را نمود وپسرش محمد بن اشعث تصمیم قتل سیدالشهداء (ع) را نمود ودخترش جعده تصمیم قتل حضرت مجتبی (ع) را نمود و اشعث بن قیس شوهر ام فروه خواهر ابابکر بود و این ملعون چهل روز بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) درکوفه بدرك واصل شد .

الحاصل در وقتیکه امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول جنك صفین بود جناب محمد بن ابی بکر درمصر حکومت داشت .

ودر این سنه سی وهشت جناب مالك اشتر ومحمد بن ابی بکر شهید شدند چنانچه درفصل هفتم وهشتم ذکرشد .

وهمچنین جناب محمد بن ابی‌حذیقة بن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس ازدنیا رحلت فرمود چنانچه درتاریخ طبری است وجناب محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی‌حذیقه ازآن پنج نفر قریشی هستندکه از اول امر باحضرت امیر(ع) بودند چنانچه در اول فصل نهم همین باب ذکرشد .

و درسنه سی ونهم هجری امیرالمؤمنین با مارقین که خوارج باشند مقاتله فرمود .

بدانکه بعد ازفراغ حضرت امیرالمؤمنین (ع) ازغزوهٔ صفین حر قوص بن زهیر که اورا ذوالندیه میگفتند و رئیس خوارج بود با زرعة بن مالك واشعث بن قیس کندی مواضعه نمودندکه اگر فرصت پیداکنند با امیرالمؤمنین مقاتله نمایند و درآنحال امیرالمومنین (ع) عزم جیش وتجهیز لشگرفرموده که برود بشام و با معویه مقاتله نماید .

پس آن بزرگوار وحسنین وسایرفرزندان آن بزرگوار وبزرگان بنی هاسم وجمعی ازمسلمین ازکوفه بجانب نخیله روانه شده بودند وجمعیت لشگرامیرالمومنین(ع) بیست هزارنفر بودند وعبدالله بن عباس که والی بصره بود با احنف بن‌قیس وهزاروپانصد نفرازاهل بصره ملحق‌شدند بامیرالمومنین (ع)

چون جماعت خوارج شنیدندکه علی (ع) با لشگرخود روانه نخلیه شدند خوارج هم درحروراء جمع شدند و رأی دادند بامارت و ریاست عبدالله بن وهب که درخوارج بکثرت عبادت وزهد معروف بوده وحر قرص بن زهیرالبجلی المعروف بذی‌الثدیه جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نهروان که ازآنجا بروند بمدائن .

امیرالمومنین «ع» مکتوبی نوشت بعبدالله بن وهب امیر خوارج وبه یزید بن حصین و پیروان ایشان وآنها را دعوت فرمود بجنك با معویه .

عبدالله بن وهب مکتوب امیرالمومنین «ع» را خواندند و بقاصد امیرالمومنین «ع» گفت بعلی بگوتو برای خداو ندغضب نکردی آنوقت که برحکمین راضی شدندحال توبه کن تادعوت تراإجابت نمائیم

وخوارج روانه شدند بجانب نهروان دربین راه مسلمین را خیلی اذیت وآزارنمودند .

من جمله عبدالله بن حباب راکه عامل امیرالمومنین «ع» بود درنهروان اوراکشتند .

خبربامیرالمومنین«ع» رسیددانست که خیال خوارج آنستکه‌چون‌مسلمین کوفه راخالی گذارند وبجانب شام بروندآنهاهم بروندو کوفه راتصرف نمایندلذا امیرالمومنین«ع»ازرفتن بشام منصرف‌شدندوروانه

شد بجانب نهروان .

در بین راه اشعث بن قیس و عمرو بن حریث و شیث بن ربعی و جریر بن عبدالله البجلی و بعضی دیگر از منافقین از عسکر امیرالمومنین «ع» تخلف ورزیدند و با سوسماری بیعت کردند و قبلا امیرالمومنین «ع» بآنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و بشیث بن ربعی و بعمرو بن حریث فرموده بود که شما با فرزند من حسین قتال خواهید کرد

و در بحار از تفسیر نجاشی از مردی از انصار روایتکرده گفت من و اشعث بن قیس کندی وجریر بن عبدالله البجلی در پشت شهر کوفه بودیم سوسماری برما گذشت اشعث وجریر باو گفتند السلام علیك یا امیرالمومنین بجهت اظهار نفاق وعداوت با حضرت امیرالمومنین «ع»

الحاصل چون امیرالمومنین «ع» نزدیك نهروان رسید دو فرسخ از خوارج دورتر فرود آمدند و آن بزرگوار جناب عبدالله بن عباس و جناب صعصعة بن صوحان وجناب قنبر را فرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیرالمومنین «ع» تشریف بردند واحتجاجاتی فرمود اثری نکرد آخر الامر تصمیم فرمود برمقاتله و عده خوارجیکه حاضر نهروان بودند دوازده هزار نفر بودند که اینها از کثرت سجود وعبادت پیشانی هایشان پینه بسته بود و شبها تا بسحر عبادت میکردند وروزها روزه میگرفتند وتلاوت قرآن مینمودند لکن چون بجهالت عبادت میکردند کافر شدند و بر امام زمان خود خروج کردند .

ودرهنگام جنك امیرالمؤمنین «ع» رایت امان را داد بدست جناب ابو ایوب انصاری و آن رایت را بگوشه رزمگاه نگاهداشت که هر که بخواهد از خوارج امان آورد و هشت هزار نفر از خوارج ملحق شدند بلشگر امیرالمؤمنین «ع» وچهارهزار دیگر بشمشیر امیرالمؤمنین «ع» و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند و ازلشگر امیرالمومنین «ع» همه سالم ماندند مگر نه نفر که شهید شدند وامیرالمومنین «ع» قبلا باصحاب خود فرموده بودند تقاتلهم منا عشرة ولا یسلم منهم عشرة .

مخفی نماناد که نهروان ناحیهٔ وسیعه ایست بین واسط وبغداد و درآن چند بلد است . منها اسکاف که موطن جناب محمد بن احمد اسکافی است .

و درسنه چهلم هجری که سال آخرعمرحضرت امیر«ع» بوده سفیان بن عوف با جمعی از اهل شام به حکم معویه شهر انبار را غارت نمودند وجناب حسان بن حسان راکه ازقبل امیرالمومنین «ع» حاکم انبار بود با جمعی دیگر ازمحبین امیرالمومنین «ع» بقتل رسانیدند وگوشواره و دست برنجن وخلخال ازگوش و دست وپای زنان کشیدند .

اینخبر بامیرالمومنین «ع» رسید مغموم شد وجناب سعید بن قیس همدانی را با هشت هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمود بسرعت تا قنسرین وارض صفین رفتند اورا نیافتند مراجعت نمودند بکوفه وبه امیرالمومنین خبردادند درآنوقت آن بزرگوار سیارمحزون بودچنانچه قدرت برقیام نداشت یکروز درمیان مسجد نشست وسعید بن قیس را طلب فرمود و امر کرد این خطبه را برمردم بخوان خطبهٔ جهادیه را خواند و ازفقرات آن خطبه است :

قوله «ع» هذا اخوغامد قدوردت خیله الانبار و قد قتل حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مصالحها وقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة والاخری المعاهدة فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعاثها ما تمنع منه الا بالاسترجاع والاسترحام ثم انصرفوا وافرین مانال رجلا منهم کلم ولا اریق له دم فلو ان امرء مسلماً مات من بعد هذا اسفا ماکان به ملوما الخ

**بیان :** انبارشهری بود در کنارشریعهٔ فرات درغربی بغداد که اورا شاپور ذوالاکتاف بنانمود و

ابوالعباس سفاح در آنجا اقامت نمود تاازدنیارفت و دراوقصورو ابنیه ساخت کذافی مراصدالاطلاع
قوله(ع)اخوغامد یعنی معویه برادر سفیان بن غامدی قوله(ع) **و ازال خیلکم عن مسالحا** یعنی زایل گردانید سواران شما را ازحدیکه سلاح‌داران نگه میدارندآنرا از تاخت دشمن قوله(ع) حجلها و قلبها حجل خلخال است و قلب دست برنجن است وقلائد گردن بند است ورعاث گوشواره قوله (ع) ما نال رجلا منهم کلم یعنی جراحت
و مخفی نماناد که درماه مبارك همانسال چهلم هجری و درصبح نوزدهم بودکه ضربت بفرق نازنین حضرت امیرالمومنین زدند و در شب بیست ویکم ماه بود که آن بزرگوار از دنیارحلت فرمود چنانچه سابقا گفته شد

## فصل دوازدهم

در ذکر قبور متبرکه معصومین و معصومزادگان و صحابه وو تابعین و بزرگان از علماء و از سلاطین که‌در نجف اشرف و کوفه وحوالی این دو بلد شریف موجود است
و در این فصل شش امر است

### امر اول در فضیلت کوفه و نجف اشرف

در مجالس المومنین است که چون سلطنت از بنی امیه به بنی‌العباس انتقال یافت همه اهل کوفه بواسطه تشیع و محبتشان بخاندان امیرالمومنین(ع) راضی بخلافت اولاد عباس نبودند و درایامیکه منصور دوانقی کوفه را مقر سلطنت‌خود قرار داده بود نزدیك شدکه کوفیان لشکر اورا بر اوعاصی نمایند ناچار منصور از آنجا بیرون آمدو طرح بنای بغداد رانمود و آنجا را دارالخلافه خود نمود و از احتجاج طبرسی نقل کرده که چون معویه از وفات حضرت امام‌حسن‌مجتبی«ع» مطلع شد درمقام انتقام‌ازشیعیان بر آمد بهیچکس ازاو بلیه نرسید که باهل کوفه‌رسیدزیرا که‌اکثر اهل کوفه شیعه بودندوزیاد بن ابیه ملعون‌اهل کوفه رامیشناخت لذا معویه حکومت عراقین کوفه و بصره را باو داد و آن ملعون شیعیان‌رابدست‌آورد ودرزیر هرسنك‌و کلوخی بقتل میرساند بعضی‌راگردن میزد وبعضی را دست وپا میبرید و بعضی را بدار میکشید و بعضی را چشم میکند و بعضی را از خانمان آواره میساخت و چنان کرد که در آنجا کسی از شیعیان ظاهر نماند
و از شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالله‌بن ولید روایت کرده که کفت در زمان بنی مروان خدمت حضرت صادق«ع» رفتم آن حضرت از من و رفیقانم پرسید که‌شماچه کسانید گفتنداز اهل کوفه ایم حضرت فرمود درهیچ بلدی اینقدردوست نداریم که‌در کوفه‌داریم بعدفرمودایتها العصابة ان الله هدیکم بامر جهله الناس فاحببتمونا و ابغضا الناس و بایعتمونا وخالفنا الناس و وافقتمونا و کذبنا الناس‌فاحیاکم الله محیانا و اماتکم مماتنا الخ انتهی مافی المجالس
و در ناسخ‌التواریخ از کتاب فرحة‌الغری سید عبدالکریم بن طاوس روایت کرده که‌حضرت امیر المومنین(ع)اراضی بین کوفه ونجف‌را تا بحیره خرید از دهقانان آن‌حدود بچهل‌هزار درهم‌وجماعتی را بر آن معامله شاهد گرفت بعضی‌ازاصحاب عرضکردند چنین زمینی که‌نه‌آب دارد و نه گیاه گران ابتیاع فرمودید فرمود شنیدم از رسول خدا که فرمود کوفان یحشر من ظهرها سبعون‌الفا یدخلون الجنة بغیر حساب فاجتهیت ان یحشروافی ملکی

بدانکه از سعادات عظیمه است دفن در نجف اشرف

**ثقه الاسلام نوری** در کلمهٔ طیبه از کتاب حبل المتین سید شمس الدین رضوی سر کشیك مقدسهٔ رضویه (ع) نقل کرده از جناب مولی محمد تقی خادم روضهٔ علویه که شبی کلید دار حضرت امیر(ع) آنحضرت را درخواب دید فرمودند جنازهٔ میآورند براستری که یك چشم آن استروصاحب جنازه کور است مگذار اورا درحریم من دفن کنند صبح که شدکلیددار خواب خود را برای خدام نقل کرد همه بیرون ومنتظرجنازه شدند ناگاه جنازهٔ بهمان علامت دیدند اورا مانع شدند ازدخول درنجف اشرف کلیددار دفعهٔ دیگرحضرت امیر(ع) را درخواب دید فرمودند آیا منع نکردم تورا عرض کرد مولای من منهم منع کردم فرمودند فلان شخص چند درهم رشوه گرفت و اورا دفن کرد.

بروایتی چون صبح شد قبر او را شکافتند دیدند درگردنش زنجیر محکمی است که طرف دیگر او وصل است بزیر صندوق مرقد شریف حضرت امیرالمؤمنین (ع)

و در دارالسلام از اشاد دیلمی ازجماعتی ازصلحاء نجف اشرف نقل کرده که شخص صالحی در خواب دید ازهر قبری که درنجف اشرف است چه درشهر نجف وچه دراطراف وخارج آن ریسمانی کشیده شده بقبه مطهر حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین (ع) پس این اشعار را انشاد کرد:

| | |
|---|---|
| اذامت فاد فنی الی جنب حیدر | ابی شبر اکرم به و شبیر |
| فلیس اخاف النار عند جواره | ولا اتقی من منکر و نکیر |
| فعارعلی حام الحمی وهوفی الحمی | اذا ضل فی البیداء عقال بعیر |

ومخفی نماناد لطف این شعر اخیر یعنی عار وننك است برنگهبان و بزرك یك حوزهٔ وحال آنکه خود او درمیان آن حوزه وآن جمعیت باشد پس گم بشود دربیابان زانوبند شتری واین اشعار در روضات نسبت بشیخ ابراهیم کفعمی داده وحال آنکه عصر اوخیلی متأخر بوده ازعصر دیلمی.

**وایضاً** در دارالسلام ازقاضی همدانی نقل کرده که شخص صالحی گفت شب بارانی بارید من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی درب حرم جناب مسلم را میکوبند وبا آنها جنازهٔ بود اورا بردند ودر صفهٔ مقابل قبرجناب مسلم گذاردند بعد یکنفر از آن جماعت در خواب دید که گویا شخصی بدیگری میگوید ماصورت این میت راببینیم که بدانیم حساب اورا باید بخواهیم یانه چون صورتش راباز کردند گفتند بلی قبل ازگذشتن ازرصافه بجانب نجف اشرف باید حساب اورامیخواستیم لکن حال باقی نماند از برای ماحق پرسشی ازخواب بیدارشدوخوابش رانقل کردوجنازه را زودحمل نمودند بجانب نجف اشرف

## امر دوم درقبور معصومین که درنجف اشرف وکوفه موجود است

**الاول** قبرمقدس حضرت امیرالمؤمنین (ع) که معلومست زرقنا الله تعالی زیارته

**الثانی و الثالث** قبرین شریفین حضرت آدم صفی الله وحضرت نوح نجی الله که هردو صجیعین حضرت امیرالمؤمنین(ع) اند چنانچه درزیارت شریفه است: **السلام علیك وعلی صجیعیك آدم و نوح**

در ناسخ التواریخ است که حضرت آدم روز هشتم نیسان مطابق یازدهم محرم درمکه معظمه وفات نمود وحضرت حواء بعد ازیکسال درمکهٔ معظمه وفات نمود وقبر هردو در غار ابوقیس است ودرهنگام طوفان نوح جسد مبارك حضرت آدم را درسفینه سوار کرد وبعد ازفرود آمدن از کشتی درنجف اشرف مدفون ساخت. ومدفن حضرت نوح را هم درنجف اشرف نوشته اند مطابق اخبار وارده و زیارات مأثوره.

**الرابع والخامس** جناب هود وصالح که در زیارت است: **وعلی جاریك هود و صالح**

و قبر شريف اين دو بزرگوار دروادی السلام معروف است .

ولكن درناسخ التواريخ است كه جناب هود چهارصد وشصت وچهار سال دردنيا زندگانی كرد و درغاری ازجبل حضرموت تختی ازسنك مرمراست وجسد مبارك حضرت هود را بر روی او نهادند وحضرت صالح ع بعد ازدويست وهشتاد سال زندگانی در مكه معظمه ازدنيا رحلت فرمود و مدفن شريفش ميان ركن مقام است انتهی .

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحية الزائرين ميفرمايد و آنچه در وادی السلام نسبت ميدهند بايشان سند درستی ندارد .

السادس درشريعهٔ كوفه بقعه ايست منسوب بحضرت يونس پيغمبر ودر شرقی دجله درمقابل شهر موصل صحن وقبه وضريح وقبريست منسوب بآن جناب ودر بيت المقدس نيز قبه وقبريست منسوب بايشان

السابع در كنار شط فرات چند فرسخی كوفه مرقديست كه معروفست بقبر حضرت ذی الكفل

**امر سوم - درقبور شريعه معصوم زادگانی كه در نجف اشرف و كوفه وحوالی اين دو بلد موجود است**

منهم جناب زيد بن علی بن الحسين (ع) كه آن بزرگوار رادر روز دوشنبه دوم ماه صفر سنهٔ صد و بيست هجری در كوفه بقتل رسانيدند ودر كناسه كوفه چهار سال بالای دار بود ودر روز هفتم ازقتل آنبزرگوار اذن الله تعالی فی هلاكت بنی اميه وطايفه زيديه منسوب بان بزرگوارند ودر بعضی ازاخبار است كه آن بدن نازنين رابعد كه ازدار فرود آوردند سوزاندند وخاكسترش را برباد دادند بنا براين ازبرای آن بزرگوار قبری نخواهد بود

و منهم جناب مسلم بن عقيل بن ابيطالب كه نائب خاص حضرت سيد الشهداء (ع) بود و ازشهداء در راه آن بزرگوار بود و قبر شريفش درجنب مسجد كوفه معروفست

ومنهم جناب آقا سيد ابراهيم كه قبرشان مقابل قبر ميثم تمار است درسمت راست كسيكه از كوفه بنجف اشرف مشرف ميشود .

ودرهدية الزائرين است كه بعضی احتمال داده اند كه اين قبر جناب ابراهيم بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی «ع» باشد كه اوراقتيل باخمری مينامند .

و ازشعر دعبل خزائی معلوم ميشود كه قبر جناب ابراهيم مرقوم درخود با خمری ميباشد واشاره بهمين است كه دعبل درقصيده طويله اش ميگويد :

واخری بارض الجوزجان محلها
وقبر بباخمری لدی الغربات

وباخمراء قريه ايست نزديك كوفه وازآنجا تا كوفه شانزده فرسخ است ومحتمل است كه قبر جناب ابراهيم الغمر بن حسن بن الحسن المجتبی ع باشد برادر جناب عبدالمحض باشد غير بفتح الغين المعجمه آب بسيار وجوانمرد بسيار احسان سخی منتهی الارب

ودر عمدة الطالب درترجمه ابراهيم الغمر ميفرمايد . وهوصاحب الصندوق بالكوفه يزار قبره ومحتمل است كه اين قبر جناب ابراهيم الطباطبائی ابن اسمعيل الديباج ابن ابراهيم الغمر بن حسن بن حسن المجتبی عليه السلام باشد .

و منهم جناب حسن مثلث ابن حسن بن حسن المجتبی (ع)

و منهم جناب ابراهيم بن حسن بن حسی المجتبی «ع»

**ومنهم** جناب عبدالله محض ابن حسن بن المجتبی (ع) که والد ماجداین هرسه حسن مثنی بود و والده شان فاطمه دخترحضرت سیدالشهداء بود .

**ومنهم** جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن حسن المجتبی (ع) که پدرجناب حسین صاحب فخ باشد وجناب حسین درفخ که دوفرسخی مکهٔ معظمه است باجمعی ازسادات شهید شدند بامرموسی الهادی بن محمد مهدی بن ابی جعفر المنصور الدوانقی .

**ومنهم** عیسی بن اسمعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار که این پنج نفر با جمعی دیگر ازسادات در زندان هاشمیه بظلم منصوردوانقی ازدنیا رحلت نمودند وقبرشان هم درهمان میان زندان هاشمیه است وهاشمیه شهری بود درحوالی کوفه که منصوردوانقی اورا بنانموده وبعضی احتمال داده‌اند که زندان هاشمیه همان مقبره سیدابراهیم باشد که مقابل مقبرهٔ جناب میثم تماراست

## امرچهارم درمقابر صحابه وتابعین که درنجف اشرف وکوفه وحوالی آنها معلوم میباشد

بدانکه در کوفه ازرواة احادیث واخبار اهل البیت زیادمدفونند وموضع قبراغلب آنهامعلوم نیست ودرهدیة الزائرین ازکتاب صراط المستقیم از تاریخ ابن جوزی نقل کرده که ابوالغنائم که از عباد ومحدثین اهل سنت است گفت که در کوفه سیصد نفر ازصحابهٔ پیغمبر(ص) از دنیا رفتند ومدفون درکوفه گشتند وقبرهیچیك ار ایشان معلوم نیست انتهی

در روضاتست که اول کسیکه از اصحاب حضرت پیغمبر(ص) دفن شد درنجف اشرف خباب بن ارث بود که درغزوهٔ بدر هم حاضر بود ودرجنك صفین ونهروان هم با حضرت امیر(ع) حاضربود و درکوفه از دنیا رفت وامیرالمؤمنین (ع) بجنازه اش نمازخواند وفرمود رحم‌الله خبابا اسلم مراغبا و هاجرطائعاً وعاش مجاهداً وابتلی فی جسمه احوالا ولن یضیع‌الله اجرمن احسن عملا

وقبرجناب کمیل بن زیادالنخعی الیمانی که ازکبارتابعین واز اصحاب سر امیرالمؤمنین (ع) بود در ثویه است وآن تل کوچکی است نزدیك مسجد حنانه واقع در بین کوفه ونجف اشرف

ودرتحیة الزائرین علامهٔ نوری فرموده گمانم آنستکه قبرجناب رشید هجری که جلالت قدرش خیلی ازکمیل بالاتر است درثویه باشد .

وقبر احنف بن قیس که درحلم باومثل میزنند نیز درثویه است بلکه قبر جبارعنید زیادبن ابیه پدرعبید زیاد وقبر مغیرة بن شعبه ونیزقبر ابوموسی اشعری لعنة‌الله علیهم درثویه باشد انتهی

ودرسابق اجمالی ازحالات جناب کمیل وجناب رشید وجناب قنبر گفته شد

## امرپنجم درمقابر بزرگان ازعلماء اعلام که درنجف اشرف مدفونند

**الاول** رئیس الاعاجم وشیخ الطائفهٔ الحقة علی الاطلاق ابوجعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی تولدش درطوس ماه رمضان سنه سیصد وهشتاد وپنج بود و رحلتش درشب بیست ودوم محرم الحرام سنه چهارصد وشصت بوده وقبرشریفش درنجف اشرف میان مسجد طوسی فعلا واقع شده وجهت آنکه ایشان را ابوجعفرثالث گفتند چون شیخ کلینی ثقة الاسلام وشیخ صدوق رئیس المحدثین وشیخ طوسی شیخ الطائفه اسم هرسه محمد بوده وکنیه هرسه ابوجعفر

وشیخ طوسی درسن بیست وسه سالگی ازطوس ببغداد رفت ومدتی خدمت شیخ مفید وسیدمرتضی مشغول تلمذ بود وبعد ازرحلت سید مرتضی درسنه چهارصد وسی وشش مدتی در بغداد زندگانی کرد و

مدتی در نجف اشرف تا ازدنیا رحلت فرمود

الثانی مجدد مذهب الامامیه علی راس المائة السابعة آیة الله العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی تولدش درحله نوزدهم ماه رمضان سنهٔ ۶۴۸ بود ورحلتش ایضا درحله شب شنبهٔ بیست ویکم محرم الحرام سنه ۷۲۶ بود ومدفنشان درحجره ایست میان ایوان طلای صحن نجف اشرف درسمت راست کسیکه داخل روان مقدس مطهر میشود

الثالث المقدس علی الاطلاق احمدبن محمد الاردبیلی رحلتش در نجف اشرف سنه ۹۹۳ بود و مدفنش درحجرهٔ میان ایوان طلای صحن مطهر درسمت چپ کسیکه داخل رواق مطهر میشود .

الرابع بحر العلوم علی الاطلاق السید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی البروجردی تولدش در کربلای معلی شب جمعه ازماه شوال سنه ۱۱۵۵ بود ورحلتش در نجف اشرف سنه ۱۲۱۲ بود و مدفنش در نجف اشرف نزدیك مسجد طوسی است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف اواخر ماه رجب سنه ۱۲۲۷ بود ومدفنشان در نجف اشرف معروفست وقبه عالیه دارد ودرمقبرهٔ آن مرحومست قبر اولاد های ایشان جناب شیخ موسی وشیخ علی وشیخ حسن

السابع فحل الفحول الحاج ملا احمد بن مهدی النراقی استاد الشیخ الاجل خاتم المجتهدین الشیخ مرتضی الانصاری رضوان الله علیهما رحلتش درقصبه نراق بودکه ده فرسخی کاشانست درماه ربیع الاول سنه ۱۲۴۴ بمرض وبا مرحوم شد وجنازهٔ شریفش رانقل نمودند بنجف اشرف

ودر روضات ازیکی ازفضلاء تلامذه اش نقل میکند که گفت دریکی ازمنازل جنازه اش را در مکان نزیهی گذارده بودند ودراطرافش قراء مشغول تلاوت بودند وچون هوا گرم بود وایشان هم جسیم بودند من خائف بودم که مبادا جنازه شریف متعفن شده باشد چون نزدیك رفتم و استشمام کردم دیدم ازجنازه بوی خوشی ساطعست نظیر بوی مشك ازفرو تا جنازه اش را وارد نجف اشرف نمودند اصلا بدن شریف تغییر نکرده بود ودرمیان صحن مطهر پشت سرمبارك دفن شد وسنك ممتازی هم دربالای قبرشان مفروشست

الثامن السید الاجل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده مرحوم سید بحر العلوم رحلتش در لیله عرفه سنه ۱۲۴۶ است ومزارش در نجف اشرف معروف است وگنبد عالی دارد

التاسع السید الزاهد العابد التقی السید محمد مهدی القزوینی برادرزاده مرحوم سید محمد باقر سابق الذکر رحلتش دوازدهم ربیع المولود سنه ۱۳۰۰ ومدفنش در نجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر است وگنبد عالی دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامة الفهام فخر المجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنه ۱۲۶۴ بوده سنه جلوس ناصر الدین شاه بتخت سلطنت ومقبره مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفست وگنبد عالی دارد

الحادی عشر خاتم الفقهاء والمجتهدین المنتهی الیه ریاسة الامامیه الحاج شیخ مرتضی بن المرحوم السعید المولی محمد امین الانصاری المنتهی نسبه الشریف الی جابر بن عبدالله انصاری ولادتش سنه ۲۱۴ هجری بود ورحلتش شب شنبه هیجدهم ماه جمادی الاخره سنه هزار ودویست و هشتاد ویك

بود وقبرشان درباب القبله صحن مطهرحضرت امیرالمؤمنین (ع) است طرف چپ کسیکه ازبازار داخل صحن مطهرمیشود ودرجوارعالم زاهد شیخ حسین نجف طاب ثراه دفن شد.
ودرمستدرکست که شیخ حسین درزهد و کثرت عبادت ضرب المثل وهم عصر باسید بحرالعلوم بوده
**الثانی عشر** مجدد مذهب الامامیه علی رأس المأة الرابعة عشر الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی ابن میرزا محمود حسینی رحلتش درشب بیست وچهارم شعبان سنه هزار وسیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصرالدین شاه قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف معلومست.
**الثالث عشر** السید المحقق النحریر السید صدرالدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والده شان دختر شیخ علی بن محی الدین بن شیخ علی بن شیخ محمدبن شیخ حسن بن الشهیدالثانی بوده وزوجه شان دختر شیخ جعفر کبیر بوده وتصنیفات زیادی دارد توطنشان دراصفهان بود آخرالامرمشرف شد بنجف اشرف ودرشب جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه هزار ودویست وشصت وسه ازدنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارك دفن شد والد ماجد حجةالاسلام آقا سید اسمعیل صدرند ودرآن مقبره دفنست مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چند روزبعد از وفات سید مرحوم ازدنیا رفت.
ومخفی نماناد که آقا سید صدرالدین الموسوی صاحب عنوان غیرسید صدرالدین رضوی صاحب شرح وافیه است.
**الرابع عشر** السید الجلیل النبیل عمیدالدین عبدالمطلب بن سید مجدالدین ابی الفراس محمدبن علی بن الاعرج الحسینی الحلی المشتهر بعمیدی واثنی علیه الشهیدالاول کثیرا شارح تهذیب وهمشیره زاده علامهٔ حلی واز احفاد جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین (ع) بودند تولدشان شب نیمهٔ شعبان سنهٔ ششصد وهشتاد ویك بود ورحلتش دربغداد سنهٔ هفتصد وپنجاه وچهار بوده ونعش اورا ازبغداد حمل نمودند ودرنجف اشرف دفن کردند.
**الخامس عشر** العالم الجلیل مقداد بن عبدالله الحلی الاسدی صاحب کنزالعرفان فی فقه القرآن والتنقیح وشرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدین وکان فراغه من سنهٔ هفتصد ونود ویك.
ودر روضاتست که ایشان مجاور نجف اشرف بودند حیاً ومیتاً ودرآخرحالات ایشان میفرماید و احتمال قوی میرود که بقعهٔ واقعه در نزدیك نهروان و بغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد او را در کنار راه زوار دفن نمایند.
**السادس عشر** مجدد مذهب الامامیه فی رأس المأة التاسعة المحقق الثانی والشهید الثالث علی بن عبدالعال الکرکی که درعهد سلطان طهماسب اول مسموماً شهید شد در نجف اشرف یوم الغدیر سنهٔ نهصد وچهل تاریخ فوته مقتدای شیعه.
**السابع عشر** السید محمد باقر الداماد بن سیدشمس الدین الاسترابادی رحلتشان سنه هزاروچهل بود وبعضی از اجله گفته اند قبرشان در زیر عتبه درب روان مطهرحضرت امیر(ع) است وقتیکه از ایوان داخل رواق میشوند.
**الثامن عشر** الشیخ الفاضل الجلیل مولانا الشیخ ابراهیم القطیفی وایشان ازعلمای مأهٔ تاسعه و از تلامذهٔ مرحوم محقق کرکی بودند.
**التاسع عشر** حسین بن میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء مات فی حد و سنه اربع وستین بعد الالف فی بلدة الاشراف ونقل جنازته الی النجف الاشرف.
**العشرون** مفخر الشیعه ونجم الائمه رضی الدین محمدبن حسن الاسترابادی وهومن اعاجیب الزمان

الذی بافتخار العجم علی العرب ومباهات الشیعه علی سائر فرق الاسلام مات سنة ست وثمانین وست مأه

مخفی نماند این چند نفر از اعلام را که محل دفنشان معلوم نبود متاخر ذکر نمودیم و بدانکه قبور شریفهٔ بسیاری از اعلام وعلماء عصر در نجف اشرف موجود است وچون بنای این کتاب بر اختصار بود لذا ذکر نکردیم مثل آیة الله الخراسانی محمد کاظم بن شیخ حسین الهروی رحلتشان بیستم ذیحجة الحرام ۱۳۲۹ بود ومثل آیة الله سید محمد کاظم یزدی رحلتشان اواخر رجب ۱۳۳۷ بود تاریخچه لقد فاز فوزا عظیما ومثل حجة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحلتشان ۱۳۲۰ ومحل دفنشان معلومست

**امر ششم - در سلاطین مدفونین در نجف اشرف**

**منهم عضدالدوله** ابن رکن الدوله دیلمی واو از سلاطین دیالمه است واول کسی است که ملقب شد بشاهنشاه چنانچه در تاریخ گزیده است وسلاطین دیالمه شیعه مذهب بودند وعضدالدوله معاصر بود باشیخ مفید وخیلی از مرحوم شیخ تجلیل میکرد واز آثار خیریه اوست تجدید عمارت حضرت امیر (ع) ودر بغداد هشتم شوال سنهٔ ۳۷۲ یا ۳ از دنیا رحلت فرمود ووصیت کرد که اورا در نجف اشرف در روضهٔ مبارکه دفن نمایند

ومنهم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن شاه اسمعیل سر سلسله سلاطین صفویه وجمعی از بزرگان گفتند جنازه ایشانرا از فرح آباد مازندران که در آنجا از دنیا رحلت فرموده درسنهٔ ۱۰۳۸ حمل نمودند بنجف اشرف ودر رواق مطهر حضرت امیرع تحت عتبه مقدسه درب حرم مطهر سمت پائین پای مبارك دفن کردند

**ومنهم محمد شاه قاجار** الملقب باخته ابن محمدحسن خان ابن فتحعلی خان قاجار ومحمد شاه اخته اول سلسله سلاطین قاجاریه است ودرسنه ۱۳۰۰ از دنیا رفت وجنازه‌اش را حمل نمودند بنجف اشرف ودر حجره میان رواق بالا سر مطهر دفن کردند

**خاتمه**

بدانکه بعضی از مشاهیر علماء اعلام بدرجهٔ قصوای از سعادت فائز گردیدند بطوری که ممکنست گفته شود درحقشان که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام وآنها چند نفر بودند

الاول السید الاجل علی بن موسی بن طاوس

**مرحوم ثقة الاسلام نوری** در مستدرك فرموده : ما اتفقت کلمة الاصحاب علی اختلاف مشاربهم وطریقتهم علی صدور الکرامات عن احد ممن تقدمه او تاخر عنه غیره

ودر موضع دیگر میفرماید : یظهر من مواضع من کتبه خصوصا کتاب کشف المهجة ان باب لقائه ایاه ای الحجة ع کان له مفتوحا قد ذکرنا بعض کلماته فیها فی رسالتنا جنة الماوی انتهی

ودر دار السلام فرموده وقال سید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم اننی اعتبرت الذی ربما ذکروا بانه مباحات کالاکل والشرب ولبس الثیاب والنوم وعد اشیاء من المباحات الی ان قال فما وجدت شیئا من هذه التی یسمونها مباحاة الاوعلیه ادب من الآداب الی ان قال وانما وجدت المباحاة الخالیة من الادب مختصة بغیر المکلفین من العباد والدواب والحیوانات انتهی

ومعلومست کسیکه این مقاله را بگوید لابد تارك مباحاتست

ودر عمدة الطالب است وقتیکه هلاکوخان وارد بغداد شد ومعتصم عباسی را بقتل رسانید منصب نقابت النقبائی را داد بجناب سید رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصیر طوسی منع فرمود این بود که کرها این منصب راقبول کرد تا آنکه فرموده ویقال انه کان یعرف اسم الله اعظم وبدو پسرش

میفرمود که من مکرر استخاره کرده‌ام که بشما تعلیم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده‌ام واسم اعظم در کتب من نوشته شده برشما باد بمطالعه آن کتب انتهی

ودرمستدرك ازمجموعه شهید نقل کرده که وفات اوصبح دوشنبه پنجم ذیقعده‌الحرام سنه ٦٦٤ بود ومولد اوروزپنجشنبه نیمه محرم سنه ۵۸۹ بوده وقبرشان محتملست درنجف اشرف باشدولیکن درخارج حله قبه عالیهٔ است منسوب باووجناب سیدعلی بن‌موسی بن طاوس برادر سیداحمدبن‌موسی بن طاوس است وپدرسید احمد سید عبدالکریمست ومادرموسی والد سیدین دخترشیخ‌الطائفه است و والده سیدعلی وسید احمد بنت شیخ سعید ورام بن ابی‌فراس‌است پس سیدین سبط این‌دو بزرگوارند وابناء طاوس ازاحفاد داودبن‌حسن‌المجتبیع هستند که داود رضیع حضرت صادقع بود وعمل‌ام‌داود منسوبست باو.

الثانی العالم‌الجلیل‌المولی عبدالله التستری‌الزاهد

در دارالسلام است که بپسرش المولی حسنعلی درمقام موعظه فرمود

یا بنی انی‌بعد ما امرنی مشائخی رضوان‌الله علیهم بالعمل برایی‌ما ارتکبت مباحاولامندوباالی الان حتی الاکل والشرب والنوم والنکاح اوقال‌الجماع وکان بعد ذلك باصابعه وکان‌لفظ النکاح او لفظ‌الجماع رابع ماعده باصبعه انتهی وهواصدق من‌ان یتقوه فی‌مقالته‌غیرمخ‌الحقیقة

ودر روضات بعد ازنقل این‌قضیه ازخط جدش فرموده آنچه دربعض ازمواضع دیده‌میشود که بعضی ازعلماء فرموده‌اند مدت سی‌سال‌استکه ازمن‌صادر نشده ازاحکام خمسه بغیرواجب‌ومندوب‌اشاره باین جنابست

ودرتاریخ عالم آراء است که وفات ایشان‌دراصفهان شب یکشنبهٔ بیست‌وششم‌محرم‌الحرام‌سنه ۱۲۰۱ بوده وایشان ازتلامذه مولانا احمدالاردبیلی بودند وجنازه‌شان را اولا دفن‌نمودند درمقبره جناب اسمعیل‌بن‌زیدبن حسن بعد ازاصفهان بردند بکربلای معلی‌ودرآن‌بقعه شریفه‌دفن کردند

ودر دارالسلام ازشرح صحیفه سید نعمت‌الله نقل‌کرده که بعد ازفوت‌مرحوم آخوند ملاعبدالله بعضی‌ازمجتهدین ایشان‌را درخواب دیدند بهیئت نیکی ومکان بلندی‌پس سئوال کرد ازسبب‌آن‌فرمود سبب آن آنستکه دردست من یك‌سیبی بودوازمسجد جامع‌اصفهان بیرون شدم دربین راه بطفلی‌رسیدم آنسیت را بآن طفل دادم آن طفل خوشحال شد باینوسیله من باین‌درجه ومقام رسیدم بعد میفرماید بگمانم که فرمود آن طفل یتیم بود

ونظیراین حکایت در دارالسلام ازخزائن نراقی ازمرحوم مجلسی نقل‌کرده که یکی ازعلماء که شاید امیرمحمد صالح خاتون‌آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده‌نقل میکند که یکسال بعد ازفوت مجلسی اورا درخواب دیدم‌و گله کردم که با آنکه تعاهد کرده بودی که بخواب من درآئی چرا بعد یکسال بخواب من درآمدی گفت ابتلاآتی داشتم والان فی‌الجمله ازآنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا درموقف خطاب الهی واداشتند ندا رسید چه آورده‌ای عرضکردم عمرم را صرف نمودم در تصنیف وتالیف احادیث واخباروتفسیر خطاب‌رسید بلی مصدر کردی کتبت را باسم سلاطین وخوشنود بودی که مردم آنها را مدح میکنند مدح مردم ورضاء سلاطین اجرتو خواهد بود ازآنها عرضکردم عمرم را صرف نمودم درامامت جماعت خطاب رسید بلی‌لکن خوشحال میشدی‌وقتیکه‌زیاد بودند وبدحال میشدی اگرجماعت کم بودند این‌عمل‌هم لایق ما نیست حاصل هرچه عرض کردم رد کردند تاآنکه تمام حسناتم رد شد خطاب رسید که تو درنزد مایك‌عمل مقبول داری وآن آنستکه یکروز گلابی دردستت بود زنی برتو گذشت‌وطفل‌صغیری‌پشت سرش بود چشم آن‌طفل‌بآن گلابی افتاد به

مادرش گفت من گلابی میخواهم پس آن گلابی را بدست آنطفل دادی طلباً لمرضات الله آنطفل خوشحال شد بهمین یك عمل خدا ازمن در گذشت وتجاوز کرد .

**الثالث** الشیخ الشهید السعید **محمد بن جمال الدین المکی** العاملی المعروف بالشهید الاول

ودر روضات الجنات است وکان بعد مولانا المحقق علی الاطلاق افقه جمیع الفقهاء الافاق وتوحدایشان درحدود فقه و قواعد احکام مسلم است مثل تفرد شیخنا الصدوق در نقل احادیث اهل بیت کرام ومثل تسلم شیخ مفید وسید مرتضی دراصول کلام وشیخ طوسی درسعهٔ دائره و کثرت اساتید وتلامذه ومرحوم ثقة الاسلام نوری در دارالسلام فرموده قال الشهید رحمة الله علیه فی قواعده و من الخسران صرف الزمان فی المباح وان قل لانه ینقص من الثواب ویخفض من الدرجات و ناهیك خسراناً بان تتعجل ما یفنی وتخسر زیادة نعیم یبقی انتهی

ومعلومست صدور این کلام ازچنین شخص عالم جلیل کاشف است از علو مراتب کمالش وآنکه اوعمل میکرده بآنچه فرموده

در روضاتست که شهادت ایشان در نهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصد وهشتادوشش بود وآن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولا بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدارزدند بعد سنك بارانش کردند.

ودرمستدرك است بعد بدنش راسوختند وعدل اوبود درجهات فضل وورع وتقوی ووصول بدرجه شهادت الشیخ زین الدین الملقب بالشهید الثانی درمستدرك ازشیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید نقل کرده که جدش شیخ شهید درخواب دید یکجائی را که گویا بهشت است و درآنمکان کرسی ها گذارده‌اند بالای هر کرسی یکی ازمشاهیر علماء نشسته‌اند وپهلوی کرسی شهید اول کرسی خالی است که براو کسی ننشسته پس سئوال کرد که این کرسی از آن کیست گفتند مهیا شده بجهت شما ازآنوقت دانست که شهید خواهد شد ودرمقام شرح بر کتب شهید برآمد مثل لمعه والفیه ونفلیه

ودر روضات از تلمید ایشان شیخ محمد عودی نقل کرده که بعد ازذکر جملهٔ ازمدائح اوفرموده لم یصرف لحظة من عمره الافی اکتساب فضیلة ووزع اوقاته فی ما یعود نفعه فی الیوم واللیلة الیه بعد صاحب روضات میفرماید ولم اجدالی هذالزمان الذی هومن حدود ثلث وستین ومأتین بعدالالف احداً من العلماء الاجله یکون بجلالة قدره وسعة صدره وعظم شأنه وارتفاع مکانه وشهادت شهید ثانی در شهراسلامبول بود بجهة تشیع شان درسنهٔ نهصد وشصت وشش درسن پنجاه وچهار وسه روزبدن نازنین او افتاده بود روی زمین بعد ازسه روز بدن نازنین او را انداختند میان دریا

و در روضات از کتاب مقامات سید نعمت الله جزائری نقل کرده که برخطهای خون نازنین او دیدند رسم شده الله پس درخارج شهربنائی نهادند ونامیدند بمقبره میرزا زین الدین وازبعضی از مؤلفات شیخ بهائی نقل کرده که یکروزمرحوم شهید ثانی ازمصرع خود با والد شیخ گذشت همینکه چشمش بآن مکان افتاد رنگش پرید فرمود دراین مکان خون شخص بزرگی ریخته میشود بعد معلوم شد مراد خودشان هست ودر بعضی ازمواضع است که دیده شدکه درآنشبیکه او را بقتل رسانیدند ازبدنش نوری ساطع است بسمت آسمان ودر آن نور رقعهٔ دیدندکه دریکطرف آن نوشته است : رب انی مغلوب فانتصر وبرطرف دیگر آن رقعه نوشته است ان کنت عبدی فاصطبر

**الرابع** العالم الربانی المولی احمد بن محمد الاردبیلی درجلد اول بحارمیفرماید والمحقق الاردبیلی فی الورع والتقوی والزهد والفضل بلغ الغایة القصوی ولم اسمع بمثله فی المتقدمین والمتأخرین ودر لؤلؤالبحرین است انه لم یسمع بمثله فی الزهد والورع له مقامات وکرامات ذکره الشیخ المجلسی ره فی البحار فی جملة من رأی القائم صلوات الله علیه .

ودر روضات میفرماید امره فی الثقة والجلالة والفضل والبالة والزهد والدیانة والورع وامانة اشهرمن ان نودی مکانة اوتتصدی بیانه کیف وقدسیة ذاته وملکوتیة صفاته ممایضرب به الامثال فی العالم کالخلق الجمیل من النبی والشجاعة من الوصی والسماحة من الحاتم انتهی

ودو کلمه طیبه ازسید جزائری نقل کرده که مرحوم مقدس اردبیلی درسال گرانی تقسیم میکرد با فقراء آنچه داشت ازاطعمه ومیگذارد بجهت خود باندازه یکی ازایشان دریکی ازسالهای گرانی چنین کرد عیالش درخشم شد وگفت مرا وفرزندان مرا درچنین سالی واگذاشتی که از مردم سئوال کنیم پس رفت بمسجد کوفه برای اعتکاف چون روزدوم شد مردی درخانه آمد وبا او بود چندبار گندم پاك وآرد نرم نیکوو بسیارخوبی پس گفت این را صاحب منزل فرستاده برای شما واومعتکفست درمسجد کوفه چون مقدس ازاعتکاف برگشت زنش گفت طعامی که فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بودپس حمدالهی را بجای آورد واورا ازآن طعام خبری نبود

ودرمستدرك ازسید جزائری نقل کرده ان المولی احمد اردبیلی کان له من العلم رقبة قاصیة و من الزهد والتقوی والورع درجة اقصی الی ان قال که

بعضی ازمجتهدین مرحوم مقدس اردبیلی را بعد ازموتشان درخواب دیدند بزی حسنی ولباس زیبائی که ازحرم مطهرحضرت امیرع خارج شد پس سئوال کردندچه عمل شما را باین مرتبه و درجه رسانید تا ماهم مرتکب شویم درجواب گفت بازار اعمال کساد است ونفع نبخشید ما را بغیر ولایت محبت صاحب این قبر

ومعلومست کسیکه بشهادت این بزرگان دارای ایندرجه ازمقامات باشد مرتکب مکروه بلکه مباح نمیشود فضلا ازارتکاب حرام

ودرلئالی الاخبار است انه لم یمدبرجله للنوم فی اربعین سنه ولم یصدرعنه فیها فعل مباح فضلا عن الحرام والمکروه

ودرانوار نعمانیه است که ازورعش این بود که حیوانی اجاره میکرد که ازنجف برود بزیارت کاظمین وقت مراجعت بعضی ازشیعیان کاغذ میدادند که ببرد بنجف اشرف کاغذها رابجیب خودمیگذارد وپیاده میرفت بنجف اشرف میفرمود ازصاحب این حیوان اجازه حمل این کاغذ را ندارم ورحلتشان در نجف اشرف بوده سنه ثلین وتسعین وتسعماة وایشان معاصر بودند با میرداماد و شیخ بهائی وقبر شریفشان درحجره ایوان نجف اشرف است بسمت دست چپ کسی که ازایوان برواق مطهر مشرف میشود ودرآن حجره است خزانه حضرت امیرع واتفاقا این گوهر گرانبها مضبوط شددرخزانه حضرت امیرع

الخامس بحرالعلوم والعلامه السیدمحمد مهدی بن سیدمرتضی الطباطبائی وآن بزرگوار کسیست که کرامات وملاقاتش حضرت حجةع را بتواتر ثابت شده وبعد ازمرحوم سیدعلی بن طاوس احدی در این فضلیت سبقت نگرفته است ایشان را

وکافیست در مراتب ومقامات ایشان که شیخ فقیه اکبرالشیخ جعفرالنجفی صاحب کاشف الغطاء با آن مراتب فقاهت وزهد وریاست که داشت خاك کفش سید بحرالعلوم را بحنك عمامه‌اش میمالید معلومست کسی که باین‌درجه ومرتبه باشد مجتنب ازمکروهات خواهد بود

در دارالسلام است که والد ماجدسیددرشب ولادت سید درخواب دیدکه حضرت رضاع شمعی با محمدبن اسماعیل بن بزیع فرستاد درپشت بام خانه سیدروشن کردند

ودر کلمه طیبهٔ از مرحوم حاجی شیخ جعفرشوشتری ره نقل کرده که حاکم بروجرد روزی بدیدن عالم جلیل سید مرتضی پدر بحرالعلوم رفت بعداز مراجعت چون بصحن خانه رسید بحرالعلوم را که در آنوقت بحسب سن درشمار اطفال محسوب میشد ملاقات کرد ایشان را بحاکم شناسانیدند حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد ورفت پس سید بوالدش عرض کرد باید مرا از این شهر بیرون فرستی که میترسم هلاك شوم فرمودچرا گفت بجهت آنکه قلبم را از آن ساعتی که حاکم اظهار مهربانی بمن کرد مائل باو میبینم و آن بغضی که باید بحاکم ظالم داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد

**و ایضا** در آن کتاب از آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ بحرالعلوم نقل میکند که شبی فقیه اجل سیدجواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه فرمود که کسی در خانه را کوبید دانستم که خادم بحرالعلوم است خود شتابان رفتم درخانه خادم گفت شام سیدرا پیش روی او گذارده‌اند و منتظر شما هستند بتعجیل روانه شدم چون چشم سید بمن افتاد فرمود آیا از خدا نمیترسی وحیا نمیکنی عرض کردم که چه روی داده فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود وعیال خود خرمای زاهدی قرض میگرفته و بغیر او متمکن نبود وهفت روز برایشان گذشته که برنج وگندم نچشیده اند و بغیر خرمای زاهدی نخورده‌اند وامروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال گفت قرض تو بفلان مبلغ رسیده پس حیا کرد و ازاوچیزی نگرفت وخود وعیالش امشبه گرسنه‌هستند و بی‌شام بسر میبرند وتو خوش‌میگذرانی ومیخوری وخانه او بخانه تو متصلست ومیشناسی اورا

پس مرحوم سیدجواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او وشام میخوری والتفات باو نمیکردی هرآینه یهودی بودی وغضب من بتو بجهت تجسس نکردن تست ازحال برادران وهمسایگانت بگیر این مجموعه‌را وخادم من برمیدارد اورا ودرخانه بدست‌میسپارد باو بگو خوش‌داشتم باتو شام بخورم واین کیسه پول‌را درزیر فرش او بگذار ومجموعه‌را برای او بگذار وبرنگردان وسید فرمودمن شام نمیخورم تاتو برگردی وخبردهی که او شام‌خورده‌و سیرشده

پس جناب سیدجواد باآن‌خادم رفتند بخانهٔ آن مؤمن ومجموعه از دست آن خادم گرفت و دررا کوبید ووارد شد برآن‌شخص و گفت خوش‌داشتم امشب‌باتو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت این غذا طبخ نفیسی است که عرب نمیتواند این‌قسم طبخ کند ومن نمیخورم تا خبر ندهی مرا بامراو واصرار کرد از کیست سیدقضیه‌را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشدبرقصه من احدی ازهمسایگان من چه رسدبدورها معلوم شدکه سید بکرامت مطلع شد و اسم آن مؤمن شیخ محمدعاملی بود وآنچه‌در کیسه بود شصت عدد شوس بود که اسم پولهای آنزمان بوده انتهی

و در مستدرك از شیخ ورع شیخ محمد تقی تلمیذ سید نقل کرده که سید بحرالعلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی وبااو بودجماعتی و یك مردی بود که تنها میرفت وهرجاسیدفرود میآمد اوهم نازل میشد وهمینکه‌سید حرکت میکرد اوهم حرکت میکرد در بین‌راه سید اشاره کرد باو نزدیك آمد و دست سید را بوسید بعد سید احوال نفرمود وچند بچه وچندزن‌را باسمهم‌ازاهل بیت واز همسایه‌های او قریب بچهل نفرسئوال کرد آنمردهم یکیك‌جواب میدادوآنمرداز اهل عراق نبود ولهجه‌اوهم لهجه‌اهل‌عراق نبود پس‌ما ازسیدسئوال کردیم که این‌مرد کیست فرموداز اهل‌یمنست عرضکردم شما چه وقت بیمن‌تشریف برده‌اید که ایشان‌را میشناسید سید فرمود . سبحان‌الله لوسألتنی من‌الارض شبرا شبرا لاخبرتك بها

تولد سید بحرالعلوم در کربلا درماه شوال شب‌جمعه سنه‌هزار وصد وپنجاه‌وپنج بوده ورحلتشان

درسنه ۱۲۱۲ بود تاریخش هریك ازچهارفقره است که دراین مصراع ازشعرواقعست

**یغرب غربی غریب بغمری**

وجناب سید بحرالعلوم علاوه برفضائلیکه داشت اشعار بسیارملیحی درمراثی ودرفقه فرموده ودره سیدمعروف است خیلی میل کردم بعضی ازاشعارملیح دره را نقل کنم

**من جمله** درباب غسل جمعه بعد ازذکر جواز تقدیمش درروز پنجشنبه میفرماید

وان تمکنت اداء فاعد ولو قضاء وقضاء لاتعد

**من جمله** در احکام جنائز میفرماید

لاقنس ذکرها دم اللذات ان لم تجئه فهوجاء ات

**من جمله** درنمازصبح که یك رکعتش دروقت واقع شود میفرماید

وهی اداء لا اداء وقضاء ولاقضی کماارتضاه المرتضی

**من جمله** در ذکرسجده میفرماید :

والذکرفیه کالرکوع الا ان العظیم فیه مبدل بالا علی

وبدانکه بسیاری ازعلماء اعلام دارای کرامات باهره بودند وما بعضی ازآنها راکه قریب بعصرما بودند ذکرمیکنیم تیمناً

**من جمله** السیدالجلیل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقرالقزوینی که سابقا در مدفونین نجف اشرف تاریخ فوت ومحل دفنشان گفته شد

در مستدرك ازسیدمهدی قزوینی برادرزاده‌شان نقل کرده که من با عم گرامم وجمعی درکشتی نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن گرفت که کشتی‌مان خیلی متلاطم شد ودرمیان جماعت مردی بود که خیلی ترسان وهراسان شد وحالش منقلب شدوگریه میکردومتوسل بابی‌الائمه امیرالمومنین (ع)بود وسید محمد باقرمثل کوهی نشسته ابدا اضطرابی نداشت پس چون سید ملتفت باضطراب و جزع اوشد فرمود یا فلان چرا مضطرب شدی مگر نمیدانی باد ورعد وبرق همه منقاد و مطیع امر الهی هستند بعد طرف عبایش را جمع کرد واشاره کرد بباد گویا مگسی بودکه پرید بعد فرمود قری هان آن کشتی آرام شد.

وگفته شده ایشان درسنه ۱۲۴۶ ازدنیا رفتند واین سید جلیل وبرادر زاده‌اش سید مهدی قزوینی وخال گرامش سیدبحرالعلوم هرسه ازکسانی بودندکه مکررفائز شدند بملاقات حضرت حجةالله ارواحنافداه وعجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف

**ومن جمله** العالم‌المؤید السیدالشریف‌الممجد میرشجاعت‌علی الموسوی الرضی النجفی المعروف بالهندی که درعصرسید بحرالعلوم وشیخ جعفر کبیربوده .

غلامش گفت من‌خدمت سید بودم که ازهندمیآمدبنجف‌اشرف بعضی ازاوقات میان کشتی عقدی ازجیبش بیرون‌میآورد که دراو بودانواع جواهرات ساعتی بآنها نظرمیکرد دو مرتبه میان جیبش میگذاشت ومسافرها ملتفت نمیشدند لکن ناخداازبالای کشتی ملتفت شد وآنجوهرات را نشان‌کرد وسیدملتفت نبودکه اوملتفت شده

پس ناخد خواست حیله بنماید وآن عقد را ازسید بگیرد فریاد زد میان کشتی که با من عقدی بوده ازجواهرعلامت ونشانیش این واین ودیشب ازمن سرقت شده باید من لباسها واسبابهای شما را تفتیش نمایم ومشغول تفتیش شده

جناب سید دانستکه اگر این عقد ازجیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا راخواهندنمود وخواهند گفت سید دزدی کرده این عقد را پس سید آن عقد را انداخت میان دریا وعرض کرد

**یا امیرالمومنین این امانت من است نزدشما** واحدی مطلع نشد باین‌عمل سید پس چون ناخدادیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سیدشد چیزی نیافت پس مابوسانه مراجعت کرد

وچون کشتی بجزیره ازجزایررسید اهل کشتی فرود آمدند سید فرمود بمن خیلی من میل بماهی دارم رفتم یك ماهی بزرك متعفنی دردست کسی دیدم بسید عرضکردم چنین ماهی متعفنی من در بازار دیدم فرمود همان را بخرپس اورا خریدم چون شکمش را چاك دادم دیدم آن عقد بهمان علامتها ازشکم ماهی بیرون شد آوردم نزد سید وسید شکرالهی را بعمل آورد

وفرزند ارجمندش میرهاشم‌النجفی هم دارای کرامات زیادی‌بود که علام فهام‌شیخ محمودعراقی در دارالسلام نوشته .

و من‌جمله العالم الجلیل والمحقق النبیل **جناب آقا میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی** صاحب قوانین

در دارالسلام عراقی ازآقا حسین کزازی نقل‌کرده که بعد ازوفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم وخدمتکار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توقع اجروعوضی

یکروز ازاوسئوال کردندکه چه چیزوادار کرده تورا براین خدمت مجانی ؟

گفت من ازاعزه اهل شیروان بودم وثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت‌الله الحرام و زیارت قبورائمه انام ازبلد خود حرکت نمودم وبعد ازفراغ ازحج واززیارت‌قبورمدینهٔ منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم درحین سوارشدن کشتی همیان من افتاد میان دریا امید من قطع شد وحیران ماندم که چه کنم بعضی اراثاثیه خودرا فروختم وگذران کردم تا خودمرا بنجف اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهرحضرت **امیرالمومنین‌ع** ومتوسل بآن بزرگوارشدم

درخواب دیدم‌آن بزرگوار بمن‌فرمود غصه‌مخور بروبقم وهمیانترا ازعالم‌جلیل‌میرزاابوالقاسم قمی مطالبه کن

بیدارشدم وتعجب نمودم که همیان بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد

رفتم بقم درب منزل میرزای قمی‌خادمش گفت آقا درخواب است صبر کن تا ازخواب‌بیدارشود گفتم من مرد غریبی هستم واراده حرکت دارم خادم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه را بزن چون‌درب راکوبیدم صدای میرزا بلند شد یا فلان صبر کن الساعه آمدم ومرا باسم من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش در را باز کرد وعین همیان سربسته مرا اززیرعبا بیرون کرد وبمن‌داد و فرمود بروبولایت خودوتازنده‌هستم باحدی‌خبر ندهی‌پس‌همیان راگرفتم‌ودستش‌رابوسیدم‌ورفتم‌بشیروان

یکروزقصه خود را بجهت عیالم نقل‌کردم تعجب زیادی کرد گفت اگرچنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوة ملازم خدمتش میشدی برگشتم بقم شنیدم که ازدنیا رحلت فرموده پس قصد کردم همیشه ملازم وخادم قبرشریفش باشم

ومن‌جمله رئیس‌الشیعه وشیخ الطائفةالحقه الشیخ مرتضی الانصاری ابن محمد امین الدزفولی الشوشتری

ایضا دردارالسلام ازشیخ محمدطه نجفی ازشیخ المعروف بابن‌النجف نقل‌کرده که‌گفت : شنیدم ازبعضی ازهمسایگانم که درمحله خویش بودند گفت

مردی ازرفقای من یك روز آمد نزد من گفت فلانی من خیلی مبتلی بضیق معیشت هستم و از برای شیخ مرتضی انصاری وجوهات زیادی آوردند با من همراهی کن برویم وحظ وافری از آنمال سرقت نمائیم من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من میآیم لکن داخل خانه نمیشوم و مباشر سرقت خود را نمیکنم آنچه تو برداشتی قسمت میکنیم راضی شد چون نیمهٔ شب شد رفتم بدرب منزل شیخ من آنجا توقف کردم ورفیقم بحیله وازد منزل شد بعد ازهنیئه برگشت مضطربا وانگشتانش را بدندانش میگزید گفت امرعجیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد گفتم چه دیدی گفت رفتم ببام بیرونی که ازآنجا بروم ببام اندرونی وداخل منزل اندرونی شوم دیدم یك شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده وسرش را بزیر انداخته ترسیدم ومراجعت کردم رفیقش گفت قوه واهمه بر توغالب شده ومن تصدیق نمیکنم تورا مگرآنکه خود مشاهده کنم بایکدیگر رفتیم بپشت بام خارج وازآنجا خواستیم برویم بپشت بام داخل دیدیم شیرمهیبی لب بام داخل ایستاده هردو ترسان ولرزان مراجعت نمودیم

ومن جمله العالم الجلیل الشیخ مهدی المعروف به ملاکتاب النجفی

مرحوم ثقةالاسلام نوری فرموده نماند عبادتی ازواجبات مستحبات مگرآنکه بجای آورد آن را حتی آنکه یك روز ملتفت شد بروزهٔ سه روزی که حضرت امیرع وفاطمه زهراء وحسنین بجای آوردند ونانشان را به یتیم ومسکین واسیر دادند وسورهٔ هل اتی درمدحشان نازل شد پس عزم کرد که چنین روزهٔ بگیرد مخفیاً ازاهل عیالش چون بعد اززوال روزسوم شد حالت غشوه برایشان عارض شد واهل وعیالش کمال کردند که شیخ ازدنیا رفته مردم خبردارشدند وآمدند بجهت تشییع جنازه پس طبیبی آمد ونبض آن مرحوم راگرفت گفت شیخ زنده است ومرضی ندارد بغیرضعف گرسنگی تاوقتیکه غذا مهیا کردند وبدهان شیخ ریختند اول مغرب شد بحال آمد

یکوقتی شیخ جواد عاملی که ازتلامذهٔ شیخ بود آمد بمجلس درس شیخ دروجناتش آثارحزن واندوه مشاهده کرد فرمود چرا اینتسم محزونی عرضکرد مردیکه ازمن سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازاردید وازمن مطالبه کرد وبعضی ازسخنهای نالایق بمن گفت شیخ فرمود علی دینك غصه مخور ترا حواله میکنم به امیرحقیقی بعد فرمود یا شیخ جواد برخیز تورا حواله کردم بحضرت امیرع وازآنحضرت مطالبه کن شیخ جواد برخاست ومشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیرالمومنین ع و حواله شیخ را عرضکرد هنوز سخنش تمام نشده بود که کیسه که سی شاهی داشت میان مشتش گذارده شد برگشت ومجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کیسه را بشیخ نشان داد، ذلك فضل الله یوتیه من یشاء

ومن جمله درقصص العلماء است جناب آخوند ملاحسن یزدی که ازمعاریف ومشاهیر عباد ومتقین بود وایشان دربدوامر ساکن یزدبود ندوحاکمی ازجانب فتحعلی شاه آمد بیزد وبسیارمتعدی وظالم بود جناب آخوند بعد ازیاس دادرسی سلطان برعیت امرفرمود که اورا بافتضاح از یزد اخراج نمودند خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوندرا ازیزد طلبید بتهران لدی الورود آخوند سلطان ازواقعه یرد سئوال کرد ومیل داشت که آخوند این انتساب را ازخود سلب کند آخوند فرمود که حاکم ظالم بود ومن خواستم شراورا رفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیرشد وامر کرد باوردن چوب و فلك که آخوند را سیاست کرده باشد پس درحضور سلطان پاهای آخوند را بفلك کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقینا تقصیرندارد واین کاررا رعایا بدون اجازه آخوند کرده اند مقصود سلطان تلقین جواب بود بآخوند ایشان با آنکه پاهاشان بفلك بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم بمردم ورعایا تقصیری ندارند سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوندرا ازفلك باز کردند آخوند رفت بمنزل خود شب شدمرحوم

سلطان در عالم رؤیا رسول خدا رادید که دوانگشت پاهای مبارکش را بسته‌اند عرضکرد پاهای مبارک شمارا که بسته فرمود تو بستی سلطان عرض کرد من چنین بی‌ادبی نکرده‌ام فرمود حکم نکردی که پاهای آخوند ملا محسن را بستند پس پادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت فاخری فرستاد واذن داد برجوع ایشان بوطن آخوند برنگشت رفت بکربلای معلی ودرآنجا بود تا از دنیا رحلت نمود و فرموده مرحوم فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را تزویج پسر آخوند ملاحسن کند مرحوم آخوند راضی نشد.

ومنجمله مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی همسایهٔ داشت مشغول لهو ولعب بود حاجی کسی را فرستاد که موعظه‌اش کند این قبایح را ترک کند آنشقی درجواب گفت بحاجی بگوغل بخایهٔ من بگذارد آن شخص همین مضمون را بحاجی عرضکرد حاجی عرضکرد خداوندا من که نمیتوانم غل بخایهٔ او بگذارم فوراً بیضه آن مرد فاسق ورم کرد وهمان شب ازدنیا رفت

ومنجمله جناب مستطاب آقا سید عبدالله توسلی نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دو الاغ خرید و با عیال واطفالش پیاده وسواره مشرف شد بکربلای معلی بیعقوبیه که رسد یك الاغ باخرجینش را دزد برد ومؤنه سفرش هم میان خورجین بود این بیچاره اطفال را بیك الاغ سوار کرد و خودش وعیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعداززیارت حضرت عسکریین (ع) مشرف شد خدمت مرحوم آیت‌الله حاجی میرزا حسن شیرازی ره درب منزل آخوند ملاعبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت را دزد برده گفت بلی ورفت خدمت مرحوم میرزا در حالتی که جمعیت زیادی خدمت مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده واورا نزدیك طلبید وبیست و پنج قران باوداد وفرمود پسرت بمکه مشرف شده و شنیده که تو باعیال واطفال مشرف شده بکربلای معلی بجهت مخارج توصد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکربلای معلی ومیان ایوان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام آن شخص خراسانی را ملاقات خواهی کرد وصد تومان را بتوخواهد داد و این بیست وپنج قران بجهت مخارجت ازاین جا تا کربلا آن شخص خراسانی متعجبانه ازخدمت مرحوم میرزا بیرون شد ورفت بکربلای معلی میان ایوان شخصی را از اهل خراسان دید بعدازمصافحه باو گفت الان میان حرم مطهر یکی ازحاجیهای خراسانی که از مکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف او تمام نشده بود که آن حاجی از حرم مطهر بیرون شد و میان ایوان این شخص را ملاقات کرد وصد تومان را که پسرش فرستاده بود به او داد آن مرد خراسانی نزدیك شد که از کثرت تحیر دیوانه بشود.

**مخفی نماناد** که غالب از علماء اعلام (رض) صاحب کرامات ومکاشفات بودند لکن حقیردر این مختصر کرامات بعضی از متاخرین از علماء اعلام را تیمنا ذکر نمودم و الحمدلله اولا و آخراو ظاهرا و باطنا .



# باب چهارم

## دراسم ولقب وکنیه ونسب تاریخ ولادت ووفات حضرت مجتبی (ع)

ودر تعیین اولاد واقارب ودر بعضی از قبور متبرکه سادات حسینی « ع » ودر این باب ۸ فصل ویکخاتمه است

### فصل اول دراسم ولقب وکنیه ونسب آن بزرگوار

بدان که اسم شریفش **حسن** است واشهر القاب شریفه **زکی ومجتبی است** وکنیه شریفش ابو محمد است پدر بزرگوارشان علی بن ابی طالب است والدهٔ ماجده شان «فاطمه زهراء» سلام‌الله علیها می باشد.

### فصل دوم در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از ایام هفته ز در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت

علامه مجلسی ره در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و شیخ طوسی ره و اکثر اعاظم علماء ذکر کرده اند که ولادت شریف حضرت امام حسن (ع) در شب سه‌شنبه نیمهٔ ماه مبارك رمضان سال سوم هجرت بود انتهی

ومرحوم کفعمی ره درمصباح و کمال الدین بن طلحه در مطالب السئوال و سبط بن جوزی در تذکره و ابوالفرج اصفهانی در مقابل الطالبین تصریح فرموده اند که ولادت با سعادت آنحضرت در سال سوم هجرت نبوی (ص) بوده.

اقول ظاهرا اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (ع) در مدینه طیبه سه‌شنبه نیمه‌ماه‌رمضان المبارك بوده اما آنکه در شب سه شنبه بوده یا روز سه‌شنبه محل اختلافست

در ارشاد و مناقب فرموده‌اند که در شب سه شنبه بوده

و در دروس فرموده که روز سه شنبه بوده

و همچنین محل اختلافست که در چه سال بوده اکثر فرموده‌اند که در سال سوم‌هجری بوده

و در کافی و تهذیب ودروس است که در سال‌دوم هجری بوده

و بملاحظه آنچه گفته شددر تاریخ ولادت وزفاف صدیقه طاهره معلوم میشود که اصح قول اولست و اقوال نادره دیگر هم‌هست که داعی برذکر آنها نیست.

### فصل سوم در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی «ع» از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن ازایام ماه ودر تعیین سال رحلت وسبب آن

**علامهٔ مجلسی** ره در جلاءالعیون فرمود اشهر میان علمای‌امامیه آنستکه شهادت آنحضرت‌در آخر ماه‌صفر واقع شده وعمر شریف آنحضرت بچهل‌وهفت رسیده بود انتهی

و بدانکه خلافی نیست، که وفات آن حضرت روز پنجشنبه بوده و ایضا خلاف‌معتدبه‌نیست که‌وفات آن بزرگوار در ماه صفر بوده ولکن اختلاف دردو امر است

**امر اول آنکه آیا در کدام روز از ایام صفر بوده و در این سه قولست**

اول آنکه درآخر ماه صفر بوده ومجلسی ره فرموده است که این اشهر اقوالست و در اصول کافی است ومضی فی شهرصفر فی آخره .

دوم آنکه درهفتم صفر بوده چنانچه در دروس ومصباح کفعمیست وقبض مسموماً یوم الخمیس سابع صفر .

سوم آنکه دوشب بآخرماه صفر باقی بوده چنانچه درمناقب ابن شهرآشوب است واضح قول اول است .

**امردوم درسنه رحلت حضرت مجتبی (ع) و درآن نیز اقوالی است :**

منها آنکه درسال پنجاه رحلت فرمود چنانچه ازمجلسی معلوم شدکه فرمودعمرشریف آنحضرت در وقت رحلت بچهل وهفت رسیده بود واشهر درباب ولادت هم که فرمودند سنه سوم هجرت بوده پس رحلت سنه پنجاه میشود .

ودر ارشاد مفید است ومضی لسبیله فی شهرصفر سنهٔ خمسین من الهجرة .

ودرکافی ازابی بصیر ازحضرت صادق (ع) روایت میکند : قبض الحسن بن علی وهوابن سبع واربعین سنة فی عام خمسین .

ومنها آنکه در سال چهل ونهم هجری بوده چنانچه دراصول کافی است ومضی فی شهرصفر آخره من سنة تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع واربعین سنة اشهر .

ودر دروس فرموده : وقبض بها مسموماً یوم‌الخمیس سابع صفر سنة تسع واربعین

واقوال نادرهٔ دیگرهم هست واصح قول اولست پس مختاراین شدکه ولادت آنحضرت روزسه شنبه نیمه ماه رمضان سال سوم ازهجرت بوده ورحلت آنحضرت روزپنجشنبه آخرماه صفرسال پنجاهم ازهجرت بوده پس بنابراین سن شریف آنحضرت دروقت رحلت چهل وشش سال وپنجماه ونیم بوده و ازسن شریف حضرت صدیقه طاهره دروقت ولادت حضرت مجتبی(ع) ده سال ودوماه وبیست وپنج روز گذشته تقریباً وازسن شریف حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیست وپنج‌سال ودوماه ودوروزگذشته تقریباً .

ودرحین رحلت حضرت پیغمبر(ص) سن حضرت مجتبی (ع) هفتاد وپنجماه وسیزده روزبوده و درحین رحلت پدربزرگوارش سن شریفش سی وهفت سال وشش روزبوده پس مدت اقامت آنحضرت بنابرمختار نه سال وپنجماه ونه روز بوده تقریباً .

**واما قاتل آن بزرگوار وسبب رحلتش**

چنانچه در ( ارشاد مفید است ) این بودکه چون معویه عزم نمودکه ازبرای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سمی روانه نمود نزد جعده بنت اشعث بن قیس زوجه حضرت مجتبی (ع) باصدهزار درهم و وعده کردکه اگر آن بزرگوار را بقتل برساند او را تزویج نماید بفرزندش یزید پلید پس آن ملعونه آن سم را بحضرت مجتبی(ع) خورانید حضرت چهل روزمریض بود و بعد ازدنیا رحلت فرمود.

ومخفی نماناد که جعده پدرش اشعث بن قیس بود و مادرش ام فروه خواهر ابوبکر بن ابی قحافه بود .

## فصل چهارم درعدد زوجات حضرت مجتبی (ع) وسبب کثرت تزویج آن بزرگوار

از ابن شهرآشوب وبعضی دیگر ازمحدثین نقل شده که حضرت امام حسن (ع) دویست وپنجاه زن تزویج فرموده وگفته شد سیصد زن تزویج فرموده .

ودربحار از کتاب عدد نقل کرده تزویج سبعین حرة وملك مأة وستین امة فی سائر عمره

ودرمحاسن برقی ازحضرت صادق ع روایتکرده که مردی آمد خدمت حضرت امیرالمومنین ع عرضکرد یا امیرالمومنین ع آمده ام بمشورت کردن چون امام حسن ع وامام حسین وعبدالله بن جعفر خطبه نمودند دخترمرا حضرت فرمودند (المستشار موتمن اما الحسن فانه مطلاق للنساء ولکن زوجها للحسین)

ودر بحار از مناقب روایت کرده که حضرت امام حسن ع خواستگاری فرمود دختر عبدالرحمن بن حارث راعبدالرحمن سرشرا بزیرانداخت گفت والله کسی روی زمین عزیزتر نیست نزد من ازشما وشما خیلی زن طلاق میدهید ومیترسم که دخترمرا طلاق دهید قلبم ازشما بر گردد وحال آنکه شما پاره تن پیغمبر هستید پس اگر شرط فرمائی که دخترمرا طلاق ندهی بشما تزویج میکنم حضرت سکوت فرمودو برخاست وبیرون شد وفرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند وبگردن من اندازد

## واما سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در کامل بهائی است که مخدره شهر بانو هرشبه بکر بودی چون حوران بهشت وپیغمبر خبرداده بود که درمیان حسن وحسین هر که راز نی افتد که هرشبه بکر بود ائمه ازصلب وذریه او باشند امام حسن ازاین سبب زن بسیار ی کردی وچون اینسبب نیافتی طلاق دادی حسین ع روزی بحسن گفت ای برادرخاطر مرنجان وآنچه که طلب داری ازتو درگذشت ومن یافتم حسن ع دانست که ائمه ازصلب او نیستند انتهی

وممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که شب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود چنانچه دراصول کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده که حسن ولدعلی پنجاه زن طلاق داد پس امیرالمومنین در کوفه بپاایستاد وفرمود یامعشر اهل الکوفه لاتنکحوا الحسن فانه رجل مطلاق پس شخصی ازجای خود ایستاد وگفت بلی والله لننکحنه انه ولد رسول الله وابن فاطمة فان عجبه امسك وان کره طلق

وموید اینست آنچه درمناقب ابن شهرآشوب روایتکرده که تمام این زنها پشت سرجنازه حضرت مجتبی ع باپاهای برهنه حاضرشدند واگرمکرهه میبودند درطلاق خود اینقسم تشییع نمیکردند

ودر روایتست که آن بزرگوار دخترمردی را خطبه نمود قال له انی مزوجك واعلم انك ملق طلق فلق ولکنك خیر الناس نسباً وارفعهم جداً واباًوممکن است علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان جزازاین امر باشد چون نفوس عالیه در اوائل اسلام اباء داشتند ازطلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امر راداشتندوممکن است سبب اینکثرت تزویج آنحضرت این باشد که مأمودبود من الله بکثرت تزویج واین اکبراعظم امتحانات آن بزرگوار بودچون عمدهٔ اطاعت وانقیاد بنده آنستکه اطاعت بنمایددرآنچه مخالف باميل وطبع بنده است ومیل اولیه نفوس مقدسهٔ معصومین مخالفت باهوای نفس است ومعاشرت بانسوان و کثرت مزاوجت درآنها مخالفت باهوای نفس است مثلا باطاعت نمودن بخوردن وآشامیدن شکروشربت انقیاد بنده معلوم نمیشود واما باطاعت نمودن دراکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود وازاینست که عقل کل خاتم النبیین ع نه زن اختیار فرمود وهمچنین بزرك امتحان عغل امتثال قوله تع بود که فرمود ادبرفادبر آنوقت خطاب رسید ماخلقت خلقا هواحب الی منك بك اثیب وبك اعاقب وایاك امروایاك انهی

## فصل پنجم

## درذکراولادهای حضرت مجتبی علیه السلام واسماء شریفهٔ آنها

بدانکه درارشاد مفید است که آن حضرت هشت پسرداشت وهفت دختر

## اما پسر های آنحضرت

**الاول** زید بن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود وشریف بنی هاشم بود وصدقات حضرت رسول ص در دست این بزرگوار بود تا حیوة داشت ودر سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود

ودر عمدة الطالب است عاش مأة سنة ومات بین مکه ومدینه بموضع یقال له حاجز ومادر ایشان ومادر ام الحسن وام الحسین ام بشر بنت ابی مسعود انصاری بود ونام ابی مسعود عقبة بن عمر یا عقبة بن ثعلبه خزرجیه است وایشان مدعی امامت نشدند وهیچیك از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

**الثانی** حسن ولد الحسن والدهٔ ماجده شان خوله بنت منظور الفزاریه است و این بزرگوار بسیار جلیل وفاضل صاحب ورع بود وگویا حضرت مجتبی خیلی علاقهٔ خاطر داشت باین بزرگوار ولذا اسم شریف خود را در حیوتش بوی مرحمت فرمود وصدقات حضرت امیرالمومنین در دست این بزرگوار بود ودر وقعهٔ کربلا حاضر بود وجراحات هم در آن وقعه ببدنشان رسید واز کثرت جراحت میان میدان افتاده و بعد که سرهای شهداء را خواستند از بدن جدا کنند سر آن بزرگوار را خواستند جدا کنند اسماء بن خارجه مامون وساطت نمود که سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون ولد خارجه نسبتی داشت با والدهٔ حسن مثنی بعدهم با اهل البیت ایشان را اسیر کردند واسماء ولد خاجه در کوفه اورا از لشگر ولد سعد گرفت وزخمهای بدن اورا مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد وآن بزرگوار را روانه مدینه طیبه نمود آخر الامر بعداز چند سال ولید ولد عبدالملك مروان شخصی ازمنافقین را نزد آنبزرگوار روانه کرد وآنحضرت را مسموم نمود ودر مدینه طیبه در سن سی وپنجسالگی از دنیا رحلت فرمود قبل از برادرش زید ودر بقیع دفن شد

**در اعلام الوری** روایت شده که آن بزرگوار ازعمش سیدالشهداء ع یکی از دختر انشان را خطبه نمود سیدالشهداء ع فرمود من اختیار مینایم دخترم فاطمه را چون شبیه است بمادرم فاطمهٔ زهراء وآن مخدره درمنزل جناب حسن مثنی سه پسر آورد

**اول** جناب عبدالله محض **دوم** جناب ابراهیم الغمر **سوم** حسن مثلث

**ودر عمدة الطالب** است که حسن ولد الحسن خواستگاری کرد دختر مسور ولد مخرمه را در حالتیکه فاطمهٔ بنت الحسین ع زوجه اش بود عرض کرد هرگاه تو تزویج کنی دختر مرا ببند نعلینت هرآینه من قبول تزویج میکنم ولکن پیغمبر ص فرمود انما فاطمة بضعة منی یرضینی ما ارضاها ویسخطنی ما اسخطها ومن میدانم که اگر فاطمه زهراء حیوة داشت وتو بسر دختر او زوجه دیگر میگرفتی موجب سخت آنمخدره میشد حاصل آنکه مسوره گفت من میترسم که اگر دخترم را بشما تزویج کنم وحال آنکه فاطمه بنت الحسین زوجهٔ شما هست موجب سخت وغضب فاطمهٔ زهراء س بشود

وجناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست میداشت ووقتیکه جناب حسن مثنی از دنیا رفت جناب فاطمه برسر قبر او خیمه زد ویکسال برقبر شوهرش مشغول گریه وناله بود وبعداز یکسال مراجعت نمود بمنزل خود ناگاه ندائی شنید که گوینده میگوید هل وجدوا ما فقدوا ودیگری درعقب سر او گفت بل یئسوا فانقلبوا

ودر تذکرهٔ سبط است که بعداز رحلت جناب حسن مثنی جناب عبدالله ولد حسن والده ماجده اش فاطمه را تزوجیت داد بعبدالله ولد عمرو ولد عثمان ولد عفان بفرمان والدهٔ آن مخدره پس از او متولد شد جناب محمد دیباج

**الثالث** ازاولادهای حضرت مجتبی ع عمر بن حسن المتجبی ع

**الرابعه** قاسم بن الحسن المجتبی ع

الخامس عبدالله بن الحسن المجتبی ع

**ودراعلام الوری** مرحوم طبرسی فرموده کان عبدالله بن الحسن قد زوجه الحسین ابنته سکینة فقتل قبل ان یبنی بها ووالده ماجده این سه کنیزی بودام ولد وهرسه در کربلا شهید شدند چنانچه درارشاد است

ودرلهوف فرموده که زید بن حسن وعمر بن حسن وحسن بن حسن ازجمله سبایائی بودند که با اهل البیت اسیراً وارد کوفه شدند ودرزیارت ناحیه مقدسه بجای عمر بن الحسن ابو بکر بن حسن الزکی را جزء شهدآء فرموده

**السادس عبدالرحمن بن حسن**

فی الارشاد خرج مع عمه الحسین ع الی الحج فتوفی بالابواء وهو محرم وابواء منزلی است بین مکه ومدینه ومادر ایشان هم کنیزی بوده ام ولد

**السابع** حسین بن الحسن الملقب بالاثرم وجهت آنکه آن بزرگوار را اثرم نامیدند چون دندان جلو دهان مبارکش شکسته بود

**الثامن** ـ طلحة بن الحسن که اورا طلحة الجواد مینامیدند ومادر جناب حسین الحسن وطلحة بن الحسن وفاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمی بود کذافی عمدة الطالب وثقة الاسلام قمی درمنتهی **الامال** فرموده طلحاتیکه معروف بجود بودند شش تن بودند

**اول** ـ طلحة بن عبدالله التیمی واورا طلحة الفیاض مینامیدند

**دوم** ـ طلحة بن عمر بن عبدالله بن خلف واورا طلحة **الجود** میگفتند

**سوم** ـ طحلة بن عبدالله بن خلف واورا طلحة الطلحات میکفتند

**چهارم** ـ طلحة بن عبدالله بن عوف واورا طلحة الخیر مینامیدند

**پنجم** ـ طلحة بن عبدالرحمن بن ابی بکر واومعروف بود بطلحة الدراهم

**ششم** ـ طلحة بن الحسن المجتبی ع واوملقب بود بطلحة الجواد انتهی

**واما بنات آن بزرگوار**

**ام الحسن وام الحسین** که این دومخدره خواهر ابوینی جناب زید بن الحسن بودند وفاطمه که این مخدره خواهر ابوینی جناب حسین اثرم وطلحة بن الحسن بودند

**وام عبدالله وفاطمه وام سلمه ورقیه** هریك ازمادرهای متعدد بودند

وام الحسن زوجهٔ عبدالله بن زبیر بن عوام بود کذافی عمدة الطالب

وام عبدالله بنت الحسن زوجهٔ حضرت زین العابدین والدهٔ ماجدهٔ امام محمد باقر ع وحسن وحسین وعبدالله الباهر بود واینمخدره درصبایای حضرت مجتبی بجلالت قدرو بزرگواری ممتاز بود و بعضی گفتند که والدهٔ امام محمدباقر ع ام الحسن بنت الحسن المجتبی بوده

واما ام سلمه زوجهٔ جناب عمرالاشرف ابن زین العابدین بود

واما رقیه بنت الحسن زوجهٔ عمر بن منزر بن زبیر بن عوام بود چنانچه **درعمدة الطالب است**

ودر ذخیرة الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام الحسن وام الحسین دختران امام حسن مجتبی والده شان ام بشر بنت مسعود الانصاری بود واین دومخدره باعاتکه بنت مسلم بن عقیل که هفت ساله بود در کربلا بودند وقتیکه لشگریان بخیام طاهرات ریختند هرسه درزیرسم ستوران هلاك شدند ودرعمدة الطالب است که ازاولادهای حضرت مجتبی ع ازهیچیك عقبی باقی نماند مگرازدوپسر

ویکدختر که جناب زیدوجناب حسن مثنی وجناب ام عبدالله که والدهٔ مکرمه حضرت باقرع باشد چنانچه ازاولادهای حضرت سیدالشهداع ازهیچیك عقبی باقی نماند مگرازیك پسرویك دختر که حضرت امام زین العابدین وفاطمه بنت الحسین باشد که زوجهٔ حسن مثنی ووالدهٔ جناب **عبدالله محض وابراهیم و حسن مثنی بود**

## فصل ششم　در ذکر بعضی از حالات شریفه نبیره های حضرت امام حسن مجتبی ع

وگفته شد که از پسرهای بلاواسطه آن بزرگوار دو نفرعقب داشتند یکی جناب زید و یکی جناب حسن بن حسن **المثنی** وبقیه پسرهای آن حضرت بلاعقب بودند ولابداست دراین مقام ازذکردومقصد

## مقصداول

### درحالات شریفه ازاولادهای جناب زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

وددرعمدةالطالب است که آن بزرگوار یك پسرداشت مسمی بحسن امیرویك دختریك داشت مسماة به نفیسه ومادرحسن امیرونفیسه لبابه بنت عبدالله عباس بن عبدالمطلب بود واول لبابه زوجهٔ جناب عباس بن علی بن ابیطالب ع بودوچون حضرت عباس در کربلاشهیدشد جناب زیدولد حسن اورا تزویج فرمود وازاوجناب حسن امیرومخدره نفیسه متولد شد

وحسن بن زید بن حسن المجتبی ع از قبل ازمنصور امیروحاکم مدینه بود وعقب جناب زید منحصر بود ازاو واو بسیارعاقل وبزرگوار بود وبابنی العباس کمال خلطه وآمیزش راداشت وبلباس ایشان که جامه سیاه بود مجلس میشد چون شعار بنی العباس لباس سیاه بود وشعار بنی هاشم لباس سبزجناب حسن امیردرسنه صد وشصت درسن هشتادوپنج سالگی درحاجز که نزدیك مدینه طیبه است ازدنیا رفت ودرهمان حاجزدفن شد وزمان منصورومهدی وهادی ورشید را ددیافت وایشان بابنی عم خود **عبدالله محض** وپسرانش محمد وابراهیم بینونتی داشت

وقتیکه ابراهیم قتیل باخمری راشهید کردند وسرشرامیان طشتی گذارده برابرمنصورگذاردند حسن امیرحاضر بود منصور گفت صاحب این سررا میشناسی گفت بلی میشناسم وگریه کرد

واما مخدره نفیسه اوراست نفیسه نامند وست بمعنی خانم است وآنمخدره بسیار زاهد ومتقیه بود وقبرشریف ست نفیسه درقاهره مصرمزارمعروفیست ومردم مصر بسیارازآن مخدره تعظیم میکنند باوسوگند یاد میکنند وبسیاری ازعلماء نسابه گفتند نفیسه دخترجناب حسن امیربن زید بن حسن المجتبی علیه السلام است

ودرخیرات حسانست ست نفیسه دخترحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع که در خاك مصر مدفونست ومزارش زیارتگاه خاص وعامست وبطاهره کریمة الدارین ملقبه میباشد درسال صد وچهل و پنج هجری درمکه معظمه متولد شده ودرمدینه منوره بازهدوعبادت بسربرده باجناب اسحق الموتمن پسرحضرت امام جعفرصادق ع هم بالین بود وازآن صلب پاك یك پسرویك دختر آورد قاسم وام کلثوم پس از آن باشوهر وفرزندان خود بمصررفته وبعدازهفت سال که آنجا بودند ماه رمضان سنه دویست وهشت ازدنیارحلت فرمود پس ازارتحال شوهرش میخواست اورا بمدینه منوره حمل کنداهل مصراستدعا نمودند که آن نعش پاك را بمصرسپارد قبول فرمود بعد جناب اسحق بادوفرزندش بمدینه طیبه مراجعت فرمودند

وآن مخدره قائم اللیل وصائم النهار بود
ومیگویند درظرف سه شبانه روز یکمرتبه غذا میخوردند ودرحال احتضار روزه بود وجمعی مسئلت نمودند که روزه‌اش را افطار کند گفت سبحان‌الله سی سالست که مسئلت کرده ام که صائم از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست بکشم
ودروقت احتضار این بیت را میخواند

اصرفوا عنی طبیبی ودعونی وحبیبی زادنی شوقی الیه وغرامی ویحیبی

ودر آنوقت که ست نفیسه درمصر بود امام شافعی ساکن مصر بود وبزیارت ست نفیسه میرفت واز پس پرده طلب ادعیهٔ خیریه مینمود
ودر آنزمان احمد بن طولون در مصر حکومت داشت وظلم وتعدی زیادی مینمود اهالی مصر بحضرت ست نفیسه شاکی شدند فرمود چه روزاحمد سوارمیشود عرضکردند فلان روز مخدره درآن روزسرراه احمد آمد چون موکب او رسید اورا صدا کرد احمد پیاده شد وبخدمتش شتافت مخدره صفحهٔ بدست وی داد که درآن نوشته بود
ملکتم فاسرتم وقدرتم فقهرتم فقد علمتم ان اسهام الاسحار نافذة غیرمخطئة لاسیما فی قلوب اوجعتموها واجساداً اربتموها اعملوا ماشئتم یا ناصارون وجور وا فانا مستجیرون واظلموفانا الی الله المستظلمون فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
احمد بن طولون که این کاغذ را خواند استغفار کرد ودست از تعدی وظلم خود کشید
ودردارالسلام ازاسعاف الراغبین روایت کرده وقتیکه اهل مصر استدعا نمودند که مخدره را در مصردفن کنند جناب اسحق موتمن راضی نشد پس پیغمبرص را درخواب دید فرمودند
یا اسحق لاتعارض اهل مصرفی نفیسة فان الرحمة تنزل علیهم ببرکتها
وازعبدالوهاب شعرانی ازشاذلی روایت کرده که پیغمبرص درعالم رویا فرمودند
اگرحاجتی باشد بسوی خداوند پس نذرکن از برای نفیسه طاهره ولو یکدرهم تاخداوند حاجتت رابر آورد ومخدره بدست‌خود قبرش راحفر کرد وهمه روزه میرفت میان قبرش ونمازمیخواند ومیان قبرش ششهزارمرتبه ختم قرآن فرمود ودر وقت احتضار روزه داربود وقرائت سورهٔ مبارکه انعام راچون باین آیه شریفه رسید (لهم دارالسلام عندربهم) ازدنیا رحلت فرمو
وجناب حسن امیرهفت پسرداشت
اول جناب قاسم بن‌الحسن‌الامیر بن زید بن‌الحسن المجتبی ع ومادرش ام السلمه دختر جناب حسین بن انرم بن‌الحسن المتجبی بود

**دوم - جناب علی الشدید بن‌الحسن الامیر**

**سوم - جناب زید بن‌الحسن الامیر**

**چهارم - جناب ابراهیم بن حسن الامیر**

**پنجم - جناب عبدالله بن حسن الامیر**

**ششم - جناب اسحق بن حسن الامیر**

**هفتم - جناب اسمعیل بن حسن الامیر**

واحوالات این هفت نفر ازاحفاد حضرت مجتبی ع درضمن هفت مطلب ذکرمیشود

**مطلب اول** درذکر اولادهای جناب **قاسم بن حسن امیر واو چهار پسر داشت ودو دختر**

**واما پسر های او**

**اول جناب عبدالرحمن الشجری** ابن قاسم بن الحسن الامیر ومنسوبست به شجرواوقریهٔ است ازقراء مدینهٔ طیبه وازاولادهای اواست جناب علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن الامیر که درقریهٔ از قراء ری کشته شد

**وایضاً** ازاولادهای اوست جناب **محمد بن ابراهیم ابن علی بن عبدالرحمن شجری** که در کچور طبرستان ساکن بود وبوفورزهد وعبادت ازسایرسادات ممتاز بود

**وایضاً** ازاولادهای اوست جناب حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری الملقب به داعی صغیر واو در شهرآمل شهید شد

**وایضاً** ازاولادهای اوست جناب محمد ولد حسین ولد محمد ولد عبدالرحمن الشجری که در سامری مدفونست

وحسن ولد ابراهیم ولد علی ولد عبدالرحمن که در نیشابور در حبس ولد طاهر در سال دویست وشصت هجری ازدنیا رحلت فرمود

واولاد واحفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

**دوم جناب محمدالبطحائی** ولد قاسم ولدالحسن الامیروبطحا نام وادیست در مدینه طیبه و ازاولادهای اوست حسن ولدشرفشاه ولد عباد ولد محمد ولد حسین الاطروش ولد علی ولد محمدالبطحائی که جناب حسن ولد شرفشاه جد سادات گلستانه است که ساکنند دراصفهان

**وایضاً** ازاولادهای محمد البطحائیست حمزة بن عیسی محمد البطحائی که در طبرستان شهیدش نمودند

**سوم** جناب حمزة بن قاسم بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبیٰ ع

**چهارم** جناب حسن بن قاسم بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبیٰ ع

**واما دو دختر**

یکی خدیجه بود که زوجهٔ پسرعمش جناب عبدالعظیم مدفون در ری است

ودیگری عبیده زوجه پسرعم خود طاهر بن زید بن حسن بن زید بن الحسن المجتبیٰ ع است

**مطلب دوم** درذکر حالات اولادهای جناب علی الشدید بن حسن امیر که درحبس منصور از دنیا رفت وازاحفاداین بزرگواراست جناب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی المکنی به ابوالقاسم المدفون فی الری واحوالاتشان درخاتمه ذکرمیشود انشاء الله

**مطلب سوم** درذکری ازاولادهای جناب ابوطاهرزید بن حسن الامیر واولادهای اوساکن در صنعاء یمن هستند چون مادرشان ازاهل صنعاء بوده

**مطلب چهارم** درذکری ازاولادهای جناب ابراهیم بن حسن الامیرو ازاولادهای او است جناب محمدولدحسن ولد محمدولدزید ولدابراهیم ولدحسن الامیرواین بزرگوار درصفراء که از محال مدینه است ازدنیا رحلت فرمود

**مطلب پنجم** درذکری ازاولادهای جناب عبدالله ولد حسن امیر واز اولاد های اوست جناب زیدولد عبدالله ولد حسن امیرواین امامزاده گریخت باهوازودرآنجا ماخوذ شد وکشته

شد بقتل صبر

**وایضاً** ازاحفاد اوست جناب محمد بن عبدالله بن زید بن عبدالله بن حسن الامیر که در نیشابور میان محبس ازدنیا رفت

**مطلب ششم** درذکری ازاولاد های جناب اسحق حسن الامیر بن زید بن حسن المجتبی ع واورا پسری بود هرون نام معروف بکوکبی وازاحفاداوست جناب محمد بن جعفر بن هرون بن اسحق بن حسن الامیر که درشهر آمل مازندران رافع بن اللیث اورا شهید کرد وقبراو در آمل مازندران زیارتگاه معروفیست

**مطلب هفتم** درذکری ازاولادهای اسمعیل بن حسن الامیر که اورا اسمعیل جالب الحجارة میگفتند و ازاحفاداوست جناب احمد بن اسمعیل جالب الحجارة واحمد به بخارا سفر کرد ودرآنجا فرزندان آوردو دربخارا کشته شد

**وایضاً** ازاحفاداوست جناب امیرحسن الملقب بالداعی الکبیر بن زید بن محمد بن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن الامیر ومادرمکرمهٔ ایشان بنت عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بودودرسنه دویست وپنجاه هجری درطبرستان خروج کرد ودرسنه دویست وهفتاد وفات نمود ودرایام سلطنتش چند نفر ازسادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی ولدالحسین ولدعلی ولدابیطالب بود دوم عبیدالله ولدعلی بن حسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب وایشان ازجانب داعی حکومت قزوین وزنجانرا داشتند وبواسطه تهاجم موسی بن بغا باین دوبلد ایشان بطبرستان گریختند وداعی کبیرهردوتن راحاضرساخت ودربرکه آب غرق نمود تاهردوجان بدادند آنگاه جسدایشانرا درسردابی انداخت وقتیکه یعقوب لیث بطبرسان آمد وداعی دردیلم بود جسدایشانرا ازسرداب بیرون آوردو بخاك سپردوقتل ایندوسید جلیل در سنه دویست وپنجاه وهشت هجری بودسوم ازمقتولین داعی کبیرجناب حسن بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بودالمعروف بسیدعقیقی که اورا داعی کبیردست بگردن بسته حاضر نمود وگردن نازنینشرا باشمشیر بزد ودیگرجمعی ازاهل طبرستان راباخود دشمن دانست قصدکرد که آنهارا بقتل برساند پس چندی تمارض نمودوبعدآوازهٔ مرك خودرامنتشر نمود پس اورادرجنازهٔ گذاردندو بمسجد آوردند تابوی نماز کنندچونمردم درمسجد جمع شدندآنگاه جمعیکه باآنهامواضعه نموده بودازجای جستندودرهای مسجدرا بستندوداعی نیزشاکی الصلاح ازتابوت بیرون جست وشمشیر کشیدند وجمی رابقتل رسانیدندواین داعی کبیراولادی نداشت نه ذکورونه اناث وبرادری داشت محمد بن زیدالحسنی واوبعدازبرادرش ملقب شد بداعی ومدتی برملك طبرستان سلطنت نمود آخرلامرمحمد بن هرون سرخسی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی با اومبازرت نمود باغوی معتضدخلیفه عباسی وجمعی ازلشگر بخارادربرابراو آمدند وآنجناب را ازپشت زین برزمین انداختندواین قضیه درسنه دویست وهشتادوهفت درنیم فرسخی استراباد واقع شد کذافی حبیب السیرودروح وریحان ازمجالس نقل میکند که درشرح احوال سادات گیلان میفرماید که محمد بن زید پس ازبرادر بحکومت نشست واوست اول کسیکه قبه برسرمرقد حضرت امیرالمومنین ساخت ومحمد بن زید برادرحسن ولد زید محمدولداسمیل جالب الحجاره ولدحسن امیراست که اودرسال دویست وپنجاه هجری درطبرستان خروج کردوبرآن ممالك استیلا یافت ودرروزدوشنبه بیست وسوم ماه رجب سنه دویست وهفتاد بجوارمغفرت الهی پیوست ومدت سلطنتش قریب بیست سال بودواو بومقاتل ازشعراء زمان اوبود که تصیدهٔ درمدح او گفته که مطلعش اینست **( الله فرد وابن زید فرد )**

چون داعی این را شنید بخاك تضرع افتاد گفت بگو

(الله فرد وابن زید عبد)

## مقصد دوم

### درحالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی ع

وجناب حسن مثنی بسیار جلیل وفاضل بود وگویا حضرت مجتبی بسیار علاقهٔ خاطر بوی داشت ولذا اسم شریفش را درحیوة خود بآن بزرگوار داد وآن بزرگوار دروقعهٔ طف حاضر بود وجراحاتی هم بر بدنش رسید واز کثرت جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء بن خارجه توسط نمود واورا نکشتند ودر کوفه زخمهای بدن اورا مداوا نمود تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بمدینه طیبه

آخر الامر ولید بن عبدالملك بن مروان اورا مسموماً شهید نمود درمدینه در سن سی وپنجسالگی در بقیع دفن شد

وآنجناب سه پسرداشت از فاطمه بنت الحسین ودو دختر

**اول** جناب عبدالله المحض

**دوم** جناب ابراهیم الغمر

**سوم** جناب حسن مثلث

ودو دختر مکنی بزینب بود ودیگر ام کلثوم

وسه پسر ودو دختر هم داشتند از غیر فاطمهٔ بنت الحسین

**اول** داود **دوم** جعفر که مادر این دو ام ولد بود

**سوم** محمد ومادر او رمله بنت سعد ولد زید بن عمرو بن نوفل عدویست

**ورقیه وفاطمه**

اما دختر انشان شرح حالشان معلوم نیست بغیر آنکه زینب عیال عبدالملك بن مروان بود وفاطمه زوجهٔ معویة بن عبدالله بن جعفر طیار بود

**اما پسرهای حسن مثنی**

**اول** جناب عبدالله المحض پسر بزرك جناب **حسن بن حسن المثنی بود**

واز اولادهای حسن مجتبی او اول کسیست که از حسنین متولد شد که از جناب پدر منتهی میشود بحضرت مجتبی واز جانب مادر منتهی میشود بحضرت سیدالشهداء ع لذا ملقب بمحض شده یعنی درعلوی بودن وفاطمی بودن خالص است

چنانچه حضرت محمد باقر ع از اولاد حضرت سیدالشهداء اول کسیست که از حسنین متولد شد که از جانب پدر بحضرت سیدالشهداء منتهی میشود واز جانب مادر بحضرت مجتبی ع چون والده اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی ع بود

وجناب عبدالله المحض شیخ بنی هاشم بود واجمل واکرم واجود وافضل مردم بود

وقتی بآن بزرگوار گفتند شما چگونه افضل مردم شدید فرمود لان الناس کلهم تمنوا ان یکونوا منا ولا نتمنی ان نکون احد

واجمال وحالات جناب عبدالله محض آنستکه بعد از ضعف دولت بنی امیه وبنی مروان بعضی از بنی هاشم

متفق شدند که باجناب صاحب نفس الزکیه وجناب ابراهیم قتیل باخمری پسر های عبدالله محض بیعت بنمایند حضرت صادق ع باین امر مصلحت ندید
بعدازچندی عبدالله بن سفاح بن محمد ولد علی ولد عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب که اول خلفاء بنی العباس بود بخلافت قرار گرفت
آنوقت جناب عبدالله محض وهردوپسرشان در کوفه تشریف داشتند وسفاح هم در کوفه بود جناب محمدوجناب ابراهیم ازترس سفاح مخفی شدند وسفاح خیلی جناب عبدالله محض را احترام میکرد گاهی سوال میکرد که پسران تومحمدوابراهیم کجاهستند وجناب عبدالله هم درجواب طفره میزدتا اینکه سفاح ازدنیا رفت وخلافت بمنصور قرار گرفت
عازم شد برقتل محمد وابراهیم جواسیسی معین نمود تا ایشان راپیدا کند
وقتی منصورعازم بیت الله شد در بین راه مشرف شد بمدینه طیبه روزی جمعی از بزرگان وبنی هاشم وجناب عبدالله رابشام دعوت کرد وگفت پسرهای تو کجاهستند قسم بخدامن ترارهانکنم تاایشانرانزد من حاضر نکنی وحکم کرد که عبدالله وجناب ابراهیم غمروشش نفراز فرزندان وبرادرآنهارا درغل وزنجیر کشیدند وبرشتران نشانیدند که آنهارا ببرند بکوفه
جناب عبدالله بمنصور گفت ماهکذا فعلنا باسیرکم یوم بدریعنی در آنروز که جد شما عباس اسیر شد پیغمبرص باومهربانی کر وفرمود اورا مقید نکنید وتوامروزمارا مقید میکنی
منصورملعون جسارت کرد گفت اخسأ یا ابن الخسأ
جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلخن افاطمة بنت الحسین ع ام فاطمة بنت رسول الله ص ام خدیجة بنت خویلد منصور درجواب چیزی نگفت وامر کرد ایشانرا بجانب کوفه کوچ دهد کسی راگماشت که جناب عبدالله را مغلول نموده وپسرهای اورا دستگیر نماید
جناب عبدالله فرمود بخداقسم محنت من از محنت یعقوب زیاد تر است چون او را از دوازده پسر یك پسرمفقود شد وازمن خواهش میکنند دوپسرخودرا تسلیم قاتل نمایم والله اگرآنهادرزیرقدمهای من باشند قدم خویش را بر ندارم
**ودرروایت است** وقتیکه عبدالله وبرادرانش را از مدینهٔ مغلولا میبردند از درب منزل حضرت صادق ع عبورداد ندحضرت ازشکاف دربایشان نگریست وگریهٔ زیادی کرد وفرمود والله ماوفت الانصار رسول الله ببیعتهم لقد بایعوه علی ان یقوانفسه وولده ممایقون منه نفوسهم واولادهم والله لایفلح قوم تخرج بهؤلآء علی هذالصورة
وایشانرا همین قسم مغلولا بردند به ربذه درآنجا سلاسل واغلالشان را زیاد وصعب تر کردند
منصور بجهة آزردن قلب جناب عبدالله برادرمادری اورا که محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان بود عفان باشد امر کرد ازمیان محبس بیرون آوردند اینقدر تازیانه باو زدند که بدنش کبود وچشمش معیوب شد ودومرتبه پهلوی عبدالله محض حبس کردند
چون جناب فاطمه بنت الحسین بعداز رحلت حسن مثنی تزویج شد بعبدالله عمرو بن عثمان بن عفان وازاو پسری آورد محمد نام
**الحاصل** این بزرگواران را بهمین قسم آوردند تا وارد کوفه نمودند وآنهارا درزندان هاشمیه حبس کردند

درخبراست وقتیکه جناب عبدالله محبوس بود جناب محمدوابراهمم بلباس عربهای بادیه نشین نزد پدر آمدند عرضکردند اگر بفرمائی آشکار شویم فرمود ان منعکما ابوجعفران تعیشا کریمین فلا یمنعکما ان تموتا کریمین یعنی اگرمانع است منصور که شما بعزت زندگانی کنید مانع نیست که شما بعزت بمیرید وابن بزرگواران سه سال یا پنجسال درزندان هاشمیه محبوس بودند تاوقتیکه محمد وابراهیم خروج کردند وسر آنهارا برای منصور آوردند آنگاه منصورامر کرد که جناب عبدالله رادرمیان زندان بقتل رسانیدند

ودرروایت است که جناب عبدالله درعید اضحی سنهٔ صد وچهل وپنج درسن هفتاد وپنجسالگی از دنیا رفت وقبرشریفش درزندان هاشمیه یادرکوفه است

**دوم** ازاولادهای حسن مثنیع جناب ابراهیم الغمرولدالحسن المجتبی که برادراعیانی جناب عبدالله محض بود وآن بزرگوارهم مدت سه‌سال یاپنجسال درزندان هاشمیه با برادرانش محبوس بود ودرسال صدوچهل وپنج درسن شصت ونه سالگی میان محبس ازدنیا رفت

**درعمدة الطالب است** که قبرش درکوفه مزارشیعیان‌است وصندوقی دارد. وشاید قبرشان بقعه‌ایست که درطرف راست کسیستکه ازکوفه بنجف اشرف مشرف میشود مقابل قبرمیثم تماروهعروفست بمزار ومرقد سید ابراهیم

وجهت ملقب شدنشان بغمردرفصل دوازدهم ازباب سوم ذکرشد

**سوم** جناب حسن بن‌الحسن بن‌الحسن المجتبیع اونیز برادر اعیانی جناب عبدالله محض و ابراهیم الغمراست ودرشهرذیعقدة الحرام سنهٔ صدوچهل‌وپنج درسن شصت‌وهشت سالگی درمیان زندان‌هاشمیه ازدنیارحلت فرمود ومحتمل‌است که قبرتمام سادات که درزندان هاشمیه ازدنبا رفته اند درهمان میان زندان هاشمیه باشد وهاشمیه شهریست که منصوردوانقی لع بنانمودودرنزدیکی شهرانبارو بعضی احتمال داده‌اند که زندان هاشمیه مقبرهٔ سیدابراهیم است که محاذی مقبرهٔ جناب میثم تمار است

**چهارم** جناب حسن بن حسن بن‌المجتبیع اونیزدرحبس منصور بود لکن اورا رها کرد مراجعت بمدینهٔ طیبه فرمود ودرسن هفتاد سالگی ازدنیا رحلت فرمود

**پنجم** جناب داود بن حسن بن‌حسن‌المجتبی المکنی بابی‌سلیمان‌اونیزدرحبس منصور بود مادرش‌مشرف شد خدمت حضرت‌امام جعفرصادقع والتماس کرد حضرت دعای استفتاح را باوتعلیم فرمود عمل که ام داود باشد ومادرش‌آن عمل‌را درنیمه رجب بجای‌آورد جناب داود ازحبس‌خلاص شد ودرمدینه طیبه درسن شصت سالگی ازدنیارحلت فرمود

**ششم** جناب محمد بن‌حسن بن‌حسن‌المتجبیع ازاوعقبی نقل نشده وعقب‌ازآن پنج نفردیگراز اولادهای جناب حسن بن‌حسن‌المجتبی میباشد ولابد است درمقام ازذکرپنج مطلب

## المطلب الاول

## درذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب عبدالله محض

بدانکه جناب عبدالله المحض شش پسرداشت

**اول** جناب محمد صاحب‌النفس الزکیه وقتیل احجارالزیت وجناب‌محمد درسنه مانه متولد شد بلا خلاف کمافی عمدة‌الطالب ودرنیمه رمضان یابیست وپنجم رجب سنه صدوچهل وپنج هجری درمدینه طیبه در سن چهل‌وپنجسالگی مقتول شد وقبرشریفش درنزدیک حصارمدینه طیبه است ومعروفست وجهت آنکه اورا صاحب نفس‌زکیه گفتند آنستکه وقتیکه پسرعم منصورعیسی بن‌موسی بن‌علی بن

عبدالله بن عبدالمطلب با لشگر زیادی در پشت مدینهٔ طیبه با اصحاب ولشگر محمد صاحب زکیه رزم و قتال نمودند ولشگر محمد شکست خورد آن بزرگوار دانست که دیگر ظفر نمیابد وظفر با او نیست داخل خانه شد و دفتر اسامی کسانیرا که با او بیعت کرده بودند بآتش سوزانید تا کسی ایشانرا نشناسد ازاینجهت ملقب شد بنفس زکیه واز حضرت پیغمبر ص روایت شده که فرمودند یقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه وحجار الزیت موضعی است درمدینه که مردم بنماز استسقا در آنجا حاضر میشوند جناب محمد را در آنجا بقتل رسانیدند

وجناب محمد شش پسر داشت

**اول** عبدالله ملقب باشتر که بعد از قتل پدرش جناب محمد باراضی کابل تشریف برد ودر شعبه کوهی که مسمی بود بعلج مقتول شد وسر اورا نزد منصور ملعون آوردند

**دوم** علی بن محمد که درزندان هاشمیه ازدنیا رحلت فرمود

**سوم** طاهر بن محمد بن عبدالله المحض

**چهارم** ابراهیم بن محمد

**پنجم** حسن بن محمد المکنی بابی الزفت که دریاری حسین بن علی صاحب الفخ اورا دست بگردن بسته سر از بدنش جدا نمودند

**ششم** یحیی بن محمد بن عبدالله المحض

وازهیچیك ازاولادهای محمد صاحب نفس الزکیه عقب ونسلی نماند بغیر ازعبدالله اشتر وازاحفاد او است ابوالعلی واسطی نقیب الکوفه بن محمد بن حسن الاعور بن محمد الکابلی بن عبدالله الاشتر بن محمد صاحب نفس زکیه بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع

**دوم** ازپسرهای عبدالله المحض ابراهم قتیل باخمری بن عبدالله المحض بود

ودر کتاب کافیست باخمری بالموحده والخاء المعجمه والراء قریة بقرب **الکوفه** بهاقبر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی ع ودرآنموضع جناب ابراهیم بالشگر منصور رزم نمایانی نمودند و جمع کثیری با او بیعت کرده بودند **منجمله** ابوحنفیه امام الحنفیون آخر امر جناب ابراهیم بدست لشگر منصور دوانقی شهید شد ودرهمان موضع دفن شد

واشاره بقبر همین ابراهیم نموده **دعبل خزاعی** درحضور حضرت رضا ع که عرض میکند

وقبر بباخمری لدی الغربات  واخری بارض الجوزجان محلها

وسر نازنین ابراهیم را درطشت نهاده درکوفه نزد منصور ملعون حاضر نمودند شهادتش در بیست و پنجم ذیقعده سنه صد وچهل وپنج بود درسن چهل وهشت سالگی ومحتمل است قبریکه محاذی قبر میثم تمار ومعروفست بقبر سید ابراهیم قتیل باخمری باشد نه قبر ابراهیم غمر بن الحسن المثنی

وازاولادهای جناب ابراهیم قتیل باخمریست عبدالله بن ابراهیم قتیل باخمری بن عبدالله المحض که در مصر وفات نمود

**وایضاً** سادات بنی الازرق که در ینبوع هستند از احفاد ابراهیم الازرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قتیل باخمری هستند

**سوم** ازپسرهای عبدالله المحض موسی الجون بن عبدالله المحض بود

**ازابوالحسن عمری** نقل شده که وقتی که منصور دوانقی جناب عبدالله المحض رادرزندان حبس کرده

بود گاهی جناب موسی الجون را میطلبید با و هزار تازیانه میزد و آنبزرگوار را بمدینه فرستاد که از برادرانش خبر آورد که کجاهستند پس موسی ازمدینه گریخت بجانب مکه ودر آنجابود تا برادرانش محمدوابراهیم کشته شدند ومنصورهم بدرك واصل شد ونوبت بپسرش مهدی بن منصور رسید

در آنسال مهدی بزیارت بیت‌الله مشرف شد درهنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیك رفت فرمودایهاالخلیفه مرا اماندِه تاترا بموسی الجون بن عبدالله المحض دلالت کنم

مهدی گفت لك الامان ان دللتنی علیه پس موسی الجون فرمود منم موسی الجون بن عبدالله المحض مهدی گفت تراکه میشناسد وشهادت میدهد بصدق توفرمود حسن بن زید وموسی بن جعفر ع وحسن بن عبدالله بن عباس علی بن ابیطالب ع پس آنها گواهی دادند ومهدی خط امان بوی داد و بود تا زمان هرون الرشید

یکروز بهرون وارد شد ودر بساط رشید پای شریفش لغزید وافتاد روی زمین هرون خنده کرد موسی فرمود این سستی ازضعف روزه است نه‌ازضعف پیری

وآن جناب درسویقه مدینه طیبه وفات نمود

ومسعودی درمروج الذهب ازمفضل بن عمر روایت میکند که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام نزد هرون الرشید سعایت نمود ازجناب موسی الجون هرون جناب موسی الجون را طلبید سخن زبیررا باو گفت فرمود من اورا باین سخنش قسم میدهم عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو تقلدت الحول والقوة دون حول‌الله وقوته الی حولی وقوتی ان لم یکن ماحکیته عنك حقا

زبیرهمین قسم را یاد نمود

موسی الجون فرمودالله‌اکبر فانی سمعت ابی عن جدی امیرالمومنین ع عن رسول الله ع ماحلف احد هذا الیمین کاذبا الاعل‌الله تعالی له العقوبة قبل ثلث ودرهمان روزعبدالله بن مصعب بمرض جذام از دنیا رفت

وازجناب موسی الجون اولاد واحفاد زیادی متخلف شد

منجمله عبدالله بن محمد امین بن یوسف الاخضرا بن ابراهیم بن موسی الجون

ومنجمله داود بن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون که ایندو درمحبس وفات نمودند ودر بقیع دفن شدند

ومنجمله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف بشهیداست وقبرش در بغداد زیارتگاه است واینکه بعضی ابن مقبره راقبرمحمد بن اسمعیل بن جعفرالصادق ع میدانند درست نیست وجناب محمد بن صالح مناقب زیادی دارد وشعر بسیار نیکو میگفت ودر بغداد ازدنیا رحلت فرمود واز اعقاب اودرحجاز زیادند وایشان راصالحیون میگویند وازاینسلسله است آل ابی الضحاك

**ومن جمله** سیدعلی مهنا که سوالاتی ازمرحوم علامهٔ حلی فرموده از احفاد موسی الجونست

وصاحب کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب ازاحفاد سید مهنا میباشد ودر هفدهم ماه صفر سنه هشصد وبیست وهشت درشهر کرمان ازدنیا رفت وهواحمد بن علی بن حسین بن علی مهنا

**ومن جمله** ابوالبرکات حسن بن جعفر که احفاد موسی الجونست وبسیارشجاع بود

درعمدة الطالبست که خواهرش چنددرهم فرستاد نزد او که گندم درعوض باو بدهد پس دراهم راگرفت آنهارا با انگشت خود مالید ازقوتیکه داشت سکه اش محوشد پس گندم باوداد و دراهم را رد کرد

که اینهامعیوب است همشیره‌اش یکمشت‌ازگندم هارا میان دستش مالید ازقوت دستش آردشد گندمها را ردکرکه معیوبست

ودربقیعست مزارابراهیم بن‌موسی ولدعبدالله‌ولدموسی‌الجون‌ومزارولد عبدالله‌ولد محمد ولدیوسف بن موسی الجون

**ومن‌جمله** غالب شعراءمکه معظمه ومدینه‌ازاحفاد موسی‌الجون میباشند

**چهارم** ازاولادهای عبدالله‌المحض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله‌المحض بود

وجهت آنکه ملقب بصاحب دیلم شدآنستکه‌آن امامزاده معظم از خوف هرون الرشید فـراری شد بدیاردیلم واهل‌آن حدود باوی بیعت کردند وباوگرویدند ازاینجهت معروف شد بصاحب دیلم

پس‌هرون‌الرشید فضل‌بن یحیی بن خالدالبرمکی راباجمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن جناب یحیی‌چون‌لشگر بطالقان رسیدند فضل مکاتیبی بوالی‌طبرستان وسایراعیان بعنوان محبت‌آمیز نوشت ومکتوبی نیز باوعده امان برای یحیی‌فرستاد باتحف کثیره وقضاة وروسا آن بلد محفة نوشتندواورا مهر کردند که‌هرون‌صدمهٔ به یحیی‌نخواهد رسانیدآخرالامرفضل بن یحیی بجناب یحیی‌بن‌عبدالله‌المحض امان‌خط داد وجناب یحیی بهمراهی‌فضل نزد رشیدآمد ورشید بعدازورود یحیی‌اورا بسیارتجلیل کرد وخلعتی باوداد بادویست هزاردینار ویحیی بآن‌اموال قروض جناب حسین بن علی صاحب فخ را اداء نمود چون اودویست هزار دینار مقروض بود

**الحاصل** رشید مدتی‌ساکت بود لکن‌کینه یحیی درقلبش بود لذاگاهی یحیی راحاضرمیکردوباو عتاباتی‌میکرد یحیی‌خط امان را بیرون کرد **وهب بن وهب‌ابوالبختری** خط امانرا ازیحیی گرفت واورا ازجهاتی باطل کرد وامر کرد بریختن خون آن مظلون

هرون ازاین امرخیلی خوشنود شد وامر کرد هزارششصد درهم بابوالبختری دادند و اورا منصب قضاوت داد وامر کرد یحیی را بزندان بردند

وبعدازچندی **یحیی** را راحاضرنمود وقضاة وشهودی طلبیدکه ببینند باو آسیبی نرسیده **یحیی** که حاضرشد هریك با اوسخنی گفتند وآن جناب ساکت بود گفتند توچرا سخنی نمیگوئی اشاره بدهان خودکرد زبان خودرا بیرون‌آورد دیدند ازشدت زهر مثل زغال سیاه شده پس آن جماعت رخاستند بروندهنوز بوسط خانه‌نرسیده‌بودند که‌آن بزرگوارازشدت‌زهر برروی‌درافتاد کذافی مقاتل الطالبین

وبعضی قضیه **موسی‌الجون** راباعبدالله ولد مصعب که درسابق گفته شد درباره **یحیی**صاحب‌دیلم نوشته اند که **یحیی** عبدالله را باینقسم سوکند داد فرمود بگوبرئت **من قوته الی حولی‌وقوتی انکنت‌کاذبا** ودرروایت است که هنوز کلام زبیرتمام نشده بود که هلاك شد

ودرمجالس‌المومنین‌است که رشیدامر کرد جناب**یحیی** رامحبوس‌نمایند ودرایام حبس آن‌بزرگوار را مسموم نمودند ودرآن حال ازدنیا رفت

وازتاریخ طبری معلوم میشود کهٔ شهادت درسنه صد وهفتاد وشش بوده

وبعضی گفتندکه جناب **یحیی** درمیان محبس بجوع وعطش ازدنیا رفت

وبعضی گفتند رشید امر کرد اورا زنده خوابانیدند وستونی ازسنك وساروج برروی‌آن بنا کردند تاجان داد واولادهای آنجناب زیاد بودند

**من‌جمله** ابراهیم ومحمد صالح وسلیمان ابناء **یحیی** ولداحمدولد محمد ولد **یحیی** صاحب دیلم

واین چهار امامزاده را بدخان ودود مقتول نمودند وجسدایشان را دربقیع دفن کردند
واین جناب یحیی صاحب دیلم غیرجناب یحیی ولدزید ولد علی ولد الحسین است که درجوزجان که جرجان باشد شهید شد ومقصود ازشعردعبل هم که میگوید
(واخری بارض الجوزجان محلها)
همان یحیی ولد زید است که صحیفهٔ سجادیه را روایت فرموده
پنجم ازپسرهای جناب عبدالله المحض جناب سلیمان ولدعبدالله المحض بودوآن بزرگوارهم ازکسانی بود که باحسین ولدعلی صاحب فخ درسن پنجاه وسه سالگی شهید شد واز اولادهای اوست جناب محمدولد سلیمان بن عبدالله المحض که آنبزرگوار را باپدرش درجنگ فخ شهید نمودند
ششم ازپسرهای جناب عبدالله المحض جناب ادریس ابن عبدالله المحض بوده ایشان درغزوهٔ فخ با لشگرعباسی قتال نمودند وبعدازقتل حسین بن علی صاحب الفخ جناب سلیمان بن عبدالله المحض جناب ادریس فرار نمود ازحربگاه وباتفاق راشدغلام خود بشهرفاس وطنجه ومصر گریخت وازآنجا باراضی مغرب سفر کرد وآخردرآنجا بتخت سلطنت نشست آخرالامرهرون الرشید سلیمان بن جریررا روانه کرد نزدجناب ادریس وآن بزرگوار را مسموماً شهید نمود وخود گریخت راشد خبردارشد وازقفای او بتعجیل روانه شد واورا بدرك واصلکرد
وبعدکه ادریس ازدنیارحلت نمود زنی داشت ازبربریه که حامله بود راشدغلام ادریس تاج سلطنت برشکم اونهادو بعدازچهارماه ازفوت پدرش آنطفل متولد شد پسراورا مسمی نمودند باسم پدرش ادریس
وازحضرت امام رضاع روایت شده که فرمودند رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت وشجاعهم والله ماترك فینا مثله
وجناب ادریس بن ادریس درافریقیه بربروالی بود مسموماً شهید شد
واولاد جناب ادریس بن ادریس دربلاد مغرب زیاد شدند مثل جزیرهٔ **خضراء وشهرسوس** اقصی وشهرفاس وشهرقرطبه وشهراندلس وشهرتاهرت وشهرزیتون
وازجمله احفاد جناب ادریس بن ادریس است **جناب علی بن عبدالله التاهرتی ابن المهلب بن محمد بن یحیی بن ادریس بن ادریس** واوازجانب صاحب مصر برسالت رفت بغزنین نزدسلطان محمودغزنوی بنیشابور که رسید مردم اورا بعداوت مذهب گرفتند وبحضورسلطان محمود بردند بغزنین علماء وفقهاء درمجلس حاضرشدند ودرمجلس سلطان قتل جناب علی ولد عبدالله راواجب دانستند واورا بقتل رسانیدند والقادربالله خلیفهٔ عباسی شنید بسیار شاد شد

## المطلب الثانی

### درذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب ابراهیم الغمرابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

واوبرادر اعیانی عبدالله محض است اباً واماً
ودرعمدة الطالبست ولقب بالغمرلجوده ویکنی بابی اسماعیل وکان سیداً شریفاً روی الحدیث وهوصاحب الصندوق فی الکوفه ویزارقبره وقبض علیه ابوجعفرالمنصورمع اخیه عبدالله المحض وتوفی فی حبسه سنه خمس واربعین وماه وله تسع وستون سنة
وعقب او منحصر است ازجناب اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمرابن المثنی وعقب اسمعیل

الدیباج از دو پسر بود

**اول** حسن بن اسمعیل الدیباج واورا هرون الرشید بیست ودوسال درزندان محبوس نمود وبعد که نوبت خلافت بمامون رسید اورارها نمود ودرسن شصت وسه سالگی از دنیا رحلت فرمودواحفااوزیادهستند

**من جمله** محمدالمصری ابن حسن بن حسن بن اسمعیل الدیباج وقبر او درمصر مزارمعروفیست

**ومن جمله** علی بن محمدالمصری ومادرجناب علی بن محمد معیه انصاریه بودواسباط زید بن حارثه بودواولادهای او منسوبند به معیه مثل عبدالله بن محمد بن محمد بن علی بن حسین بن معیه الملقب بالشعرانی ومثل تاج الدین محمد بن قاسم ولد حسین ولد علی ولد معیه الملقب بالشعرانی

وجناب محمدولد قاسم صاحب تصانیف وتالیفات زیادی بود مثل کتاب هدایة الطالب فی نسب آل ابیطالب وکتاب اخبار الامم وکتاب سبائك الذهب وغیراینها وآل معیه اعرفست نسبشان از غیرشان

**دوم** ابراهیم بن اسمعیل الدیباج بودوجناب ابراهیم ملقب بطباطبا

وجهت اینکه ملقب شد باین آنست که پدرش جناب اسمعیل وقتیکه جناب ابراهیم کودك بود خواست برای او جامعه بدوزد فرمود پیراهن میخواهی یاقبا وبواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بود گفت طباطبا وبعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه است یعنی سیدالسادات

وجناب ابراهیم طباطبائی بسیار جلیل القدر وعظیم الشأن بود وعقاید خودرا بعرض حضرت امام رضاع رسانید وسادات طباطبائی منسوب باین بزرگوارند واعقلب آنها ازاولاد واحفادجناب قاسم بن ابراهیم طباطبا میباشند ولقب قاسم بن ابراهیم رسی بود وسادات بنی الرسی در مصر و شام و بغداد زیادند

**وبعضی** ازسلسله سادات طباطبائی ها ازاولاد محمد بن ابراهیم طباطبامیباشند مثل سیدجلیل نبیل بحرالعلوم علامهٔ طباطبائی السید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد البروجردی

**وبعضی** ازسلسله طباطبا ازاولاد حسن بن ابراهیم طباطبا مثل جناب ابومحمد عبدالله بن احمدولد علی ولد حسن بن ابراهیم طباطبا الحجازی الاصل المصری الدارالوفات کان طاهراً کریماً فاضلا کانت ولادته سنة ست وثمانین وتوفی فی الرابع من رجب سنة ثمان اربعین ثلث مائة ودفن بقرافة مصر الصغری وقبره معروف ومشهور باجابة الدعاء کذافی تاریخ ابن خلکان

## المطلب الثالث

### درذکری ازحالات ومقابر بعضی ازاولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی علیه السلام

**منهم** علی الزاهد ابن الحسن المثلث بود الملقب بذی الثفنات درمحبس منصور دوانقی درسجده رفت چون اورا حرکت دادند دیدند ازدنیارفته ووفات اودر بیست وششم محرم سنه صدوچهل وشش واقع شد درسن چهل وپنج

واوبمرتبهٔ درعبادت حضورقلب داشت که وقتی در بین راه مکه مشغول نماز بود افعی داخل جامهٔ اوشد مردم فریاد زدند که افعی داخل جامه ات شده آنجناب ابداً اعتنائی نکرد همچنان مشغول بنماز خود بود تا افعی ازجامه بیرون شد

روایت شده که منصورملعون بنی الحسن را درزندانی حبس نمود که از تاریکی شب روز را تمیز نمیدادند ووقت نمازرا نمیدانستند مگر بتسبیح واوراعلی بن الحسن المثلث

وازاولادهای علی الزاهد است جناب حسین بن‌علی الزاهدواین بزرگوارباجمعی ازسادات علوی‌و حسنی ددزمین فخ شهیدشد دوحالتیکه بلاعقب بودوکیفیت شهادتشان مجملادرباب نهم ذکرخواهدشد وجناب حسین بن‌علی الزاهد صاحب فخ برادری داشت مسمی بحسن بن‌علی الملقب بمکفوف وعقب‌جناب حسن مثلث از اوباقی است

## المطلب الرابع

### درذکری ازاحوالات بعضی ازاولادهای جناب جعفر بن حسن بن‌حسن بن علی بن ابیطالب ع

وازاولادهای ایشان دوراوندکاشان وهمدان وقزوین ومراغه زیادند وازاولاد های اواست جناب فضل‌الله بن‌علی بن عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن محمدالسلیق بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنی صاحب کتاب الدعوات

## المطلب الخامس

### درذکری ازحالات بعضی ازاولادهای جناب داود بن حسن بن‌حسن بن‌علی بن ابیطالب ع

وآن بزرگوار رضیع حضرت صادق‌وداماد حضرت‌امام زین‌العابدین‌ع بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت‌سجادع زوجهٔ جناب‌داود بودومراد ازرضیع یعنی‌حضرت صادق‌عازمادراوشیرخورده دون‌عکس چنانچه دربحارازاقبال سیدنقل‌فرموده ان‌المنصورلماحبس‌عبدالله بن‌حسن وجماعة من آل‌ابی‌طالب‌وقتل لدیه محمدوابراهیم اخذ داود بن‌الحسن بن‌الحسن وهوراية ابن‌ابی‌عبدالله جعفر بن‌محمدالصادق‌ع‌لان‌ام داود رضعت‌الصادق بلبن ولدها داود وحمله مکبلا‌بالحدید الخ

وددعمدة‌الطالب است که منصوردوانیقی جناب داود بن‌حسن رادرزندان‌محبوس نمود حضرت‌صادق بمادرش‌دعاء ام‌داودراکه دعاء استفتاح باشد تعلیم فرمودودرنیمه رجب بجای‌آورد وازبرکت آن‌دعا جناب داوداز‌حبس‌خلاص شد ودرمدینه طیبه درسن شصت سالگی‌ازدنیارحلت فرمود واز احفاد جناب داوداست جناب‌ابوالفضایل‌احمد وبرادرش رضی‌الدین‌ابی موسی بن‌جعفر بن‌محمد بن‌احمد بن‌محمد بن محمدالطاوس بن‌اسحق بن‌حسن بن‌محمد بن‌سلیمان بن‌داود بن‌حسن بن‌حسن‌المجتبی ع

## فصل هفتم

### درذکرحواریین وبعضی ازاصحاب حضرت مجتبیع

اما حواریین این بزرگوار دونفر بودند

چنانچه دربحارازاختصاص شیخ مفید ره ازحضرت موسی بن جعفر ع روایت شده (قال‌اذا کان یوم‌القیمة نادی مناد) این‌حواریین‌الحسن بن‌علی‌ابن‌فاطمة بنت رسول‌الله فیقوم‌سفیان بن‌ابی لیلا‌الهمدانی وحذیفة بن اسید الغفاری

وجناب سفیان بودکه عرضکرد( السلام علیك یامذل‌المومنین ) وبعضی عذر آورده اند ازاینسخن وگفته اند که‌اینسخن را ازروی محبت‌عرضکرده نه ازروی جسرت وعناد

**واماحذیفة بن اسید** ازجمله صحابه حضرت پیغمبرص بود واز کسانی بود که تحت شجره باپیغمبر بیعت کرد ودر کوفه ازدنیا رحلت فرمود

## واما بواب حضرت مجتبیع

**درعاشر بحار** ازمناقب نقل میکند وبابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه ورشید الهجری ویقال میثم التمار

**وقیس بن ورقاء** اول غلام جناب ام سلمه بود واورا آزاد کرده بود وبعد خادم حضرت پیغمبر شد روایت شده که یکروز رسول خداص با اصحاب طی مسافرت فرمود متاعیکه باخود حمل داشتند سنگینی کرد پیغمبرص باوفرمو احمل فانما سفینة ازآن روزسفینه نام یافت

واحوالات رشید هجری ومیثم تماردرباب دوم ذکرشد فراجع

**ودرعاشر بحار** ازمناقب نقل کرده که ازجمله اصحاب حضرت مجتبیع بود **عبدالله بن جعفر الطیار ومسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس وحبابة بن جعفر الوالیه وحذیفة اسید والجارود بن المنذر وسفیان بن ابی لیلاالهمدانی وعمرو بن قیس المشرقی وابوصانع کیسان بن کلیب وابومخنف لوط بن یحیی الازدی**

الی انقال واصحابه من خواص ابیه حجر بن عدی ورشید الهجری ورفاعه وکمیل ومسیب وقیس و عمرو بن وائلة وعمر بن حمق وزید بن ارقم وسلیمان بن صرد الخزاعی و جابر بن عبدالله الانصاری و سلیم بن قیس وحبیب بن مظاهر واضبغ بن نباته والاعور وغیرهم ممن لاتحصی کثرة

**اقول** جناب عبدالله بن جعفرالطیار سابقاًگفته شدکه والده اش اسماء بنت عمیس بود زوجهٔ مکرمه‌اش زینب خاتون بنت‌امیرالمومنینع بود واول مولودی بودازمسلمین که درارض‌حبشه متولدشد ودرمنتهای کرم وجود بود واورا بحرالجود میگفتند

واماجناب مسلم بن عقیل درکوفه بیاری حضرت سیدالشهداءع شهید شد

وجناب عبدالله بن عباس از بزرگان اصحاب حضرت پیغبیرص وتملیذ جناب امیرالمومنین ع بود و افضل اولاد جناب عباس بود تولدش سال قبل الهجرة بود ودر سنه شصت وهفت در طائف از دنیا رحلت فرمود

وحبابة بن جعفر الوالبیه در شرطة الخمیس خدمت امیرالمومنین ع رسید گفت چه چیزاست علامت امامت پس آن بزرگواراشاره فرمود بسنگی وبخاتم شریف باو نقش کرد وفرمود اگر کسی مدعی امامت باشد وچنین علامت ازاو ببینی بدانکه‌اوامامست وبعدازامیرالمومنینع آمد خدمت حضرت‌مجتبیع وهمین‌علامت را ازآن بزرگواردیدایمان آورد وهمچنین خدمت حضرت سیدالشهداءع آمدوهمین‌علامت رادیدایمان آورد وخدمت حضرت‌امام زین‌العابدینع وحضرت باقرع وحضرت صادقع وحضرت موسی بن‌جعفرع وحضرت‌امام رضاع نیزمشرف شد همین‌معجزه وعلامت را ازآنهامشاهده نمودوایمان آورد وبعد ازنقش حضرت رضا علیه السلام نه ماه که گذشت حبابه ازدنیا رحلت فرمود وتمام روایتش در مدینة‌المعاجز است

**وجارود بن المنذرالکندی النحاس** ازاهل کوفه بود ودر رجال از حضرت صادقع روایت کرده انه ثقة ثقة

**وعمرو بن قیس المشرقی** دررجال است گفت من پسرعمم درقصر بنی مقاتل خدمت حضرت سیدالشهداء ع رسیدیم دروقتیکه تشریف میبرد بکوفه سلام کردیم بآنحضرت پسرعمم عرضکرد یا ابا عبدالله این رنك وموی محاسنتان خضابست یارنك موی شریفتان هست فرمودند خضابست وما بنی هاشم زود محاسنمان سفید میشود بعد حضرت رونمود بمافرمود شماآمده‌اید بجهت نصرت ویاری من گفتم من مردی هستم کبیرالسن و کثیرالعیال ودردست من اماتیست ازمردم ومیترسم امانات مردم ضایع شود پسرعمم نیزهمین قسم گفت فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشوید چون هر کس صدای غربت مرا بشنود ومرا یاری نکند برخداحقست که اورا برو بجهنم اندازد

**وابومخنف لوط بن یحیی الازدی** درمجالس امیرالمومنین ازشیخ طوشی نقل کرده که پدرش ازیحیی ازاصحاب امیرالمومنین ع بود واومؤلفات زیادی دارد منجمله مقتل سیدالشهداء ع واین مقتل که منسوست بابی مخنف وفعلابطع رسید مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نیست

**ورفاعة بن شداد ومسیب بن نجبه** ازاصحاب حضرت امیرع وحضرت مجتبی ع بودند ومسیب ازبزرگان تابعین وعظماء زهاد بود

ودرمناقب نجبه رابفتح نون وفتح باء موحده ضبط نموده

وقیس ظاهراً قیس‌ولد سقد ولدعباده است که ازاصحاب حضرت رسول‌ص بود وخودش وپدرش با ابوبکر بیعت نکردند

ودررجالست که اودرسنهٔ شصت هجری ازدنیا رفت واوموی محاسن نداشت انصار میگفتند دوست داریم که‌ازبرای قیس لحیهٔ ابتیاع کنیم ازاموال خودمان ومعذلك بسیارجمیل بودوانس بن‌مالك گفت که قیس بن‌سعدازپیغمبرص بمنزله صاحب شرطه بود ازوالی وازیونس بن‌عبدالرحمن روایتکرده که سعد بن‌عباده شش‌اولاد داشت وهمهٔ آنها پیغمبر را یاری کردند وجناب قیس رسعد قد هریك دو وجب بود بوجب خودشان ووجب هریك ازآنها مثل ذراع یکی ازما بود

وسعد همیشه اوقات سید وآقا بود هم درزمان جاهلیت وهم در اسلام وپدرش وجدش وجد جدش همه اوقات صاحب شرف وسیادت بودند

**عمرو بن وائله** المکنی به‌ابوالطفیل بعضی اورا از کیسانیه دانسته‌اند که قائلند بامامت جناب محمد بن‌الحنفیه ودرذیل لوای مختار درآمدند

**وزید بن ارقم مدنی خزرجی** درحق حضرت امیر ع علیه السلام کتمان شهادت نمود و از این جهت کور شد

**وسلیمان بن صرد خزاعی** ازبزرگان اصحاب وتابعین بود واو درجنك جمل ازجیش امیرالمومنین ع تخلف نمود ولکن درطلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء ع خروج نمود

**وسلیم بن قیس الهلالی العامری الکوفی** مرد بسیار بزرگی بود وکتاب سلیم بن قیس که به ابا بن ابی عیاش سپرده معروفست

**واضبغ بن نباته مجاشی الکوفی** ازاصحاب شرطة الخمیس است آنها ششهزار نفر یاده‌هزار نفر بودند که باحضرت امیر بیعت کردند که درراه اویا کشته شوند یا ظفر یابند

وجهت اینکه آنها راشرطة الخمیس گفتند احتمال دارد که ازشرط بمعنی علامت باشد چون آنهاعلامت مخصوصی داشتند که باوشناخته میشدند واحتمال‌دارد که این شرط بمعنی تهیؤباشد چون آنهامهیا بودند بجهت دفع خصم وخمیس بمعنی جیش است ووجهت آنکهٔ آنهارا خمیس نامیدندآ نستکه آنها گروه بودند

میمنه ومیسره ومقدم وساق وقلب

**واعور** نام او حارث همدانیست که حضرت امیرالمومنین ع فرمود یاحارهمدان من یمت یرنی من مؤمن اومنافق قبلا الخ

## فصل هشتم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی ع

اماوقایع سال چهلم هجری بعدازفوت وشهادت پدربزرگوارش

بدانکه درروزجمعه بیست ویکم ماه رمضان سال چهلم هجری پدربزرگوارش امیرالمومنین ع از دنیا رحلت فرمود وهمانروز مردم باحضرت مجتبی ع بیعت کردند

**جناب عبدالله بن عباس** فریاد کردمعاشر الناس هذا ابن نبیکم ووصی امامکم فبایعوه

**ومحمد بن جریرطبری** نقل کرده که اول کسیکه باحضرت مجتبی بیعت جناب قیس بن سعد بن عباده بود پس آنحضرت عمال یمن وحجازوعراق را برسرعمل خود باقی داشت وهمچنین حکام آذر بایجان وخراسان وکرمان راوجناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد وزیاد بن ابیه که بفرمان امیرالمومنین ع در بعضی ازمحال شیرازحکومت داشت همچنانش منصوب داشت ودوماه تمام بعدازشهادت حضرت امیر ع حضرت مجتبی ع در کوفه اقامت فرمود

**معویه** کافر کاغذی بزیاد بن ابیه نوشت چون ازاو بیم مخالفت داشت واورا تهدید بقتل نمود و جاسوسی ببصره فرستاد و جاسوسی بکوفه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره را بقتل رسانید ونامه بحضرت مجتبی ع عرضکرد که بامعاویه درمقام مقاتله برآید

ومکاتیبی بین معاویه وحضرت مجتبی ع رد وبدل شد آخرالامر معاویه آغاز جنك نمود و شصت هزار نفر لشگر درخارج شهرشام مهیا نمود **وضحاك بن قیس فهری** را در شام بنیابت خود باز داشت خبر بحضرت مجتبی رسید درمسجد جامعه کوفه بمنبر تشریف برد وخطبه خواند ومردم رابجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند

جناب عدی بن حاتم کلماتی گفت وبراسب خود نشست وبنخلیهٔ که لشگرگاه حضرت مجتبی ع بود باجمعی روانه شدند واو اول کسی بود که حاضرلشگرگاه شد وحضرت مجتبی هم باجمعی روانه نخلیه شدند ومغیرة بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را در کوفه جانشین خود فرمود وعده لشگری که بعنوان نصرت آنحضرت درنخلیه جمع شدند ازسواره وپیاده چهل هزار نفر بودند

**وعبیدالله بن عباس** راکه برادر کوچك عبدالله بن عباس بود بادوازده هزار نفر ازابطال مقدمه فرستاد رفتند تا ازفرات گذشتند ودراراضی مسکن نزول نمودند

معاویه هم با لشگرش طی مسافت کرد ودر اراضی مسکن فرود آمد پس عبیدالله بن عباس لشگر خودرا تحریص فرمود روز دیگر ازدوجانب آغازجنك نمودند جمعی از فئتین مقتول ومجروح شدند چون شب شد معویه ملعون نامه بعبیدالله بن عباس نوشت بدین مضمون ان الحسن قدراسلنی فی الصلح وهومسلم الامرالی فان دخلت الان فی طاعتی فی کنت مطبوعا والی دخات وانت تابع ولع ان اجبتنی الان ان عطیك الف الف درهم اعجل لك فی هذا الوقت نصنفها واذادخلت الکوفة النصف الاخر

پس عبیدالله بن عباس همان شب بجانب معویه رفت آن دراهم راگرفت

چون صبح شد مردم برآن انتظارداشتند که ابن عباس بیرون شود ونماز بگذارد اورا نیافتند

ناچار جناب قیس بن سعد بن عباده با لشگریان نماز گذارد و خطبه خواند و لشگر را امر بصبر در جهاد فرمود معویه آنچه کاغذ نوشت بجناب قیس و وعده داد اثر نکرد و در جواب نامهٔ آن ملعون نوشت لا والله لا تلقانی ابداً الا بینی و بینك الرمح

بعد مجدداً معویه بجناب قیس نامه نوشت و مطلعش این بود اما بعد فانك یهودی ابن یهودی

جناب قیس هم در جواب نوشت بدین مضمون اما بعد فانك وثن بن وثن دخلت فی اسلام کرها واقمه فیه فزعاً وخرجت منه طوعاً الخ

و بزرگان کوفه که از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی بامعویه مراسلاتی داشتند حضرت مجتبی بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار از دیر عبدالرحمن کوچ فرمود بجانب مدائن و صبحگاهی در قریهٔ ساباط مدائن فرود آمد و از خاطر شریفش گذشت که در این منزل لشگر را امتحان فرماید چون بآنحضرت عرض کرده بودند که معویه به عمرو بن حریث و شیث بن ربعی و گروهی از معاریف لشکریان امام حسن ع نوشته بود که هر که امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دویست هزار درهم بدهد و رئیس لشگر شامش بنماید و دختر خود را بنکاح او در آورد از این جهت حضرت مجتبی همیشه با درع و زره راه میرفت و خواست لشگر خود را امتحان بفرماید پس مردم ندا دادند که الصلوة جامعة مردم جمع شدند و آن حضرت بر منبر تشریف برد و خطبه خواندند

چون از منبر فرود آمدند مردم روی بیکدیگر کردند و گفتند از این سخنان چه فهمیدید و ارادهٔ آن حضرت را چگونه یافتید جماعتی گفتند که اراده دارد خلافت را بمعویه سپارد و با او صلح کند گروهی که در باطن مذهب خوارج داشتند گفتند کفر والله الرجل

و بروایتی در اینوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید که لشگر عراق شکست خوردند و قیس بن سعد بن عباده بدست سپاه شام کشته شد پس مردم از غلبهٔ حضرت مجتبی یکباره مأیوس شدند و بر آنحضرت شوریدند و بسرا پردهٔ آنحضرت ریختند و هرچه یافتند بتاراج بردند و مصلی از زیر پای حضرت کشیدند و ظالمی ردا از دوش ناز بین آنحضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آنحضرت لشگر یا نرا دور نمودند و بفرموده آنحضرت اسب حاضر نمودند آنحضرت سوار شد و طریق مدائن را پیش گرفت

چون خواست از تاریکی ساباط مدائن بگذرد جراح بن سنان که از قبلهٔ بنی اسد بود از کمین در آمد و لجام اسب آنحضرت را گرفت و گفت الله اکبر یا حسن اشرك ابوك ثم اشركت انت و در دست او معولی بود چنان بران آنحضرت زد که گوشت را چاك زد و استخوان را آزرده نمود پس آنحضرت شمشیری حواله آنملعون کرد و عبدالله بن حنظله و جمعی از اصحاب آنحضرت جمع شدند و آن ملعون را گرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند که بدرك واصل شد پس آن بزرگوار را بر سریری نهادند و بمدائن بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند

در آن حال زید بن وهب جهنی وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار را دردمند یافت عرض کرد یابن رسول الله متحیرند چه صلاح میبینی

فرمود اری والله معویه خیر لی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة ابتغوا قتلی وانتهبوا ثقلی و اخذ و امالی الخ

و از آنطرف چون معویه شوریدن لشگر را برامام حسن ع دانست کاغذی بآنحضرت نوشت یا بن عم لا تقطع الرحم الذی بینك و بینی فان الناس قد غدروا بك و بابیك من قبلك و مکاتیب صنادید لشگر عراق را خدمت آنحضرت فرستاد که نوشته بودند به معویه بجانب ما کوچ نما چون راه بما نزدیک کنی حسن

را دست بگردن بسته نزد تو بفرستیم واگر بخواهی اورا بشمشیر بقتل برسانیم واز آن بزرگوار خواهش صلح نمود و برعهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید

پس ناچار وناگریز آنحضرت قبول صلح بامعویه نمود بشرائط معلوم وکتاب صحلنامهٔ آنحضرت نوشت بعبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مادرش هند دختر ابوسفیان بود سپرد

**وازجمله** شروط مصالحه خط این بود که مردم درقنوت سب علی ع را ترك کنند وبجای آن سلام وتحیت بر آنحضرت بفرستند

**بالجمله** در روز بیست وپنجم ربیع الاول سال چهل ویکم هجری امر مصالحه استوار شد بعداز وقوع صلح حضرت مجتبی ع ازمدائن بجانب کوفه طی طریق فرمود ووارد نخلیه شد ومعویه هم ازطرف مسکن کوچ نمود با لشگر خود وارد نخلیه شد وامر کرد که مردم حاضر شوند ومعویه برمنبر بالا رفت وخطبهٔ خواند منجمله ازفقراتش این بود

والله انی ماقاتلتکم لتصلوا ولالتصوموا ولا لتحجوا ولا لتزکوا انکم لتفعلون ذلك وانما قاتلتکم لا تأمر علیکم وقد اطانی الله ذلك وانتم کارهون الا وان کل شیء اعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لا افی به

**الحاصل** درغرهٔ ربیع الثانی سال چهل ویکم هجری معویه براریکهٔ سلطنت مستقر گردید وابتداء خلافت بنی امیه ازاین وقت بود

**درتاریخ خلفاء سیوطی است** که ابتداء بتخت خلافت نشستن معویه در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنه چهل ویك بود وانقضاء دولت بنی امیه بدست ابی مسلم خراسانی درذیحجهٔ سنه صدوسی ودو بوده که مروان حمار بن محمد بن مروان بن الحکم که آخر خلفاء بنی امیه وبنی مروان بود بدرك واصل شد وگفته شده که تمام خلافت بنی امیه وبنی مروان نود ویکسال وهشت ماه بود تقریباً وازاین مدت هشت سال وچهار ماه مدت خلافت عبدالله بن زبیر بود الباقی ازبرای خلافت بنی امیه هشتاد وسه سال وچهار ماه که تحقیقاً مطابق میشود باهزار ماهیکه درقرآن مجید فرموده لیلة القدر خیرمن الف شهر

وابتداء خلافت بنی العباس ازسنهٔ صدوسی ودو بوده که با ابوالعباس سفاح ولد عبدالله ولد محمد ولد علی ولد عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب مردم بیعت کردند کمافی کامل ابن اثیر

وآخر خلفاء بنی العباس المستعصم بالله عباسی بود ودرسنهٔ ششصد وپنجاه وشش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را ومستعصم عباسی را بقتل رسانید خود مالك بغداد وعراقین شد

ومدت خلافت بنی العباس تقریباً پانصد وبیست وچهار سال بود کذافی تاریخ درالمسلوك

بنابراین مدت خلافت ظاهریه حضرت مجتبی ع ششماه وچند یوم بود

**ومعویه** مدتی در کوفه برمسند حکومت قرار گرفت ومردم کوفه با او بیعت کردند واین سال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامة فیه علی خلیفة واحدة

**لکن قیس بن سعد بن عباده** بامعویه بیعت نکرد آنچه معویه عطایا ونوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت انی حلمت ان لا القاه بینی وبینه الرمح والسیف

بعد معویه ازحضرت مجتبی ع خواهش نمود که حضرت سیدالشهداء ع با او بیعت کند حضرت مجتبی ع فرمود یا معویه لاتکرهه فانه لایبایع ابداً اویقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیته ولن یقتل اهل بیته حتی یقتل اهل الشام

**مخفی نماناد** که ضرب معول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنه چهل ویك هجری بوده چنانچه درعاشر بحراز کشی روایت میکند ووثب عسکر الحسن ع بالحسن فی شهر ربیع الاول فانتبهوا فسطاطه واخذوامتاعه وطعنه ابن البشر الاسدی فی خاصرته

**ودرمصباح المتهدین** است وفی الیوم الثالث والعشرین من رجب طعن الحسن بن علی علیهما السلام

**وایضاً** درسنهٔ چهل ویك هجری بود که در کوفه معویه صنادید قریش را جمع کـرد منهم عمرو بن عثملن وعمروالعاص وعتبة بن ابی سفیان وولید بن عقبة بن ابی معط ومغیرهٔ بن شعبه لعنة الله علیهم اجمعین وحضرت مجتبی ع راهم درآن مجاس حاضر کرده بود

وهریك ازآن اشقیاء سخنانی گفتند که مسلمانی سزاوار نیست بمسلمانی چنین سخنها بگویدوآن بزرگوار بهریك جوابهای شایسته فرمودند

بعد که مروان بن حکم ملعون هم بآنحضرت جسارتی کرد آنحضرت جواب اورا فـرمود درآخـر معویه لعنةالله علیه جسارت بزرگی بآنبزرگوار کرد فوثب معویه فوضع یده علی فـم الحسن ع وتمام روایت دراحتجاج طبرسی است

**وایضاً** درسنهٔ چهل ویك هجری حضرت مجتبی ع از کوفه عزم مسافرت مدینهٔ طیبه را فرمود بـا اهل عشیرهٔ خود بعداز خروج آن بزرگوار از کوفه معویه ملعون بولید بن عقبة بن ابی معط برادر مادری عثمان گفت یا اباوهب هل رمت قال نعم وسموت کنایه ازآنکه درطلب خون عثمان خوب تلاش نمودم وکاررا بانتها رسانیدم ولید گفت زیاده ازآنچه میخواستیم بجاآوردی

چون معویه باراضی عراق استیلا یافت واز بزرگان قبایل بیعت گرفت وحضرت مجتبی ع بمدینه تشریف بردآن ملعون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد

وشاید دراوخر سنهٔ چهل ویك بوده قضیه عصای زهرآلود

چنانچه درکامل بهائی است وحاصل اوآنستکه حضرت امام حسن ع ازمدینهٔ طیبه عزم موصل فرمود که هوای آنجاسرداست مروان بن حکم که حاکم مدینه بود کاغذی بمعویه نوشت که حضرت مجتبی ع چند مرتبه زهرخورده ودر اواثری نکرده از کار اوغافل مباش

**معویه صوفی کوری** راطلبید وچند دینارودرهم بوی دادوآن مرد کور موصلی با عصائـی که سنانش زهرآلود بودنزدآنحضرت آمد ودعوی محبت کرد ودر خدمت آن بزرگوار تردد مینمود پس روزی بعزم زیارت آنحضرت آمد ودست نازنین آنحضرترا بوسید وسنان عصا را بپشت پای حضرت گذارد وبقوت تمام فشارداد مردم جمع شدند خواستنداورابکشند حضرت مانع شدند وازآنجاحضرت تشریف برد بجانب شام

ودرسنهٔ چهل ودوم هجری عمروعاص ملعون که والی مصر بود درمصر بدرك واصل شد

**ودرالمسلوات** که درسنهٔ چهل وسوم هجری بدرك واصل شد

**وایضاً** دراینسال حجاج بن یوسف الثقفی ملعون ازمادرش متولد شد

ودرسنهٔ چهل وسوم هجری مستورد بن علقمه خارجی خروج کرد باجمعی ازخوارج در نزدیکی مدان مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود معقل بن قیس راباسه هزار نفر مردمان شجاع بجهة دفاع آن هاروانه نمود وازآن جنك هیچیك ازخوارج جان بسلامت نبردند الا عبدالله بن عقبه که شتابانه بجانب کوفه شتافت

**ودرسنه چهل و چهارم هجری** عبدالله بن قیس المکنی به ابوموسی اشعری بدرك واصل شد و اومردی بود خفیف اللحیه قصیر القامة قلیل الخدعة لذا عمروعاص ملعون اورا فریب داد در خلع امیرالمومنین ع

**وایضاً** دراینسال ام حبیبه بنت ابی سفیان که خواهرمعویه وزوجهٔ پیغمبرص بودازدنیا رفت در مدینهٔ طیبه ومروان بن حکم که حاکم مدینه بودبراونمازخواند

**وایضاً** درسنهٔ چهل وچهارم هجری کابل فتح شد

**وایضاً** دراین سال معویه زیاد بن ابیه را ملحق بپدرش ابوسفیان نمود

ودرسنهٔ چهل وپنج هجری حفصه دخترعمر بن الخطاب زوجهٔ پیغمبرص ازدنیا رفت ومادراووعبدالله بن عمرزینب بنت مطعون است

**ونیزدراینسال** زید بن ثابت انصاری درمدینه طیبهٔ درسن پنجاه وشش سالگی ازدنیارفت

**وهمچنین دراینسال** عبدالرحمن بن خالد بن ولید درحمص ازدنیا رفت

**وایضاً** جناب عثمان بن حنیف برادرسعد دراینسال ازدنیا رحلت فرمود

ودر سنهٔ چهل وشش هجری هرم بن حیان ازدی وفات نمود که یکی از عمال عمربن خطاب واز جملهٔ فقهاء بصره ودرشماره زهاد ثمانیه است

**ونیزدراینسال** عبدالله بن ابی اوفی برادرزید بن ابی اوفی درکوفه وفات نمود

**ودراینسال** قثم بن عباس بن عبدالمطلب ددسمرقند شهید شد

ودرسنهٔ چهل وهفت هجری معویة بن ای سفیان عبدالله پسر عمروعاص را ازحکومت مصرمعزول کردوحکومت آنجارا بمعویة بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکرسپرد

یکوقتی معویة بن خدیج برخورد بعدالرحمن بن ابی بکر که ازاسکندریه مراجعت میکردعبدالرحمن بوی گفت معویه حق ترامراعات نمود در کشتن برادرم محمد وایالت مصررا بتوواگذارنمودمعویة بن خدیج گفت من بطمع ایالت مصربرادرت رانکشتم بلکه اورا بخون عثمان کشتم

**ودرسنه چهل وهشت هجری** مالك بن هبیره با لشگرقابلی ازجانب معویه مأمورشد به جنك کردن باسپاه روم وجنك صعبی نمود وعقبة عامرالجهنی با لشگرزیادی بفتح جزائرمأمورشد وغنائم فراوانی بدست آورد

وسنهٔ چهل و نه هجری مغیرة بن شعبه ملعون که حاکم کوفه بود بدرك واصل گردید درسن هفتادسالگی بعدازوفات مغیره معویه حکومت کوفه رابانضمام حکومت بصره بزیاد بن ابیه واگذار نمود پس ولدابیه سمرة ولد جندب راکه ازدشمنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود دربصره بنیابت گذارد وخودش بکوفه آمد

**وایضاً** دراینسال حضرت مجتبیع هند دخترسهیل ولد عمرورا تزویج فرمود چون معویه به ابوهریره نوشت که هندرا ازبرای یزید نکاح کند ابوهریره رفت بطرف منزل هند دربین راه بحضرت مجتبیع رسید فرمود کجامیروی عرضکرد بخانه هند دخترسهیل که اورا ازبرای یزید تزویج کنم آنبزرگوار فرمودند مراهم نزداوتذکارنما که هرکه راخواهد زوجهٔ او شود ابو هریره نزد هندآمد واز جانب یزید ولد معویه خواستگاری نمود اورا وفرمایش حضرت مجتبیع راهم گفت هندگفت ابو هریره تو چه صلاح میدانی برای من ابوهریره گفت من حضرت مجتبیع را اختیارمیکنم پس هند خودرا بحضرت مجتبیع تزویج نمود

**وایضاً** درایسال معویه مروان بن حکم را ازحکمرانی مدینهٔ طیبه معزول نمود بعدازآنکه هفت سال حکومت کرده بود وحکومت مدینه را بسعد بن وقاص داد

ودرسنهٔ پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبیع از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفردرسن چهل وهفت سالگی

## خاتمه در ذکرقبورمتبرکه بعضی ازانبیاء عظام وامامزادگان ذوی العزو الاحترام

**بدانکه** احترام وتکریم وتعظیم متبرکه ایشان عقلا وشرعاً لازمست وعلماء تصریح فرموده اند باستحباب زیارت قبورشریفه ولابد است درمقام ازذکر دوامر

### امراول درقبور متبرکه ازانبیاء عظام

**بدانکه** ازسابق معلوم شدکه قبرمقدس حضرت آدم وحضرت نوح درنجف اشرفست ودروادی السلام قبه وبقعه ایست منسوب بجناب هود و صالح وثقة الاسلام نوری فرموده سند درستی ندارد

ودرشریعهٔ کوفه بقعه وقبه ایست منسوب بحضرت یونسع

ودر کنارشط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است

ودر بیت المقدس است قبرشریف حضرت داود وحضرت سلیمان

وایضاً دربیت المقدس است قبرحضرت مریم مادرعیسی وجناب آسیه زوجه فرعون

ودر نزدیك بیت المقدس است قبرحضرت عزیزوجناب راحیل مادرحضرت یوسف

ودردوفرسخی بیت المقدس دهیست که اورا ناصرةالخلیل نامند ودراو بود ولادت حضرت عیسی ع وترسایان را ازاینجهت نصرانی نامند

ودریك منزلی بیت المقدس است شهرقدس الخلیل ودراوست قبرحضرت ابراهیم خلیل وقبر حضرت اسحق بن ابراهیم وقبرحضرت یعقوب بن اسحق وقبرحضرت یوسف بن یعقوب وقبر جناب ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم کهاین قبرقبورمتبر که درقدس الخلیل درمغاره ایست زیرزمین وازقدس الخلیل تاکنعان نیم فرسخ است

ودرشش فرسخی بیت الیقدس است قبرحضرت موسی کلیم‌الله

**ودرمجمع البیان** ازسعد بن جبیر روایت کرده که جنازهٔ حضرت یعقوب را ازمصرحمل نمودند به بیت المقدس درمیان تابوتی ازچوب ساج وازاینجهت یهودیان امواتشان را نقل میدهند به بیت المقدس وبعدازفراغ ازدفن حضرت یعقوب حضرت یوسف برگشت بمصروبعداز پدربزرگوارش بیست وسه سال زندگانی کرد وقتیکه ازدنیا رفت وصیت کردکه اورا نزد قبور پدرانش دفن کنند

وبعضی گفته اندکه آنحضرت دفن شد درمصربعد حضرت موسیع استخوانهای اورا بیرون کرد برد دربیت المقدس نزد پدرش دفن کرد

وبدانکه اکثرانبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس وشام مبعوث شدندکه شریعتشان درعالم منتشر گردید ودرشهرحلب است قبرحضرت زکریا

ودردومنزلی بیت المقدس است موته و دراوست قبر جناب جعفربن ابیطالب وجناب زید بن حارثه و قبرجناب عبدالله بن رواحه

ودر سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی
ودر قبلی مسجد براثا است قبر جناب یوشع ع
ودر بیروتست قبر حضرت یحیی
ودر شام مسجدی است معروف بمسجد یحیی ودر آن مسجد قبری است با ضریح معتبری منسوب به آن حضرت
ودر شهر موصل است قبر حضرت جرجیس پیغمبر
ودر بیرون شهر موصل است قبر شیث هبة الله
ودر شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال پیغمبر است وبارگاه عظیمی دارد
ودر دو فرسخی شوشتر مزاریست منسوب بحضرت شعیب ع
ودر خارج حله قبریست منسوب بایوب نبی
ودر مسجد الحرام میان حجر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم ووالدهٔ ماجده‌اش هاجر با جمعی از پیغمبران دیگر
واز حضرت باقر ع منقولست که مابین رکن ومقام مملو است از قبور پیغمبران
واز حضرت صادق ع مرویست که مابین رکن یمانی وحجر الاسود هفتاد پیغمبر مدفونند
ودر اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء نرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که درباب زیارت حضرت امیر ع زیارت این دو بزرگوار هم ذکر شد

## امر دوم در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان محترم

**بدانکه** تمام امامزادگان محترم لازم التعظیم اند وتعظیم آنها تعظیم آباء کرام واجداد عظامشان هست ورعیت حق ندارند سخن ناروائی درباره آنها بگویند باید از تمام آنها تجلیل واحترام نمود
ودر تاسع بحار است که سید مهنا از علامهٔ حلی سؤال نمود که چگونه جناب محمد حنفیه وجناب عبدالله بن جعفر وامثال ایشان از نصرت حضرت سید الشهداء ع تخلف ورزیدند
علامه در جواب فرمود که ارکان ایمان توحید وعدالت ونبوت وامامت ومعاد است واین بزرگواران اجل قدراً واعظم شأنا هستند که معتقد برخلاف حق باشند وممکنست علت تخلف ایشان این بوده که علم به بلیات واردهٔ بر آن بزرگوار داشتند وبا کاغذها و نوشجات اهل کوفه احتمال غدر ومکر درباره آنها ندادند وشاید بعضی از آنها علت تخلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء ع مریض بودند چنانچه درباره جناب محمد حنفیه نقل شده
ودر بحار از تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سوال کردند از حضرت صادق ع از قوله تعالی وان من اهل الکتاب الالیؤمنن به قبل موته
حضرت صادق ع فرمود هذه نزلت فیناخاصة ان لیس رجل من ولد فاطمه ع یموت ولا یخرج عن الدنیا حتی یقر لامامه بامامته کما اقر ولد یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد آثرك الله علینا
وممکنست که از این روایت استفاده شود که جمیع سادات با ایمان وعقاید حقه از دنیا میروند
**وفی العون** عن الرضا ع قال النظر الی ذریتنا عبادة فقیل له یا بن رسول الله ص النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی ص فقال بالنظر الی جمیع ذریة النبی ص عبادة مالم یفارقوا منهاجه ولم یتلوثوا بالمعاصی و لان الذین یؤذون الله ورسله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذاباً الیماً

وممکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقبح واشد تأثیراً هست ازمعاصی صادره از غیرشان چون روحشان الطف است ونفوسشان اشرفست وبدنشان اطیب است ولذادرقرآن مجید میفرماید

یا نساء النبی لستن کاحد من النساء وقال تعالی و من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین

ودرمعانی الاخبار ازحضرت زین العابدین ع روایت کرده که فرمود لمحسننا کفلان من الاجر ولمسیئنا ضعفا من العذاب چون هرچیزی که خیلی لطیف است زود متأثرمیشود چنانچه رنك سفیدی از تمام الوان زود ترمتاثرمیشود چون الطیف الوانست وهمچنین آن چون لطیفست زودتر درمیشردو تجربهٔ معلومست که عداوت نمودن بسادات هم زود اثرمیکند

دراوائل شرح صحیفه اززید بن علی بن الحسین ع ازحضرت امیرالمومنین ع روایت کرده که فرمود شنیدم ازپیغمبرص فرمود نحن بنواعبدالمطلب ماعادانا بیت الا وقد خرب ولاعاوا ناکلب الاوقدخرب و من لم یصدق فلیجرب

بدانکه درغالب بلادمسلمین قبرامامزادگان محترم موجوداست که بلاواسطه یابیك واسطه بمعصوم میرسند وقبورشان محل نزول رحمت وبرکات وملاذ درماندگانست ومکرراز بسیاری ازآنها کرامات وخوارق عادات مشاهده میشود

چون درزمان خلفاء بنی امیه مخصوصاً زمان معویه وزیاد بن ابیه وحجاج بن یوسف الثقفی وهمچنین زمان خلفاء بنی العباس مخصوصاً زمان منصوروهرون الرشید بسیاری ازامامزاده هارا شهید کردند

چنانچه درروایت شیخ صدوقست ازحمید بن قحطبه دوسی که گفت اوقاتیکه هرون الرشیددرطوس بودنصف شبی عقب من فرستاد ومن حاضرشدم گفت کیف طاعتك لامیرالمومنین تاآنکه درمرتبه سوم گفتم بالنفس والمال والاهل والولد والدین آنملعون خنده کرد ودرهمان نصف شب امر کرد که شصت نفراز ذریه فاطمه وعلی را بقتل رسانیدم

وبسیاری ازامزادگان محترم را میان دیواربگچ وآجر گرفتند

چنانچه درعیون روایتکرده که چون منصوردوانقی بغدادرا بنا نمود سادات راطلب میکرد و به هریك که میرسید اورا درجوف دیوار میگذارد

یکروزسید **حسن الوجهی** ازاولاد امام حسن مجتبی ع راآوردند به بناء امر کرد که اوراجوف دیواربگذارد بناء دلش بحال آنجوان سید سوخت ودردیوارفرجهٔ گذارد وعرضکرد غصه مخورنصف شب خودم میآیم وترا ازجوف دیوارخارج میکنم چون شب شد بناء رفت وآن سید جلیل را ازجوف دیوارخارج کردو گفت من ترسیدم که روزقیامت جد توپیغمبرص خصم من باشد موهای سراورابا آلت گچ کاری قطع نمود گفت خون من راحفظ کن ودراین شهرنمان آقازاده فرمود پس خبرمرا بمادرم بده وموهای مرانشانه ببرکه مادرم بداند من نجات یافته‌ام وخیلی جزع واضطراب نکند ومنزل مادرشرا نشان داد وآنجوان رفت ومعلوم نشد کجا رفت

بعد بناء گفت من رفتم بمنزل مادرش بهمان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه وگریه مثل زنبور عسل بگوشم خورد دانستم که این صدای گریه مادراین جوانست خبرسلامتی جوانش را باودادم و موهای اورا هم دادم و برگشتم

وبسیاری ازامامزاده های محترم جلاء وطن نمودند ومخفی بودند تا ازدنیا رفتند

چنانچه از کتاب عمدة الطالب نقل شده که محمد بن محمد ولد زیدولد علی واد الحسین ع بپدرش

گفت من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمودمیروی بکوفه بفلان محل مینشینی شخصی گندم گون از آنجا میگذرد که پیشانیش آثار سجود است وشتری دارد که دومشك آب براوحمل کرده وقدمی بر نمیدارد مگر تکبیرو تسبیح وتهلیل وتقدیس میکند همان شخص عموی تو عیسی هست

جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه ودرهمان موضع نشستم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف ازره عبور کرد پس برخاستم ودست وپای اورا بوسیدم عمویم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمدهستم پس شترشرا خوابانید ودرسایه دیواری نشست وازاحوال اقارب ودوستانش که درمدینه بودندسؤال نمود بعدازمن وداع کردوفرمود دومرتبه نیائی نزد من که میترسم مشهور بشوم ومردم عارف به نسب من بشوند

وازشیخ تاج الدین نقل کرده که عیسی بن زید دراوقاتیکه متستر بوددر کوفه عیالی گرفت وخداوند دختری باومرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی ازسقاها آب کشی میکرد وآن سقا پسرجوانی داشت خیال کرد که دخترعیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید درحالتیکه نمی دانست جناب عیسی را ازچه قبیله است ونسبش بکه منتهی میشود مادرآنجوان رفت بخواستگاری منزل جناب عیسی زوجهٔ جناب عیسی که فهمید بسیارخشنودشد که نزدیك بودعقلش ازشوق وشعف پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آنجناب متحیرشد که چه جواب بگوید

چون آنزن نسب شوهرشرا نمیدانست پس جناب عیسی دعا کرد که آن دختر بمیرد ودعایش مستجاب شدوآن دخترازدنیا رفت گریهٔ جناب عیسی شدت کرد وخیلی جزع میکرداز موت دخترخود بعد یکی ازاصحاب واصدقاء جناب عیسی گفت اگرازمن سؤال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از توتجاوز نمیکردم واز فوت دخترت چنین جزع و اضطراب میکنی عیسی فرمود والله جزع و اضطراب من نه‌ازفوت این دختراست بلکه بجهت آنستکه آن دخترمرد وندانست که بضعه وپاره تن پیغمبر ص است

ودرشرح صحیفه سید جلیل سید علیخان است که جناب **عیسی** درکوفه از دنیا رفت در سن شصت سالگی ونصف عمرش را ازخوف بنی العباس مستوروپنهان بود

**الحاصل** وقتیکه سادات ذوی العزوالاحترام شنیدند که حضرت رضا تشریف برد بخراسان ومأمون آنحضرترا ولیعهد خود نمودسادات روی آوردند بجانب عجم بقصد تشرف خدمت حضرت رضا که شاید امنیت ورفاهیتی برایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرترا درخراسان شهید کردند آقازاده‌ها هر کدام بهرکجا که بودند واقف شدند تا از دنیا رحلت فرمودند

بنا براین محتمل است که غالب این بقاع وقبور شریفه منتسبه بآن بزرگوارصحیح باشد لکن چون مردم درمقام ضبط اسامی آن بزرگواران وضبط نسبشان نبودندورسم هم نبوده‌درسابق که سنك لوحی روی قبر بگذارند لذاغالب آن بزرگواران اسم شریفشان وموضع دفنشان برما مخفی مانده

**وبدانکه** امامزادگان عظام طبقات واصنافی هستند

## صنف اول

**امامزاده‌هائیکه** علاوه برشرافت نسبیه شان جلالت قدرشان معلومست ومحل دفنشانهم معلومست واستحباب زیارتشان هم بالخصوص ازائمه اطهار مأثوراست وزیارت مخصوص هم جهت ایشان وارد شده مثل

**حضرت اباالفضل العباس** بن امیرالمؤمنین ع ومثل حضرت علی اکبر بن الحسین ومثل سیدهٔ جلیله حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر ع که درقم مدفونست و مشهور است بحضرت معصومه زیارت مخصوصی هم برای ایشان ازائمه معصومین رسیده

ومرحوم مجلسی ره درمزار بحار میفرماید مطلع نشدم بروایتی که درزیارت امامزادگان عظام نماز زیارت وارد شده باشد وعلماء درزیارت حضرت عباس بن علی ع نماز زیارت نوشته‌اند لکن روایتی دیده نشده وبعضی ازعلماء منع فرموده‌اند از نماز درزیارت غیرمعصوم مگر بقصد اهداء ثواب انتهی

ونیز درتحفة الزائرین فرمود که محتمل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد واز تألیف علماء بوده باشد بلی یکنفر ازغیرمعصومین هم جلالت قدرش معلومست هم محل دفنش وهم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد وآنجناب حمزة بن عبدالمطلب است که دراحد یک فرسخی مدینهٔ طیبه مدفونست وامتیاز مخصوص ایشان آنستکه درزیارت ایشان نماز زیارت هم وارداست

ودرتحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرمود که دروقت زیارت پشت بقبله وروی به معصوم بایستد

واما زیارت غیرمعصوم جمعی گفته اند که روی بقبله درعقب ضریح بایستد انتهی

ودربحار است که حضرت معصومه درسال دویست ویک هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش ازمدینه بجانب خراسان آمد چون آنمخدره بساوه رسید مریضه شد سؤال فرمود که تاقم چه مقدار مسافتست عرضکردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببرید

چون بسمت قم آمد طایفهٔ اشعریین باستقبال آنحضرت آمدند

وموسی بن خزرج بن سعد که بزرگ آنها بود ازهمه سبقت گرفت ومهار ناقهٔ آنمخدره را بدوش خود کشید ووارد ساخت بمنزل خود درقم وبعدازهفده روزازورودش بقم مخدره ازدنیا رحلت فرمود واورا دربابلان دفن کردند

ودرهدیة الزائرین ازتاریخ قم ازحضرت صادق ع روایت کرده که فرمود ازبرای حق تعالی حرمیست که مکه باشد وبرای حضرت پیغمبر ص حرمیست که مدینه باشد وبرای حضرت امیر ع حرمیست که کوفه باشد وازبرای ما اهل البیت حرمیست که بلد قم باشد وبعدازاین دفن میشود درآنجاز نی ازاولاد من که نامیده میشود به فاطمه هر که اورا زیارت کند بهشت ازبرای او واجب شود

**وبدانکه** درقبهٔ حضرت فاطمه جماعت بسیاری ازبنات فاطمیه وسادات علویه مدفونند مثل جمله از دختران حضرت جواد ع واز دختران موسی مبرقع مثل ام محمد وخواهرش میمونه دختران حضرت جواد ع وبریهیه دختر موسی مبرقع

## صنف دوم

**امامزاده هائیکه** جلالت قدر ومحل دفنشان معلومست واستحباب زیارتشانهم بالخصوص مأثوراست لکن زیارت مخصوصی ازائمه اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب که درری مدفونست وازاکابر محدثین وعلماء و زهاد وعباد وازاصحاب حضرت جوادالائمه وحضرت هادی بوده

ودرتحفة الزائرین از ابن بابویه بسند معتبر روایتکرده که مردی ازاهل ری خدمت حضرت امام علی النقی ع مشرف شد حضرت از او پرسید کجا بودی عرضکرد بزیارت حضرت امام حسین ع فرمود

اگر زیارت میکردی حضرت عبدالعظیم راهر آینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کرده باشد

ودرمزار بحار از نجاشی ازاحمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبدالعظیم وارد ری شددرحالتیکه گریخته بود ازسلطان ودرخانهٔ یکی ازشیعیان درسردابی منزل فرمودودرآنجاعبادت خدارامیکرد روزهاروزه میگرفت وشبهامشغول عبادت بودوگاهی مستتراًمیرفت بزیارت قبریکه مقابل قبرشریف خودش هست ومیفرمود اینقبریکی ازاولادهای موسی بن جعفراست وظاهراً مراد قبرحضرت حمزة بن موسی بن جعفر باشد

وبمروراپام خبربشعیان ری رسید تاآنکه اکثر آنبزرگوار را شناختند

پس یکی ازشیعان پیغمبررا درخواب دید وفرمود مردی‌ازاولاد من جنازه‌اش ازسکةالموالی حمل میشودودفن میشود درنزدیکی‌درخت سیب درباغ عبدالجبار بن‌عبدالوهاب پس‌ازخواب بیدارشدرفت نزد عبدالجبار که آندرخت وآن مکانرا بخرد

عبدالجبار گفت بجهت چه میخواهی خوابش را نقل کرد

عبدالجبار گفت منهم آنخواب را دیدم ومن آن درخت وآن باغ راوقف کرده ام برحضرت عبدالعظیم وبرشیعیان که اینجا دفن بشوند

پس‌حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت وقتیکه برهنه شان کردند که غسل بدهند درجیبش کاغذی دیدند ودرآن نسب خودرا نوشته بود انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن‌عبدالله بن علی بن‌حسن‌امیر بن زید بن‌الحسن‌المجتبی ع بن‌علی بن‌ابیطالب ع

وازمنتخب طریحی نقل شده که گفته شده از کسانیکه ازطالبین زنده دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی‌است درری ظاهراً مراداینست که یعنی باجل‌خودش مرد اورا نکشته اند نه‌اینست که واقعاًزنده دفن کرده باشند والله علم

ومرحوم ثقةالاسلام نوری درخاتمه‌مستدرك رساله صاحب عبادرا که دراحوالات حضرت عبدالعظیم نوشته نقل‌فرموده ودراوست که ایشان پسری داشتند مسمی‌بمحمد که به‌زهاد و کثرت عبادت معروف بودوازکتاب منتقله نقل‌شده که ایشان منتقل شدند بسامری ودراراضی بلد ودجلیل وفات نمود

ومرحوم علام‌آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی ازنقل این قضیه در منتقله احتمال میدادند که قبر منسوب بامامزاده سیدمحمد درنزدیك بلدمنسوب باشد بجناب محمد بن‌عبدالعظیم لکن مشهورآنستکه اوقبرسید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی درمعجم‌البلدان فرموده که جناب سید عبدالکریم بن‌احمد بن‌طاوس‌میفرماید در بلد است قبرجناب محمد بن‌علی‌الهادی واوست که بجهت فوتش حضرت گریبان چاك زد

ودر روح وریحانست که باشد رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنهٔ دویست وپنجاه باشد چهار سال ازرحلت حضرت هادی

ومثل جناب قاسم بن‌موسی‌الکاظم ع که درهشت فرسخی حله مدفونست

مرحوم ثقةالاسلام نوری درتحیةالزائرین فرموده حدیثی درالسنه معروفست قریب باین‌مضمون که حضرت رضا فرمود که هرکس قادر بزیارت من نیست زیارت کند قاسم برادرمرا بعدورموده‌اینروایت جائی دیده نشده وتا کنون کسی ازاصل آن نشان نداده ولکن‌جلالت قدروعلومرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل‌دفنشان درهشت فرسخی حله معلومست

**ثقة الاسلام** کلینی در اصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که آنحضرت دراه مکه بود فرمود خبر دهم ترا ای ابا عماره بیرون آمدم ازمنزلم پس وصی قرار دادم پسرم حضرت رضا ع را وشریك گردانیدم با او پسران خودرا درظاهر ووصیت کردم باو درباطن واگر امر راجع بمن بود هر آینه قرار میدادم امامت را در پسرم قاسم بجهت محبت من اورا ولکن این امر راجع بخداوندا ست قرار میدهد اورا هر کجا که میخواهد الخ

## صنف سوم

**امامزاده هائیکه** جلالت قدر ومحل دفنشان معلوم است لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده

**منهم** جناب اسمعیل بن جعفر الصادق ع که جلالت قدر ومحل دفنشان درمدینهٔ طیبه معلومست

در اکمال الدین است که چون اسمعیل خواست ازدنیا برود حضرت صادق ع جزع زیادی کرد بعد که چشمهای پسر را بست ازمنزل بیرون رفت درحالتیکه قبای تازهٔ پوشیده بود وامر ونهی میکرد اصحاب عرضکردند یابن رسول الله فدایت شویم ازشدت جزعیکه درشما دیدیم گمان نداشتیم تامدتی ازشما متنفع شویم حضرت صادق فرمود انا اهل البیت نجزع مالم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا

درشرح صحیفه است که رحلت ایشان سنه صد وسی وسه بود

**ومنهم** جناب احمد بن موسی الکاظم المعروف بشاه چراغ

ودرارشاداست وکان احمد بن موسی رجلا کریما جلیلا ورعا وکان ابوالحسن ع موسی یحبه ویقدمه ووهب له صیغة المرومة بالیسیرة ویقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوك

**ومنهم** جناب محمد بن موسی الکاظم ع

ودرارشاداست وکان محمد بن موسی من اهل الفضل والصلاح وکان اياته کله مؤضئا ویصلی

واین دو بزرگوار برادر ابوینی بودند وجلالت قدر ومحل دفنشان درشیراز معلومست وازبرای هریك قبهٔ رفیعهٔ عالیهٔ است

**ومنهم** جناب سید محمد بن علی الهادی وقبر شریف ایشان درنزدیکی بلداست یکمنزلی سامری وایشان بجلالت قدر وبروز کرامات معروفند وصورت کتیبه ضریح شریفش اینست

هذا مرقد السید الجلیل ابی جعفر محمد بن الامام ابی الحسن علی الهادی عظیم الشأن جلیل القدر وکانت الشیعة تزعم انه الامام بعد ابیه ع فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمد الذکی ع وقال له احدث لله شکرا فقد احدث فیك امرا خلفه ابوه فی المدینة طفلا وقدم علیه فی سامری مشتدا ونهض الی الرجوع الی الحجاز ولما بلغ بلد علی تسعة فراسخ مرض وتوفی مشهده هناك ولما توفی شق ابومحمد ع ثوبه وقال فی جواب من عابه علیه قد شق موسی اخیه هرون

ورحلت آن امامزاده معظم درحدود سنه دویست وپنجاه ودو بود

**ومنهم** مخدره مکرمه حکیمه خاتون بنت الامام محمد بن علی الجواد ع وهمشیره حضرت هادی وعمه حضرت عسکری ع واینمخدره درك خدمت چهار امام را نمود وحضرت هادی مکرمه محترمه نرجس خاتون والدهٔ ماجده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را بیاموزد

وبعدازوفات حضرت عسگری منصب سفارت داشت ازجانب حضرت حجة وآنمخدره اول کسیستکه چشمش بجمال حضرت حجة روشن شد وآن بزرگوار را بوسید ودر آغوش گرفت

وقبر شریفش درپائین قبر حضرت عسکریین معرمست وضریح مخصوصی دارد وبعضی از عوام کـه حلیمه خواتون مینامند اشتباه وغلط است

وقبر ملیکه آفاق مخدره نرجس خواتون والدهٔ ماجدهٔ حضرت حجت در میان ضریح مطهر حضرت عسگریین پشت سر قبر مقدس امامین همامین است

وثقةالاسلام قمی دراواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروفست درنزد قبر عسگریین قبور ازجملهٔ از سادات عظام که ازجمله آنهاست جناب حسین پسر امام علی نقی ع ومرموده من برحال اومطلع نشدم لکن آنچه بظرم میرسد آنستکه سیدی جلیل القدروعظیم الشأن بوده زیراکه ازبعضی روایلت استفاده کردم که ازحضرت امام حسن عسگری وبرادرش جناب حسین بن علی تعبیر بسبطین میکردند وتشبیه می کردند این دوبرادر رابه سبط پیغمبر امام حسن وامام حسین

ودر روایت ابولطیب است که صدای حضرت حجت ع شبیه بود بصدای حسین

ودرشجرةالاولیاء تألیف سید فقیه محدث سید احمد اردکانی در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی است که حسین فرزند آن حضرت اززهاد وعباد بود وبامامت برادرخود اعتراف داشت انتهی

**ومنجمله** جناب محسن بن ابی عبدالله الحسین ع

درمعجم البلدان حموی است که جوش کوهیست درغربی حلب که معدن مس بوده ولکن حال باطل شده اززمانیکه عاورداد نداسراء اهل البیت حضرت سیدالشهداء ع را ویکنفراز زوجات آنحضرت حامله بود ودر آنجاطفلش سقط نمود و هر قدر مخدره آب و نـان فرمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آنمخدره نفرین فرمود از آنوقت هر که در آنکه کار کرد ربح ومنفعتی نبرد

ودرقبلهٔ آنکوه مقبرایست معروف بمشهدالسقط وسقط نام محسن بن حسین ع است انتهی

ودر آن کوهست مقبرهٔ ابن شهر آشوب صاحب مناقب

**ومنجمله** جناب محمد بن جعفر الطیار

در کتاب تحفةالعالم سید جلیل وعالم نبیل سید عبدالمطلب بن ابوطالب الموسوی الشوشتری که او از دودمان سید نعمت‌الله جزائریست فرموده

درمحاربه شوشتر که خلیفهٔ ثانی لشگر فرستاد بجهت تسخیرملك عجم وتسلط ایشان بر شوشتر و محاربه ایشان باهرمزان محمد بن جعفرطیار زخمهای منکر برداشت درمراجعت بدزفول داعی حق را لبیك گفت ودرخارج شهردزفول دفن شد

**ومنجمله** عبدالله بن الحسن الدکة بن الحسین الاصغر بن زین العابدین ع

**ایضاً** درکتاب تحفةالعالم است که قبرایشان درقبله شهر شوشترواقعست وعمارت عالی دارد که او را مستنصر عباسی بنا نموده **وقاضی نورالله در مجالس المومنین** احوالات این بزرگوار را اجمالا ذکر فرموده

**ومنهم** جناب ابی حمزه امیرعلی بن حمزة بن موسی الکاظم ع

**درعمدةالطالب است** که قبرایشان درشیرازخارج باب استخراست

**ومنهم** جناب سید علی بن الامام محمدالباقر ع که قبرایشان درخارج شهر کاشانست ومعروفست به امامزاده مشهد

ودر روضات اورا ازقبور معلوم الانتساب فرموده

**ومنهم** جناب احمد بن علی الامام محمدالباقر ع وقبرشریف ایشان درباغات اصفهان درجادهٔ

محلهٔ خواجو است

**ومنهم** جناب ابوعبدالله الحسین بن علی بن داود بن عبدالله بن محمد الرئیس بن علی الزینبی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار

درعمدة الطالب است که قبر ایشان درقزوین است

**ومنجمله** جناب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن جعفر الطیار

درعمدة الطالب است که ایشان درسنه صدوبیست وپنج درزمان خلافت مروان حمار که آخرخلفاء بنی امیه بود ظهورفرمودوامرش بالاگرفت وجمعیت اوزیاد شد تادرسنه صدوبیست ونه ابومسلم مروزی ایشانراگرفت وبرد بهرات ودرآنجامحبوس نمود وهمان قسم محبوس درزندان بود تادرسنه صدوهشتاد وسه درمیان محبس ازدنیا رفت وقبرشریفش درهرات مزار معروفیست

ودرحبیب السیر که مالك بن هشیم خزاعی که والی هرات بود بامرابومسلم امرکرد فرشی بدهان او نهادند تانفسش قطع شد

**ومنجمله** جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین ع والده ماجده اش ربطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه ع بود

درشرح صحیفه است که چون جناب زیدراشهید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور واهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود بلدة لم ترفع فیها لعلی ع رایة لاحاجة لی فی المقام بها واز آنجا تشریف برد بسرخس وششماه درسرخس ماند تاهشام بن عبدالملك ازدنیارفت وولید بن یزید بن عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصر بن سیاروالی خراسان که درطلب او برآید نصر بن سیار اورا دربلخ گرفت ومقید و محبوس نمود ولید نوشت بنصر بن سیار که اورا رها نماید

پس جناب یحیی آمد بجوزجان وجمعی از اهل جوزجان واهل طالقان باوملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوزرا فرستاد وسه روزبا آن بزرگوارمشغول مقاتله بود تاآنکه عصر روزجمعه سنهٔ صد و بیست وپنج آنمظلوم راشهید کردند درسن هیجده سالگی وسر نازنین اورافرستادند نزدولید بن یزید آن ملعون هم سر نازنین رافرستاد نزد مادریحیی ربطه بمدینه طیبه آن سر را درآغوش مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد کفت شرتموه عنی طویلا واهد یتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة واصیلا انتهی

ودربعضی ازکتب تواریخ است که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلایافت آن بدن نازنین را فرودآورد وبرآن بدن شریف نمازخواند ودفن کرد

واشاره بقبرشریف یحیی است شعردعبل خزاعی

واخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات

وصحیفه سجادیه که زبورآل محمدص وانجیل اهلبیت است ازایشان نقل شده

وجوزجان که مدفن جناب یحیی بن زیداست درنزدیکی گنبد قابوس بین استراباد وبجنورد واقعست

**ومن جمله** جناب حسین بن زید بن علی بن الحسین ع الملقب بذی الدمعه

درشرح صحیفه است که درصغرسن پدر بزرگوارش جناب زید را شهید نمودند وحضرت صادق ع اورا تربیت کرد وتعلیم نمود ودرسنه صدوسی وپنج یاسنه صد وچهل ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش درحله سیفیه مزار مشهوریست

**ومنجمله** صاحب روضات میفرماید ازجمله قبورمعلومه است قبرجناب ابوالحسن الملقب

بزین العابدین علی بن احمد بن عیسی الملقب بالرومی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق ومرقد شریفشان دراصفهان قبه عالیه وصحن وسیعی دارد

**ومنجمله** حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب صاحب فخ که ایشان باجمعی ازسادات درفخ که یکفرسخی مکهٔ معظمه است شهید شدند ودرهمان زمین فخ هم دفن شدند ودرباب نهم تفصلیش ذکرخواهد شد انشاء الله وجناب علی پدرحسین ملقب بود بعلی عابد

ودرمنتهی الامال روایت کرده که منصور بنی الحسن را درزندانی حبس کرد که ازتاریکی شب وروزرا تمیز نمیدادند

وگاهی جناب عبدالله المحض به برادر زاده‌اش جناب علی عابد میفرمود میبینی ابتلاء وگرفتاری ما را آیا ازخدا نمیخواهی که مارا ازاین زندان نجات دهد علی گفت‌ای عم همانا برای مادر بهشت درجهٔ است که نمیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه یاچیزی که اعظم ازاین بلیه باشد ونیزاز برای منصور در جهنم مرتبه ایست که نمیرسد بآن مگر آنکه بجای آورد آنچه بما میبینی ازبلیه پس صبرمیکنیم براین شدائد وباین زودی راحت میشویم چه مرگ ما نزدیك شده

پس سه روبیش نگذشت که در میان زندان از دنیا رفتند وعلی بن الحسن العابد درسجده از دنیا رحلت فرمود عبدالله عمویش بگمان آنکه درخوابست گفت فرزند برادرمرا بیدار کنید چون اوراحرکت دادند دیدند ازدنیارفته ووفات اودربیست وششم محرم سال صد وچهل وشش واقع شد وعمرشریفش چهل وپنجسال بود

## صنف چهارم

**امامزاده هائیکه** جلالت قدرشان معلومست واما محل دفنشان معلوم نیست

مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق ع بسیار جلیل القدر وعظیم الشأن بود

دراصول کافی ازمحمد بن حسن بن عمارروایت شده که گفت من درخدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم درمسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن علی الجواد ع داخل مسجد شد پس علی بن جعفر بدون ردا ازجاجستن کرد ودست حضرت جواد را بوسید واورا تعظیم کرد حضرت جواد فرمود اجلس یاعم رحمك الله فقال یاسیدی کیف اجلس وانت قائم پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش اورا سرزنش میکردند وگفتند توعموی پدرآنحضرت هستی معذلك این قسم اظهار کوچکی میکنی گفت سکوت کنید ودست بمحاسن خود گرفت وفرمود وقتیکه خداوند قابل ندانست این پیرمرد واینجوانرا اهل دانسته وامامت را دراوقرارداده پس من منکرشوم فضل اورا نعوذبالله مما تقولون بل انا له عبد

ودر رجال کبیراست وکان علی بن جعفر راویة للحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل و لزم اخاه موسی ع

**واما** محل دفنشان درسه موضع قبه بقعه ایست منسوب بایشان

**اول** - درعریض که یك فرسخی مدینه طیبه است وقبه وبارگاهی دارد

**دوم** - درخارج بلده قم که ایضاً قبه وصحن وصیع وبارگاه مرتفعی دارد

**سوم** - درخارج شهرسمنان که ایضاً قبه وصحن وبارگاه دارد

ومرحوم ثقة الاسلام نوری درخاتمه مستدرك تصریح فرموده که قبرایشان درعریض است وایشان

اصلا بعجم نرفته اند ومحتمل است که قبریکه درقم وسمنانست قبر بعضی ازاحفاد ایشان باشد
ومثل حمزة بن الامام موسی بن جعفر الکاظم ع وایشان برادر ابوینی جناب احمد بن الامام موسی الکاظم ع وجناب محمداست المدفونین فی الشیراز وجلالت وقدرایشان معلومست
واما محل دفنشان درچهار موضع محتمل است
**اول** در نزدیك قبرحضرت عبدالعظیم قبه وصحن وبارگاه وضریح نقره دارد
ودرروایتست که مادامیکه حضرت عبدالعظیم درری بود پیوسته زیارت میکرد قبریراکه درمقابل قبراوست وظاهراً همین قبرجناب حمزه باشد
**دوم** دروسط شهرقم قبه وبقعه‌است معروف بقبرجناب حمزة بن موسی الکاظم ع
**سوم** در تاریخ عالم آراست که امامزاده حمزه بقول اصح درسوسفید ترشیز مدفونست وقبه و صحن ومرقد شریفی دارد ( سوسفید درخارج دروازه ترشیزاست وترشیز ازجملهٔ ولایات خراسانست
**چهارم** درجزیرهٔ که درجنوب حله است بین دجله وفرات قبریست مشهور به قبرحمزه بن موسی-الکاظم علیه السلام
وثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده این شهرت بی اصلست وقبرجناب حمزة بن موسی الکاظم همانست که درری هست نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم واینکه درخارج حله است قبر جناب حمزة بن قاسم بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب ع است
**ومثل** جناب محمد بن الامام جعفرالصادق الملقب بدیباج که جلالت وقدرش معلومست
**واما** قبر ایشان درچهار موضع محتملست
**اول** درچهارده بین چشمه علی دامغان وهزارجریب مازندران ودرآنجا قبه وبارگاه سیارمرتفعی دارد که بامرشاهرخ ساخته شده
**دوم** دربسطام درقبله بقعهٔ بایزید منسوب بایشان
**سوم** درجرجانست چنانچه درکامل ابن اثیراست
**چهارم** درسرخس است چنانچه درمطلع شمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده
ودرارشاد است که ایشمان درخراسان ازدنیا رفتند
ودرمطلع الشمس میفرماید مدفن محمد بن جعفر ازروی یقین درچهار دهست
**مخفی نماناد** که ازجمله قبور معلومه‌است قبرجناب موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضاع وجناب احمد بن محمد بن موسی المبرقع که قبرشریفشان درقم است وبقعه وصحن عالی دارد



# باب پنجم

## دراسم ولقب وكنيه وولادت وشهادت حضرت خامس آل‌عبا ارواحنا فداه
## ودرتعيين زوجات واولاد واقارب و حواريين وبعضى از تواريخ متعلقه بآنبزرگوار
## ودر قبورمتبركه بعضى‌ازبزرگان كه دركربلاى معلى وحوالى آن واقع است
## ودر اين باب دوازده فصل ويك خاتمه است

### فصل اول دراسم ولقب وكنيه ونسب آن بزرگوار

اسم شريف آن حضرت حسين است‌اشهرالقابشان سيدالشهداء عليه السلام است واشهر كناى آن بزرگوار ابى عبدالله است والد ماجدشان ( اميرالمؤمنين على بن‌ابيطالب ع ) والده ماجده شان **صديقه‌كبرى فاطمه زهراء است** سلام الله عليهم اجمعين

**بدانكه** احدى از انبياء ومرسلين واوصياء مقربين شرافت وفخر نسبى شان بحضرت سيدالشهداء نميرسد چون شرافت درنسب يابشرافت‌جد وجده است يا بشرافت پدر ومادريابشرافت‌اولاد يا بشرافت برادروخواهريا بشرافت عمومه وخلوله وجميع‌اين اسباب شرافت درحضرت سيدالشهداءع جمع بودند وسائربن جدامى‌شان حضرت ابيطالب است كه شيخ صدوق دررساله اعتقاداتشان روايت ميفرمايد كه جناب عبدالمطلب حجت‌الهى بود وجناب‌ابى‌طالب‌وصى پدربزرگوارخود بود وجده‌ابى‌شان جناب فاطمه بنت اسد بود كه مجلسى‌درمرآت‌العقول ميفرمايد جميع امت اتفاق نمودند براسلام اينمخدره وحضرت پيغمبرص فرمود اومادرمن است

وجدامى‌شان حضرت سيدالانبياء والمرسلين وخاتم النبيين‌ع اشرف كل مخلوقات بود وجده امى‌شان جناب خديجهٔ كبرى ام المؤمنين بود ووالد ماجدشان سيدالاوصياء المقربين بود و والده ماجده‌شان سيدةالنساء العالمين بود برادربزرگوارش حضرت امام حسن سيد اسباط الانبياء بود خواهر مكرمه اش زينب كبرى بودكه حضرت زين‌العابدين ع در باره اش فرمودند **انت بحمدالله عالمة غيرمعلة وفهمة غيرمفهمة** عم گرامش حضرت جعفر بن ابيطالب وحضرت حمزهٔ سيدالشهداء بود خال مكرمش جناب ابراهيم بن رسول الله ص بود

تا باين‌حد ازشرافت نسبيه باحضرت مجتبى شريك بودند لكن مزيت حضرت سيدالشهداءع آنستكه والائمة من ذريته وحضرت مجتبى‌ع اولادش باين شرافت نبودند

وچه بسيار خوب فرموده سيد بحرالعلوم

سبط‌النبى ابرالاطهار والده اله — كرار مولا اقام الدين صارمه
صنوا الزكى حتى قلب البتول‌اله — اقومة ليس فيها من يقاسمه

**و ديگرى گفته**

الام فاطمة و الاب الكرار — لااب فى الانام كذا ولا ام كذى
وقال‌آخر نسب كان‌عليه من‌شمس‌الضحى — نوراً و من فلق الصباح عموداً

وباین تقریب که گفته شد میتوان گفت اشرف جمیع نساء عالمیان حسباً ونسباً حضرت زینب سلام الله علیها میباشد

ودرعمدة الطالب است وارضعته ام الفضل زوجهٔ عباس بن عبدالمطلب بلبن قثم بن عباس

ودربعضی از اخباراست که آن بزرگوار ازپستان هیچ زنی نخورد گاهی از زبان جدش پیغمبر ص شیرمیمکید گاهی ازابهامش

چنانچه درکافی ازحضرت روایتکرده قال ان النبی ص کان یؤتی به الحسین ع من فاطمة ولا من انثی یؤتی به النبی ص فیضع ابرامه فی فمه فمیض منهامایکفیه الیومین والثلث فنبت لحم الحسین ع من لحم رسول الله ودمه من دمه ولم یولد لستة اشهر الاعیسی بن مریم ع والحسین ع بن علی ع

سید بحرالعلوم میفرماید

لله مرتضع لم یرتضع ابداً　　من ثدی انثی ومن طه مراضعه

## فصل دوم　در تاریخ ولادت باسعادت حضرت سیدالشهداء ع

**علامه مجلسی** درجلاء العیون میفرماید اشهرمیان علماء امامیه آنستکه ولادت آنحضرت درمدینه مشرفه درسوم ماه شعبان سال چهارم ازهجرت واقع شده وبعضی پنجم ماه مذکور گفته اند وشیخ طوسی در تهذیب فرموده که ولادت آنحضرت درآخرماه ربیع الاول بوده درسال سوم ازهجرت واینخلاف مشهور انتهی **وشیخ شهید** دردروس فرموده ولد بالمدینة آخر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة انتهی

وجهت اختیارمرحوم شیخ الطایفه ومرحوم شهید آخر ربیع الاول سنة سوم هجری راآنستکه مختار نزدایشان وجمعی دیگراز بزرگان اینست که ولادت حضرت مجتبی درنیمهٔ رمضان سال دوم هجرت بوده ودر روایت معتبرهم وارد شده که بین ولادت حضرت مجتبی ع و حامله شدن بحضرت حسین ع یك طهر که ده روز باشد فاصله بوده ومدت حمل حضرت سیدالشهداء بمقتضی روایت معتبره ششماه بوده پس موافق میشود با اواخر ربیع الاول سنهٔ سوم هجری

پس معلوم شد که مختارمرحوم مجلسی آنستکه ولادت باسعادت آن بزرگوار روزپنجشنبه سوم ماه شعبان سنه چهارم هجری بوده وهمین هم اصلست وبنابرآنچه اختیارشده آنحضرت دروقت رحلت حضرت پیغمبر شش سال وششماه وپنج روزه بوده ودروقت رحلت حضرت صدیقهٔ طاهره ع شش سال وده ماهه بوده ودروقت رحلت حضرت امیرالمومنین سی وشش سال وچهل وهشت روزه بوده ودررحلت حضرت مجتبی چهل وپنجسال وششماه وبیست وهفت روزه بوده

## فصل سوم　درتعیین ساعت رحلت حضرت سیدالشهداء ویوم آن

**از ایام هفته ودرتعیین ماه رحلت ویوم آن از ایام ماه ودرتعیین سال رحلت قاتل آن بزرگوار ودرعده لشگرابن سعد ومدفن شریف حضرت سیدالشهداء ع**

ودر این چهار مطلب است

## مطلب اول

**بدانکه** خلاف معتنی به دید نشده که شهادت آنبزرگوار درعاشر محرالحرام سنهٔ شصت‌ویك‌هجری بوده چنانچه‌در کافی وارشاد وتهذیب ولهوف وسایر کتب معتبره تصریح فرموده اند
بنا براین‌سن حضرت سیدالشهداء دروقت شهادت پنجاه وشش‌سال وپنجماه وهفت روز بوده ومدت امامت‌آن بزرگوار بنا برمختارده سال وده ماه وده روزبوده
ومرحوم فرهاد میرزا درقمقام فرموده خلافی نیست که روز عاشورا شمس در بیست ویکم برج میزان بوده
واز‌منجمین عهد مرحوم فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این مطلب را از زیج محمد شاه هندی نموده اند
**وایضاً** میفرمایند ابتدای جنك از دوساعت از روزگذشته بود وانتهای قتال هشت ساعت ونیم از از روز رفته بوده بنابراین دوساعت‌وچهل‌وهشت دقیقه بغروب مانده **خاك مصیبت برسراهل‌عالم ریخته شد** واین موافق‌است باروایتی که درمصباح المتهجدین ازعبدالله بن‌سنان نقل میکند که گفت داخل‌شدم برحضرت صادق‌ع در روزعاشوراء الی‌ان قال‌وقلت یاسیدی فماقولك فی‌صومه فقال‌صمه من غیرتبییت وافطره من‌غیرتشمیت‌ولاتجعله یوم‌صوم کملاولیکن‌افطارك بعدصلوت‌العصر بساعة علی‌شربةمن ماء فانه‌فی‌مثل‌ذلك‌الوقت من‌ذلك‌الیوم تجلت‌الهیجاء من آل‌الرسول‌وانکشفت‌الملمة‌عنهم‌وفی‌الارض‌ومنهم ثلثون صریعاًمن موالیهم ولو کان رسول‌الله فی‌الدنیا حیاًلکان صلوات‌الله علیه هوالمعزی بهم نال و بکی‌ابوعبدالله حتی‌اخضلت لحیته بدموعه
یعنی راوی عرضکرد یاسیدی چه میفرمائید در روزه روزعاشورا حضرت فرمود روزه بگیربدون آنکه شب نیت روزه بکنی وافطاربنما روزه‌ات رابدون‌آنکه شاد باشی‌از افطارنمودن وتمام روز را روزه مگیروبوده باشدافطارت یکساعت بعداز نمازعصر بشربت‌آبی که درمثل‌اینوقت از روز عاشورا برداشته شد قتال ازآل پیغمبرص وبرطرف شد وقعهٔ عظیمه ازایشان الخ
ودرتذکره سبط ابن جوزی وکان مقتله یوم الجمعه مابین‌الظهر والعصر لانه صلی صلوة‌ـ الخوف باصحابه

### واما روزشهادت آن بزرگوار ازایام هفته

در این چهار قولست
**قول اول** آنکه روز عاشورا روز جمعه بود
چنانچه در ارشاد است ثم نزل‌ع یوم الثانی من محرم الحرام سنة احدی وستین
ودرجای دیکر میفرماید ونهض عمربن سعد الی‌الحسین عشیة یوم الخمسین لتسع مضین من‌المحرم
ودرمقتل‌ابوالفرج مینویسد تولدآن بزرگوار پنجم شعبان سنهٔ چهارم از هجرت بوده وشهادتشان روزجمعهٔ دهم ماه محرم سنهٔ شصت ویك هجری بود
ومرحوم اعتضاد السطنه درحاشیه مقتل ابوالفرج ازمقتل عوالم نقل میکند وکان اول محرم الذی قتل یوم الار‌ماء اخرجناذلك بالحساب الهندی من سائرالزیجات
**ودرقمقام** ازاستیعاب ابن عبدالبروازتاریخ یافعی نقل میکند که آن بزرگوار راروزجمعه شهید کردند

وسید مؤمن شبلنجی در نورالابصار گفته وکان یوم الذی قتل فیه الحسین رضی الله عنه یوم الجمعه عاشر محرم سنة احدی وستین وصیحح هم همین قولست

**قول دوم** آنکه روزعاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه درمصباح المتهجدین ازعبدالله بن سنان ازحضرت صادق ع روایت نموده درضمن حدیثی که بعضی از آن دراوائل همین مطلب ذکرشد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذکره لماخلق النورخلقه یوم الجمعه فی تقدیره فی اول یوم من شهر رمضان وخلق الظلمة فی یوم الاربعاء یوم عاشوراء

ومؤید اینست آنچه مرحوم اعتضادالسلطنه درحاشیهٔ مقاتل فرموده که اگر قائل شدیم که شهادت حضرت ابی عبدالله درسنهٔ شصت ویك هجری بوده محل شبهه نخواهد بوداز هر زیجبی که استخراج نمائیم روزعاشوراء چهارشنبه بوده

**قول سوم** آنکه روزعاشوراء شنبه بوده

چنانچه در بحار ازمناقب نقل کرده ومضی قتیلا یوم عاشوراء وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال

ودرلهوف از کتاب مولدالنبی ص و مولدالاوصیاء شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل میفرماید ودرآن روایت است وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع ازمکه حرکت فرمود افواجی ازمؤمنین جن آمدند خدمت آنحضرت عرضکردند یامولانا ما ازشیعیان وانصار شماهستیم اگرامر بفرمائید بقتل دشمنانت ما همهٔ آنها را بقتل میرسانیم حضرت فرمودآیا نخوانداید این آیهٔ شریفه را قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فاذا قلت فی مکانی فبماذا یمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون یوم السبت وهو یوم العاشوراء الخ قوله المتعوس التعس بالتاء والعین والسین المهملتین الهلاك

**قول چهارم** آنکه عاشوراء روز دوشنبه بوده

چنانچه دراصول کافی است وقبض ع فی شهر محرم من سنة احدی وستین من الهجرة وله سبع وخمسون سنة واشهر قتله عبیدالله بن زیاد لعنه الله بکربلا فی یوم اثنین لعشرخلو من المحرم

ومحتملست که این قول تقیة باشد نه مختاراً چون حضرات عامه شهادت سیدالشهداء را روز دوشنبه میدانند

ودرمقاتل ابوالفرج است واما تقوله العامه انه قتل یوم الاثنین فباطل قالوا بلا روایة

**مخفی نماناد** که آنچه ازاصول کافی نقل شده سن شریف آنحضرت دروقت شهادت پنجاه وهفت سال وچند ماه بوده منافی نیست باآنچه سابقاً اختیارشد درسن شریف آنحضرت چون مختار ثقة الاسلام کلینی ولادت آنحضرت درسال سوم هجری بوده ومختارعلامهٔ مجلسی وجمعی درسال چهارم هجری بوده گفته شد که اصح همین است پس سن شریف دروقت شهادت پنجاه وشش سال وقدری میشود

## مطلب دوم

### درتعیین قاتل آنحضرت

معلومست که یزید بن معویة بن ابی سفیان که مدعی خلافت بود امر نمود بوالی کوفه عبیدالله بن زیاد بن ابیه که اعداد لشگر نموده روانه نماید به جنك حسین بن علی ع آن ملعون هم لشگری فراهم نمود و بسر کردگی عمرسعد روانه نمود بکربلا بجنك آن بزرگوار

**واما** مباشر قاتل آنمظلوم اصح واشهر آنستکه **شمر بن ذی الجوشن** الضبابی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است
وشیخ مفید در ارشاد وشیخ طبرسی در اعلام الوری وابن شهر آشوب در مناقب وبعضی دیگر از بزرگان همین را اختیار فرموده اند
وازشیخ صدوق در امالی وسید ابن طاوس در لهوف وابوالفرج در مقاتل و ابن حجر در صواعق استفاده میشود که مباشر قتل سنان بن انس نخعی بوده
**ودر تاریخ طبری** از هشام بن کلبی و او از ابومخنف نقل کرده قتله سنان بن انس النخعی لعنه الله
ودر عمدة الطالب ست والصحیح انه سنان بن انس
وازمحمد بن طلحة شافعی در مطالب السئول وعلی بن عیسی الاربلی در کشف الغمه استفاده میشود که خولی بن یزید اصبحی بوده
وازتذکرهٔ سبط ابن جوزی نقل شده ان حصین بن نمیر رماه بسهم ثم نزل فذبحه وعلق راسهٔ فی عنق فرسه ویتقرب به الی ابن زیاد لعنة الله علیهم اجمعین

**فذلکة**

در حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهداء یزید بن معویه وعبیدالله بن زیاد وعمر بن سعد وشمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم

## اما یزید بن معویه

در مصباح المتهجدین است که روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش هجری یزید بن معویه بدرک واصل شد در سن سی وهشت سالگی
ودر شفاء الصدور فرموده در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالا تفاق در سال شصت و چهارم بوده
ودر مقام نقل کرده که ازابوالفرج ازحال یزید سوال کردند گفت سه سال خلافت کرد سال اول سیدالشهداء را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود وسال سوم مکه رامحاصره نمود وخانهٔ کعبه بصدمه منجنیق خراب کرد ومادر یزید میسون نام بود وبسیار فصیح وبلیغ بود واشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست

للبس عبائة و تقر عینی — احب الی من لبس الشوف

**واما عبیدالله بن زیاد**

درشفاء الصدور است که عبیدالله بن زیاد درسنه بیست وهشت یا بیست ونه هجری متولد شد و در سنه شصت وهفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالک اشتر بدرک واصل شد پس سن نحس آنملعون ازل وابد دروقعه طف سی ونه سال یاسی وهشت سال بوده تقریباً وپدرملعونش زیاد بن ابیه وزیاد بن سمیه درسنه پنجاه وسه ازهجرت بدرک واصل شد کمافی حجة السعادة وسابقاً گفته شد که در سال اول هجرت بدنیا آمد پس سن نحس زیاد بن ابیه ملعون پنجاه وسه سال بوده
ومادرزیاد بن ابیه سمیه نام است که معروف بود بزنا وازذوات الاعلام بود چنانچه مادرعبیدالله

زیاد هم که مرجانه باشد ازذوات‌الاعلام ومشهور بزنا بود

**ومخفی نماناد** که ظاهراً ابن زیاد ازیزید وابن سعد وشمراخبث وارذل بوده وشاهد براین زیاد است

**منجمله** در تاریخ طبری است که ابن زیاد نوشت بابن سعد که بعد از آنکه حسین و اصحابش را شهید کردی تمثل بهم فانهم کذلک مستحقوق وان قتلت حسیناً فاوطئی الخیل صدره وظهره فانه عاق قاطع ظلوم

**ومنجمله** آنکه آنملعون راضی شد که اهل‌البیت بآن حالت وارد مجلس بشوند درحالتیکه اذن عام داده بود به مردم

چنانچه درتاریخ طبری وتاریخ ابن اثیراست لبست زینب علیها السلام ابنة فاطمة ع ارذل ثیابها تنکرت حفت بها امآئها

وقریب باین شیخ مفید فرموده درارشاد

**ومنجمله** شیخ صدوق در امالی فرموده لماجییء برأس الحسین ع امر فوضع بین یدیه فی طشت من ذهب وجعل یضرب بقضیب فی یده علی ثنایاه ویقول لقد اسرع الشیب الیك یااباعبدالله

**ومنجمله** قصد نمود که درمجلس بزینب سلام الله علیها اهانت وجسارت بنماید و خدره را بقتل برساند

**ومنجمله** امر نمودن بقتل حضرت امام زین‌العابدین ع

**ومنجمله** آن جسارتهائیکه آن ملعون درحضور اهل بیت اظهار نمود

درتذکره سبط ابن جوزی‌ازهشام کلبی نقل میکند که ابن زیاد درمجلس بحضرت زینب گفت الحمدلله الذی فضحکم واکذب احدوثتکم الخ

وازابن ابی‌الدنیا نقلکرده که ابن زیاد جمع‌کرد مردم را در مسجد وخطبه خواند و گفت الحمدلله الذی قتل الکذاب ابن‌الکذاب حسین وشیعه فقام الیه عبدالله بن عفیف الازدی الخ

**ومنجمله** در کامل بهائی است آن لعین چون چشم بسر حسین انداخت ازخرمی بخندید قضیبی دردست داشت برثنایای امام میزد زید بن‌ارقم حاضر بود واو از مشایخ کبار واصحاب حضرت رسول بود گفت ارفع قضیبك من‌هاتین‌الشفتین فوالله‌الذی هو لقد رأیت شفتی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله مالا احصیه یرشفهما الخ

ولکن یزید ملعون باین اندازه ازقساوت قلب نبود

ابن‌اثیرجوزی درکامل نوشته وقتیکه‌ابن زیاد زجر بن قیس‌راوجماعتی باروس مقدسه روانه‌کرد بنزد یزید وزجربن‌قیس بشارت داد اورا بقتل حضرت سیدالشهداء ع قال‌قدمعت عینایزیدوقال کنت‌ارضی‌من طاعتکم بدون قتل‌الحسین ع لعن‌الله ابن‌سمیه‌اماوالله لوانی‌صاحبة لعفوت‌عنه فرحم‌الله‌الحسین ع ولم یصله بشیء وقریب منه فی‌حیوة‌الحیوان للدمیری الا آنکه دمیری درعوض زحر بن قیس شمربن ذی‌الجوشن را نوشته

ودرارشاد شیخ مفید است که یزید ملعون زنان واطفال را درمجلس خود طلبید فرأی هیئة قبیحة فقال قبح‌الله ابن‌مرجانه‌لو کانت بینکم‌وبینه قرابة ورحم مافعل‌هذابکم ولابعث بکم علی هذه‌الحالة

ودرمجالس ابن زیاد ابداً رقت وانقلابی ازآن ملعون دراخبار وتواریخ دیده نشده

وهمچنین قساوت قلب ابن زیاد ازعمرسعد هم بیشتر بود

**درتاریخ طبری است** که وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع روی زمین افتاده بود خواهرمکرمه اش

حضرت زینب ازخیمه‌ها بیرون شد درحالتیکه گوشواره ها در گوشهای نازنیش حرکت میکرد فرمود یاعمر بن سعد ایقتل ابوعبدالله وانت تنظر الیه راوی گفت دیدم اشك چشم عمر بن سعد بصورت ومحاسن نحسش جاریست وآن ملعون صورت ازآن مخدره برگردانید

## واما عمر بن سعد

دراربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روزقتل عثمان بن عفان متولد شد
ومؤید اینست روایتیکه درامالی شیخ صدوق ازاصبغ بن نباته نقل شده درزمانیکه امیرالمومنین ع در کوفه تشریف داشتند یکروزخطبه خواند وفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سعد وقاص سوال کرد آن بزرگوار جوابی فرمود وفرمود وان فی بیتك لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمرسعد یومئذیدرج بین یدیه یعنی عمرسعد درآن روزافتاده حرکت میکرد جلوروی پدرش
ودرشفاء الصدور ازتقریب حجر نقل شد که بعضی گمان کرده اند که اواز صحابه است واین غلط است وبحیی بن معین جزماً اختیار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمر بن خطاب بوده و شاید فی الجمله موید این بوده باشد تسمیهٔ او بعمرانتهی
واصح اینقولست چون روایتیکه ازاصبغ بن نباته نقل‌شده بعایت ضعیف‌است جهت قدح درسندش و قرائن برخلافش‌چون سعدازقدماء ومهاجرین‌وطرف تردید خلافت بودوبسیارمحترم بودومقتضی‌این‌نوع تشد درجواب آن نبود پس بنا براین‌مختارعمرسعد دروقعهٔ طف سی‌وشش‌ساله بوده وبنا برمختارصاحب اربعین بیست‌وپنجساله بوده تقریباً
ودرارشاد شیخ مفید است که عمرسعد بسیدالشهداء ع گفت جماعتی از سفاء گمان می کنند که من قاتل شماهستم حضرت فرمود آن ها سفهاء نیستند بلکه علماء هستند آگاه باش از گندم ری نخواهی خورد مگر قلیلی
درتاریخ طبریست که ابن زیاد کاغذی نوشت وایالت ری را بابن سعد واگذار نمود وتکلیف نمود اوراکه برود بجنك حضرت سیدالشهداء ع ابن سعد تمنای عفونمود ابن زیادگفت پس کاغذ امارت ری را رد کن ابن سعد گفت بمن مهلت بده تافکر کنم
عمرسعد باهریك ازناصحین خود که مشورت کرداورا نهی کردند از رفتن بکربلا همشیره زاده‌اش حمزة بن مغیرة بن شعبة گفت‌ای خال مبادا برجنك حسین‌ع بروی ورحمت راقطع کنی واگرسلطنت زمین ازتوباشد ودست ازاوبرداری بهتراست ازآنکه خدارا ملاقات کنی بخون ابی‌عبدالله‌ع
آخرالامر ملعون اولین وآخرین واقع شد
**مخفی نماناد** که سعد پدرعمر فی‌الجمله اذعان داشت بفضایل امیرالمومنین ع
چنانچه درمروج‌الذهب ازمحمد بن جریرالطبری نقلکرده که سعد در نزد معویه قسم یادکرد که اگر برای من یك خصلت ازخصال علی بود دوست تربود نزد من ازهرچه آفتاب براو تابیده
**اول** ـ او داماد پیغمبر است
**دوم** ـ فرزندانی که خدا بوی کرامت فرمود
**سوم** ـ پیغمبر در روزفتح خیبر درحقش فرمود لاعطین‌الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه‌الله و رسوله کرارغیرفراریفتح الله علی یدیه
**چهارم** ـ ... درغزوهٔ تبوك بعلی فرمود الاترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من‌موسی‌الا

انه لا نبی بعدی

ومحدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده که عمرسعد را بامرمختار بن ابی عبیده ثقفی بدرك واصل نمودند درسنهٔ شصت وشش هجری قاتل او ابوعمره کیسان التمار بود وبعد که آن ملعونرا بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمررا نیز بامرمختار بجهنم واصل نمودند انتهی

وگویا ابن سعد بعد نادم شد ازقبح عمل خود

درتذکرهٔ سبط است که بعدازآنکه ابن زیاد امر کرد بقتل عبدالله بن عفیف قام عمر بن سعد من عندابن زیاد یرید منزله الی اهله وهویقول فی طریقه مارجع احد مثل مارجعت اطعت الفاسق ابن زیاد الظالم الفاجر عصیت الحاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجره الناس و کان کلمامر علی ملاء من الناس اعرضوا عنه وبهمادخل المسجد خرج الناس منه و کل من رآه قدسبه فلزم بیته الی ان قتل

## واما شمر بن ذی الجوشن

اسم ذی الجوشن شرجیل بن قرط الضبانی الصحابی بود

ودرشرح قاموس است که ذی الجوشن گفتند اورا بجهة آنکه اول عربیست که پوشیده است زره را باآنکه پادشاه کسری او را جوشن داده بود

وما درشمرمعروفه بود بزنا وبدنائت فطرت وخبث ذات

درذخیرة الدارین ازهشام کلبی روایت کرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود ازمکان خود به مکان دیگردربین راه تشنه شد ازشبانی آب طلب کرد گفت آبت نمیدهم تامقصود مرا حاصل کنی پس آنزن تمکین نمودآن شبان با اومواقعه نمود زن ذی الجوشن حامله شد بشمرانتهی

از اینجهت است وقتیکه این ملعون روز عاشوراء نداء کرد بآواز بلند یاحسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة حضرت فرمود کیست این نداکننده گویا شمر بن ذی الجوشن است گفت بلی فرمودند یابن راعی المعزی انت اولی بهاصلیا کذافی تاریخ الطبری

**وایضاً** درموضع دیگرمینویسد که بعدازآنکه جناب زهیربن القین لشگریان را موعظه کامل فرمود شمر بن ذی الجوشن تیری بجانب اورها کرد و گفت اسکت اسکت الله فامتك ابرمتنا بکثرت کلامك فقال له زهیر یابن البول علی عابیه ما ایاك اخاطب انما انت بهیمة والله ماظننك تحکم من کتاب الله آیتین فابشر بالخزی یوم القیمة والعذاب الالیم الخ

واین ملعون شمرپیس بوده

چنانچه **دمیری درحیوة الحیوان** ازابن عبدالبرروایت کرده که بحضرت صادق ع عرضکردند که آیا تعبیرخواب تأخیر میافتد فرمود بلی بپنجاه سال چون پیغمبر درخواب دید سك پیسی میخورد خون آن بزرگوار راپس تعبیرفرمود که مرد پیسی حسین بن علی پسردخترم رابقتل میرساند پس شمر بن ذی الجوشن قاتل حضرت سیدالشهداء شد واوپیس بود تأخیرافتاد تعبیرش بعدازپنجاه سال

ودرمناقب ابن شهرآشوبست که دروقت سحرشب عاشوراء حضرت سیدالشهداء خوابش ربود بعد بیدارشد فرمود الساعه درخواب دیدم گویاچند سك پیسی برمن حمله کردند که بدندان بگزند مرادر میان آنهاسك پیسی بود که اوازهمه بیشترحمله میکرد و گمان میکنم قاتل من مرد پیسی است ازمیان این قوم وظاهراشمرازیزید وابن زیاد وازعمر بن سعد سن نحسش زیادتر بوده چون شمردرغزوهٔ صفین جزو عسکرامیرالمؤمنین بود ودرمیان جنك مبارزطلب میکرد

چنانچه ابن ابی الحدیددرشرح نهج ألبلاغه فرموده
ودرشفاء الصدور ازکامل بهائی نقل میفرماید درسنهٔ شصت وشش شمرملعون را بامرجناب مختار
بقتل رسانیدند
وابن حجرمکی درصواعق نوشته وخص شمرقاتل الحسین بمزید نکال واوطئوا الجلیل صدره وظهره
لانه فعل ذلك بالحسین ع

## مطلب سوم

### درعده لشگر ابن سعد که درکربلا حاضر بودند

وعده آنهارا در روایات مختلف نقل کرده اند
ولکن اصح ومستفاد ازاخبار معتبره آنستکه سی هزار نفر بودند
چنانچه درامالی شیخ صدوق ع ازحضرت صادق روایتکرده که سیدالشهداء ع روزی داخل شد بر
حضرت مجتبی ع چون نظرفرمود ببرادرش گریه کردحضرت مجتبی ع فرمود چه چیزترا بگریه درآورد
عرضکرد ازآن ظلمهاوستم هائیکه نسبت بشما نموده‌اند حضرت مجتبی ع فرمود بمن زهر خورانیدند
ومرا بقتل رسانیدند لکن روزی مثل روزتو نخواهد بود یا اباعبدالله الحسین ع که سی هزار نفراطراف
توجمع میشوند وهمه ادعامیکنند که ازامت جدمان پیغمبرمیباشند وتورا واولاد وبرادرانت را
بقتل میرسانند
وایضاً درامالی از ابوحمزه ثمالی روایتکرده که زین العابدین ع نظرفرمود بجناب عباس بن عباس
بن ابیطالب وگریه کرد وفرمود روزی برپیغمبرسخت ترنگذشته از روزاحد که حمزة بن عبدالمطلب
شهید وبعد یوم موته که جناب جعفربن ابیطالب شهید شد بعد فرمود ولایوم کیوم الحسین که جمع شدند
سی هزار نفروگمان میکردند که‌ازاین‌امت هستند وهمه تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون‌شریفش
وآن بزرگوار آنها را بخدا متذکر میکرد وآنها متعظ نمیشدند تاآنکه آن مظلوم را شهید کردند
بظلم وعدوان
وسید بن طاوس درلهوف میفرماید ولقد کان ع یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفاً
وبعضی عده لشگرابن سعد واکمتر گفته اند حتی سبط ابن جوزی در تذکره مینویسد چهار هزارو
پانصد سواره وپیاده بودند
وشاید عذرمقللین رعایت خوف ازبنی امیه باشد یاطمع ازایشان یا نخواستند درتاریخ نوشته شود
که سی هزار نفر ازامت جمع شدند واقدام نمودند بریختن خون ذریهٔ پیغمبر خود
واز بعضی خیلی زیاده ازسی هزار استفاده میشود
ودربحار ازمحمد بن ابیطالب روایت میکند وتقدم الحسین ع حتی وقف بازاء القوم فجعل ینظرالی
صفوفهم کانهم السیل ونظرالی ابن سعدواقفاً فی صنادید الکوفه فقال ع الحمدلله الذی خلق الدنیا فجعلها دار
فناء وزوال الخ
وازاشعار رجزیه آنحضرت است که میفرماید

وابن سعد قد رمانی عنوة  بجنود کو کوف الهاطلین

فی مجمع البحرین العنوة القهر والغلبه وکف البیت بالمطروالدین بالدمع سال قلیلا و هاطل
باران پیوسته وپیاپی بارنده

واز کامل بهائی منقولست وجعل عمر بن سعدعلی میمنته عمر بن الحجاج الزبیدی وعلی میسرته شمر بن ذی الجوشن وعلی الخیل عروة بن قیس الاخمسی وعلی الرجال شبث بن ربعی الیربوعی التمیمی و اعطی الرایة دریداً مولاه

## مطلب چهارم

### در مدفن آن بزرگوار

**اما جسد مطهر** بالضروره در کربلای معلی درتحت قبهٔ منوره مدفونست

**ودر کشکول** شیخ بهائیست که روایت شد حضرت سیدالشهداء ع اطراف قبرمقدس خودرا چهارمیل درچهارمیل ازاهل نینوا غاضریه خریدند بشصت هزاردرهم وبعدازاین زمین راتصدق فرمود براهل نینواوغاضریه وشرط فرمود برآنها که زوارقبرش را راهنمائی نمایند برسرقبرش وزوارش را تاسه شب مهمان بنمایند پس این زمین برالاود ودوستان حضرت سیدالشهداء حلالست وبردشمنان آنها حرام است ودراین زمینست برکت

**وسید جلیل** رضی الدین بن طاوس فرموده جهت آنکه بعدازصدقه دادن آن زمین را براهل نینوا وغاضریه حلال شده براولاد ودوستان آن بزرگوار آنستکه آنها وفا بشرط ننمودند وعدم وفا بشرط را روایت نموده محمد بن داود درباب نوادرزیادات انتهی مافی الکشکول

ودر کامل بهائی است که امام حسین ع را تنها دفن کردند وعلی بن الحسین را درپائین پای آن بزرگواروعباس بن علی را برکنارهٔ فرات آنجا که شهید شده بود دفن کردند وباقی را قبری کندندو جملهٔ شهداء رادرآن قبر نهادند وحر بن یزید را اقربای اودرجائیکه شهید شده بود دفن کردند

ودر نفس المهمومست ویظهر من روایة الشیخ الطوسی ره ان بنی اسد جآوا ببارية جدیدة وفرشوا بها تحت الحسین ع فانه قدروی عن الربرج قال اتیت فی خاصة غلمانی فقط فانی نبشت فوجدت باریة جدیدة وعلیها بدن الحسین بن علی ووجدت منه رائحة المسك فترکت الباریة علی حالها وبدن الحسین علی الباریة و امرت بتطرح التراب علیه واطلقت علیها المآء

**واما** مدفن سرمقدس آن بزرگوار درآن احتمالاتیست

## احتمال اول

اصح واشهر آنستکه حضرت سید سجادع آن سرمقدس را از شام بکربلا آوردند وبا بدن مطهر دفن نمودند

چنانچه مجلسی ره درعاشر بحار میفرماید والمشهور بین علمآئنا الامامیه انه دفن راسه مع جسده رده علی بن الحسین ع

## احتمال دوم

**در بحار** میفرماید اخبارزیادی دلالت داردکه درنجف مدفونست

**ودر کامل الزیارة** ازحضرت صادق ع روایت کرده قال ع انك اذا اتیت الغری رأیت قبرین قبرا کبیرا وقبراً صغیراً فاما الکبیر فقبر امیرالمؤمنین ع واما الصغیر فرأس الحسین بن علی ع

## احتمال سوم

« درحج جواهرالکلام ازمفضل بن عمروروایتکرده که حضرت صادق ع گذشتند برقائم مائل درطریق نجف‌اشرف پس دو رکعت نماز خواندند عرضکردند این چه بود که بجای‌آوردید مرمود هذا موضع رأس جدی‌الحسین ع وضعوه هنا

بعد مرحوم شیخ میفرماید وممکن‌است که‌این‌مکان موضع دفن‌سرمقدس بوده باشد واشاره فرموده به مصیبت عظیمه که ممکن نیست تفوه بآن

**مخفی نماناد** نامیدن آن بنارا بقائم معلوم نشد واما جهت آنکه مائل گفتند درتحیة‌الزائرین علامهٔ نوری فرموده درشبی که جنازهٔ حضرت امیر را حرکت دادند و بردند که درنجف‌اشرف دفن کنند عبورجنازهٔ مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام وتعظیم آن حضرت چون‌رکوع کننده خم شد آنرا مائل وحنانه نامیدند

## احتمال چهارم

دربعضی ازاخباراست که یزید ملعون سر نازنین‌رافرستاد مدینهٔ طیبه نزد عمروبن سعد بن عاص والی مدینه وعمرو امر کرد سر نازنین را دربقیع نزد مادرش فاطمه زهراء ع دفن نمودند

## احتمال پنجم

دربعضی از کتب نقل‌شده که آن سرمقدس مطهررا سه روزدر دمشق مصلوب نمودند بعد درخزینهٔ بنی‌امیه گذاردند تازمان خلافت سلیمان بن عبدالملك بن مروان پس به پنج دیباج پوشانید وباجمعی ازاصحاب خود بآنسر نازنین نمازخواند وآنسرمقدس رادرمقابرمسلمین دفن نمودند

ودر زمان خلافت عمربن عبدالعزیز امر کردآن موضع را نبش نمودند وسر مقدس را ازآنجا بر داشتند بعد ندارد که چه کرد لکن ظاهراز طریقه او آنستکه فرستاده باشد و باجسد مطهر دفن نموده باشد

## احتمال ششم

ازجماعتی ازاهل مصر نقل شده که مدفن سر نازنین درمصراست وآن موضع رامشهدالکریم مینامند وازمعجزه وازکرامت آنسرمقدس آنکه با اینهمه صدمات بهیچوجه کهنه و مندرس نشده وتر وتازه بود

وکیفیت دیرراهب ومعجزهٔ معرفی نمودن خودرا بکلمهٔ چندی که فرمودند **انا الغریب انا المظلوم انا الشهید** و **قرائت قرآن** نمودن‌آن سرمقدس که در روایات معتبره وارد شده شاهد این مطلب است

## فصل چهارم　در ذکر زوجات محترمات حضرت سیدالشهداء ع

**بدانکه** عدد زوجات آنحضرت را حقیر بتفصمل درجائی ندیدم بلی مسلم ومستفاد از اخبارمعتبره ازبرای آنحضرت جند نفر از زوجات است

**منها** مخدره مکرمه شهربانویه بنت یزدجرد آخرسلاطین فرس واین مخدره والدهٔ ماجده حضرت زین‌العابدین ع است ودرفصل جهارم ازباب چهارم ذکری ازاین مخدره شد

وازکامل بهائی نقل شده که اینمخدره هرشبه بکر بود مثل حوریان بهشتی

**ودرباب ششم** هم احوالاتشان اجمالاذکرخواهد شد انشاء الله

**ومنها** مخدره مکرمه لیلابنت ابی‌مرة ولدعروة ولد مسعودولد معتب‌الثقفی بود والدهٔ ماجده حضرت علی اکبر المقتول یوم الطف وعروة بن مسعود عموی شعبة بن ابی‌عامرولد مسعود معتب الثقفی بود پدرمغیرة ولد شعبه واویکی‌ازدومرد بزرگی‌است که خداوند درقرآن یاد فرموده ازلسان کفارقریش چنانچه ابن‌اثیر دراسدالغابه ازقطاده نقل‌کرده فی قوله تعالی لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم این کلام را ولید بن مغیرة المخزومی گفت لوکان مایقول محمد حقاً انزل‌القرآن علی

**وایضاً** درترجمه بشربن هلال گفته سادات دراسلام چهارنفرند بشربن‌الهلال‌العبدی وعدی ولد الحاتم الطائی وسراقة بن مالك المدلجی وعروة بن مسعود الثقفی

ودراصابه ابن حجر ازحضرت پیغمبرص نقل‌کرده قال مثل عروة مثل صاحب یسین دعی قومه الی الله فقتلوه

وازجابر ازحضرت پیغمبرص روایت کرده که فرمود عرض علی الانبیاء قال ورایت عیسی‌فاذا اقرب من رایت به شبیهاً عروة بن مسعود

**ومنها** مخدره مکرمه رباب بنت‌امرء القیس بن‌عدی الکلبیه واینمخدره والدهٔ ماجدهٔ جناب عبدالله بن‌الحسین ومخدره سکینه خواتون بود واین امرء القیس غیر امرء القیس بن‌عباس الکبدیست که شعراء معروف وصاحب قصیده معروفه ( فقانبك ) است که ازسبعه معلقه است

ودرمقام ازهشام کلبی نقل کرده قال وکانت الرباب من خیارالنساء وافضلهن

وجناب امرء القیس پدر رباب از اشراف وازخاندان بزرك عرب بود و مخدره رباب خیلی مورد توجه حضرت سیدالشهداء ع بود

ودراغانی است که چون مخدره رباب بدیدن‌ارحام خود میرفت دخترش جناب سکینه را همراه خود میبرد ومفارقت این دومخدره باعث کسرخاطرشریف حضرت سیدالشهداء ع میشد واین شعررامیفرمود

| | |
|---|---|
| کان اللیل موصول بلیل | اذا زارت سکینة والرباب |

ودرتذکرهٔ سبط بن جوزی این شعررا نسبت بحضرت سیدالشهداء ع داده

| | |
|---|---|
| لعمرك اننی لاحب داراً | تکون بها سکینة ولرباب |
| احبهما وابذل جل مالی | ولیس لعاتب عندی عتاب |
| ولست‌لهم وان‌عابوامطیعاً | حیواتی او یغیبنی التراب |

ودراصابه همان شعراول را نسبت بآنحضرت داده

ودر کامل ابن اثیر نقل میکند که جناب رباب در کربلا بود وبا اهل البیت به‌اسیری بشام رفت وبعدازمراجعت بمدینه طیبه‌اشراف قریش‌اورا خواستگاری نمودند وقبول نکرد گفت ما کنت‌لا تخذ بعد رسول‌الله حنواً یعنی بعداز پیغمبرص پدرشوهری اختیار نمیکنم ویکسال بعد زنده بود و ابداً ازمیان آفتاب بسایه وزیرسقف نرفت تابغصه وغم ازدنیا رحلت فرمود

**وگفته شده** آن مخدره یك سال سرقبر حضرت سیدالشهداء ع اقامت فرمود بعد رفت بمدینه وبغم واندوه ازدنیا رحلت فرمود

واز ابوالفرخ نقل شده که این ابیات را رباب درمرثیه حضرت سیدالشهداء ع گفته

ان الذی کان نوراً یستضآء به — بکربلا قتیل غیر مدفون
سبط‌النبی جزاك الله صالحة — عنا وجنبت سسران الموازین
قد کنت لی جلا صعباً الوذیه — قد کنت تصحبنا بالرحم الدین
من للیا می ومن للسائلین ومن — یعنی ویأوی الیه کل مسکین
والله ابتغی صهراً بصهر کم — حتی اغیب بین‌الرمل والطین

**ودر کافی** ازحضرت صادق ع روایت کرده که چون حضرت سیدالشهداء شهید شد زوجهٔ کلبیهٔ آنحضرت ماتم آنحضرت رابرپا نمود وآنقدر آن مخدره وکنیزانش گریه کردند که‌اشك چشمشان‌خشك شد بغیراز یکنفراز کنیزان که اشك چشمش خشك نشد وجاری بود اورا طلبید چه کردی که اشکت خشك نشد عرضکرد من سویق میآشایم پس مخدره امر کرد که سویق طبخ کنند تاقوت بیابد بگریه کردن واهدای‌الی الکلبیه جونا لتستعین بهاعلی‌ماتم الحسین فلمارات الجون قالت ماهذه قالواهدیة‌اهدایها فلان لتستعین بهاعلی ماتم الحسین فقالت اسنافی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن‌الدار فلما اخرجن من‌الدارلم یحس بهاحس کانما طرن بین‌السماء والارض ولم یرلهن بعد خرجهن من‌الدار اثر

درمنتهی‌الارب است که سویق آرد گندم وجواست که بریان شده وتف داده شده باشد وچون بالضم نوعی است از قطا وسنك خار که سینه و بازو های او سیاه باشد گویا خوردن آن طیر باعث تقویت مزاج میشود

**منها** مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیه است والدهٔ مکرمه فاطمه بنت الحسین وطلحه باعتقاد اهل تسنن از عشرهٔ مبشره است وام اسحق اول زوجهٔ حضرت مجتبی بود وجناب‌حسین بن حسن وطلحة بن الحسن المجتبی ازاین مخدره متولد شدند

ودرمقام ازابوالفرج اصفهانی نقل‌کرده که وقتیکه حضرت مجتبی خواست از دنیا رحلت بفرماید برادرش حضرت سیدالشهداء ع را طلبید فرمود برادرمن از این زن راضی هستم نگذارید که از خانه های شما خارج شود

**ومنها** مخدره قضاعیه والدهٔ ماجدهٔ جناب جعفر بن الحسین

**ودرارشاداست** که جناب جعفردرحیات پدربزرگوارش ازدنیا رحلت فرمود واو لادی از او باقی نماند

## فصل پنجم

### درعدداولادامجاد حضرت سیدالشهداءع واسماء شریفه آنها

**شیخ مفید ره** درارشاد وامین الاسلام طبرسی دراعلام الوری واحمد بن مهنی درعمدةالطالب و بعضی دیگرازعلماء اعلام فرموده اند که آنحضرت شش اولاد داشته چهار پسر ودودختر جناب **علی بن الحسین الاکبر** که کنیه‌اش ابومحمد بوده **وعلی بن الحسین لاصغر** که کنیه‌اش ابوالحسن بوده ودر کربلا شهید شده وجعفر بن الحسن وعبدالله بن الحسین و مخدره فاطمه خواتون ومکرمه سکینه خواتون بنتی الحسین لکن پسریکه از آن بزرگوار بعد ازخودشان باقی ماند وصاحب نسل واولاد شد منحصراست بجناب **علی بن الحسین زین العابدین ع** چنانچه در عمدة الطالب است اینست که شاعرمیگوید

وعلی السجاد محراب الدعاء     آدم الآل علی بن الحسین

وحمدالله مستوفی درتاریخ گزیده میفرماند یزید بن معویه چهارده پسرداشت وجناب امام حسین ع دروقت شهادت خود یك پسربیش نداشت معذلك درتمام اقطارعالم عدد ایشان ازستاره هابیشتراست وازفرزندان یزید نسلی باقی نیست

**واما** جناب علی بن الحسن بن زین العابدین ع تفصیل حالاتشان درباب ششم ذکرخواهد شدانشاءالله

**واما** جناب ابوالحسن علی بن الحسین علی الاکبر وجناب عبدالله بن الحسین احوالاتشان درفصول **بعد** نیزذکرخواهد شد انشاء الله

**واما** جناب جعفر بن الحسین والدهٔ ماجده‌اش ازقبیلهٔ قضائیه بود

**ودرارشاد است** که جناب جعفر درحیات حضرت سیدالشهداء ع ازدنیا رحلت فرمود واولادی از او باقی نماند

**واما** جناب فاطمه بنت الحسن والدهٔ ماجده این مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیه است و جناب فاطمه را حضرت سیدالحسین ع به برادر زاده‌اش جناب حسن بن الحسن تزویج فرمودوآنمخدره از جناب حسن مثنی سه پسرآورد

**اول** ـ عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع

**دوم** ـ ابراهیم الغمر

**سوم** ـ حسن المثلث

وحسن مثنی درسن سی وپنجسالگی درمدینه طیبه ازدنیا رحلت فرمود

**درارشاداست** که جناب فاطمه یکسال تمام روی مرقد وی خیمه زدوبر سر قبروی نشست **روزها** روزه میگرفت وشبهارا بعبادت بسرمیبرد وبعد امرفرمو که خیمه را برچیدند ودرآن حین شنیدهاتفی میگفت هل وجدوا مافقدوا ودیگری میگفت بل یئسوا فانقلبوا انتهی

بعد بفرمان والده‌اش تزویج شد بعبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان چنانچه سابقا ازتذکرهٔ سبط بن جوزی نقل شد

**ودرناسخ است** که فاطمه را ازکمال وجمال بحورالعین تشبیه میکردند

**ودرخبراست** که در ایامیکه فاطمه زوجهٔ حسن مثنی بود جناب حسن خواست تادختر مسور بن مخزمه راتزویج کندوفقال له المسوروالله یابن رسول الله لوخطبت ابتنی بشسع نعلمك لزوجتك ولكن رسول الله قال انما فاطمة بعضة منی یرضینی ماارضاها ویسخطنی ما اسخطها وانا اعلم انه لو كانت حیة متزوجت علی ابنتها اسخطها ذلك **یعنی** اگرخطبه نمائی دخترمرا به بندکفشت من تزویج میکنم اورا بتولکن پیغمبرفرمود

فاطمه پارهٔ تن منست مرا خوشنود میکند آنچه که فاطمه را خوشنود کند ومرا بغضب میاورد آنچه که فاطمه
را بغضب آورد ومن میدانم اگر فاطمه حیوة میداشت ومن دخترم را بسر دختر او تزویج می کردم موجب
سخط وغضب آن مخدره می گردید

ودر وسائل از شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود لاتحل لاحدان یجمع بین اثنتین
من ولد فاطمه ان ذلك یبغلها فیشق علیها قلت یبغلها فیشق علیها قال ای والله ـ وازجهت این روایت بعضی
حکم کرده اند بکراهت جمع بین دو فاطمیه وبعضی بحرمت آن

و کافیست در فضیلت اینمخدره که حضرت سیدالشهداء ع وصیت خطشرا باین مخدره سپرد چنانچه
دراصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایتکرده که چون هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء رسید
دختر بزرك خود جناب فاطمه راطلبید نامهٔ پیچیده ووصیت خط ظاهره خود را باو داد چون حضرت امام زین-
العابدین مرض اسهال داشت ومردم گمان نمیبردند که از آن مرض صحتی نابد وبعد از صحت جناب فاطمه وصیت
نامه رابوی تسلیم کرد واکنون آنوصیت خط نزد ما موجود است راوی عرضکرد فدایت شوم در آنوصیت
نامه چه نوشته بود فرمود دراومی باشد والله آنچه محتاجست اولاد آدم باو از زمان خلقت آدم تازمانی
که دنیا فانی شود والله در آن هست حدود حتی ارش خدش

وسبط ابن جوزی در تذکره میگوید جناب فاطمه درسال صد وهفده که جناب سکینه از دنیا رحلت
فرمود این مخدره نیز درمدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

ودر کتاب حبیب السیراست که مخدره فاطمه بنت الحسین درسنهٔ صد وده ازدنیا رحلت فرموده در
خلافت هشام بن یزید بن عبدالملك بن مروان

مخدره جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبراست چنانچه جزری در کامل میگوید فقالت فاطمة بنت
الحسین و کانت اکبرمن سکینه بنات رسول الله سبایا یزید

**واما** جناب سکینه خواتون بنت الحسین مشهور بین العوام بفتح سین و کسر کافست
ودر قاموس بضم سین وفتح کاف ضبط کرده ومی گوید سکینه بروزن جهینه دختر حسین بن علی است
واسم اینمخدره آمنه یا امینه بوده ووالدهٔ ماجده این مخدره وجناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امرء
القیس بوده وعلاقهٔ حضرت سیدالشهداء باین مخدره ووالده‌اش ازاشعاری که سابقا گفته شدمعلوم می
شود **وازابی قتیبه** درباره جناب **سکینه** نقل شده که فرمود ولها السیرة الجمیله والکرام الوافر والعقل
التام ودر حبیب السیراست که اورا عقیلهٔ قریش می گفتند وآن مخدره از ملکه فصاحت و بلاغت حظ
عظیمی داشت

ودمیری **درحیوة الحیوان** ازفائق نقلکرده که سکینه بنت الحسین ع آمد نزد مادرش رباب در
حالت صغرو او گریه می کرد رباب گفت چرا گریه میکنی سکینه گفت مرت بی دبیرة فلسعتنی بابیرة ارادة
تصغیر ربرة وهی النحله سمیت بذلك لقد بیرهانی عمل العسل انتهی

وابوالفرج در اغانی نقلکرده که مخدره سکنه مزاحه بود پس اورا زنبوری گزید مادرش جناب
رباب بمخدره گفت یاسیدتی چه شده تراخنده کرد وفرمود اسعتنی دبیرة مثل الابیره اوجعتنی قطیره
یعنی مرا گزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن وکمی مرا بوجع درآورد

**و کافی** است درفضائل اینمخدره که سیدالشهداء بآن مخدره یاخیرة النسوان خطاب فرمود
چنانچه درمنتخب نقلکرده سکینة وهی صارخة وکان یحبها حباً شدیداً فضمها الی صدره ومسح دموعها
بکمه قال ع

ستطول بعدی یاسکینة فاعلمی　　منك البكآء اذا الحمام دهانی
لاتحر قی قلبی بدمعك حسرة　　مادام منی الروح فی جسمانی
و اذا قتلت فانت اولی بالذی　　تا تینه یا خیرة النسوان

ومرحوم طبرسی دراعلام الوری میفرماید وکان عبدالله بن الحسن ع قد زوجة الحسین ابنة سکینة فقتل قبل ان یبن بها

وازاغانی ابوالفرج نقل شده که شوهر اول سکینه جناب عبدالله الحسن المجتبی ع بود قال فقال عنهاولم یلدله وبعدازآنکه آن بزرگوار روزعاشوراء شهید شد مصعب بن زبیر بن عوام آنمخدره را تزویج نمود

ودرحبیب السیراست که بعدازمصعب زوجه عبدالله بن عثمان بن عفان شد

وازتاریخ ابن خلکان نقل‌شده که وفات جناب سکینه درمدینهٔ طیبه روز پنجشنبه ماه ربیع‌المولود سنهٔ صد وهفده هجری واقع شد

واما سن آن مخدره معلوم نیست وگویا دروقعهٔ طف درسن نسوان بود چنانچه در شعر منسوب به حضرت سیدالشهداء تعبیربخیرة النسوان فرموده وشاهد براین آنستکه آنمخدره در وقعهٔ طف مزوجه بوده بپسرعمش عبدالله بن حسن ع که در کربلاشهید شد چنانچه ازاعلام الوری واغانی نقل‌شده آنفاو محتملست که درصغر سن ولایة عقد شده باشد

**وبدانکه** ازاخبار معتبره وازفرمایشات بعضی ازعلماء ازبرای حضرت سیدالشهداء ع دو پسر دیگر نیز بوده

**اول** جناب محمد بن‌الحسین ع که بنقل محمد بن‌طلحة وابن‌الخشاب وعبدالله بن مسلم بن قتیبه درکتاب‌الامامة والسیاسة ایشان جزء شهداء یوم الطف بوده اند

ودرکتاب عقدالفرید نقل کرده واسراثنی عشرغلاماً من بنی هاشم وفیهم محمد بن الحسین ع وعلی بن‌الحسین ع ودرموضع دیگر نقل میکند ازمحمد بن‌الحسین ع بن علی بن‌ابیطالب ع قال اتی بنا یزید بن معویه بعدماقتل‌الحسین ونحن اثنی عشرغلاما وکان اکبرنایومئذ علی بن‌الحسین ع فادخلناعلیه وکان کل واحد منا مغلولة یده عنقه الخ

**دوم** جناب محسن بن حسین ع

درنفس‌المهموم ازمعجم البلدان حموی نقل میکند که جوشن کوهیست درغربی حلب که اومعدن‌مس قرمزاست واوباطل شد زمانیکه عبورددادند باواسراء اهلبیت را ویکی اززوجات حضرت سیدالشهداء حامله بود وطفلش راسقط نمود وهرقدرآن مخدره طلب آب ونان کرد درعوض دشنام بمخدره دادند آنمخدره نفرین کرداز آنوقت هر که درآن کوه کار نکند ربحی نمی بیند ودرقبله آن کوه مزاریست که معروفست بمشهدالسقط واسم سقط محسن بن‌الحسین است انتهی

درنفثةالمصدورمیفرماید واهل حلب تعبیر میکنند بمزار شیخ محسن بفتح حاء وتشدید سین مهمله و درآنکوه قبرجمعی ازبزرگان شیعه است

**منها** مقبرهٔ قطب المحدثین ابن شهرآشوب صاحب مناقب

**ومنها** مقبرهٔ سیداجل ابی المکارم بن زهرة الحسینی الحلبی

**ومنها** قبراحمد بن منیرالعاملی انتهی

ودرمقام فرموده که محدثین ومورخین پسرهای حضرت سیدالشهداء ع را ازشش‌تن‌علاوه‌ننوشته‌اند

ابن اثیردر کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته ودرسابق گفته شدکه نسل باقی مانده‌ازحضرت سیدالشهداء منحصراست بحضرت امام زین‌العابدین ع واز یکدختر که جناب فاطمه بنت الحسین زوجهٔ حسن مثنی بوده باشد وعبدالله محض‌الحسن المثنی الحسن‌المجتبی ع وابراهیم وحسن مثلث ازاینمخدره متولد شدند چنانچه اولاد باقی مانده ازحضرت‌امام حسن مجتبی ع ازدوپسراست که زید بن الحسن وحسن بن‌الحسن باشند وازیکدختراست که ام عبدالله زوجهٔ حضرت علی بن‌الحسین ومادر امام محمد باقر ع است

## فصل ششم درعده حواریین حضرت سیدالشهداء ع وذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

**درباب اول** درضمن حواریین حضرت پیغمبر ص گفته شد که روزقیامت منادی ندامی کند این حواری الحسین بن علی بن‌ابیطالب ع فیقوم کل من استشهدمعه

امادر عدد حواریین و اصحاب حضرت سیدالشهداء که روز عاشوراء در رکاب مقدس آقا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند بین‌علماء ومورخین‌اختلافست‌اصح واشهر آنستکه شهداء یوم‌الطف بغیرازحضرت سیدالشهداء ع هفتاد ودو نفر بودند

**چنانچه شیخ مفید درارشاد وشیخ طبرسی دراعلام الوری وابن اثیردرکامل واغلب** مورخین فرموده اندکه سی ودو نفر آنها در شب عاشوراء ازعسکر بن سعد ملعون بآن حضرت ملحق شدند وهفده نفرازبنی هاشم بودند الباقی بیست وسه نفربقیه اصحاب بودند

ودرتاریخ طبری ازابی مخنف نقل کرده قال وعباء الحسین ع اصحابه وصلی بهم صلوة الغداة و کان معه اثنان وثلثون فارساواربعون راجلا

وبعضی از اخبار دلالت دارد بر آنکه آنها هفتادوهشت نفر بودند چنانچه دمیری درحیوة الحیوان نقل کرده که‌ابن زیاد ملعون حضرت‌امام زین‌العابدین‌ومخدرات راباشمربن ذی‌الجوشن وجماعتی‌روانه کرد نزد یزید بن‌معویه بعدازوردشان بشام دخلواعلی یزید بن‌معویه ومعهم رأس‌الحسین فرمی به بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن‌ذی‌الجوشن لع فقال یا امیرالمومنین ورد علیناهذافی ثمانیة عشررجلامن‌اهل بیته وستین رجلامن شیعة الخ

ودرزیارت ناحیهٔ مقدسه هشتاد ودو نفر اسم فرموده هفده نفر ازبنی هاشم وشصت پنج نفر ازغیر بنی هاشم

ومورخ ثقة معتمد علی بن‌الحسین بن علی‌الهذلی الامامی المعروف بالمسعودی ودر مروج الذهب فرموده فعدل‌الی کربلاوهوفی مقدارخمسمأة فارس‌من‌اهل بیته‌واصحابه‌ونحومأة راجل‌الی‌ان قال‌وکسانی که دررکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند هشتادویکتن بودند تاآنکه میفرماید و کشته شد باآن بزرگوار ازانصارچهار نفروباقی مقتولین وشهداء ازسائرعرب بودند

**وسید بن‌طاوس** درلهوف میفرماید روی عن‌الباقر علیه‌السلام انهم کانواخمسة واربعین فارساومأة راجل‌وممکن‌است وقت ورودشان بزمین کربلا همراهان حضرت سیدالشهداء علاوه برهزاربوده باشند لکن کسانیکه دررکاب مقدس شهید شده اند همان هفتاد ودونفر بوده اند

وشاهد براین روایتی است که در دمعة الساکبه از نورالعین از حضرت سکینه نقل می کند بعداز آنکه حضرت سیدالشهداء ع درشب عاشوراء خطبه خواند فرمود هرکه کراهت دارد یاری ما را در این شب برود سکینه

خواتون فرمود والله ماتم کلامة الاوتفرق القوم نحوعشرة وعشرین فلم یبق معه الامایتقص من ثمانین ویزید من سبعین

**مخفی نماناد** که این عده ازحوار ین حضرت سیدالشهداء ع غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشوراء درراه حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند مثل جناب مسلم بن عقیل وهانی بن عروه وقیس بن مصهر الصیداوی یا عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء بود وغیر عبدالله عفیف است که بعداز یوم الطف شهید شد وغیر مجروحینی هستند که شهید نشدند مثل جناب حسن بن حسن المثنی

**واما** بعضی ازفضائل حوارین حضرت سیدالشهداء ع عموماً

**الاولی** آن که حوارین حضرت سیدالشهداء ع ازخداوند خوشنود بودند وخداوند هم از آن ها خوشنود بود

چنانچه درعاشر بحار از کنز کراچکی ازحضرت صادق روایتکرده فرمود قرائت کنید سورهٔ والفجر را در نماز های فریضه ونافله تان که او سورهٔ حسین بن علی است ابو اسامه عرضکرد چگونه سورهٔ آن بزرگوار است فرمود آیا نشنیده ای که آخر سوره میفرماید **یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة** مقصود ازنفس مطمئنه حسین بن علی ع است واو صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است واصحاب او از آل محمد راضون هستند ازخداوند روز قیامت وخدا هم از آنها راضی است الخ

**الثانیه** حوارین حضرت سیدالشهداء ع باوفاترین وبهترین اصحاب انبیاء وائمه اطهار ع بودند

چنانچه درارشاد مفید ازحضرت امام زین العابدین ع روایت کرده که نزدیك مغرب روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء ع اصحاب خودرا جمع آوری فرمود بعداز حمد وثنای الهی فرمود امابعد فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولاخیراً من اصحابی ولااهل بیت ابرولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیراً

**ودر** زیارت ناحیهٔ مقدسه است السلام علیکم یاخیر انصار السلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی الدار

**مخفی نماناد** که ازاین روایت شریفه استفاده میشود افضلیت اصحاب آن بزرگوار براصحاب همه انبیاء واوصیاء حتی براصحاب خاتم النبیین واصحاب امیرالمومنین وجهت افضلیت ایشان برهمهٔ اصحاب انبیاء وائمه اطهار اینستکه نوعاً هروقت اصحاب انبیاء وبعضی ازائمه اطهار بغزوه میرفتند عده شان باندازه عده دشمن بوده یانصف یاثلث آنها بودند واحتمال خلاصی خود ومولایشان رامیدادند بلکه احتمال ظفر ونصرت وبدست آوردن اموال وغنیمت میدادندیا برفرض علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی ونجات بینه شریفه مولایشان را میدادند

واما اصحاب وحوارین حضرت سیدالشهداء ع عدد شان اولاهزاریك عدهٔ دشمن بود وثانیاً علم داشتند که ظفرونصرت نخواهندیافت ثالثاً علم داشتند که اگر یاری سیدالشهداء را بنمایند خودشان ومولایشان شهید خواهند شد واگر یاری نکنند مولایشان شهید خواهد شد بمقتضای فرمایشاتی که مکرر ازخود حضرت سیدالشهداء علیه السلام شنیده بودند ولکن خودشان نجات می یابند معذلك اقدام نمودند بنصرت ویاری آنبزرگوار با این فرض فائده وثمر شهادتشان وبرداشتن دست ازجان ومال وحیثیاتشان این بود که بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی بنیه مقدس امام زمان وحجت عصر نگهداری شد وشهادت آقا قدری بتأخیر افتاد

**ولنعم ماقیل فی حقهم**

| | |
|---|---|
| وذوی المروة والوفاء انصاره | لهم علی الجیش اللهام زفیر |
| طهرت نفوسهم لطیب اصولها | فعناصر طابت لهم و حجور |

فتمثلت لهم القصور وما بهم — لو لا تمثلت القصور قصور
ما اشتاقهم للموة الا دعوة — الرحمن لا ولدانها و الحور

**الثالثه** اسماء شریفه حواریین حضرت سیدالشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه یکنفر کم میشد و نه یکنفر زیاد میشد

ودر بحار ومناقب ابن شهر آشوب نقل کرده قال عنف بن عباس علی ترکه الحسین فقال ان اصحاب الحسین ع لم ینقصوا رجلاولم یزید و رجلانعرفهم باسمائهم من قبل شهودهم

ومحدث قمی دام ظله درنفس المهموم فرموده قال محمد بن الحنفیه وان اصحابه عندنا لمکتوبون باسمائهم واسماء آبائهم

**الرابعه** حواریین حضرت سیدالشهداء کسانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته واحدی از متاخرین هم بمقامات شامخه آنها نمیرسند

چنانچه درتهذیب ازحضرت صادق ع روایت فرموده که حضرت امیرالمومنین ع گذارش بکربلاافتاد فرمود مناخ رکاب ومصارع شهداء لا یسبقهم من قبلهم ولایلحقهم من کان بعدهم

ودرتاسع بحار ازخرائج راوندی ازحضرت امام محمد باقرع روایتکرده که فرمود مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لایسبقهم من قبلهم ولایلحقهم من بعدهم

**ومخفی نماناد** که دراخبار معتبره تعبیر بعشق دیده نشده مگر درهمین مورد ویك دومورد دیگر

**ولنعم ماقیل**

السابقون الی المکارم والعلی — والحائزون غداً حیاض الکوثر
لولا صوارمهم و وقع نبالهم — لم یسمع الآذان صوت مکبر

الخامسه حضرت سیدالشهداء درجه شان ازدرجه تمام شهداء بلند تراست

چنانچه درعاشرازامالی ازجبله مکیه روایت کرده میثم تمارفرمود یاجبله اعلمی ان لحسین بن علی سیدالشهداء ع یوم القیمة ولاصحابه علی سائر الشهداء درجة

السادسه حواریین حضرت سیدالشهداء اززهاد وعباد بودند

چنانچه سید در لهوف فرموده وبات الحسین ع واصحابه تلك اللیلة ولهم دوی کدوی النحل ما بین راکع وقائم وقاعد فعبر علیهم فی تلك اللیلة من عسکر عمر بن سعد اثنان وثلثون رجلا وکذا کانت سجیة الحسین فی کثرة صلوته وکمال صفاته وذکر ابن عبدربه فی الجزء الرابع من کتاب العقد قال قیل لعلی بن الحسین اقل ولد ابیك قال ع العجب کیف ولدت له کان یصلی فی الیوم واللیلة الف رکعة فمتی کان یفرغ للنساء انتهی

وفی الارشاد فقام ع اللیل کله یصلی ویستغفر ویدعوا ویتضرع وقام اصحابه کذلك یصلون و یدعون ویستغفرون انتهی

**ولنعم ماقیل**

لله قوم اذا ما اللیل جنهم — قاموا من الفرش للرحمن عبادا
ویرکبون مطایا لاتملهم — اذا هم بمناد الصبح قد نادی
هم اذاما بیاض الصبح لاح لهم — قالوا من الشوق لیت اللیل قدعادا
هم المطیعون فی الدنیا لسیدهم — وفی القنمة سادوا کل من سادا
الارض تبکی علیهم حین تفقدهم — لانهم جعلوا للارض اوتادا

واقوی شاهد برمراتب تقوی وزهد حواریین آنبزرگوار آنستکه آنها بامراتب مودت ومحبتیکه

بآنحضرت داشتند و بچشم خود دیدندوحدت وغربت ومظلومیت سیدومولایشان راو بامراتب اشتیاقی که به شهادت داشتندمعذلك بمیدان نمیرفتند تااز سیدومولایشان اذن میگرفتند باحکم عقل بحسن بلکه بوجوب جهاد دررکاب مقدس امام زمان چون حجةالهیه حاضر بود بدون اذن بمیدان نرفتندواین ازمناقب سامیه ایشان بودچنانچه وقتیکه منافقین آمدند درخانهٔ امیرالمومنین بعضی از بنی هاشم وخواص ازاصحاب حاضر بودند وبچشم خود دیدند ظلمهای نگفتنی که بآن بزرگوار و بزوجهٔ محترمه اش فاطمه زهراء ع وارد کردندوخون در بدنهایشان میجوشیدواگردست بقائمهٔ شمشیرمیزدند تمام منافقین را بجهنم واصل میکردند معذلك چشمشان بود بلبهای نازنین امیرالمومنین که بیك اشاره روزگار آنها را تباه کنند لکن چون مأذون نشدند تمام این ظلمهارا دیدندوخون دل خوردند وبدون اجازهٔ امامشان دست بشمشیر نکردند و این اعلی فضیلتی بود از برای اصحاب امیرالمومنین ع

**السابعه** حوارین حضرت سیدالشهداء علوهمتشان باندازهٔ بود که باقلت عددشان و اشتغالشان بعبادت معذلك درشب عاشوراء خندقی دراطراف خیمهٔ طاهرات حفر کردند وچون آب نداشتند چوب و نی دراو ریختند که فردا آنهارا آتش بدهند ازخوف آنکه مبادا فردا وقتیکه بادشمن مشغول محاربه باشند دشمن خودرا بخیم طاهرات برساند

درامالی شیخ صدوق ازحضرت زین العابدین ع روایت کرده فرمود ثم ان الحسین امر بحفيرة فحفرت حول عسكره شبه الخندق وامر فحشيت حطبا و صبح عاشوراء که حضرت مهیای جنك شد امر فرمود که آن هیزمها ونی هارا آتش بزنند که مبادا لشگرخودرا بخیمه ها برساند

**الثامنه** حوارین حضرت سیدالشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا علوهمت آنها واقع شد مسعودی درمروج الذهب فرموده که خداوند دین خود را نصرت فرمود بهزار مرد سیصد وسیزده نفرازاصحاب طالوت پیغمبر بودند وسیصدوسیزده نفراصحاب حضرت رسول خاتم بودند درغزوه بدر کبری وسیصدوسیزده نفراصحاب حضرت قائم اندالباقی شصت ویکنفر که روزعاشوراء دررکاب حضرت سیدالشهداء ع علیه السلام شهید شدند

ثقةالاسلام نوری ره فرموده که آنچه مسعودی فرموده درعدهٔ اصحاب حضرت سیدالشهداء ع خلاف مشهوربین اصحاب سیر وتواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت را که در کربلا شهید شدند از هفتاد ودوتن کمتر ندیده ام واحتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب ازبنی هاشم باشد وگفته شود که بنی هاشم را بجهت غلبه شرافتشان واتحادشان باوجود مقدس حضرت سیدالشهداء ع در عداد اصحاب ذکری ازآنها نفرموده انتهی

**ولنعم ماقیل فی حقهم**

| | |
|---|---|
| لهفی لو کب صر عوافی کربلا | کانست بها آجسالهم متدانیه |
| نصروا ابن بنت نبیهم طوبی لهم | نالوا بنصر تهم مراتب سامیه |

**التاسعه** حوارین حضرت سیدالشهداء ع دوستان واقعی هستند

درتهذیب حضرت باقر ع روایت کرده قال مرعلی ع بکربلا فی اثنین من اصحابه فلما مربها ترقرقت عيناه للبكاء ثم قال ع هذامناخ ركابهم وهذا ملقى رجالهم وههنا يهراق دمائهم طوبى لك من تربة عليك قراق دماء الاحبة

العاشرة حوارین حضرت سیدالشهداء ع کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند باو اکرام نمود واورا مضجع منورحضرت سیدالشهداء ع وحوارین آن بزرگوار قرار داد

چنانچه در بحار از کامل الزیاره ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود وقتیکه قطعه های زمین بعضی ببعضی تفاخر نمودند زمین کربلا گفت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولافسر علی من دونی بل شکر الله فاکرمها الله وزادها بتواضعها شکر الله بالحسین ع واصحابه

**ولنعم ماقیل فی حقها**

هی الطفوف فطف سبعاً بمعناها — فما لمکة معنی مثل معنا ها
ارض و لکنما السبع الشداد لها — و انت و طاطأ اعلاها لادناد ها
و کیف لاوهی ارض ضمنت جثثا — ما کان ذلك لاوالله لو لا ها
فیها الحسین و فتیان له بذلوا — فی الله ای نفوس کان زکا ها

**الحادی عشر** حواریین حضرت سیدالشهداء ع کسانی هستند که سلمان بآنها اطلاق اخوانی نمود چنانچه در نفس الرحمن از رجال کشی ازمسیب بن نجیه الفزاری روایت کرده قال لما اتانا سلمان الفارسی قادماً فیمن تلقاه الی کربلاء فقال هذه مصارع اسوبی هذا موضع رحالهم وهذا مناخ رکابهم وهح اهراق دمائهم یقتل بها ابن خیرالنبیین ویقتل بها خیرالآخرین

**الثانی عشر** حواریین حضرت سیدالشهداء ع سادات شهداء هستند روزقیامت در نفس المهموم ازشیخ بن نما ازحضرت پیغمبر ص روایت کرده که قال ص وذکرت مایصنع بهذا ولدی الحسین ع کانی به ووقد استجار بحرمی وقبری ثلایجار فبرتحل الی ارض مقتله ومصرعه ارض کرب و بلاء فتنصره عصابه من المسلمین اولئك سادات شهداء امتی یوم القیمه

در تحفة الزائرین ازفقرات زیارت شهداء است انهم سادات الشهداء فی الدنیا والاخرة وانم السابقون والمهم جرون والانصار

**ولنعم ماقیل**

فلم ترعین مثلهم فی زمانهم — ولا قبلهم فی الناس اذا نا یافع
اشد قراعاً بالسیوف لوی الوغی — الا کل من یحمی الذمار مقارع

**فی مجمع البحرین** ایفع الغلام اذا شارف الاحتلام ولم یحتلم

**الثالث عشر** حواریین حضرت سیدالشهداء قتلاء قتلاء نبیین وآل نبیین هستند در عاشر بحار ازمعانی الاخبار ازحضرت امام زین العابدین ع رروایتکرده قال کان الحسین بن علی ع یضع قتلاه بعضهم علی بعض ثم یقول قتلانا قتلاء النبیین وآل النبین

ودر بحار از کامل الزیاره از کعب الاخبار روایتکرده یقول اول من لعن قاتل الحسین بن علی ع ابراهیم الخلیل وامر ولده بذلك واخذ علیهم العهد والمیثاق ثم العنه موسی بن عمران وامر امته بذلك ثم لعنه اود وامر بنی اسرائیل بذلك ثم لعنه عیسی واکثر فقال ع یابنی اسرائیل العنوا قاتله وان ادرکنم ایامه فلاتجلسوا عنه فان الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل غیرمدید

**الرابع عشر** حواریین حضرت سیدالشهداء باموالیشان درزمان رجعت رجوع می کنند درحالتی که برسر آن ها خود مذهب باشد

فی نفثة المصدور وروی فی قوله تعالی ثم رددنا لکم الکرة علیهم خروج الحسین ع فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهبة لکن بیضة و جهان المؤدون الی الناس ان الحسین ع قد خرج لایشك المؤمنون فیه

**ولنعیم ماقیل**

بیض الوجوه کریمة احسابهم — شم الانوف من الطراز الاول
یغشون حتی ما تهر کلابهم — لایسئلون عن السواد المقبل

**الخامس والعشرون** حوارین حضرت سیدالشهداء اولیاء الله واصفیاء الله واوداء الله وطاهرون ومهدیون وابرار هستند

درتحفةالزائر ازحضرت صادق ع روایت کرده که بصفوان جمال فرمود ثم توجه الی الشهداء وقل السلام علیکم یااولیاءالله واحبائه السلام علیکم یا اصفیاءالله واوداء الی قوله ع طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم والله فوزاً عظیما

**وایضاً** درزیارت روزاربعین ازجابر بن عبدالله الانصاری حکایت شده ثم توجه الی زیارة الشهداء وقال السلام علی الارواح المنجیة بقبرابی عبدالله ع السلام علیکم یاشیعة الله ویاشیعة رسوله وشیعة امیرالمومنین والحسن والحسین السلام علیکم یاطاهرون السلام علیکم یامهدیون السلام علیکم یا ابرار

**السادس** حوارین حضرت سیدالشهداء ع نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره های آسمانی نزد اهل زمین معروفند

درعاشر بحار ازتفسیرفرات بن ابراهیم ازحضرت صادق ع روایت کرده قال کان الحسین ع مع امه تحمله فاخذالنبی ع وقال لعن الله قاتلک ولعن الله سالبک ولعن الله المتوازرین علیک وحکم الله بینی وبین من اعان علیک قالت فاطمةالزهراء ع یا اب شیء تقول قال یابنتاه ذکرت مایصیبه بعدی وبعدک من الاذی والظلم والغدر والبغی وهو یومئذ فی عصبة کانهم نجوم السماء یتهادون الی القتل وکانی انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم

فی منتهی الارب ( تهادی یکدیر را هدیه دادن وپیشروشدن وسبقت گرفتن )

**ونعم ماقیل**

قوم اذا اقتحم العجاج رایتهم — شمسا وخلت وجوههم اقمار
و اذا الصریخ دعاهم لملمة — بذلوا النفوس وفارقوا الاعمار

**السابع عشر** حوارین حضرت سیدالشهداء ع جماعتی بودندکه اگرحضرت پیغمبر ص آنهارا می دید دهانشان را میبوسید وآنها را در کنار خود مینشانید

درعاشر بحار ازتفسیرثعلبی روایتکرده قال ربیع بن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین ع جئتم بها ای برؤس الشهداء معلقات علی اسنةالرماح فوالله قتلتم صفوة لوادرکهم رسول الله لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطرالسموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون

**الثامن عشر** حوارین حضرت سیدالشهداء ع ازکثرت اشتیاقیکه بشهادت در رکاب مقدس سید و مولایشان داشتند الم نیزه وشمشیر وتیررا احساس نمیکردند

چنانچه درعاشر بحار ازخرائج راوندی ازحضرت باقر ع روایت کرده که حضرت سیدالشهداء ع باصحاب خود فرمودان رسول الله قال یابنی انک ستساق الی العراق وهی ارض التقی بها النبیون واوصیاء النبیون وهی ارض تدعی عمورا وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من اصحابک لایجدون الم مس الحدید وتلی قلنا یانار کونی برداً وسلاماً علی ابراهیم یکون الحرب برداً وسلاماً علیک وعلیهم

**ودر رجال کبیر** از کشی روایت کرده وکان حبیب من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین ع ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وبهم یعرض علیهم الامان والاموال فیابون ویقولون لاعذر لنا رسول الله ان قتل الحسین ع ومنا عین نظرت حتی قتلوا حوله انتهی

یعنی حبیب از آن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند سیدالشهداء ع را وملاقات کردند کوهای آهن راواستقبال نمودند تیرهارا بسینه هایشان وشمشیرهارا بصورتهایشان وعرضه داده میشد بآنها امان واموال پس اباء مینمودند ازقبول آن ومیگفتند ماعذری نداریم فردای قیامت درحضور پیغمبر هرگاه سید الشهداء ع شهید بشود وچشمهای ما باز باشدو ببینیم تا آنکه همه دراطراف آقا شهید شدند

**وابن ابی الحدید** درشرح نهج البلاغه میفرماید ان سیداهل الاباء الذی علم الناس الحیمة والموت تحت ظلال السیوف اختیارا علی الدینة ابوعبدالله الحسین ع عرض علیه الامان اویستسلم فانف من الذ

چنانچه در اشعار رجزیه اش میفرماید

الموت خیرمن رکوب العار والعار اولی من دخلول النار

وحواریین این سیداهل الاباء هم مربی بتربیت آن بزرگوار ودارای نفوس ابیه بودند وراضی بدنائت وذلت نمیشدند

**ونعم ماقیل**

بنفسی وآبائی نفوساً ابیة یجرعها کاس المنیة مترف
وهم خیرمن تحت السماء باسرهم واکرم من فوق السماء واشرف

**التاسع عشر** حواریین حضرت سیدالشهداء ع کسانی بودند که حضرت احدیت جلت آلائه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنها گردید وملائکه از آسمان نازل شدند واجساد مقدسه آنهارا بماء الحیوان بهشتی غسل دادند وبطیب بهشتی حنوط نمودند وبحلل بهشتی کفن کردند وچند صف ازملائکه برآنها نماز خواندند

چنانچه درعاشر بحاراز کامل الزیاره ازحضرت امام زین العابدین ع اززینب کبری ازام ایمن ازپیغمبر ازجبرئیل روایت کرده وفیه اذا برزت تلك العصابته الی مضاجعها قول الله عزوجل قبض ارواحها بیده وهبط الی الارض ملائکة من الشهداء السابعة معهم آنیة من التاقوت والزمرد مملوة من ماء الحیوة وحل من حلل الجنة وطیب من طیب الجنة فغسلوا اجثتهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطرها بذلك الطیب و صلی الملائکة صفاً صفاً علیهم

**العشرون** حواریین حضرت سیدالشهداء ع دردنیا منازل بهشتی خود را باعجاز حسینی دیدند

ودرعلل الشرایع ازعماره ازحضرت صادق ع روایت کرده گفت عرض کردم خبرده بمن از اصحاب حضرت سیدالشهداء ع وازاقدامشان بمردن حضرت فرمود انهم کشف لهم الغطاء حتی راوامنازلهم من الجنته فکان الرجل منهم یقدم علی القتال لیبادرالی الحوراء لیعانقها والی مکانه من الجنته

ودر نفس المهموم ازقطب راوندی ازابوحمزهٔ ثمالی ازحضرت امام زین العابدین روایت کرده فرمود من درشب عاشوراء باپدر بزرگوارم بودم باصحابش فرمودند هذا اللیل فاتخذوه جنته فان القوم انما یریدونی ولوقتلونی لم یلتقتوا الیکم وانتم فی حل وسعته فقالوا والله لایکون هذا ابدا فقال انکم تقتلون غدا کلکم ولایفلت منکم رجل قالوا الحمدلله الذی شرفنا بالقتل معك ثم دعا فقال لهم ارفعوا روسکم وانظروا فجعلوا ینظرون الی مواضعهم ومنازلهم من الجنته وهو یقول لهم هذا منزلك یافلان فکان الرجل تستقبل الرماح والسیوف بیده ووجهه لیصل الی منزله من الجنته

ودرزیارت ناحیه مقدسه است لقد کشف الله لهم الغطاء

**ولنعم ماقیل**

قوم اذا نو دوا لدفع ملمة　　والخلیل بین مدعس ومکردس

لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا　　یتها فتون الی ذهاب الانفس

**الحادی والعشرون** حوار یین حضرت سیدالشهداء بمحض شهادت داخل در بهشت می شوند و معانقهٔ باحورالعین میکنند

درامالی ازسالم روایت کرده قال سمعت کعب الاحبار یقول ای فی کتابنا ان رجلا من ولد محمد رسول الله یقتل ولا یجف عرق دواب اصحاب حتی یدخلون الجنة فیعانقون الحورالعین فمر بنا الحسین فقلنا هو هذا قال نعم

**وایضاً** درامالی ازهرثمة بن مسلم روایت کرده قال غزونا مع علی بن ابیطالب صفین فلما انصرفنا نزل بکربلا وصلی بها الغداة ثم رفع الیه من تربتها فشمها ثم قال واهاً لك ایتها التربة لیحشرن منك اقوام یدخلون الجنة بغیر حساب ومصداق متیقن از آن طائفه حوار یین حضرت سیدالشهداء ع هستند

**الثانی والعشرون** حوار یین حضرت سیدالشهداء ع روز عاشوراء از دست پیغمبر ص و علی ع آب آشامیدند

در دارالسلام ازامالی شیخ طوسی ازسدی روایت کرده که او بمردی گفت توقطران میفروشی گفت نه والله من قطران راندیده ام الا آنکه من روغن فروش بودم درلشگر ابن سعد در کربلا پس درخواب دیدم که پیغمبر وامیرالمومنین آب میدهند بشهداء من ازحضرت امیر طلب آب کردم بمن نداداز پیغمبر طلب آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که در کربلا اعانت کردی دشمنان ماراپس فرمود اورا ازقطران بنوشانید پس یك شربت ازقطران بمن آشامانیدند از خواب بیدارشدم وتاسه روزقطران بول میکردم وهنوزعفونت قطران بامن باقیست

درمجمع البحرینست که قطران چیزیست که میمالند ببدن شتر کرك پس از تندی وحرارتش کرکی او می سوزد

**ولنعم ماقیل**

ولله اقوام فدته بفو سهم　　فکان لهم غزعلی الدهرخالد

توفوا عطاشاً بالعراء کانما　　لهم بالمنایا فی الطفوف مواعد

**الثالث والعشرون** حوار یین حضرت سیدالشهداء در روز عاشوراء پیغمبر خون شریفشان را ضبط فرمود در میان شیشه

درکامل ابن اثیرودرتذکره سبط ابن جوزی است ازابن عباس روایت کرده گفت دیدم پیغمبر رادر شبیکه حسین را در آن روز شهید کردند وبدست پیغمبر شیشهٔ بود که میان آن خون جمع فرموده بود عرضکردم یارسول الله این چه خونست فرمود خون نازنین حسین واصحاب اوست اورامیبرم نزدخداوند تعالی جلت عظمته

پس ابن عباس صبح مردم را خبردار کرد از قتل حضرت سیدالشهداء وخوابشرا نقلکرد بعد معلوم شدکه درهمان روزسیدالشهداء در کربلا شهید شده

**الرابع والعشرون** حوار یین حضرت سیدالشهداء را حضرت پیغمبر ص خود مباشر حفر قبر ودفن آنها گردید

در عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود یکروز ام سلمه صبح کرد درحالتی که گریان بود گفتند چرا گریه میکنی ام سلمه فرمود فرزندم حسین را بقتل رسانیدند فرمود از وقتیکه پیغمبر از دنیا رحلت فرموده بود اورا درخواب ندیده بودم وشب گذشته دیدم پیغمبر را که محزون ومتغیر الحال است عرضکردم جهت حزن وتغیر حال شما چه چیز است فرمود دیشب از برای حسین ع واصحابش قبر حفر مینمودم

**وایضاً** ازمناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من درمنزلم خوابیده بودم ناگاه ازخانهٔ ام سلمه صدای عظیمی بلند شدوشنیدم که میگفت ای دختران عبدالمطلب مرایاری کنیدو بامن گریه کنید که سیدومولای شماحسین راشهید کردند گفتند از کجا دانستی فرمود پیغمبررا الساعه در خواب دیدم غبارآلوده وپریشان پس علتش راسؤال کردم فرمود فرزندم حسین واهل بیت واصحابشرا کشتند ومن آنها را دفن کردم

فرمود پس من نظر کردم بآنخاکی که جبرئیل از کربلا آورده بود بجهت پیغمبر وگفته بود هرزمانی که اینخاک مبدل بخون شد حسین راشهید کنند پس پیغمبر آنخاک رابمن داد وفرمودا ودادرشیشه بگذار وقتیکه نظر کردم بآن قاروره وآن خاك دیدم خون ازشیشه جوش میزند

خیلی مناسب است که بپیغمبر این اشعارعرض شود که شاعر عرب به بنی نزار که جد اعلای حضرت پیغمبراست خطاب میکند

انزار نضوا برود التهان — فحسین علی البسیطة عار
طأطؤا الرؤس ان رأس حسین — رفعوه فوق القنا الختار
لاتمدو الکم عن الشمس ظلا — ان فی الشمس مهجة المختار
حق الا تکفنوا علو یا — بعد ما کفن الحسین بوار
لا تشقوا لآل نهر قبر را — و ابن طه ملقی بلا اقبار
هتکوا من نسائکم کل خدر — هذه زینب علی الا کوار

ونظیراین مرثیه است مرثیهٔ شیخ علی بن شیخ جعفر

الا من مبلغن عنی قـرشا — ببطحاء المشاعر و الحرام
فلا حفلت عوا تقکم سیوفا — ورأس السبط فوق الرمح سامی
ولا رکبت فوارسکم خیولا — وصدر السبط مرضوض العظام
ولا حجبت کرائمکم خیا نا — ورحل السبط منهوب الخیام
ولا تفع الغیل لکم رو آء — ونحل محمد فی الطف ظامی
ولا بلع الفطام لکم صبی — و یذبح طفله قبل الفطام

**الخامس والعشرون** حواریین حضرت سیدالشهداء کسانی بودند که مولایشان آنها را بشارت داد بجنان واسعه ونعیم دائمه

دربحار ازمعانی الاخبار ازحضرت امام زین العابدین ع روایت کرده لما اشتد الامر بالحسین بن علی بن ابیطالب ع نظر الیه من کان معه فاذا هو بخلافهم کلما اشتدالامر تغیرت الوانهم وارتعدت فرائصهم ووجلت قلوبهم وکان الحسین ع بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم وتهدی جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظر والایبالی بالموت فقال لهم الحسین ع صبراً بنی الکرام فما الموت الا قنطرة بعر بکم عن البؤس واضراء الی جنان الواسعه والنعیم الدآئمه فایکم یکره ان ینقتل من سجن الی قصر وما

هولاعدآئكم الاكمن ينقتله من قصرالى سجن وعذاب‌ان‌ابى حدثنى عن رسول‌الله ان‌الدنياسجن‌المؤمن وجنة‌الكافر والموت جسرهؤلاء الى جنانهم وجسرهؤلاء الى جحيمهم ماكذبت ولا كذبت

**السادس والعشرون** حوارين حضرت سيدالشهداء عليه السلام كسانى بودند كه دشمن آنها را مدح وستايش نمود

درشرح شافيه ابى‌فراس روايتكرده قيل‌لرجل شهد يوم الطف مع عمربن سعد ويحك اقتلت ذرية رسول الله ص قال عضت بالجندل انك لوشهدت ماشهد نا لفعلت مافعلنا سادت علينا عصابة ايديها فى مقابض‌سيوفها كالاسود‌الضارية تحطم الفرسان يميناً‌وشمالا‌وتلقى انفسها‌على الموت لاتقبل‌الامان ولا ترغب فى‌المال‌ولايحول حائل بينها وبين الورود‌على حياض‌الموت‌اولاستيلاء على‌الملك فلو كففناعنهم رويدالاتت على نفوس‌العسكرمجذا نيره فماذاكنا فاعلين لاام لك

يعنى بيكى‌از كسانيكه در كربلا با لشگر پسرسعد بود گفتند واى برتو آيا تو ذريهٔ پيغمبر را بقتل رسانيدى آنشخص گفت سنك بردهان تواگر ميديدى آنچه ما ديديم توهم همين كار مارا ميكردى بر انگيخته شدند بسوى ماجماعتيكه دستهاى‌آنها بقبضه هاى شمشيرشان بود مانند شيران درهم شكننده ازيمين وشمال‌وخودرا بدهانمرك ميزدند وامان قبول نميكردند ورغبتى هم درمال دنيادردل نداشتند هيچ چيزبين ايشان ومرك حائل نبود كه يا بايداستيلاى برملك بيابند ياوارد برحياض‌مرك بشوندا گر باآنهارزم وقتال‌نميكرديم تمام مارا ازدم شمشيرشان هلاك ميكردند مادر نباشد تراچگونه ما ازقتال خود دارى مى كرديم

**ولنعم ماقيل**

جادو بانفسهم فى حب سيدهم — والجوذ بالنفس اقصى غايه الجود

**وقال**

آخراين الحماة حماة آل محمد — با لطف اين شبا بهم و كهول

صرعى بلا غسل على‌وجه‌الثرى — و ضتهم بالجا فرات خيول

الحاصل حوارين حضرت سيدالشهداء از كثرت علاقه ومحبتى كه بمولايشان داشتند البته راضى بودند تيربچشم آنها بخورد وخارى بپاى‌سيد ومولايشان نخلد وچقدرخوب گفته شاعر زبانحال آنهارا

جان بزيرقدمت خاك توان ديدولى — گرد بر گوشه نعلين تونتوان ديدن

گر باين‌چاه زنخدان‌توره بردى‌خضر — بى نياز آمدى ازچشمهٔ حيوان ديدن

باوجود قدوبالاى توكوته نظريست — درگلستان شدن وسرو خرامان‌ديدن

## فصل ششم

**درذكربعضى ازفضايل شهداء ازبنى هاشم كه دريوم الطف دركاب حضرت سيدالشهداءع شهيد شدند**

بدانكه درعدد شهداء ازبنى هاشم دريوم‌الطف بغير وجود مقدس حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام اقوالى است

منها آنكه آنها هفده نفربودند

درامالى ازابن عباس روايتكرده كه اميرالمومنين عليه السلام هنگاميكه بصفين تشريف ميبرد وارد زمين كربلا شد فرمود هذه‌ارض كرب وبلاء يدفن فيهاالحسين‌ع وسبعة عشررجلاً‌من ولدى وولد فاطمه‌اقول‌مسلماً‌همه‌آنها ازاولاد على وفاطمه زهراء نبودند پس‌محتملست من باب تغليب باشدومحتمل است كه مراد اين باشد كه بعضى ازاولاد من هستند وبعضى ازاولاد فاطمه بنت اسد

چنانچه درقمام از ابن نما نقل کرده قالت الروات کنا اذا ذکرنا عند محمد بن علی الباقر ع قتل الحسین
قال قتلوا سبعة عشر انسانا کلهم ارتضکوا فی بطن فاطمة بنت اسد ام علی ع
ودرزیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی هاشمی بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء
برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیرالمومنین
جناب عباس ع وعبدالله وجعفر وعثمان ومحمد
وسه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی ع
جناب قاسم وعبدالله وابوبکر
ودو نفر ازاولاد حضرت سیدالشهداء ع
حضرت علی اکبر وعبدالله رضیع المسمی بعلی اصغر
ودو نفر ازاولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب
جناب عون ومحمد
ودو نفر ازاولاد جناب عقیل بن ابیطالب
جناب جعفر وعبدالرحمن
ودو نفر ازاولاد جناب مسلم بن عقیل
عبدالله وابی عبدالله
ویکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل
محمد

**ومنها** آنکه شهداء ازبنی هاشم بغیر وجود حضرت سیدالشهداء هیجده نفر بودند
درامالی شیخ صدوق از ریان بن شبیب ازحضرت رضا ع نقل روایت کرده فرمود یا بن شبیب ان کنت باکیاً لشیء فابك للحسین بن علی بن ابیطالب ع فانه ذبح الکبش وقتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا مالهم فی الارض شبیهون
ودرارشاد مفیداست که عبدالله بن ربیعه حمیری گفت من دردمشق نزد یزید بن معویه بودم که زجر بن قیس داخل شد یزید گفت وای برتو چه خبرداری
گفت بشارت باد ترا ای امیرفتح ونصرت برما وارد شد حسین باهیجده نفر ازاهل بیتشان وشصت نفر ازشیعیانشان وماعرضه داشتیم برآنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبیدالله بن زیاد شدن یاقتال نمودن راپس اختیارنمودند قتال را پس ما برآنها ازتمام جوانب احاطه کردیم تاآنهارا بقتل رسانیدیم
ودرحیوة الحیوان دمیریست قال دخلوا علی یزید بن معویه ومعهم رأس الحسین فرمی به بین یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی الجوشن فقال یا امیرالمومنین وردعلینا هذا یعنی الحسین فی ثمانیة عشر رجلامن اهل بیته ستین رجلامن شیعته فسرنا الیهم الخ

**ومنها** آنکه شهداء بنی هاشم بغیروجود مقدس حضرت سیدالشهداء ع بیست نفر بودند چنانچه ابوالفرج درمقاتل گفته

**واقوال** نادره دیگرهم است
وما دراین مختصر ذکر میکنیم اسماء مقدسه شهداء از بنی هاشم واسماء قاتلین آنها را در ضمن پنج مقصد

## مقصد اول

### در ذکری از اولاد های حضرت امیرالمومنین ع که در رکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند

منهم حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمومنین ع ولابد است در مقام از ذکر هفت امر

**امر اول** – در رفعت وعلو مرتبه ومقامات حضرت ابی الفضل

درامالی شیخ صدوق از ابو حمزهٔ ثمالی ازحضرت امام زین العابدین روایت کرده که آن بزرگوار نظرفرمود بجناب عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب وگریان شد و رمود روزی شدیدتر نگذشت بر پیغمبر ازروزاحد که کشته شد دراوجناب حمزه اسدالله واسدالرسول و بعداز آنروز روزموته که کشته شد دراوجناب جعفر بن ابیطالب بعد فرمود نیست روزی مثل روزحسین که جمع شدندسی هزار نفرو گمان میکردند که ازامت پیغمبر ند وهمه تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون آنمظلوم وآن بزرگوارخدا را بیادآنها میاورد وآنهامتعظ نشدند تا آنکه اورا بظلم وعدوان بقتل رسانیدند

بعد فرمود خدا رحمت کند عمویم عباس را پس بتحقیق جان خودرا ایثارنمود و امتحان کرده شد و جانش را بقربان برادر خود نمود تا آنکه دو دست اورا قطع **نمودند**

پس خداوند درعوض دوبال بوی مرحمت فرمود که باملائکه دربهشت طیران میکند چنانچه بجعفر بن ابیطالب دوبال عطافرمودوان للعباس عند الله تبارك وتعالی منزلة یغبطه بهاجمیع الشهداء یوم القیمة انتهی

**مخفی نماناد** که ازاینکلام اخری مقاماتی از برای حضرت ابی الفضل استفاده میشود ممکنست گفته شود مقام اوشامخ تر ورفیع تر است ازمقام ودرجات تمام شهداء دررکاب حضرت خاتم النبیین وحضرت امیرالمومنین وحضرت امام حسن علیهما السلام وبقیه شهدائیکه درياری حضرت سیدالشهداء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسیدند

واینکه فرمود رحم الله عمی العباس شاید ازغیر امام شایسته نباشد که در بارهٔ مثل حضرت ابی الفضل رحمة الله بگوید

چنانچه محدث قمی ازسید مرتضی علم الهدی درباره حضرت علی اکبر ع زیارتی نقل میکند و از فقرات آن زیارتست یاکریم الاب یاکریم النفس یاکریم الجدالی ان یتناهی لقدرفعکم الله من ان یقال رحمکم الله وافتقرالی ذلك غیرکم من کل من خلق الله

ودرعمدة الطالب ازمفضل بن عمر ازحضرت صادق ع روایت کرده قال کان عمنا العباس علی نافذ البصیرة صلیب الایمان جاهد مع ابی عبدالله ع وابلی بلاء حسناًومضی شهیداً ودم العباس فی بنی حنفیه و قتل وله اربع وثلثون سنة

ودرمقاتل الطالبین ازجری بن ابی العلی روایت کرده ان ولدالعباس بن علی یسمونه السقاء ویکنونه اباقربة وفی العباس بن علی یقول الشاعر

احق الناس ان یبکی علیه ... فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه وابن والده علی ع ... ابو الفضل المضرج بالدماء

ومن واساه لایثنیه شیئ ... وجادله علی عطش بماء

الی ان یقال
وکان العباس رجلاوسیما یرکب الفرس المطهم ورجلاه تخطان فی ارلاض وکان یقال له قمر بنی هاشم وکان لواء الحسین بن علی علیهاالسلام معه یوم القتل

## امردوم دروفاء فتوت ومواسات حضرت ابوالفضل العباس ع

واقوای شاهد براین آنستکه دو مرتبه عرض امان بر آن حضرت وبرادرانش نمودند معذلك دست ازنصرت ویاری حضرت سیدالشهداء ع برنداشتند

درتاریخ طبری ازابی مخنف روایت کرده که عبدالله بن ابی المحل بن حزام برادر زاده جناب ام البنین بنت حزام بابن زیاد گفت اصلح الله الامیران بنی اختنامع الحسین ع فان رایتان تکتب لهم امانا فعلت ونعمت عین فامر کاتبه فکتب لهم امانا فبعث به عبدالله بن ابی محل مع مولاله یقال له کرمان فلما قدم علیهم دعاهم فقال هذا امام بعث به خالکم فقال له الفئة اقرء خالنا السلام وقل له ان لاحاجة لنافی امانکم امان الله خیرمن امان ابن سمیه

وایضاً نقل فرموده وجاء شمرحتی وقف علی اصحاب الحسین ع فقال این بنواختنافخرج الیه العباس وجعفروعبدالله وعثمان بنوعلی بن ابیطالب ع فقالوا ماترید فقال انتم یابنی اختی آمنون فقلت له الفئة لعنك الله ولعن امانك اتؤمننا وابن رسول الله ص لاامان له

وفی روایة فنادیه العباس بن علی تبت یداك وبئس ماجئتنا به من امانك یاعدوالله اتامرنا ان نترك اخانا وسیدنا الحسین ع وندخل فی طاعة اللعناء واولاد اللعناء

بدانکه رسم عربست که دختران قبیله خودرا خواهرمی گویند وجناب ام البنین چون ازقبیله بنی — الکلاب بود وشمرملعون هم ازهمان قبیله بود لذا تعبیر به ابنواختی کرد

ودرارشاد مفید است که عصر تاسوعا که حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند فرمود هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاثم لیؤخذ کل رجل منکم بیدرجل من اهل بیتی ثم تفرقوافی سوادکم وملائتکم فان القوم انما یطلبونی فقال له اخوته وابناء وبنواخیه وابناجعفرلم نفعل ذلك لنبقی بعدك لااراناالله ذلك ابداً بدئهم بهذا القول العباس بن علی ع واتبعه الجماعة علیه فتکلموا بمثله ونحوه قوله ع فاتخذوه جملا یعنی تمام شب سیرکنید

وکافیست دروفاء ومواسات حضرت ابی الفضل همین مطلب که دربحار ازتألیفات بعضی ازاصحاب نقل فرموده حتی یدخل العباس الماء فلماارادان یشرب غرفة من الماء ذکرعطش الحسین ع واهل بیته فرمی الماء وملاء القربة الخ

ولنعم ماقیل

| | |
|---|---|
| بذلت ایا عباس نفساً نفیسة | لنصر حسین عز بالجد عن مثل |
| ابیت التذاذ الماء قبل التذاذه | فحسن فعال المرء فرع علی الاصل |
| فانت اخوالسبطین فی یوم مخفر | وفی یوم بذل الماء انت ابوالفضل |

## امرسوم دربیان شجاعت حضرت ابوالفضل

عبدالله بن مسلم بن قتیبه ودرکتاب الامامته والسیاسته وابراهیم بن محمد بیهقی درکتاب محاسن و مساوی روایتکرده اند که حضرت سیدالشهداء واصحابش خواستند آب بیاورند اشگرابن سعدحائل شدند بین

اصحاب آنحضرت و بین آب فرات شمر ملعون فریاد زد لاتشربون ابداً حتی تشربون من الحمیم
پس جناب ابوالفضل به برادرش عرضکرد آیا ما برحق نیستیم فرمود چرا ما برحقیم پس ابوالفضل حمله نمود بر آنجماعت و آنهارا از کنار آب فرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند و آب آشامیدند و بجهت اطفال مخدرات هم آب بردند

و کافیست در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء که هیچکس از شهداء خودرا بشریعه فرات نرسانیدند غیراز حضرت ابولفضل و برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ع

در بحاراست چون روز عاشوراء حضرت ابوالفضل فریاد العطش اطفال را شنید سوار شد و نیزه بدست و مشك بشانه انداخت و روانه شد بجانب فرات چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند اطراف شرا گرفتند و آن مظلوم را تیرباران کردند حضرت هم ابداً اعتنا نکرد هشتاد نفر از آنهارا بجهنم فرستاد وخودرا بشریعهٔ فرات رسانید

وخوب میفرماید شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهما الله

اذا رکع الهندی یوما بکفه — لدی الحرب فالها مات منه سواجه

وچیزی که مانع شد آن بزرگوار راکه شجاعت خودرا ظاهر نماید این بود که آن حضرت عمدهٔ هم ومقصدش این بود که مشك آبی بخیمه ها باطفال اهل حرم برساند این بود سعیش رسیدن بخیمها بود گویا آقا موربا از میان نخلستان خواست خودرا بخیمه گاه برساند به از طریق متعارف اشگریانهم به جنبش آمدند

ناگاه نوفل بن ارزق وبروایتی زید بن ورقاء ازپشت نخلهٔ بیرون آمد ودست راست آن حضرت راقطع نمود جناب ابوالفضل بجلدی وچابکی مشك بدوش چپ انداخت وشمشیر بدست چپ گرفت ومی گفت

والله ان قطعتموا یمینی — انی احامی ابداً عن دینی
وعن امام الصادق الیقینی — نجل النبی الطاهر الامین

وبادست چپ جنك میکرد

ناگاه حکیم بن طفیل شمشیری بدست چپ نازنیش زد ودست چپش را قطع نمود ابوالفضل ع مشك بدندان گرفت ومی گفت

یا نفس لاتخشی من الکفار — وابشری برحیة الجبار
مع النبی السید المختار
قد قطعوا ببغیهم یساری — فاصلهم یا رب حر النار

چون هردودست نازنیش را ازبدن جدا نمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا

**عباس بن علی ذخیرهٔ پدرش امیرالمومنین ع بود بجهت روزعاشوراء که حسینش را یاری نماید**

چنانچه درعمدةالطالب است که امیرالمومنین ع به برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود که زنی ازبرای من اختیار کن که او از اولاد شجاعان باشد من اورا تزویج نمایم ویکپسر شجاعی بزاید عقیل عرضکرد ام البنین کلابیه را تزویج فرماکه در میان عرب کسی اشجع از پدران او نیست

امر چهارم - در کثرت وعلاقه ومحبت حضرت سیدالشهداء بحضرت ابی الفضل
در تاریخ طبریست که روز تاسوعاء شمر کاغذی آورد از عبید زیاد بجهت پسر سعد ودر آن کاغذ نوشته بود

**اگر حسین واصحابش داخل در حکم من شدند آنهارا سالما نزد من روانه کن والا باآنها مقاتله کن تا همه را بقتل برسانی وبعداز شهادت آنهارا مثله کن که مستحق همین عقوبت هستند فاذا قتلت حسیناً فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق قاطع ظلوم پس اگر اطاعت بنمائی ما جزای مطیعین بتو می دهیم واگر اطاعت نمیکنی سر کردگی لشگر را واگذار بنما بشمر**

وقتیکه ابن سعد کاغذ را خواند فریاد زد یاخیل الله ارکبی وبالجنة ابشری
پس لشگر ابن سعد روی آوردند بخیام طاهرات ابو الفضل خدمت برادر مشرف شد عرضکرد یا اخی اتاك القوم حضرت فرمود یاعباس ارکب بنفسی انت یا اخی واز لشگریان یك امشبی را مهلت بگیر - پس مهلت گرفت بعداز آنکه لشگر یکدیگر را ملامت نمودند درمهلت ندادن انتهی
**مخفی نماناد** بزرگی قوله ع بنفسی انت یا اخی
ودر بحار میفرماید ارباب مقاتل گفتند که چون ابی الفضل شهید شد حضرت فرمود
**الان انکسر ظهری وقلت حیلتی**
گویا از آثار مرگ برادر آنست که پشت شخص میشکند
درخامس بحار ازطبرسی ازعبدالله بن دینار روایت کرده که حضرت لقمان بسفری رفته بود چون ازسفر مراجعت کرد غلامش را دربین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه شد غلام گفت ازدنیا رفت لقمان گفت ( من مالك امرخود شدم ) فرمود عیالم چه شد گفت ازدنیا رفت فرمود ( فراشم تجدید شد )
پرسید خواهرم چه شد گفت ازدنیا رفت لقمان فرمود ( عورت من مستور شد ) فرمود برادر من چه شد عرضکرد ازدنیا رفت فرمود ( پشت من شکست )
حاجی محمد رضا ازری خوب نوحه سرائی کرده ازلسان حضرت سیدالشهداء ع ببالین حضرت ابی الفضل وما بعضی ازاشعارش را ذکرمیکنیم

| | |
|---|---|
| یوم ابوالفضل استجار به الهدی | والشمس من کدر العجاج الثامها |
| فمن المعزی السبط سبط محمد | بفتی له الاشراف طأطأ هامها |
| واخ کریم لم یسنه به مشهد | حیث السراه کبابها اقدامها |
| وهوی علیه ما هنا لك قائلا | الیوم بان عن الیمین حسامها |
| الیوم ساز عن الکتائب کبشها | الیوم غاب عن لهداة امامها |
| الیوم آل الی التفرق جمعنا | الیوم حل عن البنود نظامها |
| الیوم خر عن الهدایة بدرها | الیوم غب عن البلاد غمامها |
| الیوم نامت اعین بك لم تنم | و تسهرت اخری فعز منامها |

محدث جلیل حاجی ملا علی تبریزی از سید فاضلی از علماء عرب نقل می کند که چون ازری این مصراع را گفت

( یوم ابو الفضل استجار به الهدی )

یعنی روزعاشوراء روزی بود که سیدالشهداء ع پناه برد به برادرش حضرت ابولفضل خیال کرد شایداین مصراع مقبول حضرت سیدالشهداء ع نباشدلذا مصراع دیگررانگفت پس حضرت سیدالشهداء را درخواب دید فرمود

(صحیح است آنچه گفته روزعاشو را من پناه بردم به برادرم ابوالفضل)

ومصراع دوم را حضرت فرمود

(والشمس من کدرالعجاج لثامها)

یعنی آنوقت که من پناه به عباس بردم آفتاب از تیرگی غبار معرکه کربلا نقابی پیدا کرده بود

## امر پنجم

**بدانکه** – اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابی الفضل وقتی بود که تیر بمشك ابوالفضل رسید وامید آن مظلوم نا امید شد وشاید بواسطه همین نا امیدی و دل شکستی بمنصب باب الحوائج فائز گردید

**واعظم مصائب** بدن مقدس حضرت ابی‌الفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیرمثل مرغ پردرآورده بافرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب به زمین واقع شد دستی هم که نداشته تیرها را از بدن بکشد آیا سر تیر ها با اعضای باطنیهٔ آن مظلوم چه کرد مسلماً ظاهر وبدن و اعضای باطنیه از شمشیر و نیزه ونوك تیر ها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی اکبر قطعه قطعه شد واما این بدن نازنین هم قطعاتی شد که دستهای نازنین را جداکردند وهم ریزه ریزه شد چون دست نداشته که فی‌الجمله جلوگیری کند ووقتی که ازاسب بیفتد ستون بدن قرار دهد

**واعظم مصائب** سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه برعمودی که بفرق شریفش وارد شدهمانست که درتذکره سبط ابن جوزی ازهشام کلبی ازقاسم بن اصبغ مجاشعی روایت کرده گفت

وقتی که سرهای شهداء را وارد کوفه میکردند سواری را دیدم که سرجوان امر دوبی محاسنی را برگردن اسبش آویخته وصورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بوده وقتیکه اسب سرش را بزیر میبردآن سرنازنین بزمین میرسید – ازآن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته ای گفت سرعباس بن علی – گفتم توسواره کیستی گفت حرملة بن کاهل الاسدی

قاسم گفت چند روزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبیهٌ – در ناسخ تواریخ است که بعضی از علماء نوشته اند که عباس بن علی ع در شب عاشوراء شهید شد وبیشتر ازاهل سیروخبر شهادت آنحضرت را در روز عاشوراء نگاشته اند چون ازپسرهای امیرالمومنین ع دوتن عباس نام بود یکی را عباس‌الاکبروآن دیگری را عباس‌الاصغرمینامیدند تواند شد که عباس‌الاصغر درشب عاشوراء شهید شده باشد وعباس الاکبر در روز عاشوراء وعباس الاصغر درشب عاشوراء بطلب آب شتافت وسعادت شهادت یافت انتهی

ودرعمدة‌الطالب است که جناب عباس‌الاصغر ابن امیرالمومنین ع وعمربن علی ورقیه بنت

امیرالمومنین ع مادرشان صهباء الثعلبیهٔ بوده وعباس الاکبر ابن امیرالمومنین ع وعثمان وجعفر وعبدالله مادرشان ام البنین بود

ومحدث جلیل جناب ملاعلی دروقایع الایام گویا تقویت میفرماید همین احتمال ناسخ التواریخ را ومیفرماید ماحاصله که حضرت ابوالفضل از برادرنش بزرگتر بوده وگفته شده که درقضیهٔ طف سی وچهار ساله بوده وبعیداست شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره تعبیر بغلام کرده وغلام جوان نورس را میگویند

پس محتملست که دونفر عباس نام از اولاد امیرالمومنین ع در کربلا شهید شده باشد جناب عباس الاصغر روز تاسوعا شهید شده باشد وآنبزرگوار باشد که در دروازهٔ کوفه سرنازنینشان بگردن اسب آویخته بوده وغلام امرد بوده وجناب عباس الاکبر که ابوالفضل وباب الحوائج است روزعاشوراء شهید شده باشد

**امر ششم**

بدانکه اسم شریف ابوالفضل عباس است وعدد او بحساب هندسه صد وسی وسه است ومطابق است با باب حسین

وازختوم مجربه است که اگر کسی درمجلس واحد صد وسی وسه مرتبه بگوید

**یاکاشف الکرب عن وجه الحسین علیه السلام اکشف کربی بحق اخیک الحسین**

بعدد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را برآورده خواهد فرمود

واما لقب شریف آقا قمربنی هاشم وباب الحوائج و سقا است

گویا هرکس که تشنه هرچه باشد متوسل به ابوالفضل بشود سیراب خواهد شد اعم ازآنکه تشنه آب باشد یا تشنه علم باشد یاتشنه اولاد باشد یا تشنه حج وزیارت باشد وبنا براین این دو لقب متحد المضمون میباشد

واما کنیه شریف ابوالفضل وابوالقربه است

واما سن شریفش در وقت شهادت سی وچهار سال بود چنانچه سابقاً از عمدة الطالب نقل شد

واما قاتل آن بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیهٔ مقدسه است زید بن ورقاء و حکیم بن الطفیل الطائی بود

**امر هفتم** - درذکری ازاولاد واحفاد حضرت ابی الفضل العباس بن امیرالمومنین ع

درعمدة الطالب است که آن بزرگوار دوپسر داشت

عبیدالله وفضل

ومادر این دو لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود

وجناب عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع ازعلماء وداشمندان بود وعقب حضرت ابوالفضل از عبیدالله است چون فضل بلاعقب بود

وجناب عبیدالله دو پسر داشت

یکی عبدالله و دیگری حسن

وعقب جناب عبیدالله بن عباس ازحسن بن عبیدالله است چون عبدالله بن عبیدالله بلاعقب بود ومادرحسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع دختر عبدالله بن معبد بن عباس بن عبدالمطلب بود

وبسیاری ازاولاد واحفاد جناب حسن بن عبیدالله ولد عباس ازاهل علم وادب وحدیث و اخبار بودند

**ومنهم** جناب عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع
در عمدة الطالب است و هو اکبر ولد ابیه و کان سیداً جلیلا قال النجاری مارای هاشمی اعضب لسانا منه

ودربحار ازتاریخ بغداد نقل کرده که ایشان آمدند ببغداد درایام هرون الرشید واوخیلی ازایشان اکرام واحترام می کرد بعداز هرون مأمون هم خیلی بایشان اکرام می کرد

وجناب عباس بن حسن فاضل وشاعر وفصیح اللسان بود وبعضی گمان کرده اند که او اشعر اولاد ابی طالب است

**ومنهم** جناب جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع وملقب است بغریب و قبرش درشیرازاست ومشهوراست بسید حاجی غریب

**ومنهم** عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله ولدعباس ولدامیرالمومنین ع که ازعلماء و دانشمندان عصرخود بود وتمام شهرها وبلدها راگردش کرد وکتابی جمع کرده بود درفقه اهل البیت مسمی بجعفریه ودرسنهٔ سیصد ودوازده درمصر وفات فرمود

**ومنهم** جناب ابراهم ولد محمدولد عبدالله ولد حسن ولد عبیدالله ولد عباس ولدامیرالمومنین که در قزوین کشته شد وظاهراً قبرش هم درقزوین است

**ومنهم** حمزة ولد قاسم ولد علی ولد حمزة ولد حسن ولد عبیدالله ولدعباس ولدامیرالمومنین ع که قبرشان درنزدیک حله سیفیه است

چنانچه ثقة الاسلام نوری درتحیة الزائرین فرموده وبعضی اشتباها می گویند که او قبر حمزة بن موسی الکاظم است وحال آنکه قبرایشان ظاهراً درحضرت عبدالعظیم باشد

الثانی - ازشهداء ازاولاد امیرالمومنین ع جناب عبدالله بن امیرالمومنین ع بود

ودرمقاتل الطالبین است که سن شریف آنحضرت در وقت شهادت بیست وپنجسال بود و قاتل او هانی بنت ثبیت الحضرمی بود لع

الثالث - جناب جعفر بن امیرالمومنین ع

درمقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود وقاتل او خولی بن یزید الاصبحی بود لعنة الله علیه

## الرابع جناب عثمان بن امیرالمومنین ع

درمقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست ویکسال بود وقاتل او مردی بود ازبنی دارم لع

ووالدهٔ ماجده این چهار نفرام البنین بنت خرام بن ربیعه بود وحزام پدرابی المحل بود که پسرش عبدالله بن ابی المحل امان خط ازابن زیاد بجهت این چهارپسرعمه خودگرفته بود وروایتش سابقاً گفته شد وایضاً حزام برادرلبید شاعرابن ربیعه بود

درمقاتل الطالبین است که ام البنین خارج می شد بقبرستان بقیع و رپسرانش ندبه می کرد با سوزو حرقة شدیدی واهل مدینه جمع می شدندومیشنیدندگریه آنمخدره را ومروان بن حکم حاکم مدینه هم می آمد وگریهٔ آنمخدره را میشنید وگریه می کرد

وثقة الاسلام قی درنفثةالمصدور چند شعری ازمراثی آن مخدره را نقل فرموده

لاتدعونی ویك ام البنین تذکرینی بلیوث العرین
کانت بنون لی اعی بهم والیوم اصبحت ولا من بنین
اربعة مثل نسور الربی قدواصلوا الموت بفطع الوتین
یالیث شعری اکما اخبروا بان عبا طا قطیع الیمین

**وایضاً ازمراثی آن مخدره است**

یامن رای العباس کرعلی جماهیر النقد و وراه من ابآء حیدر کل لیث ذی لبد
انبئت ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید ویل علی شبلی امال برأسه ضرب العمد
لوکان سیفك فی یدیك لما دنی منك احد

**الخامس** - از اولادهای امیرالمومنین ع که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیرالمومنین ع علیه السلام بود
ودرمقاتل است که والدهٔ ماجده اوام ولد بود وقاتل اومردی بود ازقبیلهٔ ابان بن دارم لع
این پنج نفرشهداء از اولاد امیرالمومنین ع را درزیارت ناحیه مقدسه اسم برده اند
ودرمقاتل الطالبین فرموده روز عاشوراء شش نفراز اولاد امیرالمومنین ع در رکاب حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند وششمی میفرماید ابوبکر بن علی بن ابیطالب است ومادر اولیلی بنت مسعود بود وقاتل اومردی بود ازقبیلهٔ همدان
وازمداینی نقل کرده وجد فی ساقیة مقتولا لایدری من قتله
ودرارشاد میفرماید ششمی جناب عبیدالله بن امیرالمومنین ع بود که با جناب محمد الاصغر از یك مادر بودند وواده هردولیلی بنت مسعود الدارمیه بود وفرمود ابوبکر کنیه جناب محمد الاصغر بوده که در کربلا شهید شده
ودر عقدالفرید این دو شعر را نسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرثیه حضرت سیدالشهداء گفته

عینی جودی بعبرة و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول
ستة کلهم لطف علی ع قد اصیبوا و خمسة لعقیل

## مقصد دوم

### در ذکر سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی ع که روز عاشوراء شهید شدند

**اول** - در بعضی ازفضائل ومناقب حضرت قاسم بن الحسن ع ولابد است درمقام ازذکر چهار امر

**امر اول دررفعت شأن وعلومرتبه ومقامات حضرت قاسم ع**

درمدینة المعاجز ازابی حمزه ثمالی ازحضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که درشب عاشوراء حضرت سیدالشهداء ع اقارب واصحابش راجمع آوری کرد فرمود ای قوم من فردا کشته میشوم وهریك ازشما که بامن باشید کشته خواهید شد واحدی ازشما باقی نخواهد ماند
اصحاب عرضکردند الحمدلله الذی اکرمنا بنصرك وشرفنا بالقتل معك اولا ترضی ان نکون معك فی درجتك یابن رسول‌الله ص

حضرت فرمود جزاكم الله خير اواز براى آنها دعاى خير فرمود
جناب قاسم عرضكرد منهم كشته ميشوم
حضرت فرمود يابنى مرك نزد توچگونه است
عرضكرد عومرك دركام من ازعسل شيرين تراست
فرمود بلى والله عويت قربانت بشود توهم كشته ميشوى بعدازآنكه ببلاء عظيمى مبتلاشوى وپسرم عبدالله رضيع هم كشته مى‌شود وتمام روايت درمقصد ثالث ذكرخواهد شد انشاء الله
بيان قوله يا عم الموت عندى حلى من العسل - اين سخن حضرت قاسم نظير سخن على اكبر است درمنزل ثعلبيه كه بپدربزرگوارش عرضكرد اذا لانبالى بالموت وكاشف استازكمال‌ومعرفت‌وقوت ايمان اين دوآقا زاده
**قوله** بعد ان تبلو ببلاء عظيم - محتمل است كه بلاء عظيم حضرت قاسم همان نيزه باشد كه بپشت نازنين حضرت قاسم زدند
درمنتخب طريحى است كه شيبة بن سعد شامى نيزهٔ به پشت نازنين حضرت قاسم زدكه سرنيزه از سينه‌اش بيرون شد پس قاسم از روى‌اسب افتاد بروى زمين و ميان خونش دست‌وپا ميزد درآن حالت فرياد زد ( ياعماه ادركنى)
واين حالت ومصيبتش نظيرحالت ومصيبت پسرعمش حضرت على اكبر است كه در روايت است كان يتقلب فى دمه وينادى يا ابتاه عليك منى السلام چنانچه درمقصد ثالث ذكرخواهد شدانشاء الله
و محتمل است كه بلاء حضرت قاسم بن حسن اين باشد كه هنوز روح دربدن نازنينش بد كه بدن مقدسش پايمال سم ستوران شد
چنانچه درارشاد است وقتيكه حضرت سيدالشهداء ع آمد ببالين حضرت قاسم ديد عمربن‌سعيدازدى ميخواهد سرنازنين حضرت قاسم را ازبدن جدا نمايد حضرت شمشيرى حوالهٔ‌آن ملعونكرد دستش را سپرنمود دست نحسش‌ازمرفق جداشد صيحه‌زدلشگرابن سعد حمله نمودند كه‌آنملعونرا ازدست حضرت نجات دهند پس‌آن ملعون پايمال سم ستوران شد تا بجهنم واصل شد
بعدكه غبار برطرف شد ديدند سيدالشهداء ع ببالين قاسم ايستاده و قاسم مشغول جان دادن است وپا هارا بزمين مى سايد الخ
ومعلوم است‌لشگرى كه بجهت نجات عمربن سعيدآمده بودند معذلك بدنش پايمال شد تابه جهنم واصل شدلابد بدن نازنين حضرت قاسم هم روى زمين افتاده بود بدن آن مظلوم هم در حال پايمال سم ستوران شد

## امردوم در صباحت وجه وشجاعت حضرت قاسم

در لهوف ميفرمايد وخرج غلام كان وجهه شقة القمر
وشايد بهمين جهت بودكه حضرت سيدالشهداء ع عمامهٔ نازنين آقازاده رادونيم كرد وبصورت نازنيش انداخت كه‌اين طلعت نورانى ازانظار دشمنان پوشيده باشد
ودرمنتخب است كه حضرت قاسم شجاعى راكه مقابل باهزار سوار بود جهنم واصل فرمود
ودرارشاد فرموده اذخرج علينا غلام كان وجهه شقة‌القمرفى يده سيف عليه قميص وازارو نعلان قد انقطع شسع احد هما الخ

ممکن است استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی بجمعیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و با بند نعلین قطع شده روی بصف قتال نمود

**امر سوم - در کثرت علاقه ومحبت حضرت سید الشهداء بحضرت قاسم**

وشواهد براین زیاد است

**من جمله** حضرت سید الشهداء دروداع هیچیك از شهداء غش نکرد مگر دروداع حضرت قاسم درعاشر بحار ازمحمد بن ابیطالب وغیر او روایت فرموده ثم خرج عبدالله بن الحسین بن علی وفی اکثر الروایات انه القاسم بن الحسن ع وهو غلام صغیر لم یبلغ الحلم فلما نظر الحسین ع علیه اعتنقه وجعلا یبکیان حتی غشی علیهما

**ومن جمله** حضرت سید الشهداء دراول امر اذن نداد که آقا زاده بمیدان برود مگر بعد الحاح والتماس وبوسیدن دست وپای عم بزرگوارش

دربحار ازمحمد بن ابیطالب روایت کرده ثم استأذن الحسین ع فی المبارزة فابی ان له فلم یزل الغلام یقبل یدیه ورجلیه حتی اذن له

**ومن جمله** وقتیکه حضرت سید الشهداء ناله حضرت قاسم را شنید بتعجیل آمد ببالین حضرت قاسم وببالین سائر شهداء ندارد که باین عجله آمده باشد

**درارشاد** است فقال یاعماه فجلی الحسین ع کما یجلی الصغر

**ومن جمله** آنکه حضرت سید الشهداء ع با این آقا زاده معاملاتی فرمود که باجوان هیجده ساله علی اکبر فرموده بود

اولا - آنکه بحضرت قاسم خطاب یابنی فرمود چنانچه درامر اول گفته شد

وثانیاً وقتیکه ببالین قاسم آمد لشگر را نفرین کرد

ودرارشاد است والحسین ع یقول بعدا لقوم قتلوك ومن خرمهم یوم القیمة فیك جدك چنانچه دربالین حضرت علی اکبر لشگر را عموماً نفرین کرد وابن سعد را خصوصاً

وثالثاً - چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد ببالین حضرت قاسم که آمد سینه اش را بسینهٔ قاسم چسبانید

در تاریخ طبری است وقد وضع الحسین ع صدره علی صدره قال الراوی فقلت فی نفسی ما یصنع به فجآء به حتی القاه مع ابنه علی بن الحسین ع

**الحاصل** ازآنچه گفته شد معلوم میشود که حضرت سید الشهداء ع بحضرت علی اکبر وبحضرت قاسم بیك نحو محبت داشت وبیك چشم نظر میفرمود وهردو را مثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت پیغمبر حسنین را بیك چشم نظر میفرمود وبیك نحو تربیت فرمود

وحضرت قاسم هم علاقه ومحبتش بعم گرامش زیاد بود

درعاشر بحار است وقتیکه جناب قاسم آمد بمیدان گریه میکرد ورجز میخواند

ان تنکرونی فانا بن الحسین سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لاسقوا صوب المزن

گویا دراول امر لشگر نفهمیدند سر گریه قاسم راکه بجهت یتیمیش گریه می کند یا بجهت عطش وقتی که گفت (**هذا حسین کالاسیر المرتهن**) جهت گریه اش معلوم شد که غربت عم بزرگوارش هست

### امر چهارم در سن شریف این آقازاده محترم وقاتل او

در کتب معتمده سن شریف آقازاده را معین نفرموده‌اندغیرآنکه در تاریخ طبری تعبیری بغلام کرده وغلام کودك رامیگویند وبعضی گفتندوهوغلام صغیرلم یبلغ الحلم

ودرزیارت ناحیه مقدسه است (السلام علیك من حبیب لم یقض من الدنیا وطرا ولم یشف من اعداء الله صدرا حتی عاجله الاجل

ودرمقتل منسوب بابی مخنف است که جناب قاسم چهارده ساله بوده

اما قاتل آن بزرگوار

درزیارت ناحیهٔ مقدسه است لعن الله قاتلك عمر بن سعید بن نمیل الازدی

الثانی - از سه نفر آقازاده حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن الحسن المجتبی بود

ودرارشاد **شیخ مفیداست** فرمود فخرج عبدالله بن الحسن بن علی وهوغلام لم یراهن من عندالنساء فشد حتی وقف الی جنب عمه الحسین فلحقته زینب بنت علی لتحبسه فقال لها الحسین ع احبسیه یا اختی وامتنع علیها امتناعاً شدیداً وقال والله لافارق عمی واهوی ابحر بن کعب الی الحسین بالسیف فقال له الغلام ویلك یابن الخبیثة اتقتل عمی فضربه ابحر بالسیف فاتقاها الغلام بیده واطنها الی الجلد فاذا یده معلقة ونادی الغلام یاعماه فاخذه الحسین فضمه الیه وقال یابن اخی اصبر علی مانزل بك واحتسب فی ذلك الخیر فان الله یلحقك بآبائك الصالحین

وقال السید فرماه حرملة بن کاهل بسهم فذبحه وهوفی حجرعمه الحسین ع

الثالث ازسه نفر آقازاده حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب ابو بکر بن الحسن ع المجتبی ع بود

وقاتل او عبدالله بن عقبة الغنوی بود لع

ووالدهٔ هرسه آقازاده کنیزام ولد بوده

ودر کامل بهائیست که جناب قاسم وجناب عبدالله بحد بلوغ نرسیده بودند

## مقصد سوم

### درذکر دونفر از اولادهای حضرت سیدالشهداء که در کربلا شهید شدند

**الاول** دربعضی از فضایل ومناقب حضرت ابوالحسن علی اکبر سلام الله علیه ولابد است درمقام از ذکر هفت امر

### امراول در رفعت شأن وعلو مرتبه ومقامات حضرت علی اکبر

بدانکه این آقا زاده درحجر عمش حضرت مجتبی ع وپدرش حضرت سیدالشهداء ع تربیت یافته البته درحد قصوی ازمعرفت وکمال خواهد بود

درکافی وفقیه وتهذیب ازحضرت صادق ع علیه السلام روایت کرده قال ع ثم تقوم فتأتی ابنه علیاً ووهوعند رجلیه فتقول السلام علیك یابن رسول الله السلام علیك یابن امیرالمومنین السلام علیك یابن الحسن والحسین ع

وگفته شد که حضرت مجتبیع مربی ومعلم حضرت علی اکبر بود که فرمودند انما لا اباء ثلثة
من ولدك ومن علمك ومن زوجك
وسید در لهوف فرموده که حضرت سیدالشهداء وقت ظهر وارد شد بمنزل ثعلبیة و آنجا بخواب
رفت چون بیدارشد فرمود شنیدم که هاتفی میگوید انتم تسرعون والمنا یاتسرع بکم الی الجنة
پس نوردیده‌اش علی اکبرعرضکرد یا ابتاه افلسنا علی الحق حضرت فرمود بلی یابنی والله الذی
الیه مرجع العباد فقال یا ابه اذا لانبانی بالموت فقال الحسینع جزاك الله یابنی خیرماجزی ولداعن والده
ودرجلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدینع نقل کرده وتصریح فرموده که این سخن را
حضرت علی اکبر بپدرش عرضکرد
وایضاً درلهوف فرموده وخرج علی بن الحسینع وکان من اصبح الناس وجهاً واحسنهم خلقاً
فاستاذن اباه فمالقتال فاذن له ثم نظرالیه نظرآیس منه وارخیع عینه وبکی ثم قال اللهم اشهد علی
هؤلاء القوم فقد برزالیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقا برسولك وکنا اذا اشتقنا الی نبیك
نظرنا الیه فصاحع وقال یابن سعد قطع الله رحمك کما قطعت رحمی
ودر بحار ازار باب مقاتل روایت کرده قالوا ورفع الحسینع شیبته نحوالسماء وقال اللهم اشهد
علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً وخلقاً و منطقا برسولك وکنا اذا اشتقنا الی
رسولك نظرنا الی وجهه اللهم امنعهم برکات الارض وفرقهم تفریقاواجعلهم طرائق عدداولاترض الولاة
عنهم ابداً فانهم دعونا لینصرونا ثم عدواعلینا یقاتلوننا ثم صاح الحسین بعمر بن سعد مالك قطع الله رحمك
ولابارك الله لك فی امرك وسلط الله علیك من یذبحك بعدی علی فراشك کما قطعت رحمی ولم تحفظ
قرابتی من رسول الله ثم الحسین رفع صوته وتلی ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عران
علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم
**بیانات** قوله ثم نظرالیه آیس ـ معلومست که نظرنمودن پدر باولاد انحائی دارد گاهی ازروی
محبت وسرور است وگاهی واز روی حسرت واندوه است وگاهی ازروی یأس ونا امیدی است و از
این قبیل بود نظرنمودن حضرت سیدالشهداء بفرزندش علی اکبروقتیکه روانه میدان شد
**قوله** ورفع شیبته نحو السماء کانه این یك نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء علیه السلام
بدرگاه الهی
**قوله** اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ ـ گویا حضرت سیدالشهداء باین فقره ثبت نمود ازبرای
جوانش جمیع صفات حمیده و کمالات صوریه ومعنویه رابلکه ازاین فقره استفاده میشود که درآنروز
علی اکبردر اخلاق حمیده ودرحسن وجمال ودرفصاحت وبلاغت نظیر نداشته
باکه استفاده میشود افضلیت حضرت علی اکبرازجمیع حوارین حضرت پیغمبروحضرت امیرالمومنین
وحضرت مجتبیع وحضرت سیدالشهداءع
علاوه آنکه تاکید فرمود این تشبیه را بقوله کنا اذا اشتقنا الی نبیك نظرنا الی وجهه چون روز
عاشوراء چهار نفرازخمسه طاهره حاضر نبودند که آنمظلوم را یاری نماید لکن اشبه مخلوقات بپیغمبر
حاضر بود که علی اکبر باشد چنانچه معلوم شد وهمچنین امیرالمومنینع حاضر نبود لکن اشبه مخلوقات
بامیرالمومنین حاضر بود که ابی الفضل العباس باشد مثل آنکه امیرالمومنین با پیغمبرص مواسات نمود
وجانش را درمقام مواسات درمعرض فدای جان پیغمبر درآورد
عباس هم روزعاشوراء جانش را فدای برادر کرد وچنانچه امیرالمومنینع سقا وعلمدار پیغمبر بود

عباس هم روزعاشوراء سقاوعلمدار لشکر برادر بود وچنانچه امیرالمومنین با فرق شکافته ازدنیا رفت عباس هم بافرق شکافته ازدنیا رفت
وهکذا فاطمهٔ زهراء حاضر نبود لکن اشبه زنان بآنمخدره بود که صدیقهٔ صغری وزینب کبری باشد وهمچنین حضرت مجتبیع حاضر نبود که برادرش را نصرت کند لکن اشبه خلق بحضرت مجتبیع حاضر بود که حضرت قاسم باشد

**قوله** وتلی ان الله اصطفی آدم نوحا الخ - ومناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء ع این آیهٔ شریفهٔ راعقب جوانش آنستکه چون این آیه شریفه ازادله عصمت انبیاء وائمه اطهاراست گویا آقا اشعار فرمود ازتلاوت این آیه براینکه این آقازاده هم درجه وهم شأن با انبیاء واوصیاء می باشد

**قوله** اللهم امنعهم برت الارض الخ - از این نفرین حضرت ابی عبدالله لشگر را عموماً وابن سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء درمفارقت جوانش فی الجمله معلوم می شود که باآن حد ازصبریکه دروجود مقدس حضرت سیدالشهداء بود که امام زمان عرض میکند (ولقد عجبت من صبرك ملائکة السموات مع ذلك) گویا صبرش بآخر رسید که لشگر را عموماً و ابن سعد را خصوصاً نفرین فرمود

**قوله** یابن سعد قطع الله رحمك الخ - چون سعد وقاص برادر زاده جناب آمنه والدهٔ ماجده حضرت پیغمبر بود ونسب حضرت سیدالشهداء وعمر سعد درجناب کلاب بن مرة متحد می شود چنانچه درمقدمه کتاب گفته شد

## امردوم - درشجاعت این آقا زاده محترم

دربحار میفرماید ثم حمل علی بن الحسین علی القوم وهویقول

| | |
|---|---|
| انا علی بن الحسین بن علی ع | نحن و بیت الله اولی و یا النبی ص |
| اضر بکم بالسیف حتی ینثنی | ضرب غلام هاشمی علوی |
| ولا ازال الیوم احمی عن ابی | تالله لایکم فینا ابن الدعی |

وشد علی الناس مرارا حتی ضج الناس من کثرة من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة وعشرین رجلا ثم رجع الی ابیه وقداصابته جراحات کثیره فقال یا ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء

فبکی الحسین ع وقال یابنی یعز علی محمد وعلی بن ابیطالب ع وعلی ان تدعو هم فلا یجیبوك و تستغیث بهم فلا یغیثوك یا بنی هات اسانك فاخذ بلسانه فمصه ودفع الیه خاتمه و قال امسکه فی فیك و ارجع الی قتل عدوك فانی ارجوانك لاتمشی حتی یسقیك جك بکاسه الاوفی شربة لاتمظاء بعدها ابداً فرجع الی القتال وهویقول

| | |
|---|---|
| الحرب قد بانت لها الحقائق | و ظهرت من بعدها مصارق |
| و الله رب العرش لا نفارق | جموعکم او تغمد البوارق |

فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی لع علی مفرق راسه ضربة صرعته وضربه الناس باسیافهم ثم اعتنق فرسه ماحتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اربا اربا

بیانات - قوله ثم رجع الی ابیه وقد اصابته جراحات کثیره

**آیا بپدرمظلومش چه گذشت که میوه دلش را باین حالت دید**

قوله یا ابه العطش قد قتلنی الخ سر اینکه از پدر آب طلبید با آنکه میدانست پدر آب ندارد شاید خواست باین بهانه بشود که از دهان پدر چشمه های علم و معرفت بچشد یا آنکه از پدر آب طلبید بطریق اعجاز چون نظیرش را دیده بود
در مدینة المعاجز از عبدالله بن محمد روایتکرده قال شهدت الحسین بن علی وقد اشتهی علی علیه ابنه علی اکبر عنباً فی غیر اوانه وضرب بیده الی ساریة المسجد فاخرج له عنباً وموزاً فقال علیه السلام ماعندالله لاولیائه اکثر

**قوله** یابنی هات لسانك شاید غرض آقا این بود که باین بهانه لبهای جوانش را ببوسد

**قوله** ودفع الیه خاتمه محتملست که نگین انگشتر از جواهراتی بوده که خاصیتش اطفاء نائرهٔ عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیت را در لعل بدخشان فرموده اند

**قوله** فانی ارجوانك لاتمسی الخ معلومست تاشخص عزیزش را مشرف بهلاکت نبیند ومأیوس از زندگانی او نباشد هرگز چنین تمنائی نمی کند که تاشام نکشد مگر از دست جدش سیراب شود

**قوله** فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین گویا بعد از حضرت ابی عبدالله وجناب ابی الفضل شجاعتیکه از این آقازاده بروز کرد از احدی بروز نکرد روز عاشوراء با آن حد از عطش که فرمود العطش قد قتلنی دویست نفر را بقتل رسانید

**قوله** ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی علی مفرق راسه وضربه الناس ثم اعتنق مرسه فاحتمله فرمود دون حمله شاید نکته‌اش این باشد که چون مرکب آقازاده از اسبهای خاصه حضرت پیغمبر ص بوده و گویا از آن شمشیری که بفرق نازنین آقازاده وارد شده بود طاقت سواری نداشت واسبهم میخواست بدن مجروح نیفتد لذا بهر طرفیکه بدن نازنین میل می کرد اسبهم بهمان طرف میل می کرد که نگهداشتن اسب بدن نازنین را بر پشت خود بمشقت بود لذا تعبیر باحتمل فرمود

## امر سوم در محبت این آقازاده پدر بزرگوارش ومحبت حضرت ابی عبدالله الحسین بحضرت علی اکبر

در بحار از بعضی از کتب مقاتل نقل کرده فلما بلغت الروح التراقی قال رافعاً صوته یا ابتاه هذا جدی رسول‌الله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة لااظماء بعدها ابداً وهو یقول العجل العجل فان لك کأسا مذخورة حتی تشربها الساعة فصاح الحسین ع قال قتل‌الله قوماً قتلوك یا بنی ما اجرئهم علی الرحمن وعلی انتهاك حرمة الرسول علی الدنیا بعدك العفی

وابو الفرج در مقاتل الطالبین گفته وجعل یکر کرة بعد کرة حتی رمی بسهم فوقع فی حلقه فخرقه و اقبل ینقلب فی دمه ثم نادی یا ابتاه ع هذا جدی رسول‌الله یقرئك السلام ویقول عسل القدوم الینا وشهق شهقة وفارق الدنیا

وفی اللهوف فجاء الحسین حتی وقف علیه ووضع خده علی خده

وفی الارشاد وانهملت عیناه بالدموع ثم قال ع علی الدنیا بعدك العفی وخرجت زینب ع اخت الحسین مسرعة تنادی یا اخیاه وابن اخیاه وجائت حتی اکبت علیه فاخذ الحسین ع راسها فردها الی الفسطاط وامر فتیانه فقال احملوا اخاکم فحملوه حتی وضعوه بین یدی الفسطاط الذی کانوا یقاتلون امامه

**بیانات** کثرت محبت حضرت علی اکبر بپدر بزرگوارش از اینجا معلوم میشود چون وقتیکه سواره بود ولشگر بدن شریفش را قطعه قطعه کردند پدر بزرگوار را بیاری خود نطلبید که مبادا حرقت قلب نازنینش زیاد شود

**وهمچنین** وقت افتادن از اسب هم نطلبید وحال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال ببالین خود تمنا کردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون دست وپا میزد آنوقت با پدرخدا حافظی کرد وپدر را بشارت داد که غم تشنگی مرامخور که جدم مرا سیراب کرد بلکه در نفس آخرین که روح نازنینش بتر قوه رسیدوازسائر بدن روح خارج شدآنوقت پدر بزرگوارش راخبردار نمود واشکال دراینستکه اینصدا چگونه بگوش پدر بزرگوارش رسید خصوصاً باآن تیری که بگلوی نازنینش وارد شده بود
ودر روضة‌الصفا استکه حضرت ببالین علی اکبر صدا را بگریه بلندکرد وتاآن زمان صدای گریه حضرت سیدالشهداء را نشنیده بودند انتهی
معلومستکه نفوس کریمه عالیه هرگزدرمقابل سی هزارلشگر دشمن صداگریه بلند نمیکنند مگرآنکه جانش بلب برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفاء نکرد وعلاوه صورت بصورت جوانش گذارد وانصافاً هیچکس بغیرذات الهی ازغمهای دل ابی‌عبدالله درسر نعش جوانش خبردار نیست
درکتاب من لایحضرالفقیه ازابی لیلا روایتکرده که بحضرت صادق عرضکردند ای شیء احلی مما خلق‌الله عزوجل فقال ع الولدالشاب فقال فای شیء امرمماخلق‌الله فقال فقده فقال اشهد انکم حجج‌الله علی خلقه
ودر کتاب اثنی عشریه استکه حضرت پیغمبر ص ازجبرئیل سوال کرد که آیا ملائکه میخندندو می گریند
عرضکرد بلی درسه وقت می‌خندند ودرسه وقت‌میگریند

**اماسه وقتی که‌ازروی تعجب میخندند**

**اول** - مردی که روز ها بکار لغومشغولست و شب که نماز عشاء میکند باز مشغول لغو میشود ملائکه میخندند ومی گویند سیر نشدی دراین درازی روز ای غافل آیا در این یك ساعت سیر می شوی
**دوم** - دهقان که حد مشترك میان زمین خود ودیگری را میزند وچنین وا نمود میکند که سهم خودرا تعمیرمیکنم وغرضش آنستکه اززمین پهلوی خود قدری بگیرد ملائکه می خندند ومی گویند سیرنشدی بجریب زمین خود آیا باینمقدار سیرمی شوی
**سوم** - زن بیحجابی که بمیرد وقبر اورا بپوشانند برای‌آنکه کسی مطلع برحجم بدن‌اونشود پس ملائکه میخندند ومی گویند وقتی که مرغوب بود بدن اورا نپوشانیدید حال که متنفر شده اورا می پوشانید

**اماسه وقتیکه ملائکه میگریند**

**اول** - غریبیکه ازخانه خود بیرون شود بطلب علم پس مرك اورا برسد
**دوم** - مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزند بکنند خداوند بایشان فرزند روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند وگویند که اوخادم ماهست در آخر عمرما ومشایعت کننده جنازه ما است پس مرك او برسد درحیوة پدر ومادر ملائکه می گریند قبل ازگریه پدر ومادر بر اولادشان
**سوم** - یتیم که ازخواب بیدار شود وگریه کندکه مادرش بشتابد بسوی او واز خاطرش برود مردن‌مادرچون دایه بشنود فریاد زند بصدای‌مهیبی که چراگریه میکنی چون یتیم صدای‌اورا بشنود متذکرمرك والده‌اش می شود پس به‌نا امیدی ساکت می شود درآنوقت ملائکه

بحال آنطفل گریان میشوند
ومرحوم حاجی شیخ جعفرشوشتری میفرماید روز عاشوراء ابی عبدالله ع موتی داشت وقتلی
موتش وقتی بود که ببالین علی اکبر آمد وچشمش بقد رعنای جوانش افتاد
قوله علی الدنیا بعدك العفی - غالب کدورت وتغییرات واقعه دردنیا شاید ازاثر همین نفرین حضرت سیدالشهداء باشد
قوله وخرجت زینب الخ - شاید جهت آمدن مخدره ببالین علی اکبراین بود که کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء را بجوانش میدانست آمد که برادرش را از سر نعش علی حرکت بدهد ازخوف آنکه مبادا سرنعش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند

## امر چهارم

بدانکه معلوم نیست والدهٔ مکرمهٔ حضرت علی اکبر لیلی در کربلا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در واقعه طف مخدره حیوة داشته
وازعبارت زیارت ناحیه مقدسه که دارد وجعلنا الله من ملاقیك ومرافقیك و مرافقی جدك وابیك و عمك واخیك وامك المظلومة - معلوم نمی‌شود که مخدره درحیات یادر کربلاحاضر بوده
وبعضی ازبزرگان فرمودند که اگرمکرمه لیلی در کربلا حاضر میبود جرئت نمیکردند باینقسم اهلبیت را اسیرودستگیر نمایند ازترس مواخذه یزید چون والده مخدره لیلی میمونه بنت ابی سفیان بن حرب است که خواهرمعویه باشد پس مخدره لیلی از پدر منسوب بود به بنی ثقیف و از مادر به بنی امیه
ولذا ابوالفرج اصفهانی درمقاتل نوشته قال معویه من احق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوانت قال لااولی الناس بهذا الامرعلی بن الحسین بن علی جده رسول الله وفیه شجاعة بنی هاشم وسخاه بنی امیه وزهر بنی ثقیف
پس مخدره لیلی عمه زاده یزید بود واگردر کربلا میبود هرگز جرئت نمی کردند که اینقسم ظلم بکنند

### امر پنجم

اززیارت ناحیه مقدسه معلوم می شود که حضرت علی اکبراول شهید ازاهلبیت اطهار بود که میفرماید
السلام علی اول قتیل من نسل خیرسلیل من سلالة ابراهیم الخلیل
**وهمین مختارطبری وابن اثیروشیخ مفید بن طاوس است**
ومحتملست که مراد اولیت درشان ومرتبه باشد
چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است وبعضی گفتند که اول شهید ازاهل البیت جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل بوده

### امرششم درسن شریف حضرت علی اکبر

علامه مجلسی درجلاء ازمحمد بن ابیطالب نقل فرموده که آنبزرگوار در وقعه طف هیجده سالهٔ بود که پنجسال ازحضرت زین العابدین کوچکتر بود ومیفرماید اصح همین است
ودر ارشاد است میفرماید نوزده سالهٔ بوده
وشهید در دروس و کفعمی فرمودند که بیست وپنجساله که دو سال از حضرت زین العابدین ع بزرگتر بوده

ومحتمل است که این قول اقوی باشد اولا بجهت آنکه جمهور محدثین ومورخین علی شهید را علی اکبر نوشته وحضرت امام زین العابدین را علی اصغر

**وثانیاً** درمقاتل فرموده که حضرت زین العابدین درمجلس یزید فرموده و کان لی اخ اکبر منی سمی علیاً فقتلوه

**وثالثاً** ایضاً درسرائر ودرمقاتل دراحوالات حضرت علی اکبر فرموده اند ولد علی بن الحسین ع فی خلافة عثمان وقدروی عن جده علی بن ابیطالب ع و کفعمی وشهید اول در دورس اختیار همین را فرموده اند

## امر هفتم

بدانکه ازبعضی اخبار استفاده میشود که حضرت علی اکبر دربوم الطف مزوجه وصاحب اولاد بوده چنانچه در کافیست که راوی ازحضرت صادق ع سؤال کرد که آیا میشود مردی تزویج نماید زنی راوام ولد پدر آن زن را فرمود بلی پس عرضکرد بما خبررسیده که حضرت زین العابدین ع تزویج فرمود دختر امام حسن مجتبی ع راو کنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه حضرت زین العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن ع وکنیز ام ولد علی اکبر راکه درکربلا شهید شد انتهی

ودرزیارت مأثوره ازثمالی ازحضرت صادق ع روایتکرده که درزیارت علی بن الحسین ع المقتول بالطف بگوئید

**صلی الله علیك وعلی عترتك واهل بیتك وآبائك وابنائك**

**الثانی** - از دو نفر اولاد های حضرت سید الشهداء ع که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن الحسین ع بود

ولابد است درمقام از ذکر پنج امر

**امراول** - در رفعت شأن وعلومرتبه ومقامات حضرت عبدالله بن الحسین ع

سید درلهوف میفرماید ولما رای الحسین ع مصارع فتیانه واحبته عزم علی القوم بمهجته ونادی هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ص هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجوا الله باغاثتنا هل من معین یرجوها عندالله فی اعانتنا فارتفعت اصوات النساء بالعویل فقدم الی باب الخیمه وقال لزینب ع ناولینی ولدی حتی اودعه فاخذه واومی الیه لیقبه فرماه خرملة بن کاهل الاسدی لع بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما املارمی بالدم نحو السماء ثم قال علیه السلام هون علی ما نزل نبی انه بعین الله

وسبط ابن جوزی نقل فرموده فنودی عن الهودی دعه یاحسین علیه السلام فان له مرضعاً فی الجنة ومحمد بن طلحه درمطالب السؤل فرموده انه کان له ولدی صغیر فجائه سهم فقتله فرمه وحفر له بسیفه وصلی علیه ودفنه

بیانات - قوله فذبحه معلومست که شأن تیرسوراخ کردنست وشأن شمشیر وکارد ذبح کردن گویا سرتیرمثل شمشیرو کارد پهن بوده ورگهای گردن آنطفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند

قوله - فقال لزینب خذیه معلوم میشود که این طفل درب خیمها شهید شده مقابل چشم مادر وعمه ها وخواهرها بخلاف سایر شهداء که بمیدان رفتند وشهید شدند

پس خدا می داند که در وقت شهادت این طفل بچه اندازه بود حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء ع ومخدره

رباب والدهٔ ماجده این طفل وخواهرها وعمه های این طفل ومعلوم نیست که این تیر به
گلوی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیرخودش افتاد بزمین یا سیدالشهداء آن تیررا ازگلوی
آن طفل بیرون کشید در این فرض خدا میداند وقت بیرون کشیدن تیر بر آن طفل چه گذشته اگر
حیوة داشته وبرپدر بزرگوارش چه گذشته باشد

**قوله** - رمی بالدم نحو السماء در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی عبدالله الرضیع الرمی
الصریع المتشع وما المصعد دمه نحوالسماء

شاید سرانداختن خون آن مظلوم را بآسمان این باشد که مراتب عبودیت وفناء حسینی را
اهل آسمان ببیند و همت عالیه او معلوم شود که در راه حق طفل رضیع خود را سپر دین جدش
قرار داد

یا سرش اینست که خواست قطرهٔ از خون گلوی این طفل رضیع بزمین نرسد که مبادا زمین
منخسف شود یا حبهٔ از زمین نروید

یا اینست که آسمان را مشرف نمود واورا گنجیهٔ خون این طفل رضیع قرار داد
ودرلهوف ازحضرت باقرع روایت کرده که فرمود ازآن خون قطرهٔ برنگشت بسوی زمین

**قوله** - فرمله ورفرله بسیفه وصلی علیه دفنه

وشاید سرمالیدن خون آقا زاده ببدنش این باشد که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده
را شفیع امتان جدش قرار دهد

وشاید سر نماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که شهادت این طفل رضیع بزرك امتحان
حسینی بود که باعث تعجب انبیاء واولیاء وملائکه وملاء اعلاء ومقربین و کروبین بود که تمام ازاوتعجب
نمودند گویا بنماز اداء شکرالهی را برتوفیق یافتن باین مثوبت ومصیبت عظمی نمود چون اعلاءارمغان
حسینی است وبعضی از بزرگان تعبیر کردند ازاین طفل بقرآن بغلی حضرت ابی عبدالله ع

وشاید سردفن نمودن این طفل رضیع این بود که حفظ دین جدش را فرمود که مبادالشگریان سر
نازنین طفل راجدا نمایند وبسر نیزه نصب کنند وبشهرها وبیابانها بگردانند
وباعث اعراض مردم بشود ازدین اسلام چون درتمام ملل ونحل طفل رضیع مورد ترحم و
رقت است

ومحتملست که سر دفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود
بقتلگاه ببدن این طفل مظلوم افتد ورقت وحرقت قلب شریفشان زیاد شود یا مباد لشگریان بدن
نازنین این طفل را پایمال سم ستوران بنمایند
یا مباد این بدن نازنین سه روزمیان آفتاب گرم بماند

**قوله**

( هون عفی ما نزل بی انه بعین الله )

از این عبارت استفاده می شود شدت حرقت و سوزش قلب شریف حضرت سیدالشهداء ع چون در
وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب واصحابش که حضرت را تسلیت دهد لذا خودش
را باین کلمه تسلیه داد

**قوله - فنودی عن الهوی دعه یاحسین ع فان له مرضعاً فی الجنة**

گویا باین کلمه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیه فرمود

### امر دوم

بدانکه مصداق محقق از مظلوم نزد جمیع مذاهب و ملل عالم طفل رضیعست بلکه شاید مظلوم بقول مطلق منحصرف باین آقازاده باشد

### امر سوم

بدانکه در قضیه طف سرهای همهٔ شهداء را لا بدن جدا نمودند بغیر سر دو نفر یکی سر همین طفل رضیع را و دیگر سر جناب حر بن یزید الریاحی را که قبیله‌اش جسد اورا از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین اورا از بدن جدا نمایند یا بدن نازنین اورا پایمال سم ستوران بنمایند

**ایکاش قبیله بنی‌هاشم هم میبردند و چنین میکردند که بدن نازنین حضرت سیدالشهداء و جوانانش پایمال سم ستوران نمیشد**

و در انوار نعمانیست که چون شاه اسمعیل صفوی مالك شد بغداد را مشرف شد بکربلا و امر فرمود که قبر جناب حر را شکافتند دیدند عصابهٔ که حضرت سیدالشهداء ع برسر حر بسته هنوز باقیست

### امر چهارم

از زیارت ناحیه مقدسه و از روایت مدینة المعاجز که سابقاً نقل شد که فرمود حتی یقتل عبدالله و هو رضیع

و از خطاب آسمانی که فرموده دعه فان له مرضعة فی الجنة استفاده میشود که این آقا زاده رضیع و شیرخوار بوده وظاهراً در شهداء طف طفل رضیعی سوای جناب عبدالله الرضیع نبوده

و از بعضی اخبار استفاده میشود که اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه دریکی از زیارت روز عاشوراست و علی و ابدك علی الاصغر الذی فجعت به

و در جلاء العیونست که بعضی اورا علی اصغر مینامند

**امر پنجم ـ در تعیین سن شریف این آقازاده**

در کتب معتمده معتبره سن شریف آقا زاده معین نشده

و در مقتل منسوب بابی مخنف است که وله من العمر ستة اشهر

و در ذخیرة الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده

قال ولد للحسین ع فی الحرب وامه ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیة زوجة الحسین ع فاتی به وهو قاعد فاخذه حجره ولباه بریقه وسماه عبدالله فبینما هو کذلك اذ رماه عبدالله بن عقبة الغنوی و قیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فانحره الخ

## مقصد چهارم

در ذکری از دو نفر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

الاول ـ جناب عون بن عبدالله بن جعفر ابیطالب

و در مقتل ابوالفرجست که والدهٔ ماجده او حضرت زینب الکبری عقلیه بنی هاشم بنت امیرالمومنین و فاطمه زهراء بود

و قاتل آن بزرگوار عبدالله بن قطبة الطیهانی بود

و در بحار از مناقب نقل کرده انه برز قائلا ( ان تنکرونی فانا بن جعفر ) ( شهید صدق فی الجنان ازهر ) ( یطیر فیها بجناح ) ( کفی بهذا شرفاً فی المحشر )

**الثانی** جناب محمد بن عبدالله بن جعفر الطیار بود والده او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود و آن مخدره از طایفه بکر بن وائل است
وقاتل آن بزرگوار عامر بن نهشل التمیمی بود
ودر کامل بهائیست که محمد وعون هردو از بطن مخدره زینب خواتون دختر حضرت امیر ع و فاطمه زهراء هستند
**وجزری** در کامل نوشته وقتیکه خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دو پسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا مالقینا من الحسین ع فحذفه ابن جعفر بنعله وقال یا ابن اللخناء اللحسین تقول هذا والله لو شهدته لاحببت ان لاافارقه حتی اقتل معه
ودر مقاتل ابوالفرج است که سه نفر از اولاد عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و والده ایشان خوصاء بود
وابن شهر آشوب درمناقب میفرماید که معویه نوشت بمروان بن حکم که عامل او بود درمدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر را از برای یزید
مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت اختیار او بدست خالش سیدالشهداء هست چون ام کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود
پس عبدالله خبر داد بحضرت سیدالشهداء حضرت فرمود از خداوند طلب خیر میکنم اللهم وفق لهذا الجاریه رضاك من آل محمد تا آنکه فرمود انی قد زوجت ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بنت زینب الکبری بنت فاطمة بنت رسول الله من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهماً وقد نحلتها ضیعتنا بالمدینة الخ
ودر کتاب ذخیرة الدارین از ارباب مقاتل نقل می کند که روز عاشوراء جناب قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب هم در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند

## مقصد پنجم

### در ذکری از پنج نفر شهداء یوم الطف که از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب بودند

**الاول** جناب جعفر بن عقیل است و والدهٔ ایشان خوصاء بنت عمرو است که معروف بود بثغر بن عامر وقاتل او بشر بن سوط الهمدانی لع بود
**الثانی** جناب عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب است و والده او ام ولد است وقاتل او عمر بن خالد بن اسد الجهنی بود لع
ودر مقاتل است که سه نفر از اولاد بلاواسطه عقیل در کربلا شهید شدند
**عبدالله الاکبر بن عقیل**
**وعبدالله الاصغر بن عقیل** ومادر این دو ام ولد بوده
**وجعفر بن عقیل**
واز سابق معلوم شد که هرسه اینها داماد امیرالمؤمنین ع بودند
**الثالث** جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل است
ودر تاریخ طبری ومقاتل ابوالفرج است که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیرالمؤمنین ع است و ظاهراً کنیه جناب رقیه ام کلثوم الصغری بوده چون در عمدة الطالب است که زینب الصغری زوجه جناب محمد

عقیل بود وام کلثوم الصغری زوجهٔ جناب مسلم بن عقیل بود
وقاتل جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل عامر بن صعصعه بود
ودر بحار ازمحمد بن ابیطالب نقل کرده قال اول من برزمن اهلبیت الحسین ع عبدالله بن مسلم بن عقیل وهو یرتجز ویقول الیوم القی مسلماً وهوابل فتیة بادواعلی دین النبی ص الخ
وفی الارشاد ثم رمی رجل من اصحاب عمر بن سعد یقال له عمرو بن صبیح عبدالله بن مسلم بن عقیل بسهم فوضع یده علی جبهة یتقیه فاصاب السهم کفه ونفذالی جبهة فسمرها به فلم یستطع تحریکها ثم انتحی عیه آخر برمحه فطعنه فی قبله فقتله
ودر کامل ابن اثیر است که جناب مختار فرستاد عقب زید بن وقاد وآن ملعون حاضرشد گفت من تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خودرا بپیشانی گذارد که خودرا از آن حفظ کند وقتیکه آن تیر بپیشانی آن جوان نشست گفت اللهم انهم استقلونا واستذلونا پس اینهارا بقتل برسان چنانچه مارا بقتل رسانیدند بعد تیری دیگر بجانب او رها کردم بسینهٔ نازنینش آمد خودرا بآن جوان رسانیدم که ازدنیا رفته بود پس آن تیررا که بسینه‌اش نشسته بود کشیدم خواستم تیر پیشانیش را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد وپیکان به پیشانیش ماند الخ
**الرابع** جناب ابوعبدالله بن مسلم بن عقیل است ومادرشان کنیزی بوده ام ولد وقاتل او نیز عمرو بن صبیح الصیداوی لع بود
**الخامس** جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل است ووالده او نیزام ولد بوده وقاتل اولقیط بن ایاس الجهنی بود لع
درابصارالعین است قال اهل السیر نقلا من حمید بن مسلم الازدی انه قال لما صرع الحسین ع خرج غلام مذعور یلتفت یمیناً وشمالا فشد علیه فارس فضربه فسئالت عن الغلام فقیل محمد بن ابی سعید وعن الفارس فقیل لقیط بن ایاس الجهنی
وفرموده است که روز عاشوراء پنج طفل صغیردر رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل وجناب قاسم بن حسن وجناب عبدالله بن حسن وحضرت علی اصغر بن الحسین وشاب قتل ابوه فی المعرکه
ودر بحار ازمفضل خوارزمی نقل کرده وخرج غلام من تلك الانیه وفی اذنیه درتان وهومذعور فجعل یلتفت یمیناً وشمالا وقرطاه تذبذبان فحمل علیه هانی بن ثبیت لع فقتله وصارت شهر بانویه تنظر الیه ولاتتکم کالمدهوشة
ودر تاریخ طبری از هشام کلبی روایت کرده اذخرج غلام من آل حسین ع وهو ممسك بعود من تلك الابنیة علیه ازارو قمیص وهومذعور یلتفت یمیناً وشمالا فکانی انظرالی درتین فی اذنیه تذبذبان کلما التفت اذاقبل رجل یرکض حتی اذادنی منه مال عن فرسه ثم اقتصدالغلام فقطعه بالسیف
پس معلوم شد که ازابناء عقیل در کربلا پنج تن شهید شدند بغیرجناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهید شداین بود که وقتیکه خبرقتل حضرت سیدالشهداء بمدینه رسید چنانچه در کامل بهائی است وخرجت ابنة عقیل بن ابیطالب ومعها نسآئها حاسرة تلوی ثوبها وهی تقول

| | |
|---|---|
| ماذا تقولون اذ قال النبی لکم | ماذا فعلتم و انتم آخر الامم |
| بعترتی وباهلی عند مفتقدی | منهم اساری و قتلی ضر جوابدم |
| ماکان هذاجزائی اذنصحت لکن | ان تخلونی بسوء فی ذوی رحمی |

## فصل هشتم
### در ذکری از فضایل بعضی از شهداء از غیر بنی هاشم که در یوم الطف شهید شدند

وما ذکر میکنیم دراین مختصر اسم بیست وسه نفر از آنها که حقیر از برای آنها علاوه بر شهادتشان فضایل خاصهٔ در کتب معتبره دیده ام درضمن بیست وسه امر که جمعاً از بنی هاشم وغیر بنی هاشم اسم چهل نفر ازشهداء برده شده باشد

## امر اول

درذکری ازجناب ابوالقاسم حبیب بن مظاهر الاسدی الصحابی

درمجالس المومنین قاضی نورالله فرموده است که حبیب بن مظاهر مردی با کمال وجمال بوده ودر واقعهٔ کربلا کهن سال بوده است قرآن مجید را من اوله الی آخره حفظ داشته درهرشبی یك ختم قرآن میکرده وبخدمت حضرت رسالت پناهی ص مشرف گشته واز ایشان احادیث شنیده و بملازمت حضرت مرتضی علی ع مدتها معزز ومحترم بوده

ودرابصارالعین میفرماید کان صحابیاً رای النبی ص ذکره ابن الکلبی وقال اهل السیران حبیباً نزل الکوفه ونزل دارالمختار واخذت الشیعة تسلف الیه قام منهم جماعة بن الخطباء تقدمهم عابس الشاکری وثناه حبیب الخ

وملاحسن یزدی در روضة الشهداء میفرماید که حبیب بن مظاهر کهن سال بود وبخدمت پیغمبر رسید وازایشان احادیث شنیده

ودرنفس الرحمن ازمحمد بن قیس روایت کرده قال لما قتل حبیب بن مظاهر ذلك حسیناً وقال عند ذلك احتسب نفسی وحماة اصحابی

بیان - درمنتهی الارب هد سخت ویران کردنست

ودرفصل ششم از باب سوم گذشت که جناب حبیب بامیثم تمار ملاقات نمودند وبیکدیگر اخبار از مغیبات دادند

ودر رجال میرزا محمد ازرجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روزعاشوراء قال ولقد مزح حبیب بن مظاهر الاسدی فقال له بریر بن خضیرالهمدانی وکان یقال له انه سیدالقرآء یا اخی لیس هذه بساعة ضحك قال موضع احق من هذا بالسرور والله ماهذا الاان تمیل علینا هذه الطغاة بسیوفهم فنعانق الحورالعین

ودرعاشر بحار الانوار روایت شده که پیغمبر ص خاتم روزی باجماعتی از اصحابش مرور فرمود درطریقی دیدند چند بچه با یکدیگر بازی میکنند

پس پیغمبر ص نزدیك یکی ازآن اطفال نشست وپیشانی اورا بوسید وبا اوملاطفت کرد واورا پهلوی خود نشانید وبسیار میبوسید اورا پس سؤال کردند ازعلتش

فرمود روزی دیدم این طفل راکه باحسینم بازی میکند ودیدم که این طفل خاك زیرقدم حسین را برداشته بصورت وچشمهایش میکشد پس منهم اورا دوست میدارم چون اوفرزند مرا دوست میدارد و خبرداد جبرئیل که این طفل ازانقیاد حسینم خواهد بود در واقعه کربلا

ودرتقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر تستری احتمال داده که آن طفل حبیب بن مظاهر بوده

وجناب حبيب صاحب ميسره اصحاب حضرت سيدالشهداء بوده روزعاشوراء واواز كسانى بود كه كاغذ بحضرت سيدالشهداء واورا دعوت نموده بآمدن بكوفه

ودرابصارالعين است كه در نوشته بود تاريخ گفتند كه حبيب ومسلم در كوفه از براى حضرت سيدالشهداء ع اخذ بيعت ميكردند

ووقتيكه حضرت سيدالشهداء ع وارد كربلا شدند حبيب ومسلم مخفياً آمدند بكربلا شبها راه ميرفتند وروزها پنهان مى شدند

ودروقتيكه حضرت سيدالشهداء ع استيذان فرمود بجهت نماز ظهر حصين بن نمير گفت انها لاتقبل منك جناب حبيب فرمود گمان كردى كه نماز پسر پيغمبر ص قبول نيست ونماز توقبول است اى حمار پس حصين بن نمير حمله كرد بحبيب جناب حبيب شمشير بصورت اسب آنملعون زد از اسب بزمين افتاد اصحاب حصين حمله آورند بحبيب آن جناب هم شمشير ميزد ورجز مى خواند

**انا حبيب وابى مظهر فارس هيجاء وحرب تسعر الخ**

تا آنكه جمع كثيرى از آن جماعت را بقتل رسانيد پس بديل بن صريم حمله كرد بحبيب وشمشيرى بآن مظلوم زدوظالمى نيزهٔ زد پس آن جناب افتاد بروى زمين حصين بن نمير ملعون شمشيرى بسر نازنين اوزدوملعون سرشرا از بدن جدا نمود پس حصين ملعون سراورا بگردن اسبش آويخت وميا نلشكر جلوه الى آخر

**امردوم درذكرى ازجناب جابر بن عروة الغفارى الصحابى**

درشرح قصيده ابى فراس نقل مى فرمايد ثم برز جابر بن عروة الغفارى وكان شيخا كبيراً وقد شهد مع رسول الله بدراً اوحنيناً فجعل يشدوسطه بعمامة ثم شد حاجبه بعصابة حتى رفعهاعن عينيه والحسين ينظراليه وهويقول شكر الله سعيك ياشيخ فحمل ولم يحل يقتاتل حتى قتل ستين رجلاواستشهد رضى الله عنه

**امرسوم درذكرم ازجناب عبدالرحمن بن عبدالرب الانصارى الصحابى**

دراصابه ازابن عقده دركتاب موالات نقلكرده كه ايشان از كسانى هستندكه روايت كرده حديث من كنت مولاه فعلى مولاه را ازحضرت پيغمبر ص ودرابصارالعين ازحدائق الوردية نقلكرده كه اميرالمومنين ع باوتعليم فرمود قرآن راوتربيت كرداورا وعبدالرحمن باحضرت سيدالشهداء بودازمكه تاكربلاومقابل آن حضرت شهيد شد درحمله اولى وقال السروى انه قاتل وقتل رضى الله عنه انتهى

**امرچهارم درذكرى ازجناب مالك ابن انس الكاهلى الصحابى**

درنفس المهموم احتمال قوى داده است كه مالك بن انس الكاهلى انس بن الحارث الكاهلى الصحابى باشد ودراسدالغابه ازانس بن حارث نقلكرده كه ازپيغمبر ص شنيدم كه مى فرمود ان ابنى هذا يقتل بارض من ارض العراق فمن ادركه فلينصره فقتل مع الحسين رضى الله عنه وقريب منه ما قاله العسلانى فى الاصابة وفى اسدالغابة وجاء الى الحسين ع عند نزوله كربلاء والتقى معه ليلافيمن ادركته الساعة وفى ابصارالعين وروى اهل السيرانه لما جائت نوبته استاذن الحسين ع فى القتل فاذن له وكان شيخاً كبيراً فبرز الخ

**امرپنجم درذكرى از جناب مسلم بن عوسجة الاسدى الصحابى المكنى بابى جحل**

دراسدالغابه ازعوسجة بن مسلم از پدرش مسلم روايتكرده قال رأيت رسول الله بال ثم توضاء ومسح على خفيه وابن حجرعسقلانى دراصابه گفته مسلم والد عوسجة قال ابن حيان له صحبة ومعلوم شد كه جناب مسلم بن عوسجة هم اسم پدرش عوسجه بوده وهم اسم پسدرش

و در **ابصار العین** میفرماید قال ابن سعد فی طبقاته و کان صحابیاً ممن رأی رسول الله وروی عنه الشعبی و کان فارساً شجاعاً له ذکر فی المغازی والفتوح الاسلامیه

**اقول** مراد بابن سعد صاحب کتاب طبقات محمد بن سعد البصری است که کاتب واقدی بوده ودر سنه دویست وسی ازدنیا رفته

درزیارت ناحیه مقدسه است السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف نحن نخلی عنك وبم نعتذر الی الله من اداء حقك ولاوالله حتی اکسر فی صدورهم رمحی واضربهم بسیفی ماثبت قائمه فی یدی ولاافارقك ولولم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لاافارقك حتی اموت معك و کنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء الله قضی نحبه ففزت ورب الکعبة وشکر الله لك استقدامك ومواساتك امامك اذمشی الیك وانت صریع فقال یرحمك الله یامسلم بن عوسجه وقرء فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظروما بدلوا تبدیلا الخ

**ودر ارشاد است** بعد قوله لقذفتهم بالحجارة قال والله لانسلیك حتی یعلم الله اناقد حفظنا غیبة رسوله فیك اماوالله لوعلمت انی اقتل ثم احیی ثم احراق ثم احیی ثم اذری یفعل ذلك بی سبعین مرة افارقتك حتی القی حمامی دونك و کیف افعل ذلك و انماهی قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لاانقضاء لها ابداً انتهی

**ودر نفس المهموم است** که مسلم بن عوسجه ره وکیل جناب مسلم بن عقیل بود درقبض اموال و بیع اسلحه واخذ نمودن بیعت انتهی

**ودر ارشاد مفید است** که وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع امر فرمود آتش بخندق دور خمیگاه بیندازند شمر بن ذی الجوشن ملعون فریاد زد یاحسین تعجلت بالنار قبل یوم القیمة حضرت فرمود یابن راعیة المعزی انت اولی بها صلیا

پس مسلم بن عوسجه قصد کرد تیری بجانب اورها کند حضرت اورا منع کرد مسلم عرضکرد این فاسق ازدشمنان خدا واز بزرگان جبابرین است حضرت فرمود من دوست ندارم که ابتدانمایم بقتال

**ودر تاریخ طبری است** حضرت مرکب خودرا سوارشد وبآواز بلند فریاد زد

ایها الناس بشنوید قول مراوتعجیل نکنید تاموعظه نمایم بآنچه که سزاواراست که بشما بگویم پس اگر عذرمرا قبول کردید وقول مرا تصدیق کردید وانصاف دادید باعث سعادت شما خواهد بودواگر قبول نکردید وانصاف ندادید فاجمعوا امرکم وشرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة الی آخر الایة

همینکه مخدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند وصدارا بگریه بلند کردند حضرت برادرش ابوالفضل و نوردیده اش علی را روانه فرمود که مخدرات ساکت کنند وفرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مخدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لایبعد

ابن عباس راوی گوید ماچنین گمان کردیم وقتیکه آقا گریه زنها را شنید یاد کرد ازعبدالله بن عباس چون اوحضرت را منع میکرد که زن دراین سفرهمراه ببرد

بعدکه زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الخ

**الحاصل** در ارشاد فرموده وقتیکه مسلم بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء ع با جناب حبیب بن مظاهر ببالین اوآمدند

جناب حبیب گفت عزعلی مصرعك یامسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولاضعیفاً بشرك الله بخیر فقال له حبیب لولاانی فی آثرك من ساعتی هذه لاحببت ان توصینی بکل ما همك قال بل اوصیك بهذ

رحمت الله واهوی بیده الی الحسین ع ان تموت دونه قال افعل برب الکعبة

**ودر تاریخ طبری است** فنادی اصحاب عمرو بن الحجاج قتلنا مسلم بن عوسجة الاسدی فقال شبث بن ربعی بعض من حوله من اصحابه ثکلتکم امهاتکم انما تقلتون انفسکم بایدیکم وتذللون انفسکم لغیرکم تفرحون ان یقبل مسلم بن عوسجة اما والذی اسلمت له لرب موقف له قد رأیته فی المسلمین کریم لقد رأیته یوم سلق آذربیجان قتل ستة من المشرکین قبل تمام خیول المسلمین افیقتل منکم مثله وتفرحون

**ودر ابصار العین است** وقتیکه مسلم بن عوسجه شهید شد جاریهٔ داشت صیحه میزد ومی گفت ( واسیداه یابن عوسجتاه )

**ومخفی نماند** بعضی گفتند جناب مسلم درجنک مغلوبه صبح عاشوراء شهید شد و بعضی گفتند بمیدان آمد ومبارزهم طلبید رشهید شد

## امر ششم

### در بعضی ازفضایل جناب بریر بن خضیر الهمدانی التابعی

**در ابصار العین است کان بریر شیخاً تابعیاً ناسکاً قاریاً للقرآن من شیوخ القرآء**

**وفی العاشر** ثم بریر بن خضیر الهمدانی بعد الحر وکان من عباد الله الصالحین الی ان قال وکان بریر اقرء اهل زمانه

**وجناب حاجی میرزا محمد قمی** در اربعین میفرماید قبل از شروع بقتال سیدالشهداء بریر بن خضیررا امرفرمود که نزد آن قوم برود وایشان را موعظه کند وبریررا اهل کوفه سیدالقراء مینامیدند وحافظ قرآن بود

چون شروع بموعظه نمود لشگر مشغول خنده کردن شدند واورا تیرباران نمودند

حضرت سیدالشهداء چون چنین دید نزدیك آن جماعت آمد وخواست تکلم فرماید لشگر مخالفین شروع نمودند بهلهله واصوات منکره

**ودر لهوف است** بعداز آنکه حضرت سیدالشهداء در عذیب الجهانات خطبه خواند قام بریر بن خضیر فقال والله یابن رسول الله ص لقد من الله بك علینا ان نقاتل بین یدیه وتقطع فیك اعضائنا ثم یکون جدك شفیعنا یوم القیمة

ودر موضع دیگر می فرماید که چون روز عاشوراء سیدالشهداء امر فرمود خیمهٔ زدند فامر بجفنة فیها مسك کثیر وجعل عندها نورة ثم دخل لیطلی فروی ان بریر بن خضیر یضاحك عبدالرحمن فقال له عبدالرحمن یا بریر یضحك ماهذه ساعة ضحك ولا باطل فقال بریر لقد علم قومی اننی ما احببت الباطل کهلا ولا شاباً وانما افعل ذلك استبشاراً بما نصیر الیه فوالله ما هو الا ان تلقی هؤلاء القوم باسیافهم فعالجهم بها ساعة ثم نعانق الحور العین

ودر مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی است که در کربلا بریر بر عمر سعد داخل شد و باو سلام نکرد

**عمر سعد گفت سلام شعار اسلام است**

**بریر گفت اگر شما مسلمان بودید اقدام بریختن خون پسر پیغمبر ص نمی گردید فهذا**

ماء الفرات یشرب منه کلاب السواد و خنازیرها وهذا الحسین بن علی واخوته و نسائه‌واهلبیة یموتون عطشا قد حلت بینهم وبین ماء الفرات

وعترت پیغمبر ص دراین بیابان نزدیك شده ازتشنگی هلاك شوند وهمه حیوانات سیرابند

عمرسعد سر بزیر انداخت واشعاری انشاد کرو وازآن اشعاراست

فوالله ما ادری وانی لواقف علی خطر لا ار تضیه ومینی

عاترك‌ملك‌الری‌والری‌منیتی ام ارجع مطلوبا بقتل حسین

وفی‌قتل‌النارالتی‌لیس دونها حجاب وملك الری قرة عینی

ودرابصارالعین است که جناب حر کار را بر حضرت سیدالشهداء ع تنك گرفت آقا اصحاب را جمع فرمود وخطبه خواند که اولش اینست

اما بعد فان الدنیا قد تغیرت‌الخ

جناب بریر ازجای خود حرکت نمود وبرخاست و گفت

والله یابن رسول‌الله‌ص لقد من‌الله بك علینا ان نقاتل بین یدیك تقطع فیك‌اعضائناحتی یکون جدك‌یوم القیمة بین‌ایدینا شفیعا لنافلاافلح قوم ضیعوا ابن بنت نبیهم و ویل لهم ماذا یلقون به‌الله واف‌لهم یوم ینادون بالویل والثبور فی نارجهنم

ودرزیارت ناحیه مقدسه اسم بریر را ندارد وشاید مراد ازیزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری جناب بریر باشد

ودرابصارالعین فرموده فی ضبط هذا الاسم وفی ضبط اسم ابیه خلاف فقد کتب فی کتب الرجال یزید بن حصین انتهی

## امر هفتم

## در ذکری ازجناب نافع بن هلال الجملی التابعی ره

درلهوف است وقتیکه درعذیب الهجانات حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند قام نافع بن هلال الجملی فقال والله ما کرهنا لقاء ربنا فاناعلی نیاتنا وبصائرنا نوالی من والاك ونعادی من‌عاداك

ودردمعةالساکبه ازمؤلفات بعضی ازمعاصرین خود ازشیخ مفید روایت کرده قال لمانزل الحسین فی کربلا کان اخص اصحابه به واکثرهم ملازمة له نافع بن هلال سیمافی مظان‌الاغتیال‌لانه کان‌حازما بصیراً ابالسیاسة

ودرنفس المهموم از طبری نقل کرده قال وکان نافع بن هلال الجملی قدکتب اسمه علی‌افواق نبله فجعل یرمی بها مسمومة

ودرناسخ ازصاحب روضةالاحباب نقلکرده نافع بن هلال الجملی جوانی بود بدیع جمال ونیکواندام تاآنکه میگوید هفتاد تیر درخدنك داشت با هرتیری فارسی به خاك هلاك انداخت

ودرتاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بعذیب الهجانات رسید چهار نفر از کوفه سواره آمدند بیاری آنحضرت

جناب نافع بن هلال الجملی بود

ومجمع بن عبدالله العائذی بود با پسرش

**وجنادة بن حرث السلمانی بود**

ودلیلشان طرماح بن عدی بود که براسب خود سوار بود واین اشعار را میخواند

یا ناقتی لاتذعری من زجری — و شمری قبل طلوع الفجر

بخیر رکبان و خیر سفر — حتی تحلی بکریم الفخر

الماجد الجد رحیب الصدر — اتی به الله لخیر امر

ثمت ابقاه بقاء الدهر

**وایضاً درتاریخ طبری است** که چون جناب عمروبن قرطة الانصاری شهید شد برادرش علی درمیان لشگر ابن سعد بود ازمیان جمعیت لشگر ابن سعد بیرون شد وفریاد زد

**یاحسین یاکذاب اغررت اخی وقتلته**

**حضرت فرمود انی لم اغراخاك ولکن هداه الله واضلك**

**علی گفت قتلنی الله ان لم قتك اواموت دونك**

بعد ملعون حمله کرد برحضرت سیدالشهداء ع

جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزمین افتاد

لشکرابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد ورجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الجملی — دینی علی دین حسین بن علی ع

**ودربحار است** فقتل ثلاثة عشر رجلا فکسروا عضدیه واخذاسیراً فقام الیه شمر فضرب عنقه

**ودرابصارالعین است** که بضبط قدماء هلال بن نافع غلط است وصحیح نافع بن هلال است وجمل منسوب است به جمل که بطنی است ازقبیلهٔ مذحج ودر کتب بجلی ضبط کرده اند واو غلط واضحست

## امر ششم

**درذکری ازجناب ابی ثمامه عمروبن عبدالله الاصائدی اوالصیداوی التابعی**

**ودرابصارالعین است** کان ابو ثمامه تابعیاً وکان من فرسان العرب ووجوه الشیعة ومن اصحاب امیرالمومنین ع الذین شهدوا معه مشاهده ثم صحب الحسین بعده وبقی فی الکوفه فلماتوفی معویة کاالب الحسین ع ولماجاء مسلم بن عقیل الی الکوفة قام معه وصار یقبض الاموال عن الشیعة بامرمسلم فیشتری بها السلاح وکان بصیراً بذلك الخ

**ودرتاریخ طبری است** که چون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده

کثیر آمد بجانب حضرت

**ابوثمامه** چون آن ملعون را دید گفت ( اصلحك الله یا ابا عبدالله قد جائك شر اهل ارض واجراه علی دم وافتکه ) **یعنی** آمد بسوی تو شر ترین اهل زمین وجری ترین آنها بریختن خون ودلیر ترین آنها

ورفت ابوثمامه جلوآن ملعون گفت شمشیرت بگذارو خدمت حضرت مشرف بشو

کثیر گفت لاوالله من پیغا می دارم بشنوید می گویم والابرمی گردم

ابوثمامه فرمود پس قبضهٔ شمشیرت را می گیرم آنوقت خدمت حضرت برو وپیغامت را بگو

راضی نشد ابو ثمامه گفت پس پیغامت را بمن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری
هستی نمی گذارم باینحال برحضرت وارد شوی
کثیرابا کرد و بر گشت نزد عمر سعد آنوقت عمر سعد قرة بن قیس تمیمی را خدمت حضرت
روانه کرد که پیغام بدهد
**در بحاراست** که ابو ثمامه بسیدالشهداء عرضکرد یا ابا عبدالله بنفسی لك الفداء انی اری هؤلاء
قد اقتربو منك ولاوالله لاتقتل حتی اقتل دونك انشاء الله واحب ان القی ربی قد صلیت هذه الصلوة التی
قددنی وقتها قال فرفع الحسین ع رأسه ثم قال ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین نعم هذا
اول وقتها قال سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی فقال لهم الحصین بن نمیر انها لا تقبل فقال له حبیب بن
مظاهر لاتقبل زعمت الصلوة من آل رسول الله وتقبل منك یاخمار الخ
**مخفی نماند** که حوار یین ابا عبدالله الحسین ع در تمام افعال واعمال وکردارشان مقتدی بودند
بسید ومولای خود ابی عبدالله الحسین ع نه آنکه اختصاص بنمازشان داشته باشد

## امر نهم
## درذکری ازجناب عابس بن شبیب الشاکری

**درناسخ** اورا از تابعین واصحاب امیرالمومنین ع نوشته
ودرنفس المهموم از تاریخ طبری نقل کرده وقتیکه جناب مسلم بن عقیل وارد کوفه شد در خانهٔ
مختار بن ابی عبیده نازل شد وجمعی ازشیعیان ومحبین حضرت سیدالشهداء ع خدمتش شرفیاب شدند
جناب مسلم کاغذ حضرت سیدالشهداء ع رابرای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند
فقام عابس بن شبیب الشاکری فحمدالله واثنی علیه فقال اما بعد فانی لااخبرك عن الناس ولااعلم مافی
انفسهم وما اغرك منهم ولکن والله اخبرك بما انا موطن نفسی علیه **والله** لاجیبنکم اذا دعوتم ولاقاتلن
معکم عدوکم ولاضربن بسفی دونك حتی القی الله لاارید بذلك الاماعندالله
ونفثةالمصدوراست انه کان رجال الشیعة رئیساً شجاعاً خطیباً ناسکاً متهجداً و کانت بنوشاکر وهم
بطن من همدان من المخلصین بولاء امیرالمومنین ع و کانوا من شجعان العرب وحماتهم و کانوا یلقبون
فتیان الصباح
وفی زیارت الناحیه المقدسة السلام علیك یاعابس بن شبیب الشاکری اشهدانك مضیت علی ما مضی
علیه البدریون والمجاهدون فی سبیل الله
ودر بحار از محمد بن ابی طالب نقل کرده فتقدم عابس فسلم علی الحسین وقال یا اباعبدالله
اماوالله ما امسی علی وجه الارض قریب لابعید اعز علی ولااحب الی منك ولوقدرت علی ان ارفع عنك الضیم
اوالقتل بشیء اعز علی من نفسی ودمی لفعلت السلام علیك یا اباعبدالله اشهدانی علی هداك وهدی ابیك
ثم مضی بالسیف نحوهم قال ربیع بن تیم فلمارایته عرفته وقدکنت شاهدته فی المغازی وکان اشجع الناس
فقلت ایها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب لایخرجن الیه احد منکم ناخذ عابس ینادی الارجل فلم
یتقدم الیه احد فنادی عمر بن سعد ویلکم ارضخوه بالحجارة فرمی بالحجارة من کل جانب فلمارای ذلك
القی درعه ومغفره ثم شدعلی الناس قال والله لقدرایته یطرد اکثر من مأتین من الناس ثم انهم تعطفوا علیه
من کل جانب فقتلوه واجزوا رایته فرأیت رأسه فی ایدی رجال ذوی عدة هذا یقول انا قتلته والاخر یقول
فاتوا عمر بن سعد فقال لاتختصموا هذالم انسان واحد
وفی الابصار العین ثم رمی به نحو الحسین ع

## امر دهم

### درذکری ازجناب شوذب بن عبدالله الهمدانی التابعی مولی شاکر

ثقة السلام حاج نوری نورالله مرقده میفرماید وشاید مقام شوذب اعلا ازمقام عابس باشد چون درحق شوذب گفتند وکان ای شوذب متقدماً فی الشیعة انتهی

ودرابصارالعین است وکان شوذب من رجال الشیعة ووجوهها ومن الفرسان المعدودین وکان حافظا للحدیث حاملاله عن امیرالمومنین ع

وقال صاحب الحدائق الوردیه وکان شوذب یجلس للشیعه فیأتونه للحدیث وکان وجیهاً فیهم

ودرنفس المهموم است که جناب عابس بجناب شوذب گفت امروزچه اراده داری

شوذب گفت خیال من آنستکه بهمراهی تو درمقابل پسر پیغمبرص جنك کنم تا کشته شوم

عابس گفت گمان منهم دربارهٔ توهمین بود

فتقدم بین یدی ابی‌عبدالله ع حتی یحتسبك کما احتسب غیرك من اصحابه وحتی احتسبك انا فانه لوکان معی الساعة احدانا اولی به منی بك لسرنی ان یتقدم بین یدی حتی احتسبه فان هذایوم ینبغی لنا ان نطلب الاجرفیه بکل ماتقدرعلیه فانه لاعمل بعدالیوم وانماهوالحساب فقدم فسلم علی الحسین ع ثم مضی فقاتل حتی قتل رحمة‌الله علیه

ودرلؤلؤ ومرجان ثقة‌الاسلام حاجی نوری میفرماید که شاکرقبیلهٔ ایست دریمن ازطایفهٔ همدان وعابس ازآن قبیله بوده است ومولی راکه اضافه بقبیله مینمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که شخصی ازقبیله بجهت تقویت خود نزد قبیلهٔ میرود وبا آنها هم قسم میشود پس آن قبیله درشدت و سختی اورا یاری میکنند بنحویکه درقبائل عرب مرسوم است

یا مولی بمعنی نزیل است یعنی از قبیله خود بجهت بعضی از اعراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت میکنند ودرقبیله دیگر نازل مشود وبقواعد آنها رفتار میکنند

و شوذب حلیف قبیله شاکر یا نزیل آنها بوده نه آنکه غلام وتابع آنها بوده چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلام را نسبت بطایفه وقبیله میدهند

پس معلوم شدکه چهارنفراول ازاین ده نفر ازشهداء ازصحابه حضرت پیغمبر(ص) بودند وشش نفر دیگر ازتابعین بودند ودرك صحبت حضرت امیرالمومنین ع را کرده بودند

## امر یازدهم

### درذکری ازجناب زهیر بن قین البجلی القائل للحسین

کمافی زیارت‌الناحیة‌المقدسة وقداذن له فی‌الانصراف والله لایکون ذالك ابداء اترك ابن رسول الله‌ص اسیراً فی یدالاعداء وانجوانا لااراني الله ذالك الیوم

ودرارشاد مفید است که بعدازآنکه آقا خطبه عصر روزعاشوراء را خواند که ازفقرات اوست

اما بعد فانی لااعلم اصحابا اوفی ولاخیراً من اصحابی ولااهل بیت ابرولااوصل من اهل بیتی فجزاکم‌الله عنی‌خیراً الاوانی لااظن یوما لنامن هؤلاء الاوانی قداذنت لکن فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی ولاذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا

پس جمعی اظهار جان فشانی نمودند

**و منجمله** جناب زهیر بن قین عرضکرد والله لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم نتلت حتی اقتل هکذا الف مرة وان الله یدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفسك هؤلاء الفتیان من اهل بیتك

**وسید بن طاوس** درلهوف فرموده درعذیب الجهانات که نزدیکی کوفه است بعداز آنکه حر ملاقات نمود حضرت سیدالشهداء ع را وآقا خطبه خواند

فقام زهیر بن القین فقال قدسمعنا هداك الله یا بن رسول الله مالتك ولو كانت الدنیا لنا باقیة وكنا لیها مخلدین لاثرنا النهوض معك علی الاقامة فیها

**ودر تاریخ طبری است** که روز عاشوراء وقتیکه جناب زهیر بن قین لشگر ابن سعد را موعظه کرد شمر ملعون گفت

**( اسكت اسكت الله نامتك ابرمتنا بكثرت كلامك )**

پس زهیر درجواب فرمود

( یا بن البوال علی عقبیه ما ایاك اخاطب انما بهیمة والله ما اظنك تحكم من كاب الله آیتین وابشر بالخزی یوم القیمة والعذاب الالیم )

فقال له شمر ان الله قاتلك وصاحبك عن ساعة قال افبالموت تخوفنی فوالله للموت معه احب الی من الخلد معكم الخ

**مخفی نماند** که از عبارت که جناب زهیر به شمر فرمود **( یا بن البوال علی عقبه )** وروایت ارشاد که حضرت سیدالشهداء باو فرمود ( یا بن الراعیة المعزی ) استفاده میشود دنائت **وخبائت نسب شمر اباً واماً که پدرش مثل شتر به عقب خود بول میکرد ومادرش هم گوسفند چران بوده**

ودر تذکره سبط ابن جوزی است وكان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین ع وقالت امرأته لغلام له اذهب فكفن مولاك فذهب فرأی الحین مجرداً فقال اكفن مولای وداع الحسین ع لاوالله فكفنه ثم كفن مولاه فی كفن آخر

**ودرارشاد مفید است** فجعل ع زهیر بن القین فی میمنة اصحابه وحبیب بن مظاهر فی میسرة اصحابه واعطی رایته العباس اخاه

ودرابصارالعین فرموده كان زهیر رجلا شریفا فی قومه نارلا فیهم بالكوفة شجاعاً له فی المغازی ما اقف مشهورة ومواطن مشهودة وكان اولا عثمانیا فحج سنة ستین فی اهله ثم عادفترافق الحسین ع فی الطریق فهداه الله وانتقل علویاً

و فرموده چون حضرت نماز خوف را اداء فرمود زهیر مشغول مقاتله شد قتالیکه مثلش دیده نشده وشبیهش شنیده نشده

**ورجز میخواند**

| | |
|---|---|
| انا زهیر وانا بن القین | زود كم بالسیف عن حسین |
| ان حسیناً احد السبطین | من عترة البر التقی الزین |
| ذاك رسول الله غیر بین | اضربكم ولا اری من شین |

یا لیس نفسی قسمت قسمین

بعد برگشت آمد مقابل حضرت سیدالشهداء ایستاد وگفت

ندتك نفسی هادیاً مهدیا — الیوم القی جدك النبیا
و حسناً و المرتضی علیا — وذوالجناحین الفتی الکمیا
و اسدالله الشهید الحیا

وبا حضرت وداع کرد رفت بمیدان مشغول قتال شد کثیر بن عبدالله شعبی ومهاجرین اوس تمیمی اورا شهید نمودند

## امر دوازدهم

### درذکری ازجناب سعد بن عبدالله الحنفی

**درزیارت ناحیه مقدسه است** السلام علی سعد بن عبدالله الحنفی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف لاوالله لانسلیك حتی یعلم الله اناقد حفظنا غیبة رسول الله ص میك والله لواعلم انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم ازری ویفعل ذلك بی سبعین مرة مافارقتك حتی القی حمامی دونك وكیف لاافعل ذلك وانماهی موتة اوقتلة وحدة ثم هی الكرامة التی لاانقضاء لها ابدا الخ

ودر کتاب لهوف است وحضرت صلوة الظهر فامر الحسین ع زهیر بن القین وسعید بن عبدالله الحنفی ان یتقدما امامه بنصف من تخلف معه ثم صلی بهم صلوة الخوف فوصل الی الحسین سهم فتقدم سعید بن عبدالله الحنفی ووقف یقیه بنفسه فمازال ولاتخطی حتی سقط الی الارض وهو یقول اللهم العنهم لعن عاد وثمود اللهم ابلغ نبیك عنی السلام وابلغه مالقیت من الم الجراح فانی اردت ثوابك فی نصرة ذریة نبیك ثم قضی نحبه رضوان الله علیه

**قوله - ولاتخطی** یعنی گام برنداشت تاوقتیکه افتاد برزمین

ودرابصار العین ازابی مخنف روایتکرده که چون سیدا لشهداء نماز ظهررا بجای آورد بطریق خوف لشگر نزدیك شدند وآقارا تیر باران کردند جناب سعید پیش روی آقا بدن خود را هدف تیرها گردانید گاهی صورتش را جلوی تیر میداد گاهی سینه‌اش را گاهی دستش را گاهی پهلویش را ونمیگذاشت تیری بر بدن سیدالشهداء ع وارد شود تا وقتیکه افتاد بروی زمین عرض کرد اللهم العنهم لعن عاد وثمود تا آنکه نگاه کرد بجانب آقا عرض کرد اوفیت یابن رسول الله ص قال نعم انت امامی فی الجنة ثم فاضت نفسه النفیسة

## امر سیزدهم

### در ذکری ازجناب محمد بن بشر الحضرمی

**فی للهوف** وقیل لمحمد بن بشر الحضرمی فی تلك الحال قداسر ابنك بثغر الری فقال عندالله احتسبه ونفسی ماكنت احب ان یوسر وانا ابقی بعده فسمع الحسین ع قوله فقال رحمك الله انت فی حل من بیعتی فاعمل فی فكاك ابنك فقال اكلتنی السباع حیاً ان فارقتك قال فاعط ابنك هذه الاثواب البرود یستعین بها فی فداء اخیه فاعطا خمسة اثواب قیمتها الف دینار

**قوله - بثغر الری** ثغر یعنی سرحد برود جمع برد

وجناب شیخ محمد سماوی درابصار العین میفرماید كان بشر من حضرموت وكان تابعیاً الی ان قال انه قتل فی الحملة الاولی

ودرزیارت ناحیهٔ مقدسه میفرماید السلام علی بشر بن عمر الحضرمی شكر الله لك قولك للحسین ع وقد اذن لك فی الانصراف اكلتنی اذا السباع حیاً اذا فارقتك واسئل منك ازكبان واخذلك مقلة الاعوان لایم

یکون هذا ابدا
مخفی نماناد که ظاهراً یك شخصی است که دراسم شریفش اختلاف واقع شده
ودرلهوف محمد بن بشرالحضرمی فرموده
ودرزیارت ناحیهٔ مقدسه بشر بن عمرالحضرمی فرموده

## امر چهاردهم

**درتاریخ طبری است** ماحاصله وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع ازمنزل اشراف حرکت فرمودند
به جانب کوفه دربین راه حر بن یزید الریاحی بامقدار هزار نفر سواره آمدند سر راه حضرت
سیدالشهداء ع
حضرت آثار تشنگی در لشگر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که آنها را آب دادند
**علی بن طعان محاربی** درآخر لشکر حر بود آقا دانستند که خودش واسبش تشنه است اور او
اسبش را بدست نازنین خود آب داد
وقت نماز به حجاج بن مسروق فرمود اذان بگوید بعد آقا خطبه خواند وبه مؤذن فرمود
اقامه بگوید
پس به حر فرمود میخواهی تو با اصحاب خود نماز بخوان -
جناب حر عرضکرد شما نماز بخوانید تا ماهم بانماز شما نماز بخوانیم نماز ظهررا بجای آوردند
وقت عصر نماز عصررا هم خواندند
بعد حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند ودرآخر خطبه فرمود
**اگرشما کراهت دارید از ورود ما بکوفه ورأی شما از آنچه بما نوشته اید وپیغام داده اید برگشته پس من برمیگردم**
حر عرضکرد ما از این کاغذ ها وپیغامها اطلاعی نداریم
سیدالشهداء به عقبة سمعان فرمود اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم الی
پس دوخرجینیکه مملو از کاغذ بود ریخت پیش روی حضرت سیدالشهداء ع
حر عرضکرد ما نیستیم از کسانی که بشما کاغذ نوشته اند وما ماموره‌ستیم تاشما را وارد
**برعبیدالله زیاد درکوفه نکنیم ازشما جدا نشویم**
سیدالشهداء فرمود الموت الی الیك من ذلك یعنی مرك بتو نزدیکتر است از آنکه
بتوانی مرا وارد کوفه نمائی
سیدالشهداء ع باصحاب فرمود برخیزید وسوار شوید اصحاب سوارشدند ومخدرات را
هم سوار کردند درمحملها خواستند برگردند حرمانع شد
آقا فرمودند ثکلتك امك - چه اراده داری
حر عرضکرد اگر غیر تو از عرب کسی اسم مادر مرا میبرد من جواب اورا میدادم لکن
والله من نمیتوانم اسم مادر ترا ببرم مگر بوجه احسن
ودرتذکره سبط ابن جوزی است بعدازآنکه روز عاشوراء سیدالشهداء ندا فرمود
**شیث بن ربعی . قیس بن اشعث وزید بن حرث را**
**فرمود شماها بمن کاغذ ننوشتید**

گفتند ماخبر از آن کاغذ ها نداریم

حر بن یزید که از بزرگان اهل کوفه بود گفت بلی والله قد کاتبناك ونحن الذین اقدمناك فابعدالله الباطل واهله والله لااختار الدنیا علی الاخرة ثم ضرب رأس فرسه ودخل فی عسکر الحسین ع فقال له الحسین اهلا وسهلا انت والله الحر فی الدنیا والاخره

ودر بحار از ابن نما نقل کرده که حر بسید الشهداء عرضکرد وقتیکه ابن زیاد مرا فرستاد بجنك شما از عقب سر آوازی شنیدم (بشر یا حر بالخیر) پس ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم والله نیست این بشارت وحال آنکه من بجنك سید الشهداء میروم ودر نفس خود خیال نمیکردم که یاری شمارا خواهم کرد حضرت فرمود لقد اصبت اجرا وخیرا

ودر لهوف است قال فمضی الحر ووقف موقفا من اصحابه واخذه مثل الافکل فقال له المهاجر بن اوس والله ان امرك لمریب ولو قیل لی من اشجع اهل الکوفه لما عدوتك فماهذا الذی ای منك فقال والله انی اخیر نفسی بین الجنة والنار فوالله لااختار علی الجنة شیئا ولو قطعت واحرقت ثم ضرب فرسه قاصدا الی الحسین ع ویده علی رأسه وهو یقول اللهم الیك انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائك واولاد بنت نبیك وقال للحسین ع جعلت فداك انا صاحبك الذی حبسك عن الرجوع وجعجع بك وماظننت ان القوم یبلغون منك ما اری وانا تائب الی الله تعالی فهل تری لی من توبة فقال الحسین ع نعم یتوب الله علیك الی ان قال ثم استشهد فحمل الی الحسین ع فجعل یمسح التراب عن وجهه ویقول انت الحر کما سمتك امك حرا فی الدنیا والاخرة

وحر که آمد بمیدان این رجز را انشاد کرد

| | |
|---|---|
| انی انا الحر ومأوی الضیف | اضرب فی اعناقکم بالسیف |
| عن خیر من حل بارض الخیف | اضربکم ولا اری من حیف |

ودر درالمسلوك است که منتهی میشود نسب شیخ محمد بن الحسن الحر العاملی صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمد بن حسن صاحب درالمسلوك بجناب حر بن یزید الریاحی

وفی کامل البهائی ودفن الحر بن یزید فی موضعه الذی قتل فیه دفنه اقاربه

واما مدفن جناب حر در همین موضعیکه فعلا بقعه و قبرشان موجود است مدرك واضحی غیر سیره مستمره ندارد

وشیخ شهید هم در دروس فرموده وهرگاه کسی زیارت کرد حضرت سید الشهداء راپس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین را وزیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حر بن یزید را الخ.

واین صریحست که قبر جناب حر در آن زمان درهمین موضع معروف بوده

لکن درارشاد فرموده فاما اصحاب الحسین ع رحمة الله علیهم الذین قتلوا معه فانهم دفنوا حواله و لسنا نحصل لهم اجدا یاعلی التحقیق الا انا لانشك ان الحائر محیط بهم رضی الله عنهم

ودر کامل بهائی است که دفن شد حر بن یزید درموضعیکه کشته شد درآن موضع دفن کردنداو را اقارب او

وآنفا از لهوف نقل شده که سید الشهداء ع در بالین اوخاکها را ازصورت حرپاك میکرد ومیفرمود انت الحر کما سمتك امك حرا فی الدنیا والاخره

از این روایت مستبعد می شود که مدفن جناب حر این موضع واینقدر دور باشد والله العالم

## امر پانزدهم در ذکری از جناب وهب بن عبدالله الکلبی

قال السید فی اللهوف وخرج وهب بن جناح الکلبی فاحسن فی الجدال وبالغ الجهاد وکان معه امراته ووالدته فرجع الیهما وقال یا امه ارضیت ام لا فقالت الام مارضیت حتی تقتل بین یدی الحسین وقالت امراته بالله علیك لاتفجعنی بنفسك فقالت له امه یا بنی اعزب عن قولها وارجع فقاتل بین یدی ابن بنت نبیك تنل شفاعة جده یوم القیامة فرجع فلم یزل یقاتل حتی قطعت یداه فاخذت امه عموداً فاقبلت نحوه وهی تقول فداك ابی وامی قاتل دون الطیبین حرم رسول الله فاقبل کی یردها الی النساء فاخذت بجانب ثوبه وقالت لن اعود دون ان اموت معك فقال الحسین ع جزیتم من اهلبیتی خیراً ارجعی الی النساء رحمك الله فانصرفت الیهن ولم یزل الکلبی یقاتل حتی قتل رضوان الله علیه

وفی نفس المهموم فذهبت امراته تسمح الدم عن وجهه فبصر بها شمر فامر غلاماً له فضربها بعمود کان معه فشدخها وقتلها وهی اول امراة قتلت فی عسکر الحسین ع

وفی الخباورمی براسه الی عسکر الحسین فاخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس الی عسکر ابن سعد فاصابت به رجلا فقتلته ثم شدت بعمود الفسطاط فقتلت رجلین فقال لها الحسین ارجعی یام ام وهب انت وابنك مع رسول الله ص الجهاد مرفوع عن النساء

ودر امالی شیخ صدوقست که وهب بن عبدالله نصرانی بود خودش ومادرش بدست حضرت سیدالشهداء اسلام آوردند

وبدانکه روز عاشوراء یکزن در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شد که زوجهٔ جناب وهب بودو غلام شمر اورا بقتل رسانید

**ودر ابصار العین است** که اسم آن ملعون رستم بود

ودوزن مقاتله کردند لکن شهید نشدند

یکی مادر جناب وهب ودیگری مادر جناب عمرو بن جناده که بعد ذکر خواهد شد ورجز خوانده (انا عجوز می النساء ضعیفة)

ودر زیارت ناحیه مقدسه جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبدالله بن عمیر کلبی را برده وظاهراً هردو یك موضوع باشد

**ودر ابصار العین** هم عبدالله بن عمیر را فرموده که مادرش وزوجه‌اش در کربلا بودند وزوجه‌اش ام وهب شهید شد

**الحاصل** معلوم نیست که مقتول فی یوم الطف پدر بوده یا پسر واسم جد اعلایشان هم معلوم نیست که جنابست چنانچه در ابصار العین فرموده یاجناح است چنانچه درلهوف فرموده

## امر شانزدهم
## در ذکری از فضایل جناب حنظلة بن اسعد الشبامی

**ودر نفس المهموم است** که حنظله درمقابل حضرت سیدالشهداء ع ایستاده وهرچه تیرونیزه و شمشیر میآمد صورت وگلوی وسینه خود را سپر می کرد وفریاد میزد یاقوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم ومن یضلل الله فماله من هاد یا قوم لاتقتلوا الحسین فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری الی ان قال فاستقدم وقاتل قتال الابطال وصبر علی احتمال الاهوال حتی قتل رحمة الله

**بیان** - فی ابصار العین الشبامی المعجمه والباء المفرده والالف والمیم والیاء منسوب الی شبام واو موضعیست بشام

## امر هفتم

### درذکری ازفضایل جناب سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی

**درلهوف است** و کان شریفاً کثیر الصلوة فقاتل الاسد الباسل و بالغ فی الصبر علی الخطب النازل حتی سقط بین القتلی

**ودرکامل** ابن اثیر نقل کرده که آخر کسیکه ازاصحاب حضرت سیدالشهداء باقی ماند جناب سوید بن عمرو بود که بابدن مجروح میان کشته های شهداء افتاد پس شنید که لشگریان می گویند کشته شد حسین ع ودر خود افاقهٔ دید و کاردی با او بود با آن کارد ساعتی مقاتله کرد تا شهید شد رحمةالله علیه

## امر هیجدهم

### درذکری ازجناب عمرو بن قرظة الانصاری

**درلهوف است** که بعداز شهادت جناب مسلم بن عوسجه جناب عمرو بن قرظة الانصاری بیرون آمد ازحضرت سیدالشهداء ع اذن گرفت حضرت اذن داد واو درپیش روی حضرت مثل مشتاقین بشهادت مقاتله کرد و کوشش نمود درخدمت سلطان السموات پس جمع کثیری از لشکر ابن زیاد را بجهنم فرستاد وجمع کرد بین درستی وجهاد وهر تیر وشمشیری که بطارف حضرت می آمد دست وبدنش را سپرمیکرد وراضی نمیشد که آسیبی ببدن مقدس حضرت وارد شود تاوقتیکه بدن نازنینش پر از جراحت شد پس توجه نمود بجانب حضرت خیدالشهداء ع عرضکرد یابن رسول الله ص هل رضیت

فرمود بلی تودر بهشت جلوی روی من خواهی بود بجدم پیغمبر ص سلام مرا برسان وبگوحسین هم ازعقب میآید

## امر نوزدهم

### در ذکری ازدو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالك بن عبد بن سریع

**درتاریخ طبری است**

که این دوپسرعم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند

روزعاشوراء آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء ع وگریه میکردند

حضرت فرمود ای دو برادر زاده من چرا گریه میکنید والله من گمان می کنم که همین ساعت چشمهایتان روشن شود

عرضکردند فدایت شویم والله ما بجهت خودمان گریه نمی کنیم بلکه گریه ما بجهت غربت شما است که دورشما را احاطه کرده اند وما قدرت نداریم دفع دشمن ازشما بکنیم

حضرت فرمود خداوند بشما بهترین جزای متقین را بدهد که شما بامن بجانتان مواسات می کنید

پس باحضرت وداع کردند ورفتند و **مقاتله نمودند تاشهید شدند رحمة الله علیهما**

### امر بیستم
### در ذکری از جناب زاهر بن الکندی که صاحب جناب عمرو بن الحمق است که حواریین حضرت امیرالمؤمنین ع بود

ودر ابصار العین از شیخ طوسی وغیر او نقل کرده که از احفاد جناب زاهر است محمد بن سنان زاهری که از رواة حضرت رضاع وحضرت جوادع است

### امر بیست ویکم
### در ذکری از فضایل آن جوانیکه پدرش درمعرکه شهید شده بود رحمة الله علیه

**در بحار** ازمحمد بن ابیطالب روایتکرده که مادراین جوان همراهش بود در زمین کربلا مادرش گفت اخرج یا بنی وقاتل بین یدی ابن رسول‌الله فخرج فقال الحسین ع هذا شاب قتل ابوه ولعل امه تکره خروجه فقال الشاب امی امرتنی بذلك فبرز **هو یقول**

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر
علی و فاطمة وا لداه فهل تعلمون له من نظیر
له طلعة مثل شمس الضحی لـه غرة مثل بـدر منیر

وقاتل حتی قتل رضوان‌الله علیه وحزراسه ورمی به‌الی عسکرالحسین ع فحملت امه راسه وقالت احسنت یا بنی یاسرور نلبی ویاقرة عینی ثم رمت برأس ابنها رجلا فقتلقه واخذت عمود خیمتا و حملت علیهم **وهی یقول**

انا عجوز فی النسآء ضعیفة خاویـة بـا لیـة نحیفة
اضـربکم بضربـة عنیفة دون بنـی فـاطمة الشریفة

وضربت رجلین فقتلتها فامر الحسین ع بصرفها ودعالها

ونفس‌المهموم اخت انی احتمل ان یکون هذا التقی ابن مسلم بن عوسجة الاسدی لماقد حکی عن روضته الاحباب قریباً من ذلك لابن مسلم بن عوسجه بعد ان ذکرقتل والده رضوان الله علیهما

---

ومثله فی روضته الشهداء ویحتمل ان یکون هوابن مسعود بن حجاج التیمی

فی‌الزیارة الناحیة المقدسة السلاعلی مسعود بن حجاج وابنه

ودرذخیرة الدار بن درشرح این فقره از زیارت ناحیه مقدسه السلام علی جنادة بن الکعب بن حرث الانصاری الخزرجی وابنه عمربن جناده

ازحدائق الوردیه نقل میکند که پسرجناده عمروغلام صغیری بود غیرمراهق نه سال ازسن شریفش گذشته بود ودر روایتی یازده سال

پس بعدازشهادت جناده درمعرکه مادرش گفت نوردیده بیرون ویاری کن حسین را الی آخرما نقلنا عن البحار تقریباً

وبدانکه اطفال غیر بالغیکه روز عاشوراء شهید شدند پنج نفر بودند

**اول ـ جناب قاسم بن حسن ع**

**دوم ـ جناب عبدالله بن حسن ع**

سوم - جناب عبدالله الرضیع ابن الحسین ع
چهارم - جناب محمد بن ابی سعد بن عقیل
پنجم - ازغیر بنی هاشم بود جناب عمرو بن جنادة الانصاری
وایضاً بدانکه روز عاشوراء سه سراز سرهای شهداء را بجانب حضرت سیدالشهداء انداختند یکی سرهمین جوان را ودیگر سروهب بن عبدالله را ودیگر سرجناب عابس بن شبیب شاکری را

## امر بیست ودوم

### درذکری ازجناب جون بن ابی مالك مولی ابی ذرالغفاری یعنی آزاد شده ابی ذر غفاری بوده

درلهوف است وکان عبداً اسوداً یقال له الحسین انت فی اذن منی فانما تبعتنا طالباً للعافیة فلا تبتل بطریقنا فقال یابن رسول‌الله انافی الرخا الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علیّ بالجنة فتطب ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی لاوالله لاافارقکم حتی یختلط هذالدم الاسود مع دمآئکم

**آمد بمیدان ورجز خواند**

کیف تری الفجار ضرب الاسود
بـا لمشرفی و القناء المسد
یذب عن آل النبی احمد

ثم قاتل حتی قتل رضوان الله علیه
وفی العاشرعن محمد بن ابیطالب فوقف علیه‌الحسین وقال اللهم بیض وجهه وطیب ریحه و احشره مع الابرار وعرف بینه وبین محمد وآل محمد ص
وروی عن‌الباقرع عن علی بن‌الحسین‌ع ان‌الناس کانوا یحضرون المعرکه ویدفنون القتلی فوجدوا جونا بعد عشرة ایام یفوح منه رائحة المسك رضوان الله علیه
ودرحاشیهٔ نفس‌المهموم محدث جلیل‌حاجی شیخ عباس قمی مدظله میفرماید وگفته اند کان ای‌جون بصیراً بمعالجة آلات الحرب واصلاح السلاح

## امر بیست و سوم

### درذکری ازغلام ترکی که دررکاب حضرت شهید شد

درعاشر ازمحمد بن‌ابیطالب روایتکرده ثم خرج غلام ترکی کان للحسین‌ع وکان قاریاً للقرآن فجعل یقاتل ویرتجزفقتل‌جماعة ثم سقط صریعاًفجآء الحین فبکی ووضع خده علی‌خده ففتح عینیه فرآی الحسین‌ع فتبسم ثم صارالی ربه
**وفی ابصارالعین** للمحدث الثقة الشیخ محمد السماوی قال کان واضح غلاماً ترکیاً شجاعاً قاریاً وکان للحرث السلمانی فجآء مع جنادة بن حرث‌الحسین‌ع کما ذکره صاحب الحدائق الوردیه
ومحتمل است که این غلام ترکی‌اسلم بن عمرو باشد
**درابصارالعین** کان اسلم من موالی الحسین‌ع وکان ابوه ترکیا
وازبعضی ازاهل سیر ومقاتل نقلکرده که رفت بمیدان ومقاتله کرد تاکشته شد وقتیکه افتاد بزمین سیدالشهداء رفت ببالینش درحالتیکه درا رمقی بود پس آنبزرگوار اورادر آغوش گرفت وصورت بصورت

او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت

( کیست مثل من وحال آنکه پسر پیغمبر ص صورت بصورت من نهاد )

بعد روح از بدنش مفارقت نمود

تنبیه بدانکه کسانیکه مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء زیاده براین ها بودند وما قناعت واقتصار نمودیم بذکری ازهمین بزرگواران از شهداء

وازمناقب ابن شهرآشوب استفاده میشود که تقریباً چهل نفراز اصحاب سیدالشهداء در حمله اولی که جنك مغلوبه واقع شد وتمام لشگرابن سعد برلشگر سیدالشهداءع حمله آوردند شهید شدند واسم شریف آنها مضبوط است

ودرآن حمله اول ازلشگرابن سعد خیلی بجهنم واصل شدند لکن چون عددآنها زیاد بودندمقتولین آنها بنظر نمیآمد

واما لشگر سیدالشهداء چون عددشان کم بود یکنفر از آنهاکه شهید میشد بنظرمیآمد

وبعضی نوشتند که جنك مغلوبه بین عسکرایمان وکفر در روز عاشوراء سه مرتبه واقع شد ودرهر مرتبهٔ جمعی ازلشگر سیدالشهداء شهید شدند

## در ذکری ازشهدائی که قبل از روز عاشوراء یابعد آن بیاری

## فصل نهم

**حضرت ابی عبدالله درکوفه شهید شدند**

**بامر عبیدالله بن زیاد**

**الاول** ـ جناب مسلم بن عقیل بن ابیطالبع بود

**ولابد است** درمقام از ذکر شش امر

## امر اول

### در رفعت شأن وعلومرتبه ومقامات جناب مسلم

**من جمله** درامالی شیخ صدوق ره ازابن عباس روایتکرده قال علی لرسول‌اللهص امك لتحب عقیلاقال ای والله انی لاحبه حبین حباله وحباً لحب ابیطالب له وان ولده لمقتول فی محبة ولدك فتدمع علیه عیون المؤمنین وتصلی علیه الملائکة المقربون ثم بکی وسول‌اللهص حتی جرت دموعه علی صدره ثم قال الی الله اشکوا ماتلقی وعترتی من بعدی

**ومنجمله درارشاداست** که حضرت سیدالشهداءع کاغذی نوشتند باهل کوفه وازفقراتش آنست که نوشت وانا باعث الیکم اخی وابن عمی وثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل الخ

## امر دوم

### درذکری از شجاعت حضرت مسلم

**دربحار** از محمد بن ابیطالب روایت کرده بعداز آنکه مسلم جمعی از لشگریان را بقتل رسانید **محمد بن اشعث** از ابن زیاد مدد طلبید

ابن زیاد گفت ترا بجنك یك نفر فرستادیم واینقدر ازلشگرترا بقتل رسانید پس چه‌خواهی کرد اگر ترا روانه کنیم بقتال باحسین بن علیع

**محمد بن اشعث** گفت ایهاالامیر اتظن انك بعثتنی الی بقال من بقالی الکوفه اوالی

جرمقان من جرامقة الحيرة اولم تعلم ايها الامير انك بعثتني الى است ضرغام سيف حسام فى كف بطل همام من آل خير الانام

ودر رجال از بعضى كتب ومناقب نقلكرده ان مسلم بن عقيل كان مثل الاسد وكان من قوته انه يأخذ الرجال بيده فيرمى به فوق البيت

ودر ناسخ التواريخ است كه آن بزرگوار با آنكه غريب ويكتنه بود وميان كوچه پياده جنك مى كرد معذلك يكصد وهشتاد نفر از آن جماعت را بجهنم روانه فرمود

## امر سوم

### در محبت حضرت سيدالشهداء ع بحضرت مسلم

**درارشاد است** كه در بين راه كوفه جناب عبدالله بن سليمان ومنذر بن مشمعل از بكر بن شعبة الاسدى شنيدند كه گفت

( لم اخرج من الكوفة من قتل مسلم بن عقيل وهانى بن عروة ورأيتهما يجران بارجلهما فى السوق )

اين دو نفر اين خبر را بحضرت سيدالشهداء عرضكردند

آقا مكرر فرمود انالله وانا اليه راجعون رحمة الله عليهما يردد ذلك مرارا الى ان قال لاخير فى العيش بعد هؤلاء الفتية الخ

واين فقره اخيره فى الجمله شبيه است بفرمايش آنبزرگوار ببالاين حضرت على اكبر ع كه فرمود على الدنيا بعدك العفى

**وهمچنين** حضرت مسلم خيلى محبت داشت بحضرت سيدالشهداء

**درارشاد ميفرمايد** بعداز آنكه حضرت مسلم را در كوفه دستگير نمودند گريه مى كرد شخصى عرضكرد ان من يطلب مثل الذى تطلب اذا نزل به مثل الذى نزل لم يبك

فرمود والله من بجهت خود گريه نميكنم وليكن گريهٔ من بجهت كسانى است كه روى مى آورند باينشهر بجهت پسرعمم حسين واولاد او

بعد به محمد بن اشعث فرمود ياعبدالله من ميدانم كه تو نميتوانى مرا امان بدهى آيا ميتوانى كسيرا روانه كنى اززبان من نزد پسرعمم ابى عبدالله كه با اهلبيتش ازمكه معظمه بجانب كوفه خارج شده يا خارج ميشود وباو عرض كند كه مسلم فرستاده نزدشما وخود او بدست دشمن اسيراست وگمان ندارد تاشام زنده بماند وعرض ميكند **پدر ومادرم بقربان تو باد برگرد ومغرور نگرداند ترا** وعده هاى اهل كوفه

**وايضاً** درارشاد است كه ازجمله وصايائى كه جناب مسلم به پسر سعد فرموده اين بود وابعث الى الحسين يرده

## امر چهارم

### در مصائب خاصهٔ جناب مسلم بن عقيل

اولا اين غريب مظلوم بود بلكه ميتوان گفت جناب مسلم ازخود حضرت سيدالشهداء ع هم غريب تر بود

**ثانياً درارشاد است** كه پشت بام دسته هاى نى را اهل كوفه آتش ميزدند وبر سر اين مظلوم ميريختند وحضرت سيدالشهداء ع همه قسم مصيبت داشت لكن مصيبت آتش

را نداشت

**ثالثاً درارشاد است** وقتیکه مسلم وارد شد با بن زیاد بینشان مکالماتی شد فاقبل ابن زیاد یشتمه ویشتم الحسین وعلیاً وعقیلا واخذ مسلم لا یکلمه ونحو مصیبت را سایر شهداء نداشتند

**رابعاً درارشاد است** که ابن زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره ببرند وسر نازنینش را از بدن جدا کنند وبدنش را از بالای قصر بپائین قصر اندازند

**جناب مسلم فرمود** لو کان بینی وبینك قرابة ما قتلنی کنایه ازآنکه تو از قریش نیستی

**خامساً** این مظلوم را باریسمان بپای مبارك درمیان بازار کوفه میکشیدند چنانچه در درارشاد است

**سادساً - بدن این مظلوم را بعدازشهادت بدار زدند**

چنانچه مسعودی در مروج الذهب می فرماید ثم امر ابن زیاد بجثة مسلم فصلبت وحمل رأسه الی دمشق

## امر پنجم

### دراسم شریف والده جناب مسلم وزوجه آن مظلوم

ابن تنیبه در کتاب الامامة والسیاسة میگوید که والده جناب مسلم کنیزی بود ام الولد واسم شریفش علیه بود

وزوجهٔ آن بزدگوار رقیه بنت امیرالمومنین ع بود

**ودرانوار العلویه** از کتابیکه غزالی از برای خوارزمشاه تالیف کرده نقل میکند که جناب **عقیل** وارد شد بمعویه معویه صد درهم باو داد

ازمنزل معویه که برمی گشت دربین راه چشمش به کنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود برگشت نزد معویه واظهار نمود که آن کنیزرا معویه برای او ابتیاع نماید

**معویه** گفت این کنیز را چه می کنی

عقیل گفت پسری بیاورد که اگربتو غضبناك شود گردن ترا بشمشیر بزند

**معویه** امر کرد آن کنیزرا بجهت او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبدالصاح مسلم بن عقیل وجناب مسلم رفت بشام وضیعهٔ فروخت بمعویه

خبر بحضرت سیدالشهداء ع رسید بمعویه نوشتند که اجازه نمیکنم معامله جناب مسلم را

**معویه** فرستاد نزد مسلم کاغذ حضرت سیدالشهداء ع را وگفت وجهیکه گرفتی رد کن

**جناب مسلم** درجواب فرمود نیست ازتو نزد من بغیر آنکه گردنت را بشمشیر بزنم

**پس معویه خندید** وگفت والله پدرت همین تهدید را بمن کرد قبل ازآنکه مادرت را بخرد ووجه را بجناب مسلم واگذار نمود

## امر ششم

### دربعض ازتواریخ متعلقه بجناب مسلم

**بدانکه درقمقام ازابن ابی الحدید** نقل کرده که چون عقیل ازدنیا رحلت فرمود مسلم هیجده ساله بودو گفتیم سابقاً که جناب عقیل درسنهٔ پنجاه هجری ازدنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلم دروقت شهادت

که سنهٔ شصت بود بیست وهشت ساله بوده
**ودرمروج الذهب** مسعودی می‌فرماید فخرج مسلم من مكة فی النصف من شهر رمضان حتی قدم الكوفة لخمس خلون من شوال والامیر علیها نعمان بن بشیر الانصاری وقاتل جناب مسلم بکر بن حمران احمری بود
**ودرارشاد است** وكان خروج مسلم بن عقیل بالكوفة یوم الثلثاء لثمان مضین من ذی الحجة سنة ستین وقتل رحمة الله علیه یوالاربعاء لتسع خلون منه یوم عرفه وكان خروج الحسین ع من مكة الی العرق فی یوم خروج مسلم بالكوفة وهو یوم الترویة
ودرتذكره سبط ازهشام كلبی نقل مبكند كه خروج حضرت سیدالشهداء از مدینه طیبه بمكه معظمه دوشب مانده بآخرماه رجب سنه شصت هجری بوده وداخل مكه شد روزجمعه سوم ماه شعبان وبیرون شد ازمكه روزسه شنبا هشتم ماه ذی حجه سنه مزبوره روزخروج مسلم بن عقیل بكوفه انتهی

**الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود كه با جناب مسلم دركوفه شهید شد وفضایل ایشان زیاد است**

ودرحبیب السیر نقل كرده بروایتی آن پیر عزیز هشتاد ونه سال ازعمرش گذشته بود وبشرف صحبت حضرت رسالت ص مشرف گشته بود انتهی
**و مسعودی** درمروج الذهب نقل فرموده كه جناب هانی به عبید بن زیاد فرمود ان لزیاد ابیك عندی بلاء حسناً وانا احب مكافاته به فهل لك فی خیرقال ابن زیاد وماهوقال تشخص الی اهل الشام انت واهل بیتك سالمین باموالكم فانه قدجاء حق من هواحق من حقك وحق صاحبك فقتل ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه فضرب وجهه بقضیب كان فی یده حتی كسرانفه وشق حاجبه ونثرلحم وجنته وكسر القضیب علی وجه ورأسه الی آخره
**وایضاً** مسعودی نقل كرده كه جناب هانی شیخ قبیله مراد وزعیم آنها بود وقتیكه سوارمی‌شد چهار هزار زره پوشیده وهشت هزارپیاده در ركابش حاضر بودند
وعسقلانی دراصابه گفته وكان یعنی هانی من خواص علی
وازطبقات ابن سعد نقلكرده كه جناب هانی علاوه برنود سال سن شریفش بوده بعد میگویند بنا براین جناب هانی زیاده برچهل سال درك نموده حیوة پیغمبرص را
**ودرارشاد است** بعد كه جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی را ازمیان مجلس بادست بسته آوردند میان بازارگوسفندفروشان كه اورا هم بقتل آورند فریاد زد وامذحجاه ولامذحج لی الیوم یامذحجاه واین مذحج
پس چون دید كسی اورا یاری نمیكند **فریاد زدآیاعصائی یاكاردی یاسنگی یا استخوانی نیست كه باو ازخود محافظت نمایم**
پس غلامان ابن زید اورا محكم گرفتند گفتند گردن خودرا بلند كن
فرمود من بجان خود سخی نیستم واعانت نمیكنم شمارا درقتل خود
پس رشید غلام تركی ابن زیاد آن مظلوم را بقتل رسانید
ودرمنتخب است وقتیكه مسلم وهانی را بقتل رسانیدند قبیله مذحج سوار براسبها شدند جسد مسلم وهانی را ازدست كسان ابن زیاد گرفتند وآنهارا غسل دادند ودفن كردند

ودر نفس المهموم است وورد انه قد ادراك النبی ص وتشرف بصحبته وکان یوم قتل تسع وثمانین سنه

ودرابصارالعین است کان هانی صحابیا کابیه عروة وکان معمراً وکان هو وابوه من وجوه الشیعة و حضرامع امیرالمومنین ع حروبه الثلثه

ولکن ثقةالاسلام نوری در کتاب لؤلؤ ومرجان فرموده حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده ونزد علماء هنوز بحد وثاقت نرسیده سید اجل بحر العلوم در رجال خود زحمت هائی کشید تا مدحی برای او پیدا کرده اما نه بآنجا که درقطارشهداء کربلا آید انتهی

## الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی

درارشاد است ماحاصله که چون حضرت سیدالشهداء بمنزل حاجز از بطن الرمه رسید کاغذی بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی اهل کوفه وگفته شده بتوسط عبدالله بن یقطر برادررضاعی آن بزرگوار وعلی الظاهر خبری ازجناب مسلم نداشت

ودرآن کاغذ بود

(من روزسه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویه ازمکه معظمه حرکت کردم همین روزها وارد میشوم برشما والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته)

جناب قیس بن مصهر کاغذحضرت سیدالشهداء رابرداشته روانه شد بجانب کوفه بقادسیه که رسید حصین بن نمیراورا گرفته بردنزدعبید زیاد

ودر روایت است که چون نزدیك کوفه رسید حصین بن نمیرملعون اورا خواست تفتیش کند جناب قیس کاغذ حضرت سیدالشهداء را بیرون کرد وجوید حصین اورا برد نزد عبید زیاد

چون مقابل عبید زیاد آمد پرسید توکیستی

فرمود من مردی هستم ازشیعیان امیرالمومنین ع وپسرش حسین بن علی

ابن زیاد گفت چرا کاغذ را جویدی

فرمود بجهت آنکه تونفهمی چه نوشته شده

ابن زیاد گفت از که بود بسوی که

فرمود ازحسین بن علی ع بسوی اهل کوفه که اسم آنها را نمی دانم

ابن زیاد لعین بغضب شدگفت والله دست ازتو برندارم تا مرا خبردهی باسماء آنجماعت ویابروی بمنبرولعن کنی حسین بن علی ع وپدرش وبرادرش را والا ترا پاره پاره می کنم

پس قیس رفت بمنبر وبعداز حمد وثنای الهی وصلوات برپیغمبر ص وآل پیغمبر ص خیلی ترحم فرمود برعلی وحسن وحسین صلوات علیهم اجمعین ولعن فرمود عبید زیاد وپدرش ومادرش وطغاة بنی امیه و بعد فرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شماواورا درفلان موضع گذاردم اجابت کنید اورا

پس ابن زیاد امر کرداورا ازمنبر بزیرآوردند وازبالای قصربادست بسته بزیرانداختند استخوان های بدنش درهم شکست لکن رمقی داشت ظالمی آمد وسرش را ازبدن جدا نمود

**بیان** ــ بطن الرمه سردوراهی است از برای کسانی که از مدینه میآیند یکراه بکوفه میرود ویك راه ببصره میرود

## الرابع - جناب عبدالله یقطر

درابصارالعین است که عبدالله بن یقطر الحمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء را مینمود نه آنکه مرضعهٔ اوبود چنانچه ام قیس بن زریح حضانت حضرت مجتبی را نمود چون درخبرصحیح وارد شده که سیدالشهداء شیرنخورده ازغیر پستان فاطمهٔ زهراء ع انتهی
بلکه از بعضی ازاخبار استفاده میشود که ازپستان هیچ زنی شیرنخورده نه ازپستان مادرش و نه ازرن دیگر بلکه ازابهام وزبان جد بزرگوارش شیرمیمکید کماقال السید بحرالعلوم ره (لله مرتضع لم یرتضع ابداً ) ( من ثدی انثی ومن طه مراجعه )
ودرابصارالعین ازاصابه عسقلانی نقل کرده که عبدالله بن یقطر صحابی بوده لانه لدة الحسین یعنی اوهم سن بوده باحضرت سیدالشهداء
واز کتاب لؤلؤ ومرجان ثقةالاسلام نوری استفاده میشود که جناب قیس بن مطهر الصیداوی و جناب عبدالله بن یقطر هردو رسول حضرت سیدالشهداء ع بودند بجهت اهل کوفه وهردو را ابن زیاد بقتل رسانید چنانچه ابوذربن سلیمان غلام یاآزاد کرده ورسول آنجناب بود باهل بصره وشهادت او هم بدست رجس غدار ابن زیاد بود

## الخامس - جناب عبدالله بن عفیف ازدی بود

درلهوف است که بعداز قتل حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون رفت بمنبر گفت
( الحمدلله الذی اظهرالحق واهله ونصر امیرالمومنین واتباعه وقتل الکذاب بن کذاب )
ناگاه عبدالله بن عفیف ازجای خود حرکت کرد واو از اخیارشیعه واز زهاد بود وچشم چپش درجنگ جمل کورشده بود وچشم راستش درجنگ صفین وهمیشه ملازم مسجد اعظم بود وروزتاشام نماز می‌خواند فرمود یابن مرجانه ان الکذاب ابن کذاب انت وابوک ومن استعملک وابوه یاعدوالله اتقتلون ابناء النبیین وتتکلمون بهذ الکلام علی منبر المؤمنین
راوی گفت ابن زیاد متغیرشد گفت کیست این متکلم
عبدالله گفت انا المتکلم یاعدوالله اقتل الذریة الطاهرة التی قداذهب الله عنها الرجس وتزعم انک علی دین الاسلام واغوثاه این اولاد المهاجرین والانصار لاینتقمون من طاغیتک بن اللعین علی لسان محمد رسول رب العالمین
راوی گفت غضب ابن زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عفیف را نزدیک بیاورید
پس آدمهای ابن زیاد اورا گرفتند که ببرند اشراف ازقبیله ازد اتفاق نمودند اورا ازدست آدم های ابن زیاد گرفتند وازمسجد خارج کردند ابن زیاد گفت بروید ابن کوررا بیاورید نزد من پس خبر بقبیلهٔ ازد رسید جمع شدند ومقاتله شدیدی واقع شد وجمعی کشته شدند تاوارد شدنداصحاب ابن زیاد بمنزل عبدالله عفیف اوراگرفتند آوردند نزد ابن زیاد مکالمات زیادی بینشان واقع شد تا این که ابن زیاد امر کرد گردن اورا زدند وبدن اورا بدار کشیدند

## السادس والسابع - طفلان صغیر جناب مسلم بن عقیل

شیخ صدوق درامالی روایت می کند که بعدازقتل حضرت سیدالشهداء این دوطفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانبان را طلبید این دو طفل یکسال میان زندان بودند بعد بامر آن ظالم شهید شدند

## فصل دهم

**درذکر اسامی اسرائیکه ازاهل البیت یوم الطف در کربلا حاضر بودند واسیرشدند**

وما ذکر می کنیم اسامی مقدسه آنچه راکه مطلع شده ایم ازایشان درضمن دوامر

## امر اول

### درذکر مردان اسیرشده

### اول ـ حضرت امام زین العابدین ع بود

درنفس المهموم از ابن نما نقلکرده قال علی بن الحسین ع ادخلنا علی یزید ونحن اثنی عشر رجلا مغلولون

**ودرعقدالفرید است** که بین حضرت علی بن الحسین ع ویزید مکالماتی شدبعد یزید گفت ماترون یا اهل الشام فی هؤلاء فقال له رجل منهم لاتتخذ من کلب سوء جروا العنةالله علیه وعلی کلامه

### دوم ـ حضرت محمد باقرع بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن محمد الطبری که معاصر محقق وعلامه بوده درکتاب کامل بهائی که تألیف کرد اورا ازبرای بهاء الدین جوینی وبسیار کتاب معتبریست فرمودو عمرسعد ملعون روزعاشوراء وروز یازدهم تا بوقت زوال درکربلا بود پیران ومعتمدان را موکل برامام زین العابدین ع ودختران امیرالمومنین ع ودیگر زنان اهل البیت گردانید وجمله بیست زن بودند وامام زین العابدین ع آن روز بیست ودوساله بوده وامام محمد باقر ع چهار ساله بوده و هردو درکربلا بودند حق تعالی ایشان را محفوظ داشت

ودرکتاب اثبات الوصیة است وقتی که وارد شدند اهل بیت به یزید بن معویه حضرت باقر ع دوسال وچند ماه ازسن شریفش گذشته بود

**یزید** با اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت امام زین العابدین ع پس اشاره کردند **بقتل آن بزرگوار وسخن بسیار زشتی گفتند که سزاوار نیست تکرارشود**

پس حضرت باقرع حمد وثنای الهی را بجای آوردند وبیزید لعنةالله فرمودند جلساء توچنین **اشاره** نمودند بتو بخلاف آنچه جلساء فرعون باو **اشاره** کردند گفتند **( ارجه واخاه )** یعنی تاخیر بینداز از اوو برادرش واینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت

**یزید گفت سببش چه بود**

فرمودند جالسین فرعون حلال زاده بودند جالسین تو ولدالزنا هستند چون انبیاء واولاد انبیاء را نمی کشد مگر حرامزاده

**پس یزید سرزیرانداخت** وامر کرد که اهلبیت را ازمجلس بیرون بردند

### سوم ـ جناب محمد بن الحسین ع بود

**درعقدالفرید** ابن عبد ربه آندلسی **ازجناب محمد بن الحسین** روایت کرده قال اتی بنا یزید بن معویه بعدما قتل الحسین ع ونحن اثنی عشرغلاما وکان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین فادخلنا علیه وکان کل واحد منا مغلولة یده الی عنقه

وعبدالله بن مسلم بن قتیبه درکتاب الامامة والسیاسة مینویسد وذکروا ان ابا مشعرقال حدثنی

محمد بن الحسین بن علی ع قال دخلنا علم یزید ونحن اثنی عشر غلاماً مغللین فی الحدید وعلینا قمیص تا آنکه میگوید یزید با اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ماترون فی هولاء فقال النعمان بن بشیر یا امیرالمومنین اصنع بهم ما کان یصنع بهم رسول الله ص لو رآیتهم بهذه الحال فقال فاطمة بنت الحسین یا یزید بنات رسول الله سبایا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تفیض وبکی اهل الشام حتی علت اصواتهم الخ

## چهارم - جناب عمر بن الحسین

**درلهوف** است و دعا یز علیه لعائن الایوم بعلی بن الحسین ع و عمر بن الحسین ع و کان عمر صغیراً یقال ان عمره احدی عشر سنه فقال له اتصارع هذ یعنی ابنه خالدا فقال عمر لا ولکن اعطی سکینا ثم اتاتله فقال یزید شنشنة اعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة

**ودر تاریخ طبری** این حکایت را درباره عمر بن الحسین بن علی نقلکرده

## پنجم - جناب حسن بن الحسن

**در کامل** ابن اثیر است واستصغر الحسن بن حسن بن علی وامه خثوله بنت منصور بن ریان الفصائری

## ششم - جناب زید بن الحسن المجتبی ع

## هفتم - جناب عمر بن الحسن المجتبی ع

**درلهوف** است وروی مصنف کتاب المصابیع ان الحسن بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمة الحسین فی ذلك الیوم سبعة عشر نفساً واصابه ثمانیة عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجه محمله الی الکوفة وداواه حتی برء وحمل الی المدینة وکان معهم ایضاً زید وعمر ولدا الحسن السبط علیهم السلام انتهی

## هشتم - جناب محمد بن عمر بن الحسن المجتبی

درهشتم بحار از تقریب المعارف ابو الصلاح نقلکرده فرمود وروایت کرده اند از عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب ع که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن را وهو الذی کان مع الحسین ع بکربلاء وکانت الشیعة تنزله بمنزلة ابی جعفر یعرفون حقه وفضله الخ

وابن نهایت تمجیداست که شیعه اورا نازل منزله حضرت باقر ع میدانستند وهما نقسم حقش ونظاش را میشناختند باحضور پدر بزرگوارش جناب عمر

**الحاصل** اسماء شدیفه بقیهٔ ازمردان اسیرشده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقلشده ازابن نما وازعقدالفرید آنستکه مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بر یزید بن معویه

## امر دوم

## دراسامی مقدسه مخدرات اسیرشده

**الاولی - حضرت زینب کبری**

**الثانیه - جناب ام کلثوم**

**الثالثه - جناب فاطمه**

**الرابعه - جناب صفیه**

**الخامسه - جناب رقیه**

**السادسه - جناب ام هانی**

که این شش نفر مخدرات دختران حضرت امیرالمومنین ع بودند حضرت زینب از فاطمه زهراء بود وپنج دختر دیگر ازسایر زوجات حضرت امیر بودند

ودر منتخب طریحی است وقتیکه عیال الله را داخل نمودند بر یزید بن معویه آن لعین نظر کرد بر آنها وازیکیك سؤال نمود درحالتیکه آنها بسته شده بودند بریسمان بلندی پس گفته شد این ام کلثوم کبری واین ام کلثوم صغری است واین صفیه است وام هانی است واین رقیه دختران امیرالمومنین ع هستند

ودرامالی شیخ صدوق ازفاطمه دختر امیرالمومنین ع نقلکرده ثم ان یزید علیه لعائن الله امر بنساء الحسین ع فجلس مع علی بن الحسین فی مجلس لایکنهم من حرولا برد حتی تقشرت وجوههم

**السابعه** جناب فاطمه بنت الحسین ع وبایشان مصائب زیادی وارد شد

**منجمله** درارشاد مفید است قالت فاطمة بنت الحسین ولما جلسنا بین یدی یزید رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال یا امیرالمومنین هب لی هذه الجاریة یعیننی وکنت جاریة وضیئة فارعدت و ظننت ان ذلك جائز لهم فاخذت بثیاب عمتی الخ

وشیخ صدوق درامالی طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسین ع فاطمه بنت امیرالمومنین ع فرموده

**الثامنه** جناب سکینه بنت الحسین ع ومصائب اینمخدره زیاد است

درفصول المهمه است لما ادخل نساء الحسین والرأس بین یدی یزید لعنة الله علیه فجعلت فاطمه وسکینه تتطاولان لتنظر الی الرأس وجعل یزید یستره عنهما فلمارایته صحن و اعلن به البکاء فبکت لبکائهن نساء یزید بنات معویه فولولن واعلن اصواتهن الی آخره

**التاسعه** ـ آن دختری که درخرابه شام ازدنیا رحمت فرمود وشاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهداء ع بوده چون مزاری که درخرابه شام است منسوبست باین مخدره و معروف است بمزار رقیه

ودر کامل بهائی روایت کرده که زنان اهلبیت در حال اسیری مخفی میداشتند بر اطفال شهادت پدرشان را ومیگفتند پدران شما بفلان سفر رفته وباز میآیند

وقیتکه ایشانرا داخل خانه یزید نمودند یکدختر چهارساله ازسیدالشهداء ع شبی ازخواب برخاست وگفت پدرم حسین چه شد وبکجا رفت الساعه اورا درخواب دیدم

**جمله زنان وکودکان بگریه درآمدند** وفغان وشورشی ازایشان برخاست

**یزید** کافر خوابیده بود ازخواب بیدارشد گفت چه خبر است

پس واقعه را تحقیق نمودند وقضیه را بیزید گفتند

آنملعون امر کرد سر نازنین پدراو سیدالشهداء را ببرند جهة آنطفل

**پس سر نازنین را درمیان طبقی نزد آنطفل گذاردند**

پرسید این چه چیز است

باوگفتند سر پدر بزرگوارت می باشد

**آنطفل بترسید وصیحه بلندی زد ورنجورشد ودر آن روز جان بجان آفرین تسلیم نمود**

ودربعضی ازتالیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی ودر آخر آن روایت مینویسد که آن **سر نازنین پدررا شناخت لبها را برلب مبارك پدر گذاشت وگریه زیادی کرد تاغش نمود چون حرکتش دادند دیدند آنطفل ازدنیا رفته**

**العاشر** جناب رباب بنت امرء القیس زوجه مکرمه حضرت سیدالشهداء ع والدهٔ مکرمهٔ حضرت سکینه خواتون وحضرت عبدالله رضیع

در نفس المهموم از اخبارالدول محمد بن جریرالطبری الامامی نقل کرده که جناب رباب با حضرت سیدالشهداء بود درسفر کربلا وجزو اسراء اهل البیت بود درسفرشام بعد که مراجعت کرد بمدینه اشراف وبزرگان قریش اورا خواستگاری کردند گفت ما کنت لاتخذ حموا بعدرسول الله یعنی بعداز پیغمبر پدر شوهری اختیار نخواهم کرد ویکسال بعد زنده بود وابداً درزیر سقف نرفت تا از غصه وغم ازدنیا رفت

**الحادی عشر** جناب شاه زنان بنت کسری که **ایضاً** زوجهٔ مکرمه حضرت سیدالشهداء ع بود

ودرمنتخب طریحی ازشعبی روایتکرده که درشام خواهر یزید گفت ایتکن سکینة بنت الحسین وبین این دومذاکراتی شد بعد عاتکه دختر یزید گفت ایتکن شاه زنان ابنة کسری انوشیروان پس فرمود ها انا بنت الملك وانا زوجة ابن بنت رسول الله ص المقتول ظلما الخبر

**الثانی عشر** والدهٔ ماجدهٔ جناب محسن بن الحسین ع

در نفس المهموم ازمعجم البلدان حموی نقل کرده که جوش کوهی هست در غربی حاب که معدن مس بود ولکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند براو اسراء اهل البیت حضرت سیدالشهداء ویکنفر اززوجات آنحضرت حامله بود ودرآنجا طفلش را سقط نمود وهرقدر آنمخدره طلب آب ونان نمود جوابی ندادند وعلاوه دشنام دادند پس آنمخدره نفرین نمود ازآنوقت هرکه درآن کوه کار کرد ربح ومنفعتی نبرد ودرقبله آنکوه مقبره ایست معروف بمشهدالسقط ونام سقط نام محسن بن الحسین ع است انتهی ودرآن کوه است مقبرهٔ ابن شهرآشوب صاحب کتاب مناقب ومحتمل است که والده جناب محسن جناب رباب یاجناب شاه زنان بوده باشد

**الثالث عشر** دختر جناب مسلم بن عقیل

درمنتخب طریحی است بعدازآنکه حضرت در بین راه خبرمسلم بن عقیل و هانی را شنیدند وقیل وکان لمسلم بنت عمرها احدی عشرسنة مع عیال الحسین ع فلماقال من مجلسه جاء الی البنت وقربها من منزلة فحست البت بالشر وکان الحسین مسح علی رأسها وناصیتها کما یعفل بالایتام فقال البت یاعم ما رأیتك قبل هذاالیوم تفعل بی مثل ذلك اظن انه قداستشهد والدی فلم یتملك الحسین من البکاء وقال لها یا بنیة انا ابوك وبناتی اخواتك فصاحت ونادت بالویل والثبور انتهی

وظاهراً اینمخدره خواهرزادهٔ حضرت سیدالشهداء بوده که دراین سن حضرت اورا روی زانو نشانیده واظهار ملاطفت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیة المکنی بام کلثوم الصغری بنت حضرت امیرالمومنین زوجه جناب مسلم بن عقیل بوده

**الرابع عشر** جناب فضه

دراصول کافیست لماقتل الحسین ع اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقالت فضة لزینب یاسیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج الیه جزیرة فاذا هو باسد الی ان قال والاسد رابض فی ناحیة قد عینی امضی الیه ماهم صانعون غدا الخ

**بیان** - فضه همان جاریه حضرت فاطمه زهراء هست که فضه نوبیه باشد و سفینه لقب غلام حضرت پیغمبر است که اسمش قیس یا نجران یا درمان یامهران بوده

**الخامس عشر** آن جاریهٔ که در کربلا حاضر بود

در لهوف است لما قتل الحسین ع جائت جاریة من ناحیة خیم الحسین ع فقال لها رجل یا امة الله ان سیدك قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیداتی وانا اصیح فقمن النساء فی وجهی وصحن

**السادس عشر** مادر جناب وهب بن عبدالله المکبی

**السابع عشر** مادر آن جوانیکه پدرش در معرکه شهید شده بود

**مخفی نماناد** که این پنج مخدره اخیره اگرچه تصریحی ندارد که بشام رفته باشند لکن ظاهراً ما مخدرات بوده‌اند واسیرشده‌اند وحقیر اسامی شریفه باقی مخدراتیرا که در کربلا بوده اند واسیرشده‌اند از کتب معتبره معتمده بدست نیاورده ام لکن معلوم است که از کنیزان جمعی خدمت مخدرات بوده‌اند

چنانچه در کامل ابن اثیرودر تاریخ طبری است فلما دخلوهم علی ابن زیاد لبست زینب ارذل ثیابها وتنکرت وحفت بها امائها

ودر بعضی از کتب معتبره دیگرهم وارد است این مضمون پس استفاده شد که حضرت زینب کنیزهای متعدده داشته اند ولابد باقی مخدرات هم کنیز داشتند

وبدانکه در بعضی از زیارت مؤلفه است السلام علی عاتکه وصفیه وسابق معلوم شد که جناب صفیه اسم دختر امیرالمومنین ع است ودر کربلا هم حاضر بوده

ودر معجم البلدان از یاقوت حموی نقل کرده که عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل بود واز جمله زوجات حضرت سیدالشهداء بود ونداردکه در کربلا هم بود یانه واین مخدره مرثیه کرد زوج مکرم خودرا

وا حسینا فلا نسیت حسینا قصدته اسنة الا عداء

غادروه بکربلاء صریعاً لاسقی الغیث بعده کربلاء

ودر ناسخ است که عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل وخواهر سعید بن زید بود که باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره بوده

**وبدانکه** افضل تمام مخدرات حضرت زینب خاتون (س) بودکه درباب دوم بعضی از فضائل این مخدره مکرمه ذکر شد لکن بزرگتر فضائل اینمخدره دو فضیلت است

**اول** آنکه اینمخدره علی الظاهر وصی حضرت سیدالشهداء بود

چنانچه در نفس المهموم از اثبات الوصیة مسعودی ره از مخدره مکرمه خدیجه بنت محمد بن علی الرضاع نقل میکند انه ای الحسین ع اوصی الی اخته زینب بنت علي سراً وعلی بن الحسین ع وتقیة واتقاء علیه

واین مناقاتی ندارد باآنچه سابقاً گفته شد که حضرت وصیت خطش را بدخترش سپرده باشد کما لایخفی

**فضیلت دوم** اینست که این مخدره چند مرتبه حفظ بنیه مقدسه حضرت زین العابدین ع را فرمود

**اول** در روز عاشوراء وقتیکه لشگر ابن سعد ریختند بخیمه ها بدای نهب وغارت نمودن

در نفس المهموم از اخبار الدول نقل کرده وهم شمر علیه ما یستحقه بقتل علی الاصغر وهو مریض فخرجت زینب بنت علی بن ابیطالب ع وقالت لاوالله لایقتل حتی اقتل فکف عنه

**دوم** در روز یازدهم عاشوراء وقتیکه اهلبیت وارد قتلگاه شدند

در کامل الزیاره ابن قولویه از قدامة بن زائدة از پدرش روایت کرده از حضرت علی بن الحسین ع ودر آن روایت است که فرمود

لما اصابنا بالطف وما اصابنا وقتل ابی ع وقتل من کان معه من ولده واخوته وسائر اهله وحملت حرمه ونسائه علی الاقتاب یراد بنا الکوفه وجعلت انظر الیهم صرعی ولم یواروا فعظم

ذلك فی صدری ویشتدلما اری منهم تلقی فکادت نفسی تخرج وتبینت ذلك منی عمتی زینب بنت علی الکبری فقالت مالی اراك تجود بنفسك یا بقیة جدی وابی واخوتی فقلت وکیف لااجزع واهلع وقداری سیدی و اخوتی وعمومتی وولدی واهلی مصرعین بدمائهم مرملین بالعرآء مسلبین لایکفنون ولایوارون ولا یعرج علیهم احد ولایقربهم بشر کانهم اهل بیت من الدیلم

بعد صدیقهٔ صغراء امام را تسلیه میدهد وحدیث ام ایمن را میخواند

**سوم** درمجلس ابن زیاد ملعون وقتیکه بین حضرت علی بن الحسین ع وابن زیاد ملعون مکالماتی رد وبدل شد

**درارشاد است** فغضب ابن زیاد وقال وبك جرأة لجوابی وفیك بقیة للرد علی اذهبو به فاضربوا عنقه فتعلقت به زینب عمته وقالت یابن زیاد حسبك من دمائنا واعتنقته وقالت والله لاافارقه فان قتلته فا قتلنی معه فنظرابن زیاد الیها والیه ساعة ثم قال عجباً للرحم والله انی لاظنهاودت انی قتلتهامعه دعوه فانی اراه لمابه ودرلهوف است فسمعت به عمته زینب ع فقالت یابن زیاد انك لم تبق لنا احدا غیرهذا الصبی فان کنت عزمت علی قتله فاقتلنی معه فقال ع لعمته اسکتی یاعمة حتی اکلمه الخ

**چهارم** در مجلس یزید ملعون

چنانچه در دمعة الساکبه از بعضی از نسخ ابی مخنف نقل میکند وقتیکه در مجلس یزید بن معویه زین العابدین ع آیه شریفه راتلاوت فرمود (ما اصاب من مصیبته فی الارض الی قوله والله لایحب کل مختال فخور) فغضب یزید وقال خذوه واضربوا عنقه فقالت ام کلثوم ویلك ایا یزید ماکفاك مافعلت بنا وقدار وبت الارض من دم اهل البیت ع وقد بقی هذا الطفل اتریدان تقطع نسل رسول الله قال الراوی فابکت کل من کان حاضراً فقال له لعنه الله بعض جلسائه سئلتك بالله یایزید الاماعفوت عنه فانه صغیرالسن ولایجب علیه القتل فامر اللعین بتخلیته

## فصل یازدهم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت سیدالشهداء ع

**اما وقایع سال پنجاهم هجری** بعداز شهادت حضرت مجتبی ع

بدانکه درماه شعبان سال پنجاه هجری مغیرة بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرك واصل شد درسن هفتاد سالگی وبعدازموت مغیره معویه زیاد بن ابیه راکه حاکم بصره بود حاکم کوفه هم نیز نمود خود زیاد آمد بکوفه وسمرة بن جندب ملعون را دربصره بجای خود گذارد

ودراینسال معویه معویه بن خدیج را ازحکومت مصرعزل نمود وسلمة بن مخلد را والی مصر نمود

**ودراینسال** جناب عقیل بن ابیطالب ع از دنیا رحلت فرمود

**واما وقایع سال پنجاه ویك**

منجمله آنکه معویه بتمام حکام بلدان نوشت انظروامن اقامت علیه البینة انه یحب علیا واهل بیة فامحوه من الدیوان واسقطوا عطائه ورزقه

چون این حکم بعمال رسید دست بقتل وغارت شیعیان گشودند وبسیاری از مردم را بتهمت تشیع بقتل آوردند

**ومنجمله** دراینسال جناب عمرو بن حمق وجناب حجر بن عدی که هردو ازخواص شیعیان امیرالمومنین ع بودند ازدنیا رحلت فرمودند وتفصیلش درباب سوم ذکرشد

ومنجمله دراینسال معویه بن ابی سفیان فرزند خودرا با لشگر زیادی مأمور نمود بفتح قسطنطنیه ودر آن جنگ جناب ابوایوب انصاری که اسمش خالد بن زید بود ازدنیا گذشت وجسداورا در کنار سور قسطنطنیه بخاک سپردند ومردم روم برای قبر او بنای عالی ساختند وقندیلی آویختند ودر آنجا استشفا میجستند

**واما وقایع سال پنجاه ودو**

منجمله دراینسال جناب میمونه بنت حارث زوجهٔ پیغمبر ص ازدنیا رحلت فرمود

ومنجمله دراینسال ابوموسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بود ازدنیا رفت

ومن جمله دراینسال جریر بن عبدالله البجلی ازدنیا رحلت فرمود

ومنجمله دراینسال حسان بن ثابت انصاری که شاعر بی بدلی بود درسن صد وبیست سالگی ازدنیا رحلت نمود

ومنجمله بعضی نوشتند که دراینسال بود شهادت جناب حجر بن عدی که درجنگ صفین امیر میمنه لشگر علی بن ابیطالب بود ودرجنگ نهروان امیر میسره وزیاد بن ابیه که امیر عراق بود درباره او سعایت کرد نزد معویه ومعویه اورا طلبید بشام ودر نزدیکی شام سراو وسی وپنج تن از اصحاب اورا بریدند وبنزد معویه بردند

**واما وقایع سال پنجاه وسه**

منجمله در اینسال زیاد بن ابیا بدرك واصل شد و قبرش در ثویه است نزدیك قبر جناب کمیل کذافی کامل ابن اثیر

ومنجمله ربیع بن زیاد الحارثی که حاکم خراسان بود دراینسال ازدنیا رفت

ومنجمله وردان غلام عمروعاص ملعون دراینسال ازدنیا رفت

**اما وقایع سال پنجاه وچهار**

منجمله دراینسال اسامة بن زید وحکیم بن حزام وابوقتاده ازدنیا رفتند

ومن جمله دراینسال سوده بنت زمعة بن قیس زوجهٔ پیغمبر ص ازدنیا رحلت فرمود

ومن جمله دراینسال ثوبان غلام حضرت رسول درحمص ازدنیا رحلت کرد

ومن جمله دراینسال معویه سعید بن عاص را از حکومت مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را والی مدینه گردانید

ومن جمله دراینسال معویه عبید زیاد را حاکم خراسان نمود

**واما وقایع سال پنجاه وپنج**

منجمله سعد بن ابی وقاص که بقول اهل تسنن ازعشره مبشره بود از دنیا رفت درسن هشتاد ودو سالگی واو آخر کسی بود ازعشره مبشره که ازدنیا رفت ودربقیع دفن شد

ومنجمله دراینسال سحبان وائل وفات کرد واودر بلاغت وفصاحت نظیر نداشته وضرب المثل است

ومنجمله دراینسال کعب بن عمروالانصاری وارقم بن ارقم ازدنیا رفتند

**واما وقایع سال پنجاه وشش**

من جمله معویه ملعون پسرش یزید ملعونرا بولایت عهد خود منسوب نمود وازمردم بیعت گرفت حضرت سیدالشهداء وجناب عبدالله بن عباس وعبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمود فرمان معویه را

وایضاً دراینسال معویه عبیدالله بن زیاد ملعونرا از حکومت خراسان عزل نمود وسعید بن عثمان بن عفان را بحکومت خراسان نصب نمود

ودرحبیب السیر است که سعید بعداز ضبط حدود خراسان لشگر بماوراء النهر بقصد تسخیر بخارا

کشید و بعدازفیصل دادن و گرفتن بخارا لشگر بقصد تسخیر سمرقند کشید و در آنجا محاربات سخت اتفاق افتاد وجناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد

**ومنجمله** دراینسال جویریه بنت حارث زوجهٔ حضرت پیغمبرص ازدنیا رحلت فرمود واورا درمدینه بخاك سپردند

## واما وقایع سال پنجاه وهفت

**منجمله** دراینسال معویه مروان بن حکم را ازحکومت مدینه عزل نمود وولید بن عقبة بن ابی سفیان را بحکومت نصب نمود

**وایضاً** دراینسال معویه حکومت کوفه را بضحاك بن قیس داد وحکومت بصره وایران وخراسان را به عبیدالله بن زیاد بن ابیه داد

**وایضاً** دراینسال شداد بن اوس که عباد وزهاد بود دربیت‌المقدس ازدنیا رفت ودرآنجا دفن شد

**وایضاً** دراینسال بقول بعضی عبدالرحمن بن ابی بکر که برادر ابی وامی عایشه بود درنزدیکی مکه معظمهٔ ازدنیا رفت ومادرش ام رومان بود

**وایضاً** دراینسال عایشه زوجه پیغمبرص ازدنیا رحلت کرد درشب سه شنبه هفدهم ماه رمضان درسن شصت وهفت سالگی وابوهریره بروی نماز خواند واورا دربقیع دفن کردند

ودر کامل بهائی است که معویه بمکه رفت که ازبرای یزید بیعت بگیرد عایشه تهدید فرستاد برای وی که برادرم محمد راکشتی وبرای یزید بیعت می گیری عمروعاص بمعویه گفت اگر عایشه بتوتشنیع زند خلق برتوخروج کنند معویه ابوهریره دشرجیل را باهدایای بسیار نزد وی فرستادکه باوی‌صلح کند وبرادراوعبدالرحمن را ولایت دهد وامثال اینها

روزی پیغام فرستادکه توقع است ام المومنین مارا بتشرف خودمشعوف سازد وچاهی کند وباهك پر کرد وفرش گرانمایهٔ آنجا پهن کرد و کرسی برسراونهاد وقت‌نماز خفتن‌اورا خواند وگفت چندبن هزار درهم نثار خواهم کرد

عایشه باغلام هندی بیرون آمد وبر خرمصری سوارشد ومعویه اورا اعزاز کرد وبدان کرسی اشاره کردکه بنشیند چون‌نشست فروشد بآن چاه درحال،معویه گفت غلام وخررا بکشتند ودرمیان‌آن چاه انداختند وخاك ریختند

مردم دراختلاف افتادند برخی گفتند عایشه بمدینه رفت بعضی گفتند به یمن رفت وحضرت سید ـ الشهداء علیه‌السلام وجماعت خاصان معویه حال را میدانستندلذا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ترکه اورا به وارثان او داد

**وایضاً** دراینسال بروایت بعضی ابوهریره عبدالرحمن‌الدوسی وفات نمود چنانچه درحبیب‌السیراست

## واما وقایع سال پنجاه وهشت

دراینسال عقبة عامر جهنی درمصروفات نمود ودرفسطاط مصرمدفون گشت

**وایضاً** دراینسال جبیربن مطعم بن نوفل ازدنیا رحلت کرد

وایضاً اینسال سمرة بن جندب ملعون ازدنیا رفت

## واما وقایع سال پنجاه ونه

دراینسال معویه خواهرزادهٔ خود عبدالرحمن بن ام الحکم را از کوفه عزل نمود ونعمان بن بشیر را

بحکومت کوفه نصب کرد

**وایضا** در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت ودر خراسان بود تاحضرت سیدالشهداء ع ارواحنا لهالفداء در کربلا شهید گردید

**وایضا** دراینسال اسامة بن زید بن حارث ازدنیا رحلت کرد علی نقل

**وایضا** در اینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و بعضی از مراتب شجاعت وفضایل اودر سابق گفته شد

**وایضا** دراینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود ازدنیا رحلت کرد

**وایضا** دراینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید ازدنیا رفت

**وایضا** دراینسال عبدالله بن عامر بن گریز درمکه ازدنیا رفت ودرعرفات دفن شد

**واما وقایع سنه شصت هجری**

دراینسال معویة ابن‌ابی‌سفیان ملعون درشام ازدنیا رفت ودرغره ماه رجب یا نیمهٔ آن یا بیست و دوم آن درسن هفتاد وپنجسالگی

وبعد ازفوت معویه یزید کاغذی نوشت به پسرعمش ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان که حاکم مدینه بودکه بیعت بگیرد ازحسین بن علیع وازعبدالله بن زبیر وازعبدالله بن عمر

هردو عبدالله که شنیدند ازمدینه فرار نمودند بمکه معظمه

حضرت سیدالشهداء هم امتناع فرمود از بیعت نمودن تاآنکه حضرت درشب یکشنبه دوشب مانده ازماه رجب‌ازمدینه طیبه بیرون شد بقصد مکه معظمه بااهل بیت‌وجمع کثیری از بنی‌هاشم وآنبزرگوار تلاوت میفرمود این‌آیه شریفه را ( فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من‌القوم الظالمین )

ودر روز سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه شد وتلاوت میفرمود ( ولما توجه تلقاء مدین قال‌عسی ربی ان یهدینی سوآءالسبیل )

وچون اهل کوفه شنیدند هلاکت معویة را وخروج حضرت سیدالشهداء ع را بجانب مکه معظمه شیعیان جمع شدند بخانه سلیمان بن صرد الخزاعی وکاغذها نوشتند بحضرت سیدالشهداء که تشریف بیاورید بجانب کوفه وآن کاغذ هارا بتوسط عبدالله بن‌مسمع وعبدالله بن وال فرستادند خدمت‌حضرت بعد بفاصله دو روز کاغذ هائی نوشتند بتوسط قیس‌بن مصهرالصیداوی وعبدالرحمن بن‌عبدالله‌الارحبی خدمت حضرت فرستادند بعد بفاصله چند روز کاغذها نوشتند وبتوسط هانی بن‌هانی السبعی وسعید بن عبدالله الحنفی روانه کردند

**الحاصل** تاآنکه عدهٔ کل کاغذ ها بدوازده هزار رسید ودر تمام‌آنها بشارت بود هلاکت معویه وتوهین بیزید واستدعا تشریف آوردنشان را بکوفه و تمام آن کاغذ ها از معاریف اهل کوفه بود نظیر جناب حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد و شیث بن ربعی و رفاعة بن شداد و مسیب بن نجبه و حجار بن ابحر وعروة بن قیس و عمرو بن حجاج و امثال این ها

وشیعیان بصره هم جمع شدند بخانه ماریه بنت منقذالعبدی که از شیعیان بود وآنهاهم کاغذ ها نوشتند وطلب کردند قدوم شریف حضرت را ببصره این بود که حضرت پسرعمش جناب مسلم رابجانب کوفه فرستاد چنانچه سابقا گفته شد وخودآن بزرگوارهم درهشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم الترویة بود ازمکه معظمه خارج شد وروز دوم محرم سنهٔ شصت ویك هجری بکربلای معلی رسید

## فصل دوازدهم در بعضی از فضایل زمین کربلا و بعضی از منابر شریفه بزرگانی که در کربلای معلی مدفونند

ولابد است درمقام از ذکر دوامر

### امر اول

در بعضی از فضایل زمین کربلا

ومخفی نماناد که فضایل آن زمین مقدس زیاد وماذکر می کنیم بعضی از آنهارا تیمناً

**الاول آنکه زمین کربلا افضل واشرف است اززمین مکه**

اولا بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکه معظمه است

**در بحار** از کامل الزیاره ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد وگفت (کدام زمینست مثل من وحال آنکه خانهٔ خدا به پشت من واقع شده ومردم میآیند بجانب من ازهر شقه وراه دور ومن قرارداده شده ام حرم ومحل امن الهی) پس خداوند وحی فرمود بسوی او که بس کن وآرام بگیر نیست فضیلتی که بتوداده شده درمقابل آن فضیلتی که بزمین کربلاداده ام مگر بمنزله سوزنیکه فروبرود درآب دریا پس ازآب دریا بردارد واگر نباشد زمین کربلا من بتوفضیلت نمیدادم واگر نمیبود آن وجود شریفیکه زمین کربلا در بر دارد من ترا خلق نمی کردم وخلق نمیکردم آن خانه ایراکه باوفخریه میکنی پس آرام بگیر ومستقر باش وبوده باش دقب ومتواضع وذلیل وخوار والا غضب میکنم بتووترا میبرم بآتش جهنم

**وثانیاً** بجهت آنکه زمین کربلا بیست وچهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی واقع شد

**در بحار** از کامل الزیاره ازحضرت علی بن الحسین روایت کرده فرموده خداوند اخذ کرد زمین کربلا را حرم امن ومبارك خود قبل ازآنکه زمین کعبه را خلق کند واورا حرم خود قراردهد بییست وچهار هزار سال وچون روزقیامت میشوداین زمین کماهی باتربت نورانه‌اش بلند میشود ونهاده می شود درافضل باغی ازباغهای بهشتی که ساکن نمیشود اورا مگرپیغمبران ومرسلین یافرمود اولوالعزم ازرسل وآن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغهای بهشتی چنانه روشنائی میدهد ستاره دی در بین ستاره ها ازبرای اهل زمین که نورش خیره میکند چشمهای اهل بهشت را وفریاد میزاند انا ارض الله المقدسة الطيبة المباركة التی تضمنت سيدالشهدآء ع وسید شباب اهل الجنة

**الثانیه این زمین کربلا بقعه مبارکه ایست که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده**

**درتهذیب** ازحضرت صادق ع روایت کرده شاطیء الواد الایمن الذی ذکرها الله فی القرآن هوالفرات والبقعة المباركة هی كربلاء بلدة طيبة

**الثالثه این زمین مقدس اطهر بقاع روی زمین واعظمها حرمة هست**

**در بحار** از کامل الزیارة ازام ایمن ازحضرت پیغمبرص روایت کرده که فرمود جبرئیل آمد نزد من واشاره نمود بسیدالشهدآء ع وگفت (سبطك هذا مقتول فی عصابة من ذریتك واهل بيتك واخيار من امتك بصفة الفرات بارض تدعی كربلاء من اجلها يكثرالكرب والبلاء علی اعدائك واعداء ذريتك فی اليوم الذی لاینقضی کربه ولاتفنی حسرته وهی اطهر بقاع واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة   **الرابعه** ـ این زمین مقدس یك باغیست ازباغهای بهشتی

**در بحار** از کامل الزیاره ازحضرت صادق ع روایت کرده فرمود قبرحضرت سیدالشهداء ع بیست ذراع در بیست ذراع باغیست ازباغهای بهشت وازاین زمینست معراج بآسمان ونیست ملك مقرب وپیغمبر مرسلی

مگر آنکه ازخداوند سؤال میکنند که زیارت نمایند این زمین رافوجی هبوط مینمایند وفوجی صعود میکنند

**الخامسه - حوارئین ازملائکه نازله ازآسمان تمنی میکنند هدیه آوردن این تربت مقدس را**

دربحار ازمزار کبیر روایت می کند که حورالعین وقتیکه بیبینند یکنفر ازملائکه راکه هبوط میکنند بسوی زمین طلب هدیه می کنند از اوتسبیح وتربت را ازخاك قبرحضرت سیدالشهداءع

**السادسه - مستحب است نهادن تربت بامیت میان قبرومخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس**

درغیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله بن جعفر حمیری بحضرت حجتع وسؤال کرد آیا جایز است درقبرمیت ازخاك تربت بگذارید یانه ؟

فرمود بلی می گذارند ومخلوط می کنند بحنوط میت انشاء الله

ودرخصایص است که روایت شده زن زانیهٔ اولادش را بدست خود میسوزانید چون از دنیا رفت و اورادفن کردند زمین اورا دور انداخت مکرر پس بتعلیم یکنفر از ائمهع قدری از تربت حضرت سید الشهداء با اودفن کردند بعد اورا دور نینداخت

**السابعه - مستحب است سجده نمودن باین تربت مقدس**

درمصباح المتهجدین ازمعوية بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادقع خریطهٔ زردی داشت که دراوتربت حضرت سیدالشهداءع بود وقت نمازکه میشد همان تربت را درموضع سجودش میریخت وسجده براومی کرد ومی‌فرمود برتربت حضرت سیدالشهداءع پاره می کند حجب سبع را

**الثامنه - آنکه خداوند شفارا دراین تربت مبارکه قرارداد**

درامالی شیخ طوسی ازمحمد بن مسلم روایت کرده گفت شنیدم ازحضرت باقرع وازحضرت صادق که فرمودند ان الله عوض الحسینع من قتله ان جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابت الدعاء عند قبره ولاتعد ایام زائر جائیاً وراجعاً من عمره

درمزار بحارازکامل الزیاره ازبنی هاشم جعفری روایت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادیع در حالتیکه آن بزرگوار تب دار وعلیل بود فرمود یا اباهاشم بفرست مردی را ازدوستان ما که برود بحائر ودعا کند بجهت شفاء من

گفت من بیرون شدم ازخدمت آنحضرت ومقابل شدم باعلی بن بلال باوگفتم آنچه مولایم بمن فرموده بود وازاوخواهش کردم برود بحائر بجهت دعاء نمودن برای آنحضرت گفت سمعاً وطاعة ولکن من می گویم که حضرت هادی افضل است ازحائر ودعای خودشان ازبرای خود افضل است ازدعای من برای ایشان درحائر - ابی هاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی بن بلال گفت

فرمود بعلی بن بلال بگو که پیغمبرص افضل بود از خانه کعبه واز حجرالاسود معذلك دور خانه طواف میکرد واستلام حجر مینمود وازبرای خداوند بقعه هائیست که دوست میدارد درآن بقعه هادعا بشود واجابت بفرماید وحائر ازآن بقعه ها است

**التاسعه - مباهات نمودن این زمین مقدس برسایر زمین ها**

دربحار ازکامل الزیاره صفوان جمال ازحضرت صادقع روایت کرده فرمود وان کربلاء وماء الفرات اول ارض واول ماء قدس الله تبارك وتعالی وبارك علیها فقال لها تکلمی بمافضلك الله قالت انا ارض الله المقدسة المباركة الشفاء فی تربتی ومائی ولافخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلك ولافخر علی من دونی بل شکرالله فاکرمها وزادها بتواضعها وشکرالله بالحسینع واصحابه

**العاشره** - جمیع ملائکه این خاك مقدس را استشمام نمودند
در بحار از کامل الزیاره روایت کرده که ملکی آمد خدمت پیغمبر (ص) وخبر قتل حضرت سیدالشهداء ع داد ملکی بود که نازل شد بدریا وبالش را پهن کرد بدریا وصیحهٔ زد وگفت یا اهل البحار البسو اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح بعد تربت مقدس را ببالش برداشت وعروج کرد بآسمان وباقی نماند ملکی درآسمان مگرآنکه آن تربت مقدس را بوئید واثری از آن در اوماند وبرقاتلین آن بزرگوار لعن کرد
ودر روایت دیگر فرمود وهو یفوح کالمسك
ودر روایتی ازحضرت زین العابدین نقلکرده که فرمود من زیارت کردم قبر پدر بزرگوارم را پس بوی سیب ازقبر شریفش استشمام نمودم پس اگرازشیعیان وزائرین قبر مقدس بخواهد بفهمد دروقت سحرمشرف بشود تا بیابد بوی سیب را اگر ازروی اخلاص باشد
وبدانکه ازاعظم سعادات است دفن در کربلاء معلی وما ذکرمیکنیم دراین مقام سه حکایت مختصر
**الاول** - در کلمهٔ طیبه ثقةالاسلام نوری از جناب ملاکاظم هزار جریبی تلمیذ علامهٔ بهبهانی در کتاب تحفةالمجاور نقلکرده از سید جلیل جناب آقا میرسید علی صاحب ریاض فرمود درعصر پنجشنبه عادت داشتم برفتن بزیارت‌قبوریکه در نزدیك خیمگاه است پس شبی درخواب دیدم که رفتم بآن‌مقابر پس‌دیدم بلدراکه خالی ازعمارتست وبجای همه عمارات قبراست پس متفکرومتوحش شدم وشنیدم که هاتفی میگوید خوشا حال کسیکه دراین ارض مقدس مدفون شود اگرچه باهزاران گناه باشد ازهول قیامت سلامت در رود وهیهات که کسیکه دراینجا مدفون نشود ازهول قیامت بسلامت در رود
**الثانی** - نیزدر کلمه طیبه ازعلامهٔ بهبهانی نقل فرموده گفت درخواب دیدم حضرت سیدالشهداء ع را عرضکردم سید ومولای من آیا سؤال می کنند از کسیکه دفن شده باشد درجوار شما فرمود کدام ملك است که اورا این جرئت باشد که از اوسؤال کند
**الثالث** - در دارالسلام ازمرحوم میرزا محمد شهرستانی که از اجلهٔ علماء بوده نقلکرده که من مجاور بودم در کربلاء معلی وحاجی حسینعلی نام خواتون آبادی که ازاهل صلاح بود مجاور نجف‌اشرف بود واومرا ترغیب می کرد بمجاورت نجف‌اشرف ومیگفت مجاورت کربلای معلی‌موجب قساوت قلب می‌شود پس‌شبی‌درخواب دیدم که در رواق بالای سرمطهرحضرت امیرمقابل شباك هستم وحاجی‌حسین علی‌هم آنجاهست وبرعادت خود بازمنکرمجاورت در کربلا گردید پس‌دیدم که مولایم حضرت صاحب الزمان هم آنجاتشریف دارند حاجی بحضرت عرضکرد شما اینجاتشریف دارید ومردم میروندبسامره بزیارت شمافرمودند من‌درآنجاهم نیزهستم بعد فرمواحدی را از کربلابسوی جهنم نمیبرند دومرتبه اشاره‌فرمود بقبرمقدس‌حضرت‌امیرع فرمود بحق‌امیرالمومنین‌احدی را از کربلابسوی جهنم نمیبرندپس بخاطرم گذشت که قسم معصوم بجهت انکارحاجی حسین علی‌هست مجاورت کربلا را بعد فرمود بشرط آنکه یکشب در آنجا بیتوته کند من چنین فهمیدم که مقصود حضرت از بیتوته قیام بعبادت است عرض کردم مامیخوابیم درشبها تاطلوع شمس- حضرت فرمود اگرچه بخوابید تاطلوع شمس وهمین‌خواب سبب شد که من اختیار نمودم مجاورت کربلای معلی را تا زنده باشم



## امر دوم

### دربعضی از مقابر شریفهٔ امامزادگان وعلمائی که درکربلای معلی وحله وحوالی این دوبلد مدفونند

اما مقابر بعضی از بزرگان که درکربلای معلی مدفونند

عمده قبور شریفه شهدائی است که دررکاب ظفرانتساب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شهیدشدند چنانچه در هدیة الزائرین از مزار مرحوم سید مهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که درراه امام حسینع شهید شده‌اند چه آنها که درحائر نزدآنحضرت مدفونند وچه آنان که بیرون ازحائرند مثل حضرت عباس وجناب حبیب بن مظاهروجناب حربن یزیدالریاحی وجناب مسلم بن عقیل وجناب هانی بن عروه وعون بن عبدالله بن جعفرالطیار انتهی

وشهید در دروس فرموده وهرگاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش علی بن‌الحسین را وزیارت کند شهدآء را وبرادرش حضرت عباس وحربن یزید را انتهی

وبدانکه اشخاصی که درراه حضرت سیدالشهداء روزعاشوراء شهید شدند غالبا قبر مقدسشان درپای قبرمقدس حضرت علی اکبراست مگر قبر مقدس حضرت ابی الفضل العباس که مسلماً درهمین موضعی است که مزار مومنین است وقبر جناب حبیب بن مظاهر که در میان رواق مطهر است و قبر شریف حربن یزید الریاحی که در یکفرسخی کربلای معلی است وقبر جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که در دوفرسخی کربلای معلی است

وبعضی ازمعتمدین گفتند که جناب حردر میدان جنك کشته شد وحضرت سیدالشهداء ع ببالینش آمد لکن وقتیکه طایفه بنی الریاح شنیدند که لشگریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را بردند دریك فرسخی دفن کردند که پایمال سم ستوران نشود

لکن ثقةالاسلام نوری این نقل را تکذیب مینماید

وجناب عون هم تعاقب از لشگریان فرمود تا این موضع ودر آنجا لشگر هجوم آوردند و او را شهید نمودند وهمان موضع هم دفن کردند

وصحت این هم معلوم نیست اگرچه دراین موارد سیره کافی است ومسلما سیره قطعیه است که‌در این اماکن شریفه مؤمنین ازسابق بعناوین مذکوره زیارت میکردند وشاید قبرجناب جون مولی‌ابی ذرهم درحفیره نباشد که سایرشهداء را دفن کردند

چون دربحار ازحضرت زین‌العابدین روایت کرده جماعتیکه حاضرشدند بجهت دفن شهداء جون‌را بعدازده روز دیدندکه بوی مشك از اوساطع است

وسزاوار است که مومنین زیارت کنند قبرشریف طفلان مسلم راکه درنزدیك مسیب معروفست وبقعه‌و بارگاهی دارند و بعضی استبعاد نموده اند بودن قبرطفلان جناب مسلم دراین موضع چون بمقتضای‌خبر امالی‌شیخ صدوق آنهارا ددکوفه درکنارشط فرات شهید کردند وسرشانرا بردند نزدابن زیادوجسد شان رامیان‌آب انداختند ونهرفرات ازمسیب میآید بکوفه وازمسیب‌تابکوفه شاید زیاده ازپانزده فرسخ باشد ومعقول نیست که‌آب آنهارا سربالا باین موضع آورده باشد وبعیداستکه جنازهٔ آنهارا از آب گرفته باشند وباین محل بعید دفن کرده باشند

وبعضی از بزرگان ازعلماء گفته اند که درسابق نهری از کوفه جاری بوده باراضی زیر شط تا بمسیب چون آن اراضی ازشط گود تراست وآن اراضی را زراعت میکردند وازآن نهر آب میدادند وگفتند فعلاهم علامتی ازآن نهرموجود است وجسد طفلانرا میان آن نهر انداختنه بودند نه میان شط بزرك وآب که جسدشانرا باینموضع رسانید ازآب گرفتند ودفن کردند وسیره مستمره هم هست که مؤمنین متوجه باینمکان بودند بعنوان زیارت این دوطفل

**واما سایر قبور متبرکه که درآن زمین مقدس است ازمشاهیر امامزادگان عظام و علمای ذوی العز والاحترام**

**الاول** - حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمدالعابدین ابن الامام موسی بن جعفر الکاظم وقبر شریفش درآخر رواق بالای سرمبارك است وضریح برنجی هم دارد

**الثانی** - سیدالمفخم ابواحمد حسین بن محمد الاعرج بن موسی ابی السجة ابن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم ع والدین سیدین السندین السیدالمرتضی والسیدالرضی

درعمدةالطالب است او دوسنهٔ چهارصد در بغداد رحلت فرمود ودرخانهٔ خود دفن شد و اورا نقل کردند بکربلای معلی

ودرتاریخ ابن اثیراست که ولادت والد ماجد سیدین درسنهٔ سیصد وچهار بود

**الثالث** - السید المعظم علم الهدی ذو الثمانین مجدد المذهب الامامیه فی راس المائة الرابعة ابوالقاسم علی بن الحسین السابق ذکره الملقب بالسیدالمرتضی

ولادت آن بزرگوار درسنهٔ سیصد وپنجاه وپنج بود ورحلتشان در بیست وپنجم ربیع المولود سنهٔ چهارصد سی وشش بود

**الرابع** - السید الزاهد العابد محمد بن الحسین الملقب بالسیدالرضی برادر ابوینی سید مرتضی تولدش سنهٔ سیصد وپنجاه ونهٔ بود ورحلتشان روزیکشنبه ششم محرم سنه چهارصد وشش بود

واین دوسید جلیل را درکاظمین دفن نمودند هریك را درخانه خودشان در موضعی که الحال صورت قبرشان موجود است وبعد مثل والد ماجدشان جسدشان را حمل نمودند بکربلای معلی و در جوار جدشان دفن شدند

وحجة الاسلام آقا سید حسن صدر کاظمینی دامت برکاته شفاهاً فرمودند که قبر شریف این دو امامزاده وقبر والد ماجدشان پشت سر واقعست که از قبر مقدس تا قبر این سه بزرگوار تقریباً پنج ذراع فاصله است وفرمودند بعضی از ثقات کـه میان سرداب مقدس مشرف شده اند صورت قبر این سه آقازاده رامیان سرداب دیده اند

ودرحاشیهٔ عمدةالطالب خوش خط قدیمی بخط ملا حسین کتابدار نجفی نوشته بود که قبر شریف ابواحمدالحسین وقبر الرضی والمرتضی پشت سر قبر مطهر است بفاصله دو ذراع وشبری واز برای هریك ازقبور ایشان سکوی بلند از سنك مرمراست ودر هرسکوئی هم بابیست که بمسجد جامع پشت سر مطهر باز میشود بعد میگوید وهی معروفة مشهورة معلومة یعرفها کل احد قدس الله ارواحهم

**الخامس** - السیدالجلیل النبیل السید علی ابن محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض خواهرزادهٔ علامهٔ بهبهانی وزوج ابنته

تولدشان در ربیع المولود سنه هزار وصد وشصت ویك بود ورحلتشان درسنه هزار و دویست و پانزده بود وقبرشریفش در رواق مطهر قریب بمقبرهٔ علامهٔ بهبهانی است پائین پای قبورمقدسه شهدا

**السادس** - قبر السید المفخم آقا سید محمد ابن اسید علی صاحب الریاض الملقب بالمجاهد صاحب کتاب مفاتیح ومناهل که نوادهٔ دختری مرحوم علامهٔ بهبهانی ودامادمرحوم آقاسید مهدی بحرالعلوم بود تولدشان درسنه هزار وصد وهشتاد بود ورحلتشان در کربلای معلی سنه هزار و دویست وچهل و دو بود وقبرشریفش دراواسط بازاربین الحرمین است

وجهت آنکه ایشان را سید مجاهد می گویند مرحوم فتحعلی شاه قاجار شنید که حضرات روسیه خیلی تعدی می کنند ببلاد اسلامیه عازم شد که باآنها دفاع کند واستدعا نمود ازمرحوم سید که باموکب سلطنت تیمناً حاضرشود که باشعه انوارش مستنیر شوند آن بزرگواراجابت فرمود وبا جمعی ازعلماء که منجمله بود محقق نراقی روانه شدند سلطان هم باسایرملازمین درنهایت احترام تجلیل واکرام زیادی ازایشان کرد

بعد بواسطه رشوه گرفتن بعضی ازروسای عسگر منهزم شدند وبمرحوم سید درمراجعت عساکر خیلی اذیت وآزار می کردند بعضی سخریه میکردند وبعضی سب میکردند مقابل رویش بجهت آنکه نفهمیدندعلت منهزم شدنشان چه بودومیگفتند علت عدم اهلیت سید بود ازبرای مطاعیت عسکراسلامی تاآنکه درمراجعت رسیدند بقزوین ومرحوم سید درقزوین اقامت فرمود تا از شر عسکریان آسوده شد لکن بهمین غم نگذشت زمانی که سید ببسترمرض افتاد وبهمین غصه ازدنیا رفت و بعداز فراغ از تجهیز جنازهٔ ایشان را باسرع وقت حمل نمودند بکربلاء معلی ودر محل مزبور دفن کردند رحمة الله علیه کذافی الروضات

**السابع** - السیدالاجل آقا سیدابراهیم ابن سید محمد باقرالقزوینی صاحب ضوابط الاصول رحلتشان درحدود سنه هزار ودویست وچهل وشش بوده وقبر شریفشان درحجره درب صحن کوچك حضرت سیدالشهداء است درسمت راست کسیکه میرود ببازار حضرت ابا الفضل ودرهمان مقبره دفن است جناب فاضل نحریرملا محمد حسن الاردکانی الیزدی ورحلت ایشان در حدود سنهٔ هزار وسیصد بوده

**الثامن** - صاحب المقامات العالیة فی العلم والعمل جمال الدین احمد بن محمد بن فهد الحلی صاحب عدة الداعی وغیرآن

رحلتشان درسنه هشتصد وچهل ویك بوده وقبرشریفشان در کربلا معلی جنب خیمه گاه معروفست وگنبد عالی دارد وسید صاحب ریاض تبرك میجست بمزارشریف ایشان

**التاسع** - العالم المؤید المسدد الشیخ ابراهیم ابن علی ابن الحسن العاملی الکفعمی صاحب کتاب بلدالامین والمصباح وغیرهما

وتاریخ ولادت و رحلتشان معلوم الا آنکه تاریخ تصنیف کتاب مصباح درسنه هشتصد ونود وپنج بوده ومحتملست قبرشریفشان در کربلای معلی باشد واشعاری درمقام وصیتش فرمود

**وازآن اشعاراست**

فانی رایت العرب یحمی نزیلها ... و یمنعه من ان ینال بضیر
وکیف بسبط المصطفی وهوفی الحمی ... یجاورہ ثاو بغیر نصیر
وعار علی حام المحمی وهوفی الحمی ... اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

ومخفی نماند که این اخیرخیلی مناسب است که درمیان بقاع مطهره معصومین ع خوانده شود

**العاشر** - العالم الزاهد الورع التقی المولی عبدالله التستری تلمیذ مولانا الاردبیلی
درعشر اول محرم الحرام سنهٔ هزار وبیست ویك دراصفهان رحلت فرمود وایشان را در مقبرهٔ امامزاده سید اسمعیل بامانت سپردند بعد نقل کردند بمشهد شریف سیدالشهداء ع ودر تحت قبه آن بزرگوار دفن کردند و موضع قبرشان غیر معلومست وایشان غیر مولانا عبدالله التستری الشهید فی البحارهستند وظاهراً هر دو در یکعصر بودند

**الحادی عشر** - الشیخ الجلیل یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب الحدائق
تولدشان سنهٔ هزار وصد وهفت بوده و رحلتشان ماه ربیع المولود سنه هزار وصد وهشتاد وشش بوده ومدفنشان درنزدیکی شباکی هست که مقابل قبورشهداء مفتوح است

**الثانی عشر** - المولی علامة المحقق محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی
تولدشان در کربلای معلی سنهٔ هزار وصد وچهل وچهار بوده ورحلتشان ایضاً در کربلای معلی در سنهٔ هزارودویست وهشت بوده ووالدهٔ آقای بهبهانی دختر نورالدین بن محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی بوده ووالدهٔ شیخ نورالدین آمنه خواتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجلسی بوده چون آخوند ملا محمد صالح داماد مجلسی اول بود

**الثالث عشر** - العالم الفقیه جناب آخوند ملاحسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان
واین مرحوم ازعلماء عصر مرحوم فتحعلی‌شاه بود وآخر الامر مجاور کربلای معلی شد وآنجادفن شد ومحل دفنشان براحقر معلوم نیست

**الرابع عشر** - استاد الفقهاء فی عصره محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الملقب به شریف العلماء
که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند ودر کربلای معلی سنهٔ هزار و دویست وچهل وپنج ازدنیا رحلت فرمود وسنش بین‌سی وچهل درسرداب میان منزل‌خود دفن‌شدومنزل ومقبره شان درنزدیك درب قبله صحن‌مطهرحضرت سیدالشهداء ع معروفست

**الخامس عشر** - العالم الکامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیمه
وقبرایشان درنزدیك قبرستان وادی است در دروازهٔ طویریج

**السادس عشر** - المحقق النحریر الشیخ محمد حسین بن شیخ عبدالرحیم الطهرانی
ازقریهٔ ایوان کیف بوده وصاحب فصول وبرادرشیخ محمد تقی صاحب حاشیه برمعالم بودوفاتش در حدود سنه هزارودویست وشصت ویك بوده و مقبره شان مقابل مقبره صاحب ضوابط است ودر مقبره شیخ محمد حسین‌صاحب فصولست قبرجناب آخوند ملاآقای‌دربندی صاحب کتاب اسرارالشهادة رحلتشان درحدود سنه هزار ودویست وهفتاد بود

## السابع عشر

العالم الجلیل مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ العراقین
رحلتشان دربیست ودوم رمضان سنه هزار ودویست وشصت وچهار بوده وقبر شان در مقبرهٔ جنب باب سلطانی معروفست

**الثامن عشر** - الفقیه النبیه حاج شیخ زین‌العابدین المازندرانی الحائری
که در حدود سنه هزار وسیصد وپنج ازدنیا رحلت فرمود وقبرشان درجنب باب قاضی الحاجات معروف است

**التاسع عشر** - آية الله آقا ميرزا محمد تقى الشيرازى
كه درسوم ذيحجة الحرام سنه هزار وسيصد وسى وهشت مرحوم شده وقبر شريفشان در صحن مقدس حضرت سيدالشهداء ع درزاوية جنوبى نزديك تكيه بكتاشيها معروفست

**العشرون** - الزاهد الورع التقى مرحوم آقا سيد مرتضى الكشميرى
كه حدود سنه هزار وسيصد وبيست از دنيا رحلت فرموده وقبر شريفش در حجرهٔ هنديها نزديك درب زينبيه معروفست
ودر آن مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحميده آخوند ملا حسينقلى همدانى كه وفاتش در حدود سنه هزار وسيصد وده بوده

**الحادى والعشرون** - المولى عبدالصمد الهمدانى المتوطن بالحائر المقدس حياً وميتاً
وايشان از تلامذه آقاى بهبهانى بودند وروز عيد غدير هزار ودويست وشانزده بدست حضرات وهابيه شهيدشدند ورئيس طايفه وهابيه سعود بود كه مالك حرمين شريفين شد ومقابر شريفه ائمه بقيع راخراب نمود وتصرفاتى دردين خدانمود وجمع كثيرى ازساكنين كربلاى معلى را بقتل رسانيد و در كربلاى معلى هتاكى زيادى نمودند و اسبهايشان را درميان صحن مطهر بستند وآنچه نفايس درميان حرم مطهر بود همه را بردند وضريح مقدس راكندند وصندوق مقدس راشكستند وهاون قهوه شان را بالاى سرمطهرميان حرم گذارند و كوبيدند وزهردل خود كردند وباشقياوفجارخورانيدند
ودر اواخر سنه هزار ودويست وپنجاه وهشت نيز بحكم مجيد پاشا والى بغداد در كربلاى معلى قتل عام واقع شد ودراين قضيه هم جمع كثيرى ازعلماء وسادات وزوار ومجاورين كشته شدند
**ودر روضاتست** كه قريب بده هزار نفر از رجال واطفال كشته شدند واموال زيادى هم به غارت بردند
ودرماه صفر سنه پانصد وهشت طايفه از مشعشعه غالين كه رئيسشان على بن محمد فلاح حاكم جزائر وبصره بود جمعى از اهل كربلا ونجف اشرف بقتل رسانيده وبقيه راهم اسير كرده

**الثانى والعشرون** - محمد بن اسمعيل المكنى بابو على الرجال صاحب كتاب منتهى المقال فى علم الرجال كه از تلامذه صاحب رياض بود ودرسنه هزار ودويست وپانزده دركربلاى معلى ازدنيا رحلت فرمود وموضع قبرش برحقير معلوم نيست

**الثالث والعشرون** - جناب محمد على ابن البلاغى النجفى شارح اصول كافى سبط ايشان جناب حسن بن عباس بن محمد على
ودر كتاب تنقيح المقال فرموده كان جدى محمدعلى البلاغى وجه من وجوه علمائنا المجتهدين المتاخرين ثقة عين صحيح الحديث واضح الطريقة جيدالتصانيف منها شرح اصول الكافى ومنها شرح الارشاد للعلامة رحلتش در كربلاى معلى بود ودر حرم مطهر حضرت سيدالشهداء (ع) دفن شد درماه شوال سنه هزار هجرى
ودر كربلاى معلى است قبور بعضى ازسلاطين شيعه اماميه
**مثل** - مظفرالدين شاه ابن ناصرالدين شاه ابن محمد شاه ابن عباس ميرزا ابن فتحعلى شاه قاجار
ومثل - محمد على شاه ابن مظفرالدين شاه

وقبر این دوسلطان در کربلای معلی درحجره بین مسجد پشت سرمطهر ورواق شریفست ومعروفست وانصافاً مدفن این دوسلطان مغبوط همهٔ مسلمین واقع شده

## واما قبور متبرکه امامزادگان عظام وبزرگان از علمائیکه درحله سیفیه که اسم غیرمعروفش بابل است مدفونند

**اول** - حضرت قاسم بن موسی الکاظم ع

که ایشان ازجمله امامزادگان هستند که هم جلالت قدرشان معلومست وهم محل دفنشان

**دوم** - حضرت حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع الملقب بذی الدمعة وذی العبرة

وجهت ملقب شدن ایشان آنستکه ایشان در نماز شب بسیار گریه می کردند و اورا حضرت صادق تربیت فرموده وعلم وافری باوعنایت فرموده وبسیار عابد وزاهد بودند

ودر عمدة الطالب است که در سنهٔ صد وسی وپنج از دنیا رحلت فرمود وقبر شریفش در حله معروف است

**سوم** - حضرت حمزه بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب المکنی بابوعلی

وقبر شریفش در جنوب حله درجزیره بین دجله وفرات واقع است

واز نجاشی در باره ایشان نقل شده که فرموده ثقة جلیل القدر ومشهور آنستکه این قبرحمزه بن موسی الکاظم است

ومرحوم ثقةالاسلام نوری درتحیة الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبرحمزة بن موسی الکاظم همانست که در ری جنب قبر شریف حضرت عبدالعظم است واین قبریکه درحله است قبرجناب حمزة بن قاسم است که گفته شد از احفاد حضرت ابا الفضل العباس است و میفرماید تصریح باین فرمود حضرت حجت عصر ع درحکایت تشرف سیدالعلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت آنحضرت حکایتش را درتحیة ودارالسلام نقل فرمود

**چهارم** - السیدالاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الملقب بالطاوس لحسن جماله ووجهه

وملقب شدنشان باین لقب جهت این بود که جمالشان بسیار نیکو بود ودو قدمش مناسب حسن وجمالش نبود ومحمد طاوس ابن اسحق بود

وجناب اسحق شب و روزی هزار رکعت نماز میخواند پانصد رکعت برای خودش وپانصد رکعت برای والد ماجدش چنانچه ازمجموعه شیخ شهید نقل شده

ووالد اسحق حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بود وجناب داود رضیع حضرت صادق ع بود وعمل ام داود منسوب بایشانست ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

ووالدهٔ ماجدهٔ سید رضی بنت شیخ زاهد ورام بن ابن فراس صاحب مجموعه ورام بوده ووالدهٔ والدشان جناب موسی بنت شیخ الطائفه الشیخ ابوجعفر الطوسی بوده

ودرنامه دانشوران است که شیخ طوسی بهر دودخترش ( جدهٔ ابن طاوس ومادرابن ادریس ) اجازه داد تا ازمؤلفات وی وازکتب اصحاب روایت کنند واین معنی کاشف ازجلالت این دوخواهراست

پس معلوم میشود که مادر ابن ادریس هم دختر شیخ الطائفه بوده وهر گاه در کتب ادعیه وزیارات وذکر زاهدین ومن تشرف بلقاء الحجة اطلاق ابن طاوس بنمایند مراد جناب علی بن طاوس است باعدم قرینهٔ بر خلاف

ودر مستدرك ازمجموعه شهید اول نقل فرموده که تولد جناب ابن طاوس روز پنج شنبه نیمهٔ محرم سنهٔ پانصد وهشتاد ونه بوده ورحلتشان صبح دوشنبه پنجم ذیقعده سنه ششصد و شصت وچهار بوده پس عمر شریفشان هفتاد وپنج سال بوده ودر بستان خارج شهر حله قبر وبقعه عالیست منسوب باین بزرگوار که مردم زیارت میکنند وتبرك می جویند باو

وبعضی نقل کردند که فوت مرحوم سید در بغداد بوده بنا براین بعید است که فوت در بغداد باشد ومدفن درحله بلکه مدفن در بغداد یا کاظمین خواهد بود

ومحتمل است قبر ایشان در نجف اشرف باشد برحسب وصیتی که خود فرموده چنانچه در مستدرك صورت وصیت را ذکر فرموده

**پنجم** - السید الامجد جمال الدین احمد بن موسی بن جعفر اخ السید علی ابن طاوس رحمة الله ابا و اما وصاحب کتاب بشری فی الفقه وغیر او از کتب معتبره

وهر گاه در کتب فقهیه ورجال اطلاق ابن طاوس بنمایند مراد ایشانند باعدم قرینه برخلاف

ودر روضات است که رحلتشان درحدود سنه ششصد وهفتاد وسه بوده وقبرشان در حله سیفیه مزاریست که مردم تبرك می جویند باو

**ششم**

السید المفخم المکرم غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس صاحب کتاب فرحة الغری و غیر او

وذکر والد ماجد وعم گرامشان آنفا ذکر گردید و قوهٔ حافظهٔ و ذکاوت این سید جلیل ضرب المثل است بین العلماء

ودر روضات ازرجال حسن بن داود نقل فرموده که جناب سید عبدالکریم درچهار سالگی مستغنی شد از معلم واستبعادی ندارد

چنانچه نقل شده که فاضل هندی صاحب کاشف اللثام فرمود فرغت من المعقول والمنقول ولن اکمل ثلاث عشر سنة وشرعت فی التصنیف ولم اکمل اثنی عشر سنة

ونسبت بعلامه حلی نقل شده که درصغرسن بدرجه رفیعهٔ اجتهاد رسید ومردم جهت تقلیدشان انتظار بلوغشان راداشتند وهر گاه در کتب احادیث واخبار اطلاق سید بن طاوس بشود مراد جناب عبدالکریم بن احمد بن طاوس است ومرحوم سید عبدالکریم درماه شعبان سنه ششصد وچهل وهشت متولد شد و درشوال سنه ششصد ونود وسه ازدنیا رحلت فرمود ودرحله مزار معروفیست منسوب بایشان

وازرجال حسن بن داود نقل شد که درترجمه سید عبدالکریم می فرماید حائری المولد حلی المنشأ الکاظمی الخاتمة وبعید است که فوت سید در بلدهٔ طیبهٔ کاظمین باشد وقبر شریفشان درحله

**هفتم** - نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن بن ابی زکریا الحلی الملقب بالمحقق علی الاطلاق صاحب الشرایع

گفته شده ولادتشان درکوفه سنه ششصد ویك بوده

ودرمستدرك است که رحلتش در ربیع الاخر سنه ششصد وهفتاد وشش بوده وقبر شریفش درحله

مزار معروفیست وقبهٔ عالیه وخدامی دارد که اباعن جد وراثة خدمت می کنند

**هشتم** ـ جناب ابوعبدالله محمد بن احمد بن ادریس الحلی صاحب کتاب سرائر

وتاریخ ولادتشان را بعضی گفته اند درسنهٔ پانصد وپنجاه وهشت بحد بلوغ رسید ودرمستدرکست که و فاتشان درسنهٔ پانصد ونود وهشت بوده بنا براین سن شریفشان پنجاه و پنج ساله بوده

ودر روضات مدفنشان را معین نکرده وظاهراً درحله بوده

**بدانکه** مرحوم ابن ادریس قائلست بعدم حجیة اخبار آحاد

**وایضا** قائلست بنجاست کسی که متدین بمذهب شیعه نباشد

**وایضا** در وضوء قائلست بجوازغسل ازاسفل باعلی ودراین سه فتوی موافقست با مرحوم سید مرتضی علم الهدی

**وایضا** قائلست بنجاست ولدزنا ولوظاهراً اثنی عشری باشد

**نهم** ـ جناب ورام بن ابی فراس بن ادریس که ازاحفاد ابراهیم بن مالك الاشتر النخعی بوده صاحب کتاب مجموعه ورام

وسابقاً گفته شدکه ایشان جدامی ووالد والدهٔ جناب علی بن‌طاوس واحمد بن طاوس الحلی بوده ودر روضات تاریخ ولادت ورحلت ومدنشان رامعین نفرموده ومحتمل است که مدفن شریفشان در حله باشد

**دهم** ـ **جناب یوسف بن علی بن مطهرالحلی** والد ماجد مرحوم علامهٔ حلی

ودر روضات ایضاً تاریخ ولادت ورحلت ومدفنشان را معین نفرموده وظاهراً در حله مدفون باشند

**یازدهم** ـ جناب ابو طالب محمد بن علامة الحلی الملقب بفخرالمحققین

که گفته شده درده سالگی بمرتبهٔ اجتهاد رسیده تولدشان درشب دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنهٔ ششصد وهشتاد ودو بوده ورحلتشان شب جمعهٔ پازدهم جمادی‌الاخره سنهٔ هفتصد وهفتاد ویك بوده

ودر روضات ایضاً مدفنشان را ذکر نکرده وظاهراً آنستکه درحله باشد

**دوازدهم** ـ **جناب یحیی بن حسن بن‌حسین بن‌علی بن محمد بن بطریق الحلی** صاحب کتاب عده وغیرآن

**ایضا** در روضات تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان رامعین نفرموده غیرآنکه فرموده که او روایت میکند ازعماد الدین طبری واو روایت میکند ازشیخ ابو علی ولد جناب شیخ الطایفه الشیخ الطوسی رحمةالله علیه ومحتملست که مدفن ایشان هم درحله باشد

## خاتمه

**بدانکه** جمعی ازعلماء شیعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بدرجه شهادت فائز گردیدند واز اینجهت اقتداء نمودند بحضرت سیدالشهداء ع

**اول** ـ افقه‌الفقهاء الملقب بالشهید الاول **الشیخ محمد بن شیخ جمال الدین المکی** ابن الشیخ شمس‌الدین محمد البسلی العاملی الجزینی

تولد ایشان درسنه هفتصد وسی وچهار بوده

ودرمستدرك الوسائلست که آن بزرگوار یکسال در دمشق محبوس بود وبعد بفتوای قاضی عباد بن جماعة ملعون وامام مالکی بتعصب مذهبی آن بزرگوار رادرروز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سنه هفتصد وهشتاد وشش دردمشق بقتل رسانیدند وبدن نازنینش را بدارزدند بعد سنك باران کردند وبعد اورا سوزاندند لعنةالله علیهم اجمعین

**دوم** – افضل المتاخرین الملقب بالشهیدالثانی الشیخ زین‌الدین بن شیخ علی الجبعی العاملی

ولادتشان درسیزدهم ماه شوال سنهٔ نهصد ویازده بود

درمستدرکست که قاضی صیداء نوشت بسلطان سلیمان رستم پاشا که شخصی در این بلاد پیداشده است مبدع وخارج ازمذاهب اربعه

سلطان امر کرد باحضار ایشان در حالتیکه ایشان مشرف شده بودند بحج بیت‌الله الحرام پس آن بزرگوارراگرفتند وبردند ببلاد روم واورا درکناردریا بقتل رسانیدند ودرآنجا جماعتی ازترکمانیه بودند ودیدندکه درآنشب نوراز آسمان هبوط میکند وصعود مینمایند پس اورا درآنجا دفن کردندو قبهٔ برقبراوبنا نمودند وسرنازنین اورا بردند نزد سلطان روم درسنه نهصد وشصت وپنج

ودر روایتی استکه آن بزرگوار را درمسجد الحرام گرفتند ودریکی از خانه های مکه چهل روز حبس کردند بعد ایشان را بردند بقسطنطنیه ودر آنجا بقتل رسانیدند وبعد از سه روزکه بدن روی زمین افتاده بدن نازنینش را بدریا انداختند

وبدانکه این لقب شریف شهید منحصراست درنزد جمیع علماء باین دوگویا این لقب از برای این دولقب سماوی وتشریف الهیست

**سوم** – الشیخ الامام مروج الاحکام الشیخ علی ابن حسین بن عبدالعال الکرکی المشهور بالمحقق الثانی

وایشان درنجف اشرف دریوم غدیر سنه نهصد وچهل که مطابقست با مقتدای شیعه شهید شدند

ودرمستدرك ازشیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده که ایشان تصریح فرموده که مرحوم شیخ محقق قد قتل‌شهیداً والظاهرانه قتل بالسم انتهی

وازفقیه عصرخود صاحب جواهر نقلکرده که فرمود کسیکه جامع المقاصد ووسائل و جواهر داشته باشد بی نیازاست درمقام استنباط احکام شرعیه از کتاب دیگر

وفرموده ایشان مدتی درشام تحصیل فرمودند ومدتی درمصر بعد مسافرت فرمود بعراق عرب و مدتی آنجا مشغول تحصیل بودو بعد مسافرت فرمود ببلادعجم دردمان سلطنت شاه‌اسمعیل‌الصفوی‌متصل مشغول‌ترویج اعلاء واعلام مذهب جعفریه رامینمود وبعضی ازاهل تسنن‌اورا ملقب کرده بودند بمخترع مذهب‌الشیعه ودر روضاتست که درعصر ایشان سفیری ازجانب سلطان روم‌آمد خدمت شاه اسمیل‌وقتی که مرحوم محقق‌درمجلس‌سلطان تشریف داشت چون‌سفیرجناب محقق‌راشناخت باب مباحثه و گفتگورا باز نمودو گفت یاشیخ تاریخ‌اختراع مذهب شیعه‌امامیه مذهب ناحق‌است که نهصد وشش باشد که ابتداء سلطنت صفویه باشد فوراً محقق‌ملهم شدودرجوابش‌فرمود ماعربیم وزبان ما بلغت جاریست‌و باید‌اضافه کرد که مذهب رابضمیرمتکلم وگفت (مذهبنا‌حق) نه (مذهب ناحق) که عجمی بشود فبهت‌الذی کفر

**چهارم** – المولی الجلیل شهاب‌الدین عبدالله بن محمود بن سعیدالشوشتری ثم‌المشهدی‌الخراسانی المعروف بالعقاب

**درمستدرکست** که ایشان مدتی درمشهد مشغول تدریس وهدایت وارشاد بودند ولوقاتیکه شاه عباس ماضی صفوی درمشهد بود متصل اورا نصیحت وموعظه مفرمود تاآنکه درسنه نهصدونودوهفت که طایفه‌ازبکیه غالب شدند ومشهد را تصرف نمودندایشانرا گرفتندوبردند نزدرئیسشان عبدالمؤمن خان ملعون وگفتند این شخص رئیس رافضه است

عبدالمؤمن خان ایشانرا فرستاد بیخارا نزد پدرملعونش عبدالله خان ازبك ودربخارا باعلماء اهل سنت مباحثه کردوبرتمام آنها غالب شد بعد علماء بخارا بعبدالله خان گفتند که توشکی درحقیقت مذهب خود نداری چراراضی میشوی بمباحثه با این رافضی که باعث اختلال اذهان عوام میشود ولابد باید کسی که مبتدع ومخالف بامذهب ماهست کشته شود

پس عبدالله خان امر کرداووا باخنجرالماس شهید نمودند وبعد جسد شریفش رادرمیدان بخارا بآتش سوختند انتهی

**پنجم** ـ السید المؤید والعالم المسدد السید قاضی نورالله ابن شریف الدین الحسینی الشوشتری مصنف مجالس المومنین واحقاق الحق درمقام نقض برابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در رد براحقاق الحق علامه حلی نوشته ومصنف کتاب صوارم المهرقه که در رد صواعق ابن حجرمکی نوشته

**درمستدرکست** که ایشان رفتند باکبرآباد هند ومذهب خودرا مخفی میداشت واز مخالفین تقیه می کرد ومسائل فقهیه را بمذاهب اربعه میدانستند

وسلطان اکبرشاه واکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند وچون سلطان مطلع بر علم وفضل اوشد ایشان راقاضی القضاة نمود وسید هم قبولکرد بشرط آنکه در هرموردی حکم کند برطبق یکی ازمذاهب اربعه بهرقسمیکه اجتهادش اقتضا کند پس سلطان شرطش را قبولکرد ودرهر مسئله فتوی میداد بروفق مذهب کسیکه فتوی اومطابق باشد بامذهب امامیه ودرخفاء مشغول تصنیف وتألیف بودتااینکه سلطان اکبرشاه ازدنیارفت وپسرش جهانگیر شاه بجای اونشست

وبعضی ازعلماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان و ادله اقامه نمودند برتشیع اوسلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمی‌شود

تاآنکه یکنفرازمخالفین اظهار تشیع کرد ومدتی ملازم ایشان شد ومطلع شد بکتاب مجالس المومنین وبعدازالحاح زیادی این کتاب راگرفت واستنساخ کرد وبآن وسیله تشیع سید ثابت شد وبسلطان گفتند درکتابش چنین وچنان نوشته وباید با اوحد جاری شود وفلان عدد حدباوزده شود پس چنین کردندتا اینکه شهید شد

وبعضی گفتند نواصب اورا دربین راه گرفتند وبرهنه‌اش کردند وچوبهای خار دار اینقدر زدند که اعضایش قطعه قطعه شد

وقبر شریفش دراکبر آباد هند معروفست ومردم زیارت میکنند و تبرك می جویند وسنش قریب بهفتاد سال بود وتاریخ وفاتش درسنهٔ تسع عشر بعدالالف بود

**ششم السید تاج الدین محمد بن مجدالدین** جد سیدرضی آوی صدیق علی بن طاوس

**درمستدرکست** که تاج الدین واعظ بودوسلطان محمد شاه خدابنده خیلی اعتقاد داشت بایشان وایشان را نقیب النقباء تمام ممالك فرمود

وزیرسلطان باجمعی ازامراء دولت سلطان باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنهارا ابطال فرموده بود پس چون سلطان محمدازدنیا رفت جناب سید تاج الدین رابادوپسرش شمس الدین حسین وشرف الدین

علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنهارا برد کنار شط بغداد واول دو پسر سید را بقتل رسانیدند بعد
عوام بغداد وحنابله ریختند بسر جناب تاج‌الدین واورا قطعه قطعه نمودند وگوشتش را از عداوت خوردند
ومحاسنش را کندند وهر طاقه موی محاسنش را بیك اشرفی میفروختند
وقتل ایشان درذیقعده سنهٔ هفتصد ویازده بود در بغداد

**هفتم** المحدث العلامه السید محمد مؤمن دوست محمد الحسینی الاستر آبادی صاحب کتاب الرجعه
وداماد محدث خبیر محمد امین استرابادی

وکیفیت شهادتشان چنانچه درمستدرك از شیخ حر عاملی نقل می کند اینستکه فرمود من در سنهٔ
هزار وهشتاد وهشت مشرف شدم بمکهٔ معظمه ودر آن سال اتراك اهل تسنن در مکهٔ معظمه جمعی از
اعاجم را کشتند باتهام العیاذ بالله بتلویث بیت شریف وقتیکه بعضی ازخدمهٔ بیت‌الله مطلع شدند
بتلویث بیت شریف خبر منتشر شد خواص اهل مکه وشریف برکات وقاضی محمد میرزا جزم نمودند که
این تجری از رفضه است پس عازم شدند که هریك از رفضه را که مشهور است برفض اورا بقتل برسانند
وحال آنکه احدی که شمهٔ ازعقل اسلام داشته باشد چنین جرئتی نمی کند

پس اتراك وبعضی ازاهل مکه داخل مسجدالحرام شدند وپنج نفر ازشیعیان را در آنجا دیدند و
بقتل رسانیدند که ازجملهٔ پنج نفر جناب آقا سید محمد مؤمن وایشان مرد متعبد مسنی بودند بتشیع پس
معروف بودند شیعیان مختفی شدند وازآنها بود جناب شیخ حرعاملی ره

**هشتم** – العالم الفاضل الشهید بایدی اهل‌السنة امیرزین‌العابدین ابن نورالدین مراد الحسینی
الکاشی نزیل المکة‌المعظمة

وایشان از اجلهٔ تلامیذ مولامحمد امین استرابادی بودند وبجهت تشیعشان درمکه معظمه شهید
شدند ودرقبریکه خودشان درحال حیوة درقبرستان ابوطالب مهیا کرده بود دفن شد نزدیك قبرمیرزا
محمدالاسترابادی صاحب‌رجال مولامحمد امین‌استرابادی صاحب فوائدالمدنیه وشیخ محمد سبط شهید
ثانی وابن سید جلیل مؤسس بیت‌الله‌الحرام بود که درنهم ماه شعبان سنه هزاروسی ونه سیل عظیمی
داخل مسجدالحرام شد وداخل جوف خانه کعبه شد وبقدریك قامت شتری آب بالاآمد وچهار هزار و
ده نفر بسبب این سیل تلف شدند

منجمله معلمی بود باسی طفل که هلاك شدند وطرفی ازخانه کعبه معظمه منهدم شد وبقیه خانه را
هم خراب کردند ودر وقت تعمیر اتفاق چنین افتاد که حجرالاسود بدست این سید جلیل نصب شد کذا
فی المستدرك

**نهم** – العالم المؤید الشیخ الشهید

**حسن بن محمد ابی بکر الهمدانی الدمشقی**

که ایشان وپدرشان ازاکابر علماء شیعه بودند
درمستدرکست که پدرشان آقا شیخ محمد رفض نمی کرد وآقا شیخ محمد حسن پسرشان غلو داشت
در رفض ونزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رفض اورا وآنکهٔ اورا تکفیر کرده
شیخین را

پس قاضی حکم کرد که گردن اورا بزنند پس ایشانرا بردند بسوق‌الخیل دریازدهم جمادی‌الاولی سنهٔ
هفتصد وچهل وچهار گردن زدند **دهم** – الشیخ الثقة المفضال ابوعلی محمد بن احمد بن علی الحافظ
الواعظ الفارسی النیشابوری الملقب بفتال مصنف کتاب روضة الواعظین

ودر روضاتست ازرجال بن‌داود نقل‌میکند که ایشان را عبدالرزاق الملقب بشهاب الاسلام رئیس نیشابورشهید نمود وگویا ایشان ازتلامذهٔ شیخ طوسی بودند

**یازدهم** – السیدالعلامه آقا میرزا محمد مهدی بن میرزا هدایت‌الله الموسوی الاصفهانی المجاور فی‌المشهد الرضوی

وایشانرا نادر میرزا سبط نادرشاه بقتل رسانید درسنه هزار و دویست وهفده ودر میان حرم مطهر حضرت رضاع درمیان صفه شاه طهماسب مدفونست

وایشان ازتلامذهٔ مرحوم آقا باقر بهبهانی هستند مثل‌مرحوم سید مهدی بحرالعلوم ومرحوم میرزا محمد مهدی شهرستانی ومرحوم ملامهدی نراقی

**دوازدهم** - العالم الفقیه الحاج ملامحمد تقی‌ابن محمدالبرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی ملا صالح برغانی

و ایشان در سنهٔ هزار و دویست وشصت وچهار که سنهٔ رحلت مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر بود

وایضاً سنهٔ جلوس مرحوم ناصرالدینشاه بود در میان محراب بظلم -ضرات بابیه خذلهم الله شهید شدند درقزوین وقبرشان مزار معروفیست

**سیزدهم** – مولانا الشیخ فضل‌الله نوری

که ایشان را دراوائل‌مشروطیت دولت ایران درسیزدهم ماه رجب سنهٔ هزار وسیصد وبیست و هفت دردارالخلافهٔ طهران بدار کشیدند وایشان از اجلهٔ تلامذه مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن الشیرازی بودند و داماد مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری ره بودند ومخفی نماناد که بعضی از کبار علماء اعلام هستند که بسعادت‌شهادت نائل‌شدند لکن حقیر مطلع بکیفیت‌شهادت آن‌ها نشدم وبعضی ازعلماء بمرحوم محقق کرکی اطلاق‌شهید ثالث میکنند وبعضی بمرحوم المولی عبدالله‌التستری وبعضی به مرحوم قاضی نورالله‌التستری و بعضی بمرحوم‌حاجی ملامحمد تقی برغانی ولامشاحة فی‌الاصطلاح الحمدلله اولا و آخرا وظاهراً وباطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

بسعی واهتمام آقا میرزا عبدالرحیم مشتاقی در اصفهان
بزیورطبع آراسته گردید



# تتمیم

## مناسب دیدم که درخاتمه این باب بعضی ازمراثی راذکر کنم درضمن اموری

### امراول

### درمراثی حضرت سیدالشهداء ع دوازده بند محتشم کاشی رحمة‌الله علیه

بازچه این شورش است که درخلق عالم است　　باز این چه نوحه و چه عزا وچه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین　　بی نفخ صورخاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او　　کار جهان وخلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب　　کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت کبری بعید نیست　　این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست　　سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملك بر آدمیان نوحه می کنند　　گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین　　پروردهٔ کنار رسول خدا حسین ع

**بند ۲**

برخوان غم چه عالمیان را صلا زدند　　اول صلا بسلسلهٔ انبیا زدند
نوبت براولیاء چورسید آسمان طپید　　زان ضربتی که برسرشیر خدا زدند
آن در که جبرئیل امین بود خادمش　　اهل ستم به پهلوی خیرالنساء زدند
پس اخگری زآتش الماس ریز ها　　افروختند و بر حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملك محرمش نبود　　کندند ازمدینه و در کربلا زدند
وز تیشهٔ ستیزه در آندشت کوفیان　　بس نخلها زگلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزآن جگرمصطفی درید　　بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو　　فریاد بر در حرم کبریاء زدند

**بند ۳**

کاش آنزمان سرادق گردون نگونشدی　　وین خرگه بلندستون بی‌ستونشدی
کاش آنزمان بر آمدی از کوه تابکوه　　سیل‌سیه که‌روی زمین قیر گونشدی
کاش آنزمان زآه جگرسوز اهل بیت　　یك شعله برق‌خرمن گردون‌دونشدی
کاش آنزمانکه اینحرکت کرد آسمان　　سیماب‌واررروی زمین بی‌سکونشدی
کاش آنزمانکه پیکراوشددرون‌خاك　　جان جهانیان همه از تن برونشدی
کاش آنزمانکه کشتی آل نبی شکست　　عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی
این انتقام گر نه فتادی بروز حشر　　با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی
آل نبی چه دست تظلم در آورند　　ارکان عرش را بتزلزل درآورند

**بند ۴**

کشتی شکست خوردهٔ طوفان کربلا
در خاك و خون طپیده بمیدان کربلا

گرچشم روزگار بروفاش میگریست
خون می گذشتا ز سرایوان کربلا

نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشك
زانگل که شد شگفته ببستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو ودد همه سیراب و میمکید
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمیکه لشگراعداء نکرد شرم
کردند رو بخیمهٔ سلطان کربلا

**بند ۵**

چون خون حلق تشنهٔاو برزمین رسید
خون از زمین بذورهٔ عرش برین رسید

نزدیك شد که خانهٔایمان شود خراب
از بس شکستها که بارکان دین‌رسید

نخل بلند اوچه خسان بر زمین زدند
طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار چون بمزار نبی رساند
گرد از مدینه بر فلك هفتمین رسید

یکباره جامه درخم گردون بنیل زد
چون اینخبر بعیسی گردون نشین رسید

پرشد زمین‌زغلغله چون نوبت‌خروش
از انبیاء بحضرت روح الامین رسید

کردآن خیال وهم غلط کارکان غبار
تاد امن جلال جهان آفرین رسید

**بند ۶**

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
يك باره بر جريدهٔ رحمت قلم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین
چون اهلبیت دست بر اهل ستم زنند

آه ازدمیکه باکفن خونچکان بخاك
آل نبی چه شعلهٔ آتش علم زنند

فریاد از آنزمان که‌جوانان اهلبیت
گلگون کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند

جمعیکه زد بهم صفشان شور کربلا
درحشرصف زنان صف محشربهم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز
آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

پس برسنان کنند سری راکه جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

**بند ۷**

روزی که شد بنیزه سرآن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد زکوهسار

موجی بجنبش آمد وبرخاست کوه کوه
ابری ببارش آمد بگریست زار زار

گفتی تمام زلزله شد خاك مطمئن
گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

عرش آنچنان بلرزه درآمد که‌چرخ پیر
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمهٔ که گیسوی حورش‌طناب بود
شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پاس‌محملشان‌داشت جبرئیل
گشتند بی عماری ومحمل شتر سوار

با آنکه سر زد این عمل ازامت نبی
روح الامین زروی نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل حرم رو بشام کرد
نوعیکه عقل گفت قیامت قیام کرد

**بند ۸**

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور ونشور وا همه را در گمان فتاد
هم بانك نوحه غلغله درشش جهت فکند / هم گریه بر ملایك هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهوئی ازدشت پا کشید / هرجا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت بباد رفت / چون چشم اهلبیت برآن کشتگان فتاد
هر چند برتن شهداء چشم کار کرد / بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهراء درآن میان / بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او / سر زد چنانکه آتش ازاو در جنان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعهٔ بتول / رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

**بند ۹**

این کشتهٔ فتاده بهامون حسین تست / وین صیددست وپازده درخون حسین تست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی / دوداززمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست / زخم ازستاره برتنش افزون حسین تست
این خشك لب فتاده ممنوع از فرات / کزخون اوزمین شده گلگون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت / ازموج خون اوشده گلگون حسین تست
این شاه کم سپاه که باخیل اشك وآه / خرگاه ازاینجهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپانکه چنین مانده برزمین / شاه شهید نا شده مدفون حسین تست
پس روی دربقیع وبزهراء خطاب کرد / مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

**بند ۱۰**

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین / ما را غریب و بیکس و بی اقربا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطه عقوبت اهل دغا ببین
درخلد برحجاب دوکون آستین فشان / واندر جهان مصائب ما برملا ببین
نی نی درا چه ابر خروشان بکربلا / طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه درخاك وخون نگر / سر های سروران همهٔ بر نیزه ها ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان بخاك معرکهٔ کربلا ببین
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد / کو خاك اهلبیت رسالت بباد داد

**بند ۱۱**

ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ / وز کین چها باین ستم آباد کردهٔ
کام یزید دادهٔ از کشتن حسین / بنگر کرا به قتل که دل شاد کردهٔ
درظلمت این بس است که باعترت رسول / بیداد کرد خصم و تو امداد کردهٔ
ای زاده زیاد نکرده است هیچ کس / نمرود این عمل که تو شداد کردهٔ
بهر خسی که بار درخت شقاوتست / درباغ دین چه باگل و شمشاد کردهٔ
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدرو اولاد کردهٔ
خلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام / آزرده اش ز خنجر فولاد کردهٔ
ترسم ترا دمی که بمحشر در آورند / از آتش تو دود بمحشر در آورند

## بند ۱۲

خاموش محتشم که دل سنك آب شد ... بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که‌ازاین شعرجانگداز ... مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
تاچرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

### وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چه دید پیکری اندرمیان خون ... چون آسمان وزخم تن‌از انجمش فزون
بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند ... پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
خنجردر آن نشسته چه شهپر که درهما ... پیکان‌ازاودمیده چه مژگان‌از که‌جفون
گفت‌این بخون طپیده نباشدحسین‌من ... این نیست آنکه در بر من بود تا کنون
یکدم فزون نرفت که رفت‌از کنارمن ... این زخمها به پیکر اوچون رسید چون
گراین حسین قامت او ازچه برزمین ... وراین حسین رایت او از چه سر نگون
گراین حسین من سراوازچه برسنان ... وراین حسین من تن اوازچه غرق خون
یاخواب بوده‌ام من‌وگم گشته‌است‌راه ... یاخواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون
میگفت ومیگریست که جانسوز نالهٔ ... آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون
کای عندلیب گلشن‌جان آمدی بیا
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

### وله

آمد بگوش دختر زهراء چه‌این‌خطاب ... ازناقه خویش را بزمین زد باضطراب
چون جسم چاك‌چاك برادر ببر گرفت ... بر سینه اش نهاد رخ همچو آفتاب
گفت ای گلو بریده سرانورت کجاست ... وزچیست گشته پیکرپاکت بخون‌خضاب
ای میر کاروان گه آرام نیست خیز ... مارا ببر بمنزل مقصود وخوش بخواب
من یکتن ضعیفم ویك كاروان اسیر ... وین خلق بی حمیت ودهری پر انقلاب
از آفتاب پوشمشان یا ز چشم خلق ... اندوه دل نشانمشان یا که التهاب
زین العباد را ز دو آتش کباب بین ... سوزتب از درون و برون سوز آفتاب
گردل بفرقت تونهم کوشکیب صبر ... وربی تو رو بشام کنم کوتوان وتاب
دستم ز چاره کوته و راه دراز پیش ... نه عمر من تمام شود نه جهان خراب
لختی چه با برادرخود شرح راز کرد ... رو درنجف نمود ودرشکوه باز کرد
کای گوهریکه چون‌تو نپرورده نه‌صدف ... پروردگانت زار وتوآسوده درنجف
دادی خبر که نور چشم توشد شهید ... افتاد شاهباز تو از شرفهٔ شرف
تو ساقی بهشتی و کوثر بدست تست ... وین کودکان زار تو ازتشنگی تلف
این‌اهل بیت تست بدینگونه دستگیر
ای دستگیرخلق نگاهی باینطرف

## وله

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش — که تا برون نکشد خصم بد منش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور — تنی نماند که پوشند جامعه یا کفنش
که گفت از تن او خصم بر کشید لباس — لباس کی بود او را که پاره شد بدنش
نه جسم یوسف زهراء چنان لگد کوبست — کز آن توان بپدر برد بوی پیرهنش
زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد — تو در فغان که چه شد ارغوان یاسمنش
عیالش ارنه بهره در این سفر بودی — از او خبر نرسیدی بمردم وطنش
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن — مگر که روح قدس ساخت حرفی از دهنش

زدستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت
بغیر خاتمی آن هم بدست اهرمنش

## جودی خراسانی (ره) فرموده

در شب قتل چه بیتابی طفلان را دید — زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید
گفت ای خواهر غم دیده بی یاور من — یک زمانی بنشین در برم ای خواهر من
خالی از اشك کن این دیده چون دریا را — تا بگویم بتو من واقعهٔ فردا را
مگرت نیست بخاطر که چه حی ذوالمن — زد ندا گفت زنان را که فدا گفتی من
عهد با حق چه ببستیم تو با ما بودی — خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی
تو مهین دختر زهرائی و ناموس رسول — پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول
باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود — پر تو مهر فلك برقع روی تو بود
اندرین دشت چه از کینهٔ این قوم شریر — من شوم کشته و گردی تو بصد ظلم اسیر
این مپندار سویت کس بشقاوت نگرد — که تواند بتو با چشم حقارت نگرد
سوی خورشید اگر دیده صد مسکینست — او بلند از نظر مردم کوته بین است
حال باید که تو اندر سر پیمان باشی — با همه درد رضا از دل واز جان باشی
باش آگه که اجل دست گریبان منست — این شب آخر عمر من و یاران منست
آخر عمر من و اول بی یاری تست — شب قتل من و ایام گرفتاری تست
این مبادا که تو فردا ز هیاهوی خسان — دست بر سینه زنی بر کشی از قلب فغان
غرق خون گر نگری اکبر مه سیما را — باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را
حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب — نگذاری که بر آرد ز جگر بانك رباب
جسم داماد چه فردا شود آغشته بخون — نگذاری که عروسش شود از خیمه برون
دست عباس جوانم چه بیفتد از تن — خواهرش را نگذاری که نماید شیون
سر اطفال تو از تن چه نمایند جدا — در اشك تو مبادا شود از دیده رها
اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون — نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون
سینهٔ من شکنند چون ز جفا شمر لعین — نکنی ناله و افغان ز دل زار حزین
غرض ای غمزده فردا که در این دشت بلا — بسنان شد سر هفتاد و دو خورشید لقا

جمع دردور خود اطفال پریشانم کن گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن
که پس ازمن به بسی درد گرفتارشوی
سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی

**و له**

خواهر برو بخیمه که جانم بر آمده عمرم تمام گشته اجل بـر سر آمده
خواهر برو بخیمه که از بهر کشتنم شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده
خواهر برو که نوک سنان ساخت کارمن کامم دگرز فیض شهادت بر آمده
خواهر برو که حالت جاندادنم رسید زین تیر ونیزهٔ کـه بر پیکر آمده
خواهر برو بخیمه کـه بهر عیادتم قـد خمیده حضـرت پیغمبر آمده
خواهر برو بخیمه که بـا خیل اولیا بابم علی بـه تعزیهٔ اکبر آمده
خواهر بخیمه روکـه پی چشم بستنم زهرا گشوده موی وبچشم تر آمده
خواهر برو که ناله‌ام اززخم وتیرنیست یادم زتیر حلق علی اصغر آمده
این غیرتم کشد کـه بگویند کوفیان زینب بقتلگه سر بـی معجر آمده
کردند منیشان بسی این شرح راقم
**جودی** چه شد که نام توسردفتر آمده

**و له**

خواهر برو کـه کار حسینت تمام شد خواهر برو کـه صبح امید تو شام شد
خواهر برو که طایر روحم زسر شده بس نوک نیزه بر جگرم کار گر شده
خواهر برو مدار دگـر انتظار من خواهر برو که نوک سنان ساخت کارمن
خواهر بروکه دیده‌ام ازخون دل تراست چشمم بزیـر تیغ سوی نعش اکبر است
خواهر برو که زندگی من حرام شد دیگر بخیمه آمدن مـن تمام شد
خواهر برو مپاش نمك بر جراحتم خواهر برو که نماید دشمن شماتتم
رو درحرم که ننگری ای بـی قرینه ام کزضرب چکمه شمر شکسته است سینه‌ام
بر گرد تا نظر نکنی زیر سینه ام
برگرد که تا ننگری اینگونه تشنه‌ام

**و له**

مهلتی تا بسوی قبله کشم پایش را سایه از معجر نیلی کنم اعضایش را
تر کنم زاشك روان لعل گهرسایشرا سیر ببینم دم مردن رخ زیبایش را
که دگر وعدهٔ دیدار قیامت باشد میرود سوی سفر خیر وسلامت باشد
زیرخنجر چه حسین نالهٔ زینب بشنید چشم بگشود زهم خواهرخود را طلبید
گفت با او که مرا عمر بآخر برسید دگر از زندگی من بنما قطع امید
روسوی‌خیمه که هنگام گرفتاری تست آخر عمر من واول بی یاری تست
رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن گریه برحال خود ای خواهر نالانم کن
ناله بر درد دل عابد بیمارم کن جمع در دور خود اطفال پریشانم کن

که پس از من به بسی درد گرفتار شوی — سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
پس بناچار سوی خیمه روانشد زینب — بفغان آمد و نومید ز جان شد زینب
دید چون شام سیه روز جهان شد زینب — بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب

دید جن و ملك وارض و سما میگرید
بسر نی سر شاه شهداء میگرید

**وله**

بابا بنگر سوز دل و چشم پر آبم — از کوی تو عازم بسوی شام خرابم
نگذشته ز قتل تو زمانی که به بستند — این قوم جفا پیشه بزنجیر و طنابم
این یك زندم کعب نی آن سیلی بیداد — فریاد که هر لحظه ز قومی بعذابم
بابا ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی — از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
بردار سر از خاك و ببین قوم جفا جو — بردند ز سر معجر و از چهره نقابم

این زخم که بر جسم تو بیرون ز حسابست
در سوز من دل شده تا روز حسابم

**وله**

ایرفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها — ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها
ایکرده بکوی دوست هفتاد و دو قربانی — قربانشودت اینرسم مانداز تو بدورانها
قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم — دست و تن قربانی افتد به بیابانها
اینگونه تنت از تیغ کردند دو صد پاره — قصاب نزد ساطور بر پیکر قربانها
از خون گلوی تو ایندشت گلستان شد — این سیر گلستان کرد سیرم ز گلستانها
ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور — برد از دل ما یکسر یاد گل و ریحانها
ما جمع پریشانیم هم بیسر و سامانیم — بردار سر و بنگر این بیسر و سامانها

اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجر
پا ها همه در زنجیر سر ها بگریبانها

**وله**

آخر از کوی تو با دیدهٔ گریان رفتم — آمدم با تو و با لشکر عدوان رفتم
گر تو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی — من سوی شام بهمراه اسیران رفتم
خاطر جمع و دل آسوده تو میباش که من — فرق بی معجر و گیسوی پریشان رفتم
ای شه تشنه جگر این تو و این شط فرات — آب نوش آب که من بالب عطشان رفتم
بعد از این بانك عطش نشنوی ایشاه که من — با یتیمان بسوی کوفه ویران رفتم
عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب — تو وفا کردی و من بر سر پیمان رفتم
چاك پهلوی ترا دیدم و از پنجهٔ غم — سینه را چاك زدم همچو گریبان رفتم
خاك بر فرق من و خواهری من که ترا — جسم صد چاك فکندم به بیابان رفتم
بسر نعش تو نگذاشت بمانم چون شمر — با سر پاك تو ای مهر درخشان رفتم

جودیا شرح غم غمزدگان کن کوتاه
که ز هوش از اثر ناله و افغان رفتم

**وله**

مگر بکربلا آب قیمت جان بود — که از عطش بفلك نالهٔ یتیمان بود
کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید — که تاسه روز تنش روی خاك عریان بود
بزیر سایه چتر زر ابن سعد لعین — عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
ز کینه فرقهٔ بی آبرو زدند آتش — سرادقیکه در او جبرئیل دربان بود
بروی نعش علی اکبر جوان لیلا — چه موی خویشتن آشفته و پریشان بود
گلوی جمله تر از آب خوشگوار فرات — بحلق خشك علی اصغر آب پیکان بود
ز آب و نان همه سیر و ز کربلا تا شام — سکینه تشنه آب و گرسنهٔ نان بود
سوار شام سراسر سوار بر مرکب — پیاده عابد بیمار زار و نالان بود
بشام جمله خلایق بخواب خوش همه شب — زشام تا بسحر زینب اندر افغان بود
نهاد خولی بیدین بروی خاکستر — سریکه مهر رخش رشك باغ رضوان بود
فغان که ریخت یزید شراب خوار شراب — بر آن رخی که لبش سیر ز آب حیوان بود

نه آب بود و نه نانی نه شمعی و نه چراغی
چه کشت کنج خرابه مقام و منزل ما

**وله**

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است — زینب اسیر شمر و حسین سر ز تن جداست
از خیمه های سوخته بس دود بر فلك — رخسار ماه و چهرهٔ خورشید بی ضیاست
اطفال بی پدر به بیابان در آفتاب — آن یك سر برهنه و آن یك برهنه پاست
شصت و چهار زن همه بسته بریسمان — یکرا چه رعد ناله و یکرا چه نینواست
لیلا بآه و ناله چه مجنون بکوه و دشت — اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیاست
بیرق نگون و مشك تهی سینه پر زخم — عباس را جدا ز بدن دست از تن جفاست
گوش عروس زار پر از خون ز گوشوار — داماد را ز خون گلو دست و پا حناست
گهواره مانده خالی و اصغر بمهد خاك — از سینه رباب ز غم ناله بر سماست
مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی — نیمی چه ماه نیلی و نیمی چه کهرباست
بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل — عریان بروی خاك تن سبط مصطفی است
در دست ساربان ستمگر شکسته تیغ — از بند بهر بند دو دست حسین جداست

این ظلم جودیا بکه گویم که بعد قتل
جسم حسین بزیر سم اسب توتیاست

**وله**

این بانك درای کاروانست — یا زینب زار در فغانست
در شب شده آفتاب طالع — یا رأس حسین بر سنانست
بر نیزه سر مه چه عباس — یا چهارده ماه آسمانست
رعد است بناله یا که لیلا — در ماتم اکبر جوانست
گیسوی عروس و خون داماد — یا سنبل تر بگلستانست
از ابر بهار ژاله ریزد — یا چشم سکینه خونچکانست

## وله

چرا از همرهان دوش‌ای سر خونین جدا بودی
چرا پرخاك و پر خاکستری دیشب کجا بودی
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر
مگر درد تو را اینگونه داروئی دوا بودی
به مهمانی چرا در خانهٔ بیگانگان رفتی
بریدی از چه پاما روزی آخر آشنا بودی
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
تو درست که ای سر تاسحر گه مبتلا بودی
ترا چون بود سر در کوفه تن در کربلا جانا
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید تورا جا بود در کنج تنور ایسر
یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی
نه درخورد تو بود ایگنج شایان کنج مطبخها
تو آخر روزی ایسر زینت عرش خدا بودی
پس از کشتن سر یدرماسوی کی‌شد بدبنخاری
هما نا از ازل ایسر سوا از ماسوی بودی
هما ندم دست جودی کاین مصیبت را رقم کردی
خدا یا کاش تن ازجان وجان از تن جدا بودی

## وله

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد
عجب عجب که ترا یاد بی کسان آمد
کدام جلوه زسر برده طایر هوشت
چه شد که‌ازهمه یکباره شدفراموشت
گهی زمهر نگاهی بما اسیران کن
گهی تسلی احوال غم نصیبان کن
نمك بس‌است همین برجراحت دل‌من
که قاتل‌تو بود روز وشب مقابل من
سر تو گر بسنان پیش رو بقافله شد
پیاده از عقبت پای من پر آبله شد
دراینسفر شدی آزرده گرزمحنت راه
زیاد تر تو ندیدی زمن مشقت راه
زره رسیدی‌وبهرچه دلشکسته شدی
پیاده آمده ام من چرا توخسته‌شدی
شکسته فرق‌توازچه رخ‌توخون‌آلود
نخورده‌آب لب من‌لب توازچه کبود
کبودی لبت ای گوشوار عرش مجید
اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

## وله

پس ازتوجان برادرچه رنجها که کشیدم
چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
برون نمود دره آندم چه شمر پیر هنت را
بتن زپنجه غم جامه هر؟ زمان بدریدم
چه ماه چهارده دیدم سر ترا بسر نی
هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم
زدم بچوبه محمل سر آنزمان که سر نی
بنوك نیزهٔ خولی سر چو ماه تودیدم
زتازیانه و طعن سنان و طعنه دشمن
دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
میان کوچه و بازار شام پای برهنه
سر ازخجالت نامحرمان بجیب کشیدم
شدم‌چه‌وارد بزم یزید بازوی بسته
هزار مرتبه مرك خود از خدا طلبیدم
هنوز بر کف پابم نشان آبله پیداست
براه شام زبس از جفا پیاده دویدم

ولی باین همه غم شاد از آنم ایشه خوبان
که نقد جان بجهان دادم وغم توخریدم

## وله

شمیم جان فزای کوی بابم
مرا اندر مشام جان دز آید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک
که بوی مشك و ناب وعنبر آید
بگوشم عمه از گهواره گور
در این صحرا صدای اصغر آید
مهار ناقه را یك دم نگهدار
که استقبال لیلا اکبر آید
مران ای ساربان یکدم که داماد
دم راه عروس مضطر آید
ولی ای عمه دارم التماسی
قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان
ترا از گریه کام دل بر آید
در این صحرا مکن منزل که ترسم
دو باره شمر دون با خنجر آید

## همای شیرازی (ره) فرموده

ای فلك تا کی بآل مصطفی ناساز گاری
در جهان تا کی عزیزان خدا را خوار داری
چون اسیران فرنك وروم اندرشام و کوفه
اهل بیت احمد مختار را بردی بخواری
چارمین شمع هدایت را ولایت در ولایت
در غل و زنجیر بردی چون غلامان تتاری
ازستم بی‌پرده کردی بانوئی کاندرحریمش
فخر ها میکرد جبریل امین در پرده داری
گفت‌زینب باسر سلطان‌دین کای جانخواهر
سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری
کی گمانم بود بی‌روی تویکدم زنده باشم
ای عجب توکشته‌ومن زنده باصدگونه‌خواری
ای برادر چون پسندی در کف نا محرمانم
همتت چونشد حمیت کو کجا آن برد باری
سر برهنه پا برهنه دیده‌گریاز موپریشان
با چنین حالت بدست نا کسانم چون سپاری
نالهٔ بیمار هر دم میزند آتش بجانم
یك نفس دیگر ندارم طاقت بیمار داری
ای شهنشاه دوعالم ازهمایادآورآندم
کز پی امرشفاعت تاج بر سرمیگذاری

## وله

ای شهیدیکه لب تشنه بریدند سرت
لاله سان‌سوخت‌زداغ علی‌اکبرجگرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
توچه کردی که لب تشنه بریدند سرت
تشنه وبیکس‌ودلخسته وبی یاروغریب
نه طبیبی بکنار و نه انیسی ببرت
کس بپهلوی توننشست بجزخنجروتیر
کس نیامد بجزاز ناوك پیکان ببرت
برلب خشك تو آبی پسر سعد نریخت
با وجودیکه بدی ساقی کوثر پدرت
نالهٔ فاطمه خشك و تر عالم سوزد
گرلب خشك ترا بنگرد و چشم ترت
واژگون‌چون نشداینطشت که‌در بزم یزید
دید سر زینب دلسوخته درطشت زرت
گاه درشام بطشت زروگاهی در دیر
گه بخاکستر و گاهی بسنانست سرت

نامهٔ تشنه لبان را ببر ای باد صبا
سر تربت زهراء اگر افتد گذرت
بگوی‌ای بانوی‌جنت سری‌ازغرفه برار
غرقه درلجهٔ خون بین تن شمس‌وقمرت
تودل آسودهٔ از چشمه کوثر سیراب
دخترانت همه لب تشنه و بیسر پسرت
روزی آخرخبری‌ازدل بیمار بپرس
مگر ازحالت بیمار نباشد خبرت

### حجة‌الاسلام تبریزی میفرماید

زینب چه دید پیکر آنشه بروی خاک
از دل کشید ناله بصد درد سوز ناک
کای‌خفته خوش ببستر خون‌دیده باز کن
احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت بپای خیز
بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
طفلان خود بورطهٔ بحر بلا نگر
دستی بدستگیری ایشان دراز کن
برخیزصبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی جحاز کن
یادست مابگیرواز ایندشت پرحراس
بار دگر روانه بسوی حجاز کن

### وله

ای زداغ توروان خون‌دل‌ازدیدهٔ حور
بیتو عالم همه ماتم کده تا نفخهٔ صور
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم
ای سرت سرانا الله وسنان نخلهٔ طور
دیر ترسا وسر سبط رسول مدنی
آه اگرطعنه بقرآن زند انجیل‌وزبور
تاجهان باشدو بوده‌است که داده‌است نشان
میز بان خفته بکاخ اندرومهمان بتنور
سر بیتن که شنیده‌است بلب‌سورهٔ کهف
یا که دیده است بمشکاة تنورآیهٔ نور
جان فدای تو که ازحالت جانبازی تو
درنف ماریه از یاد بشد شور ونشور
قدسیان سر بگریبان بحجاب ملکوت
حوریان دست بگیسوی پریشان زقصور
غرق دریای تحیر زلب خشک تو نوح
دست حسرت بدل ازصبر توایوب صبور
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز
آهوان حرم از واهمه در شیون وشور
انبیاء محو تماشا و ملایک مبهوت
شمر سرشارتمنا توسر گرم حضور

## میرزاعمان سامانی اصفهانی می فرماید

خواهرش بر سینه وبر سر زنان
رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه راه را
دود آهش کرد حیران شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان
بانك مهلا مهلا اش بر آسمان
کای سوار سر گران کم کن شتاب
جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دل جوی تو
تا ببویم آن شکنج موی تو
شه سرا پا گرم شوق ومست وناز
گوشهٔ چشمی بآن سو کرد باز
دید مشگین موئی از جنس زنان
بر فلك دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روز گار | زن مگو بنت الجلال اخت الوقار
زن مگو خاك درش نقش جبین | زن مگو دست خدا در آستین
پس زجان بر خواهر استقبال کرد | تا رخش بوسد الف را دال کرد
همچنان خود در آغوشش کشید | این سخن آهسته در گوشش کشید
کای عنان گیر من آیا زینبی | یا که آه درد مندان در شبی
جان خواهر در غم زاری مکن | با صدا بهرم عزا داری مکن
پیش پای شوق زنجیری مکن | راه عشقست این عنان گیری مکن
با تو هستم جان خواهر هم سفر | تو به پا این راه کوبی من بسر
خانه سوزان راتوصاحب خانه باش | با زنان در همرهی مردانه باش

معجر از سر پرده از رخ وا مکن
آفتاب و ماه را رسوا مکن

**حجة الاسلام نهاوندی فرمود**

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت | دین بی پناه ماند چه آندین پناه رفت
زافلاکیان شرار فغان تازمین رسید | وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت
آه ازدمیکه عصمت کبری بقتلگاه | با خیل اشك و آه بسر وقت شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون وخاك | زد شعلهٔ و ناله که تا مهر وماه رفت
برسر نهاددست وبدامان فشانداشك | ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت

کای سنگدل ترحمی آخر ببین زجور
لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

**مقبل ( ره ) فرموده**

در یگانه دریای مجمع البحرین | بخون طپیده کرب و بلا امام حسین
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت | نه شاه تشنه لبان برجدال طاقت داشت
هوازجومخالف چه قیر گون گردید | عزیز فاطمه ازاسب سرنگون گردید

بلند مرتبه شاهی زصدر زین افتاد
اگرغلط نکنم عرش برزمین افتاد

**لاخر**

ای اشك ماتمت برخ ملت آبرو | وی ازطفیل خون تواسلام سرخ رو
اسلام زنده کردیوخود کشته گشتهٔ | وی یافته زفیض تو دین نبی علو
گرآب را بروی ببستند تو کوفیان | آوردی آب رفته اسلام را بجو
بی پرده اهلبیت توگشته شترسوار | لیکن نموده پردهٔ اسلام را رفو
شدگردن تمام جهان بسته پیش تو | چون گشت عابدین تو زنجیردر گلو
در رتبهٔ امامت تو گفتگو نماند | زینب چه بایزید لعین کرد گفتگو

جانم همیشه جانب صحرای کربلاست
یارب بر آر آنچه بدل دارم آرزو

## لاخر

ایدل بیا وساز کن اسباب ناله را
بنیاد کن حدیث غم این رساله را

خون عزیز ساقی کوثر بخاک ریخت
ساقی بیا لبالب خون کن پیاله را

کشتند آهوان حرم را یزیدیان
خون در دلست دایم ازین غم غزاله را

چو ندودمان ختم رسالت بباد رفت
کوفی بخط جور نوشت این رساله را

بر والی دمشق که یا ایها الامیر
لبریز کن ز بادهٔ عشرت پیاله را

کز دودمان فاطمه کشتیم هر که بود
کردیم بر سنان سر چندین سلاله را

بردیم اهلبیت نبی را بقتلگاه
گفتیم کز جگر نکشند آه و ناله را

لیلا بروی نعش علی اکبر جوان
خوش میسرود ناله کنان این مقاله را

کای نور دیده ازغم حال توسوختم
ای داغ بر دل ازغم خال تولاله را

حیفست اینکلاله مشکین بخاک وخون
بنشین دمیکه شانه زنم اینکلاله را

دادیم از طپانچه سزای سکینه را
خوش میفشاند بعارض گل برگ هاله را

میآوریم نزد تواینک دوان دوان
پای پیاده دختر کان سه ساله را

واصل خوشست صاحب ماشاید از کرم
زینت دهد بمهر قبول این مقاله را

### ناصرالدین شاه قاجار فرموده

یکتا گهری ز صدر زین افتاده
آویزهٔ عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعهٔ کربلا
از خاتم انبیاء نگین افتاده

### میرزا صبوری ملک الشعرآء خراسانی فرموده

فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن
مدارا کن بآل الله وشرم ازروی زهرا کن

فلک آن شب که خرگاه ولایت رازدی آتش
دو کودک ازمیا نگمشد بگرد ایچرخ وپیدا کن

بصحرا ام کلثوم ست وزینب هردو در گردش
توهم با این دوخاتون جستجو در کوه وصحرا کن

اگر پیدا نگشتند این دوطفل بی پدر امشب
مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن

### وله

فلک در کربلا آل علی را میهمان کردی
مهیا آب ونان بایست شمشیر وسنان کردی

حریم مصطفی را ازحرم در کربلا خواندی
هلاك از تشنه کامی برلب آب روانکردی

غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا
گرفتار درنده گرگهای کوفیان کردی

فلك بی خانمان کردی تو اولاد پیمبر را
نمودی از وطن آواره و بی خانمانکردی

## امر دوم

# دو مراثی حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام

### سید جعفر حلی فرموده

عبست وجوه القوم خوف الموت و العباس فیهم ضاحك متبسم
قلب الیمین علی الشمال و غاص فی الاوساط یحصد للرؤس و یحطم
و ثنی ابوالفضل الفورس نکسا فر او اشد ثباتهم ان یهزموا
بطل تورث من ابیه شجاعة فیها انوف بنی الضلالة تر غم
ما کر ذو بأس له متقد ما الا و فر و رأسه المتقدم
قسماً بصارمه القصیل و اننی فی غیر صاعقة السمآء لا اقسم
لولا القصاء لمحی الوجود بسیفه والله یقضی ما یشاء و یحکم
فغداً یهم بان یصول فلم یطق کالليث اذا اطفاره تتقلم
فمشی لمصرعه الحسین و طرفه بین الخیام و بینه متنسم
فا کب منحنیا علیه و دمعه صبغ البسیط کانما هو عندم
قد رام یلثمه فلم یر موضعا لم یدمه عض السلاح فیلثم
نادی و قد ملاء البوادی صیحة صم الحضور لهو لها تتا لسم
أ اخی من یحمی بنات محمد ان صرن یسترحمن من لا یر حم

هذا حسامك من یذل به العدی
و لواك هذا من بة یتقدم

### لاخر

فلما رءاه السبط ملقی علی الثری یعالج کرب الموت و الدمع اهملا
نجاء الیه و الفؤاد مقرح و نادی بقلب با لهموم قد اتبلا
اخی کنت عونی فی الامور جمیعها ابا الفضل یا من کان للنس باذلا

یغز علینا ان نراك علی الثری
طریحا ومنك الوجه اضحی مرملا

### شیخ کاظم از ری فرموده

فمن المعزی السبط سبط محمد بفتی له الله شراف طأطا هامها
و هوی علیه ما هنا لك قائلا الیوم بان عن الیمین حسامها
الیوم سارعن الکتائب کبشها الیوم غاب عن الهداه امامها
الیوم آل الی التفرق جمعنا الیوم حل عن البنود نظامها
الیوم خر عن الهدایة بدرها الیوم غب عن البلاد غمامها

الیوم نامت اعین بك لم تنم
وتسهدت اخری فعز منامها

## حجة الاسلام تبریزی درشهادت حضرت ابوالفضل ع فرموده

حیدرانـه آن سلیـل ذوالفـقار
خویش رازد یکتنه بر صد هزار

تیـغ آتش بـار زاد بـو تـراب
کرد در صحرا روان خون جای آب

نـا گهان کافـر نهادی از کمین
کرد با تیغش جدا دست از یمین

از کمین نـا گه سیه دستی بتیغ
بر فکندش دست دیگر بی دریغ

هردو دست او چـه گشت از تن جدا
مشك با دندان گرفت آن با وفا

ناگهان تیری فرود آمد بمشك
علویان از دیده باریدند اشك

وه چـه گویم من چه آمد بـر سرش
کز فراز زین نگون شد پیکرش

من نیارم شرح آنـرا بـاز گفت
از عمود آهنین باید شنفت

چون نگون از مرکب آمد بر زمین
زد بسر در آسمان روح الامین

زاد حیدر با هزاران عجز و ذل
رو بخیمه کرد کای سلطان کل

دست من کرد از تو خصم دون جدا
هین تو دستم گیر ای دست خدا

شاه دین از خیمه آمد بر سرش
دید در خونگشته غلطان پیکرش

## میرزا عمان سانی فرموده

روز عـاشورا بچشم پـر ز خون
مشك بردوش آمد از شط چونبرون

شد بسوی تشنه کامـان ره سپر
تـیر بـاران بـلا را شد سپـر

پس فرو بارید بر وی تیر تیز
مشك شد بر حالت او اشك ریز

اشك چندانریخت بروی چشم مشك
تا که چشم مشك خالی شد از اشك

تـا قیامـت تشنه کامـان ثـواب
می خورند از رشحهٔ آن مشك آب

بر زمین آب تعلق پاك ریخت
وز تعین بر سر او خاك ریخت

## محزون رشتی فرموده

رسانید خود را چه شهباز حق
ببالین وی دید نیمی رمق

تنی دید مانند جان در برش
مشبك پریشان چه مغز سرش

برادر چه کردی لوای مرا
بده گوش جا نا نوای مـرا

تو سقا ولب تشنه گشتی شهید
امیدم بدی گشته ام نـا امید

مرا بی جمال تو عالم سیاه
شده مُنخسف ای مرا مهر وماه

که بنموده دست از تن توجدا
نبودش مگر خوف روز جزا

## جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من
نظر بگشا و بنگر یکزمان برسوز آه من

زپشت زین چه‌افتادی شکست از بارغم پشتم
زجا خیز ای که درهر غم بدی پشت وپناه من
ببالین توگر دیر آمدم اینك مرنج از من
که دورت کوفیان از چهار سو بستند راه من
بچشمم روزروشن‌تیره شد چونشب‌زداغ تو
گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
بهرعضوت که‌آرم دست‌زان‌عضوت‌جدا باشد
کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من
ز بهر جرعهٔ آبی سکینه بر در خیمه
ستاده منتظر آن طفل زار بیگناه من
خوشم‌ازآنکه یکشب‌زندگی بعدازتوام‌نبود
اگر نه روز شب می‌شد زآه صبحگاه من
من‌آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بر دادم
بزیر تیغ خواهدبود بر رویت نگاه من

## امر سوم

## در مراثی حضرت علی اکبر علیه السلام

### ابوالحسن تهامی فرموده

حکم المنیة فی الریة جاری
ما هذه الدنیا بدار قرار
فالعیش نوم والمنیة یقظة
و المرء بینهما خیال سار
یا کوکبا ماکان اقصره عمره
وکذا تکون کواکب الاسحار
عجل الخسوف الیه قبل اوانه
فغشاه قبل منظة الا بدار
ان تحتقر صغرا فرب مفخم
یبدوا ضئیل اللشخص للنظار
ان الکواکب فی یبل علوها
لتری صغارا وهی غیر صغار
ابکیه ثم اقول معتذ راً له
وفقت حین ترکت الام دار
فاذا نطقت فانت اول منطقی
و اذا سکتت فانت فی مضمار

### و بعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته اند

چه زود بود ای پسر؟ که همچو کوکب سحر
غروب کردی از نظر؟ اجل بشد دچار تو
اگر کنم تکلمی! کلام اولم توئی
سکوت اگر کنم دمی! دلست داغدار تو
چسان بخیمه رو کنم؟ چه ناله وفغان کنم
چه چشم خونفشان کنم؟ ز روی گلعذار تو
سکینهٔ من از عطش؟ فتاده ونموده غش
چسان باو بگویمش؟ که شد خزان بهار تو

### شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شه عشاق خلاق محاسن
بکف بگرفت آن نیکو محاسن
باه و ناله گفت ای داور من
سوی میدان کین شد اکبر من
بخلق وخلق واز رفتار وگفتار
بد این نورسته همچون شاه مختار
بنا گه منقذ آن غدار خونخوار
سمند افکند سوی شاه بی یار

شد از شمشیر آن مردود گمراه
عیان شق القمر از فرق آن شاه

سوی لشگر گه دشمن شدی تفت
ندانستم کرا برد و کجا رفت

همی دانم که جسم جان و جانان
مقطع گشت چون آیات قرآن

چه رفت ازدست شاه عشق دلبند
روان شد از پی گم گشته فرزند

عقابی دید ناگه پر شکسته
علی افتاده زین از هم گسسته

سری بی افسر و فرقی دریده
بجانان بسته جان وز خود بریده

توانائی شدش از تن زسر هوش
گرفت آن پیکر خونین در آغوش

چه آوردند تمثال پیمبر
برون از خیمه آمد دخت حیدر

دوان شد سوی نعش برگزیده
بدنبالش زنان داغ دیده

چنان زد صیحه لیلای جگر خون
که عقل ما سوی گردید مجنون

## حجة الاسلام تبریزی فرموده

سر نهادش بر سر زانوی ناز
گفت کای بالیده سرو سرفراز

ای درخشان اختر برج شرف
چون شدی سهم حوادث را هدف

ای بطرف دیده خالی جای تو
خیز تا بینم قد و بالای تو

بیش ازاین بابا دلم را خون مکن
زادهٔ لیلی مرا مجنون مکن

ای نگارین آهوی مشکین من
با تو روشن چشم عالم بین من

خیز تا بیرون از این صحرا رویم
تک بسوی خیمهٔ لیلا رویم

رفتی و بردی ز چشم باب خواب
اکبرا بی تو جهان بادا خراب

تو سفر کردی و آسودی زغم
من در این وادی گرفتار الم

## مجزون رشتی فرموده

گل ازغوانیش پژ مرده دید
قد سرو او را چه افسره دید

چنان گشت ازخویش بی اختیار
که رفت از کفش صبر وتاب وقرار

جوانا تو بودی هلال پدر
بهر ورطه بودی جلال پدر

که زد تیغ بر فرق زیبای تو
که افکند این قد رعنای تو

توصد پاره و من ز غمها هلاک
من ازعمرسیروتوئی چاک چاک

در آغوش بگرفت آن پاره تن
که شاید دور وخند در یک بدن

### وله

گلزار نبی گشته تهی ازهمه گلها
افغان ز دل زینب خونین جگر آمد

لیلی شده دردشت بلا یکسره مجنون
وقتی که باو مردن اکبر خبر آمد

یعقوب فراموش نمود ازغم یوسف
آندم که حسین برسر نعش پسر آمد

تاریک شد اندر نظرش عالم فانی
بیتاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد

بگرفت تن یوسف‌خود تنك درآغوش　یعقوب صفت ناله اش از سینه بر آمد
کای تازه جوان من که ندیدم ز تو کامی
عمر پدر از بعد تو دیگر بسر آمد

### میرزا حسن کرمانی متخلص بخاکی فرموده

چه لیلی‌مانده زآب دیده مجنون وارپا در گل　عنان توسن اکبر گرفت و گفت رازدل
الاای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری　ز دنبال تو من میآیم ای فرزند تأخیری
من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم　بگردن همچو مجنون ازخم زلف تو زنجیری
خدیو خاقین یعنی حسین آن شاه کونینی　که‌ازخون‌شهیدان ریخت دشت‌طرح گلناری
ترا ای نوجوان شبها بمهد ناز پروردم
بامیدیکه امروزم بگیری دست در پیری

## وله

چه اندر بحر خون انکند لنگر شبه پیغمبر　بصحرای بلا شد شدآشکارا شورش محشر
بجولان گاه آمد شهسواری ماه رخساری　سوار مرکب دلدل وقاری رفرف آثاری
خدیوی کزوجودش آسمان سائرزمین ثابت　شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری
نظر میکرد در مقتل بنعش شبه پیغمبر
بگردون میکشید از بیکسی آه شرر باری

### جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

نونهال من بیاتاهمچو گل بویت کنم　این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم
همچه نورازدیده‌ام اینورچشمانم مرو　تا مژگان شانهٔ بر سنبل مویت کنم
سوی قربانگه روانی‌ای‌ذبیح من بیا　سرمهٔ از دود دل بر چشم جادویت کنم
پیش‌رویم یکزمان‌بخرام‌ای‌سروروان　تا تسلی دل ازآن قددل جویت کنم
کعبه‌ام روی‌تو بودوقبله‌ام ابروی‌تو　باش یکدم سجده برمحراب‌ابرویت کنم
وای برمن کزجفا بایدز کوفه تابشام　همرهی بسا قاتل بیرحم بد خویت کنم
ای دریغا شمر نگذارد دمی در قتلگه　ازدل خونین فغان اندر سر کویت کنم
رأس تو در رو رویم تا چهل منزل دریغ
خصم نگذارد دمی تا یك نظر سویت کنم

## وله

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من　برگی نچیده گشت خزان نوبهار من
بابا زپا فتادم و جانم بلب رسید　دست اجل گرفت ز کف اختیار من
قاتل مرا زخنجر کین‌پاره پاره کرد　رحمی نکرد بر مژهٔ اشکبار من
تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا　بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من
از تیغ ظلم رشتهٔ عمرم ز هم گسیخت
لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

### وله ایضاً

وه چه اکبر قدش افکنده ز پا طوبی را — نور بخشیده رخش مهر جهان آرا را
گیسویش کرده سیه پوش شب یلدا را — کرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا را

هر که یاد از مه رخسار پیمبر می کرد — از فروغ رخ او دیده منور می کرد
زلف بر عارض او عود بمجمر میکرد — لب لعلش بسخن قصهٔ کوثر می کرد

وه چه اکبر که برخ شبه پیمبر باشد — وه چه اکبر که ببازوی چه حیدر باشد
تشنگان را چه غم از ساقی کوثر باشد — شافع امت جدش صف محشر باشد

دید شهزاده چه بی یاری شاهنشه دین — پی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین
گفت ایداده شرف فرش تو بر عرش برین — خادم بار گه خاص تو جبریل امین

نالهٔ اصغر بی شیر ز جان سیرم کرد — عطش و زاری اطفال زمین گیرم کرد
غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد — حکم تقدیر عجب بر دم شمشیرم کرد

شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم — در گلستان جهان تازه نهالی دارم
روز را همچو تو خورشید مثالی دارم — شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم

دل لیلا زغم مرك تو گردیده کباب — خانه صبر من ازداغ توگشته است خراب
ازچه برگشته شدن میکنی اینقدر شتاب — نو جوان اکبر من هست ترا وقت شباب

بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم — حجله عیش ترا بندم و داماد کنم
خاطر زار خود از قید غم آزاد کنم — دل خود شاد از آن قد چو شمشاد کنم

ایدریغا ز غمت زهر الم نوشیدم
عوض خلعت شادي کفنت پوشیدم

ای قدت سروخرامان ورخت ماه تمام — مهر بنموده فروغ از مه رخسار تو وام
پیش رویم دمی ایسروخرامان بخرام — او بره میشد و میگفت حسین در گام

حیف از این سرو خرامان که ز پا میافتد
آه کاین مرغ خوش الحان ز نوا میافتند

### عندلیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی اکبر الا ای طره ات هر تار زنجیری — باین مجنون سر گشته از آن زنجیر تدبیری
تمنای منای کربلا داری به قربانی — نمی آید ندا مادرمکن تعجیل تأخیری
ز بس هوشت ز سر برده تمنای بهشت وحور — نمی گوئی که خود دارم بعالم مادر پیری
ببالینت نخوابیدم چه شبها بادو صد زحمت — بامیدی که در پیری بعالم دست من گیری

ز دستم میروی اکنون نماند بر من دلخون
بجز یك جان پر حسرت بغیر آه شبگیری

# امر چهارم

## در مراثی حضرت علی اصغر

### سید بحر العلوم فرموده

هل من مغیث بغیث الآل من ظماء — بشربة من نمیر مهالها خطر
هل راحم یرحم الطفل الرضیع فقد — جف الرضاع و ما للطفل مصطبر
هل من نصیر محام او اخی حسب — یرعی فما حاموا ولا نصرا
تلك الرزایا لوان القلب من حجر
اصم کان لادناها هن ینفطر

### حجة الاسلام تبریزی فرموده

شه گرفت آن طفل را اندر کنار — یافت دری در دل دریا قرار
آری آری مه که شد دورش تمام — در کنار خود بود او را مقام
برد آن مه را بسوی رزمگاه — کرد رو با کوفیان رو سیاه
گفت کای کافر دلان بد سگال — که برویم بسته اید آب زلال
شاه در گفتار و کودك گرم خواب — که زنوك ناوکش دادند آب
در کمان بنهاد تیری حرمله — اوفتاد اندر ملایك غلغله
جست چون تیر از کمان شوم او — پر زنان بنشست بر حلقوم او
چون درید آن حلق تیر آنگداز — سر ز بازوی یدالله کرد باز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را — کس ندیده دو نشان یك تیر را
شه کشید آن تیر و گفت ای داورم — داوری خواه از گروه کافرم
نیست این نوباوهٔ پیغمبرت
از فصیل ناقه کمتر در برت

### میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

وه چه طفلی ممکنات او را طفیل — دست یکسر کاینات اورا بذیل
شمهٔ خلد از رخ زی بنده اش — آیتی کوثر ز شکر خنده اش
اشرف اولاد آدم را پسر — لیکن اندر رتبه آدم را پدر
از علی اکبر بصورت اصغر است — لیك در معنی علی اکبر است
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود — باطناً سر چشمهٔ هر آب بود
یافت کاندر بزم آن سلطان ناز
نیست لایقتر ازین گوهر نیاز

### محزون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ پسر — روان کرد سیلاب از اشك بصر
که ای طفل معصوم مظلوم من — ز پیکانت تیرت که داده لبن

چرا زرد شد روی گلنار تو ـ چسان بنگرم حلق خون بار تو
چرا لب فرو بستهٔ از نوا ـ ز یاقوت لبها نما نغمه ها
نه رو به پستان من راز کن ـ گشا اب دمی دیده را باز کن
که دارد نشان صید اندر قماط ـ شود ذبح و صیاد اندر نشاط
فدای تو ای اصغر مهوشم ـ ز مژگان بزن آب بر آتشم
شدی فارغ ای اصغر شیر خوار ـ من و رنج و غم های این روزگار
در آغوش روح القدس راحتی
نداری بمادر دگر حاجتی

## جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغر اگر زعطش تشنه وبیتاب شدی ـ بروی دست پدرخوب توسیراب شدی
شمر رحمی نه اگر بردل بیتابت کرد ـ نوك تیر ستم حرملهٔ سیرابت کرد
گفت پیکانچه بگوش تو که مدهوش شدی ـ چه شنیدی که بیکمرتبه خاموش شدی
طایر هوش زسر رفت زمدهوشی تو ـ نالهٔ من بفلك رفت ز خاموشی تو
نور چشما بگشادیده زهم خوابیس است ـ بردنم طاقت ازاین دل بیتاب بس است
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی ـ بزبان آئی وهم صحبت اطفال شوی
هوسم بود هم آواز بمادر باشی ـ نقل مجلس شب دامادی اکبر باشی
گردلم سوخت پس ازمرك عزیزاندگر ـ سوخت داغ غم توجان من ایجانپسر
زانکه اندردم جان دادنت ایدل خسته ـ دست های توبدی خسته وپایت بسته
سینه بگداخت از اینغم که تو با این دل ریش
دست و پائی نزدی در دم جان دادن خویش

## وله

جان مادر ز برم ازچه جداگشتی تو ـ همره باب گرامی بکجا رفتی تو
دل مجروح من از حجر چرا خستی تو ـ از چه ای بلبل من لب ز نوا بستی تو
بکجا رفتی و اینك ز کجا آمدهٔ
با فغان رفتی وخاموش چرا آمدهٔ
چشم بگشا و ببین دیدهٔ گریان مرا ـ پر ز افلاك نگر ناله وافغان مرا
آتش از نومزن این سینه سوزان مرا ـ پنجه آور و بخراش تو پستان مرا
شیراگر نیست مراشیرهٔ جان میدهمت
ز سر شك مژگان اب روان میدهمت
هوسم بود که تو لب بسخن بگشائی ـ هر زمان عقدهٔ غم از دل من بگشائی
غنچه لب بتکلم به چمن بگشائی ـ نیست را هست نمائی ودهن بگشائی
تو گشائی لب ومن سیرمکم غبغب تو
توسخن گوئی ومن بوسه زنم بر لب تو
اندراین دشت که لرزان جگر شیر شود ـ قالب شیر دلان صورت تصویر شود
نام آب آنکه برد طعمهٔ شمشیر شود ـ تو چه گفتی که گلویت هدف تیر شود

وای برجان من و آه ز مظلومی تو
حیف ای نوردل ودیده زمحرومی تو

طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد — عوض شیر بکامش همه شکر باشد
چشم او باز همی جانب مادر باشد — دل زار تو ز من از چه مکدر باشد

## امر پنجم

# درمراثی حضرت قاسم علیه السلام

### حجة الاسلام نهاوندی فرموده

شد چه بی‌یار و معین سبط رسول مدنی — عازم معرکه شد سرو ریاض حسنی
تیغ بگرفت زماه نو وآراست بخویش — سرو سان گلبن حسرت کفن یاسمنی
با دوصد ناله زپور شه اورنك دنی — اذن بگرفت و بر آمد ببر قوم دنی
شیرسان عزم خطا زاده کردن و شد — روبه آسای گریزان ز غزال ختنی
مادرش گرم فغان کردن واو گرم جدال — لشگر اندر پی او او پی لشگر شکنی
تا که بارید بر او سنك قضاز امر قدر — بازویش ماند زرزم آری ورأیت شکنی
گشت شق القمر آندم که شد اندر یتیم — رخش از خون جبین رنك عقیق یمنی
تیشهٔ ظلم عدو کرد ز بیداد سپهر — اندر آن عرصه از آن شاخه گل ریشه کنی
شد نگونسار چه از باد سیه لاله سرخ — خفت بر خاك چه از داس نهال چمنی
خواند عم خود و شه آمد و دیدازره کین — طوطی خوش سخنش مانده زشیرین سخنی
بر کشید از دل پردرد چنین ناله که کرد — سوزش اندر دل نه چرخ برین شعه زنی

صلهٔ شعر تو آنست تجلی که بحشر
دستگیر تو شود رحمت دادار غنی

### مرحوم ناصرالدین شاه درمصیبت حضرت قاسم فرموده

چه اعدادید قاسم را که در گردن کفن دارد — همه گفت ازره تحسین عجب وجه حسن دارد
رخش چون پرتو افکن شد در آن وادی فلك گفتا — خوشا حال زمین را کومهی در پیراهن دارد
لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما — تو گوئی چشمه کوثر در آن شیرین دهن دارد
چه بلبل شور انگیزد در آواز رجز خوانی — بشوق نوگلی گو در میان آن چمن دارد
کشیده تیغ خون افشان ز ابرو درصف هیجا — تو گوئی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد
چنان آشوب افکند اندر آن صحرا زخونریزی — پس از حیدر نه درخاطر دگر چرخ کهن دارد
چه بی انصاف بودی آنجفا جویان سنگین دل — چه جای نیزه وخنجر در آن سیمین بدن دارد
زهرسو لشگر عدوان هجوم آورد چون ظلمت — بصید شاهبازی جمله گوزاغ و زغن دارد
فکندند از سریر زین سلیمان وار آنشه را — بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد — بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد

مراد رباب یا عما ز روی مرحمت اکنون
که مرغ روح شوق دیدن بابم حسن دارد

### حجة الاسلام تبریزی فرموده

قاسم آن نو باوهٔ باغ حسن
گوهر شاداب دریای محن
چهارده ساله جوان نو نهال
برده ماه چارده شب را به سال
در حیا فرزانه فرزند حسن
در شجاعت حیدر لشگر شکن
با زبان لابه نزد شاه شد
خواستار عزم قرمان گاه شد
گفت شه کای رشك بستان ارم
رو تو در باغ جوانی خوش بچم
بوی خون میآید از دامان دشت
نیست کس را زان امید باز گشت
کی روا باشد که این رعنا نهال
گردد از سم ستوران پای مال
کی روا باشد که این روی چه ورد
غلطد اندر خون به میدان نبرد
گفت قاسم کای خدیو مستطاب
ای تو ملك عشق را مالك رقاب
گر چه خود من کودك نورسته ام
لیك دست از کامرانی شسته ام
من بمهد عاشقی پرورده ام
خون بجای شیر مادر خورده ام
کرده در روز ولادت کام من
باز با شهد شهادت مام من
ننك باشد در طریق بندگی
در غلامان بی شهنشه زندگی
زندگی را بی تو بر سر خاك باد
کامرانی را جگر صد چاك باد

### میرزا عمان سامانی فرموده

یکی در یتیم از رشتهٔ عشق
بر آمد تا که گردد کشتهٔ عشق
بچرخ دلبری بد اولین ماه
بملك عشق بابش دومین شاه
بعجز و لابه و نیکو بیانی
یتیم آسا به صد شیرین زبانی
به خاك پای آن شه سود رخسار
بگفت ای از تو پیدا عرش دادار
غم بی یاریت ای داور داد
مرا درد یتیمی برده از یاد
چه شد آنشه باذن جنك خوشنود
همه اهل حرم را کرد بدرود

## جودی علیه الرحمه فرموده

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنك
مکن مقاتله شاها دمی نما درنك
تو جنك میکنی وجان برفت ز اعضایم
شکست زیر سم اسب استخوان هایم
بیا بیا که رسیده است وقت مردن من
بیا بیا که بود وقت جان سپردن من
عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن
بماتمم بحرم منع اشك و آه مکن
بگو که حجلهٔ عیشم سیاه پوش کنند
ز ناله تازه عروس مرا خموش کنند
ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم
برس بداد من بی نوا یتیم منم
میان اهل حرم مادرم غریب بود
ستم کشیده وافکار و بی نصیب بود

کند چه ازغم من آه وناله وزاری بگوی تا بدهندش ز مهر دلداری
ازاین بلیه رها چون شوی بخاطر شاد در آن شبی که علی اکبرت شود داماد
سر مزار مرا هم دمی چراغان کن
زروی لاله رخان تربتم گلستان کن

## امر ششم

## درمراثی جناب عبدالله بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا یوسف یثرب و بطحا و عزیز زهرا
حسنی وجه وحسین خلق وپیمبر سیما بسته از شادی قاسم بسر پنجه حنا
رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله
عمر کوتاه و لی نام نکو عبدالله
مایل دیدن سلطان شهیدان گردید از سراپرده روان جانب میدان گردید
چرخ از کجرویخویش پشیمان گردید
شور محشر بصف ماریه گردید پدید
مادر وعمه وعم زاده بشور افتادند همه در واهمه وشور ونشور افتادند
حوریانهم بتأسف زقصور افتادند
همه بر سایهٔ آن لمعه نورافتادند
مادرش غنچهٔ پستان بسر دست نهاد گفت ازاینشیر که خوردی تو گوارایت باد
یك پسر را بحضور تو نمودم داماد رفت وتا صبح قیامت بدلم داغ نهاد
مروازدیده و برهم مشکن اعضایم
ورنه من ازعقبت سینه زنان میآیم
زینبش گفت که ایشمع سرا پردهٔ ناز میکشم من قدم ناز تو برچشم نیاز
بودامیدم که تومارا برسانی بحجاز
رشتهٔ عمرتو کوته شدوامید دراز
گفت شهزاده حسین عم غریبم تنهاست گل گلزار نبی خار بچشم اعداست
او بخون من بسرا پرده نشینم نه رواست
خاك عالم بسرم این چه حیاوچه وفاست
الغرض اهل حرم را بحرم بر گرداند خویشتن رابحضورشه لب تشنه رساند
شه دین در برش آورد ودر اشك فشاند
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند
گفت ای جان گرامی بکجا آمدهٔ تیر می بارد ازاین قوم چرا آمدهٔ
گفت شهزاده که از راه وفا آمده ام
جان عمو بسلام شهداء آمده ام

### میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه
سوی شه شد روان چون قطعهٔ ماه

هوای دیدن شه داشت بر سر
بدی شهزاده قاسم را برادر

دز آندم خواهران را گفت آنشاه
که‌این کودك برون ناید زخرگاه

ندارند این جماعت رحم بر ما
نه بر کودك نه بر پیر و نه برنا

گریزان از حرم گردید آن ماه
دوان تا رفت در آغوش آن شاه

شهش بگرفت همچون جان شیرین
بگفت ای یادگار یار دیرین

چرا بیرون شدی از خرگه ایجان
نمی بینی مگر پیکان پران

بناگه کافری زانقوم گمراه
حوالت کرد تیغی بر سر شاه

زبهر حفظ شه کودك حذر کرد
بر آن تیغ دست خود سپر کرد

جدا گردید دست کودك از تن
بشه گفتا ببین چون کرد بامن

چه دیدش حرمله‌آن شوم بد بخت
نزد بر سینه‌اش تیری چنان‌سخت

که کودك جان بداد و بی محابا
پرید از دست شه تا نزد بابا

## امر هفتم

## درمدح جون مولی

### شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شهش فرمود کای عبد وفا دار
تو آزادی از این میدان پیکار

تو تابع آمدی ما را براحت
میفکن خویش را در رنج وزحمت

غمین شد جان جون سخت پیمان
بشه‌گفت این سخن باچشم گریان

بپروودم تنی بی رنج و زحمت
ز باقی ماندهٔ از خوان نعمت

نمك نشناسی ایشه از بلیسی است
فدا گشتن جزای کاسه لیسی است

نسب باشد لئیم و چهره ام تار
تنم بی قدر وخونم همچو مردار

بمن منت نه ای دادار گردون
که گردد رشك مشك نافه ام خون

اجازت یافت چون آن باسعادت
روان شد سوی میدان شهادت

بگفت ای قوم بد کیش سیه روز
غلامی هستم از این شاه فیروز

سیه رنگی نباشد از قصورم
چه خالی بر رخ زیبای حورم

## درشهادت جون مولی ابی ذرعلیه‌الرحمه

یکی ماه رخسار بافر و جاه
تنفر نمود از غلام سیاه

غلام سیه چهره شد تنك دل
بگفتا بدو کای بت سنگدل

که ما گر سیاه واگر روشنیم
همه عندلیبان یك گلشنیم

ترا آنکه رخسار چون بدر داد مرا صورت لیلة القدر داد
اگر قطرهٔ از سیاهی من بروی تو افتد بوجه حسن
از آن خال حسنت یکی صد شود گرفتار حسن تو بی حد شود
وگر از بیاض تو بر عکس کار بر رویم شود نقطه آشکار
مرا خلق مبروص خوانند و شوم
گریزند از من بهر مرز و بوم

## در شهادت حر بن یزید

### پسر شیخ العراقین فرموده

روانشد سوی جیش رحمت حق بحق پیوست و با حق گشت ملحق
بگفت ای شه منم آن عبد گمراه که بگرفتم سر راهت به اکراه
دل آزاد گان عشق یزدان شکستم من بنادانی و طغیان
خطایم بخش ای شاه عدو بند گنه از بنده و عفو از خداوند
یم عفو ازل شد در تلاطم گنه گردید از آن نامور گم
زخوشنودی نمیگنجید در پوست که گشتم قابل قربانی دوست
چهٔ بخشیدش خطا شاه خطابخش روانشد سوی میدان فارس رخش
بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد همان حرم ولکن گشتم آزاد
امیری بر گزیدم در دو عالم که باشد بهترین نسل آدم
بود حق آشکارا از ضمیرش
نبی پیدا ز سیمای منیرش



# باب ششم

## دراسم ولقب و كنيه و تاريخ ولادت وشهادت حضرت

## على بن الحسين زين العابدين ع

ودر تعيين زوجات واولاد واقارب وحواريين وبعضى از تواريخ متعلقه بآن بزرگوار ودر تعيين بعضى از قبور متبر كه از بزرگان و امامزادگان عظام در مصر وشام وحلب و بعضى از بلاد ديگر عثمانيه است

در اين باب هفت فصل است و يك خاتمه

### فصل اول، دراسم ولقب وكينه ونسب آن بزرگوار

اسم شريف آن حضرت على است واشهر القاب آن بزرگوار زين العابدين واشهر كناى ايشان **ابو الحسن**

والد ماجدشان حضرت سيد الشهداء ع

والدهٔ ماجده شان جناب شهربانويه بنت يزدجرد سلطان الاعاجم وآخر ملوك الفرس ابن شهريار بن پرويز بن هرمز بن كسرى انوشيروان العادل بن قباد بن فيروز بن يزدجرد بن بهرام گور يزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاكتاف بوده

ومشهور آنستكه اسم آن مخدره شهربانويه بوده وخلاف است كه آن مخدره در زمان خلافت عمر اسير شده يا درزمان خلافت عثمان يادرزمان خلافت حضرت اميرالمومنين ع

دراصول **كافى** ازحضرت باقرع روايت كرده چون وارد شد دختر يزدجرد برعمر بن الخطاب مشرف ومطلع شدند براودخترهاى مدينه چون داخل مسجد شداز نورصورت آن مخدره مسجد روشن شد عمر بآن مخدره نظر كرد آنمكرمه صورتش را گرفت وفرمود ( **اف بيروج باداهرمز**) يعنى روز هرمز سياه بادكه اولادش اين قسم اسيرودستگير شده اند

عمر گفت مرا دشنام ميدهى وقصد كرد آن مخدره را زجر كند واذيت برساند پس حضرت اميرالمومنين فرمودند توحق ندارى كه باوالم وآزارى برسانى خود مخدره برخيزد ويكنفر ازمسلمين را بشوهرى خود اختيار كند

پس آنمخدره برخاست ودست برسر نازنين سيدالشهداء ع گذاود بعد اميرالمومنين ع بسيد - الشهداء ع فرمود هر آينه زائيده ميشوداز براى تو ازاين زن بهترين اهل زمين پس متولد شد على بن الحسين

وگفته ميشود بعلى بن الحسين ابن الخيرتين فخيرة الله من العرب هاشم ومن العجم فارس

روى ان ابى الاسود الدئلى قال فيه شعرا

وان غلاما بين كسرى و هاشم    لاكرم من نيطت عليه التمائم

ودرمناقب است كه اميرالمومنين بعمر فرمودند ان النبىع قال اكرموا كريم كل قوم وان

خالفوکم وهؤلاء الفرس کرماء فقدالقوا الینا السلام

**ومخفی نماناد** که مسلم است این بزرگوار در خلافت حضرت امیرالمومنین ع متولد واز این مخدره متولد نشد مگرعلی بن الحسین

ودر بحار ازعیون اخبار الرضا ازحضرت رضاع روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریز چون خراسان رافتح نمود دودختریزدجرد بن شهریاررا فرستاد نزد عثمان بن‌عفان واویکی رابخشید بامام حسن ودیگریرا بامام حسین وهر دو درحال نفاس‌ازدنیا رحلت کردند

**ودر بحار** میفرماید این قول اقرب است بصواب وبعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد

**ودرارشاد مفیداست** که حضرت امیرالمومنین ع حریث بن جابرالجفی را مباشر ایالات بعضی از بلاد مشرق نمود پس دودختر یزدجرد بن شهریاررا خدمت امیرالمومنین ع فرستاد بمدینهٔ طیبه پس‌آن حضرت هم یکدختررا بحضرت سیدالشهداء عطا فرمود که ازاومتولد شد حضرت علی بن‌الحسین‌ویك دختررا تزویج نمود بجناب محمد بن‌ابی بکر که‌ازاومتولدشدجناب قاسم بن محمد بن‌ابی بکرپس قاسم وحضرت علی بن‌الحسین‌ع دوپسر خاله یکدیگر میشوند

**مخفی نماناد** که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهربانویه والده ماجده حضرت زین‌العابدین درمرض نفاس‌ازولادت‌آن بزرگوار ازدنیا رحلت فرمودلکن از بعضی از روایات‌استفاده میشود که شهربانویه دریوم الطف بوده

چنانچه در روایت ابن شهر آشوب است و جاؤا بالحرم اساری الا شهربانویه فانها اتلفت نفسها فی الفرات

ومحتملست که شهربانویه نامی که در سرادقات عصمت وخیم طاهره بوده غیر والده ماجده حضرت زین‌العابدین‌ع بوده باشد والله‌العالم

## فصل دوم

## درتاریخ ولادت باسعادت حضرت امام زین‌العابدین‌ع

**بدانکه** اختلاف کردند در روز وماه وسال ولادت آن بزرگوار

**اما یوم ولادت باسعادت**

پس در دروس ومصباح کفعمی است که روز یکشنبه بوده

ودرمناقب وفصول المهمه است که روز پنجشنبه بوده

ودراعلام الوری طبرسی است که روزجمعه بوده واصح اولست

**واما ولادت**

**شیخ مفید وشیخ طوسی وسید بن طاوس** میفرماید ولادت باسعادت **حضرت علی بن الحسین** درنیمهٔ جمادی الاولی بوده

ودر دروس وفصول‌المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده

ودرمناقب واعلام الوری است که نیمهٔ جمادی‌الاخره بوده واصح قول اولست

**واما سال ولادت**

پس در کافی وارشاد ودروس ومناقب واعلام الوری ومصباح کفعمی وفصول‌المهمه

است که درسنهٔ سی وهشت هجری بوده
ودرمصباح شیخ طوسی است که درسنه سی شش هجری بود واصح قول اولست
پس معلوم شدکه اصح درولادت این بزرگوار آنستکه روز یکشنبه پانزدهم ماه جمادی الاولی سنه
سی وهشت هجری بود

## فصل سوم در تاریخ رحلت وتعیین قاتل آن بزرگوار

وظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روزیکشنبه ازدنیا رحلت فرمود
وایضاً خلافی معتدبه نیست که رحلتشان درماه محرم بوده

**واما یوم آن از ایام ماه**

پس درمصباح شیخ ومصباح کفعمی وکتاب تاریخ شیخ مفید است که دربیست وپنجم محرم بوده
ودراعلام الوری وررضة الواعظین وکشف الغمه است که درهیجدهم ماه محرم بوده
ودر دروس است که در دوازدهم محرم بوده واصح قول اولست

**واما سال رحلت**

**پس دراصول کافی وارشاد مفید ودروس است**

که درسنهٔ نود وپنج هجری بوده

**ودرمصباح وکامل ابن اثیراست**

که در سنهٔ نود وچهار بوده
وصاحب تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی این قول را اختیار کرده وگفته‌است لانها تسمی سنة الفقهاء
لکثرة من مات فیها من العلماء وکان علی بن الحسین سیدالفقهاء مات فی اولها ثم مات فی هذه السنة سعید
بن المسیب وسعید بن جبیروعروة بن زبیروعامة فقهاء المدینه
پس معلوم شدکه مختاردر رحلت آن بزرگوار روزشنبه بیست وپنجم ماه محرم سنه نودوپنج بوده
پس عمرشریفشان بنابرمختار پنجاه وشش سال وهشت ماه‌وده روز بوده که‌وقت رحلت حضرت امیرالمومنین
دوسال وچهارماه وشش روزازسن شریفشان گذشته بود ودرحین رحلت حضرت امام حسن مجتبی ازسن
شریف حضرت زین العابدین یازده سال ونه ماه وپانزده روزگذشته بود ودرحین رحلت حضرت سید-
الشهداء ع ازسن شریف آن حضرت بیست ودوسال وهفت ماه وبیست وپنج روزگذشته بود
پس مدت امامت آن بزرگوار سی وچهارسال وپانزده روز بوده

**واما قاتل آن بزرگوار**

درمناقب ابن شهرآشوب است توفی فی ملك ولید بن عبدالملك بن مروان بن حکم
ودراقبالست وضاعف العذاب علی من قتله وهوالولید
وازابن طلحه نقل شد سمه الولید بن عبدالملك
ودرمصباح کفعمی است سمه هشام بن عبدالملك وکان فی ملك ولید بن عبدالملك بن مروان
بن حکم واین بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود ودر قبه جناب عباس بن عبدالمطلب در بقیع
دفن شد
**وسید مؤمن شبلنجی درنور الابصار** مینویسد ودفن فی القبر الذی دفن فیه عمه الحسن بن
علی بن ابیطالب ع

فصل چهارم — دراسماء شریفه زوجات واولاد های حضرت امام زین العابدین ع

## اما زوجات آنحضرت

بمقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار یك زوجهٔ نکاحی بیش نداشت که فاطمه حضرت امام حسن بود المکنی به‌ام عبدالله واین مخدره والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام محمد باقرع بود بقیهٔ زوجات محترمات آن بزرگوار کنیز وام الولد بودند

## اما اولاد های حضرت امام زین العابدین علیه السلا

از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت امام زین‌العابدین‌ع یازده پسر داشته وچهاردختر

### اما پسرهای آن بزرگوار

**اول - محمد الباقرع**
که والده ماجدشان ذکر شد
**دوم - عبدالله الباهر**
**سوم - الحسن**
**چهارم - الحسین الاکبر**
واین سه ازیك مادرند ومادرشان ام الولد بوده
**پنجم - زیدالشهید**
**ششم - عمراشرف**
مادر این دوهم ام ولد بوده
**هفتم - الحسین الاصغر**
**هشتم - عبدالرحمن**
**نهم - سلیمان**
ومادراین سه هم ام ولدبوده
**دهم - محمدالاصغر**
**یازدهم - علی**
که اصغر اولادهای آنحضرت بوده ومادرشان ام ولدبوده

## واما دخترها

**اول - خدیخه**
که مادر این مخدره هم ام ولد بوده
**دوم - فاطمه**
**سوم - علیه**
**چهارم - ام کلثوم**
ومادر این سه دختر هم ام ولد بوده

**ودر کتاب عمدة الطالب است** که نسل حضرت امام زین العابدین ع از هفت نفر از پسرانشان باقی است

اول - امام محمد باقر ع ونسل شریف آن بزرگوار در باب هفتم ذکر خواهم کرد انشاءالله

دوم - جناب عبدالله باهر بن زین العابدین ع وجهت ملقب شدنشان بباهر حسن جمالش بود

ودر عمدة الطالب است که والدهٔ ایشان وحضرت امام محمد باقر ع ام عبدالله بنت الحسن المجتبی ع است ونسل او منحصر است ازجناب محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین ع وجهت ملقب شدنش بارقط این بود که مجدور بود

ودر بحار ازقرب الاسناد ازمفضل بن قیس روایتکرده قال ابوالحسن الاول ع وهو یحلف ان لایکلم محمد بن عبدالله الارقط ابدا فقلت فی نفسی هذا یامر بالبر والصلة ویحلف ان لایکلم ابن عمه ابدا قال فقال ع هذا من بری به هولا یصبران ینکرنی ویعیبنی فاذا علم الناس الا کلمه لم یقبلوا منه وامسك عن ذکری فکان خیراله

ونسل محمد ارقط منحصر است ازجناب اسمعیل محمد ارقط

ودر بحار است که مادر اسمعیل بن محمد الارقط ام سلمه خواهر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود

ودر اصول کافی ازجناب اسمعیل بن محمد الارقط روایت کرده که گفت من در ماه رمضان مریض شدم مرض شدیدی بنی هاشم حاضر شدند بجهت حمل جنازهٔ من پس مادرم مضطرب شد حضرت صادق خالوی من فرمود بمادرمن که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان دورکعت نماز بخواند بعد از سلام بگوید ( اللهم انك وهبته لی ولم یك شیئاً اللهم وانی استوهبکه مبعداً فاعرنیا )

پس مادر اسماعیل چنین کرد فوراً اسماعیل شفا یافت ونشست

**ونسل اسماعیل بن محمد الارقط منحصر است ازدو پسر**

یکی حسین الملقب البنفسنج ودیگری محمد

واولاد واحفاد ایشان زیاد بودند در مصر وشیراز وقم وطهران وسایر بلدان

وپسر دیگری داشت محمد ارقط که اسمش قاسم بود

درکتاب زینت المجالس از اصمعی روایت کرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی باك سفاکی بود درایام خلافت خود قاسم بن محمد بن عبدالله بن زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب ع که از کبار سادات بود وبزیور علم وعمل وحلیه ورع وتقوی آراسته بود نزد خود طلبید گفت کیستی

**گفت من قاسم بن محمدم از رسول الله ص**

**هادی** مادر اورا دشنام داد وگفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان نکشته باشند

**قاسم** فرمود آنچه نسبت بمادر من گفتی بمادر تو اسب است چون اودف زن ورقاص بود وپدرت اورا از بیت المال مسلمانان وحقوق مومنان خریده واما آنکه گفتی ( ترابکشم ) مرا از کشتن مترسان که من ازاهل بیتی هستم که قتل عادت ایشان است وشهادت را شرف خود میدانند

پس آن ظالم فرمان داد که **تمام اعضاء اورا بمقراض قطع کردند** واو برخود نپیچید وآهی نکشید وبعداز مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

وایضا درزینة المجالس است که قاسم بن محمد ارقط پسری داشت محمد بن قاسم که در **جوزجان** خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود

**معتصم بن هرون** عباسی عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بمحاربهٔ او فرستاد ـ عبدالله بعداز محاربهٔ زیادی اورا اسیر کرد و در زندان حبس نمود وازسرما بیم آن بود که هلاك شود عبدالله طاهر فرمود تا اورا از زندان آوردند الی آخر قضیه

**سوم** ـ جناب حسن بن علی بن الحسین زین العابدین ع

واولاد های اوست مخدره مکرما والدهٔ سیدین سندین المرتضی والسید الرضی **فی دارالسلام** ان امها فاطمه بنت الحسین بن احمد بن الحسین الناصر الاصم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن الحسین زین العابدین ع التی تشکل فی رؤیا شیخنا المفید بشکل فاطمة الزهراء ع

**چهارم** ـ جناب زید الشهید بن زین العابدین ع المکنی با بن الحسین

ودرعمدة الطالب است وگفته میشود باو حلیف القرآن

**ودرارشاد است** و کان زید بن علی بن الحسین ع عین اخوته بعد ابی جعفر وافضلهم وکان عابداً ورعا فقیهاً سخیاً وظهر بالسیف یامر با المعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات الحسین

وروایت شده که جناب زید از شرارت وجلادت خالد بن عبدالملك بشام آمد وداخل شد **به هشام بن عبدالملك بن مروان بن حکم**

**هشام** گفت توامید خلافت داری وترا چه وحال آنکه مادر تو کنیزی بوده

**جناب زید** فرمود احدی اعظم منزلة عندالله از پیغمبر مبعوث شده نیست واو پسر کنیزی بوده که مادر اسمعیل بن ابراهیم باشد واز تو کمتر نیست مردیکه پدرش رسول الله وامیرالمومنین است

پس هشام ازجای خود جستن نمود ومیرغضبش را طلبید وگفت امشب زید باید در میان عسکر من نماند

زید خارج شد وفرمود ( لم یکره قوم قط جرالسیوف الاذلوا )

واین کلمه را بهشام رسانیدند دانستکه جناب زید خروج میکند هشام گفت گمان میکنید که این خاندان برچیده شده اند بجان خودم است برچیده نمیشود خاندانی که مثل زید خلف آنها باشد

وجناب زید روانه بجانب مکه معظمه گردید

هشام بن عبدالملك فرستاد اورا از مکه گرفتند با **جناب داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع ومحمد بن عمر بن امیرالمومنین ع**

وروانه کرد بکوفه نزد یوسف بن عمر والثقفی جهت طی شدن دعوائی که خالد قیسری با آنها داشت

بعدازطی آن دعوی یوسف بن عمر آنهارا رها کرد پس شیعیان کوفه با جناب زید بیعت نمودند هر که ثابت ماند اورا زیدیه نامیدند وهر که تخلف نمود اورا رفضیه نامیدند

وآن بزرگوار درسنهٔ صد وبیست ویك خروج کرد ویوسف بن عمروالثقفی وجماعت کثیری باوی مقاتله نمودند پس راشد غلام یوسف بن عمروالثقفی تیری بپیشانی او زد تیرا که بیرون آورند جان بجان آفرین تسلیم کرد واورا درساقیه آبی دفن کردند

خبر بیوسف عمرو بن الثقفی رسید آنملعون امر کرد جسد نازنین اورا بیرون آوردند وسر نازنین او رافرستادند بشام نزدهشام بن عبدالملك وبدن نازنین اورا در کناسه کوفه بدار زدند وچهارسال آن

بدن نازنین بروی دار بود
ودر دار المسلوك از ابن عیاش نقل کرده که جناب زید پنجسال در کوفه بالای دار بود عریانا و احدی عورت اورا ندید
ودرشرح صحیفه است که عنکبوت بعورت او تار تنیده بود وعورتش را ستر کرده بود وهمین قسم آن بدن نازنین بالای دار بود تاسنهٔ صد و بست وپنج که هشام بن عبدالملك بدرك واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملك الملقب بجبارعنید بجای او بخلافت نشست وحکم کرد جناب یحیی بن زید وادر جوزجان شهید کردند وسر نازنین اورا بجهت ولید بشام هدیه فرستادند
ولید نوشت بیوسف بن عمرو الثقفی خذ عجل اهل العراق فانزله من جزعه و احرقه بالنار ثم نسفه بالیم نسفا
پس یوسف بن عمرو امر کرد که آن بدن نازنین را از دار فرود آوردند وبآتش سوختند وخاکسترش را درمیان کشتی نمودند وبآب فرات ریختند انتهی
**ودرارشاد مفید است** که شهادت آن بزرگوار روز دوشنبه دوم ماه صفرسنه صد و بیست بود و سن نازنین او دروقت شهادت چهل ودو سال بود
ودر بحار ازعیون الاخبار روایت کرده که جناب زید در چهارشنبه غرهٔ صفر در کوفه خروج کرد وروز جمعهٔ سوم صفر شهید شد
ودرتاریخ طبری از واقدی نقل کرده که شهادت ایشان سنه صد و بیست ویك بوده
وازهشام کلبی ازابی مخنف روایت کرده که درسنه صد و بیست ودو بوده انتهی
ودرشرح صحیفه ازجناب یحیی روایت مفصلی نقل میفرماید ودرآن روایت است ان ابی کان عقل من ان یدعی مالیس له بحق انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد ص عنی بذلك ابن عمی جعفر الخ
وایضا درشرح صحیفه است وقتیکه خبر قتل جناب زید را بحضرت صادق ع دادند فرمود ( انا لله و انا الیه راجعون انه کان نعم العبد ان عمی کان رجلا لدنیا ناو آخرتنا مضی والله عمی شهیدا کشهداء استشهدوا مع رسول الله ص وعلی والحسن والحسین
واز جریر ابن ابی حازم روایت کرده قال رایت النبی ص فی المنام مسنداً الی خشبته زید بن علی ع وهو یقول هکذا یفعلون بولدی
وازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود مضی والله عمی زید شهیداً مثل مامضی علیه علی بن ابیطالب واصحابه انتهی
**ودرارشاد شیخ مفید است** که خیلی ازشیعه اعتقاد نمودند دراو امامت را وجهت اعتقادشان این بودکه آن بزرگوار خروج فرمود ومیخواند مردم را بسوی پسندیده شده ازآل محمد ومردم گمان میکردند که مرادش خودش واستحال آنکه مراد خودش نبود چون میدانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود وآن بزرگوارهم دروقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق علیه السلام انتهی
**ومرحوم سید علیخان** در شرح صحیفه فرموده که خداوند اذن داد درهلاکت بنی امیه بعداز زید بن علی بن الحسین بهفت روز
الحاصل کسانیکه قائلند بامامت جناب زید بعداز حضرت باقر آنهارا زیدیه میگویند
ودرمروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند واکثر آنها فرقه جارودیه هستند که ازاصحاب

ابن جاورد وزیاد بن منذر میباشد واین چند شعراز جناب زید بن علی بن الحسین ع نقل شد

نحن سادات قریش ، قوام الحق فینا　　　نحن الانوار التی من قبل کون الخلق کنا

نحن منا المصطفی المختار و المهدی منا　　　فبنا قد عرف الحق و با لحق اقمنا

ودراول شرح صحیفه مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمد بن زیدالشهید روایت فرموده اند ازپدرش جناب زید ازبرادرش حضرت باقرع ازپدرش حضرت زین العابدین ع ازپدرش حضرت سیدالشهداء ع ازپدرش امیرالمومنین ع ازپیغمبرص وما تیمنا آن پنج حدیث شریف را ذکر میکنیم

## حدیث اول

بالسندالمسلسل قال علی سمعت رسول الله یقول وقدسئل بای لغة خاطبک ربک لیلةالمعراج قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی انقلت یارب خاطبتنی ام علی ع فقال یااحمد اناشیء لیس کالاشیاء لااقاس بالناس ولااوصف بالشبهات خلقتک من نوری وخلقت علیاًمن نورک اطلعت علی سرائرقلبک فلم اجدفی قلبک احب من علی بن ابیطالب فخاطبتک بلسانه کیمایطمئن قلبک

**بیان** – بلسان علی ع ای بلجهته والشبهات الامثال

## حدیث دوم

بالاسناد المتقدم قال علی قال رسول الله ص ان علیاً لاخیشن فی ذات الله

**بیان** – اخیش علی وزن افیضل وتصغیرش بجهت دلالت بر تعظیم است مثل قوله دویهیة تصفرمنهاالانامل واخیش مصغرافعل التفضیل است یعنی علی ع کثیرالخشونة است فی ذات الله وشدیدالتصلب واتشدداست فی الاوامر الالهیه وذات الله عبارتست عمایضاف الیه من الاحکام والحدود والاوامر

## حدیث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول الله ص ان علیاً ممسوس فی ذات الله

**بیان** – وکان شبه تشدده وتصلبه فی الامور الالهیة وعدم ملاحظة لومة بالمجنون الذی لایبالی بمایقال فیه من لوم اومذمة

## حدیث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان علیاً کان لرسول الله ص سر قلما عثرعلیه

**بیان** – هذادلیل علی اطلاع علی ع علیه دون غیره والافکل احد سرقلما عثرعلیه ولولااطلاعه علیه لما علم ولااخبربان له سر

## حدیث پنجم

بالاسنادالمتقدم عن علی بن ابیطالب ع یقول سمعت رسول الله یقول نحن بنوعبدالمطلب ماعادانا بیت الاوقد خرب ولاعاوانا کلب الاوقد جرب ومن لم یصدق فلیجرب

**بیان** - بیت ای اهلبیت مثل قوله واسئل القریة ای اهل القریة
ودرعمدة الطالبست که اولاد جناب زید منحصر بود بچهار پسر

## اول جناب یحیی بن زید بود

والده ماجده اش ریطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه رضی الله عنه بود
**ودرشرح صحیفه است** که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بمدائن یوسف بن عمرو الثقفی فرستاد درطلب او از آنجا رفت به ری وازری رفت بنیشابور واهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود بلدة قم ترفع فیها لعلی ع وآله رایة لاحاجة لی فی المقام بها
وازآنجا تشریف برد بسرخس وششماه در سرخس نزد یزید ولد عمرو تمیمی ماند تاآنکه هشام ولد عبدالملك بدرك واصل شد وولید ولد یزید ولد عبدالملك بخلافت نشست نوشت بنصر ولد سیار والی خراسان درطلب او برآید
نصر ولد سیار اورا در بلخ گرفت ومقید ومحبوسش نمود ونوشت بیوسف ولد عمرو الثقفی والی کوفه واوهم نوشت بولید بن یزید ولید هم نوشت بنصر بن سیار که اورا رها نماید
پس جناب یحیی آمد بجوزجان ودرآنجا جمعی ازاهل جوزجان وطالقان باوملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد وسه روز باجناب یحیی مشغول مقاتله شد تاآنکه عصر روز جمعه سنهٔ صد وبیست وپنج آن مظلوم را شهید کردند درسن هیجده سالگی وسر نازنین اورا فرستادند نزد ولید بن یزید وآنملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد مادر جناب یحیی ریطه ودر آغوش مادر گذاردند
مادرش نظر کرد گفت شرتموه عنی طویلا هدیتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة واصیلا
وآنکسیکه سر نازنین یحیی را ازبدن جدا کرد سورة بن الحر بود وکسیکه بدنش را برهنه کرد عبری بود وهردورا ابومسلم مروزی گرفت ودست وپایشان را قطع کرده بدار آویخت واز برای یحیی بن زید عقبی نبود (ره) انتهی
**درکتب تواریخ است** که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند وهمین قسم روی دار بود تا ابومسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آنبدن را فرود آورد برآن بدن شریف نماز خواند ودفن کرد
واشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

واحری بارض الجوزجان محلها　　وقبر بباخمری لدی الغربات

وصحیفهٔ سجادیه که زبور آل محمد ص وانجیل اهل البیت باشد ازایشان نقل شده وجوزجان که مدفن جناب یحیی بن زیداست درنزدیکی گنبد قابوس میباشد وگنبد قابوس بین استراباد وبجنورد است وبقعهٔ جناب یحیی را علاءالدوله درزمان مرحوم ناصرالدین شاه بنانمود چون سابقاً معروف بود که درآن قبه بارگاهی است ایشان که آنجا رفتند امرفرمودند بحفر قبرآن بزرگوار سه ذرع تقریباً که حفر نمودند رسید بجسد آن بزرگوار دیدند بالای سنك لحد خشت کاشیست نیم ذرع درنیم ذرع که بیکطرف خط کوفی سورهٔ یس نوشته وبکطرف دیگر نوشته بود بخط کوفی جلی هذا قبرجناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین بعد مرحوم علاءالدوله امر کرد بتعمیرآن قبرمطهر وآن خشت را بالای قبر گذاردند همین بودتازمان ورود روسها بگنبد قابوس آنخشت را ازبالای سرقبرمقدس دزدیدند وبردند ودرمقدمه کتاب قابوسنامه جمل ازنخب قاوس بن اسکندر بن قاوس ملقب بعنصر المعالی بدینگونه نوشته قابوس

معرب کاوس است و نام جداو کاوس بن وشمگیر بن مرداویج بن زیاد دیلمی است واین طبقه را دیالمه آل زیاد خوانند

وآل قابوس درگرگان وگیلان ودارالمرز درمدت یکصد وشصت سال حکمرانی داشته اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده اند

وقابوس ازجانب خلیفهٔ عباسی عنصر المعالی لقب داشته وجدش شمس المعالی وامیر منوچهر پسرش فلك المعالی ونوشیروان بن منوچهر شرف المعالی لقب داشتند

وعنصر المعالی کتاب قابوس نامه رادر نصیحت پسرش گیلانشاه نوشته وخود درچهار صد وشصت و دودر گذشته وبیست ویکسال حکمرانی کرده

الحاصل ـ گنبد قابوس منسوب بانشانست واز کتاب قاموس نامه معلوم میشود که مرد حکیم عالمی بوده

## دوم از اولادهای زید جناب حسین بن زید بود

الملقب بذی الدمعة بجهت کثرت بکائشان

**درشرح صحیفه است** که در صغر سن بود که پدرش جناب زید را شهید کردند وحضرت صادق ع تربیت کرد اورا وتعلیم نمود

ودرسنه صد وسی وپنج یاصد وچهل ازدنیا رحلت فرمود وسابقاً گفته شدکه قبر شریف ایشان در حله سیفیه مزار مشهوریست

واز احفاد اوست **سید محمد گیسو دراز بن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین** بن محمد بن علی بن حمزة بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعة

وجناب سید محمد گیسودراز درکلبه که موضعیست ازنواحی عمان مدفونست

**وایضا** از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ع

که قبرشان درصحن مطهرحضرت عبدالعظیم است وبقعه وگنبد عالی دارند

## سوم از اولادهای جناب زید عیسی بن زید است

**ودرشرح صحیفه است** که تولدش درمحرم سنه صد ونه بوده ورحلتشان درکوفه سنه صد و شصت ونه بوده ونصف عمرش را ازخوف بنی العباس مخفی بود چون باجناب ابراهیم بن عبدالله المحض قتیل باخمری خروج کرد واوعلمدار جناب ابراهیم بود وابراهیم امررا بعدازخود با اوقرارداده بود بعد که ابراهیم را شهید کردندآن بزرگوارپنهان شد تا ازدنیارفت واورا موتم الاشبال مینامیدند چون وقتی شیری راکه صاحب چند اولاد بود بقتل رسانید

ودرخاتمه باب چهارم از عمدة الطالب نقل شدکیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع عمش عیسی بن زید را در بصره

**چهارم** از اولادهای زید جناب محمد بود

واو اصغر اولادهای جناب زید بود ودرنهایت فضل وصلاح بود

ودرشرح صحیفه حکایت فرموده که روزی درمکه معظمه منصور دوانقی دانهٔ جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید وآنجناب فرمود که این جواهرمال هشام بن عبدالملك است ومن خبرداده اند که این جواهر نزد پسرهشام محمد بود و از اولاد هشام غیراو کسی باقی نمانده وفعلا محمد بن هشام درمکه معظمه است

منصور از آن عداوتیکه باهشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آوردند تمام درهای مسجد را ببند غیر یکدروهر که میخواهد از مسجد خارج شوداورا بشناس واز آن یکدر خارج شود.

پس ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید مطلوب جلب واخذ اومیباشد پس متحیرشد که چه بکند محمد بن زیداورا دید متحیراست واورا نمیشناخت فرمود توکیستی وچرا متحیری

محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم درامان هستم

فرمود درامانی وخلاصی تو برذمه منست

گفت من محمد بن هشام بن عبدالملك هستم شما کیستید

فرمود من محمدبن زید هستم

محمد بن هشام که شناخت وفهمید که پدرش قاتل پدراو بوده تسلیم مرگ شد

جناب محمد بن زید فرمود بتوباسی نیست توکه قاتل پدرمن نبودهٔ آسوده باش ولکن مرامعذور بدار اگر برای خلاصی توسخن زشتی بگویم یامکروهی ازمن بتورسد

محمد بن هشام گفت مختارید

پس جناب محمد بن زید رداء پسرهشام رابسروروی اوانداخت واوراکشیدآورد نزد ربیع حاجب وچند سیلی بصورت پسرهشام زد وفرمود بربیع که این خبیث از کوفه بمن شتر کرایه داده ذهاباوایابا وحال شترهارا بکرایه داده بجمعی ازاهل خراسان دونفرحارس بامن همراه کن که این جمال ازدست من نگریزد پس دونفرحارس بامحمد بن هشام ومحمد بن زید رفتند

چون ازمسجد دور رفتند فرمود یاخبیث آیاشتری راکه بمن کرایه دادی بمن خواهی داد

عرضکرد بلی محمد بن زید بآن دوحارس فرمود شما مراجعت کنید

بعدکه آن دوحارس مراجعت کردند محمد بن هشام گفت بابی انت وامی الله اعلم حیث یجعل رسالته ویکدانه جواهرنفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرضکرد تشرفنی بقبول هذا

فرمودانا اهل بیت لاتقبل علی المعروف ثمناً ومن اعظم ابن را بتوواگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تامنصور ازمکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد درگرفتن توانتهی

**وجناب سید علیخان** شارح صحیفه کامله از اعقاب جناب محمد بن زید الشهیداست

**ودرعمدة الطالب است** جناب محمد بن محمد بن زیدالشهید را درسنه دویست ودومأمون ملعون در مروسموم نمود بظلم

وبدانکه درنیم فرسخی نیشابور بقعه ایست باامامزاده محروق ودر دورصندق قبرشریفش نوشته و هومحمد بن محمد بن زید بن سجاد وهوعلی بن الحسین بن علی بن ابیطالب وبارگاه وحرم وکاشیها معرق وصحن بسیار عالی دارد

**ودرمطلع الشمس** است که اورا بفرمان یزید بن مهلب حاکم خراسان مقتول و محروق نمودند

**پنجم** - ازاولادهای حضرت امام زین العابدین‌ع که داری اعقاب بودند **جناب عمرالاشرف بن زین‌العابدین‌ع بود**

ودرعمدة الطالب است که ایشان برادرابوینی زید شهید بودند

وجهت اینکه ایشانراعمرالاشرف نامیدند بالنسبة بجناب عمرالاطرف بن علی بن ابیطالب‌ع است چون عمرالاشرف نائل بود بفضیلت ولادت امیرالمومنین‌وفاطمهٔ زهراءع لهذا اشرف بود ازعم پدرش که فضیلت آن ازیکطرف بود که امیرالمومنین‌ع باشد لذا این بزرگوار را اشرف گفتند واورا اطرف نامیدند

ونسل جناب عمرالاشرف منحصر بود ازجناب علی اصغر المحدث واز ایشان اولاد واحفاد زیادی باقی ماند

واولادهای اوست جناب ناصرالحق وناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن‌حسن بن علی اصغر بن عمرالاشرف بن زین‌العابدین‌ع

واودرسلك اتباع محمد بن زید بن اسمعیل جالب‌الحجاره ابن‌الامیرابن زید بن حسن المجتبی‌ع بود که درنیم فرسخی استرابادلشگراسمعیل سامانی جناب محمد بن زید راشهید کردند جناب حسن‌بن علی‌مردم را بطلب خون آنجناب دعوت کرد وجمع کثیری باآن جناب بیعت کردند وناصرالحق درآمل مازندران سنه سیصد وچهار ازدنیا رحلت فرمود

ودرحبیب السیراست که ناصر کبیر دوپسرداشت

یکی ابوالحسین احمدکه در آمل از دنیارفت در اواخرماه رجب سنه سیصد ویازده

ودیگرابوالقاسم جعفر که درگیلان ازدنیا رفت سنه سیصد ودوازده

**ششم** - ازاولادهای حضرت زین‌العابدین‌ع که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغربن زین‌العابدین‌ع بود

واز مستدرك استفاده میشودکه این بزرگوار برادر ابوینی حضرت امام محمد باقرع بود چون فرموده الراوی عن‌ابیه‌السجادع وعن‌اخیه‌لابیه وامه‌ابی جعفرالباقرع وعن عمته فاطمه وکان‌الصادق‌ع یقول‌عمی‌الحسین من‌الذین یمشوعلی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً

ودرارشاد است وکان حسین بن علی بن‌الحسین فاضلاورعاً وروی حدیثاً کثیراعن ابیه علی بن‌الحسین‌ع‌وعمته فاطمه بنت‌الحسین‌ع اخیه ابی جعفر

وروی احمد بن‌عیسی قال‌حدثنا ابی قال کنت اری الحسین بن علی بن الحسین‌ع یدعوا فکنت اقول لایضع یده حتی یستجاب له فی‌الخلق جمیعاً

وروی حرب‌الطحال قال حدثنی سعید صاحب‌الحسین بن صالح قال‌لم اراحدا اخوف من‌الحسین بن صالح حتی‌قدمت‌المدینة فرایت‌الحسین بن علی‌بن‌الحسین فلم اراشد خوفا منه کانما ادخل النارثم اخرج منها لمشدة خوفه انتهی ماعن‌الارشاد

ومعلوم نیست که مراد **حسین بن علی الحسین الاکبراست یاحسین بن علی بن الحسین الاصغر است**

**ودرمناقب است** که والدهٔ جناب اسمعیل بن جعفرالصادق وعبدالله الاقطع فاطمه بنت‌الحسین‌ـ اصغربن زین‌العابدین است

وجناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین در سنه صد وپنجاه وهفت از دنیا رفت ودر بقیع دفن شد

واولاد جناب حسین الاصغر سه نفراز آنهارا حقیرصاحب اعقاب دیدم

اول، عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر

که ابی العباس سفاح وضیعهٔ بوی داد که هرسالی هشتاد هزاردینار حاصل او بود واورا صرف محتاجین از سادات وعلویات مینمود

بخراسان تشریف برد ابومسلم مروزی بغایت از او تعظیم واحترام نمود

وسادات کوفه که درنجف اشرفند از احفاد عبدالله عرج بن حسین الاصغر بن علی بن-الحسین اند

وایضا ازاحفاد عبدالله الاعرج است جناب ابی الحسین علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله الاعرج دردار السلام است وکان سیداجلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله حسن الشمایل جم الفضائل عالماً عاملا فاضلا تقیاً نقیاً اصحب ابی الحسن الرضاع الی طریق خراسان وروی عنه الحدیث وله مصنفات عدیدة جلیلة فی کثیرمن العلوم انتهی

دوم حسن بن حسین الاصغر بن زین العابدین ع

واز احفاد او است علی مرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصغر وسادات مرعشی منسوبند باو

اولاد آنها آمدند بمازندران واز آنجا بعضی رفتند بشوشتر

واز آن اولاد است جناب قاضي نورالله الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین وکتاب احقاق الحق وغیر این دو

وبعضی ازسادات مرعشی رفتند باصفهان وبعضی از آنها رفتند بقزوین

سوم علی بن حسین الاصغر بن زین العابدین ع

واز احفاد اوست جناب ابوالقاسم علی بن محمد نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر ابن زین العابدین ع

واین بزرگوار درون که از قرای شمرانات طهران است مدفون ومعروف است بامامزاده قاضی صابر

هفتم - از اولاد های حضرت امام زین العابدین ع که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصغر بن زین العابدین ع بود

آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین العابدین ع بود ونسل جناب علی اصغر ازفرزندش جناب حسن افطس است وازایشان اولاد واحفاد زیادی بجای ماند

واز احفاد اوست جناب عبدالله الابیض ابن عباس بن محمد بن عبدالله لشهیدابن حسن افطس ابن علی الاصغر بن زین العابدین ع وقبرشان دریکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است

وجناب عبدالله الشهید ابن حسن الافطس را هرون طابید ودرمیان زندان حبس نمود آخرالامر روز نوروزی جعفر برمکی گردن اورازد وسر نازنینش را شست وشوداد وهدیه فرستاد بجهت هرون الرشید

پسرجناب عبدالله الشهید محمد مادرش زینب دخترموسی بن عمر بن علی بن الحسین ع بود

وجناب محمد را معتصم عباسی مسموم نمود وهمانساعت ازدنیا رفت

**وایضا** ازاحفاد اوست جناب احمد بن قاسم محمد بن جعفربن محمد بن علی بن زین‌العابدین **درمقاتل است** که اورا درسه منزلی ری صعالیك ودزد ها بقتل رسانیدند وآن بزرگوارمتوجه نساء وابی ورد بود

## فصل پنجم

### درذکری ازحواریین واصحاب حضرت امام زین‌العابدین ع

ودفصل ششم ازباب اول ازبحار ازاختصاص شیخ مفید ازحضرت موسی بن جعفرع روایتی ذکر شدکه روزقیامت منادی نداکند ( این حواری علی بن‌الحسین ع )

پس بایستند جبیربن مطعم ویحیی ولد ام‌الطویل وابوخالدالکابلی وسعید بن مسیب

**وایضا** دربحار ازاختصاص شیخ مفید ازحضرت صادق ع روایتکرده فرمود ارتدالناس بعدالحسین الاثلثة ابوخالدالکابلی ویحیی بن ام الطویل وجبیربن مطعم ثم ان‌الناس لحقوا وکثروا

ودربحار ازمناقب روایتکرده ومن رجاله الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وسعید بن مسیب بن حزن

وچند نفراز تابعین را ازاصحاب آنحضرت میشمارد منجمله سعید بن جبیر وچند نفر ازبقیه اصحاب آنحضرت رامی‌شمارد منجمله ابوحمزه ثمالی وابان بن تغلب وفرزدق شاعر را ومی‌فرماید وکان بابه یحیی بن ام الطویل

**اقول اما یحیی بن ام‌الطویل**

**در رجال است** کان یحیی بن ام الطویل یدخل مسجد رسول‌الله ص ویقول کفرنا بکم وبدابیننا بینکم العداوة والبغضاء وعن‌ابی جعفرقال اما یحیی بن‌ام‌الطویل فکان یظهرالفتوة وکان اذا مشی وفی‌الطریق وضع‌الخلوق علی رأسه ویمضغ‌اللبان ویطول ذیله فطلبه الحجاج وقال تلعن ابا تراب‌و امر بقطع یدیه ورجلیه وقتله

## واما ابوخالد الکابلی

اسمش وردان ولقبش کنکر بود

**ودر رجال کبیراست** که ابوخالد خدمت میکرد جناب محمد حنفیه را مدتی وشك نداشت که او امامست تاآنکه یکروز آمد خدمت محمد حنفیه عرضکرد ترا قسم میدهم بحرمت پیغمبرص وامیرالمومنین وبحرمت نمازکه بمن خبرده که توامام مفترض‌الطاعة هستی

فرمود یا اباخالد تومرا قسم دادی امام برمن وجمیع مسلمین علی بن الحسین ع است

پس آمد خدمت امام زین‌العابدین ع واذن دخول خواست حضرت فرمود مرحبا بك یا کنکر ماکنت لنا بزائرما بذالك فینا

پس اباخالد بسجده شکرافتاد وگفت الحمدلله‌الذی لم یمتنی حتی عرفت امامی

حضرت فرمود چگونه‌امام خودرا شناختی

عرضکرد تومرا باسمی خواندی که مادرم درحین ولادت مرا بآن اسم خوانده بآن اسم مسمی نموده بود محمد حنفیه مرا دلالت کرده بود

وحال فهمیدم که توامام مفترض‌الطاعة هستی

## واما سعید بن مسیب

در بحار ازمناقب روایتکرده ومن رجاله من الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری وعامر بن وائلة الکنانی وسعید بن مسیب بن حزن کان رباه امیرالمومنین واقال زین العابدین ع سعید بن مسیب اعلم الناس بما تقدم من الاثار

وسعید بن مسیب ازجملهٔ فقهاء سبعه استکه بعداز صحابه بودند وفقه عامه منتهی بآنها میشود وتمام شان درمدینه دریك عصر بودند و افضل فقهاء سبعه سعید بن مسیب بود تولدش سال دوم خلافت عمر بود ورحلتش سنهٔ نود وچهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بدیباج جدامی حضرت صادق ع

ودر روضات ازقرب الاسناد روایتکرده انه ذکر عندالرضاع والقاسم بن محمد وسعید بن مسیب فقال کانا علی هذا الامر

ودر کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده کان سعید بن المسیب والقاسم بن محمد بن ابی بکر وابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین ع

سوم ابوایوب سلیمان بن یسار برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص رحلتش سنه صد و هفت بوده

چهارم عبیدالله بن عبدالله ولد عقبه که ازسادات تابعین بوده ویکسال قبل حضرت زین العابدین ع ازدنیا رفت

پنجم عروة بن زبیر بن عوام که درسنه نود وچهار ازدنیا رفت

ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشی برادر زادهٔ ابی جهل بن هشام بود رحلتش سنه نودو چهار بود وآنسال را سنة الفقهاء نامیدند

هفتم خارجة بن زید بن ثابت الانصاری مات سنة تسع وتسعین وقد جمعهم بعض العلماء فی بیتین

الا ان من لا یقتدی بائمة — فقسمة ضیزی عن الحق خارجة
فخذ هم عبیدالله عروة قاسم — سعید سلیمان ابو بکر خارجة

ویقال ان من خواصها انها تزیل الصداع من الرأس اذا علقت علیه کما ذکر فی بعض التواریخ المعترة من الجمهور کذا فی الروضات

## واما سعید بن جبیر

مولا بنی اسد نزیل مکه وکان یسمی جهید العلماء ویقرء القرآن رکعتین قیل وما علی وجه الارض احد الاوهو محتاج الی علمه

ودر بحار از روضة الواعظین ازحضرت صادق ع روایتکرده که سعید بن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن الحسین ع وآن بزرگوارهم مدح وثنا میکرد اورا ونبود مسبب قتل حجاج جناب سعیدولد جبیر مگر بجهت همین امر

وذکرشده چون داخل شد سعید ولد جبیر برحجاج ولد یوسف الثقفی حجاج گفت انت شقی بن کسیر جناب سعید فرمود مادرم بهترمیدانسته که اسم مراسعید ولد جبیر گذارده

حجاج گفت چه میگوئی دربارهٔ ابابکر وعمر دربهشتند یاجهنم

سعید فرمود گرمن داخل بهشت یاجهنم رفتم واهل آنهارا دیدم میدانم این دو دو بهشتند یا در جهنم
گفت چه میگوئی دربارهٔ خلفاء
گفت من وکیل آنها نیستم
حجاج گفت کدام یك از خلفاء را بیشتر دوست میداری
فرمود هر کس راخالق من از اوخوشنود تر باشد
حجاج گفت خالق تواز کدام خوشنود تراست
فرمود علم ذلك عندالذی یعلم سرهم ونجویهم
حجاج گفت اباء کردی که مرا تصدیق نمائی
فرمود من دوست نداشتم که تراتکذیب نمایم

**واما ابوحمزهٔ ثمالی**

**اسمش ثابت بن دینار بود**

ودر رجال کبیر کشی ازفضل بن شاذان روایتکرده که حضرت رضاع فرمودند ابوحمزهٔ ثمالی در زمان خود مثل سلمان فارسی بود درزمان خود بجهت آنکه اوخدمت کرد چهار نفر ازمارا حضرت علی بن الحسین ع ومحمد بن علی الباقر وجعفرالصادق وهم مقداری اززمان موسی بن جعفررا
**وفی روایة** ابوحمزه فی زمانه کسلمان فی زمانه وذلك انه خدم اربعة منا ویونس فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه انتهی

## و اما ابان بن تغلب بن ریاح

**فی کتاب الرجال** انه ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة فی اصحابنا لقی ابامحمد علی بن الحسین ع و وابا جعفر وابا عبدالله ع و قال ابو جعفر اجلس فی مسجدالنبی ص وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك وقال ابوعبدالله ع لما اتاه نعیه اماوالله لقد اوجع نلبی موت ابان مات سنة احدی واربعین ومائة فی حیوة ابی عبدالله ع

**واما فرزدق الشاعرالمکنی بابی فراس**

اسم شریفش همام بود
**ودرمروج الذهب است** که کمیت شاعر برادر زادهٔ فرزدق بود ودرتشیع و محبت آل رسول از اقران خود ممتاز بود
ودرب کتا رجال کبیر است که هشام بن عبدالملك بن مروان مشرف شد بزیارت بیت الله مشغول طواف بود خواست استلام حجر نمایداز کثرت جمعیت ممکن نشد ناگاه حضرت علی بن الحسین ع تشریف آورد مشغول طواف شد چون بحجرالاسود میرسید مردم کوچه میدادند که استلام بفرماید
پس هشام درغضب شد مرد شامی بهشام گفت یا امیرالمومنین کیست این جوان
گفت نمیشناسم ( که مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار)
آنگاه فرزدق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم
شامی گفت کیست اویا ابا فراس
پس بالبدیهه قصیدهٔ انشاد کرد که بعضی ازاشعار او اینست

هذا الذی تعرف البطحاء وطاته
و البیت یعرفه و الحل والحرام
ما قال لاقط الا فی تشهده
لولا التشهد کانت لائه نعم
یغضی حیاء و یغضی من مهابته
فما یکلم الا حین یبتسم
من معشر حبهم دین و بغضهم
کفر و قربهم منجا و معتصم
مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
فی کل فرض و مختوم به الکلم

ودر روضات از تاریخ ابن عساکر نقلکرده وقتیکه فرزدق از دنیا رفت جریر شاعر گریه کرد گفتند چرا گریه میکنی وحال آنکه فرزدق چهل سالست که ترا هجو میکند
گفت ازمن دور شوید فوالله ماتساب رجلان ولاتناطح کبشان فمات احدها الاتبعه الاخرعن قریب فمات جریر بعده باربعین یوما

## فصل ششم
در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سیدالشهداء ع که درزمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع واقع شد

## واقعهٔ دوم

که درسال شصت ویکم واقع شد واقعهٔ اسیری اهل بیت عصمت وطهارت بود
**درارشاد است** که عمرسعد سر نازنین حضرت سیدالشهداء ع را همان روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی وحمید بن مسلم ازدی روانه کرد نزد عبیدالله بن زیاد وامر کرد که باقی رؤس شهداء راهم قطع کردند با شمر وقیس بن اشعث وعمر بن حجاج روانه کوفه نمود وخود ابن سعد بقیه روز عاشوراء وروزیازدهم را تازوال ماند بعد با اهل‌البیت وحضرت زین العابدین ع روانه شد بکوفه
ازاین روایت استفاده میشود که تمام رؤس مقدسه را روزعاشوراء از بدن جدا نمودند وروانه کوفه نمودند وبعداز رفتن ابن سعد جمعی از بنی اسد آمدند وبراجساد مقدسه شهداء نمازخواندند وآنها رادفن کردند وازبرای سایرشهداء ازاهل‌البیت واصحاب حفرهٔ درپائین پای قبرمقدس حضرت علی اکبر حفر نمودند وهمه اجساد مقدسه شهداء رادرآن حفیره دفن کردند وحضرت عباس (س) را درموضعمکه الان قبرمقدسش هست دفن نمودند
**ودر رجال کشی** ازحضرت صادق ع روایت شده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا متولی تجهیز حضرت سیدالشهداء ع که بود
فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین ع
عرضکردند کجا بود آن بزرگوار
فرمود درکوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود
ودرامالی شیخ صدوقست بعدازبیرون شدن اهلبیت ازمجلس ابن زیاد ملعون ثم امر بعلی بن الحسین فغل رحمل مع النسوة والسبایا الی السجن وضیق باب السجن علیهم
ودرلهوفست ثم امر ابن زیادلعنه‌الله بعلی بن الحسین ع واهله وحملوا الی دارالی جنب المسجدالاعظم فقالت زینب بنت علی ع لاتدخلن علینا عربیة الاام ولداومملوکة فانهن سبین کماسبینا

ودرارشاد مفید است و لما اصبح ابن زیاد بعث برأس الحسین ع فدیر به فی سکک الکوفه کلها وقبائلها

وایضا ازارشاد شیخ مفید استفاده میشود که اهلبیت روز دوازدهم محرم وارد کوفه شدند

میفرماید ولما وصل رأس الحسین ع ووصل ابن سعد من غد یوم وصوله ومعه بنات الحسین ع و اهله الخ

ومستفاد از روایات و تواریخ معتبره آنستکه خولی ملعون حامل رأس شریف شد از خرمتیکه به جایزهٔ ابن زیاد داشت عصرعاشوراء که از کربلا سر نازنین را حمل نمود نیمهٔ شب یازدهم سرمقدس را بکوفه رسانید چون درتاریخ طبری گفته

(اقبل خولی بن یزید برأس الحسین ع واراد القصر فوجد باب القصر مغلقا فاتی منزله فوضعه تحت اجانة فی منزله الخ)

وازلهوف استفاده میشود که اهلبیت اطهار درکوفه ماندند تا وقتیکه ابن زیاد کاغذ نوشت بیزید وخبرداد اورا بقتل حسین ع وخبراهلبیت اورا بیزید داد

یزید جواب نوشت وامر کرد عبید زیاد راکه سر نازنین سیدالشهداء را با سرهای مبارك اصحاب آن بزرگوار باعیال الله روانهٔ شام نماید

ولابد فرستادن نامه ابن زیاد بشام وبرگشتن جواب از یزید ملعون یکماه طول میکشد ودر این مدت اهلبیت ظاهراً میان زندان محبوس بودند

چنانچه از روایت طبری استفاده میشود

(فقیه عن هشام عن عوانة بن حکیم الکلبی قال لما قتل الحسین ع وجیء بالاثقال والاساری حتی وردوا بهم الکوفة الی عبیدالله بن زیاد فبینما القوم مجتمعون اذوقع حجر فی السجن معه کتاب مربوط وفی الکتاب خرج البرید بامرکم فی یوم کذا الی یزید بن معاویه وهو سائر فی کذا یوماً وراجع فی کذا وکذا فان سمعتم التکبیر فایقنوا بالقتل وان لم تسمعوا تکبیراً فهو الامان انشاء الله قال فلما کان قبل قدوم البرید بیومین اوثلاثة اذاحجر قد القی فی السجن معه کتاب مربوط فی الکتاب اوصوا واعهدوا فانما ینتظر البرید یوم کذا وکذا فجاء البرید ولم یسمع التکبیر وجاء کتاب بان سرح الاساری قال فدعی عبیدالله بن زیاد محضر بن ثعلبه وشمر بن ذی الجوشن لعنهم الله فقال انطلقوا بالثقل والرأس الی امیرالمومنین یزید بن معویه لعنه الله قال فخرجوا حتی قدموا علی یزید ولما وصلوا الی دمشق نادی محضر بن ثعلبه علی باب یزید جئنا رأس احمق الناس والامهم فقال یزید ماولدت ام محضر الام واحمق منه ولکنه قاطع ظالم الخ)

واز این روایت استفاده شد که **سرهای نازنین را با اسراء اهل البیت** یکمرتبه از کوفه حرکت دادند

ودر کامل بهائی است که سر نازنین را روز اول ماه صفر داخل شهردمشق نمودند

ودر نفس المهموم از کفعمی واز شیخ بهائی واز محدث کاشانی همین قسم نقل فرموده ومسلماً درهمان سنه شهادت بوده

**واما تاریخ ورود اهل البیت بشام**

در جائی دیده نشده مگر در کامل بهائی که میفرماید روز چهار شنبه شانزدهم ربیع الاول اهلبیت بشام وارد شدند

اما توقفشان معلوم نیست چند مدت بوده

ودر امالی شیخ صدوقست ثم یزید لعنة الله امر بنساء الحسین ع فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حرولا برد حتی تقشرت وجوههم

ودر لهوف است ثم امر بهم الی منزل لایکنهم من حرولا برد فاقاموا به حتی تقشرت وجوههم

ودر کامل بهائی است ثم ان یزید امر برأس الحسین وسائر الرؤس من اهل بیت واصحابه ان یصلب علی ابواب البلد

وفیه ایضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعین یوماً وسائر الرؤس علی ابواب المساجد وابواب البلد یوماً علی باب دار یزید

وازاین روایت ممکن است استفاده شود که وقوف اهل البیت درمحبس شام زیاده برچهل روز بوده

ودر نفس المهموم از بصائر الدرجات ازحضرت صادق ع روایتکرده وقتیکه حضرت زین العابدین با اهلبیت واردشدند بریزید آنظالم آنها را درمنزل مخروبه جای داد که بعضی ببعضی گفتند یزید مارا باین خرابه منزل داده جهت اینکه این منزل برسرما خراب شود وماهلاك شویم

پس زندانبان ها بزبان رومی گفتند این جماعت اسراء میترسند که منزل بسرشان خراب شود وفردا همه را از این خرابه بیرون آورند وبقتل برسانند

واز این اخبار استفاده میشود که مخدرات اهلبیت را در مدتیکه میان محبس کوفه یاشام بودند تهدید بقتل می نمودند

ودر نفس المهموم ازعلامه مجلسی وازمحدث نوری قدس سرهما ازدعوات راوندی روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین ع راسوی یزید آن ملعون قصد کرد آن مظلوم را گردن بزند پس آن بزرگوار را درمقابل خود نگه داشت وتکلم می کرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید که موجب قتلش بشود

آن بزرگوار جواب او را می‌داد ودردست مبارکش تسبیحی بود واورا میگردانید وبا یزید هم سخن می فرمود

یزید گفت من باشما میگویم وشما جواب مرا می‌دهید وتسبیح می گردانید

حضرت فرمود خبرداد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند وفارغ شوند با احدی تکلم نکنند تا تسبیح بگیرند وبگویند

**اللهم انی اصبحت اسبحك واحمدك واهلك واكبرك وامجدك بعدد ما ادیر به سبحتی**

وتسبیح را دور بدهد آنچه بخواهد تکلم بکند بدون آنکه تسبیحی بگوید ثواب تسبیح برای او نوشته میشود واین حرزاست از برای اوتا شب که برود میان فرش خوابش وچون شب میان فراش خود رفت بازهمین ذکررا بگوید وتسبیح را زیرسر بگذارد از برای اوثواب نوشته می‌شود تاصبح

یزید گفت من بااحدی ازشما خانواده صحبتی نمیکنم مگر آنکه مرا جواب می دهید بآنچه خیر و صلاح من میباشد وازآن حضرت عفو نمود وامر نمود برها نمودن آن بزرگوار

ودر نفس المهموم است بعد که یزید اظهار ندامت ومعذرت نمود واذن داد که اهلبیت اظهار را برای شهدآء عزا داری نمایند تمام هاشمیات وقرشیات که درشام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و سه روز یا هفت روز برشهدآء کربلا گریه میکردند وعزا داری می نمودند

**الحاصل** ازمجموع این احادیث وتواریخ معلوم میشود که اهلبیت اطهار مسلماً دو ماه درشام توقفشان طول کشید بعد روانه مدینه طیبه شدند

**ودرلهوفست** ولمارجع نساء الحسین ع وعیاله من الشام وبلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلا فصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبدالله الانصاری رحمة الله وجماعة من بنی هاشم ورجالا من آل رسول الله ص ندوردوا ازیارة قبرالحسین فوافوافی وقت واحد الخ

**وثقة الاسلام نوری درلؤلؤ ومرجان** ازجعفر ابن نما نقل کرده در کتاب مثیرالاحزان واین کتاب بیست وچهارسال بعداز وفات سید بن طاوس تألیف شده وحاصل ترجمه آنکه آل الله چون در مراجعت ازشام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند مارا ازراه کربلا ببر

چون بسر قبرمطهر رسیدند جابر بن عبدالله را باجماعتی ازمردمان بنی هاشم که بزیارت آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند ودریکوقت بآنجا رسیدند مشغول نوحه وزاری شدند وبنای تعزیه داری راگذاشتند وزنان قبایل عرب که درآن اطراف بودند جمع وچند روزدرآنجا باین شغل مشغول بودند

**ومخفی نماد** که این قول مستبعداست چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده

**اولا** بجهت آنکه خود سید درکتاب اقبال دراعمال روز بیستم صفر میفرماید ورود اهلبیت بکربلادر اربعین بعیداست زیراکه عبید زیاد نوشت بیزید واقعه را واذن خواست درحمل اهلبیت بشام وبعدکه جواب رسیدایشانرا حمل کردند بشام واینرفتن قاصد بشام وبرگشتن ازشام اکثر بیست روزطول کشید **ودر روایت است** که درشام یکماه ایشان را درجائی منزل دادند که ایشان را ازسرماوگرما نگاه نمیداشت

وثانیاً ـ آنکه احدی ازاجلاء فن اشاره باین قضیه نکرده اند مثل ارشاد وتاریخ طبری وتاریخ کامل درهیچیك ذکری از سفرعراق نشده

**ودرمصباح شیخ طوسی** ره است وفی یوم العشرین من صفر کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله من الشام الی مدینة الرسول ص وهو الیوم الذی وردفیه جابر بن عبدالله بن حزام الانصاری صاحب رسول الله من المدینة الی کربلاء لزیارة قبرابی عبدالله ع

وظاهر عبارت آنستکه روز اربعین ازشام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چهاردهشق تا مدینه کمتر ازیکماه سیرقافله متعارف نشود

وثالثاً ـ تفصیل ورود جابر بکربلا درکتب معتبره موجود است وابدا ذکری از ورود اهلبیت و ملاقات ایشان جابر را ندارد

چنانچه عمادالدین طبری شیخ ابوالقاسم که از تلامذهٔ ابوعلی پسر شیخ طوسی است در کتاب **بشارة المصطفی** روایتکرده ازعمش که از بزرگان محدثینست واو ازعطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی که اونیزاز روات امامیه است روایتکرده که گفت باجابر بیرون رفتیم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء ع آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود وجابررا بکربلا واجمالش آنستکه جابر غسل کرد وخود راشبیه بمحرمان نمود وبعد خوشبو کرد وچون نابینا بود عطیه دست اورا بقبرمطهررسانید پس بی هوش شدآب براوپاشید بحال آمد پس بسوزدل سخنان جگرسوز بحضرت عرضکرد آنگاه برشهداء سلام کرد ودرآخر کلامش گفت ما نیزشریك بودیم درآن امری که داخل شدید یعنی مقدسه ونصرت حضرت سیدالشهداء علیه السلام وشهادت

عطیه گفت ما رنجی نکشیدیم وشمشیری نزدیم وسرهای این جماعت ازبدن جدا وزنانشان بیوه و

فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریکیم

درجواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر کرد که هر کس دوست دارد عمل قومیرا با ایشان درثواب آن عمل شریك باشد الخ

از اینروایت معلوم میشود که اهلبیت را ملاقات نکردند والا چگونه میشود عطیه ذکری نکرده باشد انتهی صاحل مافی اللؤلؤ والمرجان

**ودرحبیب السیراست** که یزید ملعون سرهای شهداء را تسلیم نمود بحضرت زین العابدین وآن بزرگوارهم سرهارا ملحق بابدان طیبه نمود در روز بیستم ازصفر بعد توجه فرمود بجانب مدینهٔطیبه واین اصح اقوالست انتهی

**ومخفی نماناد** که بمقتضای آنچه درسابق ذکرشد بعید است که اهلبیت تا اربعین سال بعد درشام توقف فرموده باشند وابعد ازاین آنستکه بعضی گفته اند که اهلبیت اربعین سال اول وارد کربلاشدند و دیدند جناب جابر بن عبدالله را بابعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شده اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره وفرمایشات علماء ومورخین ممکن نمیشود مگرآنکه گفته شودآن مخدرات وقتیکه از کوفه بشام میرفتند روز اربعین وارد کربلاشدند ودیدند جناب جابربرای زیارت مشرفست وروزاربعین سال بعد جابر نیز بزیارت مشرف شده بود وحضرت زین العابدین با اهلبیت هم مشرف شده باشند بکربلا وسرنازنین را ملحق نموده باشند ببدن مقدس

## واقعهٔ دوم

### خروج جناب سلیمان بن صرد شیخ الشیعه با جماعت توابین ومطالبه خون سیدالشهداء ع

ودرحاصل آن چنانچه ازتاریخ طبری وکامل استفاده میشود آنستکه بعداز شهادت حضرت سید-الشهداء ع شیعیان کوفه جمع شدند بخانهٔ جناب سلیمان بن صرد خزاعی که شیخ ورئیس شیعیان کوفه بود ودرك نموده بود صحبت حضرت خاتم انبیاء را

وایشان باچند نفراز روسای شیعه مثل مسیب بن نجبة الفرازی که از خیار اصحاب امیرالمومنین بود مثل رفاعة بن شداد البجلی وعبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و عبدالله بن وال التیمی شیعیان را تحریص نمودند بقتل قتله حضرت سیدالشهداء ع

ومسیب بن نجبه ورفاعة بن شداد خطبهٔ خواندند و ریاست شیعه را واگذار نمودند به سلیمان بن صرد خزاعی وسلیمان کاغذی نوشت بمدائن به سعد بن حذیفه یمانی ودعوت نمودند اورا وسایرشیعیان مدائن را بمساعدت خود

پس سعد خواند بجهت شیعیان مدائن واجابت نمودند ایشان را

ویك کاغذ هم سلیمان به مثنی بن مخربة العبدی نوشت ببصره واو وشیعیان بصره را نیز بمساعدت خویش خواند آنها هم اجابت نمودند

ومشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودند آلات حرب ومردم را دعوت نمودند بطلب خون سید-الشهداء ع

ومردم دسته دسته با ایشان بیعت میکردند

تاچهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ شصت وچهار یزید ملعون بدرك واصل‌شد ودرآن هنگام امارت‌عراق ازجانب یزید باعبیدالله بن زیاد بودوآن ملعون **عمرو بن حریث مخزومی** را ازجانب خود بحکومت وا داشته بود

وبعدازهلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند وگفتند اگر فرمان دهی بعمرو بن حریث بتازیم ومردم را بیاری اهلبیت اظهار دعوت نمائیم وازقتله حضرت سیدالشهداء ع انتقام بکشیم

پس سلیمان گفت تعجیل دراین امر نشاید چون قتلهٔ آن بزرگوار از اشراف کوفه وفرسان عرب هستند واین عدهٔ شما کافی آنها نیستند بهتر آنستکه شما داعیان خود را باطراف بفرستید ومردم را بیاری ونصرت خود بخواهید

پس جماعت توابین بفرمان سلیمان قیام نمودند وگروهی ایشانرا اجابت نمودند

**ومختار بن ابوعبیده** هم بعداز ششماه که ازقتل یزید گذشت در روز جمعه نیمهٔ ماه رمضان سنهٔ شصت وچهار هجری بکوفه وارد شد

و هشت روز بآخر ماه رمضان همانسال روز جمعه عبدالله بن یزید انصاری از جانب عبدالله بن زبیر بامارت کوفه مأمورشد با **ابراهیم بن محمد بن طلحه** که او امیر بود بخراج کوفه

وظاهراً از زمان ورود مسلم بن عقیل بکوفه تاشهادت حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون جماعتی ازشیعیان را حبس نموده بودو بعدازقتل حضرت سیدالشهداء ابن زیادایشانرا رها کردوشیعیان که بیکدیگرمیرسیدند یکدیگررا ملامت میکردند واظهار ندامت وخطامیکردند که آنمظلوم رابسوی خود خواندند واورا یاری نکردند

پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج مینمود سلیمان متعذر بود بقلت عددشان

مختار مأیوس شد وبخانهٔ خویش شیعیانرا طلبید وگفت سلیمان مردیست پیر وخرفت شده و اورا درمحاربه بصیرتی نیست من ازجانب محمد حنفیه که مهدی این امتست آمده ام وکاغذی هم ازمحمد حنفیه اظهار نمود که نوشته بود

( ای مختارتوازمکه بکوفه بروشیعیان راترغیب برخروج بنما درطلب خون سیدالشهداء ع )

ومختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود وبسوی خود دعوت مینمود

دراینوقت **عمر بن سعد وشیث بن ربعی** لع بمردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتر است ازمختار وبمختار بتازید واورا مغلول نموده بزندانش افکنید

پس مردم اطراف خانه مختار راگرفتند وقاطر اورا حاضر نمودند واورا سوار کرده بزندانش بردندالقصه بعدکه مختارراحبس نمودند جناب سلیمان باچهارهزارازاهل کوفه ازجماعت توابین روانه شدند بجانب نخلیه وازآنجادونفرراجناب سلیمان فرستادکه بروند بمسجد جامع کوفه وفریاد بزنند

## یا لثارات الحسین ع

وجناب سلیمان رایش‌این بود که بروند بشام وعبیدالله بن زیاد راکه رفته بود بشام بقتل برسانند

وبعضی رایشان‌این بودکه برگردند بکوفه چون عمدهٔ قتله حضرت سیدالشهداء بکوفه بودند مثل عمر بن سعد وشمرذی‌الجوشن وابن دو

آخرالامر روانه شدند بجانب شام وازشام هم عبیدالله زیاد باسی هزار نفر ازسپاه شامیان روانه شدند ودرحین‌الورود عسکرین بیکدیگر تلاقی نمودند ومشغول مقاتله شدند

چون روز هشتم از قتالشان شد که بیست ودوم جمادی‌الاولی سنهٔ شصت وپنجم بود جناب سلیمان گفت
اگر من کشته شدم امیر شما مسیب بن نجبه است و اگر او هم کشته شود امارت با عبدالله بن سعد بن
نفیل است واگر اوهم کشته شود امارت باعبدالله بن وال است واگراوهم کشته شود امارت با رفاعة
بن شداد است

ودر آنروز ازدوطرف صف آرائی کردند وحصین بن نمیر درقلب لشگر شام بود وجناب سلیمان
درقلب لشگر کوفه بود

پس حصین بن نمیر سلیمان را بگوشهٔ برد وباو گفت مروان بن حکم از دنیا رفت ومردم باپسرش
عبدالملك بیعت نمودند وامرسلطنت اودرشام مستقرشد چنانچه حکومت حجاز بعبدالله بن زبیر مستقر
شد وشما خودرا بیهوده بکشتن ندهید و برگردید بجانب کوفه

سلیمان فرمود

ابن زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت عبدالملك را هم از گردن ما بردارید وبا ما اتفاق کنید که
این امررا بیکی ازاهلبیت پیغمبر ص واگذار کنیم

پس دوطرف سخن یکدیگررا قبول نکردند ومشغول محاربه شدند وجمع کثیری ازسپاه شام
مقتول ومجروح گردیدند

حصین بن نمیرملعون امر کرد که اطراف شیعیان وتوابین را گرفته تیرباران نمایند ناگاه تیری بر
حنك جناب سلیمان وارد وافتاد بروی زمین وازدنیا رحلت نمود

پس لشگرتن بمرك دادند ومسیب بن نجبه قدم پیش نهاد اورا هم شهید کردند بعد عبدالله بن
سعد نوفلی شهید شد بعد عبدالله بن وال شهید شد

چون آنروزشام شد رفاعة بن شداد نظر باصحاب خود نمود وامر کرد مجروحین را سوار نمودند
درهمان دل شب رفاعة بن شداد بکوفه رسید

مختاربن ابی عبیده در کوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامه از میان زندان به
رفاعة بن شداد وسایر شیعیان نوشت بجهت شهادت جناب سلیمان وشیعیانی که در عین الورد
شهید شدند

ودراستیعاب است که سرسلیمان بن صرد وجناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملك
بن مروان بن حکم

ودرقمقام است که عمرسلیمان بن صرد درحین شهادت نود وسه سال بود

## واقعه سوم

## خروج مختار بن ابی‌عبیده ثقفی برای خونخواهی ازقتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع

واین در سنهٔ شصت وشش هجری بود و لقب جناب مختار کیسان بود وتولد او در عام ـ
الهجرة بود

پدرش ابو عبیده ثقفی ازنیکان بود ودر زمان خلافت عمر بن‌الخطاب ابوعبیده سپهسالار لشگر
اسلام بود وخواهر مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر بن‌الخطاب بود

ودرتاریخ طبری است که بعداز قتل حضرت سیدالشهداء ع عبیدالله بن زیاد جناب مختار را طلبید
وگفت تو بودی که درمقام نصرت مسلم بن عقیل برآمدی وچوب خودرا چنان بصورت مختار

زد که چشمش معیوب شد بعد امر کردآن جناب رامیان زندان حبس کردند
وبعداز مدتی ازمیان زندان نامهٔ به عبدالله عمر ولد الخطاب شوهر خواهر خود
نوشت ( که مرا بستم وظلم حبس نمودند سفارشی بنما دربارهٔ من عبیدالله ولد زیاد که مرا رها
کند والسلام )

چون نامه بعبدالله ولد عمررسید خواهر مختارصفیه خبرشد گریه وجزع نمود شوهرش عبدالله ولد
عمر کاغذی نوشت بابن‌زیاد وی رارهانماید لذا اورا رها نمودلکن سه روزمهلت داد که‌از کوفه‌خارج
شود جناب مختار رفت بمکه معظمه و مدتی درمکه بود و بعد مراجعت نمود بجانب کوفه ثانیا عبدالله
ولد یزید انصاری والی کوفه جناب مختار را حبس نمود تا وقتیکه عبدالله ولد زبیر عبدالله بن یزید
انصاری را از کوفه عزل نمود وعبدالله ولد مطیع را حاکم کوفه گردانید

جناب مختار ایضا نامه بعبدالله ولد عمر شوهر خواهرش از میان زندان نوشت‌وبتوسط او از زندان
خارج شد وبمنزل خود رفت متدرجا شیعیان دور اوجمع شدند

منافقین به عبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی امارت تو استقامت پیدا کند باید مختار را حاضر
کنی واورا بزندان بیفکنی

عبدالله ولد مطمع زائدة بن‌قدامه را عقب مختار روانه نمودکه اورا نزد خود احضار نماید

جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد وتمارض نمود خبر بعبدالله ولد مطیع دادند
که اومریض است وازآمدن معذوراست

جناب مختار یاوران خودرا طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمائیم وخون پسر پیغمبر را
را طلب کنیم

دراین حال عبدالرحمن ولد شریح واردکوفه شد وبزرگان اهل کوفه را دید وگفت می خواهد
مختار خروج نماید وخون پسر پیغمبررا طلب کند ومیگوید جناب محمد حنفیه مرا مامورنموده بااین‌امر
نمیدانم درد‌عوی خود صادق وراستگوست یاخیر برویم بمدینه وازجناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر
اجازت فرمود درمتابعت وی اطاعت کنیم واگرنهی فرمود دوری کنیم

این رای را پسندیدند وبمختار گفتند چند روزی مارا مهلت بده تاماهم اسحله خود را فراهم کنیم
وبمتابعت توخروج نمائیم

پس جمعی از بزرگان شیعیان رفتند بمدینه خدمت جناب محمد ومطلب را بآن جناب عرضکردند
فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن‌الحسین ع که امام من وشما هست آنچه فرمود اطاعت کنیم
آمدند خدمت حضرت امام زین‌العابدین ع وبعرض آن حضرت رسانیدند

فرمود یاعم لوان عبدا زنجیا تعصب لنا اهل البیت لوجب علی الناس موازرته وقد ولیتك یا عم
هذا الامرفاضع ماشئت

پس جناب محمد فرمود بخدا قسم من دوست میدارم که خداوند داد مارا ازدشمنان ما بگیرد
چون این‌چند نفر این سخنان را ازحضرت امام زین‌العابدین ع ومحمد حنفیه شنیدند معاودت
بکوفه نمودند وبمردم خبردادند

امرخروج مختار قوت گرفت وجمعیت زیادی اطراف اوجمع شدند و بعضی گفتند جناب ابراهیم بن
مالك اشتر چون پدر بزرگوارش درشجاعت وجلالت مشهور است وصاحب قوم عشیره است اگر او با
ما موافقت نماید امید است بردشمنان ظفر یابیم وغلبه جوئیم وفتح ونصرت با ما باشد .

مختار گفت چند نفر از بزرگان بروید واورا دعوت نمائید اگر اجابت نمود فبها والا خود بمنزل اومیروم واز اواستدعا می نمایم

پس جمعی از بزرگان بمنزل وی رفتند واز اوهمراهی ومساعدت خواهش نمودند فرمود قبول میکنم بشرط آنکه فرمان امرونهی وامارت بامن باشد

آنجماعت سکوت نمودند ومراجعت نمودند خدمت جناب مختار وباو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را دراین اثنا کاغذی آمد ازجناب محمد حنفیه ودرآن کاغذ تحریص فرموده بود بقتال باقتله حضرت سیدالشهداء ع ومخصوصا ابراهیم بن مالك را امر فرموده بو که مساعدت وهمراهی بنماید با شیعیان وباجناب مختار

جناب مختار باجمعی ازوجوه اصحابش رفتند بمنزل ابراهیم وکاغذ جناب محمد حنفیه را باو نشان دادند خواند کاغذ را ودرهمان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود باجناب مختار وبعشیرهٔ خود خبرداد که بیایند وبامختار بیعت کنند

ورای ایشان براین تعلق گرفت که شب پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش خروج نمایند

وازآنطرف عبدالله بن مطیع که والی کوفه بود شیث بن ربعی ملعون را باسه هزار کس وراشد بن ایاس را باچهار هزار کس مامور نمود که ازدوجانب روی بمختار نهند

جناب مختارهم جناب ابراهیم را باهفتصد نفر بمقاتله راشد روانه کرد ونعیم بن هبیره را باسیصد وشصت نفر بقتال شیث بن ربعی روانه کرد

لشگریکه باجناب ابراهیم بودند با لشگرراشد مشغول مقاتله شدند وجمع کثیری را از لشگر راشد بقتل رسانیدند وخود رئیسشان بشمشیرحزیمة بن نصرمقتول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعداز غالبیت مغلوب شدند ونعیم هم مقتول شد جناب ابراهیم حمله فرمود باصحاب شیث بن ربعی آنها فرارنمودند ودرخانهای کوفه مخفی شدند

عبدالله بن مطیع عمر بن حجاج را بادوهزار نفر وشمر بن ذی الجوشن را با دوهزار نفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم

وخود ابن مطیع هم باجمع کثیری بیرون شد درکناسه کوفه

جناب ابراهیم حمله فرمود به ابن مطیع وجماعتی که اطراف او بودند پراکنده شدند وابن مطیع واشراف غیر ازعمروبن حریث ملعون درقصرمتحصن شدند ابراهیم قصررا سه روز محاصره نمودآخر الامر کار برآنها سخت شد وبصلاح دید شیث بن ربعی عبدالله مطیع امان خواست ابراهیم آنها را امان داد ازقصر بیرون شدند

مختار بقصر دارالاماره رفت ونشست وبزرگان قبائل درخدمتش حاضر شدند وهمه با او بیعت نمودند ـ ابن مطیع باجمعی شبانه بجانب بصره رفتند

پس مختار شروع بتعیین احکام امراء بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد وقبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیر بود درموصل وبعداز انعزال آمد بامختار بیعت نمود ودراثناء جناب مختار خبردار شدکه عبیدالله بن زیاد ملعون بموصل وارد شده پس مختار یزیدبن انس اسدی را باسه هزار نفر بجنك اوفرستاد

ابن زیاد هم ربیعة بن مخارق الغنوی را باسه هزار کس وعبدالله بن حملة الخثعمی را با سه هزار کس بجنك یزید بن انس روانه کرد

در روزعرفه شصت وششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم شدند وربیعة بن مخارق کشته شد پس شگرابن زیاد باخود آن ملعون روی بشام نهاده وفرار کردند و لشگرمختار روی بکوفه نمودند

درداینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل شبث بن ربعی جمع شدند شکایتهای زیاد ازمختارنمودند وروایشان برقتال با مختارشد

چون مختارقصد ایشان را دانست ازدارالاماره بیرون شد وجناب ابراهیم اشتر وتابعینشان اطراف مختار جمع شدند

از آن طرف شمر بن ذی الجوشن ومحمد بن اشعث وعمر بن سعد بن ابی وقاص وسائر منافقین و شبث بن ربعی اجتماع نموده مشغول قتال وجنك شدند آخر الامر تابعین جناب مختار مخصوصا جناب ابراهیم بن اشترقتلهٔ حضرت سیدالشهداء ع را تماما بقتل رسانیدند وتفصیل و کیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مسطور است

وقتل عمر بن سعد وپسرش حفص وشمر وخولی بن یزید وعمرو بن حجاج وحکیم بن طفیل و مرة بن منقذ وسنان بن بن انس وحرملة بن کاهل وبجدل بن سلیم وسایر ملاعینان گویا در اواخر سنه شصت وشش هجری واقع شد درکوفه

وثانیا مختار ابراهیم بن مالك را بجنك عبیدالله بن زیاد فرستاد دربیست و دوم ذیحجه سنه شصت وشش باهفت هزار نفرچنانچه درصواعق است یاهشت هزار نفرچنانچه ازیافعی نقل شده روانه شدند بجانب موصل

وازشام هم ابن زیاد باهشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل

جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنك نمایانی نمود با لشگر ابن زیاد وجمع کثیری از لشگر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمله حصین بن نمیر ملعون که بشمشیر شریك بن حذیم بجهنم واصل شد

جناب ابراهیم فریاد **الا یاشیعة الحق الایا انصار الدین اینك مطلوب شما عبیدالله** زیاد قاتل حسین بن علی است مبادا ازمعرکه جان بسلامت بیرون برد

حاصل جنك طول کشید تا آنکه در روز عاشوراء سنه شصت وهفت ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد وجثهٔ پلیدش را سوختند وسر نحسش را با سر حصین بن نمیر وشرحبیل بن ذی الکلاع وجمعی از روسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عدد کشتگان از شامیان بقول ابن نما هفتاد هزار نفر بودند

بعد مختارسر های ملعونه را فرستاد بمکه نزدمحمد حنفیه واوهم فرستاد نزد حضرت سیدالساجدین آن بزرگوار بسجده افتاد و فرمود

**( الحمدلله الذی ادرك لی ثاری من عدوی وجزی الله المختارخیرا )**

ودر روایت امالی شیخ طوسی است که سرابن زیاد را بر نی زدند وفرستادند نزد عبدالله بن زبیربادی وزیدن گرفت وآن سر نحس ازفراز نی افتاد وماری پدید آمد رفت میان بینی آن ملعون الحاصل این واقعه مشهور است به وقعة الخازرچون جنك کنار نهرخازر واقع شد

## فصل هفتم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین ع بغیر آنچه درسابق ذکرشد

### اما وقایع سنه شصت ویك هجری

منجمله دراین سال یزید بن معویه سلم بن زیادرا والی خراسان وسجستان نمود وسلم بن زیاد برادر خود یزید بن زیاد را عامل سجستان نمود وطلحة بن عبدالله خزاعی راکه طلحة الطلحات باشد عامل کابل نمود بعداهل کابل نقض عهد وی نمودند آنوقت سلم بن زیاد طلحة بن عبدالله الخزاعی را طلبید واورا والی سجستان نمود واودر سجستان ازدنیا رفت

ومنجمله دراینسال یزید بن معویه عمربن سعید را ازامارت مدینه عزل نمودند وولید بن عتبة بن ابی سفیان را والی مدینه نمود

ومنجمله دراینسال بروایت یافعی جناب ام سلمه زوجه حضرت رسول ص وجناب میمونه زوجه دیگر آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند

### اما وقایع سنه شصت ودوهجری

منجمله دراینسال محمد ولدعلی ولد عبدالله ولد عباس که پدرسفاح ومنصور دوانقی است بروایت ابن اثیر متولد گردید

ومنجمله دراین سال بریدة بن خضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب حبیب السیر است ومینویسد مرقدش درمرو زیارتگاه معروفی است وبریدهٔ اسلمی از بزرگان صحابه حضرت رسول ص بود

ومنجمله دراین سال مسروق بن اجدع در مصر وفات نمود ونیز ابو مسلم عبدالله الخولانی که از اجله تابعین وازاصحاب حضرت امیرالمومنین ع بود ازدنیا رحلت کرد

ومنجمله دراین سال عبدالله بن زبیر کاغذی نوشت بیزید وشکایت نمود ازوالی مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان پس یزید پسرعم خودولید بن عتبه را عزل نمودوپسرعم دیگرخود عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه گردانید واو جوانی بود مغرور وتجربه نکرده

پس جماعتی ازاشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آن ها بود عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه وعبدالله ولد ابی عمرولد حفص ولد مغیره المخزومی ومنذرولد زبیر پس وارد شدند بریزید آن هارا اکرام نمود وجایزه زیادی بآن ها داد

چون مراجعت کردند بمدینه مشغول شدند بدشنام دادن بیزید وگفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد وشراب میخورد وسك بازی میکند وشاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم و بیعت نمودند باعبدالله ولد حنظلة ولدابی عامر رخلع یزید ولد معویه و عامل یزید عثمان ولدمحمد ولدابی سفیان رابابنی امیه ودوستانشان که نزدیك هزارمرد میشدند محاصره نمودند درخانه مروان ولد حکم وآن محصورین کاغذی نوشتند بیزید ( که ما در خانه مروان محصور شده ایم )

فیاغوثاه یاغوثاه

کاغذ رادادند بعبدالملك ولد مروان رفت درثنیة الوداع کاغذ را داد بحبیب ولد گروه وگفت دوازده شبه میروی بشام ودوازده شبه برمیگردی شب بیست وچهارم درهمین ساعت درهمین مکان خودم منتظرجواب هستم

کاغذ را برد بشام درحالتیکه یزید بواسطهٔ مرض نقرسی که درپایش بود پاهایش را در میان طشت آب گذارده بود

کاغذ راگرفت خواند فرستاد نزد مسلم بن عقبة المری واورا با دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه وگفت حصین بن نمیرسکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنها را مهلت بده اگر اجابت کردند ترا فبها والا باآنها مقاتله بنما پس اگر بآنها ظفریافتی سه روز مباح گردان ازبرای لشگر اموال ودواب اهل مدینه را وازراه حرم داخل مدینه شوودست ازحسین بن علی بازدارو با او نیکی بنما وتجلیل وتکریم زیادی ازوی بنماچون او بامردم مدینه موافقت نکرد واورا بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود وچون اصرارمردم زیاد شد ازمدینه خارج شد بیکی ازضیاع خود رفته ودرآن جا مشغول عبادت میباشد

الحاصل - خبرمسلم ولشگرشام که باهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد وبمحاصره بنی امیه کوشیدند وگفتند قسم بخدا که ما دست از شما برنداریم تا شما را بکشیم یا عهد نمائید و قسم یاد نمائید که بامردم شام همراهی نکنید

پس بنی امیه چنین عهد وقسم یاد نموند وآن ها را از مدینه خارج نمودند تا در وادی القری مسلم ولشگرشام را ملاقات نمودند

مسلم بن عقبه اول عمروبن عثمان بن عفان راطلبید وازحالات مدینه سوال نمود

گفت با اهل مدینه عهد نموده ام قسم یادکرده ام که باشما معین و همراه نباشم

مسلم بن عقبه اورا ازنزد خود راندوگفت قسم بخدا اگرنه پسرعثمان بودی ترا بقتل می آوردم

وسایر بنی امیه هم گفتند ازما عهدگرفته اندکه باشما همراهی نکنیم وما نقض عهد خود نکنیم لکن عبدالملك بن مروان داخل معاهدین نبوده از او سوال کن

مسلم اوراطلبیده ازاوسوال نمود ودستورالعمل خواست

عبدالملك گفت چون بنزديك مدینه رسیدی لشگرخود را در نخلیه فرو آور که آنها ازتعب آسوده شوند وازطرف حره (که نام موضعیست درشرقی مدینه) روی بقتال گذار وچنین باشد که از صبح تا ظهر مقاتله بیش طول نکشد که آفتاب از پشت سرلشگر تو باشد وررو روی اهل مدینه و برق شمشیرونیزه های شما آنهاراخیره کند وازآنها چشم لشگرشما راخیره نکند

بالجمله مسلم بدستور عبدالملك بن مروان رفتار نمود وبعبدالله ولد مطیع عدوی وبعبدالله ولد حنظله غسیل الملائکه که این دورئیس وسردار مردم مدینه بودند پیغام فرستاد که شماطریق مسالمت را پیشه دارید تا باشما یکی بشویم وروی بمکه معظمه نیهم ودرقلع وقمع ابن زبیر بپردازیم

اهل مدینه قبول نکردند ازمسلم تاآنکه مشغول محاربه شدند جناب عبدالله ولد حنظله باشجعان اهل مدینه اول مرتبه روی نهادند بسپاه شام وآنهارا فراری نمودندلکن بعد مسلم رایت خود رابه حرکت درآورد ومردم شام را ترغیب بقتال نمودلشگرشام بجنبش درآمدند تاآنکه جمعی ازبزرگان مدینه رابقتل رسانیدند منجمله جناب عبدالله ولدحنظله راباسه تن ازپسرانش ومنجمله زبیرولدعبدالرحمن ولدعوف وفضل ولد عباس ولد ربیعة ولد حارث ولد عبدالمطلب وحمزة ولدعبدالله ولد نوفل ولد حارث ولد عبدالمطلب وعباس ولدعقبة ولدابی لهب ولد عبدالمطلب ومحمد ولد ثابت ولد قیس رادر مادری عبداللهولد حنظله وعبدالله ولد زیدولد عاصم ومحمد ولد عمروبن حزم الانصاری وجمع کثیری ازسایرقریش وازانصار چهارتن ازسایرین مقتول شدند

**الحاصل** اینقدر مسلم ولشگر شام ازاهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان کوچه های مدینه جاری شد آن وقت بلشگر اذن داد که مدینه را نهب وغارت نمایند وگفت امیرشما بحکم امیرالمومنین یزید خون ومال مردم مدینه را برشما مباح گردانید

ودرتاریخ **الخلفاء سیوطی است** که عده مقتولین درواقعه حره ازقریش و انصار **سیصد و شصت نفر بودند انتهی**

وعده مقتولین غیرقریش وانصار اززنها واطفال را ننوشته است

**وایضا** درتاریخ الخلفاء نوشته فیها خلق من الصحابة ومن غیرهم ونهبت المدینه وافتض فیهاالف عذرآء فانالله وانا الیه راجعون

وتاسه روز مردم شام مشغول نهب وغارت وخون ریختن ازضعفاء وبیچارگان بودند وهرکس ازاهل مدینه توانست بجانبی گریخت منجمله ابوسعید خدری درغار کوهی پنهان شد

**الحاصل** بعداز سه روزمنادی ازجانب مسلم ندا داد ولشگریان را از غارت ونهب باز خواند وگفت هر کس سربیعت بایزید دارد درامان است

پس هر کس با او بیعت نکرد او را بقتل رسانید مثل عبدالله ولد ربیعه سبط ام السامه زوجه پیغمبر ومثل ابوالجهم ولد حذیفة العدوی ومثل معقل ولد سنان الاشجعی وجمعی دیگر

وعمروبن عثمان بن عفان راطلبید وموی سرورِیش اورا یك یك کند وبشفاعت عبدالملك بن مروان ازریختن خون اودرگذشت لکن بحضرت علی بن **الحسین**ع صدمه نرساند بواسطه سفارشی که یزید کرده بود والا شقاوت وقساوت مسلم بن عقبه ازشمر وامثال او کمتر نبود لذا بعداز وقعهٔ حره مسلم را مسرف مینامیدند از کثرت ریختن خون مسلمین

**درکامل ابن اثیراست** که وقعه حره که وقعه کشتن مسلم اهل مدینه را باشد دوشب مانده بآخر ماه ذیحجه سنه شصت وسه هجری بوده

ودرمنتهی ارب است که حره موضعی است بظاهر مدینه زیور اقم وبها کانت وقعة الحرة ایام یزید لع

و ایضا در سال شصت وسه جناب ربیعة بن خثیم الکوفی که از جمله زهاد ثمانیه بود درخراسان ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش دریك فرسنگی مشهد مقدس معروفست

## اما وقایع سنه شصت وچهار ازهجرت

**دراینسال** مسلم بن عقبه محاصره نمود عبدالله بن زبیررا چون یزید بمسلم بن عقبه (لع) نوشته بود که هروقت از امرمدینه فارغ شدی بجانب مکه معظمه برو وبقلع وقمع ابـن زبیر بپرداز

لهذا مسلم که ازقتل ونهب اهل مدینهٔ فارغ شد وشرح واقعه را بیزید نوشت وخود خیمه بیرون زد بعزم مکه معظمه وقتل عبدالله بن زبیروخراب نمودن خانه خدارا

دربین راه آثار مرك وهلاکت درخود مشاهده نمود حصین بن نمیرملعون را بسوی خود خواند وسرداری لشگررا بوصیت یزید باو واگذار نمود وگفت ملاحظه نکنی که این خانه خانه خدا است واحترامش لازمست چون حرمت اطاعت امیرالمومنین یزید از اوبالاتراست وگفت منجنیق هارا نصب کن واز خرابی خانه خدا وقتل اقارب وخویشان پیغمبرص پرهیزمکن این کلمات راگفت وبدرك واصل شد دربیست وسوم محرم سنه وشصت وچهارم

بعدازوفات مسلم حصین بن نمیر با لشگر شام وارد مکه شدند در بیست وششم ماه محرم سنهٔ شصت وچهار آنملعون حکم کرد بکوه ابوقبیس واطراف مکه منجنیقهارا نصب نمودند که خانهٔ خدارا خراب کند دراین وقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه وجماعتی که ازاهل مدینه دروقعه حره فرار کرده بودندو سایر کسانیکه باعبدالله زبیر بیعت کرده بودند واطراف اوجمع شده بودند ازمکه بیرون شدندومشغول مقاتله شدند وبقیهٔ ماه محرم وتمام صفر تاسوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نمیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند

تاآنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند وجمعی از آنها کشته شدند منجمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف ومسعود بن مخرمة بن نوفل صحابی وغیرایشان

واصحاب حصین بن نمیر آتش وسنك ازمنجنیقها میانداختند وخانه خدا را خراب کردند

ودرتاریخ الخلفاء سیوطی است که آن آتش بپرده خانه خدا رسید پرده وسقف خانه ودرخانه وآن دوشاخ کبشیکه درفدیه حضرت اسماعیل ع جبرئیل آورده بود درسقف خانه کعبه جای داده بودند بسوخت ودرآن حال ابن زبیر ومختار بن ابوعبیده وجمعی دیگر پناهنده بخانه خدا بودند لذا خودرا ابن زبیر العائذ بالبیت نامیدند ودرآن سنك بارانی اغلب خانه های مکه خراب شد وخیلی ازمردم مکه هلاك شدند ودرتاریخ طبری است که این قضیه خرابی خانه کعبه درسوم ماه ربیع الاول سنه شصت وچهار بود همین قسم عبدالله بن زبیر رادرمحاصره داشتند تاغره ربیع الاخر سنه شصت وچهار خبر مرك یزید ملعون بآنها رسید که درچهاردهم ماه ربیع الاول سنه شصت وچهار بدرك واصل شده درقریه حوارین که ازقرای حمص واز اراضی شامست

ودرعقدالفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه دریکطرف حجر نشسته بود واهل شام هم تیروسنك بآنها میزدند پس تیری بمقابل ابن زبیر بزمین افتاد

ابن زبیر گفت دراین یك خبری هست پس اورا برداشت دید نوشته است

(یزید بن معویه روز ۵ شنبه چهاردهم ربیع الاول ازدنیا رفت)

پس ابن زبیر فریاد زد یااهل الشام یا اعداءالله ومحرقی بیت‌الله علی تقاتلون وقدمات طاغیتکم الی آخره

اهل شام تصدیق نکردند تاآنکه خبر بحصین بن نمیر رسید بعبدالله زبیر پیغام داد که درابطح یکدیگررا ملاقات کنیم

ودرابطح یکدیگررا ملاقات کردند دربین مذاکره اسب حصین بن نمیر روث انداخت کبوتر های حرم آن روث هارا میپائیدند وحصین بن نمیر اسب خودرا ازیکطرف کشید که مبادا اسب کبوترحرم رالگدمال کند

ابن زبیر گفت تتحرزون من هذا وانتم تقتلون المسلمین فی الحرام

بعد ابن نمیر به ابن زبیر تکلیف خلافت راکرد وگفت باتو بیعت میکنم بشرط آنکه با ما بیائی بشام ابن زبیر امتناع کرد

ابن نمیر با اصحابش ازطریق مدینه روانه شام شدند باجمعی ازبنی امیه که درمدینه بودند

وازوقایع سنه مزبوره این بود که بعداز فوت یزید دراین سال پسراومعویة بن یزید بجای پدر خود برتخت خلافت نشست وچهل روزیا سه ماه خلافت نمود بعد ازدنیا رفت

وبعدازفوت معویة بن یزید اهل شام بامروان بن حکم بیعت کردند واورا خلیفه شناختند حصین
بن نمیروارد شام شد وخبرعبدالله زبیررا باورسانیدند مروان رایش اینبود که برود با ابن زبیر بیعت
کند بخلافت ابن زیاد ملعون ازعراق وارد شد واز اراده مروان مطلع شد بمروان گفت تو کبیر
قریش وسید آنها هستی ومن حیا میکنم توبا ابن زبیر بیعت نمائی پس مروان را از بیعت با ابن زبیر
منصرف گردانید
وایضا دراین سال ضحاك بن قیس ونعمان بن بشیر وجمعی دیگر بدست لشگر مروان کشته
شدند که رئیس آن ها عبیدالله بن زیاد بود وجهت مقاتله مروان باآن ها اینبود که آن ها تمایل داشتند
ببیعت با ابن زبیر
وایضا دراین سال شداد بن اوس بن ثابت برادر زاده حسان بن ثابت ومسور بن مخرمه وابو برزه
اشهلی وولید بن عتبة بن ابی سفیان وبعضی دیگر ازدنیا رفتند

## اما وقایع سنه شصت وپنج

علاوه برواقعات سابقه ازشهادت جناب سلیمان بن صرد واصحابش موت مروان بن حکم دراینسال
واقع شد درماه رمضان درسن شصت وسه سالگی درشهر دمشق چون تولد مروان درسال دوم ازهجرت
بود ودر درالمسلوك است زوجه مروان مادر خالد بن یزید بن معاویه بود که اول زوجه
یزید بوده

## اما وقایع سنه شصت وشش هجری

علاوه برقتل جناب مختار وابراهیم بن مالك اشتر قتله حضرت سیدالشهداء ع را دراین سال
اینبود که عبدالملك بن مروان بجای پدر بخلافت نشست در سوم رمضان سنه شصت وشش هجری
وایضا دراینسال عبدالله ولد زبیر محمد بن الحنفیه را باکسانیکه با او بودند وهفده نفر از
بزرگان کوفه درمکه معظمه حبس نمود در زمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت ابن زبیررا وآن هارا
تهدید بقتل وسوختن نمود دروقت معلومی اگرنصرت وبیعت نکنند باوی
وجناب محمد حنفیه کاغذی بمختار نوشت وازاو استنصاروياری جست
جناب مختارجیش زیادی روانه کرد بسرداری عبدالله الجدلی وبعضی دیگر تا رفتند بزمزم در
پس اینها داخل درمسجدالحرام شدند وفریاد میزدند ( یا لثارات الحسین ) حالتیکه ابن زبیر هیزم حاضر کرده بود که در روز بعد آنهارا بآتش بسوزاند
پس درزمزم را شکستند وداخل شدند بمحمد حنفیه واز اواستیذان حاصل نمودند که با ابن زبیر
نزاع وقتال نمایند
اذن نداد وفرمود من حیا می کنم وقتال درحرم را حلال نمی دانم جناب محمد وهمراهانش را رها
نمودند وباچندی که مختار روانه کرده بود آمدند بمدینه طیبه
ودرمصباح شیخ است که درچهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش هجری یزید بدرك واصل
شد ونیز دراینسال زید بن ارقم انصاری ازدنیا رحلت فرمود

## اما وقایع سنه شصت وهفت

علاوه بربدرك رفتن ابن زیاد و حصین بن نمیروجمعی ازاهل شام بهمت والای جناب ابراهیم

بن مالك در این سال عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیعه را از امارت بصره عزل نمود وبرادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود پس جماعتی ازاشراف کوفه مثل شیث بن ربعی ملعون ومحمدولد اشعث کندی ملعون از کوفه آمدند ببصره نزد مصعب ولد زبیر وفریاد واغوثاه کشیدند وشکایت نمودند که مختارعبید وغلامان مارا برما مسلط گردانیده واز او خواهش نمودند که برود بقتال با مختار
پس مصعب ولد زبیر با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه
جناب مختاردانست محمد ولداشعث رفته بجانب مصعب امر نمود خانه اورا خراب کردند وهمچنین خانهٔ بعضی دیگر از کسانیکه بامحمد ولداشعث رفته بودند ببصره بشکایت نمودن نزد مصعب ولدزبیر واموال آنهارا هم غارت نمودند
واصحاب مختار که دانستند مصعب باجمع کثیری ازجانب بصره میآید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختارخطبهٔ خواند ومردم را ترغیب نمود بمقاتله بامصعب
پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند وفئتین صف آرائی نمودند درآن معرکه از هم راهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله محمد ولد اشعث کندی ملعون بود
آخرالامر اصحاب مصعب جناب مختاررا بقتل رسایدند وسرش را در دارالاماره کوفه نزد مصعب حاضر نمودند وقبرجناب مختار درزاویه مسجد جامع کوفه معروفست
ودراین جنك جناب ابراهیم درکوفه حاضر نبود چون بعدازقتل ابن زیاد جناب ابراهیم درموصل توقف فرمود
وقتل جناب مختار درچهاردهم رمضان سنه شصت وهفت هجری بود وسن جناب مختار در وقت شهادت شصت وهفت سال بود
و ایضا در این سال بعداز قتل مختار واصحابش مصعب ولد زبیر جناب عبدالرحمن وعبدالرب پسران جناب حجرولد عدی را بقتل رسانیدند
و ایضا عمران ولد حذیفة ولد الیمان را بقتل رسانیدند
و ایضا دراین سال جناب جنادة بن امیه که ازاصحاب حضرت پیغمبرص بود وددرك نموده بود زمان جاهلیت را ازدنیا رحلت فرمود

## اما وقایع سنه شصت وهشت هجری

دراینسال عبیدالله ولدالحر الجعفی کشته شد واو از بزرگان وفضلاء وخیارقوم خود بود ودرهنگام شهادت حضرت سیدالشهداء ع عبیدالله ولدالحر الجعفی مخفی بود وبعدازقتل آن جناب ابن زیاد او را طلبید وگفت کجا بودی
گفت مریض بودم وبعدازمذاکراتی ازنزدابن زیاد خارج شد وسوار براسب خود شد ورفت بمنزل خود درشاطی الفرات تاآنکه یزید بجهنم واصل شد
بعد عبیدالله الحررفت بمدائن وآنچه اموال وخراج جهت سلطان میبردند قسمتی برای خود و اصحابش میگرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد
تاآنکه مختار ظاهرشد وشنید طغیان اورا پس زوجه عبیدالله حررا گرفت وحبس نمود
عبیدالله حرشنید خود واصحابش وارد کوفه شدند درب زندان راشکستند زوجه‌اش را با سایر زن هائی که درمحبس بودند بیرون آورد وبا مختار درستیزه بود تاآنکه مختار کشته شد

وبعضی گفتند بامختار بیعت کرد وباجناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد با او بقتال ابن زیاد لع تعارض نمود بعد باسیصد نفر وارد انبار شد وآن چه از بیت المال که در انبار بود همه راغارت نمود ومختار امر کرد خانهٔ اش را خراب کردند وزوجه اش راحبس نمودند

وعبیدالله ولد حر آمد بکوفه وکرد آن چه که گفته شد تا آن که مختار گشت کشته آن وقت نزد مصعب سعایت نمودند وبین مصعب وعبیدالله ولد حر عداوت وبغضاء واقع شد عبیدالله حر باعساکر مصعب جنگها و رزمها نمود وآخرالامر خودرا درآب فرات انداخت وهلاك شد

وایضا دراین سال جناب عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب درطائف ازدنیا رحلت فرمود و قبرش درطائف مشهوراست درسن هفتاد ویك سالگی

وایضا دراین سال عدی ولد حاتم طائی ازدنیا رحلت نمود درسن صد وبیست سالگی

وایضا دراینسال ابوواقد لیثی ازدنیا رفت

## اما وقایع سنه شصت ونه

دراین سال ابوالاسود دئلی دربصره ازدنیا رفت درسن هشتاد وپنجسالگی

وایضا دراین سال بامرعبدالملك ولد مروان عمروبن سعد ولد عاص راکه مدتها حاکم مدینه بود بقتل رسانیدند

وایضا دراین سال بفرمان عبدالملك بن مروان صخرهٔ قدس رابنیان کردند

## اما وقایع سنه هفتاد

دراین سال عاصم بن عمربن خطاب جدامی عمربن عبدالعزیزولد مروان ازدنیا رفت

وایضا دراینسال عمرولد حباب ولد جعدة السلمی مقتول شد

## اما وقایع سنه هفتاد ویك هجری

دراین سال عبدالملك ولد مروان ازشام قصد کرد که مصعب ولد زبیررا بقتل برساند وآن بلاد را تصرف کند

ومصعب دراین وقت دربصره بود وازآنجا آمد بکوفه وجناب ابراهیم اشتر راکه والی موصل ونصیبین بود طلبید واورا مقدمة الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن وآن را لشگر گاه خود نمودند وخود مصعب هم روانه شد

ازآن طرف عبدالملك بابرادرش محمد روانه راه شدند تا سه فرسنگی لشگر گاه مصعب فرود آمدند عبدالملك نامه‌ها نوشت بروسای عراق وآن هارابسوی خود خواند تمام نفاق نمودند وبعبدالملك ملحق شدند بغیرجناب ابراهیم اشترکه ازآن فتوت وغیرتی که داشت اعتنائی بنامه‌اوانکرد تا آن که آغازمقاتله نمودند

عبدالملك برادرش محمد بن مروان را بمیدان فرستاد تنورقتال گرم شد ومحمد بن مروان بشمشیر جناب ابراهیم بخاك هلاك افتاد جنك شدت نمود آخرالامر اصحاب ابراهیم از دور اوپاشیدند واویکتنه حمله کرد لشگرشام ازهرجانب بسوی اوتاختند واورا بقتل رسانیدند وسراورا ازبدن جدا نمودند بردند نزدعبدالملك وجسداورا سوختند بعد لشگرشام جرئت یافته حمله نمودند باصحاب مصعب

مصعب خودیکه وتنها حمله آورد هرچند اورا امان دادند قبول نکرد تا آنکه بشمشیر زائدة بن قدامه پسرعم مختار کشته شد وسراورا نزد عبدالملک حاضر نمودند عبدالملک بشکرانه این امر بسجده درآمد آنگاه روی بکوفه نمود وانتظام امور کوفه وتعیین حکام وعمال نمود

**وایضا دراینسال** براء بن غارب انصاری مکنی بابی عماره که ازمشاهیر صحابه بود وفات کرد وصاحب استیعاب گوید که اودرحرب جمل وصفین ونهروان دررکاب امیرالمومنین ع حاضر بود و بعداز آن درکوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت

## اما وقایع سنه هفتاد ودو

**دراینسال** عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

وایضا دراینسال عبیده سلمانی که ازجمله تلامذه واصحاب امیرالمومنین بود وازفقهاء وتابعین بود ازدنیا رفت وچون باجناب سلمان زیاد مصاحبت داشت اورا سلمانی گفتند و نسبت دادند بسلمان

وایضا دراینسال عبدالملک بن مروان مامور کرد حجاج بن یوسف الثقفی راکه برود بمکه بمحاربه عبدالله زبیر بادو یاسه هزار سوار

حجاج با لشگر آمدند بطائف لشگر حجاج بجانب عرفات رفتند وابن زبیرهم جماعتی را بعرفات فرستاد که با لشگر حجاج مقاتله نمایند وهمه روزه لشگر حجاج غالب ولشگر ابن زبیر مغلوب می شدند تا آنکه ضعف ابن زبیر برحجاج معلوم شد

حجاج نامهٔ بعبدالملک نوشت اگر عدهٔ از لشگر بمن برسانی بزودی مکه معظمه را فتح نمایم عبدالملک طارق را با پنجهزار نفر روانه کرد ودر اواخر ذی الحجه سنه هفتاد وسه در مکه بحجاج پیوست

**واما** حجاج در ماه ذیقعده احرام حج بسته بمکه وارد شد لکن طواف خانه وسعی صفا و مروه نکرده چون ابن زبیر اورا مانع بود

وابن زبیرهم دراین سال بمنی وعرفات ازترس لشگر حجاج نرفت وقربانی خودرا درمکه معظمه نمود وحجاج بکوه ابوقبیس وجبل قمیقیان که هردو مشرف بمکه بودند استیلا یافت ودر آن دو کوه مناجیق نصب کرد وسنگ وآتش بمکه معظمه افکند وازآن آتش پرده کعبه بسوخت ودر خانه را نیز آسیب رسانید

عبدالله بن عمر باو پیغام داد که از خدا بترس چه تو درماه حرام ودربلد حرامی واز تمام نقاط مردم بحج مشرفند احجار وآتش انداختن را موقوف کن تامردم باطمینان حج خودرا بعمل آورند

حجاج دست برداشت تا مردم ازاعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هرکس از هر کجا آمده است بمکان خود برگردد وچنان سنگ با منجنیق ها میانداختند که سنگ بمصلای ابن زبیر رسید مردم ازاطراف ابن زبیر پراکنده شدند وغالب آنها بلشگر حجاج ملحق شدند

ابن زبیرچون اینحال را دید نزد مادرش اسماء ذوالنطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود کرد مادرش درجواب گفت اگرمیدانی برحقی ودعوی برحق میکنی ازپی حق برو وباک ازشهادت نداشته باش واگر برحق نیستی چرا خود ومردم را بکشتن میدهی گفت مادر ازآن ترسم که مرا مثله کنند و بدار آویزند قالت یا بنی ان الشاة لاتتألم بالسلخ

**الحاصل** آنشب را ابن زبیر بعبادت بسر برد صبح شد خودرا مکمل ومسلح نموده با لشگر شام

مشغول محاربه گردید چند نفر ازلشگر شامیان بشمشیر ابن زبیر کشته شدند
چون لشگر شام ابن شجاعت را ازاو مشاهده کردند یکمرتبه بروی حمله ورشدند ابن زبیرصفوف را درهم شکست چندان که آن جماعت را بحجون رسانید
چون حجاج نگران گردید که آن جماعت باآن کثرت تاب مقاومت ابن زبیررا ندارند سخت آشفته خاطر وغمگین گردید وازمرکب پیاده شد ومردم را بحرب او برانگیخت پس مردم شام یکمرتبه حمله آوردند علمداراین زبیررا بقتل رسانیدندوعلم را اصحاب حجاج دردست گرفتند وابن زبیر بادوغلامش حمله کردند برآنها ناگاه سنگی بر وی افکندند که پیشانیش شکست وخون بصورتش جاری شد چون اهل شام چهره خونین اورا دیدند براوحمله کردند وخود ودوغلامش را بقتل رسانیدند درروز سه شنبه دهم ماه جمادی الاخری سنهٔ هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یـا نیمهٔ جمادی الثانیه سنهٔ هفتاد وسه چنانچه درمصباح شیخ فرموده
بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند وآن سروسرعبدالله صفوان وسر عمارة بن عمرو بن حزام رافرستاد نزد عبدالملك بن مروان وجسد اورا حکم کرد منکوسا بدار آویختند وبعد ازچندی واگذار بمادرش اسماء نمودند اوهم تغسیل وتکفین نمود ودر حجون که قبرستان مکه معظمه است دفن کرد وبعد ازهفت روز ازدفن عبدالله مادرش نیز ازدنیا رحلت کرد
ودر دارلمسلوك از هشام بن عروة بن زبیر روایت میکند که عثمان بن عفان دریوم الدار عبدالله بن زبیررا خلفیه خود نمود وباینجهت ادعای خلافت کرد
وقتیکه اورا بدارآویخته بودند عبدالله بن عمرشبی میخواست برود بمسجد الحرام ناگاه چشمش بجثهٔ ابن زبیرافتاد که اورا منکوسا بدارزده اندگفت لان علاك رجلاك لطال ماوقفت علیهما فی مصلاك وبعدازسه ماه ازقتل عبدالله زبیر عبدالله عمر ازدنیا رفت انتهی
وعبدالله زبیر در حین شهادت هفتاد ودو ساله بود چون درسال اول هجرت اول مولودی که از مهاجرین بدنیا آمد درمدینهٔ طیبه او بود ودروقت قتل عبدالله بن زبیر حجاج ملعون بیست وسه سالـه بوده چون تولدش درسنه چهل ویك بوده
**وایضا دراین سال** بعد از کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملك بن مروان امارت مدینه طیبه را بوی تفوض کرد
**وایضا دراین سال ابوسعید خدری** از دنیا رفت واسم او سعد بن مالك الخزرجی است
**وایضا درمرآت العقول** از شهید ثانی نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری در مدینه سنه هفتاد وسهٔ ازدنیا رحلت فرمود درسن نود وچهارسالگی
ودر کتاب اصابه است که جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام بن ثعلبة الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهی
وجابر درآخر عمرچشمش نابینا شد واو مفتخرشد از جانب رسول خدا (ص) بتبلیغ سلام بحضرت باقرع در روایت است که حضرت باقرع تشریف برد بعیادت او واحوال اورا پرسید
رضکرد حالی دارم که موت را ازحیات وفقررا ازغنی ومرض را ازصحت بهترمیخواهم
حضرت فرمودند ما چنین نیستیم آنچه خدا بخواهد ما اورا دوست میداریم اعم ازموت وحیات وفقر وغنی ومرض وصحت

وازمناقب اوست که در غزوهٔ بدر وسایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود واو آخر کسی است ازاصحاب که درمدینه ازدنیا رفته

و ایضا دراین سال عوف بن مالك اشجعی ورافع بن خدیج انصاری ومالك بن مسمع ابوغسان بکری ومعویة بن خدیج قاتل محمد بن ابی بکر ازدنیا رفتند

و ایضا دراین سال معبدالخالد الجهنی درسن هشتاد سالگی ازدنیا رفت

و ایضا دراین سال عبدالرحمن بن‌عثمان بن عبدالله‌ازدنیا رفت واو برادر زادهٔ طلحة بن‌عبدالله‌است

و ایضا محمد بن خاطب دراین سال ازدنیا رفت واول کسی‌است بعداز پیغمبر مسمی‌شد بمحمد

و ایضا دراین سال عاصم بن حمزة سلولی ومالك بن ابی‌عامر اصبحی جدامام مالکی ازدنیارفت

## اما وقایع سنه هفتاد وچهار

دراین سال حجاج بناء کعبه راکه عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب کرد وبه بناء اول بنا نمود

و ایضا دراینسال عبدالملك بن مروان بکربن وشاح را ازامارت خراسان عزل نمود وامارت آن صوب را به امیة بن عبدالله خالد بن اسیل واگذار نمود

## اما وقایع سنه هفتاد و پنج هجری

دراین سال عبدالملك حجاج را ازمدینه طیبه عزل نمود واورا والی عراق گردانید ویحیی بن حکم بن ابی‌العاص را والی مدینه قرارداد

و ایضا دراین سال حجاج ازکوفه رفت ببصره وعروة بن مغیرة بن شعبه راخلیفه خود درکوفه قرارداد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن جارود وهذیل بن‌عمران وعبدالله حکیم زیادالمجاشعی باجمعی ازاهل بصره آغاز مخالفت نمودند وبا یکدیگرعهد نمودندکه حجاج را ازعراق بیرون کنند پس ریختند بخیمه حجاج وآنچه دستشان رسیدازاموال اوبغارت بردندکه بین فئتین‌جنك وقتال‌شدیدی واقع شدوعلی‌الظاهرظفر باعبدالله بن‌جارود بود ناگاه تیری ازعسگرحجاج بعبدالله رسیدوازدنیارفت ودرآن جنك عبدالله بن‌انس بن‌مالك‌الانصاری که ازاصحاب ابن جارود بود باجمعی دیگرکشته شدند ودرآن وقت پدرش انس زنده بود و وارد شد برحجاج و گفت

( لامرحبالك ولا اهلابك یا بن‌الخبیثة شیخ ضلالة جوال فی‌الفتن مرة مع ابی‌تراب ومرة مع ابن الزبیرومرة مع ابن جارود )

وچند سخن زشت بوی‌گفت وازمجلس خارج شد وشکایتی نوشت بعبدالملك بن مروان

واو کاغذی بحجاج نوشت ودرآن کاغذ خیلی بوی عتاب کرد نوشت

اما تذکر حال آبائك فی‌الطائف حیث کانوا ینقلون الحجارة علی ظهورهم ویحتفرون الابار بایدیهم الی آخره

پس حجاج رفت نزد انس وازاو خیلی عذر خواهی کرد

## اما وقایع سنه هفتاد وهفت

دراینسال شبیب بن‌عتاب بن ورقاء وزهرة بن حوبه باحجاج مقاتله نمودند لشگری بسرداری عبدالرحمن روانه کرد وهردو را بقتل رسانیدند

## اما وقایع سنه هفتاد وهشت

ودراین سال شریح بن حارث قاضی درکوفه وفات نمود درسن صد وبیست سالگی
ودر این سال شریح بن هانی منحجی که درخدمت امیرالمومنین ع مصاحبت داشت از دنیا رحلت فرمود درغزوه سجستان
وایضا دراین سال عبدالملک بن مروان امیة بن عبدالله بن خالد را ازحکومت خراسان وسیستان معزول نمود واین دوشهر را جزو ایالت عراق ودرتحت تصرف حجاج ملعون قرار داد وحجاج ملعون مهلب بن ابی صفره را بامارت خراسان منصوب نمود

## اما وقایع سنه هفتاد ونه هجری

دراین سال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی ازدنیا رحلت فرمود

## اما وقایع سنه هشتاد هجری

دراین سال مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود وبامردم ماوراء النهر محاربه نمود وایضا دراین سال ابوحنفیه متولد شد
وایضا در این سال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت واو آخر کسی است از اصحاب که درکوفه از دنیا رفت
و ایضا دراین سال سوید بن غفله ازدنیا رفت
و ایضا دراینسال جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ازدنیا رحلت فرمود درسن هفتاد ودو سالگی وبعضی زیاده گفته اند تاسنة نود
واوآخر کسی است ازبنی هاشم که پیغمبرص را دیده باشد وجود وسماحت وجلالت وقدرش مشهور آفاق است واین بزرگوار شوهرحضرت زینب دخترحضرت زهراء است
وایضا دراین سال به نقل جزری درکامل جناب محمد بن امیرالمومنین ع سیدالتابعین ازدنیا رحلت فرمود درمدینه طیبه دراول محرم وبقولی درماه ربیع الاول و والده اش خوله بنت جعفر بن قیس بود
وجماعت کیسانیه بعد از امام حسن ع وامام حسین ع اورا امام ومهدی آخر الزمان میدانند ومیگویند درجبال رضوی که کوهستان یمن است وبکوهستان عمان وصل میشود منزل فرموده وزنده است تاآنکه خروج کند
وبعضی مختار بن ابی عبیده ثقفی را ازاین جماعت میشمارند وجناب سید اسمعیل حمیری رانیز ازاین جماعت میشمارند
ومیگویند در بدایت امر کیسانی بوده وبمذهب جعفری ازدنیا رفت واین شعرراگفت
تجعفرت باسم الله والله اکبر و ایقنت ان الله یعفو و یغفر

## اما وقایع سال هشتاد ویك

دراین سال عبدالرحمن بن محمد بن اشعث باحجاج بن یوسف الثقفی آغاز مخالفت ورزید و جنك خیلی شدیدی کرد

## اما وقایع سال هشتاد ودو

دراین سال مهلب بن ابی سفره والی خراسان درقریهٔ زاغول که ازقراء مرو بود از دنیا رفت وپسرش مغیرة بن مهلب نایب الایالت خراسان در خراسان وفات نمود وپسر دیگرش یزین بن مهاب والی خراسان شد

وایضا در این سال ابو امامة باهلی که صید بن عجلان نام داشت در مکه معظمه از دنیا رفت

درحبیب السیراست که اودر جنك صفین در رکاب حضرت امیرالمومنین بود واو آخر کسی است ازصحابهٔ حضرت رسول که درمکه وفات نمود وعمر اورا صد وشصت وشش سال نوشته اند وبعضی وفات اورا درسنه نود ویك نوشته اند

وایضا دراین سال خالد بن یزید بن معویه ازدنیا رفت

## اما وقایع سال هشتاد وسه

دراینسال جناب کمیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد وعمر شریفش نود سال بود و ایشان از اصحاب سرحضرت امیرالمومنین بودند

ودراین‌سال حجاج شهرواسط را بنیاد کرد

وایضا دراین سال وائلة بن‌الاسقع که از اصحاب صفه بود ومتصف بفضل و شجاعت بود در شام ازدنیا رفت درسن صد وپنجسالگی واوآخر کسیست ازصحابه که دردمشق ازدنیا رفت

## واما وقایع سال هشتاد وچهار

دراین سال محمد بن مروان در ارمنیه جنك نمود وبسیاری ازکنیسها را بسوخت از این جهت این سال را سنة الحرین نامیدند

## واما وقایع سال هشتاد وپنج

در این سال عبدالرحمن بن محمد اشعث که جنگهای نمایان باحجاج کرد آخر الامر در اراضی کابل مقتول شد وسرش را جدا نمودند ونزد حجاج فرستادند

وایضا دراین سال حجاج یزید بن مهلب را ازحکومت خراسان معزول نمود ومفضل بن مهلب را بامارت منصوب نمود

و ایضا دراینسال موسی بن عبدالله بن حازم درترمد مقتول شد

و ایضا دراین سال عبدالعزیز بن مروان بن حکم ازدنیا رفت

و ایضا دراین سال مردم باولید بن عبدالملك بیعت نمودند بولایت عهد

و ایضا دراین سال عمرو بن حریث مخزومی که در ایام هجرت متولد شده بود ازدنیا رحلت کرد

و ایضادراینسال بامرمحمد بن مروان شهراردبیل را بنیاد نمودند

واما وقایع سنه هشتادوشش

دراینسال خلیفه عبدالملك بن مروان درشام ازدنیا رفت روز چهار شنبهٔ چهاردهم شوال

**درتاریخ خلفاء سیوطی است** که ولادتش درسال بیست وششم هجری بوده بنا براین عمرش شصت سال بوده

وبعدازدفن عبدالملك ولید ولدعبدالملك بجای پدر بخلافت نشست

وایضادراینسال قطیبة بن مسلم ازجانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد

وایضا دراینسال سلمة ولد ام السلمه که ربیب حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود ازدنیا رحلت نمود

وایضا دراینسال عبدالله ولد حارث زبیدی در مصر از دنیا رفت واو آخر کسی است از صحابه که درمصر وفات نمود

**وایضا** بقول یافعی در اینسال صدی ولد عجلان باهلی مکنی بابی امامه در مکه معظمه از دنیا رفت واو آخر کسیست از صحابه که درسن صد وشصت وشش سالگی درمکه ازدنیا رفت

وایضا در اینسال عبدالله ولد ابی اوفی اسلمی ازدنیا رفت وبقول بعضی اوآخر کسیست ازصحابه پیغمبرص که درکوفه وفات کرد

وایضا او آخر کسیست که دربیعةالرضوان حاضر گشت

واماوقایع سال هشتاد وهفت

دراینسال **ولید بن عبدالملك** بن مروان هشام ولد اسمیعل را از حکومت مدینه طیبه عزل نمود وپسرعمش عمرولد عبدالعزیز ولد مروان را حاکم مدینه نمود

**وایضا** دراین سال عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب درمدینه وبقولی دریمن ازدنیا رحلت نمود

**وایضا** دراین سال بشرولدابی ارطات بدرك واصل شد وقاتل او عبدالرحمن وقثم پسران عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب است

وایضا دراین سال **ولید** بن **عبدالملك** درماه ربیع الاول بعمرولد عبدالعزیز نوشت که حجرات زوجات حضرت رسول راجزو مسجد نماید واز نواحی واطراف آن بقدری ابتیاع کند که مسجددویست در دویست ذراع بشود عمرولد عبدالعزیز چنین کرد

واما وقایع سنهٔ هشتادوهشت

دراین سال سهل ولد سعد ولد ساعدی درسن صد سالگی ازدنیا رفت وبعضی گفتند که اوآخر کسی است ازصحابه که ازدنیا رفت

**واما وقایع سال هشتاد ونه**

دراین سال ولید ولد عبدالملك خالد ولد عبدالله القسری را والی مکه معظمه گردانید

واما وقایع سنه‌نود

دراینسال بخارا وطالقان بدست مسلم ولد قتیبه والی خراسان فتح شد

وایضا دراینسال انس بن مالك انصاری خادم حضرت پیغمبر ص وفات کرد ودرسنه وفات ودر تاریخ عمراو اختلاف زیادی کرده اند

واما وقایع سال نود ویك

ودراینسال ولید بن عبدالملك خالد بن عبدالله را امارت مکة داد

واما وقایع سال نود ودو

ودراینسال سلمة بن عبدالملك در اراضی روم جنك کرد وشهر اندلس را فتح نمود

واما وقایع سال ونو وسه

دراینسال قتیبة بن مسلم والی خراسان شهرسمرقند را فتح کرد

ودراینسال ولید بن عبدالملك عمر بن عبدالعزیه را ازامارت حجاز عزل نمود

واما وقایع سال نود وچهار

ودراینسال حجاج بن یوسف بن جبیررا شهید نمود برای خروج او باعبدالرحمن بن محمد بن اشعث

**ومرحوم مجلسی(ره)** درجلاء مینویسد یافعی که‌ازعلماء سنت است می گوید حجاج بعدازشهادت سعید بیست روز زنده بود

وحجاج ملعون جمعی ازموالیان وشیعیان علی را بقتل رسانید

**منجمله** کمیل بن زیاد وسعید بن جبیر وجناب قبر غلام حضرت امیرالمومنین ع را که حکم کرد سرنازنین اورا مثل گوسفند از بدنش جدا کردند

ونیزدراینسال عروة بن زبیر ازدنیا رفت

وسابقا گفته شد که حضرت امام زین العابدین ع را دربیست وپنجم محرم سنه نود وپنج شهید کردند ودرمدینه طیبه وتاریخ قتل وتعیین قاتل آن بزرگوار سابقا گفته شد فراجع

مخفی نماناد درکامل ابن جوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنه نود وپنج بدرك واصل شد درسن پنجاه وچهارسالگی و مدت بیست سال آن ملعون والی عراق بود ودراینمدت اینملعون خیلی ظلم کرد وخیلی ازبزرگان را بقتل رسانید وگویا اخبث وارذل واشقی از اودرعالم کم دیده شده باشد

**ودرمعجم البلدان است که کوثر** قریه ایست درطائف وحجاج درآن قریه معلمی اطفال را میکرد

ودر کتاب وفیات الاعیان است که حجاج وپدرش درطائف معلم اطفال بودند بعد حجاج خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملك شد

**ودر زینة المجالس است** که روزی شعبی حجاج را ازظلم وتعدی منع مینمود

**حجاج** دیناری طلبید ووزن و عیار اورا ملاحظه کرد وگفت این را ببر بازار وازجمع صرافان استفسار بنما

**شعبی** رفت ببازار نزد صرافان آنها باحتمال آنکه دیناررا بآنها بدهند بعضی گفتند دینار سبك است

وبعضی گفتند کم عیار است سخن هریك برخلاف دیگر بود

**شعبی** دینار را برگردانید وسخنهای صرافان را گفت

**حجاج** گفت ببر نزد فلان صراف باو نشان ده

**شعبی** رفت نزد او ودینار را نشان داد

**آن مرد** گفت این دینار در وزن تمام عیار است اگر خواهی در عوض درهم نقره بدهم

**شعبی** گفت از حجاج ظلمی بتو رسیده

**جواب داد** که من از دولت او آسوده ام واو ظلم دیگران را از من باز دارد

**شعبی** تعجب کرد آمد نزد حجاج وقصه را نقل کرد

**حجاج** گفت چون اهل زمانه درحق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بایشان ظلم کند وهر کس که بدیگری ستم نکند کسی هم باو ستم نکند

## فصل هشتم در ذکر بعضی از قبور متبرکه واقعه در معظم بلاد عربستان

وذکر میشود آنها درضمن اموری

وبدانکه ذکر این فصل دراین باب مناسبتی ندارد ولکن حقیر مقید هستم که درضمن هر بابی قبور بعضی از زرگان را ذکر کنم که یاد وتذکرخیری از آنها شده باشد

## امر اول

### در قبور شریفه واقعه در بیت المقدس

**درخصال** ازحضرت پیغمبرص روایتکرده که خداوند اختیار فرموده از بلدان چهار بلد را و فرموده ( والتین والزیتون وطورسینین وهذا البلدالامین )

التین المدینه والزیتون بیت‌المقدس وطورسینین الکوفه وهذا البلدالامین مکةالمعظمه

**ودرعقدالفرید است** که در بیت المقدس است محل بستن براق که درشب معراج پیغمبرص سوار برآن شد

**ودرمسجد بیت‌المقدس است** باب‌داود پیغمبرص وباب سلیمان وباب حطه که خداوند در قرآن مجید فرموده ( **وقولواحطة** ) وباب محمد ص وباب الثوبه وباب الرحمه وابواب الاسباط وباب الخضر وباب السکینه

**ودراوست محراب مریم** بنت عمران ومحراب زکریا الذی بشرته فیه الملائکه بیحیی وهو قائم یصلی فی‌المحراب ومحراب یعقوب وکرسی سلیمان

ودرمسجد اقصی است محراب حضرت عیسی‌ع وموضع قدم شریفشان

ودر وسط صحن مسجد اقصی است قبة الصخرة که یك پارچه سنك سرخ مسطح بزرگی در فضاء قبه معلق ایستاده بود

**ودر بستان‌السیاحه** است شب معراج که پیغمبرص ازمسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم عقب سرآنحضرت بلند شد حضرت منعش فرمود لذا همین قسم معلق در وسط هوا بود تا حدود سنه پانصد هجری که زن حامله زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شدکه صخره در هوا معلق است ازترس وضع حمل نمود

پس بامر محی الدین اعرابی دوستون وپایهٔ ازسقك در زیر صخره زدند که زنان واطفال مترسند از رفتن بزیر صخره

وسابقاً گفته شد که در بیت المقدس است قبر حضرت داودع وحضرت سلیمان ع وقبر حضرت مریم ع مادرعیسی وقبرجناب آسیه زوجه فرعون

ودر نزدیکی بیت المقدس است قبرجناب عزیز وقبرراحیل مادر حضرت یوسف

ودر دو فرسخی بیت المقدس است ناصرة الخلیل ودر او بود ولادت حضرت عیسی ع وترسایان را از اینجهت نصرانی گویند

ودرشش فرسخی بیت المقدس است قبرحضرت موسی ع

ودریك منزلی بیت المقدس است شهرقدس الخلیل ودر اوست قبر حضرت ابراهیم وقبرحضرت اسحق بن ابراهیم ویعقوب بن اسحق و یوسف بن یعقوب وساره زوجه حضرت ابراهیم و تمام این قبورشریفه درمغاره ایست زیرزمین وازشهرقدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

وقبرشریف جناب جعفر بن ابیطالب ع وجناب زید بن حارثه وجناب عبدالله بن رواحه در موته است که دومنزلی بیت المقدس است

ودرسه منزلی بیت المقدس است قبرحضرت یوشع وصی حضرت موسی ع

**امر دوم　　در قبور شریفه واقعه در شام**

**دربحار** ازقصص الانبیاء ازحضرت باقرع روایتکرده که فرمود خوب زمینی است زمین شام وبد طایفهٔ هستند اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم یعنی الشام

**ودر روضات** ازابوبکر خوارزمی نقلکرده که گفت جنات الدنیا اربع غوطة دمشق وصغد سمرقند وشعب بوان وابلة البصرة وافضلها غوطة دمشق

**وازعجائب دمشق است** مسجد جامع که اورا ولید بن عبدالملك بنا نمود وخراج هفت سال مملکت را خرج کرد درآن مسجد وبسیار مسجد عالی هست

وجبل ربوه دریك فرسخی دمشق است که خداوند درقرآن مجید فرموده ( وآوینا هما الی ربوة ذات قرار ومعین )

واکثر انبیاء ازبیت المقدس وشام مبعوث شدند شریعتشان درعالم منتشرشد

**واما قبورمتبرکه واقعه درشام وحوالی آن**

**ومنها** قبرحضرت زینب بنت حضرت امیرالمؤمنین ع وفاطمه زهراء علیهما السلام که دریك فرسخی شهرشام معروفست

**ومنها** قبرحضرت سکینه بنت الحسین ع وحضرت ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین ع علیه السلام از غیر صدیقهٔ طاهره

**ومنها** مرقد مطهر رأس الحسین ع

**ومنها** قبرجناب رقیه بنت الحسین ع که درخرابهٔ شام مدفونست

وعالم جلیل شیخ محمد شامی که ازجمله علماء ومحصلین نجف اشرفست بحقیرفرمودکه جدامی بلاواسطه من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی میشود بسید مرتضی علم الهدی وسن شریفش علاوه برنود بود وبسیار شریف ومحترم بود سه دخترداشتند واولاد ذکورنداشتندشبی دختر بزرگشان درخواب دید جناب رقیه بنت الحسین ع را که فرمود

( بپدرت بگو بوالی بگوید آب افتاده میان قبرولحد من وبدن من در اذیت است بگو بیاید وقبر ولحد مرا تعمیر کند )

دخترش بسید عرضکرد سید ازترس حضرات اهل تسن بخواب اثری مترب ننموده

شب دوم دختروسطی سید همین خواب را دید باز بپدرگفت ترتیب اثری نداد

شب سوم دخترصغیری سید همین خواب را دید وبپدرگفت وایضا ترتیب اثری نداد

شب چهارم خود سید مخدره رقیه را درخواب دید که بطریق عتاب فرمودند چرا والی را خبردار نکردی

سید بیدارشد رفت نزد والی شام وخوابش را بجهت والی شام نقلکرد

والی امرکرد علماء وصلحاء شام ازسنی وشیعه بروند وغسل کنند ولباسهای نظیف دربر کنند بدست هرکس قفل درب حرم مخدره بازشد همانکس برود وقبر مقدس اورا نبش کند وجسد مطهره اورا بیرون بیاورد تا قبرمطهررا تعمیر نماید

بزرگان وصلحاء ازشیعه وسنی درکمال آداب غسل کردند ولباس نظیف دربر کردند قفل بدست هیچیك بازنشد مگربدست مرحوم سید

بعد که مشرف میان حرم شدند معول هیچیك بزمین اثر نکرد مگر معول سید ابراهیم بعد حرم را خلوت کردندولحدراشکافتند دیدند بدن نازنین مخدره میان لحدوکفن آنمخدره مکرمه صحیح وسالم است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده

پس سید بدن شریف مخدره را ازمیان لحد بیرون آورد وروی زانوی خود نهاد وسه روز همین قسم بالای زانوی‌خودنگه داشت ومتصل گریه‌میکرد تاآنکه لحد مخدره را ازبنیاد تعمیر کردنداوقات نمازکه میشد سید بدن مخدره را بربالای شیئ نظیفی میگذاشت بعدازفراغ بازبرمیداشت وبرزانو می‌نهاد تاآنکه ازتعمیر قبرولحد فارغ شدند سید بدن مخدره را دفن کرد

وازمعجزهٔ این‌مخدره دراین سه روزسیدنه محتاج بغذاشد ونه محتاج بآب ونه محتاج بتجدیدوضوء بعدکه خواست‌مخدره رادفن کندسید دعاکرد که خداوند پسری باومرحمت فرماید دعای سیدمستجاب شد ودراین پیری خداوند باوپسری مرحمت فرمود مسمی بسید مصطفی

بعد والی تفصیل را بسلطان عبدالمجید نوشت اوهم تولیت زینبیه ومرقد شریف‌رقیه ومرقد شریف ام کلثوم وسکینه را باوواگذارنمود وفعلاهم آقای سید عباس پسرآقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکرمتصدی تولیت این اماکن شریفه است انتهی

وگویا این قضیه درحدود سنهٔ هزار ودویست وهشتاد بوده

ومنهم قبرجناب عقیل بن ابی طالب که بعضی مورخین درشام نوشته اند وبعضی درمدینه طیبه

ومنهم شریف قبرجناب هاشم بن عبدمناف جد امجد پیغمبرص که درغزوه ازمحال شام که درعسقلان است

ومنهم قبرجناب حجربن عدی واصحابش که بامرمعویه او واصحابش را بقتل رسانیدند و در شام قبرشریفشان معلوم است

ودراصابه است وقتیکه معویه امرکرد بقتل جناب حجرآن بزرگوار وصیت کرد که قید وآهن را برنداريد وخون بدن مرا نشوئید که درقیامت بامعویه همین قسم مخاصمه مینمایم وقتل او در سنه پنجاه وسه هجری بود ومدفن اودرجنب مسجد الاقصی است

**ومنها** قبر جناب بلال بن رياح حبشى مؤذن حضرت پيغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض طاعون سنه هيجده هجرى ومدفنش در باب الصغير شامست

ودر حاشيه رجال كبير از بعضى كتب اصحاب عبدالله المحض روايت كرده كه بلال بيعت نكرد با ابابكر عمر بن خطاب گريبانش گرفت گفت جزاى ابابكر كه ترا آزاد كرد اين بود كه با او بيعت نكردى بلال گفت اگر مرا در راه خدا آزاد كرده جزاى او با خدا خواهد بود ومن بيعت نميكنم بـا كسى كه پيغمبر اورا خليفه خود قرار نداده وآنكسيكه خليفه پيغمبر هست بيعت او در گردن ما هست تا روز قيامت عمر گفت بلال امان براى تو نيست ودر مدينه نمان برو بشام

**ومنها** قبر ابوالدرداوام الدردا واسم ابوالدارد اعويمر بن عامر بود

**در اصابه است** كه معاويه قضاوت دمشق را در زمان خلافت عمر باو داد ودوسال از خلافت عثمان مانده بود كه ابودردا از دنيا رفت

**ومنها** قبر سعد بن عباده انصارى سيد قبيلهٔ خزرج در قريه حوران از غوسه دمشقست

ودر كتاب اسدالغابه است كه سعد بن عباده با ابابكر وعمر بيعت نكرد

چون خلافت بعمر رسيد روزى ميان بازار بسعد عباده رسيد گفت اى سعد يا بيعت كن يا از اين شهر بيرون شو

سعد فرمود در شهريكه تو امير باشى ماندن من در آن شهر حرامست لهذا از مدينه رفت بشام واورا قبيله بسيارى در اطراف دمشق بود هر هفته در قريه ميرفت نزد خويشانش روزى از قريه بقريهٔ ميرفت از باغى كه در رهگذار او بود تيرى بوى زدند واورا شهيد كردند

**ودر مجالس المومنين است** كه خالد بن وليد تيرى بوى زد واورا شهيد نمود واز خوف عامه گفتند كه اجنه اورا كشته اند واينشعر را بزبان گفتند

فقد قتلنا سيدالخزرج سعد بن عباده　　　فرميناه بسهمين فلم يخط فؤاده

**ودر اصابه است** كه رحلت جناب سعد در سنه پانزده هجرى بوده

واز رجال كشى نقل شده كه سعد بن عباده ده پسر داشت وهريك در نصرت حضرت رسول ص كوشيدند وطول قامت سعد وپسرانش هريك ده شبر بوده باشبار خودشان وشبرا بشان باندازه ذراع دست ما بوده وجناب سعد اباوجدا در جاهليت واسلام بزرك قوم بود

وجناب قيس بن سعد در جنك جمل وصفين از حضرت امير ع مفارقت نكرد ودر جنك صفين كوششها نمود وبعد از حضرت امير با حضرت مجتبى ع بود

وچون معويه عبيدالله بن عباس را بفريفت واوملحق شد بمعويه جناب قيس خطبه خواند وكوشش ميكرد در يارى حضرت مجتبى ع

بعد كه حضرت بامعويه صلح فرمود جناب قيس رفت بمدينه وانزدارا اختيار فرمود ومشغول عبادت بود تا از دنيا رحلت فرمود در سنه شصت هجرى

وبدانكه در مدينه طيبه دوقبيله بود از انصار حضرت رسول ص

**يكى قبيله اوس** بود كه رئيس آن قبيله چند نفر بود

**منهم** جناب خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين بود كه در صفين شهيد شد در ركاب حضرت امير ع

**ومنهم** جناب حنظلة بن ابى عامر بود المعروف بغسيل الملائكه كه در غزوه احد شهيد شد

ومنهم جناب سعد بن معاذ بود که درغزوه کفار تیری بوی زدند وبعداز یکماه ازدنیا رفت درسنه پنجم هجری
ددر اصابه است که اوسید الاوس بود
قبیله دوم قبیله خزرج بود ورئیس آن قبیله نیز چند نفر بودند
ومنهم جناب سعد بن عباده
ومنهم جناب معاذ بن جبل بود که درسنه هفده هجری درشام بمرض طاعون ازدنیارفت درسن‌سی وچهارسالگی
ومنهم جناب ابی بن کعب بود که درسنه سی از هجرت درخلافت عثمان ازدنیا رحلت فرمود
ومنهم قبرجناب محمد والد ابراهیم النعمانی که از تلامذه کلینی بود مصنف کتاب غیبت وکتاب نثراللئالی وتفسیر نعمانی وغیراینها
ومنها قبر جناب قطب‌الدین محمد ولد محمدالرازی الوراميني البويهی که منسوب بود بآل‌بویه وبسلاطین دیالمه صاحب شرح شمسیه وشرح مطالع
وگفته شده که شهید اول ومحقق ثانی شهادت دادند بسعادت ایشان
ثقة‌الاسلام نوری درمستدرك میفرماید اقوی آستکه ایشان شیعه بودند واز تلامذه علامه حلی بودند ودرذیقعده سنه هفتصد وشصت وشش ازدنیا رفت ودرصالحیه دمشق دفن شد
ومنها ـ قبرمحمد ولد علی ولد محمد المغربی الاندلسی المکی الشامی الملقب بمحیی‌الدین‌اعرابی مصنف کتاب فتوحات مکی
وبعضی ازاو تعبیر میکنند بماحی‌الدین واو عامل ومعاصربود باشیخ عبدالقادر جیلانی رحلتش در ربیع‌الاول سنه ششصد وسی وهشت بود وقبرش درصالحیهٔ دمشق معروفست
ومنها المعلم الثانی محمد بن طرخان المکنی بابی نصرالفارابی الترکی
ابن خلکان مینویسد که او بزرگترین فلاسفهٔ مسلمین بود وشیخ ابوعلی سینا از تصنیفات او منتفع میشد
وایشان ازفاراب رفتند ببغداد وازآنجا بمصر وازآنجا بدمشق ووارد شد بسیف الدوله والی دمشق بزی اتراك ودرمجلس مجمعی ازفضلاء نشسته بودند
سیف‌الدوله گفت بنشین
فارابی رفت تامسند سیف‌الدوله واورا عقب نموده برمسند وی نشست
سیف‌الدله با بعضی از وزراء بزبان مخصوصی که کسی آن لسان را نمیدانست گفت اینشیخ‌چقدر بی‌ادبست من از اومسائلی سؤال میکنم اگرجواب نداد امرمیکنم اورا ازمجلس بیرون برند
فارابی بهمان زبان گفت
امیرصبرکن وعواقب امورراملاحظه کن
سیف‌الدله تعجب کرد گفت آیا تواین زبان را میدانی
فرمود من زیاده ازهفتاد زبان را میدانم وباعلماء درهرفنی صحبت کرد که برهمه آنها فایق شد بعدازمیان خریطه‌اش چیزی بیرون آورد واورا کوك نمود بقسمی نواخت که تمام اهل‌مجلس بخنده افتادند ودومرتبه قسم دیگری کوك کردو نواخت که تمام اهل‌مجلس بگریه افتادند مرتبهٔ سوم بقسمی کوك کردو نواخت

که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی بواب هم خوابیدند فارابی هم ازمجلس بیرون نشد کذافی روضات الجنات واو درسنه سیصد وسی ونه دردمشق ازدنیا رفت ودرظاهر دمشق دفن شد

ودر روضة الصفاست که اورا شهید نمودند

ومنها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سنه صد وشصت ویك درشام ازدنیا رفت ودرخارج بیت المقدس هم قبریست منسوب باو

ودر مجالس المومنین فرموده که ابراهیم ادهم سلطان زاده بود دست کشید و جلای وطن نمود و آمد بشام

وسببش این شد که روزی سرازدریچهٔ قصرخود بیرون کرد دید فقیری درسایه قصر او نشسته نان میخورد بعدکه غذایش تمام شد آبی آشامید ودرکمال راحت وآسودگی خوابید

ابراهیم باخود گفت دنیا وسلطنت راچه میکنم وحال آنکه نفس بدین مقدارقانعست آنگاه از قصر خود فرودآمد وپشت پا بسلطنت وریاست دنیا زد وازبلخ کوچ نمود وطریق سیاحت راپیش گرفت

ودر روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم دراول امر ازملوك بلخ بود بعضی سبب توبه‌اش را این گفتندکه

یکروزبا لشگرش رفت بشکارچون وقت غذا خوردن شد بره بریانی درسفره حاضر کردندناگاه طایری آمد وبره بریان شده را بامنقارش برداشت وپرواز کرد

ابراهیم گفت باید دراین حکمت وسری باشد امر کرد بغلامانش که بروند ومنزل این طایررا بشناسند وحقیقت حال را بدست آورند

پس جماعتی ازلشگریان براسبها سوارشدند وعقب آن طایررفتند دیدند داخل مغارهٔ کوهی شد لشگریان هم رفتند میان آنغاردیدند شخصی بادست وپای بسته برو افتاده وآن طایرآن گوشت را با منقارش ریزمیکند وبدهان آن شخص می گذارد

پس لشگریان دست وپای آنشخص را باز نمودند واورا آوردند نزد ابراهیم ادهم

عرضکرد من تاجری بودم ازاین وادی بامال التجاره‌ام میگذشتم جماعتی ازدزدها بسرمن ریختند ومال التجاره مراگرفتند ودست وپای مرابستند ودرمیان این مغاره انداختند والان هفت روز میشور که من اینجا افتاده‌ام وهمین طایرازبرای من طعام می آورد ووقتیکه تشنه میشوم بمنقارش برای من آب میآورد ومرا سیراب میکند

ابراهیم یکمرتبه متنبه شد وگریه کرد وگفت وقتیکه خداوندکریم ضامن روزی بندگانش هست و آنهارا بهرقسمیکه هست روزی میدهد پس چراشخص خودرا بتعب بجهت روزی خود بیندازد واینقدر ورزوبال خلایق راتحمل نماید پس خودرا ازسلطنت خلع نمود وهرچه داشت ازحطام دنیاهمه راواگذار نمود وزهد را پیشه خود قرارداد

ونقلکرده که ابراهیم ادهم بعدازآنکه توبه کرد وجلاء وطن نمود دریکی ازشهرها باغبانی میکرد یکروز شخصی آمد دم باغ وازاومیوه خواست ابراهیم اباء کرد

آن ظالم تازیانه برسراو زد

ابراهیم سرش بزیرانداخت وگفت اضرب رأساطال ماعصی الله

آنمرد ابراهیم را شناخت مشغول عذرخواهی شد

ابراهیم گفت الرأس الذی یلیق بالاعتذارترکته ببلخ

## امر سوم

### در قبور شریفه واقعه در جبل عامل

بدانکه اهل شام وجبل عامل اقدمند درتشیع ازسائرین
درامل‌الامل شیخ حرعاملی (ره) فرموده هنگامیکه پیغمبرص ازدنیا رفت شیعه خالص نبودمگر چهار نفر سلمان وابی ذر ومقداد وعمار بعد چند نفری متابعت نمودند آنهارا وآنها دوازده نفر بودند بعد بتدریج زیاد شدند تابهزاروزیاده رسیدند تادرزمان عثمان که جناب اباذر را فرستاد بشام وجمع کثیری را درشام شیعه کرد بعد معویه ازآن عداوتیکه داشت آنبزرگوار را ازشام بیرون کرد بقرای جبل عامل وازبرکت ایشان اهل جبل عامل تشیع را اختیار نمودند
بعد که عثمان ازدنیا رفت حضرت‌امیرالمومنین‌ع ازمدینه تشریف آورد بکوفه اکثراهالی کوفه و اطرافش ازبرکت حضرت امیرع شیعه شدند
وچون عمال حضرت امیرع باطراف منتشرشد هریك داخل‌هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن بلد شیعه می‌شدند ببرکت او
تاآنکه حضرت رضاع ازمدینه تشریف‌آورد بخراسان ببرکت حضرت رضاع قراء وبلدان بین‌راه واهل خراسان شیعه شدند
پس معلوم شدکه سبقت نگرفته اهل‌شام وجبل‌عامل را تشیع مگر جمع قلیل محصوری انتهی
ودرمجالس المومنین است که قریه ازقریه های جبل عامل نیست مگرآنکه از او جمعی از علماء امامیه بیرون شدند
ونقل شده که درعصر شهید ثانی در تشیع جنازه ای در قریه ازقراء جبل عامل هفتاد مجتهد حاضر بودند
ودرلولوالبحرین فرموده که عدد علماء جبل‌عامل قریب بخمس‌عده علماء هستند وهم مؤلفاتشان خمس مؤلفات سایرعلماء هست تقریبا وحال‌آنکه قرای جبل عامل کمترازصد ویك سایربلدان شیعه است ومعاریف ازعلماء جبل عامل شهید اول وشهید ثانی وشیخ علی کرکی وشیخ بهائی وشیخ حسن صاحب معالم وسید محمد صاحب مدارك وشیخ حرعاملی رحمةالله علیهم هستند
**واما قبورشریفه واقعه درجبل عامل**
**ومنها** قبرشریف جناب سید محمد بن علی‌الموسوی الجبعی صاحب کتاب مدارك که درسنهٔ نهصدو چهل وشش متولد شد ودرشب هیجدهم ربیع‌الاول سنهٔ هزار ونه ازدنیا رحلت فرمود درقریه جبع و درآنجاهم دفن شد
**ومنها** قبرالشیخ‌الجلیل حسن بن شیخ زین‌الدین الشهید ثانی صاحب معالم تولدشان در قریه جبع بود سنهٔ نهصد وپنجاه ونه درهمان قریه جبع ازدنیا رحلت فرمود دراول محرم سنهٔ هزارویازده ودرهمانجا دفن شد
وازآثار طبع شریف اوست این اشعار

| | |
|---|---|
| الیلة الحشرلابل لیل عاشور | انفخة الصور لابل نفث مصدور |
| لیل به خسفت بـدرالهدی اسفا | واصبح الدین فیه کاسف‌النورالخ |

وبدانکه جناب شهید ثانی مادرجناب آقا سید علی پدرآقا سید محمد صاحب مدارك را تزویج

فرمود واز آنمخدره جناب آقاشیخ حسن صاحب معالم متولد شد ودختر راخود شهید ثانی تزویج فرمود بربیب خود جناب آقا سید علی واز آنمخدره صاحب مدارك متولد شد پس جناب آقاشیخ حسن صاحب معالم هم عموی مادری صاحب مدارکست وهم خالوی پدری او

ومحتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفعمی نیز درجبل عامل باشد

**ودر روضات** ازبعضی ثقات نواحی جبل عامل نقل میکند قریب باین مضمون که وقتیکه درجبل عامل زارعی زمین را باگاوشخم میکرد برای زراعت کردن ناگاه سرچوق بسنك بزرگی برخورد و آنرا ازمین کند مردهٔ را باکفن دید درزیر آنسنك که مثل شخص متحیر موحشی سر ازخاك برداشت وبطرف راست وچپ نظر میکرد آنگاه گفت ( آیا قیامت برپا شده ) این راگفت وبیفتاد آنشخص زارع نیز افتاد روی زمین وغش کرد چون بهوش آمد وتفتیش ازحقیقت امر کردند دیدند روی سنك قبر نوشته ( هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی انتهی )

## امر چهارم

## در قبور شریفه واقعه در مصر

**بدانکه** درمصر ازامامزادگان جمع کثیری مدفونند

**ومنجمله** جناب عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امیرالمومنین ع

**ومنجمله** درقاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی ع که درباب چهارم گفته شد

**ومنجمله** ابومحمد عبدالله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن ولد حسن ولد علی ولد ابیطالب ع الحجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته سنة ست وثمانین ومأتین ورحلته سنة ثمانی واربعین وثلاثمائة ودفن بقرافة مصر وقبره معروف ومشهور باجابة الدعا کذافی تاریخ ابن خلکان

**وعلماء شیعه**

جناب ابوحنیفه شیعهٔ نعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور مصنف جوامع الکلم ودعائم الاسلام وغیر این دو در اول مالکی مذهب بود و بعد شیعه شد ودرمصر درسنه سیصد وشصت وسه ازدنیا رحلت فرمود

**ودرمصراست** قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بذی النون مصری که درذیقعده سنه دویست وچهل وپنج ازدنیا رفت ودرقرافه صغری دفن شد وبقعه ومشهد عظیمی دارد

**ومحمد بن ادریس** امام شافعیه هم درمصر مدفونست که از ائمه اربعه اهل تسنن است میگویند نسبش منتهی میشود بحضرت عبد مناف جد اعلای پیغمبر ص وبعضی از تواریخ متعلقه بابن ادریس درباب هشتم ذکرخواهد شد انشاء الله

**وایضا** در مصر است قبر عمرو بن عاص ولد وائل ولد هشام ولد سعید ولد سهم ولد عمرو بن مصیص ولد کعب ولد لوی که در عید فطر سنه پنجاه ویك درسن نود وسه سالگی در مصر بدرك واصل شد

**وسید مومن** شبلنجی در نورالابصار از شعرانی نقل کرده که مخدره سکینه وفاطمهٔ دختران حضرت سید الشهداء ع درقاهره مصر مدفونند ومخدره محترمه زینب بنت امیرالمومنین وفاطمه زهراء نیز درمصر مدفونست درقناطر السباع انتهی

ودرذیل حالات حضرت زینب مطالبی ذکرمیکند که منجمله آنها آنستکه آیاجایزاست کسانیکه

ازمادرمنتسب اندبه پیغمبرص لباس سبز که علامت سیادت هست بپوشند یانه
درجواب فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی درکتاب وسنت نداردودرزمان
قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه درسنه هفتصد وهفتاد وسه سلطان مصرملك اشرف اینلباس
را علامت ازبرای سیادت قرار داده
ودرسنه هزاروچهارسید محمد شریف متولی باشی مصر امر کرد اشراف راکه جلو او راه
روند وبرسرشان عمامه سبز بگذارند وجهت آنکه اختیارشد لباس سبز ازبرای اشراف این بود که لباس
سیاه شعار بنی العباس بود ولباس زرد شعار یهود بود ولباس کبود شعار نصاری بودلذا لباس سبز شعار
اشراف وسادات قرار دادند
ودراینمقام جابر بن عبدالله الاندلسی اعمی گفته

جعلوا الا بناء الرسول علامة ان العلامة شأن من لم یشهر
نورالنبوة فی وسیم وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه وسکینه درمدینه طیبه باشد ومدفن شریف حضرت
زینب ع درشام باشد
**بدانکه** درسابق مملکتی اعظم ازممکلات مصر نبوده وخداوند درسی موضح ازقرآن مجید صراحة
وکنایة یاد ازاوکرده وفرعون که ادعای الوهیت کرد گفت ( الیس لی ملك مصر وهذه الانهار تجری
من تحتی افلاتبصرون )
وبسیاری ازحکماء درمصراقامت داشتند مثل افلاطون وبطلمیوس سقراط وارسطاطالیس
وجالینوس - ودرسنه سابقه ارباب علوم وحکما بمصر میرفتند برای تحصیل علوم وحکم وبسیاری از
انبیاء درمصر متولد شدند مثل حضرت موسی ع وبرادرش حضرت هرون ویوشع بن نون - وبسیاری
ازانبیاء داخل مصرشدند مثل حضرت ابراهیم خلیل ویعقوب ویوسف واسباط وارمیا ودانیال و
لقمان حکیم
واز اهل مصر بود مؤمن آل فرعون که خداوند درقرآن مجید یادفرموده همچنین آسیه بنت مزاحم
زوجه فرعون وسحره فرعون
واول کسی که ساکن مصرشد شیث بن آدم ع بود - وقاهره مصررا که مصر جدید باشد جوهر غلام
معزالدین علوی احداث نمود
وازابنیهٔ عجیبه او اهرام مصر است وآن عبارت است ازگنبد های بزرك که حکماء سلف
ساخته اند وبعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادریس پیغمبراست وآن گنبد ها دردوفرسخ مسافت
تعمیر یافته وکوچکترین آن گنبد ها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتراست ازآن جمله سه گنبد
بزرگست بازازآن سه گنبد دوگنبد بزرگتراست وآن هارا هرمان گویند وهریك ازآن دوگنبد
چهارصد در چهارصد گزاست و ارتفاعش نیز چهارصد گز است وگنبد هائیکه از آن ها کوچکتر
است سیصد درسیصد گزاست وصعید مصر ناحیه ایست بمصر درجنوب فسطاط ودر صحرای صعید مصر
مغار هائیست که مردگان درآن افتاده اند وادویه بآن مرده ها زده اند که بدنشان تغییر نکند و
گفتند که مومیائی مصری از مردگان حاصل شود وآن بهترین مومیائی هاست وعین الشمس ازحدود
مصر است
وبقولی تختگاه فرعون بوده ودرختیکه روغن بلسان ازاوحاصل شود درعین الشمس است

# امر پنجم

## درقبور شریفه واقعه درحلب وطرابلس وحمص

اما بزرگانیکه در حلب مدفونند منهم الشیخ الفقیه ابوالصلاح تقی الدین عبدالله الحلبی مصنف کتاب کافی درفقه که ازقبل استادش سید مرتضی علم الهدی دربلاد حلب منصوب شده بود برای امور دینیه اهل حلب ودر روضات الجنات تاریخ ولادت ورحلت ومدفنشان راذکر نکرده ظاهراًدرحلب باشد ومنهم السید الجلیل الفقیه ابوالمکارم حمزة ابن علی بن حسن زهرة بن علی بن حسن محمد بن محمد بن احمد بن محمد حسین بن اسحق بن جعفر الصادق ع المعروف بالسیدبن زهرة حلبی صاحب کتاب غنیه درفقه ونسب شریفش بدوازده واسطه بحضرت صادق منتهی میشود خودشان وپدرشان و جدشان وبرادر وبرادر زاده شان ازاکابر علماء بودند وبنوزهره خاندان معروفی هستند درحلب ولادتشان در ماه رمضان درسنه پانصد ویازده بوده ورحلتشان پانصد وهفتاد وپنج و در روضات مدفنش را معین نفرموده وظاهر آنستکه درحلب مرفون باشند ومنهم محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی که از تلامذهٔ احمد بن علی الطبرسی صاحب کتاب احتجاج بوده وفاتش شب جمعه ماه شعبان سنه پانصدوهشتاد هشت بوده مدفنش درصفحه کوهیست درظاهرحلب درنزدیکی قبرجناب محسن بن سیدالشهداء واسم آنکوه کوه جوش است ودرآنجا قبرجمعی ازعلماء وبزرگان شیعه است مثل جناب احمد بن منیرودرتاریخ ابن خلکانست که تولداحمد بن منیرسنه چهارصد وهفتادوسه بود درطرابلس ورحلتش درجمادی الاخره سنه پانصد وچهل وهشت بود بحلب ودفن شد بجبل جوش نزدیك مزاری که آنجاهست و بلوح قبرش نوشته است من زارقبری فلیکن موقنا ان الذی القاه یلقاه فیرحم الله امرء زارنی وقال لی یرحمك الله انتهی

ودربین موصل وحلبست ارض صفین ودراوست قبورشهداء صفین مثل جناب عمار ومثل جناب اویس قرنی وخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین وغیراینها وصفین درنزدیکی رقه واقعست ومنهم ابوالعلاء احمدبن عبدالله التنوخی المعری الادیب الشاعر المعروف بفسادالعقیدة تولدش درمعری بود وان قصبه ایست در نواحی حلب دربیست وهفتم ربیع الاول سنه سیصد وشصت وسه هجری وهردوچشمش درکوچکی نابینا شده ودردوازده سالگی شاعرماهری شد ومدتی درحلب تحصیل کرد بعدآمد ببغداد ودر محضرشریف سید مرتضی حاضرمیشد ودر نامه دانشورانست که روزی باشریف سید مرتضی درحد شرعی سارق معارضه کرد واین شعررا انشاد کرد

| | |
|---|---|
| ید بخمس مائتین عسجد اقدیت | ما بالها قطعت فی ربع دینار |
| تناقض ما لنا الا السکوت لـه | و ان نلوذ بمولانـا من النار |

سید فوراً فرمود

| | |
|---|---|
| عز الامانة اغلاها و ارخصها | ذل الخیانة فافهم حکمة الباری |

وابوالعلاء درمرثیه حضرت خامس آل عبا این شعرراگفته

| | |
|---|---|
| مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود | ابواه من علیا قریش جده خیرالجدود |

الحاصل ایشان درسال چهارصد وچهل ونه هجری وفات نمود وآنجا دفن شد وحسب الوصیت این شعر را برقبرش نوشتند

| | |
|---|---|
| هذا جناب ابی علی | و ما جنتت علی احد |

واین شعردلالت دارد برآنکه مرد بلاعقب بوده واولادی نداشته وبدانکه شهر حلب

بزرگیست بارض شام وحضرت خلیل الرحمن ع گوسفندانش میدوشید وشیرش را روز های جمعه تصدق میداد لذا اورا حلب نامیدند ودر حمص که درمیان حلب ودمشق واقعست قبری ازمشاهیر علما بنظرم نیامده بغیر آنکه درمجالس المومنین است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیر ع وقبور اولاد جعفر بن ابیطالب رضی الله عنهم در آنجاست ودر طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل وموجز است درفقه و ایشان قاضی بودند درطرابلس واز تلامذه سید مرتضی وشیخ طوسی است ولادتش درمصر بود ودر آنجا نشو ونما کرد وایشان خلیفهٔ شیخ طوسی بودند در بلاد شام ودر طرابلس شب جمعه نهم شعبان سنهٔ چهار صد وهشتاد ویك از دنیا رفت وسن شریفش زیاده برهشتاد بود

## امر ششم

### درذکر بزرگانیکه دربحرین مدفونند

منهم الشیخ میثم بن علی بن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه که سه شرح دارد کبیر ومتوسط وصغیر وفاتش درسنه ششصد وهفتاد ونه بود وقبر شریفش دربلاد بحرین درقریه هلتاست که از ثلاثه ماحوز است وقبرش مزار مومنین میباشد **ومنهم** الشیخ حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین الجبل العاملی الحارثیست والد شیخ بهائی ونسبش منتهی میشود بحارث همدانی که ازخواص حضرت امیر ع بود و حضرت امیر باو فرمودند ( یاحار همدان من یمت یرنی من مؤمن اومنافق قبلا ) الخ

تولد مرحوم شیخ حسین دراول سنه نهصد وهیجده بود ورحلتش درهشتم ربیع الاول سنهٔ نهصد وهشتاد وچهار بود دربحرین در لمهجر دفن شد وایشان شیخ الاسلام قزوین بودند ومدت هفت سال در آنجا تزویج میکردند بعد بامرشاه طهماسب رفتند بهرات وهشت سال در آنجا ترویج کردند بعد رفتند ببلاد بحرین ودر آنجا ازدنیا رفتند **ومنهم** السید بن هاشم بن سلیمان بن اسمعیل الحسینی البحرانی التوبلی صاحب تفسیر برهان ومعالم الزلفی ومدینة المعاجز وغیراینها ودر جواهر درمبحث عدالت می فرماید عدالت حسن ظاهر است نه ملکه والالایمکن الحکم بعدالت شخص ابدأ الافی مثل المقدس الاردبیلی والسید هاشم علی ما ینقل من احوالهما رحلتشان سنه هزاروصد وهفت بود درقریهٔ توبل که ازقرای بحرینست وآنجاهم دفن شد وقبرش مزار معروفیست وبعضی فرموده اند که مراد صاحب جواهر سید هاشم نجفیست که ازجمله زهاد وعباد بوده ودر روضاتست که مرحوم شیخ جعفر کبیر درمقام تمجید والد ماجدش شیخ خضر می فرماید

( وکان الفضلاء والصلحاء یتزاحمون علی الصلوة خلفه ای خلف الشیخ خضر والسید السند الواحد الاوحد واحد عصره وفرید دهره العابد الزاهد والراکع الساجد العالم العامل والفاضل الکامل المرحوم المبرور مولانا السید هاشم النجفی رحمه الله تعالی قال فی حقه من اراد ان ینظر الی وجه من وجوه اهل الجنة فلینظر الی وجه الشیخ خضر ولما حضرت السید الوفات اوصی ان یقف الشیخ خضر علی غسله الی اخره)

**ومنهم** الشیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم صاحب شرح نهج البلاغه که ازاجله علماء عصر خود بوده وقبر شریفش درقریه ازقراء ماحوز است وماحوز ازاعمال بحرینست **ومنهم** علامة الزمان ابوالحسن سلیمان بن شیخ عبدالله بن علی البحرانی صاحب مصنفات کثیره کان عالما فی جمیع العلوم علامة فی جمیع الفنون وایشان ازجمله تلامذه مرحوم مجلسی وسید هاشم بحرینی صاحب تفسیر برهان بوده وولادتش در نیمه ماه رمضان سنه هزار وهفتاد وپنج ورحلتش هفدهم ماه رجب سنه هزار وصد وبیست ویك بوده وقبرش درمقبره شیخ میثم جد میثم شارح نهج البلاغه است **ومنهم** البحر النبیل ملاعبدالله بن نورالله البحرانی صاحب کتاب عوالم کبیر که دراو جمع کرده اخبار اهل البیت را درچند مجلد وایشان ازتلامذه مجلسی مرحوم

محدث ومتتبع وماهر دراخبار بوده واز کسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تالیف بحار مثل سید محدث جلیل سید نعمت الله جزائری ودر روضات مدفنش را معلوم نکرده شاید مدفنش در بحرین بوده باشد

**ومنهم** احمد بن عبدالله بن سعید البحرانی المعروف با ن المتوج صاحب تصانیف عدیده واو از مشایخ احمد بن فهد حلی است ودرباره حافظه شان گفته اند انه مافظن شیئاً فنسیه وقیل فی حقه فی بعض الازات خاتم المجتهدین المنتشر فتواه فی جمیع العالمین شیخ مشایخ الاسلام وقدوة اهل النقض والابرام ودرفوائد الرضویه از بعضی ازمجامع نقل فرموده که قبرش شریفش معروفست درجزیرهٔ اکل وآن جزیره صالح پیغبراست ومیگویند ازجمله بلاد بحرینست وبدانکه بحرین از بلاد قدیمست که شیعه نشین بوده واهلش متعصب دردین بوده اند وازامثال مشهوراست خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب شود که اهلش بروند بسایر بلاد وآنهارا تربیت کنند وبحرین ناحیه ایست بین بصره وعمان ودرکنار دریا واقع است وحاکم نشین آندیاره جراست بضم هاء وازاوست رشید هجری که هم شأن بامیثم تمار بود

## امر هفتم

**درذکر بزرگانیکه دربصره مدفونند** اعم از آنکه سعید باشند یا شقی شیعه باشند یاسنی

**منهم** الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی النحوی العروضی وایشان علم وعروض را استنباط نمودند وپانزده بحر درآوردند ودر روضاتست وکان فاضلاصالحاً عالما عابداً عاملاحکیماو کان افضل الناس فی الادب وقوله حجة فیه واخترع علم العروض وفضله اشهر من ان یذکر وکان امامی المذهب کماذکره العلامة فی القسم الاول من الخلاصة وهواستاد سیبویه ودرمجالس المومنین است که سلیمان والی اهواز کاغذی بخلیل نوشت والتماس نمود که برود باهواز بجهت تادیب وتعلیم اولادش خلیل چون کاغذ را خواند نان خشکی را بیرون آورد گفت نزد غیراین نان نیست ومادامیکه هست احتیاج بسلیمان ندارم قاصد گفت چه درجواب والی بگویم خلیل ابیاتی درجواب گفت که مطلعش اینست

ابلغ سلیمان انی منك فی سعة  وفی غنی غیرانی الاخر الخ

درتاریخ ابن خلکانست که چون آن قطعه سلیمان رسید راتبهٔ که سابقا بخلیل میداد قطع نمود خلیل این شعررا بجهت او نوشت

ان الذی شق فمی ضامن  لی الرزق حتی یتوفانی الخ

از نصر بن شمیل منقولست که خلیل قدرت بر دو فلس نداشت ودرتلامذهٔ او بعلم او کسب اموال مینمودند وازذکاوت اوآنستکه نزد کسی دوائی بود از برای رفع تاریکی چشم که مردم بسیار منتفع میشدند و چون آنمرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد واظهار تأسف نمود بفوت آن طبیب واحتیاج خودرا اظهار نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دواهست آن شخص گفت نه خلیل گفت ظرفیکه آن دارورا درآن میساختند موجود است گفت بلی آنظرف را نزد اوآوردند استشمام نمود وبقوه شامه هریك ازاجزاء آن دارو رادانست وآن دارو را ساخته بمردم داد وازاو منتفع شدند بعد نسخه آن دارو را درکتب آن طبیب دیدند که اجزاء آن شانزده بود آن همان اجزائی بود که خلیل زموده بود ودر روضاتست که خلیل موعظه میکرد مردم را جاهلی ازراه گذشت این شعررا انشاد کرد

( وغیر تقی یأمر الناس بالتقی  طبیب یداوی الناس وهو علیل )

پس خلیل درجواب او گفت

( اعمل بعلمی ولاتنظرالیء لمی  ینفعك علمی ولا یضرك تقصیری )

ودر رجالست که سلیل بن احمد اول کسیست که حروف معجم را دراین یك بیت جمع کرده

(صف خلق جود کمثل الشمس اذ بزغت  یحظی الضجیع بها تخلا بقنطار)

یعنی وصف کن خلق جودی را که مثل خورشید است زمانی که تابان شود که رهانیده میشود همخوابه بسبب آن خلق ویك درخت خرمارا چهل اوقیه ازطلا میکند وخلیل درسنه صد متولد شد ودر سنه صد وهفتاد وپنج در بصره ازدنیا رفت **ومنهم** صدرالدین محمد بن ابراهیم المشهور بملاصدری صاحب کتاب تفسیر وشرح اصول وکتاب اسفار وغیراینها واو ازتلامذه میر داماد وشیخ بهائی بود و پدر مرحوم ملامحسن فیض وملاعبدالرزاق لاهیجی الملقب بفیاض بود ودرسنه هزاروپنجاه درطریق حج دربصره ازدنیارحلت فرمود **ومنهم** سفیان بن سعد بن مسروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری ولادتش سنه نود وپنج بودورحلتش دربصره سنه صد وشصت ویك بود

**ودر روضاتست** که سفیان اخبارزیادی ازحضرت صادق ع نقلکرده **منجمله** فرمود یاسفیان دوخصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت میشود عرضکرد آن دوخصلت چه چیز است فرمود احتمال ماتکره اذا حبه الله وترك ماتحب اذا ابغضه الله **ومنجمله** فرمود یاسفیان ثق بالله ان کنت مؤمنا وارض بما قسم الله لك تکن غنیا واحسن مجاورة من مجاورك تکن مسلما ولاتصحب الفاجر فیعلمك من فجوره وشاور فی امرك الذین یخشون الله عزوجل فقلت یا بن رسول الله زدنی مقال یاسفیان من اراد عزا بلاعشیرة وغنی بلامال وهیبة بلاسلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عزطاعته فقلت یا بن رسول الله زدنی فقال یاسفیان امرنی والدی بثلث ونهانی عن ثلث وکان فیما قال لی یابنی من یصحب صاحب السوء لایسلم ومن یدخل مداخل السوء یتهم ومن لایملك لسانه یندم ثم انشدنی (عود لسانك قول الحق تحظ به ان اللسان لما عودت تعتاد)

**ونیز روایت شده** که سفیان ثوری گفت دربعضی ازسنین بحج مشرف شدم دربین راه رفتم بمدینه طیبه وازحضرت صادق ع سؤال کردم مرا راهنمائی نمودند رفتم خدمتش درب خانه آنحضرت را کوبیدم فرمود کیست گفتم سفیان ثوری دررا باز کرد فرمود مرحبا یاسفیان عرضکردم یابن رسول الله چرا ازمردم عزلت ودوری فرمودی فرمودند یاسفیان فسد الزمان وتغیر الاخوان وتقلبت الاعیان فرایت الانفراد اسکن للفؤاد امعك شیء تکتب فیه بلت نعم فقال اکتب

| | |
|---|---|
| لا تجز عن لو حدة و تفرد | و من النفرد فی زمانك فا زدد |
| ذهب الا خاء فلیس ثم اخوة | الا التملق با للسان و بالید |
| فاذا نظرت جمیع ما بقلوبهم | ابصرت سم نقیع ثم الاسود الخ |

**ودرحیوة الحیوانست** که ازسفیان ثوری سؤال کردند ازعثمان وعلی گفت اهل بصره قائلند بتفضیل عثمان واهل کوفه قائلند بتفضیل علی ع گفتند توچه می گوئی گفت من کوفی هستی یعنی من قائلم بتفضیل علی ع رحلت سفیان درسنه صد وشصت ویك بود درسن شصت چهارسالگی

**ومنهم** حسن بن ابی الحسن البصری که اززهاد ثمانیه بود وازآن چهار نفری بود که نه معویه بودند نه با امیرالمومنین ع که درباب سوم تفصلیش ذکرشد واو درغره رجب سنه صد وده درسن هشتاد وهشت دربصره ازدنیا رفت وقبرش دربصره معروفست ودر روضات الجنان است که حسن بصری گفت امورات دنیا بر پانزده وجه است پنج امر ازعادات است اکل وشرب ومشی ونوم ونکاح وپنج امر تعلیم است ادب کتابت تیر اندازی فصاحت و صناعت و پنج امر بتقدیر الهی است حسن وقبح وفقر وغنی وعمر وایضا ازکلمات اوست یامن یطلب من الدنیامالا یلحقه اترجوان تلحق من الاخرة مالا تطلبه

یعنی ای کسیکه طلب میکنی دنیارا و نمیرسی بآن آیا آرزو داری که برسی بآخرتی که طلب نمیکنی
**واز کتاب منتظم** ابی الفرج ابن الجوزی البغدادی ازحسن بصری نقل کرده گفت روزی من کعبهٔ معظمه بودم دیدم جوانیرا که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه وتضرع میکند واین اشعار میخواند

الا ایها المأمول فی کل حاجة  شکوت الیك الضر فارحم شکایتی
الا یا رجائی انت کاشف کربتی  تهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی
اتیت بافعال قباب ردیة  فما فی الوری خلق جنی کجنایتی
فزادی قلیل لا اراه مبلغی  اللزاد ابکی ام لعبد مسافتی
اتحرقنی بالنار یا غایة المنی  فاین رجائی ثم این مخافتی

حسن گفت نزدیك رفتم دیدم حضرت زین العابدین است عرضکردم یا سلالة النبوة ماهذه المناجات والبکاء وانك من اهل بیت قال عزوجل فی حقهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً حضرت فرمود بگذار این سخنها را (خلقت الجنة لمن اطاعة و لو کان عبدا حبشیا وخلقت النار لمن عصاه ولو کان حراً قرشیاً (دراکثر نسخه ها بجای حراً سیداً است) وقال ایتونی باعمالکم لا بانسابکم

**ومنهم** مالك بن دینار البصری در روضات است که با ابراهیم ادهم از غلامان حضرت صادق ع بود رحلتش در بصره سنهٔ صد وبیست ویك بود وقبرش بازاء قبر حسن بصری معلوم است وسبب توبهٔ مالك دینار را مختلف گفته اند

**در روضات است** مالك بن دینار گفت من در اول امر منهمك در معصیت ودر شرب وخمر بودم کنیزی خریدم وخداوند ازاو بمن دختری مرحمت فرمود ومن مشعوف بودم بآندختر پس چون براه رفتن افتاد محبتش درقلب من زیادشد وبا او انس گرفتم واوهم بامن انس گرفت ووقتیکه شراب حاضر میکردم که بیاشامم دامن مرامیگرفت ومی کشید که شرابها بالای جامهٔ من میریخت چون آندختر دوساله شداز دنیا رفت پس من خیلی غمگین شدم ازفوت آندختر چون شب نیمهٔ شعبان شد وآنشب شب جمعه بود شراب زیادی آشامیدم وآنشب نمازعشاء رانخوانده خواب رفتم درعالم خواب دیدم قیامت برپاشده وخلایق محشور شده اند منهم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چون نظر کردم بپشت سرخود دیدم اژدهای بسیار بزرگی درپشت سرمنست ودهان باز کرده بجهت من پس گریختم وپیرمرد نیکولباسی رادیدم گفتم مرا پناه بده گفت من عاجزم که نتوانم تراپناه بدهم برو بالای این کوه که دراوست ودائع مسلمین اگرودیعهٔ درآنجاداشته باشی ترایاری میکند پس رفتم بالای آن کوه وآن اژدهاهم پشت سرمن آمد پس ملکی فریاد زدپرده ازپیش چشم این شخص بردارید چون پرده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان ماه شب چهارده بودآنجاحاضرند اژدها آمد نزدیك من که مراهلاك نماید ناگاه یکی ازاطفال فریاد زدباطفال دیگروای برشما بروید واورا ازدست دشمن نجات دهید دیدم اطفال فوج فوج آمدند به جانب من ناگاه دختر صغیرهٔ منهم آمد بااطفال چون مرادید گریه کرد و گفت والله این پدرمنست پس دستش رابجانب آن اژدهادراز کرد وآن اژدها گریخت بعدآمد وبالای زانوی من نشست و گفت یا ابه الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله پس من گریه کردم و گفتم ای دخترك من آیاشما قرآن رامیخوانید گفت ما ازشما بهترمیدانیم قرآنرا ومعانی خفیه و نکات دقیقه اورا بهترمیفهمیم ازشما گفتم ایدختر خبربده بمن که این اژدهاچه بود گفت اعمال سیئه تو بود گفتم شما ها دراینکوه چه میکنید گفت ما اطفال مسلمین دراینجا منتظر شما هاهستیم تاروزقیامت که شمارا شفاعت کنیم من ازخواب بیدارشدم و شراب هارا ریختم بزمین وازمعاصی خود توبه کردم

**وروایت شده** که مالك بن دنیار گفت من عابدی را که زاهد دردنیا بود ملاقات کردم گفتم مرا وصیتی بنما- گفت ان استطعت ان یکن بینك وبین اهل الدنیا حائط من حدیدة فافعل قلت زدنی قال اقلل من معرفة الناس قلت زدنی قال ویحك اقطع طمعك من المخلوقین تسکن ملکوت السماء یعنی اگر بتوانی بین خود وبین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن- گفتم زیاد تروصت کن گفت آشنایان خودرا کم کن - گفتم زیادتر وصیت کن گفت طمعترا ازمخلوقین قطع کن تا ساکن شوی ملکوت سموات را

**ومنهم** محمد بن سیرین البصری واوصد روز بعد از حسن بصری ازدنیا رفت درسنه صدوده هجری وسی نفر اولا آورد ازیك زن نوزده پسر ویازده دختر واین از عجائب است که از یکزن اینقدر اولاد متولد شود وضدیت او باحسن بصری زیاد بود بحیثیکه درامثال گفته شده جالس اما الحسن واما ابن سیرین علی سبیل منع الجمع لاعلی سبیل منع الخلو - وشاید همین باعث تقارب اجلشان شد چنانچه درحکایت جریر وفرزدق آنفا ذکر خواهد شد و در تعبیر رؤیا بسیار نظر صائبی داشت شخصی ازاو سؤال کرد که درخواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست گفت بمکه میروی دیگری از او همین خواب را سؤال کرد که درخواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست باین شخص برخلاف اوجواب داد باین معنی که گفت دست بسرقت قطع میشود - سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه «فاذن فی الناس بالحج» ودر دومی هیئت بددیدم تعبیر کردم بآیه شریفه «فاذن موذن ایتها العیر انکم لسارقون» وکسی دیگردرخواب دید بمنبر خطبه میخواند ابن سیرین تعبیر کرد بخلافت سلطنت- ودیگری همین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود ببالای دار رفتن یا بمردن در میان تابوت‌خوابیدان وزنی درخواب دید که ماری رامیدوشد ازابن سیرین تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوی پرستی باتو مقاربت میکند ودیگری درخواب دید چشم راستش ازپشت بیرون شده وداخل شده در چشم چپ تعبیر ازابن سیرین پرسید فرمود تودو پسر داری گفت بلی - فرمود پسر بزرگت باپسر کوچك فجور میکند

ودر چهاردهم **بحار الانوار است** که تعبیر رؤیا گاهی بمناسبت آیات شریفه واخبار معصومین میشودو گاهی بمناسبت اسماء تعبیر میکنند وگاهی بضد آنچه درخواب دیده شده تعبیر میشود واز قبیل تعبیر ازآیاتست آنکه «کشتی» رابه «نجات از مهلکه» تعبیر میکنند لقوله تعالی «**فانجیناه و اصحاب السفینه**» و «مرض» رابه «نفاق» لقوله تعالی «**فی قلوبهم مرض**» و «لباس» رابه «زن و شوهر» لقوله تعالی «**هن لباس لکم و انتم لباس لهن**»

و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه «غراب» را تعبیر به «رجل فاسق» میکنند لان النبی ص «سماه فاسقا» و «فاره» رابه «مراه فاسقه لانه «**سماه و فوسیقه**» و ضلع رابه مراة لقوله ص «**انها خلقت من ضلع اعوج**» و کندن حفیره رابه مکر و خدعه لقولهم «**من حفر حفیرة لاخیه وقع فیها**»

و از قبیل تعبیر بـه اسماء است آنکه از راشد تعبیر به رشد میکنند واز سالم بـه سلامت و از سفرجل به سفر واز سوسن به سوء

و از قبیل تعبیر بـه ضداست آنـکـه از خوف تعبیر بـه امـن میکنند لقولـه تعالـی «**و لنبدلنهم من بعد خوفهم امنا**» واز امن بـه خوف واز بکـا بـه فـرح اگـر گریه بدون صیحه باشد والا تعبیر بمصیبت میشود واز ضحاك بـه حـزن اگـر تبسم نباشد والا

تعبیر بسرور میشود انتهی

ومنهم فرزدق الشاعر همام بن غالب المجاشعی المکنی به ابی فراس که اشعار زیادی در مدح حضرت علی بن الحسین ع گفته است ودر سابق گفتهٔ شدکه این ابی فراس غیر ابی فراس حارث بن سعید بن همدان است صاحب قصیده میمیه که مطلعش اینست

« الحق مهتضم والدین مخترم و فییء آل رسول الله ص مقتسم

که این قصیده اش درمظلومیت اهلبیت اطهار و ظلم بنی العباس بود

نقل کردند وقتی کهابی فراس این قصیده راگفت زمان استیلاء خلفا بنیالعباس بودامر کردکه لشگرش شمشیرها را از غلاف کشیدند پانصد شمشیر کشیده شد آنوقت میان لشگر شروع نمود به خواندن این قصیده میمیه- وابن ابی فراس درسنه سیصد وپنجاه وهفت کشته شد و وقتی که خبر قتلش را بمادرش دادند ازشدت جزع چشمهای خود را کند

و منهم جریر بن عطیه شاعر واوبا فرزدق بسیار ضدیت ومعاندت داشت وقتیکه خبرفوتفرزدق رابجریر دادندگریه کرد گفتند آیا گریه میکنی ازفوت کسی که چهل سالست او ترا هجو میکند و تو او را هجو میکنی گفت دور شوید فوالله ماتساب رجلان و تناطع کبشان همات احدهما الا تبعه الاخر عنقریب وموت این دوشاعر درسنهٔ صد وده یا یازده بوده وقبر هردو درقبرستان بصره است

و منهم عبدالملك بن قریب اللغوی البصری الملقب بالاصمعی صاحب خبر های مضحکه و قصه های غریبه منجمله اصمعی گفت - پولی نزد زنی امانت گذاردم وقتی که مطالبه کردمآن زن منکر شد زنرا بردم نزد یکی از مشایخ اورا قسم دادم وقسم خورد شیخ گفت من یقین کردم که این زن صادقه است اصمعی گفت گویا نشنیده این آیه را

« و لا تقبل لسارقة یمینا　　ولو حلفت برب العالمنا »

شیخ گفت راست گفتی و آن را تهدید نمود زن اقرار کرد وامانت مرا داد - شیخ گفت - درچه سوره است این آیه

اصمعی گفت - در سوره -

« الاهبی بصحبك فاصبحینا　　ولاتبغی خمور الا ندرینا »

شیخ گفت سبحانالله من بگمانم در سوره ( انا فتحنا لك فتحا مبینا ) است

و نظیر این است آنچه در روضات از سیوطی نقل کرده که درذیل ترجمه عبدالله بن رواحه انصاری فرمود - که او کنیزی داشت پنهان ازعیالش.. یکروز زوجه اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز خوابیده ومشغول است پس آنزن کارد بزرگی برداشت آمد بجانب شوهرش گفتایزن چهشدهترا گفت اگر آنمکانیکهترا دیدم همان مکان میبودیاین کاردرا بتوفرد میآوردم گفت مگر مرا کجا دیدی گفت بالای سینه جاریه - گفت مننبودم گفت توبودی واگرراست میگوئی چندآیهاز قرآن بخوان چون پیغمبر ص نهی فرموده که جنب قرآن نخواند پس عبدالله خواند این اشعار را

شهدت بان و عدالله حق　　و ان القار مثوی الکافرینا

گفت - زیاد تر بخوان - گفت

وانالعرش فوقالماء طاف　　و فوق العرش رب العالمینا

و تحمله ملائکه کرام　　ملائکة الاله مقربینا

پس آنزن گفت - آمنت بالله و چشمم را تکذیب میکنم - پس ابن رواحة بجهت پیغمبر ص نقلکرد

پیغمبر ص خنده کرده بقسمی که نواجد شریفش نمودار شد
و در بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیز خوش صورتی را دید که درصورتش خالی بود و در پاهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست گفت کعبه گفت اینخال برصورتت چیست گفت حجرالاسود - اصمعی گفت اذن بده که حجرالاسود را ببوسم - گفت لاتنالها الا بشق الانفس - پس گفت من یك کیسه ازدرهم بوی دادم گفت الان میل داری طواف کن میل داری تقبیل حجرالاسود کن ومیل داری داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنهٔ مجاعهٔ دیدم اعرابی با عیالش در میان کوچه نشسته ومیگوید -

یارب انی جالس کما تری و زوجتی قاعدة کما تری
والبطن منا جائع کما تری «ماتری فیمن تری فیماتری

اصمعی گفت داخل شدم بر آن اعرابی واو نشسته بود روی حصیر صغیری بمن اشاره کرد بنشین گفتم جای برشما تنك میشود گفت

الدنیا باسرها لاتسع متباغضین وشبرا فی شبر یسع متحابین

و منجمله اصمعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از کجا می آئی گفتم ازموضعی که تلاوت قرآن میکنند گفت بخوان از برای من بعضی از آیات قرآنی را من شروع نمودم بخواندن سوره والذاریات تا رسیدم بقوله تعالی - وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت بس است پس ناقه اش را نحر کرد و گوشتش را بمردم قسمت کرد وشمشیر وتیر و کمانش را شکست ورفت پی کارش بعد اصمعی گفت باهرون مشرف شدم بمکهٔ معظمه درحین طواف دیدم کسی بصدای ضعیف مرا میخواند نظر کردم دیدم همان مرد اعرابیست که لاغرشده ورنگش زردشده بود گفت بخوان همان سورهٔ مبارکه را خواندم تا رسیدم بآیه - وفی السماء رزقکم و ما توعدون - صیحهٔ کشید و گفت قد وجدنا ماوعدنا ربنا حقا بعد خواندم فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون عرب صیحه کشید و گفت یا سبحان الله من الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصد قوه بقوله حتی الجاه الیمین این را سه مرتبه گفت وروح از بدنش مفارقت کرد
ودر خزائن نراقی از اصمعی روایت کرده که مردی آمد نزد جاریه امرء القیس وسؤال کرد که صاحب توچه شده جاریه گفت

ذهب الی الفیفاء لیفئی الفیئی فاذا افاء الفئی یفئی

یعنی صاحب من رفته است بصحرا بجهت آنکه بر گردد قافله پس هرگاه بر گردد سایه خورشید صاحب منهم بر میگردد
و منهم شیخ عبد السلام بصری درانوار نعمانی است که سلاطین بیبرقهای خود مینوشتند (لااله الا الله محمد رسول الله الشیخ عبدالسلام ولی الله) یك روز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت (کخ کخ) چون از نماز فارغ شد مریدان گفتند چرا در نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل مسجدالحرام شد رفت تانزدیك باب کعبه پس من اورا دور کردم مریدها از این مکاشفه تعجب کردند یکی ازمریدها آمد نزد عیالش که شیعه بود کرامت شیخ را نقل کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت دعوت کن پس آنمرد شیخ رادعوت کرد وبآنزن گفت از برای شیخ واصحابش طعامی ترتیب بده چون شیخ واصحابش وارد شدند وسفره طعام وسینی هارا گذاردند بالای هرسینی یك مرغ بریانی بودومرغ سینی شیخ را درزیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه کرد متغیر وغضبناك شدودست بطعام بلند

نکرد که چرا درسینی من مرغ نگذاردید یکمرتبه آنزن شیعه داخل شدومرغ رااززیر طعام بیرون کشید وفرمود یاشیخ توازبصره سك را میان مسجد الحرام دیدی ونمازت راقطع کردی چگونه مرغ بریان رازیر لقمه طعام ندیدی - پس شیخ گفت **هذه رافضیة خبیثة** و بیرون شد وشوهر آنزن شیعه شد

و بدانکه ازجمله مدفونین در بصره است طلحة بن عبدالله کـه قبرش میان بصره است وزبیر بن عوام که قبرش خارج بصره است واین دوباعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند

وایضا انس بن مالك که خادم حضرت پیغمبر ص بود قبرش در وادی السباعست که شش فرسخی بصره است وایضا حلیمهٔ سعدیه مادر رضاعی حضرت رسول ص در بصره از دنیا رفت

**خاتمه** چون والده ماجده حضرت امام زین العابدین ع مخدره شهربانویه بود بنت یزد جرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العادل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام بن شاپورذوالاکتاف ودرفصل هشتم از باب اول ببعضی ازشواهد برعدالت انوشیروان اشاره شدمناسب دیدم بعدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اشاره کنم

**منجمله** جناب عبدالله بن طاهر ذوالیمینین ابن الحسین که اعدل سلاطین طاهریه بود

علامه سبزواری ملامحمد باقر در روضة الانوار مینویسد که روزی زنی آمد در خراسان نزد عبدالله بن طاهر وتظلم وشکایت نمود از برادر زاده عبدالله که والی هرات بود وگفت من منزلی داشتم که از پدرانم بمن ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل خانه من میدانی ساخته ومنزل را از من به بها خواست ندادم و بدون رضایت و اجازه من منزل مرا ویران کرد وداخل میدان نمود حال آمده ام که داد مرا بگیری عبدالله بن طاهر فوراسوارشدورفت بهرات ویکی از خواص خودحکم کرد که عورت رابه راحت وآسایش ببرد بهرات امیرعبدالله وارد هرات شد وبرادر زاده اش راطابید وگفت من ترا برسر خلایق ازبهر آن واداشتم که ظلم نکنی وخانهٔ مردم راخراب نکنی چرابه این زن ظلم کردی عرضکرد من ظلم نکرده ام وبهای آنرا نزد امینی سپرده ام سلطان عادل گفت عذر تو ازظلم تو بیشتراست مگر نشنیده ای که فرمود لایحل مال امرء علی امرء الا بطیبب نفسه پس امیر حکم کرد که خانهٔ اورا سازند وهمه روزه خود برادر زاده اش را امر کرد برود وعملگی بنماید او هم چنین کرد

**ومنجمله** لیث صفار پدر یعقوب بن لیث که سر سلسله سلاطین صفاریه واعدل آنهابود

در حبیب السیر است که لیث صفارپدر یعقوب بن لیث در سیستان شبی نقب زد بخزانه والی حاکم سیستان زروجواهر واقمشه وامتعهٔ بسیار سرقت کرد وقتی که خواست ازخزانه بیرون شود پایش بچیزشفاف سختی خورد اورا جواهر پنداشت بجهت امتحان بزبان زددید نمکست اموالی راکه جمع کرده بود بجهت رعایت حق نمك بخزانه گذارد وبیرون شدرفت بمنزل خود صبح خزینه دار دید درب خزانه باز است داخل شد چشمش باموال جمع شده افتاد متحیر شد - رفت نزدحاکم سیستان صاحب خزینه کیفیت را عرضکردحاکم تعجب کرد وامر کرد منادی فریاد کند که هر کس این حرکت راکرده درامانست بشتابد نزد حاکم لیث صفار رفت نزدحاکم - سؤال کردبچه سبب صرفنظر کردی ازاین اموال و جواهرات عرضکردبجهت آنکه رعایت حق نمك را نمودم وقضیه را نقلکرد واز آنروز لیث صفار ترقی کرد تا آنکه خود او والاد واحفادش بدرجه سلطنت رسیدند

**ومنجمله** اسمعیل سامانی که سر سلسله سلاطین سامانیه و اعدل آنها بود

و در زینة المجالس است که امیراسمعیل سامانی در روز های برف‌وسرما سوار میشد و گردش میکرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد باوعرض کند ودرمحلات میرفت ومردم راصدقه میداد ـ باو گفتند سلاطین دراین روزها از خانه بیرون نمیشود فرمود در این روزها غریبان وستم رسیدگان پریشان ترمیباشند وچون مهم ایشان ساخته شود دعای بااثری میکنند

ودر تاریخ کامل ابن‌اثیر است که محمد بن عبدالله بلعمی گفت از امیراسمعیل شنیدم که فرمود درسمرقند روزی با برادرم اسحق نشسته بودیم محمدبن نصرفقیه واردشد جهت‌اجلال علم او برخاستم چون آن فقیه رفت برادرم اسحق بمن گفت تو امیری هرگاه بجهت رعیتی بر خیزی مهابت تومی‌ـ رود وگفت در همانشب پیغمبر ص را درخواب دیدم بازوی مراگرفت وفرمود یااسمعیل ثابت میماند ملك تو وملك فرزندان تو بسبب اجلالیکه بآن عالم کردی پس حضرت خطاب فرمود ببرادرم اسحق فرمود رفت ملك تو وملك فرزندان تو بسبب استخفافیکه بآن عالم کردی

ودر روضة الانوا است که اسمعیل سامابی پادشاه خراسان روزی عالمی آمد نزد وی او را تعظیم بسیار نمود چون رفت‌اورا هفت قدم مشایعت کرد ـ شب‌حضرت رسول ص‌را در خواب دیدفرمود ای اسمعیل یکی از علماء امت مراعزیز داشتی من ازحضرت حق خواستم که تو را دردنیا عزیز دارد وهفت قدم اورا مشایعت کردی دعا کردم که‌هفت‌تن از نسل تو پادشاهی کنند

**ومنجمله** احمد معزالدین دیلمی برادر حسن رکن‌الدوله وعلی‌عمادالدوله‌دیلمی

بدانکه سلاطین آل بویه که سلاطین دیالمه باشند تماما شیعه خالص ومحب ائمه اطهار بودند مخصوصا احمد معزالدوله که میتوان گفت اعدل سلاطین دیالمه بود وقتیکه بسلطنت نشست حکم کرد در بغداد بدرب‌های مسجد کندند لعن‌الله معویة بن‌ابی سفیان ولعن‌الله من غصب فاطمه فدکا ولعن‌الله‌من منع یدفن الحسن ع عند قبر جده ومن نفی اباذرالغفاری ومن اخرج العباس عن‌الشوری وبشیعیان بغداد اذن‌داد که بجهت حضرت سیدالشهداء ع عزاداری بنماید ودرآنسال‌روزعاشورا شیعیان‌عزاداری کاملی نمودند ودکاکین خودرا بستند وگل بصورت‌مالیدند وجامه های‌خوددرادریدند وموکنان‌وگریه کنان درمیان‌بازارها نوحه میکردند روز غدیرآنسال‌را عیدمفصل بسیار باشکوهی گرفتند

**ومنجمله** سبکتکین پدر سلطان محمود که سرسلسله سلاطین غزنوی است

در روضة‌الانوار است وقتی‌امیرعادل سبکتکین در نیشابور از عالمی شنید که حضرت رسول ص فرموده ازجانب‌حق بمن فرمان رسید که بدنیا اطمینان مکن که اورا برای تونیافریدم و بنماز مواظبت کن که نصرت مومنان درآنست وازمخلوقات هیچ‌طمع مدار که‌بدست ایشان چیزی‌نیست وبمن‌توکل کن که‌باز گشت بمنست سبکتکین بگوش گرفت بنا گذارد که‌نمازشب بخواندفرزندش‌سلطان محمود که بزرك‌شد اوراهم بنماز شب‌وادار کرد تاروزیکه سلطان محمود اراده کرد باخاقان ترکستان در بلخ مصاف‌نماید نیم شب برخاست وبآب سرد غسل کرد ومشغول نمازشب شد وآنشب برف میبارید گفتند امیرامشب راحت‌کن که فردا باید دربلخ مشغول جنك باشی سلطان محمود فرمود امشب کاربامنست و فرد کار باخداست وبعداز نمازصبح روی‌بآسمان نمود عرضکرد خداوندا ازما دونفر هر کدام برای

بندگانت اصلحیم اورا نصرت ده چون از دعا فارغ شد بمرکب اقبال سوار شدو فتح عظیمی نمود

ودرزینة المجالس از طبقات ناصری نقل کرده که دراوائل سبکتکین غلام البتکین امیرالامراء خراسان بود وزیاده بریك اسب درطویله نداشت وقتی از نیشابور بغرم شکار بیرون شد ماده آهوئی دید با بره خودچرا میکند سبکتکین اسب راند وآن بره آهورا شکار کرد چون چندقدم رفت بعقب سرش نظر کرد دید ماده آهو میآید واضطراب میکند سبکتکین را براو رحم آمد وبره آهورا رها کرد ماده آهو بره را جلو نداخت وبشعف تمام روانه شد وهرلحظه روی بآسمان میکرد وبسبکتکین مینگریست آن شب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت پیغمبر ص رادر خواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و مهربانی که بماده آهو کردی توپادشاه بزرگی خواهی شد با بندگان خدا شفقت ومهربانی رفتار کن

ومنجمله

سلطان محمود سبکتکین که اعدال سلاطین غزنویه بود

درزینة المجالس است که شبی سلطان محمود در مهد ناز راحت نموده بود دید خوابش نمیبرد فهمید آه مظلومی پشت سردارد شمشیر بکمر بسته ازقصر بیرون شد بمسجدی رسید آواز ناله بگوشش آمدوارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده میگوید یامن لاتاخذه سنة ولانوم محمود در بروی مظلومان بسته سلطان گفت چه غم داری گفت یکی ازخواص سلطان دربدنامی حرم من میکوشید سلطان گفت منم محمود هروقت آمد مرا خبرده وبغلامان در بارهم سپرد که هروقت این شخص بدربار آید سلطان راخبر دار کنند بعد آنمرد رفت بدربار سلطان محمود خبردادند سلطان شمشیر بکمر ببست وباآنمرد روانه شد چون وارد خانه شد دید حرف آنمرد صدقست فورا چراغرا خاموش کرد وسر آن مرد خائن را از بدن جدا کرد وبعد چراغرا روشن کرد و سلطان بسجده افتاد وغذا طابید صاحبخانه قدری نان خشك آورد سلطان میل فرمود - بعدسؤال نمود که چرا چراغ را خواموش کردید سلطان فرمود که کمان نمی کردم غیراولادمن کسی جرئت این عمل شنیع رابنماید چراغ را خاموش کردم که روی اورا نبینم مبادا محبت پدری مرا ازقتل اومانع شود بعدفهمیدم که اونبوده سجده شکر گذاردم

ودرتاریخ گزیده است که همیشه سلطان محمود مردد بود در حدیث العلماء ورثة الانبیاء و در حتمیت قیامت ودرصحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه شبی ازمیان بازار میگذشت وغلامش شمعدان طلائی دردست داشت جلو سلطان محمود میبرد سلطان دیدطلبه دردرب مدرسه کتاب دردست دارد دروقت اشکال عبارتی میرفت درد کان بقالی و کتاب را بازمیکرد واشکالش را حل میکرد وبرمیگشت بدرب مدرسه همچنین میکرد سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع وشمعدان طلا بوی بخشید همانشب جمال مبارك حضرت پیغمبر ص را در خواب دیدفرمود یابن سبکتکین اعزك الله فی الدارین کما اعززت وارثی - هرسه مشکل سلطان باین فرمایش حضرت پیغمبر ص حل شد

ودر روضة الانوراست که درایام بیماری سلطان محمود اسباب نفایسیکه در دنیا تحصیل کرده بود ازنظر میگذرانیدند وبآنها نظر حسرت میکرد وپارچهٔ در دست گرفته زارزار میگریست

ومنجمله

سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل بیك ابن میکائیل بن سلجوق که ازجمله سلاطین سلجوقیه بود

درزینة المجالس است که سلطان ملکشاه دراصفهان بشکار رفت درقریه نزول اجلال فرمود جمعی ازخواص وغلامان اودیدند گاوماده بی صاحبی میان بیابان است اورا گرفته کشتند و کباب نمودندوخوردند

اتفاقا آن ماده گاو مال زن بیوهٔ بود که سه طفل یتیم داشت که بشیر او تعیش میکرد چون پیره‌زن خبرشد آمد بسرپل زاینده‌رود در زقتیکه سلطان میخواست از آبجاعبور کند پیره‌زن گفت‌ای‌پسرالب ارسلان اگر سرپل زاینده رود دادخواهی مرانکنی بجلال ذوالجلال که ترا سرپل صراط نگه میدارم سلطان پیاده‌شدگفت این سرپل را اختیار میکنم پیره‌زن تفصیل گاو وغلامان‌را بعرض سلطان‌رسانید سلطان‌امر کرد هفتاد گاو بآنزن دادند وغلامان‌راهم ادب کرد بعداز وفات ملکشاه پیرزن‌خودرابخاك میمالید ومیگفت‌خداوندا پسرالب‌ارسلان بالئیمی‌خود بمن چنین‌احسان کرد وتواکرم‌الاکرمینی اگرباو تفضل کنی چه‌میشود ودرآن‌ایام یکی اززهادسلطانرا درخواب دیدازحالش پرسید جواب‌داد که اگر شفاعت آن‌پیرزن نبودی که درسرپل زاینده‌رود بدادش رسیدم وای برمن بودی

**ومنجمله** سلطان سنجر بن ملکشاه الب‌ارسلان بن طغرل بیك ابن میکائیل بن‌سلجوق‌و ممکنست گفته شود که اواعدل سلاطین سلجوقیه بود

وعلامه سبزواری در روضة‌الانوار فرموده که سلطان سنجریکوقتی میرفت بطالقان کودکی‌از اهل‌طالقان بسردیوار منزلشان نشسته بود ونظاره میکرد سلطان ازدور نظر کرد بگمانش مرغیست آنجانشسته کمان کشید وتیری‌انداخت‌بسینهٔ کودك خورد واز بام افتاد وهلاك شد سلطان‌فرمودبروند وآن صیدرا حاضر کنند به‌بینند چه‌مرغیست غلامان بتاخت رفتند و آنکودك را بسریری نهاده خدمت سلطان‌آوردند چون‌سلطان کودك رابآنحال دیدگریه زیادی کرد وامر کردکه آنجا خیمه بزنند و اولیای‌آنطفل‌را حاضر کنند پدرآنطفل فقیرپیرمردی بود چون اورا حاضر کردند امر کردطشتی‌راپر ازطلا نمودند وشمشیری برروی او نهادند ونزدپدرآنطفل گذاردند سلطان فرمود اینست تیغ وسرو اینست طشت وزر هریك‌را که‌مخواهی اختیار کن که مراطاقت عقاب در قیامت نیست آن‌مرد زمین را بوسید وسلطان‌را عفوکرد سلطان آنطشت زررا بوی داد بارقم حکومت طالقان وآن‌مرد ازارباب ثروت گردید وصاحب مکنت شد

ودر حبیب السیراست که درسنه پانصدوپانزده والده سلطان سنجرفوت‌شد اعاظم علماء واکابر فضلاء بجهت اداء نماز بجنازه مهدعلیا حاضرشدند سلطان بآنجماعت فرمود که باید ازشما کسی پیش نمازی کندکه مدت العمر عمدا فریضهٔ قضانکرده باشد تمام‌آنجماعت توقف نمودند سلطان‌سنجر نفس نفیس خود پیش ایستاد وسایرین بآن سعادتمند اقتدا کردند ونماز گذاردند

**ومنجمله** سلطان الجایتو محمدبن ارغوانخان ابـن ابقاخان ابن هلاکوخان المغولی الملقب بشاه خدابنده که افضل واعدل سلاطین مغول بود وشیعه کامل شد ببرکت علامه حلی در مجالس‌المؤمنین ازتاریخ حافظ ابروی متعصب نقلکرده که سلطان‌شاه خدابنده درخاطرش گذشت حقیقت‌مذهب‌شیعه امامیه بفهمدولذاامر کرد که علماء فریقین‌را درمجلس حاضر کردند ودر میان آنها بود ازعلماء امامیه علامـه حلی (ره) پس سلطان امر کردکه شیخ نظام الدین‌عبدالملك مراغی که افضل علماء شافعیه بود باعلامـه در مسئله امـامت بحث کند پس علامه ببراهین قاطع براو غالب شد و خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع وفساد ادعاء خلفاء ثلاثه را ثابت نمود بحیثیکه از برای احدی شبهه نماند چون نظام‌الدین این اندازه ازعلم‌را دید مبهوت شد وشروع نمود بتحسین و ذکر محامد علامه وگفت قوت‌ادله علامة در غایت ظهوراست‌الا آنکه سلف طریقی‌رااخذ کردند وخلف هم بجهت آنکه شق عصای مسلمین نشود بهما طرق مشی نموده

ومجلسی اول در شرح وقیه از جماعتی اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدابنده یك وقتی بزوجه‌اش غضبناك شده پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پشیمان شد علماء اهل سنت را جمع کردو سؤال نمود همه گفتند چون زن سه طلاقه شده محتاج بمحلل است سلطان گفت آیا دراین مسئله خلافی نیست گفتند نه پس یکنفر ازوزراء به سلطان گفت عالمیست درحله واوقائلست ببطلان این طلاق سلطان کاغذی نوشت به علامه واورا حاضر نمود علماء اهل تسنن بسلطان گفتند که‌این مردمذهب باطلی دارد و رافضی است ضعیف العقل است سلطان فرمود بیاید تادیده‌شود که چه‌میگوید وفرستادعقب علماء مذاهب اربعه و چون علامه داخل شد کفشهای خودرا بدست گرفت وداخل مجلس شدو گفت السلام علیکم وپهلوی سلطان نشست علماء مذاهب بسلطان گفتند مانگفتیم این شخص ضعیف العقل است سلطان فرمود سرش را ازخوداو سؤال کنید مخالفین بعلامه گفتند چرا جهت سلطان بخاك نیفتادی وسجده نکردی وترك آداب نمودی فرمود پیغمبر ص سلطان حقیقی بود وتحتت ودرود باسلام بود و خداوند هم درقرآن فرموده « فاذا دخلتم بیوتا فسلمو علی انفسکم تحیة من عندالله مبارکة طیبة »وخلافی نیست بین شیعه و سنی که سجده از برای غیر خدا جایز نیست بعد گفتند چرا پهلوی سلطان نشستی فرمود مکانی غیر اینجا نبود (وآنچه علامه میفرمود بعربی مترجم بجهت سلطان فارسی میکرد) گفتند چرا کفشت را بدست گرفتی واین سزاوار مجلس سلطان نبود فرمود ترسیدم که حنفیه اورا بدزدند چنانچه ابوحنیفه کفش پیغمبر ص رادزدید ـ علماء حنفی فریادزدند حاشا وکلا کی ابوحنیفه زمان پیغمبر بود وحال آنکه نشوو نمای او دویست سال بعد پیغمبر بود فرمود فراموش کردم شاید ابن ادریس شافعی کفش پیغمبررا دزدیده علماء شافعی گفتند تولدشافعی هم درروز وفات ابوحنیفه بوده فرمود شاید مالك بن انس دزدیده ـ علماء مالکیه دادشان بلندشد که کی مالك زمان پیغمبر بود فرمود شاید احمد حنبل دزدیده داد علماء حنبلی بلند شد که کی احمد زمان پیغمبر بود پس علامه روی کرد بسلطان فرمود اینها رؤساء مذاهب اربعهٔ بوده‌اند که‌هیچیك در زمان پیغمبر ص وصحابه نبوده‌اند واگر درمیان اینها افضل تری یافت‌شود که بر خلاف فتوای این چهار نفر فتوی بدهد جایز نمیدانند عمل نمودن بقول آنکسی را که افضل است وما طایفه شیعه متابعت میکنیم علی بن ابیطالب را که نفس پیغمبر ص و برادر او و پسر عم‌او و وصی اوست بعد فرمود علی‌ای‌حال طلاقیکه سلطان زوجه‌اش را داده باطل است چون شرط طلاق حضور عدلین‌است ودر حالتیکه سلطان طلاق گفته عدلین حاضر نبودند بعد شروع نموددر بحث باعلماء مذاهب وهمه‌را ملزم فرمود پس سلطان محمد در همانمجلس شیعه شد وفرستاد بتمام بلدان و اقالیم که خطبه باسم دوازده‌امام بخوانندوسکه باسم آن بزرگواران بزنند وفرموددراطراف مساجدو مشاهداسماء مقدسه آنهارانقش کنند وچقدر ترویج فرمود مذهب شیعه‌راواین سلطان عادل درشب‌عید فطرسنهٔ هفتصدوشانزده هجری درشهر سلطانیه که نزدیك قزوینست وبنای خود اوست از دنیا رحلت فرمود وهمانجاهم دفن شد (ره)

**ومناسب دیدم** که در مقام کرامتی از مرحوم علامه نقل کنم

درمجالس المؤمنین است و در بعضی از کتب معتبره دیگر که یکی از علمای اهل سنت کتابی در رد مذهب شیعهٔ امامیه نوشته بود ومردم را باو گمراه میکرد وازترس آنکه مبادا بدست یکی از علماء شیعه برسد واورا ردبنویسند بکسی عاریه نمیداد **جناب علامه حلی** بتدابیری آن کتاب رایك شبه عاریه گرفت که هرقدر بتواند از او بنویسدتانصف‌شب‌قدری از کتاب‌را نوشت که خواب براوغالب شد حضرت حجة ارواحناله‌الفداء ظاهرشده فرمود یاشیخ کتابرا بمن واگذار کن وخود بخواب چون

مرحوم علامه آخر شب ازخواب بیدارشد دید تمام آن کتاب از کرامت حضرت حجة ع نوشته شده
وعلامه نوری اینحکایت‌را نقلکرده باتفاوتی وفرموده چون قدری از آن کتاب‌را نوشت او را کسالت عارض شد پس دیدمردی بصفت اهل حجازازدرداخل شد وسلام کرد ونشست آنگاه فرمود یا شیخ تومسطر بکش از برای من ومن مینویسم پس شیخ مسطرمیکشید وآنشخص مینوشت واز سرعت کتابت‌مسطر باو نمیرسید چون‌صبح شد کتاب هم‌تمام شد .. وفرموده استنساخ آن کتاب نمیشد مگر دریك سال یازیاده

**ومنجمله** امیرتیمور گور کان ابن امیر ترغان که سر سلسلهٔ سلاطین تیموریه است و نسب امیرتیمور بانسب چنگیزخان در **قومنه‌خان** که پدر چهارم چنگیز و پدر نهم امیر تیموراست متحدمیشود ـ
درکلمهٔ طیبه‌است که محمدبن الحسن‌بن خالد المکی از بعضی از قرآء که بسر قبرتیمور لنك قرائت میکرد نقل کرده گفت من‌هر وقت برسرقبرامیرتیمورقرائت میکردم‌چون‌خلوت‌میشد میخواندم «خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه» و بسیار تلاوت میکردم این آیات‌را تا آنکه شبی درخواب دیدم که پیغمبر ص نشسته وتیمور لنك درپهلوی آنحضرت نشسته ـ گفتم ای دشمن خدا توباین مقام رسیدهٔ که پهلوی پیغمبر ص بنشینی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم ازپهلوی پیغمبر ص حضرت فرمود
بگذار اورا چون ذریه مرا دوست میداشت پس ترسان برخاستم وترك کردم آنچه راکه در خلوت میخواندم

**ومنجمله شاه اسمعیل** که سرسلسه سلاطین صفویه است وابتداء سلطنت مبارکه او سنهٔ نهصدوشش بوده که مطابقست با مذهبناحق وبفاسی با شمشیر ایمة
ودر روضاتست که‌یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب‌حقه محقق کرکی گفت‌ولیل بر بطلان‌مذهب شما آنستکه ترویج آن ازابتداء سلطنت صفویه شده‌که سنه نهصدوشش باشدوآن‌مطابق میشود باعدد مذهب‌ناحق شیخ درجواب فرمود که‌زبان‌ما عربی‌است بعربگوتامطابق بامذهبنا حق‌شود
ودر فوائد الرضویه ازصاحب ریاض‌العلماء نقل میکند که فرموده جداعلای سیدعلیخان‌حویزاری سیدمحمدبن فلاح ازشاگردان ابن فهدبوده وابن‌فهدبرای او رسالهٔ تألیف کرده و ذکرفرموده دراو وصیتهای چندی منجمله در آن رساله خبر داده ازظهورشاه اسمعیل ماضی و گفته که حضرت امیر ـ المومنین ع در جنك صفین بعد ازشهادت عمار یاسر خبر داده بپاره‌از ملاحم واخبار غیبیه ازطلوع چنگیز وظهور شاه اسمعیل ماضی و درآن رساله وصیت فرموده کسانی‌را که والی شوند درحویزه‌و درك کنند زمان شاه اسمعیل ماضی راکه اطاعت کنند اورا بجهت ظهور حقیقت اوو بروز غلبه او وما ذکر کردیم شرح‌این روایت واین وصیت را درکتاب‌ترجمه جاماسب نامه‌طالبان تفصیل بآنجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه میفرماید
وقتیکه شیخ ابن فهد این خبررا ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمعیل اول در آنوقت متولد نشده‌بود وچون وفات ابن‌فهد درسنه هشتصد وچهل ویك‌بوده وولادت شاه اسمعیل ماضی درسنه هشتصد ونودودو بود
ودر کتاب‌محافل‌المؤمنین که‌ازمولفات‌محمد شفیع حسینی است‌ازکتاب غیبت شیخ طوسی ازحضرت

پیغمبر ص روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یملؤا الجبال والسهل والوعور خوفا ومهابة و یسرع الناس الی طاعته البر الفاجر ریؤیه هذا الدین ۲ وایضا ازحضرت پیغمبر ص روایتکرده‌اند قال ص یخرج بقزوین رجل اسمه اسم النبی یسرع الناس الی طاعته المشرك والکافر یملؤا الجبال خوفا انتهی ودیلم محله ایست ازمحلات قزوین ووعور کوهست واسم شاه اسمعیل اسم حضرت اسمعیل پیغمبر ابن ابراهیم است

**ومنجمله** شاه طهماسب بن شاه اسمعیل جدشاه عباس الصفوی

درانوار نعمانی است که مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تعظیم کاغذ مرحوم مقدس ازجای خود حرکت کرد وچون خواند دید جناب مقدس خطاب فرموده باو برادرفرمود کفنش را حاضر کردند وآن رقیمه شریفه را میان کفن خود گذارد و وصیت فرمود که چون مرا دفن کنید کاغذرا زیرسر من گذارید که بانکیرین احتجاج کنم که من کسی هستم که ملااحمداردبیلی مرا برادر خطاب کرده

**ومنجمله** شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمدمکفوف ابن شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل

درانوارنعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس ازترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده شد بحضرت امیرالمؤمنین ع وازمرحوم ملااحمد اردبیلی استدعانمود که کاغذی برای شاه عباس بنویسد که ازتقصیراو بگذرد مرحوم مقدس کاغذی نوشت باین عبارت «بانی ملك عاریت عباس بداند اگرچه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید چنانچه ازتقصیر او بگذری شاید حق سبحانه وتعالی پارهٔ ازتقصیرات ترا بگذرد ـ کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی» سلطان جواب نوشت «بعرض میرساند عباس که خدماتیکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب را از دعای خیرفراموش نکنید ـ کتب کلب آستان علی عباس»

مخفی نماناد که درمیان سلاطین نادر شاه افشار معروف بود بظلم وسفك دماء معذلك دارد وقتیکه خواست مشرف شود بنجف اشرف امرکرد زنجیر طلائی بگردن او بستند وگفت همین قسم سر زنجیررا گرفته ببرید بصحن مقدس حضرت امیرع هیچیك ازاتباع اوجرئت نکردند که چنین اهانت نسبت بوی بنمایند ناگاه شخصی که کسی اورا نمیشناخت ظاهرشد وسرزنجیررا گرفته و اورا داخل صحن مطهر نمود بعد هرقدر گردش کردند اورا نیافتند

ودر دارالسلام محدث نوری از حاجی ملاابوالحسن مازندرانی نقل فرموده که هروقت اسم سلطان محمد خان قاجار الملقب باخته نزداو ذکرمیشد اورا سب ولعن میکرد بجهت اعمال شنیعه که از او صادر شده بود ازقتل مسلمین و اسیری زنان وغارت اموالشان پس شبی درخواب دید که از درب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیرالمؤمنین ع شد خواست ازکفش داری داخل ایوان طلا بشود دیدمرد بی موئی که دندانهای بلندی داشت اورا مانع شد ازدخول ودست اورا گرفته برد مقابل بعضی ازحجراتیکه نزدیك بود بباب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین ودرآخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آنمرد بی موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسیرا که ازمن بدتر بوداورا آمرزیده که نادرشاه باشد واشاره کرد بهمان مرد کوتاه قامت آخر مجلس وگفت چرامرا سب ولعن میکنی پس نادرشاه سرش را ازحجره بیرون کرده گفت آقامحمدخان تاکی دست ازمزاح خرد بر نمیداری بگذار آخوند برودبی کارش او شقاوت واعمال شنیعهٔ مارا دیده اماسعه رحمت الهی و

وسعت عطوفت و مهربانی حضرت امیرالمومنین ع را ندیده آخوند ملاا ابوالحسن گفت من بعدهر وقت در نجف اشرف از نزد قبر محمد خان میگذشتم بجهت او طلب مغفرت میکردم

وحالات بعضی از سلاطین سابقا ذکر شد و بعضی هم بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله

الحمدالله اولا و آخرا وظاهرا
وباطنا وصلی الله علی محمد
وآله الطاهرین



# باب هفتم

## دراسم ولقب و کنیه و نسب و تاریخ و لادت و شهادت حضرت امام محمد باقر ع

ودر تعیین زوجات و اولاد واقارب وحواربین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در تعیین بعضی از قبور متبر که امامزادگان و علماء اعلام که در ممالك هندوستان و افغانستان و ترکستان واقع است

ودر این هفت فصل است ویك خاتمه

## فصل اول — دراسم و لقب و کنیه و نسبت آن بزرگوار

بدانکهٔ اسم شریف آنحضرت محمد است واشهر القابشان باقر است که حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرموده

در ارشاد شیخ مفید ازجابر بن عبدالله الانصاری روایت فرموده که پیغمبر ص بوی فرمودند یوشك ان تبقی حتی تلقی ولدالی من الحسین ع یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فاقراه منی السلام و کنیت آن بزرگوار ابوجعفر است والد ماجدشان حضرت امام زین العابدین علیه السلام ووالدهٔ ماجده شان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب ع بود المکناة به ام الحسن و قیل ام عبدالله -

پس حضرت باقر ع علویست ازعلوبین وفاطمی است ازفاطمین ومن ولدالحسین است

ودر اصول کافی از حضرت باقر ع روایتکرده فرمود مادر من پای دیواری نشسته بود پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدائی بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لاو حق المصطفی ماازن الله لك فی السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی ص که خداوند اذن نداده ترا درساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماند تامادرم ازپای دیوار گذشت آنوقت دیوار فرود آمد و پدرم صدا شرفی تصدق داد وحضرت صادق در باره این مخدره فرمود کانت صدیقه ولم تدرك فی آل الحسن امرأة مثلها ومخدره ام الحسن یاام عبدالله والده ماجده حضرت امام محمد باقر ع وجناب عبدالله الباهر است

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر ع

## فصل دوم

**بدانکه** شیخ الطایفه در مصباح و امین الاسلام طبری در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و علامه مجلسی در جلاء میفرمایند ولادت آن بزرگوار روز جمعهٔ غرهٔ ماه رجب سنه پنجاه و هفت هجری بوده
و شهید اول در دروس فرموده روز دوشنبهٔ سوم شهر صفر سنه پنجاه و هفت بوده و در اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتب معتبره دیگر تصریح فرموده اند که ولادت آن بزرگوار در سنه پنجاه و هفت بود اما تعیین روز و ماه آنرا نکرده‌اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگرهم باشد معتنی به نیست و اما در ماه ولادت و روز آن اختلاف است - واصح قول اول است که روز جمعه غرهٔ ماه رجب بوده

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

## فصل سوم

**اما سال رحلت را** کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب و طبرسی در اعلام الورا جزری در کامل فرموده اند که در سنه صد چهارده بوده و بعضی سنه صد و پانزده گفته اند واصح و اشهر قول او لیست

**واما ماه رحلت ویوم آن** شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده‌اند روز دوشنبه هفتم ذیحجة الحرام بوده ودر اعلام الوری و روضة الواعظین است که در ذیحجه بوده بدون تعیین یوم آن معلوم شد که سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه وهفت سال و پنج ماه وهفت روز بوده که سه سال وشش ماه و ده روز با جدش حضرت سیدالشهداء ع بوده و بعد از رحلت جد بزرگوارش سی وچهار سال وپانزده روز با پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین ع بوده ونوزده سال و ده ماه ودوازده روز بعد از پدر بزرگوارش مدت امامتش بوده
وقاتل آن بزرگوار ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک است چنانچه در اقبال سید بن طاوس در زیارت آنحضرت میفرماید وضاعف العذاب علی من شرك فی دمه وهو ابراهیم بن الید وابن بابویه میفرماید قتل مسموما بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملك لع
و در مصباح کفعمی است سمه هشام بن عبدالملك ومجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت میکند که عبدالملك بن مروان زین مسمومی فرستاد بمدینهٔ طیبه که حضرت باقر ع بروی آن سوار شود پس آن زین را براسب زدند حضرت برروی او سوار شد و بدن نازنین آن بزرگوار از شدت زهر ورم کرد وآثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیتهای خودرا بفرزندش فرمود واز دنیا رحلت کرد
ومخفی نماناد که این روایت شریفه منقولهٔ ازراوندی ظاهرا ناقص است چون خواهد آمد انشاءالله که عبدالملك بن مروان حکم درسنه هشتاد وشش ازدنیا رفت وحضرت باقر ع در سنه صد و چهار د[illegible] بیست وهشت سال بعد پس باید هشام بن مروان باشد که در خلافت هشام بن عبدالملك و بام[illegible]

او ابراهیم بن ولید بن یزیدبن عبدالملك آن بزرگوار را مسموم نمود وقبر شریفش در بقیع است در قبه جناب عباس بن عبدالمطلب درجنب قبر پدر بزرگوار وعم بزرگوارش امام حسن مجتبی ع

## فصل چهارم

### در تعیین زوجات واولادهای حضرت امام محمد باقر ع

**اما زوجه آنحضرت** - آنچه حقیر در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجه دائمه داشته - اول - ام فروه بنت جناب قاسم بن ابی بکر بود که والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام جعفر صادق ع و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق ع جمع شد قبیله بنی‌هاشم وقبیله بنی‌تیم که قبیله ابی بکر باشد

زوجهٔ دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسدبن مغیرة الثقفیه بود که والدهٔ ماجده جناب ابراهیم و جناب عبدالله بود ومادر بقیهٔ اولاد های حضرت باقر کنیز ام الولد بودند

**واما اولاد های حضرت باقر** - در اعلام الوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار پنج پسر داشت و دو دختر

اول - حضرت امام جعفر صادق ص دوم - جناب عبدالله سوم - جناب ابراهیم چهارم - جناب عبدالله پنجم - جناب علی ششم - زینب و مادر این دو کنیزی بوده ام ولد هفتم - ام سلمه و مادر ایشانهم ام ولد بوده

و در مناقب ابن شهر آشوب میفرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه قبل از حضرت باقر از دنیا رفتند بغیر حضرت امام جعفر صادق ع و در ارشاد شیخ مفید است که جناب عبدالله برادر ابوینی حضرت صادق ع بود ومشار الیه بود بفضل و صلاح و روایت شده که عبدالله بن محمد داخل شد برشخصی از بنی امیه آن ملعون اراده کرد که آن جناب را بقتل برساند فرمودند لاتقتلنی اکن لله علیك عونا و اتر کنی اکن لك علی الله عونا - یعنی من شفاعت میکنم از تو نزد خداوند وشفاعت من قبول میشود پس آنملعون قبول نکرد و آنبزرگوار را بسم مقتول نمود

و در روضات از جمله قبور معلومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر ع را شمرده که واقع است در خارج بلدهٔ کاشان و مشهور است بامامزاده مشهد وقبر پسرش را جناب احمد بن‌علی الباقر که دربلده اصهان واقع است درمحله که جاده خواجواست واحوالات بقیه اولاد های حضرت باقر ع را جائی ندیدم -

ودرعمدة الطالب است که عقبی از حضرت باقر ع باقی نماند جز از حضرت صادق ع باجماع علماء نسب و کسی که خود را نسبت دهد بحضرت باقر ع از غیر فرزندش حضرت صادق ع نیست خلافی در کذبش چنانچه از پسر های حضرت سیدالشهداء ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی بن الحسین ع وهم از حضرت رضا عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جوادالائمه ع واز حضرت امام حسن عسگری ع عقبی نماند جز از حضرت حجة بن الحسن ع

## فصل پنجم

### در ذکر حالات بعضی از اصحاب وحواریین حضرت امام محمد باقر ع

در باب اول ازاختصاص نقل شدکه ازحضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که روز قیامت منادی نداکند «این حواری محمد بن علی وحواری جعفر بن محمد ع» پس بایستند عبدالله بن شریك العامری و زرارة بن اعین و برید بن معویة العجلی و محمدبن مسلم الثقفی الطائفی ولیث البختری المرادی المکنی به ابوبصیر و عبدالله بن ابی یعفور و عامر بن خداعه و حجر بن زائده و حمران بن اعین

و فی البحار عن المناقب بایه جابربن یزیدالجعفی و اجتمعت العصابة علی ان افقه الاولین ستةو هم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ع زرارة بن اعین ومعروف بن خربوذالمکی و ابو بصیرالاسدی وفضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معویة العجلی

**واما عبدالله بن شریك** مکنی بود به ابی المحجل و در کتاب منهج المقال از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود ـ کانی بعبدالله بن شریك العامری علیه عمامة سوداء وذوابتها بین کتیفه مصعدا فی کهف الجبل بین یدی قائمنا اهل البیت فی اربعة الف مکبرون ویکررون و در این کلام اشاره برجعت است كه از اصول عقاید ائمهٔ دین است

**واما زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی** دررجال ابن ابی داو داست که او از روات حضرت امام محمد باقرع وامام جعفر صادق وحضرت امام موسی کاظم ع بود واصدق اهل زمان خودو افضل ایشان بود وحضرت امام جعفرصادق دربارهٔ اوفرمود لولا زرارة لظنت ان احادیث ابی ع لتذهب و ایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود ما احد احیا ذکر نا واحادیث ابی الا زرارة و ابوبصیر لیث المرادی ومحمد بن مسلم و بریدبن معویة العجلی ولو هولاء ما کان احدا ستنبط هولاء حفاظ الدین وامناء ابی علی حلال الله وحرامه وهم السابقون الینا فی الدنیا والسابقون الینا فی الاخرة و ایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احیاء و امواتا اربعة برید بن معویة العجلی و زرارة و محمد بن مسلم والاحول وهم احب الناس الی احیاء وامواتا

و در رجال از جمیل بن دراج روایتکرده که گفت شنیدم ازحضرت صادق ع که فرمود ـ اوتاد الارض و اعلام الدین اربعة محمدبن مسلم و بریدبن معاویه العجلی و ابو بصیر لیث البختری المرادی و زرارة بن اعین ودر فوائدالرضویه است که زرارة مردی اوسیم وجسیم وابیض اللون بود ودر جدل و مخاصمه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره اورا مغلوب سازد الا آنکه کثرت عبادت اورا از کلام واداشته بود متکلمین شیعه درسلك تلامیذ او بودند وهفتاد سال عمر کرد وزراره درسنهٔ صد وپنجاه از دنیا رحلت فرمود

**واما بریدبن العجلی**

در مجالس المومنین از کتاب خلاصة نقل کرده که او وجهی است ازوجوه واز بزرگان اصحاب و ثقه وفقیه بود وصاحب محل ومنزلت بود نزد ائمه ع

و ابوعمرو کشی فرموده هوممن اتفقت العصابه علی تصدیقه وممن انقادوا له بالفقه

## واما محمد بن مسلم بن رياح الثقفى الكوفى

واومردی صاحب مال و بسیار عالیمقدار بود - وکشی ازعبدالله بن ابی یعفور روایتکرده که گفت خدمت حضرت صادق ع عرضکردم که همه‌وقت خدمت شما نمیوانم رسیدو گاهی میشودمسئله ازمن سؤال میکنندوازجواب اوعاجزم حضرت فرمود چرا از محمدبن مسلم سؤال نمیکنی که‌او مسائل دین‌را از پدرم شنیده ونزداو وجیه وصاحب قدر بود

درمجالس المؤمنین از کشی روایتکرده که‌اجماع طایفه امامیه است برتصدین محمد بن مسلم وانقیاد از برای اودرفقه واز زراره نقل‌شده که محمدبن مسلم وابو کریبه رفتند نزد شریك قاضی و شهادت‌دادند درامری پس‌شریك گفت فاطمیان جعفریان - چون محمدبن مسلم و ابو کریبه شنیدند بگریه‌افتادند شریك گفت چرا گریه میکنید گفتند چون تومارا نسبت بگروهی دادی که‌راضی نیستند که‌ما ازشیعیان‌ایشان باشیم بجهت نقصانی که‌در ماهست‌واگر تفضل کنند ومارا ببندگی قبول کنند منت برما نهاده اند - پس شریك تبسم نمود وگواهی ایشان‌را قبول نکرد

ودر بحار ازاختصاص ازابن ابی‌عمیر روایتکرده گفت شنیدم ازعبد الرحمن بن حجاج و حمادبن عثمان که‌میگفتند ماکان احد من الشیعة افقه من محمدبن مسلم وازجناب محمد بن مسلم منقولست گفت سی‌هزار حدیث ازحضرت باقر ع اخذ نمودم وشانزده هزاو حدیث ازحضرت صادق اخذ نمودم در رجال کشی نقل‌کرده انه ممن اجتمعت العصابة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله والانقیاد له بالفقه - واورا کتابی است در ابواب حلال وحرام وایشان درسنهٔ یکصد وپنجاه از دنیا رحلت فرمودند

## واماليث بن بخترى المكنى بابو بصر وبابى محمد

واز هردو چشم نابینا بود

درمنهج المقال ازجمیل بن دراج روایتکرده قال سمعت اباعبد الله یقول بشرالمخبتین بالجنة یزیدبن‌معاویة العجلی وابو بصیر لیث بن‌البختری‌المرادی‌ومحمدبن مسلم‌وزرارة‌اربعة نجباء امناءالله‌علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست

وایضا درمنهج المقال‌درضمن حالات ابو بصیر لیث‌بن‌البختری روایت کرده گفت داخل شدم‌بر حضرت بـاقر عرضکردم آیا شما قادر هستید مرده زنده کنید واکمه و ابرص شفا بدهید فـرمود باذن‌الله - بعد فرمود نزدیك بیانزدیك رفتم دست مبارك رابصورت وچشهای مـن کشید پس چشم بیناشد وآسمان وزمین وخانه هارا دیدم - فرمودآیادوست داری که‌چشمت بیناباشد واز برای توباشد آنچه برسایر مردم است روز قیامت از حساب و عقاب یـاعود نمائی بحال اول وازبرای تو باشد بهشت خالص عرض کردم میل‌دارم مثل حال اول عاجز باشم - پس دستی بصورت من کشید و چشمم مثل اول نابیا شد

و بدانکه در اصحاب حضرت باقر ع دونفر مکفوف ونابینا بودند وهردو مکنی بودند بهابی بصیر یکی لیث بن البختری المرادی ودیگر عبد الله بـن محمد الاسدی ودر منهج المقال از کشی روایتکرده ان ابا بصیر الاسدی احد ممن اجتمعت العصابة علی‌تصدیقه والاقرار له بالفقه وابـو بصیر یحیی‌بن القسم الحذاء المکفوف ازاصحاب حضرت موسی بن جعفر ع وحضرت امام رضا ع بوده -پس سه‌نفر از روات ظاهرا مکنی بودند بابو بصیر ومعروف از این‌سه ابو بصیر وافضل آنها لیث بن - البختری المرادیست

**واما عبدالله بن ابی یعفور مکنی بوده بابومحمد** ودر رجال از حضرت صادق ع روایتکرده فرمود وماوجدت احداً یقبل وصیتی ویطیل امری الاعبدالله بن ابی یعفور وایضا از زید بن ابی اسامه روایتکرده فرمود داخل‌شدم برحضرت صادق ع بجهت تودیع با آنحضرت فرمود یازید مالکم والناس قد حملتم الناس ابی والله ماوجدت احداً یطیعنی یاخذ بقولی الی رجلا واحدا رحمة الله علیه عبدالله ابی یعفور فابی امرته واوصیته بوصیة فاتبع امری واخذ بقولی انتهی

**و اماعامر بن عبدالله خداعه** در باره‌ایشان اخبار مدح واخبار ذم هردو وارد شده لذا حال ایشان مجهول است

**واما حجر بن زائده** **فی الرجال** عن النجاشی حجر ن زائدة الحضرمی روی عن ابی جعفر وابی عبدالله ثقة صحیح المذهب‌هذه الطائفه انتهی

**واما حمران بن اعین الشیبانی** برادر جناب زرارة بن اعین بود ودر رجال کبیر از رجال کشی ازحمران‌بن‌اعین رویت کرده که بحضرت‌صادق عرضکرد مااقلنالواجتمعنا علی شاةماانتینا هاقال فقال ع الا اخبرکم باعجب‌من‌ذالك قال‌قلت بلی قال‌المهاجرون والانصار ذهبوا واشار بیده‌الاثلثةو در این فرمایش‌اشارهٔ است بآنکه‌حمران ازخواص شیعه بوده مثل‌سلمان وابی‌ذر غفاری ومقداد‌بن‌اسود

وعلی بن یقطین از مشایخ نقل‌کرده‌که حمران وزرارة وعبدالله‌الملك‌وبکر وعبدالرحمن‌این‌پنج نفر اولاد اعین بودند وهمه‌دردینشان مستقیم بودندوچهار ازاینهادرزمان حضرت صادق ع‌ازدنیارفتند وباقی ماند زرارة بن‌اعین تاعهد حضرت امام رضا ع

وایضا حمران بن أعین روایتکرده که بحضرت صادق عرضکرد من‌با خدا عهد کرده ام که از مدینه خارج نشوم تامراخبر بدهی از آنچه ازشما سؤال کنم فرمود سؤال کن عرضکردم آیامن‌از شیعیان شما هستم فرمود بلی دردنیا وآخرت واز حضرت‌صادق ع روایت کرده فرمود حمران‌بن‌اعین مؤمن لایرتد والله‌ابداً وایضا از حضرت صادق ع راویت‌کرده فرمود ماوجدت‌احدا اخذبقولی واطاع امری وحذاحذواصحابی غیر رجلین‌رحمهماالله تعالی عبدالله بن‌ابی‌یعفور وحمران‌بن اعین‌امانهمامؤمنان خالصان من‌شیعتنا اسمآئهما عندنافی کتاب أصحاب الیمین الذی اعطی‌الله محمداً

**واما جابر بن یزید الجعفی** **فی المنهج المقال** عن عبدالحمید بن‌ابی‌العلاء قال‌دخلت المسجد حین‌قتل الولید فاذالناس مجتمعون‌فاتیتهم فاذا جابرالجعفی علیه‌عمامة خزحمراء واذا هو‌یقول حدثنی وصی‌الاوصیآء ووارث‌علم‌الانبیاء محمدبن علی ع قال فقال الناس جن‌جابر جن‌جابر وفیه‌ایضا عن‌جابربن یزید الجعفی قال‌حدثنی ابوجعفر سبعین الف حدیث لم‌احدث بهااحداً قطولااحدث بهااحدا ابدا قال‌جابر قلت‌لابی جعفر ع جعلت فداك انك قدحملتنی وقراعظیما بماحدثتنی به‌من ذکر کم‌الذی لااحدث به‌احدا فربما جاش فی‌صدری حتی یاخذنی منه‌ثبه الجنون قال یاجابر فاذا کان کذالك فاخرج الی الجبانة واحفر حفیرة و دل راسك فیها ثم قل حدثنی محمد بن علی بکذا و کذا و فیه عن النجاشی ان جابر بن یزید الجعفی لفی‌ابا جعفر وابا عبدالله ع ومات فی‌ایامه سنة ثمانی وعشرین ومائة

واما معروف بن خربود بالخاء المعجمة المفتوحة والراء المشددة والذال المعجمة بعد الواو

وباء الموحة فی الرجال عن فضل بن شاذان قال دخلت علی محمد بن ابن عمیر وهو ساجد فاطال السجود فلما رفع راسه ذکرت له طول سجوده فقال کیف ولو رایت جمیل بن دراج ثم حدثنا انه دخل علی جمیل بن دراج فوجده ساجدا فاطال السجود فلما رفع راسه قال له محمد بن ابی عمیر اطلت السجود فقال له کیف لو رایت معروف بن خربوذ

واما فضیل بن یسار **در رجال است** کان عبدالله اذا نظر الی الفضیل بن یسار

قال بشر المخبتین وکان یقول ان فضیلا من اصحاب ابی وانی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ابیهٔ وقال ـ الکشی انه من اجتمعت العصابة علی تصدیقه کالاقرار له بالفقه عن ابراهیم بن عبدالله قال کان ابوعبدالله اذا رای الفضیل بن یسار مقبلا قال بشر المخبتین من اراد ان ینظر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا وقال غاسل فضیل بن یسار انی لاغسل ابن یسار وان یده لتسبقنی الی عورته فخبرت بذلک اباعبدالله ع فقال رحم الله الفصیل بن یسار وهو منا اهل البیت

## فصل ششم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر ع

اما وقایع بقیه سنه نود وپنج هجری **در اینسال سعید بن جبیر بن هشام** الاسدی الکوفی که از بزرگان تابعین بود بامر حجاج بن یوسف الثقفی ملعون او را شهید نمودند و او در علم تفسیر شاگرد عبدالله بن عباس در حبیب السیر است که ایشان در یک رکعت نماز در مسجد الحرام یکختم قران مینمودند واز احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت درزمانی که تمام روی زمین محتاج بعلم او بودند

**در مجالس المؤمنین است** که حجاج ملعون بعداز شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیادتر زنده نبود ودر مرض مرگش بارها بیهوش می‌شد و باز بهوش میآمد ومیگفت ( چه میخواهد ازمن سعید بن جبیر ) وسن سعید چهل ونه سال بود وقبر او در واسط است

ودر رجال ابو علیست که سبب عداوت وکینه حجاج باوی وقتل او شدت اتصالش بود بحضرت زین العابدین ع وفرموده وقتیکه وارد کردند سعید بن جبیر را بحجاج گفت انت شقی بن کشیر فرمود مادرمن بهترمیشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابا بکر و عمر در بهشتند یا در جهنم فرمود اگر داخل در بهشت یادر جهنم بشوم میدانم که در بهشتند یادر جهنم ـ حجاج گفت چه اعتقاد داری در باره این دو فرمود من وکیل آنها نیستم گفت کدام یک محبوب ترند نزد تو فرمود هر کدام خداوند ازاو راضی تراست گفت میل نداری مرا تصدیق بنمائی فرمود میل ندارم ترا نکذیب کنم

ونیز دراینسال سعید بن مسیب که از فقهای سبعه مدینه بود بعداز شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام ازدنیا رحلت کرد

**ودر کتاب** رجال ازحضرت باقر ع روایتکرده قال ان سعید بن مسیب رضی الله عنه اعلم الناس بما تقدم من الاثار وافهقهم فی زمانهٔ وفیه انه عاش تسع وسبعین وفی حاشیة الرجال عن اسحق بن جریر قال

قال ابوعبدالله ع کان سعید بن المسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر وابوخالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین ونیز دراینسال ابوبکر بن حارث بن هشام بن مغیره که از فقهاء سبعه مدینه واز سادات تابعین وبرادرزاده ابی جهل بود از دنیا رحلت کرد ـ ونیز دراینسال عروة بن زبیر بن عوام از دنیا رفت و ایشان هم ازفقهای سبعهٔ مدینه طیبه است ـ و نیز در اینسال عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس الملقب بمنصور دوانقی از مادر متولد شد .. ونیز در اینسال حجاج بن یوسف الثقفی علیه اللعنه بدرك واصل شد واو بسیار خبیث النفس وسیی‌ء الفطرة وقسی القلب بود

**مسعودی** درمروج الذهب میفرماید پنجاه هزار مرد وسی هزار زن درزندان حجاج محبوس بودندواز آنجمله شانزده هزار تن برهنه وعریان بودند ازیکی اززندانیان پرسیدند که چند سالست محبوسی گفت دوازده سال و در تفسیر نیشا بوری است در ذیل قوله تعالی (ولا تلمزوا انفسکم بالالقاب) که حجاج ملعون صد وبیست هزارمرد را بقتل صبر مقتول نمود ووقتیکه بجهنم واصل شد میان زندانش سی وسه هزار محبوس بودند که آنها بی تقصیر بودند واز محاضرات راغب نقل شده که روزی حجاج رفت بمسجد جامع صدای ضجهٔ شدیدی شنید پرسید چه صداهست گفتند اهل زندان ازشدت گرما ضجه میکنند گفت بگوئید بآنها (اخسئوافیها ولا تکلمون) ودر محبسش صد وچهارهزارمرد وبیست هزارزن محبوس بودند که بعضی از آنها برهنه ازلباس بودند واین ملعون خیلی حریص بود بقتل اخیار بخصوص سادات وتاسف میخورد که چرا حاضر نبوده دروقعهٔ طف که معین برقتل حضرت سیدالشهداء ع شود

**ودر روضاتست** که این ملعون سه هزاراز قبور نجف اشرف رانبش کرد درطلب جثه امیرالمومنین پس ظفر نیافت بر آن **ودر تاریخ کامل است** که پنج روز بآخرماه مبارك رمضان سال نود پنج حجاج ملعون درشهرواسط بدرك واصل شد درسن پنجاه وچهارسالگی و گورش مستوراست واین ملعون بیست ودو سال درعراقین حکومت نمود

**ودر درالمسلوکست** که حجاج درسنهٔ هفتاد وچهار خانه کعبه را خراب کرد و حجرالاسود را ازخانه خارج نمود بعد حضرت علی بن الحسین ع اورا درمحل خودش نصب فرمود وفرموده که حجاج در زمان خلافتش یکروز رفت بالای منبر گفت خداوندمرا مسلط کرد برشما باعمال سیئهٔ که مرتکب هستید واگرمن بمیرم شما ازظلم خلاصی نخواهید داشت با این اعمال سیئهٔ که دارید واگرمن نباشم بیدتر ازمن مبتلاخواهید شد بعد این شعراخواند

وما من یدالا یدالله فوقها ولا ظالم الا سیبلی بظالم

یعنی دستی نیست مگر آنکه دست خداوند فوق آن دست است کما قال تعالی یدالله فوق ایدیهم وظالمی ظلم نمیکندمگر آنکه مبتلامیشود بظالم دیگری وامر کرد حجاج که هرکس را حراس به بینند که درشب بعدازعشاء میان بازارها راه میرود گردنش را بزنند یکشب دیدند که چهار نفر مست شراب میان بازار راه میروند حراس اطراف آنهارا گرفتند گفتند شما کیستید که مخالفت کرده ایدحکم امیر را وشب راه میروید یکی از آن چهار نفر این رباعی خواند

انا بن من دانت الرقاب له ما بین مخزومها و هاشما

تاتیه بالرغم وهی صاغرة یاخذ من مالها و من دمها

یعنی من پسر کسی هستم که تمام مردم ذلیل اوهستند از برای او از بنی مخزوم و بنی هاشم و همه میآیند نزداو برغم انف وحال آنکه آنها خوارو پستند ومیگیرد آنکس مال آنهارا ومیریزد خون آنهارا

حراس خیال کردند که اینشخص ازاقارب خلیفه است دست از قتل او برداشتند
بعداز دومی سوال کردند تو کیستی این رباعی راخواند

انا بن الذی لاینزل الدهر قدره          وان نزلت یوما فسوف تعود
تری الناس افواجا الی ضوء ناره          قیام له من حوله و قعود

یعنی من پسر کسی هستم که روزگار قدر وجاه اورا پست نمیکند واگر وقتی پست کند باز بلند میکند ومی بینی مردم‌را که بروشنائی اوفوج فوج میروند بعضی دراطراف اوایستاده بعضی نشسته باشند حراس گمان کردند که اینشخص پسراشرف قبیله عربست دست ازقتل او برداشتند
بعدازسومی سوال کردند این رباعی را خواند

انا بن الذی یعلوا الرقاب بسیفه          و یضرب اعناق الرجال التشاعم
وما داك من دخل و لاهو تایر          و لکنه حاوی الغناو المکارم

یعنی من پسر کسی هستم که گردن دوستانش بلند میباشد بواسطه‌شمشیراو ومیزنند گردن کسانی راکه بااوگردن فرازی‌وگردن بلندی میکنند ونیست‌این ازعلت وعیب ونه ازقبیل‌مداومت کنندگان بر کاری بعدازفتوروخستی در آن‌ولیکن‌اوحاوی وجامع‌است غناومکارم اخلاق‌را حراس گمان گردن که‌او پسر حاکم عربست دست ازقتل اوبرداشتند
بعد ازچهارمی سؤال کردند این رباعی را خواند

انا بن الذی خاض الصفوف بعزمه          وقومها بالسیف حتی استقامت
رکاباه لا تنفك رجلاه منهما          اذا الخلیل فی یوم الکریهة ملت

یعنی‌من پسر کسی هستم که میجنباند صفوف‌لشگررا بعزم و بقصد خود ونگهداری میکندصفوف لشگررا بشمشیرخود تاآنکه‌مستقیم بشوندودوپای اوازرکاب منفك نمیشود زمانیکه اسبها در روزجنك سخت بشدت حرکت داده شود
حراس گمان کردند که اوپسراشجع عربست ودست ازقتل او برداشتند
چون صبح شد حراس چهارنفر را بردند نزد حجاج وتفصیل را نقلکردندمعلوم شد که اولی پسرحجام است ودومی پسرفال بین است وسومی پسرمیرغضب است وچهارمی پسر حائك وبافنده‌است پس‌حجاج ازفصاحت وبلاغت اینها تعجب کرد با این پستی نسبشان وآنهارا رها کرد پس بجالسین گفت ( باولادتان ادب تعلیم کنید والله اگرادب اینها نبود الان حکم میکردم که گردن اینهارا میزدند) بعد این رباعی را حجاج خواند

کن ابن من شئت را کتسب ادبا          یکفیك مضمونه عن النسب
ان الفتی من یقول ها انا ذا          لیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی‌پسرهر کس کد میخواهی باش‌وکسب‌وادب بنما کفایت میکندترا ادب داشتن‌ازنسب بلندداشت وجوانمرد کسی است که بگویدمن دارای اینصفت محموده هستم نه‌کسیکه بگوید پدرم دارای‌این‌صفت بوده ونقل شده‌که یکروز حجاج داخل‌شد بزوجه‌اش هند دختر نعمان‌بن بشیر انصاری دیدروجه‌اش به آینة نظر میکند و میخواند

وما هند الا مهرة عربیة          سلیله افراس تحللها بغل
فان و لدت فحلا فلله دره          وان و لدت یغلافجاء به البلل

یعنی نیست هند مگرزن روشن روی‌عربیه از نسل مردمان‌شجاع‌دلاور که اوراقاطری بخودحلال

کرده بود پس اگر اولاد فحل نری بزاید جزای او باخدا خواهد بود واگر اولاد جاهل ناقابلی بزایداز آنستکه پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار درغضب شد واورا طلاق داد وچند هزار درهم بدست یکی از اصحابش بجهت او فرستاداز بابت صداقیه‌اش پس آنشخص آمد نزد هند وخبرداداورا که حجاج اورا طلاق داده ودراهم را بجهت صداقیه‌اش داده هند گفت این دراهم از آن تو بمژده بشارتی که بمن دادی که من از دست این سك بنی ثقیف خلاص شدم پس خبر بعبدالملك بن مروان رسید ازهند خواستگاری کرد هند درجواب گفت من یکظرفی هستم که سك دراو ولوغ کرده باشد - عبدالملك نوشت تطهیر ظرفیکه سك دراوولوغ کرده سهلست وجدیت کرد درطلب اوهند شرط کرد که من زوجه تومیشوم بشرط آنکه حجاج زمام ناقه مرابدست گرفته پیاده وباپای برهنه ازمعره که مرکزهند بود بشام بکشاند پس عبدالملك فرستاد نزدحجاج واورا امر کرد که بایدپیاده باپای برهنه زمام ناقه هندرا گرفته ازمعره بیاورد بشام حجاج حاضر شدو چنین کرد

واما وقایع سنه نود وشش هجری **دراینسال جبار عنیدولید بن عبدالملك بن مروان** قاتل حضرت امام زین‌العابدین ع بجهنم واصل شد در نیمه جمادی‌الاخره وجسد نحسش را درباب الصغیر دمشق دفن نمودند

ونیز دراینسال قطیبة بن مسلم باهلی که امیر خراسان بود مقتول شد در تاریخ وفیات الاعیانست که‌قتل قطیبه درماه ذیحجهٔ‌سال نود وشش در مرغانه واقع شد (ومرغانة مدینه واسعه ایست درماوراء النهر بین او وسمرقند پنجاه فرسخ است ) وبعد او یزید بن مهلب بن‌ابی صفره قریب ده سال درخراسان حکومت نمود وکاشغر وسمرقند وبخارا وخوارزم را یزیدبن مهلب فتح نمود وازخاقان چین باج وهدیه گرفت ونیز دراینسال محمد بن اسامة بن زین بن حارثه از دنیا رفت

واما وقایع سنه نود وهفت هجری در اینسال موسی بن نصیر که از جمله تابعین بود و موصوف بود بکمال‌عقل وفضل‌وتقوی وظهور شجاعت وديانت در راه مکه معظمه ازدنیا رحلت فرمود

واما وقایع سنه نود وهشت هجری **در اینسال یزید بن مهلب مملکت جرجان و** طبرستان را فتح نمود ونیز دراینسال ابوهاشم بن عبدالله بن محمد بن الحنفیه بن‌علی بن ابیطالب را سلیمان بن‌عبدالملك بن مروان بزهرجفاشهید نمود والدهٔ ابوهاشم نافله بود وابوهاشم وصی پدرش جناب محمد بن الحنفیه بود ودر حمیمه از دنیا رفت وهمانجاهم مدفون گردید ( وحمیمه ازاعمال عمان است ودر طرین شام واقع است )

واما وقایع سنه نود ونه هجری **در روضة الانوار نقل کرده که جعفر برمکی پدر** خالد برمکی دراینسال آمدبدمشق واواول بدین مجوس بود ودر نوبهار بلخ که آتشکده بود بعبادت اصنام و پرستش آتش میگذارند تاآنکه نور اسلام در دلش تابید و مسلمان شد

یکروزی سلیمان عبدالملك درانجمن وزرآء وامرآء گفت اگر مملکت وپادشاهی من از سلیمان بن داود زیاده‌تر نباشد کمتر نیست الاآنکه باد ودیو و وحوش وطیور درفرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست یکتن ازدانایان گفت بهترچیزیکه مملکت را آباد میکند وزیری است که دانا وعاقل باشد و آن‌جعفر برمکی است ودر بلخ‌است وپدرانش همه بوزارت موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس

درخور وزارت تو نیست بجز جعفر برمکی سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستد وآنچه بخواهد ازاو مضایقه نکنند پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

**وایضا** در اینسال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبدمناف ازجانب سلیمان بن عبدالملك ولیعهد گردید و کنیت عمر بن عبدالعزیز ابوحفص است ومادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش درسال شصت ویك هجری در قریهٔ ازقراء مصر بود ودرآنوقت پدرش والی مصر بود

**وایضا** در اینسال سلیمان بن عبدالملك بن مروان در قریه رابق از دنیارفت ودر همان قریه دفن شدواز رابق تاحلب چهارفرسخ است وبعد که سلیمان بن عبدالملك ازدنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بجای او بخلافت نشست

**واماوقایع سنه صدهجری** **در اینسال محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** داعیان خودرا باطراف روانه کرد ومردم را بسوی خود دعوت نمودومحمدبن علی از جمله عبادوزهاد بودودو پسرداشت یکی عبدالله سفاح ودیگر عبدالله منصوردوانقی وسبب انتقال خلافت ببنی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعداز حضرت سیدالشهداء ع امامت منتقل شد بمحمد حنفیه وانجماعت راکیسانیه مینامندو بعدازمحمد حنفیه میگویند امامت منتقل شد بپسرش عبدالله بن محمدبن حنفیه المکنی بابوهاشم وچون ابوهاشم رفت بدربارسلیمان بن عبدالملك بن مروان در بین راه رسید بارض حمیمه که ازاعمال شام است ودرآنجاملاقات نمود محمد بن علی بن عبدالله بن عباس راو بین ایندومصاحبت ومراقبت کاملی حاصل شد بعد ابوهاشم نزد سلیمان بن عبدالملك رفت واو علم وفصاحت و فضایل اورا دیدازوی خوفناك شد وقتی که ابوهاشم از نزد خلیفه بیرون شد خلیفه یکیرا گماشت که در بین راه شیرمسموم بوی بخوراند وابوهاشم احساس سم در خود نمود آهنك حمیمه نمود که محمد بن علی آنجاجای داشت وچون ابوهاشم رافرزندی نبود خلافترا بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس واگذار کردوابوهاشم وفات نمود وشیعیان اوجمع شدندو بامحمد بن علی ببعت نمودند وحمیمه قریه ایست ازعلی بن عبدالله بن عباس وبعدازاو بفرزندان وی رسیدوسفاح ومنصور هردودرآن قریه متولد شدند ودرآنقریه نشو ونما یافتند وازآنجا منتقل شدند بکوفه

ونیز دراینسال ابوالطفیل عامر بن واثله درمکه معظمه وفات نمود واوآخر کسیستکه ازصحابه وفات یافته

ونیزدراینسال مسلم بن یسار فقیه ازدنیا رفت واو درشمارعباد بصره وفقهای آن سامان بود

ونیزدراینسال ابوامامه اسعد بن سهل بن حنیف ازدنیا رحلت کرد واودرعهد رسول خدا ص متولد شده بود. وپیغمبراورا بنام و کنیه جد مادرش ابوامامه اسعد بن زراره نام و کنیه نهاد وابوامامه جد مادریش قبل ازوقعهٔ بدروفات نمود واول کسی بود ازانصار که دربقیع دفن شد

ونیز دراینسال محمد بن جبیر بن معطم وفات نمود

**واماوقایع سال صدویکم هجری** در بیست وپنجم ماه رجب اینسال **عمر بن عبد العزیز بن مروان بن حکم** ازدنیا رفت ونیزدر اینسال محمد بن مروان بن حکم بجهنم واصل شد

ونیز دراینسال یزید بن مهلب ببصره آمد ویزید بن عبدالملك بن مروان را ازخلافت خلع نمودو اهل بصره با او بخلافت بیعت نمودند

واما وقایع سال یکصد ودوهجری **در اینسال یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش** مسیلمة بن عبدالملك را باجمع کثیری ازسپاه شام بجنك یزید بن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب هم بایکصد وبیست هزار جمعیت حاضرشد درحدود انبار بجهت مقاتله با لشگر شام جنك مغلوبه شد و مدتی بطول انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود ومردمرا باعانت برادرش یزید بن مهلب تحریص میکرد وحسن بصری مردمرا بازمیداشت ازمحاربه بالشگرشام بالجمله در روز چهاردهم ماه صفرسنه صدو دولشگریان ازطرفین عازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود یزید بن مهلب باجمعی ازسپاه بصره دست بشمشیر نموده حمله برشامیان نمودند گرد وغبار بسیارحرکت کرد چون گرد وغبار فرونشست وازجنك بازایستادند یزید بن مهلب رادیدند مقتول گردیده

**مخفی نماناد** یزید پسرمهلب بن ابی صفره بود وکنیه مهلب ابوسعید بود ودر سال هشتادهجری دو قریه زاغول من قری مروالزور ازدنیا رفت وانوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش درسن سی سالگی بجای پدرنشست بعد بسعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملك بن مروان اورا معزول ساخت

**ودرناسخ التواریخ است** که علماء تاریخ اتفاق کرده اندکه در دولت بنی امیه ازآل مهلب کریم تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس طایفهٔ بجودو کرم آل برمك نبود

واماوقایع سنه صد وسه هجری **در اینسال ابی عمر وعامر بن شراحیل** شعبی کوفی تابعی از دنیا رفت

**زهری گوید** علماء چهار تن باشند ابن مسیب است درمدینه شعبی است در کوفه حسن است دربصره مکحول است در شام

واما وقایع سنه صد وچهار هجری **دراینسال ابی العباس** عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس متولد شد در ماه ربیع الاخره ولقب ابی العباس سفاح است

**ونیز** در اینسال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت و نیز موسی بن طلحة بن عبدالله از دنیا رفت

واما وقایع سنه صد وپنج هجری **دراینسال** دربیست وپنجم ماه شعبان یزید بن عبدالملك بن مروان بجهنم واصل شد ونیز در اینسال بعداز فوت یزید بن عبدالملك بن مروان برادرش هشام بن عبدالملك بخلافت وسلطنت نشست

**ونیز** در اینسال عکرمة بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود و او اصلش از بربر مغرب زمین بود وعکرمه درشمار علماء بزرك روزگار بود

**ونیز** در اینسال ضحاك بن مزاحم از دنیا رفت

**ونیز** دراینسال دوپسر عبدالله بن عمر بن الخطاب ازدنیا رفتندگه یکی عبیدالله بن عبدالله بن عمر بود ومادرش صفیه دختر ابوعبیده ثقفی خواهر مختار بن ابوعبیده بود ودیگرعبدالله بن عبدالله بن عمر بود ومادرش ام ولد بود

**ونیز** در اینسال ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

ونیز در اینسال عمارة بن ثابت انصاری ازدنیا رفت

ونیز در اینسال کثیر بن عبدالرحمن خزاعی شاعر عاشق غره ازدنیا رفت

اما وقایع سنه صد وشش هجری، **در اینسال حضرت امام محمد باقر ع**

وحضرت امام جعفر صادق ع بامر هشام بن عبدالملك تشریف بردند بشام و کیفیتش چنانچه سید بن طاوس در کتاب امان الاخطار ازحضرت امام جعفر صادق ع روایتکرده آنستکه هشام بحج مشرف شد فرمود من هم باپدرم حضرت باقر ع بحج رفته بودیم پس روزی حضرت صادق ع درمجمع مردم فرمود الحمدالله الذی بعث محمدا بالحق نبیاوا کرمنا به فنحن صفوة الله علی خلقه وخیرته من عباده وخلفآئه فالسعید من اتبعنا والشقی من عادانا وخالفنا ) پس سلمة بن عبدالملك این خبررا ببرادرش هشام داد فرمود درمکه معظمه هشام متعرض ما نشد چون بدمشق رسید وما بمدینه برگشتیم هشام قاصدی فرستاد نزد حاکم مدینه که پدر بزرگوارم ومرا بدمشق روانه کند ما حرکت کردیم چون وارد دمشق شدیم سه روزمارا اذن ندادند که براو وارد شویم روزچهارم شد مارا بمجلس خود طلبید چون وارد شدیم آنملعون بالای تخت سلطنت نشسته بود ولشگرخود را مکمل ومساح درصف مقابل خود بازداشته بود وبزرگان قومش درحضورش مشغول تیر اندازی بودند

چون چشم هشام بپدر بزرگوارم افتاد گفت با بزرگان قوم تیراندازی بنما پدرم فرمود اکنون من پیرشده‌ام وازمن تیراندازی برنمیآید آنملعون قسم یادکرد که ترا معاف نمیدارم وبیکی ازمشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان وتیر خودرا بپدرم بدهد پدرم کمان‌را از آن مرد گرفت بچله کمان گذارد دو بمیان نشانه زد تیر دوم بالای تیراول آمد واورا بدونیم کرد ومیان نشانه محکم نشست چندتیرهمین قسم انداخت رنك نحس هشام متغیرشد ودر تیر نهم هشام بـی تاب شد گفت نیك انداختی ای ابو جعفر و تو ماهر ترین عرب وعجم هستی در تیر اندازی و عازم قتل پدرم شد وسر بزیر انداخت و تفکر میکرد ومن وپدرم در مقابل او ایستادن بودیم وایستاده ما بطول انجامید پدرم در خشم شد و نظر به آسمان میکرد وآثارغضب ازجبین نازنیش ظاهر گردید چون هشام اینحالت را درپدرم مشاهده نمود از غضب آنحضرت ترسید واورا بالای تخت خود طلبید وبالای دست خود نشانید گفت آیا نسبت ماوشما که همه از فرزندان عبدمنافیم یکی نست پدرم فرمودند چنین است ولیکن خداوند مارا منصوص گردانیده به مکنون سرخود وآنچه دیگرانرا بآن مخصوص نگردانیده ودرآن مجلس هشام سؤلات زیادی نمود آن حضرت جواب دادند پس ساعتی هشام سر بزیر انداخت بعد سر بلند کرد وگفت هرحاجت که داری ازمن بخواه پدرم فرمود

اهل وعیال من از بیرون آمدن من دروحشت وخوفند مرا رخصت ده که مراجعت نمایم هشام گفت رخصت دادم که همین روز مراجعت فرمائید پس پدرم بااووداع نمود ومنهم وداع کردم وچون ازمنزل هشام بیرون شدیم دیدیم بمنتهای میدان جماعت زیادی نشسته‌اند پدرم پرسید اینها کیستند گفتند قسیسان ورهبانان نصاری هستندودراینکوه عالمی دارند که اعلم علماء ایشانست وهرسالی یکمرتبه نزداومیآیندومسائل خود را سؤال میکنند وامروز برای آن جمع شده اند

پس پدرم نزد ایشان رفت ومنهم رفتم پدرم سرخورا بجامه خود پوشید که اورا نشناسند وباآن گروه نصاری بآنکوه بالارفت وچون نصاری نشستند پدرم نیز نشست وترسایان مسندها برای عالم خود انداخته بودند عالم را از عبادت خانه بیرون آوردند و بروی آن مسند ها نشانیدنـدو آنعالم بسیار معمر بود وبعضی

از حوارین حضرت عیسی را دریافته بود واز پیری ابرو های او بروی چشمش افتاده بود پس ابروهای خودرا بحریر زردی برسر بست وچشمهای خودرا آنعالم نصرانی مثل چشمهای افعی بحرکت درآورد و بحاضران نظر کرد چون خبر بهشام رسیداز محادم خود کسیرا فرستاد که به بیند بین پدرم وآنعالم چه گفتگو میشود چون نظر آن عالم بپدرم افتاد عرضکرد توازمائی یاامت مرحومه

پدرم فرمود ازامت مرحومه

پرسید از علماء ایشان هستی یا از جهالشان

فرموداز جهال ایشان نیستم

عرضکرد آیا من سؤال کنم یاشما سؤال میکنید

فرمود توسؤال کن عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت محمد بمن میگوید توازمن سؤال کن سزاواراست مسائل چندی از او سؤال کنم

عرضکرد خبرده مرا ازساعتی که نه ازشب است ونه از روز

پدرم فرمود ساعت ما بین الطلوعین است گفت پس او چه ساعت است

فرمود اوازساعات بهشت است ودراین ساعت بیماران بهوش میآیند ودردها ساکن میشوند وکسی که شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب میرود

نصرانی گفت راست فرمودی مراخبرده ازآنچه شماادعامیکنید که اهل بهشت میخورند ومیاشامند واز آنها بول وغایطی جدا نمیشود نظیرآن در دنیا چیست

فرمود طفل در شکم مادرمیخورد از آنچه مادرمیخورد وچیزی هم از اوجدا نمشود

نصرانی گفت تو نگفتی که من از علمای ایشان نیستم

حضرت فرمود من گفتم ازجهال آنها نیستم

نصرانی گفت مراخبرده ازآنچه دعوی میکنند که میوه‌های بهشتی هرچه راتناول کنند چیزی ازآنها کم نمیشود بازبحال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد

فرمود نظیرآن دردنیا چراغست که اگرصد هزار چراغ از اوبیفروزند نور اوکم نمشود

نصرانی گفت مسئله ازتو سؤال کنم که ازجواب او عاجزشوی

حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبرده مرا ازمردیکه بازن خود نزدیکی کرد وآن زن به دوپسرحامله شد ویکساعت متولد شدند ودریکساعت مردند ودروقت مردن یکی پنجاه سال ازعمرش گذشته بود ودیگری صدو پنجاه سال

حضرت فرمود آندو عزیز وعزیر بودند که مادرشان دریکساعت بآنها حامله شد ودریکساعت آنها را متولد نمود وسی سال بایکدیگر بودند وحقتعالی عزیررامیراند وبعدازصدسال اورازنده کردوبیست سال دیگر با برادر خود زندگی کرد وهردو در یکساعت فوت شدند

پس نصرانی ازجای خودحرکت نمود وگفت ازمن داناتریرا آورده اید که مرا رسوا کنید بخدا قسم تا اینمرد درشامست من باشما سخن نخواهم گفت هرچه میخواهید ازاو سوال کنید

**بروایتی** چون شب شدآن عالم بنزدآنحضرت آمد ومعجزاتی مشاهده کرد ومسلمان شد

چون این خبر بهشام رسید و خبر مباحثه حضرت باقر ع با نصرانی در شا منتشر شد و بـاهل شام علم و کمال او ظاهرشد آنملعون جایزهٔ رای پدرم فرستاد ومارا بزودی روانه مدینه کردوقبل ازماة صدی

بسرعت فرستاد که در شهرهای بین راه ندا کنند که دو پسر جادو گرا با تراب محمد بن علی وجعفر بن محمد که من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده ودین ایشان را اختیار کردند پس هر که با یشان چیزی بفروشد یا با یشان سلام کند یا مصافحه کند خونش هدراست

چون قاصد بشهر مدین رسید بعداز آن وارد شدیم بآن شهر اهل مدین درها را بر روی ما بستند وما رادشنام دادند وناسزا بعلی بن ابیطالب گفتند همراهان ما مبالغه کردند درترا نمیگشودند وآذوقه بما نمیدادند چون ما نز دیك دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بمدارا سخن گفت فرمود ازخدا بترسید ماچنان نیستیم که بشما گفته اند واگر چنان باشیم شما با یهود ونصاری معامله میکنید چرا ازمعامله با ما امتناع دارید گفتند شما ازیهود ونصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه میدهند وشما جزیه نمیدهند هرقدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید وگفتند دررا نمیگشائیم تاشما وچهارپایان هلاك شوید چون حضرت اصرار آن اشرار رادید فرمودای جعفر توازجای خود حرکت مکن وکوهی در آن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آن حضرت بکوه بر آمد و روبجانب شهر کرد وآیاتی را که خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که می فرماید (بقیة الله خیر لکم ان کنتم) مؤمنین پس فرمود مائیم بخدا قسم بقیة الله درزمین پس باد سیاه تیره برانگیخته شد وصدای آنحضرت رابگوش اهل مدین رسانید وایشان رادهشت عظیمی عارض شد وبر بامها بر آمدند وبجانب حضرت نظر کردند پس مرد پیری که پدرم را بآنحالت مشاهده کرد بصدای بلند نداکرد ازخدا بترسید ای اهل مدین که این مرد درموضعی ایستاده که وقتیکه شعیب قوم خودرا نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بخدا قسم که اگر دررا نگشائید مثل آن عذاب برشما نازل میشود پس دررا گشودند ومارا میان شهر راه دادند وبما طعام دادند وماروز دیگر از آنجا برون شدیم

پس والی مدینه آن قضیه را بهشام نوشت آنملعون نوشت که آنمرد پیررا بقتل رسانند وبروایت دیگر آنمرد پیررا طلبید وپیش از رفتن نزد هشام برحمت الهی واصل شد

**وایضا** در اینسال طاوس بن کیسان السولانی که از بزرگان تابعین بود ازدنیا رفت

**ودر درو المسلوکست** که منصور ازعبدالله پسر طاوس استدعا کرد که از پدرت برای ماحدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده ان اشد الناس عذابا یوم القیمه رجلا شر که الله فی سلطانه فادخل علیه الجور فی حکمه منصور ساعتی سکوت نمود بقسمیکه خوف این بود که عبدالله را بقتل برساند بعد سر بلند کرد بعبدالله گفت قلم ودوات مرا بده ـ عبدالله نداد ـ منصور گفت چرا اطاعت نکردی گفت ترسیدم معصیتی بنویسی ومن شریك بشوم ترا در معصیت الخ

واما وقایع سنه یکصد وهفت هجری **در اینسال خالد برمکی مامور شد ازجانب هشام** بتعمیر مدینه الخ

واما وقایع سنه یکصد وهشت هجری **در اینسال قاسم بن محمد بن ابی بکر**

الصدیق که ازفقهاء سبعهٔ مدینه طیبه بود ازدنیا رحلت کرد ومادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است وبحضرت امام زین العابدین ع پسرخاله بودند وقاسم بن محمد بن ابی بکر پدرام فروه والده ماجده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است

اما وقایع سنه صد و نه هجری **در اینسال ابوالحارث بن اسود الدئلی البصری** از دنیا رفت

واماوقایع سنه صد وده هجری **در اینسال حسن بن ابی الحسن البصری از دنیارفت** واواز زهاد ثمانیه واز بزرگان تابعین بود ومادرش خیرة کنیز ام السلمه زوجهٔ حضرت رسول ص بود وگاهی که مادر حسن ازوی دورمی شد جناب ام السلمه پستان خشك خودرا بدهان اومینهادو بکرامت آنمخدره شیر بحلق حسن جاری می شد وگویند این حکمت وفصاحت از برکت آنست وابوعمر بن ـ العلی می گفت از حسن بصری وحجاج بن یوسف الثقفی فصیح تر نیافتم گفتند از این دوتن کدام یك فصیح تر بودند گفت حسن بصری

**ابن خلکان** می گوید وفات حسن بصری در نیمهٔ ماه رجب سنه صدو ده هجری بوده

**و مسعودی** در مروج الذهب می فرماید ابوسعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد ونه سال داشت

**و نیز** در اینسال ابن سیرین ابوبکر بن محمد ازدنیا رفت درسن هشتاد و یکسالگی

**و نیز** دراینسال ابی فراس همام بن غالب معروف ازدنیا رفت

**و نیز** دراینسال جریر بن عطیه شاعرازدنیا رفت بعدازفوت فرزدق بچهل روزشماه وچون جریرفوت فرزدق راشنید گریه کرد وگفت زندگی منهم بآخر رسید چون کم اتفاق افتد که ضدی یاصدیقی بمیرد وصاحبش ازعقبش نرود ودرسابق گفته شدکه اسم فرزدق همام بن غالبست وکنیه اش ابوفراس صاحب قصیده (هذالذی تعرف البطحاء وطاته الخ) درمدح حضرت علی بن الحسین ع واین غیرابی فراس حارث بن سعید بن حمدانست صاحب قصیده (الحق مهتظم والدین مخترم الخ) که درمدح آل رسول ص وذم بنی العباس است وسید محمد امیر حاج اورا شرح فرموده وکتاب شرح قصیده ابو فراس طبع شده واین ابی فراس درسنه سیصد وپنجاه وهفت ازدنیا رحلت فرموده

اما وقایع سنه صد ویازده **دراینسال عتبة بن سعد کوفی ازدنیا رفت**

**واز تاریخ یافعی** نقل شده که حجاج عتبه را چهارصد تازیازنه زد که سب حضرت امیر ع بنماید عتبه تحمل کرد وناسزا نگفت

واما وقایع سنه صد ودوازده **دراینسال مفتی شام ابوعبدالله مکحول وفات نمود**

**وازتاریخ یافعی** نقل شده که مکحول فتوال نمیداد مگر اینکه میگفت **لاحول ولاقوة الابالله هذارائی ورائی یخطی ویصیب**

واما وقایع سنه صد وسیز ده **دراینسال فقیه حجاج عطاء بن ابی رباح ازدنیارحلت** کرد درسن هشتاد وهشت ودر**حبیب السیر** است که دراینسال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت واو درهفدهم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر ع در نوزدهم همان ماه وهمانسال از شمشیر ابن ملجم لع ضربت بفرق نازنیش وارد شد وکنیه علی بن عبدالله ابوالحسن بودوعبدالملك مروان بسبب عداوتیکه باامیرالمومنین ع داشت روزی بوی گفت نام وکنیه خودرا تغییرده که من نمیخواهم

کسی باین اسم وباین کنیه باشد لذاعلی کنیه‌اش‌را بابی محمد تغییرداد از خوف اوو گفته‌است که علی
کوچکترین اولادهای عبدالله بن‌عباس بود واخمل‌ترین آنها بود وجسدی جسیم‌ولحیهٔ طویل‌وپای بزرک
داشت وطول‌وقامتش بمرتبهٔ بود که هرگاه‌طواف میکرد چنین گمان‌میرفت که اوسواره‌است‌ومردم‌پیاده
وکفشی که گنجایش‌پای اوراداشته باشدیافت نمیشود وعلی باطول‌قامتش تامنکب وشانه‌پدرش‌عبدالله بود
عبدالله تامنکب پدرش‌عباس بود وعباس‌تامنکب پدرش‌جناب عبدالمطلب بودو جناب علی بن عبدالله بن
عباس نزداهالی حرم معززومحترم بوداما ولید بن‌عبدالملک بن‌مروان دومرتبه آنجناب راتازیانه‌زداول
بجهت آنکه لبابه بنت عبدالله بن‌جعفر بن‌ابیطالب‌را بحبالهٔ خویش درآورد ولبابه قبل آنزوجه عبدالملک
بن‌مروان بود روزی عبدالملک سیبی دندان‌زد نزدلبابه انداخت لبابه باکارد موضع دندان‌اوراقطع کرد
وبقیه راخورد عبدالملک سبب پرسید گفت بجهت آنکه ازگند دهان تو اذیت نیابم عبدالملک درغضب
شدواورا طلاق داد بعد علی بن عبدالله اورا تزویج نمود مرتبه دوم ولیدامر کرد اورا تازیانه زدند و
برشتری‌واژگون نشانیدند وگرد بازارها گردانیدند وندامیکردند که علی بن‌عبدالله بن‌عباس کذابست
چون بولید رسانیده بودند که ابن‌عبدالله گفتهٔ امرخلافت باولاد من انتقال خواهد یافت انتهی ما
فی حبیب السیر

ودرسابق گفته شد که حضرت امام محمدباقر ع درهفتم ذیحجه‌سنه صدوچهارده بزهرجفاشهیدشد

## فصل هفتم در مقابرشریفه بعضی از امامزادگان واز علماء اعلام که در هندوستان افغانستان وترکستان است

ولابد است در مقام از ذکر سه امر

### امر اول درقبور شریفه واقعه‌در هندوستان

منجمله دراکبرآباد هند است قبر سید جلیل نبیل القاضی نورالله بن سید شریف الدین
المرعشی الشوشتری صاحب کتاب مجالس المومنین وکتاب احقاق الحق که دررد کتاب ابطال الباطل فضل بن
روزبهان نوشته‌شده وکتاب ابطال الباطل دررد کتاب نهج‌الحق علامهٔ‌حلی نوشته شده وایضا این‌سیدجلیل
مصنف کتاب صوارم المحرقه‌فی رد کتاب‌صواعق المحرقه ابن‌حجرمکی است وغیرابن ابن حجر عسقلانی
مصنف کتاب‌اصابه فی احوال الصحابه است‌چون ابن حجرعسقلانی ازعلماء مائه ثامنه بوده‌وخیلی‌متعصب
وعنود نبوده واما ابن حجرمکی ازعلماء مائه عاشره وبسیارمتعصب وعنود بوده ومعاصر بوده بامرحوم
شیخ بهائی (ره) الحاصل ایشانرا درهندوستان بسبب تألیف کتاب احقاق‌الحق شهید نمودو گفتند که نواصب
اورادربین‌راه گرفتند وبرهنه کردندو بدنش راباچوب خاردارا بنقدر زدند که‌اعضایش ازیکدیگر منفصل
شد ودر فوائد الرضویه از تذکره مولی الفاضل الکامل شیخ علی ملقب بحزین که از علماء هند است
ومعاصر بوده بامرحوم مجلسی نقل میفرماید که سید قاضی نورالله شوشتری (ره) از مخالفین تقیه
میکرد ومذهبش را ازسنیان مخفی میداشت ودرمسائل فقهیه مذاهب‌ائمه اربعه‌اهل‌تسنن بسیارماهر بودو
لذاسلطان اکبرشاه واکثرمردم‌اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند وچون‌سلطان مراتب‌علم‌وفضل
اورا فهمیداورا منصب قاضی القضاة داد وسیدهم قبول کرد بشرط آنکه‌درموارد حکم کند بروفق یکی
ازمذاهب اربعه بهرقسم که‌اجتهاد خودش‌مقتضی بشود وفرمود چون‌خودم مجتهدم مقید نمیشوم بمذهب یکی
معین‌از مذاهب اربعه ازچهارمذهب حکم خارج نخواهد بود سلطان شرطشرا قبول کرد ودر موارد
حکم میکرد برفقه‌مذهب‌امامیه واگر درموردی اعتراض بایشان میکردندالزام میفرمود آنهارا که بروفق

یکی ازمذاهب اربعه است ودرخفا مشغول بود بتصنیفات وتالیفات خود تا آنکه سلطان اکبرشاه فوت کرد وپسرش سلطان جهانگیرشاه بجای او بسلطنت نشست وبعضی ازعلماء مخالفین فهمیدند که ایشان بمذهب شیعه امامیه هستند پس شهادت دادند نزد سلطان بتشیع اوو آنکه ایشان ملتزمند که دراحکام بروفق مذهب امامیه فتوی بدهند نه بروفق مذهب ائمه اربعه سلطان گفت دراول که قبول قضاوت رانمود این شرط را کرده وباین ثابت نمیشود شیعه بودن او

پس علماء اهل تسنن حیلهٔ کردند که تشیع اورا برسلطان معلوم کنند وحکم قتل اورا ازسلطان بگیرند پس یکنفررا وعدهٔ زیادی دادند که برود نزد ایشان تلمذ کند واظهار تشیع بنماید ویکی ازتصانیف ایشان راکه دلالت برتشیع شان بکند بدست آورد پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد ومدتی اظهار تشیع نمود تا آنکه ایشان مطمئن شدند وکتاب مجالس المومنین بنظر آن خبیث رسید الحاح زیادی نموده او را گرفت واستنساخ نمود وبنظر سلطان وعلماء عامه رسانید وشیعه بودن ایشان ثابت شد وبه سلطان گفتند که قاضی در کتابش چنین وچنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود ـ سلطان گفت حدش چه چیزاست گفتند حدش آنست که فلانه عدد تازیانه باو بزنند .. سلطان گفت امر با شماست پس آن منافقین اینقدر تازیانه بوی زدند که شهید شد وقبرشریفش در اکبر آباد هند زیارتگاهست واکبر آباد فعلامشهوراست باکره وعمرشریفش در وقت شهادت هفتاد سال بود وولد بزرگوارش نیزازاهل علم وحدیث بوده است

ورحلتش در سنهٔ نهصد ونود بود وتاریخ رحلتشان بفارسی گفته شده (**سید نورالله شهید شد**)

**ومنجمله** در بنارس هنداست قبر محمد بن ابیطالب المشتهر بعلی بن ابیطالب بن عبدالله الجیلانی صاحب دیوان کبیرورسائل کثیره تولدش در اصفهان بود سنهٔ هزار وسیزده ورحلتش در بنارس هند بود ومرقدش مزار معروفیست واو غیرمحمد بن ابیطالب شارح جعفریه است وغیرمحمد بن ابیطالب الحائریست صاحب مقتل معروف

**ومنجمله درحیدر آباد هنداست قبرجناب الشیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین الکرکی** مصنف شرح نهج البلاغه وکتاب هدایة الابرار واو اشعار بسیار نیکی دارد خصوصا درمدح اهل البیت ودر مواعظ ونصایح

واز اشعاراوست که درقصیده اش میگوید

فخاض امیر المومنین بسیفه — لظاها واملاك السماء له جند
وصاح علیهم صیحة هاشمیة — تکاد لهاشم الشوامخ تنهد الخ

وایضا از اشعار اوست

و لقد تاملت الزمان و اهله — فرایت نار التفضل فیهم خامده
فتن تجوش ودولة قد حازها — اهل الرذالة و العقول الفاسده
فقلوبهم مثل الحدید صلابة — و اکفهم مثل الصخور الجامده
فرایت ان الاعتزال سلامة — وجعلت نفسی واو عمر والزائده

رحلتش در حیدر آباد بود سنهٔ هزار وهفتاد وشش درسن شصت وهفت سالگی

ایضا در حید آباد هند وفات نمود فاضل کامل جعفر بن کمال الدین البحرانی که ایشان مدتی درشیراز بودند بعد مسافرت فرمود ببلاد هند و خدمت سلطان عبدالله قطب شاه رسید و

درحیدر آباد متوطن شد ومرجع ملت ودولت گردید ـ ولنعم ماقیل

ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا      وافبح الکفر و الا فلاس بالرجال

ودزسنهٔ هزار وهشتاد وهفت در حیدرآباد وفات فرمود

**ومنجمله درلکناهوراست قبرمحمد قلی بن محمدحسین بن حامد بن زین العابدین**

**الموسوی النیشابوری الهندی** والد جناب سیداجل میرحامد حسین هندی ونسب شریفش منتهی میشود به میرسدشریف الدین که درحادثهٔ هلاکوخان‌از نیشا بور بجانب هندوستال هجرت‌فرمودولادتش روزدوشنبه پنجم ذیقعدةالحرام سنه هزاروصد وهشتادوهشت بود ودرخدمت سیددلدار علی تحصیل‌علم فرمودواستاد سیدمحمدبن دلدار علی بود ودراکثرعلوم مشهور آفاق شد وجناب میرمحمدقلی تصنیفات زیادی دارد وبر رد هریك ازابوب تحفه‌اثنی عشریه شاه عبدالعزیزدهلی سنی کتابی نوشته منها کتاب تشییدالمطاعن وکشف‌الضغائن منها کتاب سیف ناصری ومنها کتاب تغلیب المکائد ومنها کتاب برهان السعادات ومنها کتاب مصارع الافهام ومنها کتاب تقریب الا فهام و کتاب دیگر که درفوائد الرضویه ذکر فرموده

رحلت‌آن بزرگوار درنهم محرم‌الحرام سنهٔ هزار ودویست وشصت وهشت بود دربلده لکنهورودر حسینیه خوددفن‌شدوایشان سه پسرداشتندفرزند سومی‌ایشان حضرت‌حجةالا سلام‌والمسلمین سیدمیرحامد حسین‌صاحب‌عبقات‌الانوار‌است وگویا‌ازصدراسلام‌تاکنون کسی بدین‌منوال تصنیفی‌نکرده دراثبات‌امامت ودر سنهٔ هزار وسیصد وشش‌ازدنیا رحلت فرمود ودربلده لکنهورنزدیك قبر پدر شان دفن‌شدندوقبر شریف ایشان وپدر بزرگوارشان زیارتگاه مسلمین است

وبدانکه عبقات کتب متعدده است درتحقیق وبیان وسند و شرح بعضی از احادیث مسلمه بین شیعه وسنی منجمله دوکتاب آن دربیان سند وشرح حدیث غدیر خم است ومنجمله درسند وشرح حدیث طیرمشوی و منجمله درسند و شرح حدیث منزل ومنجمله درسند و شرح حدیث انا مدینة العلم و علی بابها وایشان معاصر ثقةالا سلام حاجی نوری بودند و ولد ارجمند ایشان جناب سیدناصرحسین‌ادام الله تعالی برکات وجوده درجمیع علوم وکمالات وارث پدر وجد خودمیباشد وچه خوب گفته شاعر

زنده است کسیکه در دیارش      باشد خلفی بیاد گارش

**وایضا** در لکنهور است قبر جناب علام فهام احمد بن نصرالله الدیبلی التتری السندی (ره) **درمجالس المومنین است** که پدر ایشان قاصی تته ورئیس سند بود واز تا بعان ابوحنفیه و هواخواهان بودلکن‌پسرش‌جناب‌احمد درعنفوان جوانی توفیق رفیق‌اوشده از ظلمات مذهب خودهدابت نور تشیع‌جست وببرکت حضرت امیرع شیعه‌وتفصیلش رادرکتاب مجالس نقل فرموده وازجمله‌لطائف تعریضات‌او آنکه درپشت بعضی‌ازکتب خود نوشته بود قال ابوحنفیه بجوزالنکاح بغیرولی‌خلافاللنبی ص حیث قال لانکاح بغیرولی وقال الشافعی یجورالاکل‌لکل متروك التسمیه‌عامدا خلافالله تعالی حیث‌قال ولاتاکلوامالم یذکراسم‌الله علیه وانه لفسق

وموید اینست آنکه زمخشری در ربیع الابرا از یوسف بن اسباط که او نیز از رجال مخالفانست نقل‌نموده که میگفت ردابوحنفیه‌علی رسول‌الله‌ص‌اربع مائةحدیث او اکثرقیل‌قه ماذاقال‌قال‌رسول‌الله‌ص للفرس‌سهمان وللرجل سهل‌واحد وقال ابوحنفیه‌لاجعل‌سهم بهیمةاکثرمن سهم‌المؤمن واشعررسول‌الله‌ص البدن وقال‌ابوحنفیه الاشعارمثلة وقال‌ص البیعان بالخیار عالن یفترقا وقال‌ابوحنفیه اذاوجب البیع فلاخیار

وکان ص یقرع بین نسآئه اذا اراد سفرا واقرع اصحابه وقال ابوحنفیه القرعة قمار
وجناب احمد بن نصرالله تالیفاتی دارند منجمله رساله تریاق فاروق واز دلائل حسن عقیده او آنکه
آخر بحسن خاتمه نیزفائز گردید ودر دارالخلافه‌لاهور بدرجهٔ شهادت رسید و در حظیره میرحبیب‌الله
مدفون شد رحمةالله علیه

**ومنجمله درکشمیر است‌قبرجناب یوزاسف حکیم درآخرقصه یوزاسف وبلوهردر**
**عین الحیوة** میفرماید یوزاسف‌از شهر سولابطه که مملکت پدرش بود حرکت کرد وبشهرهای بسیار
رفت‌ومردمرا هدایت نمود تا آنکه آخرالامر بشهر کشمیر آمدپس‌زمین کشمیررا آبادان کردوتمامت آنولایت
راهدایت وارشاد نمود درآنجاماند تااجلش رسیدبیکی ازشاگردانش فرمود که‌برای مدفن‌اوعمارتی
بسازد وسرخودرا بمغرب گذارد وپای خود رابمشرق وازدنیا رحلت‌فرمود وفعلا قبرش‌درکشمیر مزار
معروفی است

## امر دوم — در ورشریفه واقعه در افغانستان

اما درکابل وقند هارو عزنین حقیر قبری سراغ ندارم بلی در غزنین قبرسلطان محمو غزنینی
ابن سبکتکین است که در سنهٔ چهارصد وبیست ویك درغزنین ازدنیا رفت وآنجا دفن شد
ومحتملست که قبر حکیم سنائی غزنینی نیز در آنجا باشدودر مجالس المومنین حکیم سنائی‌را
در عداد حکماء شیعه امامیه میشمارند واین رباعی از ایشانست

ای سنائی بقوت ایمان — مدح حیدر بگو پس از عثمان
با مدیحش مدایح مطلق — زهق الباطل است جآء الحق

واماقبور شریفه‌واقعه درهرات **منجمله قبرشریف جناب‌عبدالله بن‌معویة**
**بن عبدالله‌بن جعفرالطیار**
**درعمدة الطالب است** که ایشان در سنه‌صد وبیست وپنج درآخرخلفاء بنی مروان خروج فرمود
بخلیفه عباسی‌وامرش بزرك شدوجمعیت اوزیاد شدودرسنه‌صدوبیست ونه‌ابومسلم مروزی‌ایشانرا گرفت
وبرد بهرات وآنجامحبوس نمود همین قسم درحبس بود تاسنه صدوهشتاد وسه که‌درمیان زندان ازدنیا
رفت وقبرشان درهرات مزار معروفی است وقبرش معروف است بمزار سادات
**درحبیب السیر است** که‌مالك بن‌هیثم خزاعی که‌والی هرات بود بامر ابومسلم اورابقتل‌رسانید
باین قسم که امر کرد فرش دردهانش گذاردند تانفسش قطع شد
**ومنجمه امیر حسینی** مصنف‌زادالسافرین ونزهة الارواح وغیر اینهادر شانزدهم شوال سنهٔ
هفتصد وهیجده درهرات رحلت فرمود ودربیرون گنبد مقبره جناب عبدالله بن‌معویة بن عبدالله بن‌جعفر
الطیاردفن شد
**و منجمله قبر جناب خواجه عبدالله الانصاری** ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری
**درحبیب السیر است** که ایشان از احفاد ابو ایوب انصاری هستند وابو ایوب از صحابه
کبار است
وقبرش در قسطنطیه است ولادت جناب خواجه عبدالله در سنه سیصد ونودو شش بود ور حلتش

درحدود سنهٔ چهارصد وهشتاد ویك وقبرشریفش در بقعهٔ کازرکان هرات است
**و درفوائد الرضویه** ازایشان نقل کرده که گفت سیصدهزار حدیث بهزارهزار سند حفظ کردم
**ومناجات** خواجه عبداله انصاری معروفست وما بعضی ازفقراتش را تیمناذکر میکنیم
عرض میکند **الهی** یکتائی وبیهمتائی وقیوم و توانائی وبر همه چیز دانائی و در همه حال بینائی واز عیب مصفائی و از شریك مبرائی اصل هردوائی شاهنشاه فرمانروائی معزز بتاج کبریائی مسند نشین استغنائی ـ **الهی** چون توانستم ندانستم وچون دانستم نتوانستم ـ **الهی** اگرچه بسی طاعت ندارم اماجز توکسی را ندارم ای دیرخشم زودآشتی ـ **الهی** من غلام آن معصیتم که مرا بعذرآورد واز آن طاعت بیزارم که مرا بعجب آورد ـ **الهی** اگرتومرا بجرم من بگیری من ترابکرم تو بگیرم کرم تو ازجرم من بیش است ـ **الهی** همچنان بید بخود میلرزم که مباد آخر بجوی نیرزم ـ **الهی** عاجز و سر گردانم ودر مانده وحیرانم ـ **الهی** اگر دوستی نکردم دشمنی هم نکردم اگرچه بر گناه مصرم اما بریگانگی تومقرم ـ **الهی** دست گیر که دست آویزا نداریم بپدیر که پای گریز نداریم

بگشای دری که درگشانیده توئی — بنمای رهی که ره نمایند توئی
من دست بهیچ دستگیری ندهم — کایشان همه فانیند وپاینده توئی

**الهی** از معصیت ما دوست تو محمد مصطفی اند وهگین میشود ودشمن تو ابلیس شاد اگر عقوبت کنی بازدوست تو اندوهگین ودشمن توشاد ـ **الهی** دوشادی بدشمن روامدار ودو اندوه بردل دوست مگذار

ای لطف عمیم تو خطا پوش همه — وی حلقهٔ بندگیت بر گوش همه
بردار خدایا ز کرم بار گناه — در روز فروماندگی از دوش همه

**الهی** هرکه را عقل دادی چه ندادی وهرکه عقل ندادی چه دادی ـ **الهی** اگر کاسنی تلخ است از بوستانست واگر عبدالله مجرم است از دوستانست

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست — تاریك دلم ،نوروضیاء تو کجاست
مارا تو بهشت اگر بطاعت بخشی — آنمزدبود لطف وعطای تو کجاست

**الهی** هرکه تراشناخت هرچه غیر تو بود بینداخت

آنکسکه ترا شناخت جان را چه کند — فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی — دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

**الهی** چون در تو نگرم ازجمله تاجدارانم وتاج برسر وچون برخود نگرم از جمله خاکسارانم وخاك برسر ـ الهی عمر خود بر بادکردم وبرتن خود بیداد کردم ـ الهی مگوچه آوردهٔ که رسوا شوم ومپرس چه کردهٔ که روسیاه شوم ـ. الهی ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب وسینه مان پر آتش وچشم مان پرآب گاهی درآتش سینه میسوزیم وگاهی در آب چشم غرقاب ـ

پیوسته دلم دم زهوای تو زند — جان در تن من نفس برای تو زند
گر بر سر خاك من گیاهی روید — از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عبدالله خاك بودی تانامش از دفتروجود پاك بودی ـ

دی آمدم وزمن نیامد کاری — امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بیخبر از اسراری — ناآمده به بدی ازین سرباری

**الهی** توانگران بزروسیم نازند ودرویشان با ( نحن قسمنا ) سازند ـ **الهی** دیگران مست شراب ومن مست ساقی مستی ایشان فانی ومستی من باقی

مست تولم از باده و جام آزادم — صید توام از دانهٔ و دام آزادم

مقصود من از خانه وبتخانه توئی — ورنه من ازین هردو مقام آزادم

**الهی** اگرمجرمم مسلمانم واگر گناهکار پشیمانم ـ **الهی** چون حاضری تراچه جویم و چون ناظری تراچه گویم

**ودر تاریخ گزیده است** از سخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهوا روی مگس باشی واگر بآب روی خس باشی و اگر در آئی در باز است و نیائی حق بی نیاز است هر که را این ده خصلت نیست مرگش بهتر است از زندگی

با حق بصدق با خلق بانصاف با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با کودکان بشفقت بادوستان بنصیحت با دشمنان بحلم با دوستان ببذل با جاهلان بصمت با عالمان بتواضع سرمایهٔ همه گناهان جهل است امید رحمتها صبر است دلیل همه نیکیها عمل است داروی همه گناهان توبه است وزال همه نعمها شکری است

**ومنجمله** قبر مولانا حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری وایشان تصنیفات زیادی دارند تفسیر کبیر جواهر التفسیر وتاجزو پنجم زیاد تر نوشته نشده ومنجمله تفسیر دیگری مسمی بمختصر الجواهر واو تا آخر قرآن است ومنجمله کتاب روضة الشهداء و گویا او اول کتابی بود در مراثی بفارسی نظما ونثرا نوشته شده وآقایان مرثیه خوانها ایدهم الله تعالی اورا تلقی بقبول نموده اندلذا این سلسله جلیله را روضه خوان نامیدند ـ واو درمبادی امری بهرات رفت وملازم امیرعلی شیرسلطان هرات شد وتزویج کرد خواهر ملاعبدالرحمن جامی صوفی سنی را وباینجهت نزد اهل سبزوارمتهم شد چون آنها خیلی متعصلب درتشیع اند وشاهد بر این شعر ملای رومی است که میگوید

سبزوار است اینجهان کجمدار — ما چه بوبکریم دروی خوار و زار

**در مجالس المومنین** فرموده اوقاتیکه من درمشهد مقدس مشغول تحصیل علم بودم مولانا حسین کاشفی سبزواری بجهت بعضی ازمصالح بهرات رفت ومدتی بصحبت امیرعلی شیر گرفتار شدوبعد هم بدام دامادی ملای جامی پای بندشد مردم سبزوار باو بدگمان شدند وچون بعدازمدتی بسبزوارمراجعت کردمردم خواستند اورا امتحان نمایند تاآنکه روزی جناب مولانا مشغول موعظه بود درطی موعظه گفت دوازده هزار مرتبه جبرئیل بر پیغمبر نازل شد ـ پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند مرتبه برامیرالمؤمنین نازل شد مولانا متحیرماند که اگر بگوید نازل شد دروغ است واگر بگوید نازل نشدمردم سبزوار باوبدگمان میشوند آخرالامر گفت بیست چهار هزار مرتبه پیرمرد گفت بچه دلیل فرمود بدلیل آنکه پیغمبرص فرمود ( انا مدینة العلم وعلی بابها ) پس هرگاه جبرئیل دوازده هزارمرتبه برپیغمبرص نازل شده باشد که مدینه علم است باید بیست وچهارهزاردر رفتن وآمدن بامیرالمومنین ع نازل شده باشد واز جمله شواهد شیعه بودن ایشان این دوبیت است

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان — وز لاینال عهد جوابش بکن ادا

گردد تراعیان که امامت نه لایق است — آنرا که بوده بیشترعمردر خطا

وایشان در هرات فوت کرد درحدود سنهٔ نهصد وده وهمانجاهم دفن شد

**منجمله قبر جناب احمد بن حسین المدائنی المعروف به بدیع الزمان** صاحب مقامات و مبداع آن

در فواند الرضویه است که او از اعاجیب زمان بود ودر سنهٔ سیصد و نود وهفت مسموماً درهرات فوت کرد وحکایت شده که اوسکته کرد گمان کردند مرده است تعجیل کردند در دفن اوچون قبرش را پوشانیدند درمیان قبر بهوش آمد در وقت شب صدای اورا شنیدند قبرش را شکافتند یافتند اورا که دست خود را بریشش گرفته وازهول قبر وفات کرده

**ومن اشعاره**

| | |
|---|---|
| همدان لی بلد اقول بفضله | لکنه من اقبح البلدان |
| صبیانه فی القبح مثل شیوخه | وشیوخه فی العقل کالصبیان |

و در مدح شخصی بداهتا گفت

| | |
|---|---|
| حضرته الذی هی کعبة المحتاج | لا کعبة الحاج و مشعر الکرم |
| لامشعر الحرم ومنی الضیف لامنی الحیف | وقبلة الصلوة لا قبلة الصلوة |

و من مقالاته الرامة بقل صاحب الوفیات قوله

| | |
|---|---|
| الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه | و کذا الضیف یسمج لقائه اذا طال بقائه |

یعنی مهمان زشت میشود ملاقات کردن اوهر گاه طول بکشد اقامت او و قریب باینست قول شاعر

| | |
|---|---|
| میهمان گرچه عزیز است ولی همچه نفس | تنگ گردد اگر آید و بیرون نشود |

ومولانا در حدود سنه نهصد وده درهرات ازدنیا رفت وقبرش هم درهرات است

**ومنجمله قبر عبدالرحمن بن نظام الدین المقلب بالمولی الجامی** وازقصاید مشهوره اوست قصیدهٔ که مطلعش اینست

| | |
|---|---|
| اصبحت زائرا لك یاشحتة النجف | بهر نثار مرقد تو نند جان بکف |

**ودر روضات** از سید امیرمحمد حسین خواتون آبادی سبط مرحوم مجلسی ادلهٔ برتشیع ایشان نقل فرموده منجمله این شعرش که در کتاب سبحة الانوار است

| | |
|---|---|
| پنجه ور کن اسد اللهی را | بیخ بر کن دوسه روباهی را |

بعد فرموده بمن خبرداد جدم علامه مجلسی ازجدش مولی درویش محمد بن الحسن النظنزی ازشیخ علی بن عبدالعالی الکرکی که فرمود من همسفر بودم بافاضل جامی درسفرزیارت نجف اشرف ومن از او تقیه میکردم واظهار تشیع نمیکردم تارسیدیم ببغداد یکروز رفتیم بکنار دجله بجهت تنزه پس درویشی آمد وقصیدهٔ غرائی درمدح حضرت امیر خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد وبسجده افتاد ودرسجده گریه کرد بعد سرازسجده برداشت ومدح اورا طلبید وجایزهٔ قابلی بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا ازسبب گریه وسجود من سوال نکردی گفتم جهتش معلومست چون خلیفه چهارم را مدح کرد لذا شما شکرا وتعظیما بسجد افتادید وگریه کردید

**ملای جامی** گفت حضرت امیر خلیفه اول بودند نه خلیفه چهارم ومن الان تقیه را برداشتم بجهت خلوص مودتی که بین من وشماهست وبدانکه شیعه امامی هستم لکن چون تقیه واجب است لذامن مذهبم راپنهان میدارم واین قصیده راکه درویش خواند من گفته ام ولکن تخلص خود رادرآخرش ذکر نکرده ام تقیتا ومن مسرورشدم که قصیدهٔ من منتشرشده ومرضی طبایع گردیده بحیثی که اورامدامحان میخوانند ومن ازشوق گریه کردم وسجده شکر بجای آوردم

**ونقل فرموده** ازبعضی ازاصحاب وخدمه فاضل جامی که تمام کسانیکه درمنزل او بودند ازخدام وعیالات وعشیرهٔ او همه شیعه امامی بودند ونقل کردند که او خیلی اصرار داشت دروصیت باعمال تقیه بالخصوص در سفر پس شکی نمیماند درشیعه بودن ایشان بعد میفرماید ایشان خیلی ظریف وخوش محضر بودند یکروز درحضور اصحابش خواند

بسکه درجان فکار وچشم بیدارم توئی    هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی

یکی از اصحابش گفت بلکه خری از دور پیدا شود ملا گفت ( باز پندارم توئی ) ولا یخفی مافیه من اللحف واین رباعی از ایشانست

فارقت ولا حبیب لی الا انت    احباب چنین کنند احسنت احسنت

ظن میبردم که در فراقم بکشی    والله لقد فعلت ما کنت ظننت

انتهی ـ مافی الروضات

**ودر مرآة البلدان** این اشعار را نیز نسبت باو داده

سلام علی آل طه و یسن    سلام علی آن خیر النبیین

سلام علی روضة حل فیها    امام یباهی به الملك والدین الخ

وایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند

نفحات وصلك اوقدت جمرات شوقك فی الحشاء    زغمت بسینه ام آتشی که بزد زبانه کماتشاء

همه اهل مسجد وصومعه پی ورد صبح ودعای شب    من ذکر طرهٔ طلعت تو من الغدات الی العشاء

وفرموده رحلتش سنه هشتصد و نود وسه هجری بود درسن هشتاد ویك سالگی

**ومنجمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری المشور بامام فخرالرازی**
الا شعری الشافعی

واهل تسنن ایشان را رئیس راس مائه سادسه میدانند چنانچه عمر بن عبدالعزیز را رئیس راس مائه اولی ومحمد بن ادریس شافعی را رئیس راس مائه ثانیه واحمد بن شریح را رئیس راس مائه ثالثه وابوبکر باقلانی را رئیس راس مائه رابعه میدانند وابوحامد غزالی را رئیس راس مائه خامسه میدانند

ولادت امام فخر رازی درنیمه رمضان سنه پانصد وچهل وچهار بوده درارض ری ورحلت ایشان درعید فطر سنه ششصد وشش بوده بهرات وقبرش درهرات معروفست

**ودر هرات است** قبر شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور کورکانی که در بیست وپنجم ذیحجة الحرام سنه هشتصد وپنجاه در طبرك که نزدیك طهران از دنیا رحلت نمود وجسدش را حمل نمودند بهرات ودر مدرسه زوجه مکرمه اش مهد علیا گوهرشاد آغا دفن شد

**وایضا** در همین موضعست قبر مخدره گوهر شاد آغا زوجه شاهرخ میرزا وبانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است وایضا همین موضعست قبر جناب بایسقر بن شاهرخ پسر گوهرد آغا که در هرات صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هشتصد وسی وهفت از دنیا رحلت نمود وخطش در کتیبه ایوان معصوره مسجد گوهرشاد از نفایس دنیا محسوبست

وایضا در هراتست قبر سلطان حسین بایقرا که در شب یازدهم ذیحجة الحرام سنه نهصد ویازده درهرات ازدنیا رفت ودر گنبد مدرسه که برای همین مصلحت بنا نموده دفن شد

وایضا در هراتست قبر وزیر او امیر علی شیر بانی ایوان قبلی صحن عتیق مشهد مقدس ودر سنه نهصد وپنج درهرات ازدنیا رفت ودر گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

## امر سوم در قبور شریفه واقعه در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا وسمرقند وبلخ است

اما در بخارا قبر جناب شیخ ابو المعالی باخزری است الملقب بسیف الدین که در سنه ششصد وپنجاه وهشت از دنیا رفت ومرقدش در بخارا است - روزی بسر جنازهٔ حاضر شد گفتند شیخبا این میت را تلقین فرما - پیش روی آن میت ایستاد واین رباعی را خواند

گر من گنه جمله جهان کردستم — لطف تو امید است کـه گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم — عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

وایضا در بخارا است جناب خاتم المجتهدین **مولانا آخوند ملاعبدالله بن محمود تستری** ثم المشهدی الخراسانی او رابقتل رسانیدند وبدنشرا درمیدان بخارا سوختند وقتلش درحدود سنهٔ هزار بود وکیفیت شهادتش اجمالا در خاتمهٔ باب پنجم درمقام ذکر شهداء از علماء گفته شد

واما درسمرقند است **قبر شریف جناب قثم بن عباس بن عبد المطلب**

**ودر ناسخ التواریخ است** که او آخر کسی بود که بعد از دفن حضرت پیغمبر (ص) ازمیان قبر شریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد وحضرت امیر ع درزمان خلافت ظاهریه خود حکومت مکه معظمه باو واگذار فرمود واو بالشگر اسلام بسمرقند آمد ودر آنجا شهید شد وقبر شریفش درسمرقند است

**ودرسمرقند است قبر امیر تیمور گورکانی** که اول پادشاه سلاطین گورکانیه است ودرشب هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد وهفت درسمرقند ازدنیا رفت ودرمقبره که درحیات خود ساخته بود دفن شد

و از علماء اهل تسنن قبر محمد بن اسماعیل المعروف بالبخاری در سمرقند است مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل سنت وباعتقاد علماء جمهور اوثق واقدم محدثین فضلاو علماء است رتبتا وجهت اشتهار صحیح بخاری چنانچه بعضی از علماء فرموده اند اینست که او تظاهر نمود بعداوت اهل البیت ولذا خبر غدیرخم وحدیث سدابواب وحدیث طائر مشوی را در کتاب خود نقل نکرده و ورود آیه تطهیررا درشان اهلبیت انکار نموده با اجماع مفسرین که درشان اهلبیت نازل شده وهمچنین حدیث برائت راهم نقل نکرده بلکه گفته از برای خواندن سوره برائت را براهل مکه پیغمبر ص کسیرا معین نکرده ولادت بخاری سنه صد ونود وچهار بوده ورحلتش شب عیدفطر سنه دویست وپنجاه وشش بوده در قریه خرتنك که از قرای سمرقند است واز آن قریه تاسمرقند سه فرسخ است

واما در بلخ حقیر قبر کسی را از بزرگال سراغ ندارم لکن ازعرفاء وبعضی ازعلماء نجوم از بلخ بوده اند منهم ابراهیم بن ادهم البلخی ودرخاتمه باب شش گفته شد که قبر او در شامست وبعضی گفتند قبراودر حضرموتست که از بلاد یمن باشد ومنهم محمد المشهو بالمولوی المعنوی صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان علماء دیار بلخ بود ودرزمان سلطنت سلطان خوارزم شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الحرام وبعداز مراجعت مرورش ببلاد روم افتاد رفت بقصبه قونیه وبقیه عمرش را در آنجا ساکن شد تا ازدنیا رفت از اینجهت مشهورشد به ملای رومی

**ودر روضات الجنات است** که وفاتش در خامس جمادی الاخره سنه ششصد وهفتاد و دو بوده

و ایشان از تلامذه شیخ عطار بودند ومدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده ومدتی صحبت شمس الدین تبریزی را درك نمود ودرمجالس المومنین میفرماید او ازشیعیان خاص بوده وشاهد برتشیع او این اشعاراست

تو بتاد یکی علی را دیده     لاجرم غیری بر او بگزیدهٔ

ودر جای دیگر میگوید

رومی نشد از سر علی کس آگاه     زیراکه نشد کس آگه‌ازسر اله

یك ممکن و اینمهه صفات واجب     لا حول ولا قوة الا بالله

**وازکتاب‌عجائب البلدان** نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده ودر سلك عرفاء بوده و وقتیکه شعر میگفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاتر شان مینوشتند **گفته شده که سعدی شیرازی** در زمان سیاحتش رسید ببلد ملای رومی ودرمحلی منزل کرد که آنجا تامحل ملای رومی مسافتی بود پس یکروز قصدکرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید‌پس‌این مصراع را گفت ( سرمست اگردرآئی عالم بهم برآید ) مصراع دومش را نتوانست بگوید‌پس رفت خدمت ملای رومی اول سختی که ملابا او گفت این بود

سرمست اگردرآئی‌عالم بهم برآید     خاك وجود مارا گرد ازعدم برآید

الی تمام الغزل المعروف ـ پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومیرا

**ودر روضات** از علاء الدین سمنانی نقل کرده که آنچه مرا بعجب آورده از حال ایشان آنستکه گاهی ازخادمشان سؤال میکردند آیا درخانه چیزی یافت میشود که غذا بخوریم اگرخادم‌میگفت نه بسیارفرحناك وخوشنود میشدند ومیگفت الحمدالله الذی جعل فی‌منزلنا شبها من‌منازل‌اهل‌البیت واگر خادم میگفت نعم درخانه ازطعام مطبوخ وغیرمطبوخ یافت میشود میگفت امروز ازمنزل رائحه منزل فرعون استشمام میشود ومنهم شقیق بن ابراهیم البلخی المعروف در روضات از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شقیق ازتلامذهٔ حضرت موسی بن جعفرع بود وازآن بزرگوارهم روایت کرده‌واوجامع بود علوم‌رسمیه شرعیه‌را ومعارف کشفیه ذوقیه را واواستاد حاتم‌اصم بود ورفیق ابراهیم ادهم واو را دربلادماوراءالنهرشهید کردندسنه صدوهشتاد وچهار باتهام رفض‌وقبرش‌در ناحیه‌ختلانست کذافی‌مجالس المؤمنین ( ودرمراصد است که ختلان قریب سمرقند است )

**ودر روضات است** که اوبعید نیست که شیعه بوده نظربغایت معرفت وعدم ظهور چیزیکه‌منافی باتشیعش باشد بوجهی ازوجوه علاوه آنکه ابن‌خلکان متعصب‌ناصبی که بنایش برد کروفیات‌اعیان‌است ذکری ازشقیق نکرده‌واین نیست مگر بجهت آنکه‌ایشان شیعه خالص بودند وتعصب‌اومانع‌ازذکرایشان شده وسبب توبه شقیق این شدکه اوازابناء تجاروممتولین بود رفت بتجارت ببعضی از بلاد ترکیه در حداثت سن وداخل‌شد به بتخانه دید خادم‌آنجا محاسنش را تراشیده شقیق بآن خادم گفت بدانکه توصانعی داری حی‌وعالم اورا عبادت کن نه‌این بتهائی راکه نفع وضرر ندارند ـ خادم‌گفت اگراعتقاد توا اینست پس‌خداوند قادربود که رزق ترا درشهرخودت بدهدچرا زحمت بخود قراردادهٔ وباینجاآمدهٔ بجهت تجارت شقیق متنبه شد وطریق زهد را پیشه گرفت

**ودر روضات است** که حضرت صادق‌ع ازشقیق سؤال کردکه حال فتوت وجوانمردی و صبر شما بچه اندازه است‌عرضکرد حال‌ما اینست که اگرخداوند بما چیزی بدهد شکر میکنیم واگر ندهدصبر

میکنیم ـ حضرت فرمود سگ های مدینه همین حال را دارند شقیق عرضکرد یا بن رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند چیزی بما عطا فرماید ایثار میکنیم و اگر چیزی بما ندهد شکر میکنیم

ودر زینة المجالس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید گفت توئی شقیق زاهد جوابداد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد توئی چون من ترک دنیا کرده ام و نعیم آخرت را اختیار کرده ام هنوز داد (هل من مزید) میزنم چگونه زاهد هستم زاهد توئی که بدنیای بیمقدار قناعت کردهٔ وبهشت مخلدرا ترک کردهٔ هرون گفت بمن نصیحت کن شقیق گفت خداوند خانهٔ دارد که جهنم باشد وترا دربان آن سرا کرده وبیت المال وشمشیر وتازیانه بتو کرامت فرموده که باین سه چیز مردم را ازجهنم بازداری هر که خلاف فرمان حق کند بتازیانه تادیب کنی وهر که کسی را جراحتی بزند یا بکشد بشمشیر قصاص کنی وهر که محتاج شود اورا از بیت المال کفایت بنمائی واگر خلاف فرمان الهی بنمائی پیشرو جهنمیان باشی

**ومنهم حاتم بن عنوان البلخی الملقب بالاصم** ـ ودر روضات از امیر علی دقاق نقل کرده که زنی ازاو مسئله سؤال کرد در بین از آن زن بادی کنده شد خجالت کشید حاتم گفت ضعیفه بلندتر بگو که گوشم نمیشنود ضعیفه خوشنود شد که حاتم کراست از آنوقت ملقب شد به اصم

**وایضا** نقلکرده که ازمواعظ حاتم است که گفت مغرور نباید شد باماکن صالحه چون هیچ مکانی اصلح از بهشت نیست معذلك حضرت آدم ع در بهشت دید آنچه دید ومغرور نباید شد بحسن وجمال چون حضرت یوسف ع بحسن وجمالش دید آنچه دید ومغرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعداز طول عبادت دید آنچه دید ومغرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم باعور با کثرت علم ودارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید ومغرور نباید شد بمصاحبت نیکان چون بعضی ازصحابه وقریش با مصاحبتشان اشرف مخلوقات را منتفع نشدند ازمصاحبت آن بزرگوار **وازکلمات حاتم اصم است** العجلة من الشیطان الافی خمس ـ اطعام الطعام اذا حضر ضیفه ـ وتجهیز المیت ـ وتزویج البکر اذا ادرکت ـ وقضا الدین والتوبة من الذنب وتمام اینها ماخوذ است ازشرع مقدس ـ ورحلت حاتم درخراسان بود در حدود سنهٔ دویست سی وهفت

**ومنهم جعفر بن عمر البلخی المنجم المشهور**

**ازبعضی ازکتب نقل شده** که یکی از بزرگان دولت سلطان مقصر شد خواست اورا عتاب و عقاب بنماید پس او پنهان شدو فهمید که اگر سلطان ازجعفر بن محمد بخواهد که مکان او را معین کند ببعضی ازطرقیکه خفیات رامعین میکند می تواند معین کند فکری کرد که ازحدس جعفر بن محمد خارج باشدو فتوی نتواند محلش راتعیین کند پس طشتی را پرخون کردودرمیان آنطشت خون هاون طلائی گذارد وبالای آن هاون چند روزی نشست

بعد که سلطان مایوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد منجم راطلبید گفت باید موضع این شخص را بجهت من معین کنی پس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت نمود سلطان گفت چرا متحیر هستی گفت چیز عجیبی من دیدم وآن آنستکه می بینم اینشخص بالای کوه طلائی نشسته ودریائی ازخون محیط است بآنکوه طلاو اطراف آن دریای خون حصاریست ازمس وچنین قضیهٔ در عالم وجود ندارد سلطان گفت دومرتبه استخراج بنما دومرتبه هم گفت مطلب همین است که گفتم بعد که سلطان از او مایوس شد امر کرد درمیان شهر ندا کند که آن شخص مقصر در امانست هرجا که هست ظاهر شود بعد که آنمقصر مطمئن شد آمد نزد سلطان ازاو سؤال کرد کجا بودی مکانش را

گفت ـ سلطان تعجب کرد از حسن حیله او واز کیفیت استخراج جعفر بن محمد
ورحلت جعفر بن محمد سنهٔ دویست وهفتا ودو وشاید مدفنش در بلخ باشد

واما درفاراب حقیرقبر احدی از بزرگان را نمیدانم که درآنجا باشد لکن از فاراب است

**ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی** صاحب کتاب صحاح اللغة واو ازاذکیاء عالم واعجوبه های دهر بود وبسیار خط خوبی داشت بلکه بعضی گفته اند که خط او با خط ابن مقله امتیازی نداشت آخرالامر عقلش مختل شد ودو بال بخود بست که میخواهم پرواز کنم واز پشت بام منزلش افتاد وهلاك شد در نیشابور درحدود سنه سیصد (وفاراب از بلاد ترد کیه است ونزدیك تاجکن است)

**وایضا از فاراب است** معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابی الملقب بالمعلم الثانی که در باب ششم اشاره اجمال بحالات ایشان شد

**تتمیم** چون گفته شد که اول کسیکه ازعلماء فلاسفه اسلام اختیار کرد فارابی بود مناسب است که بعضی ازاولیات را ذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات از سیوطی وغیر او نقل کرده

**اول** ماخلق الله القلم فقال له اکتب فکاته ما اکتب قال اکتب ماهو کائن الی یوم القیمة **اول** ما کتب القلم انا التواب اتوب علی من تاب وفی روایة **اول** ما کتب علی اللوح انا الله لا اله الا انا من رضی عنه والده فانا عنه راض ومن سخط علیه والده فانا علیه ساخط **اول** آیة که نازل شد **بسم الله الرحمن الرحیم** است

**اول** نصیحتیکه پیغمبر ص بامتانش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بنده اش آنستکه مشغول بشود بامورات بیفایده ومرد یکه یکساعت ازعمرش درغیرعبادت الهی فوت شود سزاوار است که حسرتش زیاد شود **اول** ذنب عصی الله به الحسد **اول** من قاس امر الدین برایه ابلیس **اول** من تکلم بالعربیة هود ع وقیل یعرب بن قحطان **اول** من وضع النحو علی بن ابیطالب ع **اول** من وضع الصرف معاذ الهراء **اول** من وضع اللغة علی الحروف خلیل بن احمد وهو **اول** من وضع علم العروض اول من صنف فی البدیع عبدالله بن المعتز اول من صنف فی المعانی والبیان عبدالقاهر الجرجانی اول من اخرج علم المنطق ارسطاطالیس من اهل اسطخر فی عهد اردشیر بن دارا اول من وضع الطب بقراط اول من تکلم فی الریاضیات اقلیدس اول من تکلم فی هیئات الفلك واخرج علم الهندسه بطلمیوس الحکیم

اول کسیکه خط نوشت وخیاطی کرد حضرت ادریس ع بود واو اول کسی بود که تاثیر کواکب راکشف نمود ونظر فرمود در علم وحساب ونجوم

اول کسیکه علم کیمیا را اخذ کرد قارون بود

اول کسیکه شعر گفت بفارسی بهرام گور بود که گفت

منم آن پیل دمان منم آن شیر یله　　نام من بهرام گور و کنیتم بو جبله

اول کسیکه شعر عربی گفت حضرت آدم ع بود که در مرثیه پسرش هابیل گفت .

تغیرت البلاد و من علیها　　فکل الارض مغبر قبیح

اول ذلتی که بر اعراب وارد شد از قتل حضرت سیدالشهداء ع بود

اول سری که در اسلام از شهری بشهری بردند سر محمد بن ابی بکر بود ـ و در احادیث

شیعه است که سر عمر بن حمق بود

**اول کسیکه** قبا پوشید سلیمان بن داود ع بود

**اول کسیکه** عمامه برسر نهاد اسکندر ذوالقرنین بود

**اول کسیکه** عمامه سبز را علامت سیادت قرار داد ملك اشرف سلطان مصر بود در سنه هفتصد وهفتاد وسه

وچقدر خوب گفته جابر بن عبدالله الاندلسی الاعمی

جعلوا لابناء الرسول علامة — ان العلامة شان من لم یشهر

نور النبوة فی وسیم وجوههم — یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

**اول قریه که** بعد طوفان بنا شد قریه ثمانین بود که اورا حضرت نوح بنا نمود باسم هشتاد نفری که درمیان کشتی بودند وازغرق شدن نجات یافتند مسمی نمود (وثمانین بالای شهرموصل است

**اول شهری که** بنانمود حضرت نوح بعداز هبوط از کشتی **شهر حران بود بعد شهر شام**

**اول کسیکه** خط نسخ را اختراع نمود بعداز آنکه مدار بخط کوفی بود محمد علی بن مقلهٔ - **الوزیر** بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی اورا تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میرعلی استاد میر عماد بود در عصرشاه عباس ثانی

اول کسیکه خط شکسته را اختراع نمود شفماء عجمی بود بعد درویش که از متاخرین بود اورا تکمیل نمود

اول کسیکه اختراع کرد نوروز را جمشید جم بود واوهم اختراع کرد حمام را

اول کسیکه نوره را احداث نمود سلیمان پیغمبر ع بود

اول زمینی که خداوند در آن عبادت کرده شد نجف اشرف بود

اول کسیکه دفن شد در نجف اشرف جناب بن الارث بود که از اصحاب حضرت پیغمبر ع بود و درجنك بدروسایر غزوات حاضر بود ودرجنك صفین ونهروان هم در خدمت حضرت امیر ع حاضر بود آخرالامر آمد بکوفه ودر کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنا نمود نظام الملك طوسی بود

اول مدرسه که بنا نمود دربخارا بود

اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمر بن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدیم در سنه سی ودو بوده وابتداء وضع تاریخ جلالی در سنهٔ چهار صد وشصت وهفت بود وابتداء شرب توتون و تنباکو سنه هزار ودوازده بوده

اول چیزیکه از این امت برداشته میشود حیاوامانت است

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن میشود کسیتکه **قرض داری را مهلت بدهد**

اول چیزیکه در نامه عمل گذارده میشود خلق حسن است

اول چیزی که ازانها سؤال میشود روزقیامت ازنمازشان هست وازشوهرداری شان

اول جزئی که از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب میفرماید هذا امانتی عندك فلاتضعها الافی حقها انتهی

مخفی نماناد اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارید **عمر بن خطاب** بود

چنانچه علامه درتذکره میفرماید وقتی که اسرآء عجم را که مجوس وگبر بودند آوردند

نزد عمر مقابل اودست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا چنین کرده اید گفتند مادرمقام خضوع و تواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم عمر گفت خوبست مردم درمقابل خداوند هم درحال نماز چنین بایستند وغافل شد که تشبیه بمجوس دراحکام شرعیه قبیح است وآداب تشرف خدمت ملوك را نمیداند مگر امناء و وزرای او

**وملا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی در شمع الیقین** میفرماید از بدع عمر بن خطاب است دست بستن در حال نماز که از اعمال یهود ونصاری است

## خاتمه در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفاء بنی امیه

که در تاریخ الخلفاء عبدالرحمن سیوطی و حیوة الحیوان محمد بن موسی الدمیری و در مروج الذهب علی بن الحسین المسعودی ودر المسلکوك احمد بن الحسن الحر العاملی وبعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده ودر مقدمه کتاب گفته شد که خلفاء بنی امیه چهارده نفر بودند که بعد از خلافت حضرت امیر ع غصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفاء از یوسف بن سعد روایتکرده که بعدازصلح حضرت مجتبی ع با معویه شخصی بآن بزرگوار عرضکرد سودت وجوه المؤمنین حضرت فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر ص درخواب دید که بنی امیه بمنبرجستن میکنند مثل جستن قرده ومیمون پس پیغمبر غضبناك شد این آیه نازل شد ( انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یملکها بعدك بنوامیه یا محمد ص )

**و در روایتی** بعد از این خواب پیغمبر تا زنده بود خندان نشد آیهٔ شریفه نازل شد ( وماجعلنا الرویا التی ارینا الافتنة للناس )

**وترتیب خلفاء بنی امیه اینست**

**اول - معویه بن ابیسفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بود**

و مادر معویه هند جگر خوار بنت عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبد مناف بود وقتیکه ابابکر سوق عسکر نمود بجانب شام معویه بالشگر مسلمین که رئیسشان یزید بن ابی سفیان بود روانه شد بشام یزید بن ابی سفیان درشام از دنیا رفت ابابکر ایالات شامات را بمعویه واگذار نمود همین قسم با یالت شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنه چهل ویك که حضرت مجتبی ع باو صلح نمود ومعویه غصبا دارای منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه شصت هجری که معویه از دنیا رفت این بود که گفته شد اقام معوية امیرا عشرین سنة وخلیفة عشرین سنة

وغالب اهل شام در روز تحکیم بامعویه بیعت کردند ومعویه بسیار اکول بود

**ودرشرح ابن ابی الحدید است** که پیغمبر ص معویه را خواند دید غذا میخورد دومرتبه خواند باز دید غذا میخورد فرمود ( اللهم لاتشبع بطنه )

شاعر عرب میگوید

و صاحب لی بطنه کالهاویه　　　　کان فی امعائه معویه

**وایضا** فرمود که معویه جمعی از صحابه وتابعین را وادار نمود بوضع احادیث درمذمت حضرت امیر ع درسنه چهل پنج معویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت - واو اول کسی بود

که از برای پسرش اخذ بیعت نمود و کاغذی نوشت بحاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی العاص امیه که از اهل مدینه بیعت بگیر داز برای یزید بسنت ابابکر وعمر پس عبدالرحمن بن ابی بکر گفت بلکه بسنت کسری وقیصر ودر روایتی مروان خطبه خواند وتبلیغ نمود ولایت عهد یزید راعبدالرحمن بن ابی بکر سخنانی بوی گفت مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در بارهٔ تو فرموده والذی قال لوالدیه اف لکما عبدالرحمن گفت آیا تو نیستی آن لعینی که پیغمبر ص پدرت را لعن کرده وعایشه گفت دروغ گفت مروان این آیه در باره برادرمن نازل نشده لکن پیغمبر ص لعن فرمود حکم پدر مروان رادر حالتیکه مروان درصلب او بود ومروان بعضی بود از آنکسیکه پیغمبر ص لعن فرمود

**ودر تاریخ گزیده است** که معویه درهنگام فوتش بیکی از خراص خود گفت سه گناه بزرگ برخود میدانم اول آنکه درامر خلافت که حق حضرت امیر ع بود طمع کردم وبتقلب مملکت را از او گرفتم دوم آنکه زوجه حضرت امام حسن ع را بفریفتم تااورا بزهر جفا شهید کردم سوم آنکه یزید راولی عهد خود گردانیدم

**ودر حبیب السیر** از تاریخ حافظ ابرو نقل کرده که میگوید عجب است که بعضی ازمسلمین میگویند مقاتله ومخالفت معویه باحضرت امیرالمومنین ع موجب لعن وطعن معویه نیست چون او مجتهد بود و بر مجتهد بحثی نیست واین معنی از غایت تغافل ونهایت تجاهل است وچه خوب میگوید سنائی شاعر

| | |
|---|---|
| داستان پسر هند مگر نشنیدی | که از اوو سه کس او به پیمبرچه رسید |
| پدر اولب ودندان پیمبر بشکست | مادر او جگر عم پیمبر بمکید |
| او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت | پسر او سر فرزند پیمبر ببرید |
| بر چنین شخص کسی لعنت و نفرین نکند | لعنة الله یزیدا و علی آل یزید |

**ودر تاریخ الخلفاء** از شعبی روایتکرده که گفت قضاة چهار نفر بودند عمر وعلی وابن مسعود وزید بن ثابت ـ وفطنها وزیرکها نیز چهار نفر بودند معاویه وعمر وعاص ومغیره وزیاد بن ابیه

وسن معویه در حال فوت هشتاد سال بود تقریبا ومدمت خلافتش نوزده سال وچهار ماه وپنج روز بوده وقبرش در باب الصغیر است

**ودر حیات الحیوان است** چون معویه آثار مرك درخود دید چشمش را سرمه کشید وسرش را روغن مالید وبمسند خود تکیه نمود وبمردم اذن دخول داد واین شعررا انشاد کرد

| | |
|---|---|
| و تجلدی اللشامتین اراهم | انی لریب الدهر لا اتضعضع |

مردی ازعلویین حاضر بود فرمود

| | |
|---|---|
| و اذا المنیة انشبت اظفارها | القیت کل نمیمة لا تنفع |

وکسانیکه از اعلام درخلافت معویه ازدنیا رفتند حفصه وام حبیبه وصفیه و میمونه وسوده وجریره وعایشه زوجات حضرت پیغمبر ص وقثم بن عباس وعبیدالله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت و کعب بن مالك وجریر بن عبدالله البجلی وابوایوب الانصاری وسعد بن ابی وقاص وسعید بن زید و عبدالرحمن بن ابی بکر واسامة بن زید وابوهریره وابوموسی الاشعری وحسان بن ثابت ولبید شاعر و بعضی دیگر از اعلام بودند

دوم ـ یزید بن معویة بود و مادر یزید میسون بنت مجدل الکلبیه است

ولادتش ازمصباح استفاده میشود که سنه بیست وهشت هجری بود بعداز پدرش معویه بخلافت نسبشت ودرچهادهم ربیع‌الاول سنه شصت‌وشش هجری چنانچه در مصباح شیخ است یزید بدرك‌واصل شد درسن سی وهشت سالگی ودرحوار بین‌شام دفن‌شد پس‌مدت خلافتش‌پنج سال وهشت ماه‌الایکروز بود وودرغالب کتب‌تواریخ است که‌بدرك رفتن یزید درچهاردهم ربیع‌اول سنه شصت‌وچهارهجری بوده ودر اینمدت قلیله سه فتنه بسیار بزرك از او در عالم صادر شد

**فتنه اول** که اعظم مصائب وبلیات واقعه در عالم بود (قتل حضرت سیدالشهداءع) واهل بیت‌و اصحابش بودو کیفیت اسیری مخدرات عصمت وطهارت بود که مثلش درعالم دیده نشده ونخواهدشد

**فتنه دوم وقعه حره** وقتل اهل مدینه بود وجهتش این شد که چون یزید متهتك در معصیت بود حتی آنکه درتاریخ الخلفاء واقدی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت والله ماخرجنا علی‌یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من‌السماء لانه رجل‌ینکح امهات‌الاولاد البنات‌والاخوات و یشرب الخمرویدع الصلوة - لذا اهل مدینه اورا از خلافت خلع نمودند خبر بیزید رسید آنملعون جیش‌زیادی بسرداری مسلم بن‌عقبه روانه نمود مقاتله بااهل مدینه وفرموده درآن قضیه ازقریش وانصار سیصدو شش نفرمقتول شدند وشهر مدینه را غارت کرد ورفع بکارت هزار دختر بکررا نمودند

**فتنه سوم** بعد که‌جیش یزید ازقتل ونهب مدینه فارغ‌شدندرفتند بمکه معظمه بهجت قتال باعبدالله بن‌زبیرومسلم بن‌عقبة المری‌امیرلشگرشام نرسیده بمکه‌معظمه بجهنم‌واصل‌شد در بیست وسوم‌محرم‌الحرام سنه شصت وچهاروحصین بن‌نمیرسکونی را خلیفه خود نمود وهر سه قضیه درباب پنجم وششم اجمالا اشاره‌شدوایضا درتاریخ‌الخلفاء است که‌شخصی نزدعمر بن‌عبدالعزیز نام‌یزیدرا برد گفت‌قال‌امیرالمومنین یزید بن‌معویه عمر بن‌عبدالعزیز گفت چرا بیزید امیرالمومنین گفتی وامر کرد اورا بیست وپنج تازیانه زدند واز حسن بصری نقل کرده که‌گفت امراین مردم را دو نفرفاسد کردند

**اول - عمروعاص** که در غزوه صفین گفت لشگرمعویه قرآنهارا سرنیزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتحکیم شدند ومفسده این تحکیم تاروزقیامت باقیست

**دوم مغیرة بن شعبه** که عامل معویه بوددر کوفه معویه‌اورامعزول نموط بید بشام مغیره تاخیر انداخت‌حرکت خودرا معویه گفت‌چرا دیر آمدی گفت من از برای پسرت یزیدازمردم اخذ بیعت نمودم که‌بعد ازتوخلیفه باشد معویه گفت مردم کوفه بیعت کرده برخلافت یزیدگفت بلی‌معویه بشکرانه این مطلب‌دومرتبه اورا بحکومت کوفه منصوب‌نمود واین باعث شد که‌اینملعون بادعوی خلافت‌اینحو ازاعمال شنیعه ازاو صادرشد که وجب تعییروننك مسلمین شد - **در خلافت یزیدجناب ام‌لسلمه** ام المؤمنین از دنیا رحلت فرمود

**سوم از خلفاء بنی امیه معویة بن یزید بن معویه بود**

ودر حیات یزید مردم با او بیعت کردند وبعداز بدرك رفتن یزید دومرتبه مردم بااو بیعت کردند چند روزی که‌گذشت مردم راجمع نمود ورفت بالای منبر وگفت ایهاالناس مرا صلاحیت منصب خلافت نیست واز عهده امر بر نمی آیم اکنون شما بتکلیف خود دانا ترید هرکه را خواهید بجهت خلافت معین کنید

اکابر واعیان شام گفتند هر که را تو خلیفه بنمائی متابعت اورا خواهیم نمود گفت من لذتی از خلافت نچشیدم تاتبعات تعیین خلیفه بعد را تحمل بنمایم واوچهل‌روزخلافت نمود درسن بیست‌ویکسالگی از دنیا رفت وقبرمعویة بن یزید هم در شامست

**چهارم از خلفاء بنی امیه** بقول غالب اهل تواریخ که بدرك رفتن یزید رادرسنه شصت و چهار گفته‌اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیة بن عبدالشمس بن عبد مناف بود

واو پسرمروان عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است واو درسال دوم هجرت متولد شد ودر جنك جمل مروان خطاء تیری بطلحة بن عبدالله زد واورا بقتل رسانید وبعدازمعویه بن یزید بعضی ازاهل شام باوی بیعت نمودند وغالب اهل مکه ومدینه وبعضی ازاهل عراق باعبدالله بن زبیر بیعت کردند وپدر مروان بن حکم بن ابی العاص را پیغمبر لعن کرد

**ودراصابه است** که اصحاب داخل شدند برحضرت رسول ص وآنحضرت حکم بن ابی العاصرا لعن میکردند جبیر بن مطعم ازپدرش نقل کرده گفت من با پیغمبرص بودم که حکم بن ابی العاص گذشت پیغمبر فرمود ویل لامتی ممافی صلب هذا وپیغمبر اورا ازمدینه اخراج نمود بطائف وباپسرش مروان رفت بطائف ودرآنجا رانده شده بود تاوقتیکه برادر زاده‌اش عثمان بن عفان بخلافت نشست واذن داد اورا که برگردد بمدینه

**ودرمجلس میشوم معویه** که سنادید بنی امیه حاضر بودند وهریك ازآنها بحضرت مجتبی ع توهینی وحضرت جواب هریك را داد منجمله بمروان فرمود

( واما انت یامروان فلست انا سببتك ولاسببت اباك ولکن الله عزوجل لعنك ولعن اباك واهل بیتك وذریتك وماخرج من صلب ابیك الی یوم القیمة علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه وآله صدق الله وصدق رسول یقول الله تبارك وتعالی ) ( والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فمایزیدهم الاطغیانا کبیرا ) انت یامروان وذریتك الشجرة الملعونة فی القرآن

**و دریازدهم بحار** از اختصاص شیخ مفید روایتکرده که وارد شد سعدالخیر ابن عبدالملك بن عبدالعزیز بن عبدالملك بن مروان برادرزادهٔ عمر بن عبدالعزیز بحضرت باقرع وآنبزرگوار اورا سعدالخیر نامیده بودند درحالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یاسعد چراگریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم وحال آنکه از شجرهٔ ملعونه هستم که درقرآن مجید یاد فرموده حضرت فرمود تو ازآنها نیستی اموی منا اهل البیت آیا نشنیدی قول خدای تعالی راکه حکایت ابراهیم را میفرماید ومن تبعنی فانه منی

**ودرحیوة الحیوان است** وقتیکه مروان متولدشد اورا بردند خدمت حضرت پیغمبرص انحضرت فرمود ائذنوا له علیه وعلی من یخرج من صلبه لعنة الله الا المؤمن منهم وقلیل ماهم این قول اخیری باید اشاره باشد بحکایت سعدالخیر مروان بن حکم

وحکم بن ابی العاص در سنهٔ سی ودو هجری بجهنم واصل شد و عموی مروان مغیرة بن ابی العاص پیغمبرص خون اورا مباح فرمود

عثمان اورا در خانه خود پنهان کرد ـ وحی رسید که مغیره در خانه برادر زاده اش عثمان است پیغمبرص بامیرالمؤمنین ع فرمود شمشیر بردار وبرو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست ومغیره را آورد خدمت حضرت پیغمبرص وسه روزمهلت گرفت که اورا از مدینه خارج نماید بعد که عثمان از خدمت حضرت پیغمبرص خارج شد پیغمبر فرمود اللهم العن مغیرة بن ابی العاص والعن من یؤویه والعن من یحمله والعن من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه سقاء اوحذاء اورشاء او وعاء ویکنفر مرتکب تمام آن امورشد پس وحی نازل شد پیغمبرص امیرالمومنین ع وعمار باسر رافرستاد مغیره را بقتل رسانیدند

**ودرعقد الفريد است** که تولد مروان بن حکم درمکه معظمه درسال بعد از هجرت بودوبدرك رفتنش درسوم ماه رمضان سنه شصت وپنج هجری بود وسبب بدرك رفتنش این شد که مروان عاتکه بنت‌هاشم بن‌عتبة بن‌ربیعه راکه‌زوجه یزید بن‌معویه‌ومادرخالد بن یزید بود تزویج نمود یکوقتی‌مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد راعاریه گرفت بعدازمراجعت خالد اسلحه خودراکه بمروان عاریه‌داده بود مطالبه کردمروان نداد خالد اصرار کرد مروان متغیرشدبخالد گفت یا بن رطبه‌الاست کنایه‌ازآنکه پدرت مفعول بوده

خالدگریه کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنی بتو نخواهدگفت مروان‌داخل‌منزل‌شد وقتیکه خوابیدعاتکه امر کرد کنیزان فرشی بالای‌صورت‌اوانداختند واورا خفه کردند بعد ازخانه بیرون شدند فریاد زدند یا امیرالمومنین یا امیرالمومنین پسر مروان عبدالملك خبرشدآمد بعاتکه گفت اگر نبود که مردم میگفتند یك‌زنی پدرترا بقتل رسانیده‌هرآینه من ترا قصاصا بقتل میرسانیدم اما چه کنم که ازخوف مردم میترسم

**پنجم ازخلفاء بنی امیه عبدالملك بن مروان‌بود**

ولادت عبدالملك سنه بیست وشش هجری بود وفوتش در شوال سنه هشتاد وشش بود

**در درالمسلوکست** که درمرض موت عبدالملك بن مروان باو گفتند چگونه می‌بینی حال خودرا یاامیرالمومنین گفت کما قال‌الله تعالی ولقد جئتمونا فرادی کما خلقنا کم مرة وتر کتم‌ماخولنا کم‌وراء ظهور کم ثم‌قال تلك الدارالاخرة نجعلها للذین لایریدون علوافی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین وقال‌عند موته لیتنی کنت غسالا آکل بکسب یدی یوما فیوما ولم‌آل من امرالناس شیئا

**یعنی** ایکاش من لباس شوئی میبودم وازلباس شوئی امرم میگذشت ووالی امر مردم نمیشدم

فبلغ ذلك اباحازم المدنی فقال الحمدلله الذی جعلهم اذا حضرهم الموت یتمنون ماانحن‌فیه ولانتمنی عندالموت ماهم فیه

**ودر تاریخ الخلفاء** سیوطی است اگر نبود عیبی در عبدالملك مگر آنکه حجاج بن یوسف را والی برمسلمین نمود همین کافی بود درشقاوت‌وملعنت اوچون حجاج بیست ودوسال درعراقین‌حکومت نمود وجمعی ازصحابه وتابعین‌را بقتل رسانید وچقدرازمسلمین را محبوس نمود وبعضی‌ازمساوی‌حالات او در فصل ششم ازباب سابق ذکرشد فراجع

**وبدانکه** از زمان بدرك رفتن یزید بن‌معویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت وشش باشد کمافی المصباح تانیمه جمادی‌الثانیه هفتاد وسه که عبدالله بن زبیردرمکه‌معظمه کشته شد که شش سال ودوازده باشد خلافت بنی‌امیه غیرمستقرومتزلزل بوده

ودرایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی ازاعلام ازدنیا رفتند مثل عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری وعدی بن حاتم الطائی وسلیمان بن صرد الخزاعی ونعمان بن‌بشیر وزید بن ارقم ودربقیه ایام خلافت عبدالملك بن‌مروان هم جمعی ازاعلام ازدنیارفتند مثل‌جناب محمد بن‌الحنفیه که‌درسنه هشتاد ویك از دنیا رحلت فرمود

وجناب عبدالله بن جعفر الطیار که درسنه هشتاد ازدنیا رحلت فرمود واسماء بنت‌ابابکرمادرعبدالله بن زبیروسوید بن‌غفله وشریح قاضی وعمر بن حریث

**ششم از خلفاء بنی امیه ولید بن عبدالملك بن مروان بود**

والده اوعاتکه دختریزید بن معویه و این ملعون شقاوت را از دوطرف ارث برد ـ ولادتش سنه چهل وپنج هجری ودر نیمه‌جمادی‌الاخره سنه بود وشش درشام بجهنم واصل شد

**ودر تاریخ خلفاء است** کان الولید جبارا ظالما واز عمر بن عبدالعزیز روایتکرده قال وکانوولید بالشام والحجاج بالعراق وعثمان بن جنادره بالحجازوقرة بن شریك بمصر امتلئت الارض والله جورا واین ملعون قاتل حضرت امام زین العابدین ع بود وولید مملکت هند واندلس وخوارزم وسمرقند وکابل وفرغانه ر فتح نمود ومسجدحضرت رسول ص راوسعت داد وقبهٔ وصخره بیت المقدس راو بنا نمود ومسجد جامع دمشق راکه جامع بنی امیه گویند اوبنا نمود وگفتند خراج هفت ساله شام دراوخرج شد

**ودرحیوة الحیوان است** که چهارصد صندوق که درهر صندوقی بیست وهشت هزار اشرفی بود مصارف اوشد وگویا این شعر در باره اوگفته شده

سمعتك تبنی مسجدا من خیانة — و انت بحمد الله غیر موفق
کمنفقه الایتام من کسب فرجها — لك الویل لاتحنی ولا تتصدق

وولید مسجد حضرت رسول را وسعت داد در مدینه ومسجد اقصی را عمارت نمود و وضع منارات ازمخترعات ولید بن عبدالملك است وولید بجهت هر شخص زمین گیری خادمی معین کردو بجهت هر کوری عصاکشی معین کرد

ودر ایام خلافت ولید جمعی از اعلام ازدنیا رفتند مثل انس بن مالك وسهل بن سعد ساعدی وسعید بن مسیب وسعید بن جبیر که حجاج اورا بقتل رسانید

**هفتم ازخلفاء بنی امیه سلیمان بن عبدالملك بن مروان بود**

**ودرتاریخ الخلفاء است** که او عمر بن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرار داد واو امر او را امثال میکرد وعمال حجاج ملعون راعزل نمود وکسانی در که درزندان حجاج محبوس بودند رها کردو نمازدراول وقت را احیا نمود بعدازآنکه بنی امیه نماز ازاول وقت را بتاخیرانداخته بودند

واز ابن سیرین نقل کرده گفت رحم الله سلیمان افتتح خلافته باحیائه الصلوة لمواقیتها و اختتمها باستخلاف عمر بن عبدالعزیز

ولادت سلیمان سنه شصت هجری بود ورحلتش روزجمعهٔ دهم ماه صفر سنهٔ نود وهشت یا نود ونه هجری بودوقبرش در آبق است که ازاعمال جبل قنسرینست واوشهری بوده در دومنزلی حلب

**ودر در المسلوکست** که بعدازاینکه سلیمان بن عبدالملك جعفر برمکی را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که درفصل ششم از باب سابق گفته شد وقتیکه جعفر برمکی وارد شد سلیمان خوشنود شد وازجای خود حرکت کرد واورا اذن جلوس دادند قدری نگذشت که صورت سلیمان درهم کشیده شدو گفت لاحول ولاقوة الابالله وبجعفر برمکی گفت برخیز از نزد من حاجب آمر وجعفر را ازجای خود حرکت داده خارج نمود وهیچکس جهتش را نفهمید

چون مجلس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرضکرد شماجعفررا از بلخ طلبیدید بعد که حاضر شداورا ازخودٔ دور کردی

سلیمان گفت اگر ازراه دور نیامده بود امرمیکردم گردنش را بزنند چون بااوسم قاتل بود

آنمرد رفت نرد جعفروتفصیل راگفت وسوال نمود که باتوسم قاتل بود

گفت بلی والان هم آن سم بامن هست در زیر نگین انگشتر من چون سلاطین از پدر انم طلب اموال میکردند وآنها را عذاب میکردند ومن ترسیدم که خلیفه بمن چنین تکلیفی بکند لهذا سمی با خود برداشتم

که خودرا باین سم هلاك بنمایم ومبتلا بذلت واهانت نشوم
پس آنمرد آمد نزد سلیمان واورا خبر دار نمود ازقصد جعفر سلیمان تعجب کرد وجعفر رامخلع نمودو پهلوی خود نشانید بعدجعفر ازسلیمان سؤال کرد که از کجا دانستید که نزدمن سم قاتل است سلیمان گفت بامن دو خرزه ودو مهره است که خواص آنها اینست که اگر در مکانی حاضر باشند وسمی هم حاضر بشوداین دومهره حرکت میکنند ووقتیکه تووارد شدی این دومهره حرکت نمودند ووقتیکه خارج شدی این دومهره ساکن شدند فهمیدم که باتوسم است بعدآن دو مهره را باز کرد و نشان داد مثل دو جزع یمانی بود
**ودرحیات الحیوان است** که روز جمعه سلیمان بن عبدالملك از حمام بیرون شد حلهٔ سبزی پوشید وعمامهٔ سبزی بسر گذاشت و برفراش سبزی نشست واطرافش سبزه چید و بآئینه نظر کرد و گفت پیغمبرما رسول بود واابابکرصدیق وعمرفاروق وعثمان صاحب بود و علی شجاع بود ومعویه حلیم بود ویزید صبور بود وعبدالملك سائس بود و ولید جبار بود ومن پادشاه جوان هستم بعد بیرون شد که برود بنماز جمعه زنی میان صحن منزل این رباعی را خواند

انت نعم المتاع لو کنت حیا  غیر ان لا بقآء للانسان
لیس فیما بدالنا منك عیب  عابه الناس غیر انك فان

بعد از فراغ از نمازمراجعت نمود بمنزل سؤال نمود ازآن که چه گفتی وقتیکه من از منزل خارج شدم گفت من بشما چیزی نگفتم وشمارا ندیدم سلیمان گفت اناالله وانا الیه راجعون خبر مرگ بمن رسید و جمعهٔ دیگر از دنیا رفت
**هشتم ازخلفای بنی امیه عمربن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بود** که بعد از پسرعمش سلیمان بخلافت نشست
والده اوام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطابست وزوجه اش فاطمه بنت عبدالملك بن مروان بود و شاعر در حق او گفته

بنت الخلیفة والخلیفة جدها  اخت الخلیفة و الخلیفة بعلها

ولادتش در حلوان بود که قریه ایست از قرای مصرشب عاشوراء سنهٔ شصت ویك هجری ودر دهم ماه رجب سنه صد وده درديرسمعان که ازاعمال حمص است مسموما از دنیارحلت نمود
**ودرحیوة الحیوان است** اولیکه عمربن عبدالعزیز بخلافت نشست داخل مسجد شد ورفت بالای منبر و گفت
ایهاالناس من مبتلاشدم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم وبدون آنکه مسلمین صلاح بدانند ومن خودرا ازخلافت خلع نمودم وبیعتم را ازگردن شما براشتم پس شما اختیار کنیداز برای خلافت غیرمرا یکمرتبه مسلمین صیحه کشیدند و گفتند اناقد اخترناك ورضیناك امیرنا بالیمن والبر که وچون ساکت شدند عمرخطبهٔ خواند ودر آخر خطبه گفت
ایهاالناس من اطاع الله وجبت طاعته ومن عصی الله فلاطاعة له اطیعونی ماطعت الله فان عصیته فلا طاعة لی علیکم
بعداز منبر فرودآمد وداخل دارالخلافه شد وامر کرد پرده هارا کندند وفرشها راجمع کردندوامر کرد همه آنهارا فروختند وثمن آنهارا داخل دربیت المال مسلمین نمودند
ودر زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز جامه ها و عمامه ها و پیرهن وقبا وردا و کفش اورا قیمت

نمودند وقیمت تمام آنها مساوی بادوازده درهم شد

**ودرمروج الذهب است** که عمر بن عبدالعزیز در جوانیش ازغلامش خیانتی دید خواست او را انتقام نماید - غلام گفت

آیا توخیانت بمولای خود نکرده گفت چرا گفت آیا مولای تو درمجازات توشتاب کرد عمر فورا متنبه شد و اورا آزاد کرد واین موجب توبهٔ اوشد

**و بروایتی** غلام بعمر گفت بیاد آورشبی را که صبحش روز قیامت است - ودر وقت مناجات بسیار میگفت یاحلیما لا یعجل علی من عصاه

**ودرمجموعه ورام است** که از کلمات عمر بن عبدالعزیز است **وان** امرء لیس بینه وبین آدم اب حی لغریق فی الموتی

**ودر تاریخ الخلفاء از** حضرت باقر روایت کرده قال ع عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه وانه یبعث یوم القیمة امة وحده

**وازقیس** روایتکرده قال مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون

**وموسی بن اعین** گفت درزمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند وگرگ دریك مکان میچریدند وگرگها ابدا معترض گوسفندها نمیشدند یکشب دیدم گرگها متعرض گوسفندها شدند گفتم لا بد مرد صالح عمر بن عبدالعزیز هلاك شده بعد که معلوم شد عمر همانشب هلاك شده بود

**ومسلمة بن عبدالملك** گفت رفتم بعیادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چرکینی است بزوجه‌اش فاطمه دختر عبدالملك بن مروان گفتم چرا جامه‌اش را تنظیف نمیکنی گفت والله جامه دیگر ندارد که عوض کند

**ودر روایت است** که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه‌اش فاطمه یك جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملك باو داده بود که مثل ومانند نداشت شوهرش گفت راضی شو که داخل بیت المال مسلمین بشود یاراضی شو که تراطلاق بدهم من راضی نمیشوم باتو واین دانه جواهر دریك خانه باشم فاطمه عرض کرد من ترا اختیار میکنم وآن دانه جواهر را داخل بیت المال مسلمین نمود بعد که عمر ازدنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملك بمسندخلافت نشست گفت اگر بخواهی آن دانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من نیستم که درحیات شوهرم اطاعت وی کنم وبعدازفوتش عصیان وی نمایم

وفاطمه گفت از وقتیکه عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست ابدا غسل نکرد نه ازجنابت ونه از احتلام چون روزها مشغول قضاء حوائج مسلمین ورد مظالم عباد بود وشبها مشغول عبادت بود

**ودر خیرات حسان است** که مادر فاطمه زوجه عمر بن عبدالعزیز عاتکه بنت یزید بن معویه بود

**ودرروضة الانوار** محقق سبزواری فرموده بعدازفوت عمر بن عبدالعزیز اورا درخواب دیدند وازحال اوسؤال کردند گفت یکسال مرا در پرده حجاب نگهداشتند بجهت آنکه سوراخی درپلی بود و پای گوسفندی درآن فرورفت ومجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد باتو بود چرا درامور تهاون کردی که اینحیوان صدمه بخورد

**ودر درالسلوك است** که طاوس کیسال خولانی نوشت بعمر بن عبدالعزیز ان اردت یکون عملك خیرا فاستعمل اهل الجنة - فقال عمر کفی بها موعظة

**یعنی نوشت** که اگر بخواهی تمامی کارهای توخوب باشد کارهایت را بمومنین که اهل بهشتند واگذار کن عمر گفت همین موعظه مراکافیست

**وحکایت شده** که عمر بن عبدالعزیز غلامی داشت که اورا خازن بیت المال مسلمین نموده بود و

عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها آمدند نزد پدرشان و گفتند زنها و دخترهای رعیت ما را ملامت میکنند که شما دخترهای خلیفه هستید و شما یك پیراهن نوی ندارید که امروز در بر کنید

عمر بن عبدالعزیز از گفته‌های دخترها خیلی محزون شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض برادر سر ماه که شد از مشاهره خود قرض را ادا میکنم که بجهت این دخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیرالمومنین شما اطمینان دارید که سر ماه زنده خواهید بود که دینتان را ادا کنید

عمر فرمود

نه والله یکنفس بخود امید زندگی ندارم بعد بدخترانش فرمود شما شهوتتان را فرو نشانید چون داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه شهوتش را فرو نشاند

**ودر تاریخ الخلفاء** از عمر بن مهاجر نقل کرده نفقه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو درهم بود

**وبدانکه** در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنهٔ زیادی دارد

**منجمله** آنکه نهی کرد مردم را از سب حضرت امیر ع و حال آنکه اتباع معویه و بنی امیه از سنه چهل و یك که ابتداء خلافت معویه بود تا سنه نود و نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آنبزرگوار را در خطب و منابر سب میکردند که شاعر میگوید

و علی المنابر تعلنون بسبه　　　وبسیفه نصبت لکم اعوادها

وعمر بن عبدالعزیز قرار داد بعوض سب کردن این آیه را بخوانند ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی‌القربی وینهی عن الفحشآء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون

**ودر شرح ابن ابی الحدید** از سید رضی رحمه‌الله نقلکرده که میگوید

یا بن عبدالعزیز لو بکت　　　العین فتی من امیة لبکیتك
الت نزهتنا من السب والقذف　　　فلو امکن الجزآء جزیتك الخ

**ومنجمله** عمر بن عبدالعزیز فدك و منافع اورا رد کرد بحضرت امام محمد باقر ع و منسوبین به حضرت امیر ع را محبت و احسان مینمود بخلاف اقرباء خویش

**و در روضات الصفا** از حضرت باقر روایتکرده که فرمود درمیان هر قومی مرد صالح و نیکوکاری میباشد و از بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است

واز فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع روایت شده که همیشه عمر عبدالعزیز را مدح و ثنا میکرد و میفرمود که اگر او زنده بودی ما را بهیچکس حاجت نبودی انتهی

**ومنجمله** عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی فاطمه را بر بنی امیه

**درمناقب** از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود لما ولی عمر عبدالزیز اعطانا عطایا عظیمة و دخل علیه اته فقالوا ان بنی امیة لا یرضون منك بان تفضیل بنی فاطمه فقال افضلهم لانی سمعت حتی لا ابانی الا اسمع رسول‌الله کان یقول ان فاطمه شحنة منی یسرنی ما اسرها و یسوئنی ما اسائها فانا اتبع سرور رسول‌الله واتقی مسائته

**ومنجمله** عمر بن عبدالزیز قائل بود بفضیلت حضرت امیر ع بر سایر خلفاء ـ چنانچه ابن ابی ـ **الحدید** در نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند برفضیلت حضرت امیر ع بر خلفاء ماضین واز ایشان است خالد بن سعد بن ابی العاص و عمر بن عبدالعزیز و حکایاتی هم در اینخصوص نقل میکنند وقصه سعدالخیر ابن عبدالملك بن مروان گذشت

**نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملک بن مروان بود**
و او بعد از پسرعمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در بیست و پنجم ماه شعبان سنه صد و پنج از دنیا رفت درسن سی وهفت سالگی
**ودرحیوة الحیوان است** که‌و فاتش در اربل بود واورا بروی دوشها آوردند بدمشق وبین باب حیابیه وباب الصغیردفن کردند
**درحبیب السیراست که یزید بن عبدالملک** بن مروان درآخر عمرش بولایت اردن باکنیزی که محبوبه او بود در بوستانی صحبت میداشت ویزید دانه‌های انگور رابجانب او میافکند واو بدندان میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه جسته بسیار بسلفیه تا از دنیا رفت یزیدپلید یکهفته میته‌را نگهداشت وچند مرتبه باوی مباشرت کرد آخرالامر بنا برملامت یکی ازمقربان آن جاریه رادفن کرد واندوهناك از مقبره اوبازگشت ومدت هفت یکروز باکسی صحبت نکرد ودرهمان ایام بجهنم واصل شد انشدکم بالله به بینید چه اشخاص دنیا پرست نفس پرست مدعی خلافت حضرت خاتم النبیین ص شدند

**دهم ازخلفای بنی امیه هشام بن عبدالملک بن مروان بود**
واو درششم ربیع‌الاخر سنه‌صد وبیست وپنج ازدنیارفت درسن پنجاه وسه‌ومدت خلافتش نوزده سال وهفتماه ویازده روز بود وقبرش در رصافهٔ شامست (ورصافه موضعیست در نزدیکی شام درقرب رقه که خود هشام او را بنا نموده بود
**درحیات الحیوان است** عبدالملك بن مروان در خواب دیدکه در محراب چهار مرتبه بول کرد سعیدبن مسیب تعبیر کردکه چهار نفر ازاولاد اوبخلافت می نشیند وهمین هم‌شد اول ولید بن‌عبدالملك بود دوم سلیمان بن‌عبدالملك سوم یزید بن عبدالملك چهارم هشام بن عبدالملك
واوبسیار صاحب سیاست بود واموال زیادی جمع کرده بود وموصوف بود ببخل و بحرص وگفته شده بقدریکه‌اومال‌جمع کرد هیچیك ازخلفا اینقدرمال جمع نکردند
**ودرمروج الذهب است** ان السواس من بنی امیه ثلاثه معویه و عبدالملك وهشام
**در درالمسلوك** نقل‌کرده وقتیکه هشام بحج مشرف‌شد لباسهای اورا بششصد شتر حمل نمودند ووقتیکه ازدنیارفت کفن نداشت‌واینقد بدنش‌روی‌زمین باقی‌ماند تامتعفق شد چون برادرزاده‌اش‌ولید بن یزید بن عبدالملك دشمن هشام بود وبعد از فوتش جمیع اموالش‌را ضبط کرد حتی کفنی از برای او نگذاشت
**ودرناسخ التواریخ است** وقتیکه هشام ازدنیا رفت یازده پسرداشت وبهرپسری دوکرور دینار ارث رسید وعمر بن عبدالعزیز هم که از دنیا رفت یازده پسر داشت و بهر پسری یکدینار ونیم ارث رسید واولاد عمر بن‌عبدالعزیز بقدری‌صاحب ثروت شدند که‌یك تن‌ازایشان صدهزارسواررا برصدهزار اسب درجهاد سبیل‌الله تجهیز مینمود واما اولاد هشام بن عبدالملك چنان فقیرشدند که بعضی ازایشان بتافتن تون حمام رزق خودرا تحصیل مینمودند
و حکایت محمد بن هشام بن عبدالملك و محمد بن زید علی بن الحسین در فصل چهارم از باب ششم گفته شد
**ودرحبیب السیر** از شیخ احمد بن اعثم نقلکردکه روزی هشام بن عبدالملك بن مروان با جمعی ازملازمان خودرفت درناحیه ازنواحی شام بشکار ناگاه گرد وغبار بسیاری ازدورمشاهده کرد باغلامش

رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی بار تجارت بسته از شام میرود بکوفه و بزرک آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا وانوار معرفت از بشرهٔ او لامع بود هشام بآن پیرمرد سلام کرد گفت ای پیر مرد تو از چه قبیله هستی وحست ونسب تو چیست

پیر مرد گفت توحسب ونسب مراچه میخواهی والله اگر من عزیز ترین قبایل عرب باشم بتو سودی ندارد واگر ذلیل ترین قبایل باشم بتو زیانی ندارد

هشام خنده کرد گفت ظاهرا شرم میکنی که حسب ونسب خود را بیان کنی

پیرمرد گفت این تصور برخلاف واقع است بلکه چون کراهت چهره وقباحت هیئت ترا دیدم دانستم دنائت حسب ونسب ترا وشکر الهی را بجا آوردم از علو خاندان وسمو دودمان خود

هشام گفت مگر تو از چه قبیله هستی پیرمرد گفت ازقبیله بنی الحکم

هشام گفت عجب قبیله ننك آور ناپسندی داری خوب میکنی که ازمردم پنهان داری

پیرمرد گفت چرا بی سبب ازاکابر واشراف عرب عیب خوئی میکنی مگر حسب ونسب تو چیست

هشام گفت من از قریشم پیرمرد گفت درمیان قبیله قریش اشراف عالی مرتبه و ارذال بی معرفت هر دو یافت میشود تو از کدام طایفه هستی

هشام گفت من از بنی امیه هستم

پیر مرد خندید گفت الحق عزیز قوم وشریف قبیلهٔ شرمت بیاید از این نسب عارت بیاید از این حسب مگر نمیدانی که بنی امیه درجاهلیت سود پول میخورده اند ودر اسلام باعترت طاهره حضرت خیرالانام چه عداوتها ورزیدند رئیس شما خمار بود درغزواتیکه بجهت مسلمین اتفاق افتاد وشما حاضر بودید روی بهزیمت وفرار گذاردید بمقتضای اخبار صحیحه شما ازاهل جهنمید وعجب است که از قبایح اعمال خود شرم ندارید

**یکی از بزرگان قبیله شما عفان پدر عثمان است** واو بمرض ابنه مبتلا بود واین اشعار را که عفان درمفارقت معشوق خود گفته دلیل واضح وشاهد صدقی است برای اینمطلب میگوید

یا جوارالحی عذبیه　　یاجواری لا یلینه　　کیف لاانقل البقار　　قدحجبواعنی مولامینه

کم تاومونی علی رجل　　بوسقانی ثم ساعیة

**ودیگر از بزرگان** قبیله شما عتبة بن ربیعة بن عبدالشمس بن عبد مناف بود پدر هندجگرخوار که در غزوه بدر کبری علم مشکر کین بدست او بود

**ودیگر از بزرگان شما ابوسفیان صخر بن حرب بود** که هم خمار بود وهم بیطار و او در جاهلیت کفاررا بجنك باسیدابرار ترغیب وتحریص میکرد وبعدهم که بحسب ضرورت اظهاراسلام کرد همه اوقات بطریق غدر ونفاق سلوك مینمود

**ودیگر معویه بن ابی سفیان است** که درخبث وسوء عقیده بمثابهٔ بود که باولی خداووصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود وزیاد بن ابیه پلیدرا بپدرخود ابوسفیان ملحق نمود - وحدیث صحیح الولد للفراش وللعاهر الحجر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولد للعاهر وللفراش الحجر وپسر بد اختر خودرا ولیعهد خود نمود وبراهلبیت پیغمبر ص مسلط کرد

**ودیگر از بزرگان شما عقبة بن ابی معط بن ابان بن ابی عمر و بن امیه عبد شمس**

بن عبدمناف است که از جهودان صفوریه بود وحضرت پیغمبر ص اورا ازقریش نفی کرد شما نسب اورا بخود ملحق کردید آخرالامر حضرت امیر المومنین علیه السلا بامر پیغمبر ( ص ) بیك ضربت سراو را از بدن جدا کرد

ودیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبه است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثما بن عفان که دائم الخمر بود ووقتیکه امارت کوفه را داشت صبحی مست میان محراب ایستاد و نماز صبح راچهار رکعت بجای آورد وگفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر بگذارم واین قضیه برعثمان ثابت شده اورا حد زد وخداوند آیهٔ شریفه ( ان جائکم فاسق بنبا ) را دربارهٔ او نازل فرمود

ودیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش مغیرة بن ابی العاص وپسرش مروان است که رسول ص خدا برهرسه لعنت فرموده

ودیگر از بزرگان شما عبدالملك بن مروان است که اشراف وصالحین را خوار نموده و اشرار وفجار را بنصرت برگزیده ومقرب ترین مردم نزد اوحجاج بود که فسق وضلالت او بر جمیع مسلمین واضح ومعلوم مست

وقضیه منجنیق نهادن بخانه کعبه معلوم ومشهور است وظلمهائیکه آنملعوم بر اهل بیت پیغمبر ص وبراولیاء وصحابه وتابعین نمود بتواتر ثابت ومحقق است

و یکی از نسوان شما هند ملعونه است دختر عتبة ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف که حلی وزیور خویش را بجهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد جگر آن بزرگوار رابیرون کشید برد نزد هند آنملعون اورا مکید ازعداتیکه باآنحضرت داشت

ودیگر از نسوان شما ام جمیله خواهر ابوسفیان زوجه ابی لهب است که آیه حمالة الحطب در شان او نازل شد

وایضا شجرهٔ ملعونه در قرآن مجید بالاتفاق کنایه از بنی امیه است

الحاصل از بیانات فصیحهٔ بلیغهٔ این پیرمرد هشام وغلامش رفیع مبهوت ومدهوش شدند بعد که بخود آمدند فرستاد عقب آن پیرمرد که اورا بقتل برساند پیر ازغایت فراست هشام راشناخته بودوبلباس مبدل که کسی اورا نبیند ونشناسد ملبس شده وبی راهمه رفت تا رسید بکوفه

ودر ایام خلافت هشام جمعی اعلام از دنیا رفتند

مثل قاسم بن محمد بن ابی بکر جد امی حضرت صادق ع وابوالطفیل عامر بن رائلة الصحابی ومخدره فاطمه وسکینه بنتی الحسین

وگویا بامر هشام بن عبدالملك بن مروان ابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن مروان که خلیفه سیزدهم ازخلفاء بنی امیه است حضرت امام محمد باقر ع را مسموم نمود

یازدهم ازخلفای بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالملك بن مروان بود

واومشهور بود به ولید فاسق که قرآن را پاره کرد وبامنکوحه‌های پدرش وطی کرد و برکه از شراب درست کرده بود وخود را در آن میافکند وچندان میاشامید که اثر نقص در بر که ظاهر میشد

وبجهت اشتهارش بمنکرات و تظاهرش بکفروبه زندقه اهل شام اجماع نمودند بخلع او واو را بقتل رسانیدند

در حیات الحیوان است لم یکن فی بنی امیه اکثر ادمانا للشرب واشد تهتکا واستخفا فابامر الامة ولید بن یزید

یکروز تفال نمود بقرآن مجید آیهٔ شریفه آمد ( فاستفتحوا وخاب کل جبار عنید ) پس مصحف را جو ید وانشاد کرد

اتوعدنی بجبار عنید  فها انا ذاك جبار عنید
اذاما جئت ربك یوم حشر  فقل یارب مزقنی الولید

چند روز نگذشت که ببدترین اقسام قتل کشته شد وسرش را در شهر گردش دادند وبعد بباب قصر آویختند پس ببلند ترموضعی ازسور بلد آویختند ـ

وبعضی گفتند که آن پلید نسبت بحضرت ختمی مرتبت این شعر را گفت

یلعب بالخلافة هاشمی  بلا حق اتاه ولا کتابی
فقل لله یمنعنی طعامی  و قل لله یمنعنی شرابی

ودرحدیث وارد شده که فرمودند لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و هوشر من فرعون پس علماء تاویل کرده اند بولید بن یزید

و در تاریخ الخلفا است که تولد ولید درسنه نود بود وقتلش جمادی سنه صد و بیست وشش بود

**دوازدهم از خلفای بنی امیه یزید ولد ولید ولد عبدالملك بود**

واو اول خلیفه بود که مادرش کنیز بود وملقب بود بیزید ناقص چون عطیات مردم را ناقص وکم کرد وبسیره عمر بن عبدالعزیز مشی میکرد واهل عبادت وصاحب ورع بود وپسر عمش ولید بن یزید رااو بقتل رسانید وخود اوفجاتا فوت نمود درجمادی الاخره یا هفتم ذیحجه سنه صدو بیست وشش در بحیرا که قریه ایست ازقراء دمشق ودرهمانجاهم دفن شد ودروقت فوت سنش چهل سال بود

**سیزدهم از خلفای بنی امیه ابراهیم بن ولید بن عبدالملك بن مروان بود**

که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت نشست ودرهفدهم ماه صفر سنه صدو بیست وهفت مروان الحمار خروج نمود وابراهیم را ازخلافت خلع نمود وابراهیم بامروان الحمار ابن محمد بن مروان بن حکم

**که چهاردهم ازخلفای بنی امیه** بود بیعت کرد ومروان الحمار بخلافت نشست تادوازدهم ربیع الاول سنه صدوسی ودو چنانچه درمصباح شیخ است که دولت بنی المروان منقرض شدو درذیحجة الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب عموی سفاح مروان الحمار رادرقریه ازقرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابومسلم مروز

ودر حبیب السیر از حمزه اصفهانی نقل کرده که ابومسلم درسنه ماٴهجری دراصفهان متولد شد ودر کوفه نشو ونما کرد ودر نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس وبرادرسفاح ومنصوررسید واوچون درناصیه ابومسلم آثاراقبال مشاهده کرد درسنه صد وبیست وهشت اورا بامارت خراسان فرستاد واو درخراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت مینمود جمع کثیری دست بیعت بوی دادند وابراهیم امام مکتوبی بابومسلم نوشت که درآخرماه رمضان سنهٔ صدو بیست ونه خروج نمایند برمروانیان ـ این بود که عید رمضان همانسال ابومسلم امر کرد سلیمان کثیررا که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند ـ بعدا بومسلم کاغذی نوشت بنصرسیار که قبل ازابومسلم ازجانب بنی امیه والی خراسان بود واورا دعوت نمود به بیعت نمودن باعباسیان ـ نصرمتحیرماند که چه کند بعدازهشت ماه غلام خود یزید را باچند هزارسوار بمحاربه ابومسلم روانه کرد بعدازمحاربات یزید واصحاب نصرسیار شکست خورده ـ

مراجعت نمودند نصر سیار بسیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان با بومسلم ملحق شدند

ابومسلم عزم نمود مبارزت با نصر سیار را نصر دانستکه تاب مقاومت با ابومسلم را ندارد لهذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریض شد اورا بمحفه نشانیده بردند بساوه و در ساوه از دنیا رفت

وابومسلم بعداز فرار نصر سیار تمام ممالك خراسان را متصرف شد و در مرو رایت اقتدار برافراشت وهریك از اصحاب نصر سیا و از مروانیه را که میدید بقتل میرسانید بقیه تفاصیلش درخاتمهٔ باب ششم ذکر خواهد شد إنشاء الله

وخروج جناب عبدالله معویة بن عبدالله بن جعفر طیار وشهادت آنجناب و خروج ضحاك بن قیس و انتقال دولت بنی امیه به بنی العباس درایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس معلوم شد که ابتداء خلافت معویه بن ابی سفیان که دهم ربیع الاول سنه چهل و یك باشد تا انتهای خلافت بنی المروان که دوازدهم ربیع الاول سنه صد وسی و دو باشد نود ویکسال و دو روز بود که مطابق میشود باهزار و نود و دو ماه و دو روز تقریبا ـ ودرسوم ماه رجب سنه شصت و شش هجری عبدالله بن زبیر درمکه معظمه بخلافت نشست و اهل مکه باوی بخلافت بیعت کردند تا نیمه ماه جمادی الاخره سنه هفتاد وسه که عبدالله بن زبیر درمکه معظمه کشته شد بجندیکه عبدالملك بن مروان بسر داری حجاج بن یوسف الثقفی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود

الباقی از ایام خلافت بنی امیه

هشتاد و چهار سال و بیست

روز که مطابق باهزار

وهشت ماه و بیست

روز بوده باشد

ودر تفسیر آیهٔ شریفهٔ («لیلة القدر خیر من الف شهر»)

تفسیر بهزار ماهی شده که مدت سلطنت بنی

امیه بوده تقریبا

**والحمد لله اولا و آخر**

**و ظاهرا و باطنا**



# باب هشتم

## دراسم ولقب وکنیه ونسب ودر تاریخ ولادت وشهادت
## حضرت مبین الحقایق والدقایق امام
## جعفر الصادق علیه السلام

در تعیین زوجات واولاد واقارب وبعضی ازتواریخ مهمه متعلقه
بزمان امامت آن بزرگوار ودر ذکر قبور
معتبر که واقعه دربلده طیبه قم
**ودرآن هشت فصل ویك خاتمه است**

## فصل اول
**در اسم ولقب وکنیه ونسب آن بزرگوار**

**اما اسم** شریف آنحضرت جعفر است واشهر القاب آن بزرگوار صادق است واشهر کنای آن بزرگوار ابوعبدالله است

**ودر بحار** از مناقب ازمحاسن برقی روایتکرده که حضرت صادق ع بضریس کنانی فرمودند چرا پدرت ترا ضریس نامید

عرضکرد پدرشما چرا شمارا جعفر نامید حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا ضریس نامیده چون ضریس اسم یکی از اولادهای شیطان است واما پدر بزرگوار من بعلم و معرفت اسم مراجعفر نامیده چون جعفراسم نهریست در بهشت

**وشیخ صدوق** ره درکتاب علل الشرایع از پیغمبر ص روایتکرده که فرمود هرگاه متولد شود پسرمن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع پس نام بگذارید اورا صادق چون ازاولاد او شخصی ظاهرشود اسم اوجعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی واورا کذاب میگویند انتهی (مراد جعفر بن علی الهادیست)

**و امانسب شریف آن بزرگوار** والد ماجد شان حضرت امام محمد باقر ع والده ماجدشان دراصول کافی وغیر آن از کتب معتبره است که ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده ووالده ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی ابکر بوده

ودر عمدة الطالب است که حضرت صادق ع علیه السلام فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین و یقال له عمود الشرف

وایضا **دراصول کافی** از حضرت صادق روایتکرده که سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر وابوخالد کابلی از ثقات حضرت علی بن الحسین ع بودند بعد فرمود و کانت امی ممن امنت واتقت واحسنت والله یحب المحسنین قال وقال ابی ع یاام فروه انی لادعوالله لمذنبی شیعتنافی الیوم واللیلة الف مرة لانا نحن فیما ینوبنا من الرزایا نصبر علی مانعلم من الثواب وهم یصبرون علی مالایعلمون بیان النون نزول الامر

**ومسعودی** در اثبات الوصیة فرموده و کان ابوها القاسم من ثقات اصحاب علی بن الحسین ع وکانت من تقی نساء زمانها وروت عن علی بن الحسین ع احادیث منها قوله لها یا ام فروه انی لادعو لمذنبی شیعتنا

فو الیوم واللیل الف مرة لانا نصبر علی ما نعلم وهم یصبرون علی مالا یعلمون وهذه الروایة نظیر ما فی الکافی باسناده عن ابی عبدالله ع قال ع انا صبر وشیعتنا اصبر منا قلت جعلت فداك کیف صاروا شیعتکم اصبر منکم قال لانا نصبر علی ما نعلم وشیعتنا یصبرون علی مالا یعلمون

**ومحدث قمی** در انوار البهیه میفرماید مخدره ام فروه والده حضرت صادق ع خواهری داشت ام حکیم که عیال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود وآن از اسحق پسری آورد مسمی بقاسم و او بسیار جلیل القدر بود وامیر یمن بود وقاسم پسری آورد مسمی بداود المکنی بابی هاشم الجعفری البغدادی العالم الورع الثقة الجلیل وجناب ابی هاشم درك کرد حضرت رضا و بقیهٔ ائمه اطهار را وازو کلای ناحیهٔ مقدسه بود واز آل ابی طالب کسی مثل او نبود در علو نسب در زمانش چون بسه پدر منتهی میشود بجناب جعفر بن ابیطالب قاسم واسحق وعبدالله

ودر جمادی الاول سنه دویست وشصت ویك در بغداد از دنیا رفت وقبرش مزار مشهوری است چنانچه مسعودی تصریح فرموده انتهی

## فصل دوم در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

**در اصول کافی وارشاد مفید است** ولد ابوعبدالله سنه ثلث وثمانین

**وقال ابن شهر آشوب** ولد ع بالمدینة یوم الجمعة عند طلوع الفجر ویقال یوم الاثنین لثلث عشر لیلة بقیت من شهر ربیع الاول سنه ثلث وثمانین من الهجرة

و کذا فی روضة الواعظین واعلام الوری

**قال الشهید فی الدروس** ولد بالمدینة فی یوم الاثنین سابع عشر شهر ربیع الاول سنة ثلاث وثمانین

پس معلوم شد که ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربیع الاول سال هشتاد وسه بوده

## فصل سوم در تاریخ رحلت و شهادت آن بزرگوار

در اصول کافی وارشاد مفید وروضة الواعظین است ومضی فی شوال سنه ثمان واربعین و ماة وله خمس وستون سنه

**وفی الدروس** وقبض ع فی شوال وقیل فی منتصف رجب یوم الاثنین سنه ثمان واربعین ومأه

**وفی اعلام الوری** ومضی ع فی النصف من رجب ویقال فی شوال سنه ثمان واربعین و مـأه

پس معلوم شد کـه اصح در باب شهادت آن بـزرگوار آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل وهشت بوده

چنانچه مجلسی در جلاء العیون فرموده خلافی نیست که رحلت آنحضرت درسال صد وچهل و هشت واقع شد خلاف آنستکه در ماه شوال بوده وبعضی دوشنبه پانزدهم ماه رجب سنه مذکور گفته اند انتهی لکن کسانیکه ماه شوال گفته‌اند تعیین روز را نکرده اند مگر در جنات الخلود گفته بیست و پنجم

وبنا برمختار در تزویج رحلت حضرت امام زین العابدین وحضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم اجمعین آن بزرگوار یازده سال وده ماه وهشت روز باجدش حضرت امام زین العابدین بوده وبعدازجد بزرگوار نوزده سال وده ماه ودوازده روز باپدر بزرگوارش حضرت باقر ع بوده و بعداز پدر بزرگوارش سی وسه سال وده ماه وهیجده روزمدت امامتش بوده وده سال که اززمان سلطنت منصور دوانقی گذشت بامر آنملعون آنحضرت رامسموم نمودندو گفتند که انگور مسموم بآنحضرت خورانیدند وآنحضرت به آباء گرامش ملحق شدو بالاتفاق آن حضرت در بقیع در پهلوی پدر بزرگوارش وجد تاجدارش وعم گرامش حضرت مجتبی ع مدفون شد

**ودردمعة الساکبه** ازمسعودی نقلکرده که بر روی قبر این بزرگواران در بقیع سنگی است که بر او نوشته است ( بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله مبیدالامم ومحیی الرمم هذاقبرفاطمه بنت رسول الله ص سیدة نساء العالمین وقبرحسن بن علی بن ابیطالب ع وعلی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ومحمد بن علی و جعفر بن محمد ع )

**وبدانکه** منصور دوانقی خیلی ظالم واذیت بحضرت امام جعفرصادق ع کرد وهمیشه اوقات درمقام خواموش نمودن آن نورالهی بود

**ودر درالمسلوك** از کافی روایت کرده که منصور دوانقی بمحمد بن اشعث گفت از برای من شخص صاحب عقلی طلب کن که آنچه من باوسفارش نمایم چنان کند

محمد بن اشعث خالوی فلان بن مهاجر را معین نمود

منصور اورا طلبید فرمود یابن مهاجر این اموال رابگیر وبرو بمدینهٔ طیبه خدمت حضرت صادق ع وعبدالله المحض بن الحسن بن حسن المجتبی ع وجمعی دیگر ازسادات اهل مدینه وبگومن مرد غریبی هستم ازاهل خراسان وشیعیان شما که درخراسانند این اموال را بجهت شما فرستادند بعد که مالهارا گرفتند بگومن واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که من بصاحبانش نشان بدهم

( مقصودش این بود که بهانهٔ بدست آورد وصدمهٔ بوجود نازنین حضرت صادق ع رساند

پس ابن مهاجر آن اموال راگرفته آمد بمدینه بعد که برگشت منصور گفت چه شد

عرضکرد اموال را گرفتند وقبض رسید دادند غیرحضرت صادق ع که درمیان مسجد خدمتش رسیدم و آنحضرت نمازمیخواند صبر کردم تا از نماز فارغ شد و برخاست تشریف ببرد من از عقبش روانه شدم حضرت توجهی بمن کرد فرمود

ایمرد از خدا بترس ومغرورمکن اهلبیت پیغمبر ص را چون اینهاقریب العهدند بدولت بنی المروان (کنایه ازاینکه دردولت بنی المروان باینها ظلم وتعدی زیادی شده واموالشان بغارت رفته )

عرضکردم مگرچه شده ای پسر پیغمبر

حضرت سرش رانزدیك من آورد وتمام وقایع بین من وترا خبرداد گویا آنحضرت میانهٔ مابوده

منصور گفت یابن مهاجر هیچوقت نیست که اهلبیت پیغمبر ص در میان آنها محدثی نباشد وامروز محدث میان اهلبیت پیغمبر ص حضرت جعفر بن محمد است

**ودر کشف الغمة است** که حضرت صادق ع فرمود علمنا غابر ومزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع وان عندنا الجفرالابیض ومصحف فاطمه وان عندنا الجامعه فیها مایحتاج الناس الیه

پس راوی سؤال کرد از تفسیر این کلمات فرمود اماغابر علم است بر آنچه بعد حادث میشود واما مزبور علم است بآنچه قبل بوده واما نکت در قلوب الهام است و اما نقر دراسماع حدیث ملائکه است

که ما کلام آنهارا میشنویم وشخص آنهارا نمی بینیم
**واما** جفر احمر دعائی است که دراوست سلاح پیغمبر ص وبیرون نمشود تا وقتیکه قائم ما اهلبیت قیام فرماید
**واما** جفرا بیض‌دعائی است که دراوست توراة‌موسی وانجیل عیسی‌وزبور داود وسایر کتبی که ازجانب حضرت احدیت نازل شده
**واما** مصحف فاطمه‌ع دراوست حوادثی که واقع میشودواسماء ملوك زمین تاروز قیامت
**واما** جامعه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت پیغمبرص املا فرموده و حضرت امیر بدست خود اورا نوشته ودر اوست والله جمیع آنچه‌مردم محتاجند تاروزقیامت‌حتی‌آنکه دراوست ارش خدشه وجلده ونصف جلده
**ودرارشاد مفید است** که منصوردوانقی امرکرد بربیع حاجب که اوحضرت صادق‌ع را احضار نماید‌چون حاضرشد چشم منصور بآنحضرت افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگر ترا بقتل نرسانم آیا باسلطنت من معارضه میکنی وعقب فتنه میگردی
حضرت فرمود
من چنین نکرده ام وطالب فتنه هم نیستم واگر بتوچیزی گفته اند دروغ گفته اند وبرفرضی که راست‌گفته باشند‌بحضرت یوسف‌ظلم کردند وعفو کرد حضرت ایوب مبتلا ببلیات شد وصبر کردوسلیمان عطا شد وشکر کرد واینها پیغمبران بودند وتوهم نسبتت باینها میرسد
منصور گفت
فلان بن فلان بمن خبر داده که تو چنین وچنان کردهٔ
حضرت فرمود اورا حاضر کن
منصور اورا حاضر کرد وروکرد باو وگفت آیا نشنیدی از جعفر بن محمد که چنین و چنان فرموده
گفت چرا حضرت فرمود
من او را قسم میدهم آنمرد گفت قسم میخورم
حضرت فرمود بگو ( برئت من حول الله وقوته والجئات الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا
پس آنمرد امتناع کرد بعداز هنیئه قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصلشد حضرت‌فرمود پاهای اورا گرفته‌بکشید ازمجلس بیرون برید لع
ربیع گفت وقتیکه حضرت‌داخل شد‌بمنصور دیدم‌لبهای نازنین‌حضرت حرکت میکند وهرقدرحرکت میکرد غضب منصور فرومینشست تاوقتیکه‌منصور ازغضب خود فرونشست وازآنبزرگوار راضی‌شد‌پس چون حضرت خارج‌شد ازنزد منصور عرضکردم یابن رسول‌الله‌ص چه دعا خواندید که غضب منصورفرو نشست فرمود دعا کردم بدعاء جدم حضرت سیدالشهداء‌ع عرضکردم او چه دعا هست
فرمود اینست یاعدتی عند شدتی ویاغوثی عند کربتی احرسنی بعینك التی لاتنام وا کفنی برکنك الذی لایرام
ربیع گفت من این دعارا حفظ کردم وهر وقت بشدتی گرفتار میشدم همین دعارا میخواندم خداوند فرج برحمت میفرمود

## فصل چهارم در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق ع وزوجات آن بزرگوار

واما زوجه آن بزرگوار ظاهرا منحصر بود بمخدره فاطمه بنت الحسين الاصغر عم بزرگوارش چنانچه در ارشاد است

**و درعمدة الطالب است** كه مخدره فاطمه زوجه حضرت صادق ع بنت الحسين الاثرم بن حسن المجتبى ابن على ابيطالب است

واما اولاد حضرت صادق عليه السلام از ارشاد مفيد و از مناقب استفاده ميشود كه آن بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر وسه دختر

**اسمعيل** كه اكبر اولاد آن بزرگوار بود

**عبدالله افطح** كه اكبر بعد از اسمعيل بود . وام فروه و والده ماجده اينسه فاطمه بنت الحسين الاصغر بن زين العابدين ع بود

ودر عمدة الطالب است كه والده اين سه فاطمه بنت الحسين الاثرم بن الحسن المجتبى ع بود وحضرت موسى بن جعفر واسحق ومحمد ووالده ماجده اين سه بزرگوار حميده ام ولد بود

وعباس وعلى واسماء وفاطمه كه والده هريك ام ولد بودند

واما اسمعيل بن جعفر الصادق عليه السلام درعمدة الطالب است كه معروف بود به اسمعيل الاعرج واكبر اولادهاى آنحضرت و آن بزرگوار خيلى اورا دوست ميداشت ودر حيات حضرت صادق عليه السلام ازدنيا رفت در عريض وبربالاى دوشها اورا حمل نمودند وببقيع دفن نمودند در سنه صد و سى و شش

**ودرشرح صحيفه است** كه رحلت جناب اسمعيل صد وسى وسه بود

**ودر اكمال الدين است** كه چون جناب اسمعيل خواست از دنيا برود حضرت صادق ع جزع زيادى كردند كه چشمهاى پسررا بست ازمنزل بيرون رفت در حالتيكه قباى تازه پوشيده بودوامرو نهى ميكرد

اصحاب عرض كردند يابن رسول الله فدايت شويم ازشدت جزعيكه درشما ديديم گمان نداشتيم تامدتى ازشما منتفع بشويم

حضرت فرمود انا اهل البيت نجزع مالم تنزل المصيبة فاذا نزل صبرنا

**ودر ارشاد مفيد است** كه بعد از حضرت صادق مردم سه فرقه شدند

**فرقه** ناجيه حقه قائل شدند بامامت موسى بن جعفر ع

**وفرقه** قائل شدند بامامت محمد بن اسمعيل بن جعفر الصادق ع وآنها قائلند بآنكه امامت حق اولاد او واولاد اولاد اوست تاآخرالزمان

**وفرقه** كه شاذند قائل شدند بحيوة جناب اسماعيل واز اين فرقه اخيره فعلا كسى معروف نيست اين دو فرقه را اسماعيليه مينامند انتهى ماحاصله

**ودر عمده الطالب است** وقتيكه رشيد رفت بحجاز محمد بن اسمعيل بن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون گفت آيا خبر دارى كه در روى زمين دوخليفه است كه اموال وخراج نزد آنها جمع ميشود

هرون گفت من و که محمد گفت تو وموسی بن جعفرع وبعضی از اسرار را بهرون گفت
پس هرون امر کرد که حضرت موسی بن‌جعفررا بگیرند وحبس کنند وهمین سعایت سبب شد برای
شهادت آن بزرگوار

ومحمد بن اسمعیل پسری داشت‌مسمی بجعفرواوپسری داشت بمحمدالملقب بحبیب چون همه مردم‌او
رادوست میداشتند وفرزندآنجناب حبیب بن‌جعفر بن‌محمد بن‌اسمعیل بن‌جعفرالصادق ع در بلاد مغرب سکنی
داشتند وازاولاد اوچهارده‌نفر دردیار مغرب ومصرخلیفه شدند درآخردولت بنی‌العباس وابتداءخلافت
آنها ازسنه پانصد وپنجاه وشش بود ودویست‌وهفتاد وچهار سال سلطنت کردند وایشان را سلاطین
اسماعیلیه نامند

**ودرمقاتل‌الطالبین است** که جناب حسین بن‌علی بن‌محمد بن‌علی بن‌اسمعیل بن جعفر الصادق ع
در تفلیس که از بلاد ارمنیه است کشته شد وظاهرا قبرشان هم درتفلیس **است**

واما عبدالله افطح بن جعفر الصادق‌علیه السلام ودر رجال است که او اکبر برادرانش
بود بعد از جناب اسمعیل ومنزلت ومقامش‌نزد حضرت صادق ع ازسایر اخوانش کمتر بود و اومتهم
بود بمخالفت باپدرش حضرت صادق ع

**درارشاد است** که بعداز پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت وجماعتی هم باامامت
اومعتقد شدند وآنهارا فطحیه نامیدند

وچون دانستند ضعف دعوی اورا قائل شدند باامامت حضرت موسی بن جعفر
وجهت ملقب شدن بافطح چنانچه ازرجال کشی نقل شده آنستکه او افطح الراس یا افطح‌الرجلین
بود یعنی سرش یا پاهایش پهن بود وایشان نود روز بعد از حضرت صادق‌ع ازدنیا رفتند ودر رجال
کبیراست که بعدازهفتاد روز ازدنیا رحلت کرد

**و روایت شده** که حضرت صادق بحضرت موسی بن جعفر فرمودند یا بنی ان اخاك سیجلس مجلسی
ویدعی الامامة بعدی فلاتنازعه بکلمة فانه اول اهلی لحوقا بی

واما اسحق بن جعفر الصادق **درارشاد است** وکان اسحق بن جعفر ع اهل الفضل
والصلاح والاجتهادوروی‌عنه‌الناس‌الحدیث والاثاروکان‌اسحق یقول‌بامامة اخیه موسی بن‌جعفرع‌وروی
عن ابیه انه نص بالامامة علی اخیه موسی انتهی

**وفی** عمدةالطالب فامااسحق بن جعفرالصادق یکنی ابامحمد ویلقب بالمؤمن ولد بالعریض و کان
من اشبه‌الناس برسول‌الله‌ص وامه‌ام اخیه موسی‌الکاظم وکان محدثا جلیلا و کان سفیان بن عتیبه‌اذاروی
عنه یقول حدثنی الثقةالرضی اسحق بن جعفربن محمد بن علی بن الحسین

واین بزرگوار شوهر سیده نفیسه بنت حسن‌الامیر بود المدفونة فی مصر که درباب چهارم گفته‌شد
وآن بزرگوار جد سادات بنی الزهره است

مثل علی بن ابراهیم ابن‌محمد بن‌ابی الحسن ابن زهره ان‌علی بن محمد بن‌محمد بن‌احمد بن‌محمد
بن‌الحسین بن اسحق بن جعفر الصادق

واما محمد الملقب بالدیباج ابن جعفر الصادق فی الارشاد و کان محمد بن جعفر سخیا
شجاعا وکان یصوم یوما ویفطر یوما ـ

وزوجهٔ مکرمه‌اش خدیجه بنت عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی بودوآن‌مخدره فرمود روزی جناب

محمد بن جعفر الصادق ازمنزل بالباسی خارج میشد که بر گردد و آن لباس رادر برداشته باشد بلکه آنلباس را بمردم میپوشانید ودرهر روزیك گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهایش وجناب محمد درسنه صدونود ونه بمکه خروج کرد بمامون وجمعی هم اورا متابعت وهمراهی نمودند

مامون عیسی جلودی را فرستاد بجهت قتال باوی پس جمعیت اورا متفرق نمودند وآن حضرت راگرفته فرستاد بخراسان نزد مامون‌چون رسید نزدمامون اورا اکرام نمود وجایزهٔ قابلی باوداد ودر خراسان درنزد مامون توقف نمود الی ان قال وتوفی محمد بن جعفر بخراسان

**ودرعیون اخبار الرضا از** بیهقی نقلکرده که درسنه‌دویست هجری مامون رجاء بن‌ابی‌الضحاك رابا یاسرخادم ازخراسان روانه کرده بجهت اشخاص وحاضر نمودن حضرت علی بن‌موسی الرضاوجناب محمد بن جعفرالصادق

**ودرعمدةالطالب است** واما محمدالدیباج ابن جعفر الصادق لقب بذلك‌لحسن وجهه ویلقب ایضا بالمامون ومات بجرجان‌وقبره بهاوله‌تسع‌وخمسون سنه‌وولد محمدالدیاج اربع‌عشر بنتاوثلاثه‌عشرذکرا

**وبدانکه** درمدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقا در خاتمه باب چهارم گفته شد

واما عباس بن جعفر الصادق علیه‌السلام — در ارشاد است وکان العباس بن جعفر فاضلانبیلا

واما علی بن جعفر الصادق علیه‌السلام — فی الارشاد وکان علی بن جعفر روایة للحدیث شدیدالطریق شدیدالورع والتقوی کثیرالفضل ولزم اخاه موسی وروی‌عنه‌شیئا کثیرامن‌الاخبار

**ودر اصول کافی** ازمحمد بن‌الحسن العمار نقل میکند گفت خدمت جناب علی بن‌جعفر نشسته بودم ناگاه داخل‌شدحضرت محمدبن‌علی الجواد پس‌علی بن جعفرازجای‌خود جستن کرد بدون عصائی وردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت کند عرضکرد چگونه من بنشینم وحال آنکه ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر بر گشت بمکان اولش اصحاب‌اورا سرزنش کردند و گفتند توعموی‌پدراوهستی معذلك این‌قسم‌احترام‌میکنی فرمودساکت‌شوید ودست بمحاسن گرفت فرمود

اذاکان الله لم یوهل هذه‌الشیبه واهل هذا الفتی ووضعه حیث وضعه انکر فضله نعوذ بالله مما تقولون بل اناله عبد

یعنی زمانیکه خداوند این پیرمرد را قابل امامت ندید واینجوان را قابل دید آیا من منکر بشوم فضل اورا پناه میبرم بخداوند ازآنچه شما میگوئید بلکه من بنده او هستم

**ودرعمده الطالب است** که کنیه جناب علی عریضی ابوالحسن است واواصغر اولاد حضرت صادق‌ع بود ودر هنگام رحلت حضرت صادق این‌آقا زاده طفل بود وکان عالما کبیرا وروایتکرده‌از برادرش حضرت موسی بن جعفرع وازپسرعموی پدرش‌جناب‌حسین ذی‌الدمعهٔ ابن زیدالشهیدابن‌علی‌بن الحسین زین‌العابدین‌ع‌وآن بزرگوارزنده بود تازمان‌حضرت‌امام علی‌الهادی‌ع رادرك فرموده‌ودرزمان امام دهم‌ع ازدنیا رحلت فرمود ومحل‌دفن علی بن‌جعفر در سه جامحتمل است چنانچه سابقا در خاتمه باب چهارم گفته شد

**ودر روضات است** که قبر سید ابوالحسن الملقب به زین العابدین بن علی بن احمد بن‌عیسی بن

محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق ع دراصفهان است ومرقدش قبهٔ عالیهٔ دارد

واما ام فروه معلوم میشود که حضرت صادق ع باین مخدره خیلی علاقه داشته که اسم مقدس والده ماجده اش را باین مکرمه داده

**ودر مناقب است** که ام فروه را حضرت صادق ع تزویج فرمود بعموزاده اش پسر جناب زید بن علی بن الحسین ع

وام ماالسمآء وفاطمه حالات این دو مخدره را حقیر درجائی ندیده ام

## فصل پنجم درذکر حوارین حضرت صادق ع و بعضی از اصحاب ومادحین آنبزرگوار

**اما حوارین آنحضرت** در باب هفتم درضمن حوارین حضرت باقر معلوم شد

**اما باب آنحضرت** در مناقب است بابه محمد بن سنان که ازولد زاهر مولای جناب عمر بن حمق بوده

ودر باب پنجم گفته شد که زاهر از شهدآء در رکاب حضرت سیدالشهداء ع بود

واما اصحابه سلام الله علیه فان اصحاب الحدیث قدجمعوا اصحاب الرواة منه من الثقات علی اختلافهم فی الارآء والمقالات فکانوا اربعة آلات رجل

**ودر درالمسلوك** ازشیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق ع من بین اخوته خلیفة ابیه ووصیه والقائم بالامامة من بعده وبرزعن جماعتهم بالفضل وکان ابینهم ذکرا واعظمهم قدرا واجلهم فی العامة والخاصة ونقل الناس عنه من العلوم ماسارت به الرکبان وانتشر ذکره فی البلدان ولم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته مثل ما نقل عنه

**وفی المناقب** و اجمعت الصابة علی تصدیق ستة من فقهائه وهم جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر وحماد بن عیسی و ابان بن عثمان انتهی

واما جمیل بن دراج **برادر نوح بن دراج بوده**

**واز کشی نقل شده** انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ماتصح عنه فیما یقول والاقرار له بالفقه وایشان اکبر سنا بودند از برادرشان نوح بن دراج ودر آخر عمر کور شدند ـ ودر ایام حضرت رضا ع از دنیا رفتند

**واز فضل بن شاذان** روایت شده گفت داخل شدم برمحمد بن ابی عمیر در حالتیکه او ساجد بود وسجده راطول داد چون سراز سجده برداشت من طول سجدهٔ اورا بوی گفتم گفت چگونه است اگر به بینی جمیل بن دراج را

ابن ابی عمیر گفت داخل شدم بر جمیل بن دراج وحال اینکه اوساجد بود وسجده را طول میداد بعد که سر برداشت ابن ابی عمیر گفت سجده را طول دادی گفت چگونه است اگر میدیدی

## معروف بن خربوذ را

واما عبدالله بن مسکان — از رجال کشی روایت شده انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه وتصدیقهم لما یقول واقروا له بالفقه

ودر رجال از محمد بن مسعود روایتکرده که ابن مسکان داخل نمیشد برحضرت صادق از ترس آنکه مبادا حق اجلال واحترام آنحضرت را ادانکند

واماعبدالله بن بکیر بن اعین — برادر زادهٔ زرارة بن اعین بود واوفطحی مذهب بوده

واز رجال کشی نقل شده است انعبدالله بن بکیر ممن اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه و اقروا له بالفقه

واما حماد بن عیسی — در سنهٔ دویست ونه از دنیا رفت

وازکشی نقل شده اجمعت المعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه واقررا له بالفقه

وفی رجال الکبیر انه کان ثقة فی حدیثه صدوقا

وایضا در رجال از حماد بن عیسی نقل کرده گفت داخل شد برحضرت ابوالحسن الاول ع که حضرت موسی بن جعفرع باشد عرضکردم فدایت شوم از خدا بخواه بمن روزی فرماید خانه وزوجه واولادی وخادمی وحج در هر سالی پس حضرت فرمود اللهم صلی محمد وآل محمد و ارزقه دارا و زوجه و ولدا وخادما والحج خمسین سنه چون فرمود خمسین دانستیم که زیاده بر پنجاه سال زندگی نخواهم کرد

وگفت من چهل و هشت حج بجا آوردم واینست خانه من که خداوند بمن روزی فرمود و اینست زوجه من که درپشت پرده است وصدای مرامیشنود واینست پسر من واینست خادم من که خداوند تمام اینهارا بمن مرحمت فرمود

بعداز اینسخن دو حج دیگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود بحج چون بموضع احرام رسید که غسل احرام بنماید سیلی آمد واورا غرق نمود ووفات اوسنه دویست ونه بود وزیاده بر نود سال عمر کرد واصلش از کوفه بود ومسکنش در بصره بود

واما حماد بن عثمان — در رجال است ثقة جلیل القدر

واز کشی روایت شده وحماد ممن اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنه الاقرار له بالفقه

واما ابان بن عثمان — در رجال است اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح من هولاء وتصدیقهم لما یقولوم واقراوا لهم بالفقه

**مراد این شش از فقهاء نفر هستند که ذکر شد**

ودر رواشح سمویه از کشی روایتکرده که جماعتی از رواة هستند که اجماع نمودند اصحاب بر تصحیح مایصح عنهم واقرار نمودند از برای آنها بفقه وفضل وضبط وثقه بودن هرچند روایاتشان مرسل یامرفوع باشدو بعضی از آنها فاسدالعقیده هستندلکن وثاقتشان بدرجهٔ قصوی میباشدو آنها سه طبقه هستند

**طبقه اول** شش نفر از اصحاب حضرت باقر ع هستند و گفتند افقه اولین آن شش نفر هستند زاره و معروف بن حربوذ و برید بن معویة بن العجلی و ابو بصیرالاسدی وفضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی - و گفتند افقه این شش نفر زراره بوده وبعضی درعوض ابو بصیرالا سدی ابو بصیر مرادی راگفتند که لیث بن بختری باشد

**طبقه دوم** از اصحاب امام جعفر صادق ع هستند که اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهم وآنها هم شش نفرند

جمیل بن دراج وعبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و ابان بن عثمان وحماد بن عثمان

واز علامه نقل فرموده که عبدالله بن بکیر وابان بن عثمان فطحی بودند معذلك اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهما

**طبقه سوم** از اصحاب حضرت کاظم وحضرت رضاع بودند که اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهم

وآنهاهم شش نفرند

یونس بن عبدالرحمن وصفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مغیره وحسن بن محبوب واحمد بن محمد بن ابی نصر

وبعضی عوض حسن ولد محبوب حسن ولد علی ولد فضال را گفتند وبعضی فضالة ولد ایوب را گفتند وبعضی عثمان ولد عیسی را گفتند

وفرموده افقه تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان ولد یحیی است ونقل میفرماید که مراسیل تمام این هیجده نفر بلکه بیست ودو نفرو مرافیعشان ومقاطیعشان در نزد اصحاب بمنزلة صحاح است انتهی

و از خواص اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع بود جناب هشام ولد حکم و هشام ولد سالم ومحمد ولد علی نعمان الاحول الملقب بمؤمن الطاق و معلی ولد خنیس واسحق ولد عمار ومعویة بن عمار ویونس بن یعقوب

واما هشام بن حکم الکندی الشیبانی الکوفی از اعاظم ائمه کلام واز کبار اعلام است ومهذب مطالب کلامیه ومروج مذهب امامیه بوده وشیر بیشه تلامذه حضرت صادق ع بود ودرسال صدو هفتاد ونه در کوفه وفات نمود

وچون خبر فوت او بحضرت رضاع رسید آنبزرگوار برهشام رحمت فرستاد ومباحثهٔاو در بصره با عمر بن عبیده رئیس متعزله دربحاروغیرآن نوشته شده ومعروفست

ودر بحار یك باب ذکر فرموده دراحتجاجات هشام بن حکم فی امامة وبدو امره وما آل الیه امره الی وفاته

واما هشام بن سالم الجوالقی الجوزجانی الکوفی فی رجال الکبیر انه ثقة -

واما محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب بمؤمن الطاق البجلی الکوفی الصیرفی
ومخالفان از عداوت اورا شیطان الطاق میگفتند وایشان با ابوحنیفه مذاکراتی داشتند
**و در روایت است** که ابو حنیفه روزی به مؤمن طان گفت شما قائل هستید برجعت پس
هراز درهم بمن بدهید تامن در رجعت بشما هزار اشرفی بدهم ـ
**جناب مومن طاق** فرمودتو بمن یك کفیلی بده که دررجعت بصورت انسان باشی نه بصورت‌خنزیر
تامن بتو این مبلغ را بدهم
**ودر روایت است** که روزی مؤمن طاق با ابوحنیفه درکوچه های کوفه میگذشت شخصی فریاد
میزد من یدلی علی صبی ضال ـ
مؤمن طاق گفت صبی ضال را من ندیده ام واما شیخ ضال را اگر بخواهی اینست ( و اشاره
کرد به ابوحنیفه )
ووقتیکه حضرت صادق ع ازدنیا رفت ابوحنیفه بمومن طاق گفت مات امامك ـ مؤمن فرمود اما
امامك فمن المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم (که مردا شیطانست

وامامعلی بن خنس **از غیبت شیخ طوسی** نقل شده انه کان من قوام ابی عبدالله ع
وکان محمودا عنده ومضی علی منهاجه ـ وآخرالامر اورا درمدینه شهید نمودند
واما اسحق بن عمارالصیرفی **از شیخ طوسی** نقل شده انه ثقة واصله معتمد علیه
واما معویة بن عمار **درکتاب رجال است** کان وجها من اصحابنا متقدما کبیرالشان عظیم
المحل ثقة ودر سنه صدوهفتاد وپنج از دنیا رفت
وامایونس بن یعقوب درزمان حضرت امام رضا ع ازدنیا رفت وحضرت امام رضا اورا کفن
کردند و در بقیع دفن کردند
**وامامادحین حضرت صادق ع یکی اشجع السلمی بود**
**ودرامالی شیخ طوسی است** از حضرت موسی بن جعفر روایتکرده که فرمود من خدمت پدر
بزرگوارم حضرت صادق ع بودم که اشجع سلمی وارد شد که آن بزرگوار رامدح کند دیدحضرت‌علیل
ومریض‌است‌اشجع سکوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفتهٔ عرضکرد

البسك الله منه عافیة ... فی نومك المعتری وفی ارقك
یخرج من جسمك السقام کما ... اخرج ذل السؤال من عنقو

حضرت بغلامش فرمود چه مقدار با تو هست عرضکرد چهار صد درهم فرمود بده اورا باشجع
اشجع گرفت وتشکر نمودومراجعت کرد حضرت فرمود اورا برگردانید چون برگشت عرضکرد یاسیدی
بمن عطا فرمودی ومرا مستغنی نمودی دیگر چرامرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر بزرگوارم از پدرانش از جدم
حضرت پیغمبر ص روایتکرده که فرمود
( خیرالعطاء ما ابقی وانما اعطیتك لا یبقی ) این انگشتررا بگیر من ده هزار درهم بثمن وبهاء
او داده ام هروقت محتاج شدی اورا بهمین قیمت بفروش

عرضکرد یاسیدی من خیلی بسفر میروم ودرمواضع مخوفه واضع میشوم چیزی بمن تعلیم فرما که موجب طمانینه قلب من باشد فرمود اگر یکوقتی برامری خائف وترسان شدی دست راست خود را بالای سر بگذار و باآواز بلند بخوان ( افغیردین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرهاوالیه ترجعون )

اشجع گفت دروادی مبتلا شدم باجنه قائلی گفت بگیرید او را پس من این آیه شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم او را وحال آنکه متوسل شده بآیه شریفه

و دیگر از مادحین آن حضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده « لام عمرو باللوی مربع »

در امالی شیخ طوسی از علی بن حسین بن ابی الحرب از پدرش روایتکرده گفت رفتم بعیادت سیداسمعیل بن محمد حمیری درمرض موتش درحالتیکه او مشغول جان دادن بود دیدم درنزد اوجمعی ازهمسایه گانش که عثمانیه بودند نشسته اند ـ وسید بسیارخوش صورت بود ناگاه درصورتش نقطه سیاهی ظاهرشدمثل مرکب وکم کم زیادشد تاآنکه تمام صورتش راگرفت پس شیعیانی که حاضر بودند بسیار مغموم شدند ونواصبیکه حاضر بودند اظهار سروروشماتت نمودند پس قدری نگذشت که درصورتش لمعهٔ سفیدی ظاهرشد کم کم زیادشد تا آنکه تمام صورتش نورانی شد وانشاد کرد

| | |
|---|---|
| کذب الزاعمون ان علیا | لن ینجی محبه من هنات |
| قدوربی دخلت جنة عدن | و عفالی الاله عن سیئات |
| فابشروا الیوم اولیاء علی | وتولد اعلیا حتی الممات |
| ثم من بعده تولوا بنیه | واحدا بعدواحدا بالصفات |

بعد گفت اشهدان لا اله الاالله حقاحقا و اشهدان محمدا رسول الله ص حقاحقا و اشهدان علیا امیرالمومنین ع حقاحقا اشهدان لا اله الا الله بعد چشمهایش را برهم گذارد وروح از بدنش مفارقت نمود واین خبر منتشرشد وموافق ومخالف بجنازه اش حاضر شدند

ودر روایت کشی است وقتیکه سید صورتش سیاه شدگفت هکذا یفعل باولیائکم یا امیرالمومنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن ونورانی شد وانشاد کرد

| | |
|---|---|
| احب الذی من مات من اهل وده | تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك |
| من مات یهوی غیره من عدوه | فلیس له الا الی النار مسلك |
| اباحسن تفدیك نفسی و اسرتی | ومالی وما اصبحت فی الارض املك |
| ابا حسن انی بفضلك عارف | و انی به حبل من هواك لممسك |
| وانت وصی المصطفی وابن عمه | و انا نعادی مبغضیك و نترك الخ |

ودر بحاراز موالفات بعضی از اصحاب روایتکرده از سهل بن ذیبان گفت داخل شدم بر علی بن موسی حضرت فرمود مرحبا بك یا ابن ذینان الساعه میخواستم عقب تو روانه کنم بجهت خوابیکه دیشب دیده ام عرضکردم انشاءالله خیراست فرمود در خواب دیدم نردبانی که صدپایه دارد نصب شده برای من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقبه سبزیکه ظاهرش از باطنش دیده میشدودیدم جدم پیغمبرص را که نشسته ودرمقابلش شخص بزرگواری نشسته بودودوطرفش دوجوان نشسته بودند که نوراز صورتشان ساطع بود ویك مخدره هم نشسته بود وشخصی مقابل پیغمبرص ایستاده بود پس پیغمبرص مرادیدفرمود مرحبا بك یاولدی یاعلی بن موسی الرضا سلام کن برپدرت امیرالمومنین ع من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بر

مادرت فاطمه زهراء من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بدو پدرت حسن و حسین من سلام کردم
بعد فرمود سلام کن بشاعرومادح مادر داردنیا سید اسماعیل حمیری پس سلام کردم و نشستم -
حضرت پیغمبر ص رو فرمود بسید وگفت بخوان قصیده ات پس خواند

لام عمرو باللوی مربع　　طامـة اعلا مها بلقع

پس پیغمبر ص گریه کرد تا رسید باین شعر

ورایـة یقدمها حیدر　　ووجهه کالشمس اذ تطلع

پیغمبر ص وفاطمه زهراء وتمام کسانیکه حاضر بودند بگریه افتادند وچون این شعر را گفت

قالوا له لوشئت اعلمتنا　　الی من الغایة والمفزع

پیغمبر ص دستهایش را بآسمان بلند کرد و عرضکرد خداوندا توشاهدی برمن و بر این امت که
بآنها گفتم غایة ومفزع علی بن ابی طالب ع است (واشاره فرمود بامیرالمؤمنین ع که مقابلش نشسته بود)
بعد که سید قصیده اش را تمام کرد پیغمبر ص نظر فرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ کن
این قصیده را وامر کن شیعیان ما را بحفظ او وبآنها بگو که هر کس مداومت نماید بخواندن این
قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را انتهی

و مخفی نماناد که این قصیدهٔ شریفه سید حمیری پنجاه وچهار بیت است و چقدر مضامین عالیهٔ دارد

## فصل ششم درذکری از وقایع مهمهٔ که در زمان امامت حضرت صادق ع واقع شد

گفتم که ابتدا امامت این بزرگوار ازحین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر ص
بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنه صد وچهارده هجری بوده

**ودرسنه صد وپانزده هجری** درشام وباء شدیدی پیدا شد ودر خراسان بلای قحط
و غلا شیوع یافت - و ایضا در این سال قاضی ابوسهل بن عبدالله بن بریدة الاسلمی از دنیا رفت -
وهم در این سال ضحاك بن فیروز دیلمی از دنیا رفت

**ودرسنه صدو شانزده هجری** قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

**ودرسنه صدوهفده هجری** در سابق باب پنجم از تاریخ ابن خلکان نقل شده که
مخدره سکینه بنت الحسین ع روزه شنبه ٥ ماه ربیع المولود سنه صدوهفده درمدینه طیبه ازدنیا رحلت فرمود
ودر تاریخ ابن اثیر است که در سنه صد وهفده توفیت فاطمة بنت الحسین بن علی و سکینة
ابنة الحسین بن علی ع

**ودرسنه صد وهیجده هجری** علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب جد عبدالله
سفاح و منصور دوانقی ابنی محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در حمیمه که از اعمال شام است
درسن هفتاد وهشت سالگی از دنیا رفت وگفته شده که ولادتش درلیله شهادت حضرت امیر ع بوده و
لذا پدرش اسمش را علی گذارد وقال سمیته باسم احب الناس الی

**و در سنه صد و بیست** در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب زید بن علی بن الحسین ع

روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود وسن شریفش چهل ودوسال بود ومیفرماید وکان زید عین اخوته بعد ابی جعفر ع وافضلهم وکان عابداً ورعا فقیهاً سخیا شجاعا وظهر بالسیف یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ویطلب بثارات الحسین

ودر تاریخ طبری ازواقدی نقل میکند که شهادت آن بزرگوار در سنهٔ صد و بیست و یك بود
واز هشام کلبی نقل میکند که ازابی مخنف روایت کرده که شهادت آن بزرگوار درسنه صد و بیست و دو بوده

وعلت شهادت جناب زید و کیفیت آن درباب ششم درضمن احوالات اولادهای حضرت علی بن - الحسین ع ذکرشد مراجع

ودر کامل ابن اثیر است که ظهور جناب زید در سنه صدوبیست ویك بود و شهادتش سنه صد و بیست و دو بود

**در سنه صد و بیست و چهار** محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

پدر سفاح ومنصور دوانقی وابراهیم الامام رفت از دنیا رفت

**و در سنه صد و بیست و پنج** هشام بن عبدالملك بن مروان بجهنم واصل شد

وایضا در سنه صد و بیست وپنج ولید بن یزید بن عبدالملك امر کرد یحیی بن زید بن علی بن الحسین را در جوزجان شهید نمودند و اجمال قصه شهادت ایشان در باب ششم در ذیل احوالات جناب زید گفته شد ودرچهاردهم ماه صفر سنه بیست وهفت مردم بامروان الحمار بن محمد بن مروان بن الحکم دردمشق بیعت کردند وابراهیم را ازخلافت خلع نمودندوابراهیم بن ولیدهم بامروان بیعت کرد

وایضا در اینسال عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر الطیار در کوفه ظهور نمود و مردم را بسوی خود دعوت نمود

وایضا در اینسال سوید بن غفلة الجعفی در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت - و از برقی نقل شده انه من اولیاء امیرالمومنین

و ایضا در این سال ابومسلم مروزی خروج کرد - و در شرح شافیه است که اسم ابی مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است که در سنه صد دراصفهان متولد شدودر کوفه نشو ونما کردچون پانزده ساله شد ملحق شد بابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب واو امر کرد که اسمش را عبدالرحمن گذارد وکنیه اش را ابومسلم ودرسنه صدو بیست وچهار ابراهیم امام اورا خفاء فرستاد بخراسان که مردم را دعوت کند بخلافت بنی العباس

**و در سنه صد و بیست و هفت** ابومسلم خروج کرد ودولت بنی المروان رادرهم شکست

**و در سنه صد و بیست و هشت** ضحاك بن قیس خارجی وعسکر او بدست مروان - الحمار دریکی از اعمال ما دین کشته شد - ودر این سال عاصم که از قرآء سبعه و جابر بن یزید

الجعفی ومحمدبن مسلم ازدنیا رفتند

وایضا دراین سال ابراهیم امام نوشت باصحابش در خراسان که من تسلیم‌نمودم امارت آن بلاد را بابی‌مسلم حکم او حکم منست وامراو امرمن

**و درسنه صد وبیست ونه** در کامل ابن‌اثیر است که جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفرالطیار راباد وبرادرش حسن ویزید ابنی معویه بن عبدالله بن جعفرالطیار را در شهر هرات محبوس نمودند بامر ابو مسلم مروزی

بعد ابومسلم نوشت بمالك بن هیثم‌الخزاعی که والی هرات بودکه جناب عبدالله را بقتل رساند ودو برادرش را رها کند

وایضا دراین سنه ابومسلم مستولی شد باقلیم خراسان وخود ابراهیم امام آمد بجانب عراق با هفتاد هزار سواره و اقبال نمود دنیا بر بنی العباس وادبار نمود از بنی امیه

**ودرسنه صد وسی** نصربن‌سیار که‌والی‌خراسان بودمردم‌را دعوت میکرد بمروان‌الحمار وابومسلم خراسانی وجمعی که بااو بودند دعوت‌میکردند مردم‌را به بیعت کردن باابراهیم‌الامام‌ابن‌محمد بن علی بن عبدالله‌بن عباس برادر سفاح ومنصور دوانقی – وجمعی از خوارج هم داخل مکه و مدینه شدند ومردم‌را دعوت میکردند به بیعت عبدالله‌بن یحیی‌الکمدی واواسم خودرا طالب‌الحق گذارده‌بود

مروان الحمار لشگر زیادی فرستاد بجانب طائف و باخوارج مقاتله نمودند وعبدالله بن یحیی الکندی‌الملقب بطالب الحق ازصنعاء یمن‌آمدبطائف وبین‌عبدالله واتباعش ازخوارج و بین جیش‌مروان مقاتله عظیمی واقع‌شد ودرآن‌مقاتله عبدالله‌بن یحیی کشته شدوبقیه خوارج ملحق‌شدند ببلادحضرموت ودرحینی که‌لشگر مروان‌بن‌حمار مشغول مقاتله باخوارج بودند امرابومسلم که‌داعی عباسیین بود در خراسان‌غلبه‌یافت ونصربن‌سیار که داعی‌بنی‌امیه بود درضعف‌ومغلوبیت بودتاآنکه نصربن‌سیار ازخراسان خارج شدوآمدبساوه ودرآنجا اقامت‌نمودتاسنه صدوسی‌ویك ازدنیارفت وقبل ازفوتش ازساوه کاغذی نوشت به مروان‌بن‌حمار که‌درحران‌بود وتفصیل ضعف‌حال‌خودوخروج خودراازخراسان وقوهٔ ابومسلم مروزی را نوشت

دربین آنکه مروان‌بن حمار کاغذ نصربن‌سیار راقرائت میکرد جاسوسهای مروان کاغذی را که ابومسلم نوشته‌بود باابراهیم الامام‌که دریکی ازقری شام‌بود ازدست قاصد گرفته آوردندنزدمروان الحمارودرآن کاغذنوشته‌بود تقویت کارخودوبیعت مردم خراسان‌را باابراهیم‌الامام پس‌مروان الحمار کاغذابومسلم‌را خواند وجایزهٔ زیادی‌بقاصدداد وگفت کاغذرا ببر نزدابراهیم‌الامام‌وباو گفت‌جوابش راگرفته بیاور نزد من

قاصد رفت نزدابراهیم امام و کاغذابومسلم را خواند وبخط خود جواب بابومسلم نوشت واو را ترغیب‌نمود بجد وجهد نمودن دراخذبیعت ازمردم برای او این کاغذرا قاصد آورد نزد مروان‌حمار کاغذرا ضبط نمود وقاصد را هم‌حبس کرد ونوشت بحاکم قریه از قرای شام که ابراهیم‌الامام درآن قریه بود اورا دست‌بسته‌بفرستند درحران نزد مروان الحمار

چون واردشد ابراهیم بمروان الحمار بین مروان وابراهیم مذاکراتی شد وابراهیم منکر شد از آنچه نوشته‌بود باابومسلم بعد مروان کاغذ ابراهیم را نشان داد وقاصدرا حاضر کرد وگفت آیا می شناسی این‌شخص را واین خط را ابراهیم مطلب را دانست

بعد مروان حمار حکم کرد که ابراهیم امام وجمعی از بنی عباس را حبس نمودند درحران که نزدیك رقه‌است وآنجا دو ماه در محبس بودند - بعد جمعی از موالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را درآنجا بقتل رسانیدند - خبرقتل ابراهیم به بنی العباس رسید خفیتا وارد کوفه‌شدندو جمع کثیری با ابوالعباس سفاح برادر ابراهیم‌الامام بخلافت بیعت نمودند درسیزدهم ربیع‌الثانی‌سنه صدو سی ودو

ودر حبیب السیراست که روز جمعه ازجمعات ربیع‌الاول یا جمادی الاولی سنه صد وسی و دو سفاح بحشمت هرچه‌تمامتر بمسجد جامع رفت وبرمنبر برآمدوبر خلاف بنی امیه ایستاد وخطبه‌خواند بجماعت نماز خواند ومرتبه دیگر بمنبر صعود کرد وخطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد وچون در آن روز ضعفی تمام داشت بربالای‌منبر نشست وعمش داودبن علی بیك درجه پائین‌تر ایستاده وخطبه‌را تمام کرد وگفت ای مردم بدانید که بعدازفوت‌حضرت‌رسول ص خلیفه برحق‌پای باین منبر ننهاده مگرحضرت‌امیر ع واین‌امام که برمنبر نشسته برشما پوشیده نماناد که این امر بمامتعلق شدوازمیان مابیرون نرود تا وقتیکه عیسی‌ع‌ازآسمان فرود آید - وبعد ابوالعباس‌سفاح لشگرزیادی فرستاد بسرداری عمش‌عبیدالله بن علی‌بن عبدالله‌بن عباس بطلب مروان‌الحمار عبیدالله‌بن علی بالشگریان بجانب حران آمدند -

مروان الحمار بااهلش وسایر بنی امیه ازحران خارج شدند وازفرات عبور نمودند - پس‌عبید الله‌بن علی حکم کرد که قصر اورا در حران خراب کردند وبر خزائن و اموال او استیلا یافتند - و مروان با همرهانش رفتند تا رسیدند بمصر

عبیدالله‌بن علی هم با لشگرخود وارد شام شدند وجمع کثیری از بنی‌امیه واتباع آنها را بقتل رسانیدند وبعضی از بنی‌امیه را فرستادبکوفه نزد سفاح و سفاح آنهارا بقتل رسانید - بعد از آنجا عبیدالله بن علی روانه شدبجانب مصر ودر برصیر که یکی ازقری مصر است بین لشگر مروان الحمار ولشگر عبیدالله بن علی مقاتله عظیمی واقع شد

ودر بیست وهفتم ذیحجه سنه صد و سی و دو مروان حمار را باجمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید - وجهت آنکه‌ابومسلم که اصلا اصفهانی بود اورامروزی مینامیدند آنستکه ابومسلم از ناحیه مرو خروج نموده ومنسوب باورا مروزی مینامند بغیر قیاس

وجهت آنکه مروان ملقب شد بمروان‌الحمار آنستکه اهل جاهلیت کسیرا که‌درقرن صدواقع‌شد حمار مینامیدند واز زمان صلح حضرت مجتبی ع بامعاویه‌که اول ملوك بنی‌امیه تا آخر ملوك‌بنی‌امیه که مروان حمار بود تقریبا صدسال گذشته بود

و مخفی نماناد که از مروج الذهب مستفاد میشود کسانیکه قائل بودند بخلافت بنی العباس دو طایفه بودند

**اول** - جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعداز پیغمبرص جناب عباس‌بود چون بدلیل آیه واولوالارحام عباس مقدم برسایرین بود واین‌ظایفه تبری میجویند از ابابکرو عمرو عثمان ولکن قائل بخلافت علی‌هستند باجازه خودعباس‌بن عبدالمطلب چنانچه آنفانقل شدازداودبن‌علی عموی سفاح که‌روی منبر درکوفه گفت ایهاالناس لم‌یقم‌فیکم امام بعد رسول الله الاعلی بن ابیطالب ع وهذا القائم فیکم یعنی ابوالعباس سفاح

دوم - جماعت کیسیانه بودند که میگویند امام بعد ازحضرت سیدالشهداءع محمدحنفیه بوده‌و اووصیت کرد به پسرش ابوهاشم واووقتیکه خواست درشام‌ازدنیا رحلت بفرماید وصیت کرد بمحمدبن علی بن عبدالله بن عباس واووصیت کرد بپسرش ابراهیم الامام ابن محمدبن علی بن عبدالله بن‌عباس المقتول بحران واووصیت کرد ببرادرش ابوالعباس

**ودرسنه صد وسی وسه** داودبن علی عموی سفاح ومنصورهرکه‌رادرمکه‌ومدینه ازبنی‌امیه دید بقتل آورد وخود اوهم دردهم ماه ربیع الاول همان سال از دنیا رفت در مدینه طیبه

ودر ذیحجه سنه صد وسی وچهارسفاح ازحیره منتقل شد به انبارودرآنجا منزل نمود

**ودر ۱۳ ذیحجه سنه ۱۳۶** سفاح در انبار از دنیا رفت درسن سی وسه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی بود و قبلاکسی معروف بابن لقب نبود وبعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

**ودرشعبان سنه صد وسی هفت** منصور دوانقی ابومسلم مروزی را در مدائن بقتل رسانید وابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد

چون ابومسلم عزم نمودخلع منصور را ازخلافت منصور ملتفت شد وعذر خواهی‌واستماله زیادی از اوکرد وحیلة زیادی نمود که اورا بچنك خود در آورد ابومسلم آمد نزد منصور منصور از او تعظیم نمود

یکروز منصوربیست نفر مسلح بشت برده مهیاکرد وگفت هروقت دست بدست زدم وارد شوید وگردن ابومسلم را بزنید ابومسلم وارد شد بمنصور منصوربحیله شمشیراورا گرفت ودر زیر فراش خودگذارد بعد یك یك ازتقصیرات اورا شمرد ویکمرتبه دست بدست زد آن‌بیست نفربا اسلحه ابو-مسلم را قطعه قطعه نمودند دربیست وپنجم ماه شعبان سنه صد وسی هفت

**ودر درالسلوك است** که‌ابومسلم در جنگها از بنی امیه واتباعشان هزارهزار نفربجهنم فرستاد

**ودرسنه صدوچهل** منصور شروع نمود به بنای شهر بغداد

( سزاواربود که ماخذ این قول ذکرمیشد چه آنکه در تاریخ نگارستان گوید در سنه خمس واربعین وماه بود که ابو جعفر شروع دربنای بغداد نمود ازولد مصنف )

**ودرسنه‌صدوچهل‌وسه** علماء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث وفقه و تفسیر

پس ابن جریح در مکه و مالك الموطاة در مدینه و اوزاعی در شام و حماد بن سلمه در مصر ومعمر در یمن و سفیان ثوری در بصره

**ودرسنه صدوچهل‌وچهار** منصور تشدید نمود درمحبس براولاد های حضرت مجتبی ع

**ودرکامل‌ابن اثیر است** که‌محبوسین منصورازاولادهای‌حضرت مجتبی‌ع پنج نفرازاولادهای حسن‌مثنی‌ابن‌الحسن‌المجتبی‌ع بودند عبدالله المحض والحسن‌المثلث وابراهیم الغمر که این‌سه ازفاطمه

بنت الحسین سیدالشهداء ع بودند وجعفر بن الحسین المثنی وعباس بن الحسین المثنی

وشش نفر از نبیره های جناب حسن مثنی بودند اول ـ سلیمان دوم ـ عبدالله که هردو پسران داود بن الحسن المثنی بودند سوم ـ محمد چهارم ـ اسمعیل پنجم ـ اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم ـ موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی

و این بزرگواران در کوفه در محبس هاشمیه ماندند تا درمحبس از دنیا رفتند و کسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان و عبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق واسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

**ودرسنه صد وچهل وپنج** درماه جمادی الاخر جناب محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن بن الحسن المجتبی که از بزرگای اهل البیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصور را بقتل رسانید وحجاز را متصرف شد و جمله اهل مکه ومدینه تابع وی شدند ومالك بن انس که فقیه مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری اورا بنمایند

چون این خبر بسمع منصور دوانقی رسید برادر زاده وولیعهد خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بمدینه بجهت قتال نمودن با محمد صاحب نفس الزکیه

تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند وجمعی کشته شدند آخر الامر حمید بن قحطبه ملعون شمشیری بسینه جناب محمد زد واورا بخاك انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا کرد وفرستاد نزد منصور وعیسی بن موسی روانه شد بزیارت بیت الله الحرم

ومنصور آن سر نازنین را فرستاد درزندان نزد پدرش جناب عبدالله المحض چون نظر پدرش بپسرش افتاد گفت برحمك الله یرحمك الله لقد قتلوك قواما صواما و بآن شخص که سر محمد را آورده بود فرمود قل لصاحبك قد مضی شطر من عمرك فی النعیم وبقی شطر البؤس

ودر کامل است که درعصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد وچهل وپنج جناب محمد را درمدینه شهید کردند وسر نازنین اورا روانه نمودند بجهت منصور

و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بود که چون یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانیکه در او اسماء کسانی بود که با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبادا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود و باعث گرفتاری آنها شود

و دروقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود وسه روز بآخر رمضان همان سال باقیمانده بود که خبر قتل جناب محمد بابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه

منصور هم نوشت ببرادر زاده اش عیسی بن موسی وحمید بن قحطبه در مکه که حاضر شوند بجهت مقاتله با جناب ابراهیم ودر دیوان جناب ابراهیم اسم صد هزار نفر بود که با او بیعت کرده بودند

و دربین اینکه ابراهیم از بصره بکوفه می آمد یکشب درمیان عسکر خود خفائا گردش میکرد صدای طنبور از لشگریان بگوشش رسید فرمود ما اطمع فی نصر عسکر فیه مثل هذا

الحاصل جناب ابراهیم با جمعی از اصحاب خود در مقابل جند عیسی بن موسی وحمید بن قحطبه که آنها هیجده هزار نفر بودند صف آرائی کردند در باخمری که بین کوفه وواسط است و بکوفه نزدیکتر است و

نائره جنك مشتعل شد در بين تيرى بحنك جناب ابراهيم وارد شد از اسب فرود آمد اصحاب دورش جمع شدند حميد بن قحطبه بلشگر خود گفت حمله كنيد باين جماعت وآنهارا منهزم نمائيد ـ اصحاب جناب ابراهيم بعضى مقتول وبعضى منهزم گرديدند ـ پس سر نازنين اورا از بدن جدا نمودند وفرستادند نزد منصور دوانقى ملعون

ودر كامل ابن اثير است كه شهادت جناب ابراهيم روز دوشنبه بيست وپنجم ماه ذيعقدة الحرام سنه صد وچهل وپنج بود وسنش درحين شهادتش چهل وهشت سال بود وقبر شريفش هم در باخمريست كه دعبل خزاعى ميگويد

واخرى بارض الجوز جان محلها ‌ ‌ ‌ و قبر بباخمرى لدى الغربات

و حضرات زيديه زيد بن على بن الحسين را امام پنجم ميدانند ومحمد صاحب نفس الزكيه ابن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبى عليه السلام را امام ششم ميدانند و برادرش ابراهيم قتيل باخمرى را امام هفتم ميدانند

ومسعودى ميفرمايد باخمرى شانزده فرسخى كوفه است

ودر روايت است كه وقتيكه سر جناب ابراهيم را بجهت منصور حاضر كردند امر كرد پدرشان جناب عبدالله المحض را درميان زندان بقتل رسانيدند در عيد اضحى سنه صد وچهل وپنج درسن هفتادو پنج سالگى ـ وبعضى ازمطالب ديگرهم درباب چهارم ذكرشد فراجع ودراين سنه صد وچهل وپنج منصور از بناى بغداد فارغ شد

ودر كامل ابن اثير است كه منصور مبلغ چهار هزار و هشتصدو سى وسه درهم در بناى بغداد خرج كرد

مخفى نماناد كه عيسى بن موسى بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس وليعهد بود بنص عمش سفاح چون سفاح ولايت عهد مسلمين رابعدازخود بامنصور دوانقى برادرش قرارداد وبعد از منصور ولايت عهد مسلمين را با برادر زاده اش عيسى بن موسى قرار داد

ودر روز بيست وششم محرم الحرام سنه صد وچهل وشش جناب على بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

## ودرسنه صد وچهل وهفت

عيسى بن موسى خود را از ولايت عهد مسلمين خلع نمود و مردم با مهدى محمد بن منصور دوانقى بيعت كردند بولايت عهد مسلمين

## ودرسنه صد وچهل وهشت

در تاريخ كامل است كه فضل بن يحيى بن خالد بن جعفر برمك متولد شد هفت روز قبل از تولد رشيد هرون بن مهدى بن منصور دوانقى ومادر هرون كه خيزران باشد اورا ازشير هرون شير داد پس فضل بن يحيى برمكى برادر رضاعى هرون بود ودر شوال همين سال صد وچهل وهشت حضرت صادق ع را مسموم نمودند

**فصل هفتم** بدانکه بعد از صحابه درمدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقها بودند که عامه اخذ فقه از آنها مینمودند

**اول** ـ جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که اورا سید التابعین میگفتند

در اصول کافی از حضرت صادق ع روایتکرده قال ع کان سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین ع

وسابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین ع بود وبعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل مدینه واویس افضل تابعین است نزد اهل کوفه وحسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره

ورحلت سعید بن مسیب درسنه نود وچهار هجری بود درمدینه طیبه

**دوم** ـ جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بالدیباج جدامی حضرت صادق ع

**ودر بعضی از اخبار است** که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین علیه السلام و پسر خالوی آنحضرت بود

**سوم** ـ عروة بن زبیر بن عوام برادر عبدالله بن زبیر بود واوهم درمدینه طیبه سنه نود وچهار از دنیا رفت

**چهارم** ـ خارجة بن زید بن ثابت بود وزید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجة بن زید در سنه نود و نه در مدینه از دنیا رفت

**پنجم** ـ ابو ایوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص

**در رجال است** وقتیکه از سعید مسیب سؤال میکردند می گفت بروید نزد سلیمان بن یسار که او الیوم اعلم من بقی هست

**ششم** ـ ابوبکر بن عبدالرحمن حارث بن هشام القرشی بود واو را زاهد قریشش می گفتند و ابو جهل بن هشام عموی پدرش بود واو درسنه نود وچهار درمدینه طیبه ازدنیا رحلت نمود

**هفتم** ـ عبدالله بن عبدالله بن عتبه بود که ازسادات تابعین شمرده میشد ویکسال قبل از حضرت زین العابدین ع ازدنیا رفت

الحاصل بعدکه این هفت نفر از دنیا رفتند مذاهب عامه در فروع متشتت شد وآرائشان مختلف شد بحیثی که ضبطش ممکن نبود ازاینجهت ملجأ شدند عامه در انحصار نمودن مذهب را درفروع به چهار مذهب واین درسنه سیصد وشصت وپنج بود

و در روضات از حدائق المقربین فرموده که سید علم الهدی با خلیفه عباسی که القادر بالله باشد قرار گذارد که شیعیان صد هزار اشرفی باو بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علنی وبدون تقیه بشود سید حاضر شد وازعین المال خودهشتاد هزاراشرفی مهیا فرمود که بقیه راسایر شیعیان مهیا کنند لکن هزار افسوس که شیعیان بجهت قلت عدد وضیق معیشت قادر نشدند بدادن آن

درروضات الجنات از کتاب الزام النواصب نقلکرده که چون چهار هزار نفر از حضرت صادق ع اخذ روایت و علم مینمودند که از آنها بود ابوحنیفه ومالك بن انس منصور ملعون ترسید که خلافت ومملکت ازوی خارج شود ومردم اقبال بآن بزرگوار بنمایند امر کرد بابی حنیفه نعمان بن ثابت کوفی و به مالك بن انس که ازحضرت صادق ع عزلت نمایند واحداث مذهبی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق ع که

عمل بنمایند بقیاس ورای استحسان واجتهاد بعد متابعت نمود این دو نفر را محمد بن ادریس شافعی واحمد بن حنبل ومستقر شد مذاهب اهل سنت در فروع باین چهار مذهب وشیعهٔ امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بمذهب حضرت صادق ع ولابد است در مقام از ذکر اموری

## امر اول ودر ذکری از ابی حنیفه که یکی از ائمه اربعه اهل تسنن است واول و اقدم آنهاست

بدانکه اسم او نعمان بن ثابت بن فردوس است وجدش از اهل کابل طخارستان بود ولادتش در سنه هشتاد بود

ودر روایتی منصور امر کرد ابوحنیفه‌را ده‌روز روزی ده تازیانه زدند وبعد حبس نمودند وبعد ازچندروز درمیان حبس از دنیا رفت درماه رجب سنه صدوپنجاه ویك ودر مقبره خیزرانه بغداد دفن شد ودر روضات از تاریخ بغداد نقل کرده که شافعی گفت نظر کردم در کتب ابی‌حنیفه‌دیدم در او صد وسی‌ورق برخلاف کتاب وسنت فتوی داده وازسفیان ومالك واوزاعی وشافعی نقل شد که گفتند متولد نشد در اسلام احدی که اشأم باشد ازابی حنیفه - وازمالك نقل شد که گفت فتنه ابی‌- حنیفهٔ ضررش برامت بیشتر است از فتنه ابلیس انتهی

ودر حیوة الحیوان دمیری درلغت قمری از ابن خلکان نقل کرده که یکی ازسلاطین هندهدایائی فرستاد برای سلطان‌محمود بن سبکتکین وازجمله آنها طائری بود بهیئت قمری وازخواص او این بود که هر وقت غذای مسمومی حاضرمیشد ازچشمهای آن طایر اشك می ریخت واشکش مثل سنك منجمد میشد وهرگاه اورا میسائیدند وروی جراحت وسیع میگذاردند جراحب بهم می آمد بعداین مناسبت گفته که عبدالملك جوینی امام الحرمین نقلکرده که‌سلطان محمود بن سبکتکین حنفی‌مذهب بود وبسیار حریص بود بعلم حدیث واکثر احادیث را موافق میدید بامذهب شافعی

یکروز فقهاء مذهب حنفی وشافعی راحاضر کرد وامر کرد بترجیح یکی از این دو مذهب وبناشد دورکعت‌نماز خوانده شود بمذهب حنفی‌ودورکعت‌نماز خوانده‌شود بمذهب شافعی تاخود سلطان‌ترجیح بدهد قفال مروزی که ازبزرگان علماء بود حاضر بود برخاست ووضوساخت ودورکعت نماز بااجزاء وشرایط وارکان وطمانینه بعمل آورد وگفت اینست نمازیکه شافعی غیراینرا جایز نمیداند

بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابوحنیفه اولا وضوساخت با آب خرما وبعد پوست سك دباغی شده‌را نجاست باولیده دربر کرده مگس‌هاوپشه‌ها باوجمع شدند روی بقبله ایستاده وبفارسی تکبیر گفت بعد بفارسی گفت دوبرك سبز که ترجمه مدهامتان است بعد مثل مرغ سر بزمین زد بدون طمأنینه وتشهد خواندوبعوض‌سلام‌ضرطه زده‌بدون آنکه سلام بدهدوگفت اینست نمازیکه بمذهب ابوحنیفه‌جایزاست

پس‌سلطان متغیرشد وگفت‌اگردروغ بگوئی ترابقتل میرسانم قفال کتب ابوحنیفه را حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امرکرد که‌آنهارا بخواند خواند معلوم شد همین نمازموافق است بامذهب‌ابو حنیفه سلطان ازمذهب حنفی اعراض نمود

ودر کتاب مواعظ المتقین است که یکروز ابی‌حنیفه درمحضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمود که مرا بتعجب آورده

اولا - فرموده خداوند در دنیا و آخرت دیده نمیشود چگونه میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود

**ثانیا** - فرموده شیطان روز قیامت بآتش معذب میشود وحال آنکه شیطان از آتش خلق‌شده چگونه شیئی معذب میشود بچیزیکه ازاو خلق شده

**ثالثا** - فرموده افعال عباد مستند بخود آنها میباشد وحال آنکه در آیات شریفه وارد است که تمام افعال متسند بخداوند است

جناب بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بسر ابوحنیفه که سرش شکست وخون بصورت ومحاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه

خلیفه بهلول را طلبید از سبب جنایت او سوال کرد

بهلول فرمود ابوحنیفه درسه مسئله بحضرت‌صادق ایراد کرد ومن باین کلوخ که بسر او زدم جواب هر سه ایرادش را دادم

**اولا** - گفت هرچه موجود است دیده میشود درد درسرش موجود است دیده نمیشود

ثانیا - گفت شیطان چون از آتش خلق شده بآتش عذاب نمیشود و خود او از خاك است و بخاك متألم شد

ثالثا - گفت اعمال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدااست از من چرا شکایت دارد خلیفه متعجب شد وبهلول از شکایت ابوحنیفه آسوده شد

ودر روضاتست که ابوحنیفه مشرف‌شد خدمت حضرت صادق ع بجهت استفاده علم وشنیدن‌حدیث حضرت بیرون شد در حالتیکه بعصا تکیه فرموده بود -

ابوحنیفه عرضکرد یابن رسول‌الله سن شما باندازهٔ نرسیده که محتاج بعصا باشد

فرمود چنین است که میگوئی لکن چون این‌عصای حضرت پیغمبر ص است خواستم باو تبرك بجویم ابوحنیفه جستن کرد که اورا ببوسد حضرت دست نازنین خودرا گشود وفرمود والله تومیدانی که این بشره بشره حضرت پیغمبر ص است اورانمیبوسی وعصای حضرت پیغمبرص را میبوسی

وایضا در روضات از ربیع‌الابرار زمخشری از یوسف بن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه چهارصد حدیث یا زیادتر از احادیث نبوی را رد کرد

وازعیون ومحاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگرمردی عقدکند زنی را و بداند آن زن مادریادختر یاخواهرش هست حد ازاوساقط میشود وولد هم باو ملحق میشود

ایضا فتوی داده که اگرمردی پارچه‌حریری براحلیلش بپیچد وداخل کند درقبل زنی زنانیست و حد هم براووارد نمیشود ولکن بسخن‌های اورا ردع میکنند

وهمچنین اگرمردی لواط کند باغلامی حد بر او واجب نمیشود ولکن باید ردعش نمود انتهی و کراماتی که از برای ایشان تفاکرده اند زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر یك کرامت مختصری

درروضات از سید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل سنت راگفت شنیدم که اگر کوری راببرند تحت‌قبه حضرت‌موسی بن جعفرع متوسل نمایند چشمش شفامی‌یابد وابوحنیفه باآنکه امام اعظم است از اوچنین کرامتی شنیده نشده

علماء اهل سنت جواب‌دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود - حاکم گفت میل دارم که مثل این کرامت به بینم که‌با بصیرت بشود در دینم -

علماء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید که من کور هستم وچند روز باعصامیان شهر بغداد راه برود و بعدشب جمعه برود سرقبر ابوحنیفه بیتوته کند وصبح بیرون شود و بگوید الحمدالله به برکات صاحب این قبر چشمم بینا گردید ـ

آنمرد چنین کرد وشب جمعه را سرقبر ابوحنیفه بیتوته کرد صبح که شد هردوچشمش کورشده بودکه ابدا جائی را نمیدید فریاد زد ایهاالناس حکایت من کذا وکذاهست ومن مرد عیال مندی هستم حال باچشم کور چکنم

خبر بحاکم بغداد رسید حاکم او را طلبید قصه خودرا بجهت حاکم نقل کرد ـ حاکم آن حضرات راملتزم کرد که تا این شخص زنده است باید معاش اورا بدهند انتهی

وچقدرخوب تخلص جست یکنفر از مومنین ازشر یکنفر حنفی مذهب آن مؤمن وضوساخت وپاهای خودرا مسح کشید دیدبالای سرش شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش راشست

آنمرد گفت چرا اول پاهایت رامسح کشیدی وبعدشستی

گفت بلی این مسائل از مسائل خلافیه بین خدا وبین ابی حنیفه است چول خدا فرموده وامسحو بروسکم وارجلکم الی الکعبین ـ ابوحنیفه گفته واجب است غسل رجلین پس من مسح کردم از خوف خدا وغسل کردم ازخوف سلطان پس آنمرد حنفی خنده کرد ورفت

## أمر دوم

در ذکری ازمالك بن انس که از ائمه اربعه اهل تسنن است

پدرش انس بن ابی عامراست نه انس بن مالك که صحابی بود واز آن ده نفری است که خدمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بودند چنانچه بعضی گمان کرده‌اند ـ ونسبت داده شده بصاحب تاریخ گزیده

ودر روضات است که‌ولادت مالك درسنه نودو پنج هجری بوده وفوتش در ربیع الاول سنه صدوهفتاد ونه بوده ودربقیع دفن‌شده ومشهور نزدعامه آنستکه مدت‌حمل مالك‌بن‌انس سه‌سال‌بود و مدت حمل امام شافعی چهار نسال لکن درامام شافعی می گویند جهت طول کشیدن حملش این‌بود که انتظارمیکشید موت ابی‌حنیفه‌را چون‌درروزفوت‌ابی‌حنیفه شافعی بدنیا آمد لکن‌جهت طول کشیدن حمل مالك معلوم نیست چه بوده وآیا اوانتظار چه راداشته

ودر روضات‌است که مالك‌بن انس با کبرسنی که داشت هرگز درمدینه طیبه سوار نمیشد و میگفت هرگز سوار نمیشوم دربلدیکه دراو جثهٔ رسول الله مدفونست

وایضا نقلکرده که شخصی گفت‌رفتم بعیادت مالك درمرض موتش سلام کردم ونشستم‌دیدم‌مالك گریه میکند گفتم چرا گریه میکنی

گفت هیچکس سزاوارتر ازمن نیست بگریه کردن والله من راضی هستم که عوض‌هرمسئله که برأی خردگفته ام وبرأی خودفتوی داده‌ام صدهزار تازیانه بخورم واو ازجمله تلامذهٔ حضرت صادق علیه السلام بود

و ازمالك نقل شد که گفت‌مارات عین‌ولا سمعت اذن ولا خطر علی‌قلب بشر افضل من‌جعفر بن محمدالصادق ع فضلا وعلماوعبادتا وورعا وکان‌ع‌لایخلوامن‌احدی ثلاث اماصائم اوقائم اوذاکرو کان من عظماء العباد واکابرالزهاد الذین یخشورالله عزوجل

ووقتیکه حضرت میفرمود قال رسول الله ص گاهی رنك نازنین حضرت زرد میشد و گاهی سبز میشد بقسمیکه کسی آنحضرت را نمیشناخت

ومالك گفت من خدمت حضرت صادق ع بمکه مشرف شدم وقت احرام هرقدرمیخواست تلبیه بگوید صدای نازنینش درگلویش بند میشد بقسمیکه نزدیك بود ازراحله‌اش بزمین افتد من عرضکردم یا ن رسول الله لابدباید لبیك را بفرمائی چرا حالتت چنین منقلب میشود

فرمود یابن ابی عامر چگونه جرئت کنم بگویم لبیك اللهم لبیك ومیترسم پروردگارم در جواب بفرماید لالبیك ولا سعدیك

و در جلد اول بحار از شیخ بهائی ازشهیداول باسانید خود از عنوان بصری روایت کرده گفت من مرد پیری بودم که نود وچهار سال ازسنم گذشته بود و سالها بود که من میرفتم نزد مالك بن انس وازاو کسب علم میکردم بعد رفتم خدمت حضرت صادق ع که ازآن بزرگوار کسب علم بنمایم حضرت بمن فرمود من محل حاجت مردم هستم ومعذلك درهرساعتی ازساعات شب وروز اذکارو اورادی دارم مرا ازعبادت واذکارم بازمدارچنانچه تابحال میرفتی نزدمالك بن انس واز اوکسب علم میکردی حال هم برو نزد او ـ

گفت من بسیار مهموم و مغموم شدم وازخدمتش رفتم فردای آنروز رفتم بحرم حضرت رسول ص ودورکعت نماز خواندم ودعاکردم که خداوندقلب نازنین حضرت صادق ع را بامن مهربان کند وروزی بفرماید بمن ازعلم آن بزرگوار بقدریکه هدایت بیابم براه راست ومغموما برگشتم بمنزلم ونرفتم نزد مالك بجهت آن محبتی که ازحضرت صادق ع درقلبم جای گرفته بود وازخانه بیرون نمیشدم مگر بجهت اداء فرایض پس چون صبرمن بآخررسید وسینهٔ من تنك شد بعد از نمازعصر رفتم درب منزل حضرت امام جعفر صادق ع اذن دخول خواستم خادم حضرت بیرون شد گفت چه حاجت داری

گفتم عرضم سلام کردن بشریف است ـ گفت آقا درمصلی مشغول عبادت است ـ

پس من قدری نشستم تابیرون شد خادم حضرت گفت ادخل علی برکة الله ـ پس داخل شدم وسلام کردم ومشرف بجواب شدم فرمود بنشین غفرالله لك نشستم ـ

حضرت سربزیر انداخت بعد سربلندکرد ودربارهٔ من طلب توفیق فرمود از خدا وفرمود چه مسئله داری عرضکردم ازخداوند سوال کرده ام که قلب شمارا بمن مهربان فرماید وروزی فرماید بمن ازعلم شما امیدوارم که خداوند حاجت مرا برآورده فرموده باشد

فرمود علم بتعلم نیست بلکه او نوری است که واقع میشود درقلب هرکس که خداوند او را هدایت بفرماید ـ تاآنکه عرضکردم حقیقت بندگی چه چیز است فرمود سه چیز

**اول** ـ آنکه بنده در آنچه در دست داردخود را مالك نداند چون عبید مالك مالی نیستندتاآن که مالشان را صرف کنند درمصرفیکه خدافرموده وآسان شود برآنها اتفاق نمودن

**دوم** ـ آنکه بنده خودرا مدبر در امری نداند تاآنکه مصائب دنیا براو آسان شود

**سوم** ـ آنکه تمامی اشتغالش دراطاعت اوامرالهی وترك نواهی او باشد تاآنکه مشغول مراء و مباهات بامردم نباشد پس هرگاه گرامی بفرماید بنده‌اش را باین سه خصلت خوارمیشود در نزداو دنیا وشیاطین وخلق وطلب نخواهد کرد دنیارا بجهت تفاخر وتکاثر وطلب نمیکند آنچه را که در نزدمردم است بجهت عزت و بلندی واوقاتش راباطل نخواهد کرد واین اول درجه تقوی است ـ قال الله تبارك وتعالی تلك ـ

الدارالاخرة نجعلها للذین لایریدون علوا فی الارض ولافسادا والعاقبة للمتقین
عرضکردم یابن رسول الله بمن وصیت بفرما -
فرمود تراوصیت میکنم به نـه امر کـه سه چیز آن درریاضت نفس است و سه چیز در حلم است وسه چیز در علم است پس حفظ کن آنهارا وتهاون ننما بآنها
عنوان بصری گفت من قلبم رافارغ نمودم بجهت حفظ آنها - حضرت فرمود اما آن سه چیزی که در ریاضت است

**اول** - آنکه حذرکن ازآنکه بخوری‌چیزی‌راکه میل‌نداری که این‌باعث حماقت وبلاهت میشود

**دوم** - آنکه نخوری مگر در وقت گرسنگی

**سوم** - آنکه غذای حلال بخوری ووقت خوردن اسم خدا یـادکنی ومتذکر شوی حدیث حضرت رسول‌ص‌را که فرمود پر نمیکند آدمی ظرفی را که بدتر باشد ازشکمش ووقتیکه لابد شدی از برای غذاخوردن ثلث شکمت راازبرای طعام قراربده وثلثش را از برای آب وثلثش‌را از برای نفس کشیدن

واما آن سه چیزی که درحلم است

**اول** - آنکـه اگر کسی بتو بگوید ( اگریك کلمه بد بگوئـی ده کلمه بد میگویم ) بگو ( اگر ده کلمه بدبگوئی یك کلمه بد نمیگویم )

**دوم** - آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگرراست‌میگوئی ازخداوند سؤال میکنم که مرا بیامرزد واگر دروغ میگوئی از خدا سؤال میکنم ترا بیامرزد

**سوم** - آنکه اگر کسی بتووعده دشنام بدهد تووعده بده اوزابنصیحت ودعا

**واما آن سه چیزی که‌درعلم است**

**اول** - آنکه از علماء سؤال کن آنچ راکه نمیدانی ومبادادرسؤالات آنهارابرنجانی -

**دوم** - آنکه مبادا عمل کنی برایت در امری ودرجمیع امور عمل کن باحتیاط وبگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر میگریزی

**سوم** - ولاتجعل رقبتك للناس جسرا - یعنی رقبه خودرا جسروپل قرار مده که مردم براو سوار شوند ( کنایه ازآنکه خودرا مطیع مردم‌مکن که هرچه بگویند اطاعت کنی

بعد فرمود برخیز وفاسدمنما بر من اذکارم را من مردی هستم کـه ظنین وبخیلم باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

## امر سوم

در ذکری از محمد بـن ادریس بـن عباس بن عثمان بن شافع بـن ثابت بن عبید بن عبد بن یزید بن هاشم بن مطلب بـن عبدمناف القرشی المشتهر بالامام لشافعی کـه از ائمه اربعه اهل تسنن است

در مقامع آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کـرد از توجیه روایتی کهٔ وارد شده که جناب آمنه حامله شد بحضرت پیغمبر ص درایالی تشریق بمنی باآنکه تولدآن بزرگوار درماه ربیع‌الاول بود ولازمه این آنستکه مدت‌حمل یاکمتر ازشش‌ماه باشدیااکثراز یکسال در جواب آنشخص فرمود اقل مدت حمل انسال شش ماه است بالنص والاجماع و در طیور مدت خوابیدنشان روی تخم بیست ویکروزاست‌ودرسك چهل‌روز درگربه دوماه است‌ودر گوسفند پنج‌ماه‌است و

درشتر واسب والاغ وامثال اینها یکسال کامل است ودرفیل دوسالست وبعضی گفته‌اند هفت‌سال وبعضی گفته‌اند یازده‌سال واکثر حمل انسان نزد اکثر امامیه نه ماه‌است ونزد بعضی یکسال است ونزد شافعی و اتباعش چهار سالست ـ

وطایفه عامه اجماع نموده اند که امام شافعی چهار سال درشکم مادر باقی ماند بانتظار موت امام اعظم ابی حنیفه

وتولدشافعی درروز فوت ابوحنیفه بود ـ واین‌را حضرات عامه از کرامت این دونفر شمرده اند الی آخره

پس معلوم شد ولادت شافعی در سنه صد وپنجاه ویك بوده و فوت اوهم دریوم جمعه آخر ماه رجب سنه‌دویست وچهار بوده وقبرش در قرافه مصر معروفست

وامام شافعی تلمذنمود نزد محمد بن الحسن الشیبانی واو ازتلامذه ابوحنیفه ومالك بن‌انس بود و درسابق گفته‌شد که این دو ازتلامذه حضرت امام جعفرصادق ع بودند ـ

وشافعی اشعار فاخره دارد که بعضی ازآنهارا در این مختصر ذکر میکنیم

منجمله درمقام مناجات این رباعی را میگوید

یارب اعضاء الوضوء عتقتها   من فضلك الوافی وانت الواقی

والتعق یسری فی الغنی یاذاالغنی   فامنن علی الفانی بعتق الباقی

و منجمله در مقام موعظه میگوید

یقولون اسباب الفراغ ثلثه   ورابعها خلوء و هو خیارها

وقد ذکروا مالاوامنا وصحناً   ولم یعلموا ان الشباب مدارها

ونیز این رباعی راگفته

محن الزمان کثیرة لا تنقضی   و سروره یأتیك کالا عیاد

تاتی المکاره حین تانی جملة   و نری السرور یاتیك کالغلتات

ومنجمله در مدح حضرت امیر ع گفته

لوان المرتضی ابدی محله   لخر الناس طراً سجدا له

و مات الشافعی ولیس یدری   علی ربه ام ربه الله

و صاحب حدیقة الشیعه میفرماید بعضی ازشافعی سؤال کردند از او صاف حضرت امیر ع گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستانش مدائحش را کتمان کردند تقیتا ودشمنانش مناقبش را پنهان نمودند عداوتا معذلك شایع شد ازمناقب اوآنقدر که مشرق ومغرب راپر کرد ـ

وسید تاج الدین عاملی همین معنی را بشعر در آورده

لقدکتمول آثار آل محمد ص   محبیهم حوفا واعد آئهم بغضا

فابرز من بین الفریقین نبذة   بها ملاءالله السموات والا رضا

ومنجمله درمدح اهل البیت گفته

اذا فی مجلس ذکروا علیا   و شبلیه و فاطمة الزکیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا   فهذا حدیث من الرافضیه

هربت الی المهیمن من اناس   یرون الرفض حب الفاطمیه

علی آل رسول صلوة ربی   و لعنة لتلك الجاهلیه

وابن حجر درصواعق این اشعار رانسبت بشافعی داده

یا اهل بیت رسول الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله
کفا کم من عظیم الفخر انکم — من لم یصل علیکم لاصلوة له

ودرفصول این اشعاررا نسبت بشافعی داده

یا راکبا قف بالمحصب من منی — واهتف بساکن خیفها والناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی — فیضا کملطتم القرات الفائض
ان کان رفضا حب آل محمد — فلیشهد الثقلان انی رافض

ومنجمله دربحاراست که شافعی درمرثیه حضرت سیدالشهداء ع گفته

تاوب غمی و الفؤدا کئیب — وادع نومی فالرقاد غریب
ومما فقی جسمی و شیب لمتی — تصاریف ایام لهن خطوب
فمن مبلغ عنی الحسین رسالة — و ان کرهتها انفس و قلوبنا
قتیل بلا جرم کان قمیصه — صبیغ بماء الار جعون خضیب
تزلزلت الدنیا لال محمد — فذلك ذنب لست منه اتوب

الحاصل این اشعار شهادت میدهد بمحبت و دوست داشتن امام شافعی حضرت امیر المومنین ع و اهل بیت اطهار را

## امر چهارم

در ذکری از احمد بن حنبل هلال الشیبانی المروزی لع

ومنتهی میشود نسبش به ذی الثدیه ملعون رئیس خوارج واوازائمه اربعه اهل تسنن است تولدش درماه ربیع الاول سنه صدوشصت وچهار بود وفوتش دریازدهم ربیع الاول سنه دویست وچهل و یك بود ودرمقبره دارالحرب بغداد دفن شد

ودر مقامع میفرماید قبرش دراین زمان بی اثراست چون در دجله بغداد منخسف شده واحمد از اصحاب امام شافعی و خواص او بود

و در مناقب ابن شهر آشوب از صاحب کتاب معرفة الرجال نقل کرده که گفت عداوت احمد حنبل امیرالمؤمنین ع رابجهت آنستکه جدش ذوالثدیه راحضرت امیرالمومنین ع در نهروان بقتل رسانید واحمد درك کرد چهار نفر ازائمه معصومین را ودرزمان حضرت هادی ع از دنیا رفت

پس معلوم شد که از این چهار نفر ائمه اهل تسنن دو نفر از عرب بودند و دو نفر از عجم

## امر پنجم

بدانکه محدثین اهل سنت که صاحبان صحاح سته هستند غالب از آنها از اصحاب واز تلامذه احمدبن حنبل وتمام آنها از عجمند

اول از آنها محمدبن اسمعیل المعروف بالبخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است و او باتفاق علماء جمهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود رتبتا وفضلا ولادتش روزسیزدهم شوال سنه صدو نود و چهار بود وفوتش شب عید فطرسنه دویست وپنجاه وشش بود بهخرتنك سمرقند وبخارا حاکم نشین بلاد ما وراء النهر است وبین او وسمرقند هشت روز مسافت است

واو اخذ حدیث از جماعتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است ودرسابق گفته شد که جهت اشهریت صحیح بخاری از سایر صحاح آنستکه ایشان در کتابشان تظاهر نمود بعداوت باامیرالمؤمنین ع چون روایت غدیرخم را نقل نکرده

وهمچنین حدیث طائر مشوی را وهمچنین حدیث ابواب را ومنکرشد ورود آیهٔ تطهیر رادر شان اهلبیت با اجماع مفسرین در نزولش در اهلبیت وهکذا

**دوم از آنها ابی داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری بود**

که صاحب کتاب سنن است واز اصحاب احمد بن حنبل است

وفاتش در بصره بوده روزجمعه نیمه شوال سنه دویست وهفتادوپنج وسجستان معرب سیستان است یا منسوب است بسجستان که قریه ایست از بصره

**سوم از آنها مسلم بن حجاج نیشابوری بود**

وصحیح مسلم از اصحاب معتبره حضرات است واوهم از اصحاب احمد بن حنبل است وفاتش درسنه دویست وشصت ویك بوده

**چهارم از آنها ابن ماجه محمد بن محمد القزوینی بود**

واوسوای کتاب صحیح کتابی دارد در تفسیرو کتابی دارد در تواریخ وفاتش درقزوین بوده درسنه دویست وهفتاد وسه واوهم درك صحبت احمد بن حنبل را نمود

**پنجم از آنها محمد بن عیسی الترمزی بود**

واو ضریرومکفوف البصر بود واز تلامذه محمد بن اسمعیل بخاری بود وازاهل ترمذ بود ودرترمذ وفات نمود سنه دویست وهفتاد ونه ( وترمذ بروزن فلفل ازشهرهای ماورآء النهراست

**ششم از آنها احمد بن شعیب المعروف بالنسائی بود**

ونسآء از شهرهای خراسان است بین اووبین سرخس دومنزل است واو صاحب کتاب سنن است که از جمله صحاح سته است در نزد جمهور

**ودر روضاتست** که اوبسیار مایل بود به تشیع وکتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت اهبیلت واکثر روایاتش از احمد حنبل است

گفتند چرا در فضیلت صحابه ننوشتی

جواب داد چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی ازحضرت امیرع منحرفند خواستم آنها هدایت بیابند از خواندن این کتاب

یکروز از او سؤال کردند از معویه

گفت من فضلی از برای او نمیدانم مگر آنکه پیغمبرص فرمودند لااشبع الله بطنك

واهل دمشق نسائی را خارج نمودند رفت برمله که ازارض فلسطین است همانجا مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد وسه

چنانچه ابن خلکان نوشته

**ودر مستدرك** از کشف الظنون نقل کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بغیر مکرراتش دو هزاروهفتصد وشصت ویك حدیث است ومجموع احادیث صحیح ابی داود بغیر مکراتش چهارهزاروهشت حدیث است ومجموع احادیث مسلم بغیر مکرراتش چهار هزار حدیث است وفرموده عدداخبار باقی صحاح سته معلوم نیست ـ وتمام این شش نفر صاحبان صحاح سته ازعجم بودند

**امر ششم** غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحب کتب اربعه محمد ین ثلثه

**اول** جناب ثقة الا سلام ابو جعفر الاول محمد بن یعقوب الکلینی الرازی صاحب کتاب شریف کافی

**دوم** ـ جناب رئیس المحدثین ابو جعفر الثانی محمد بن‌علی بن‌بابویه القمی صاحب کتاب شریف من لایحضره الفقیه

**سوم** ـ جناب شیخ الطائفة الحقه ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی صاحب کتاب تهذیب واستبصار

واین محمد ین ثلاثه صاحب کتب اربعه‌اوثق محدثین شیعه هستند چنانچه این کتب اربعه مدار احکام الهیه هستند از اصول وفروع واوثق این سه جناب محمد بن یغوب الکلینی است چنانچه اصح واضبط کتب اربعه کتاب‌شریف کافی است

**ودر مستدرك** از شهید درذکری نقل فرموده که احادیث کافی زیاد تر است از مجموع احادیث صحاح سته علماء جمهور وعده کتب‌کافی سی ودو کتاب است انتهی

وازخط علامه نقل فرموده که اخبار کافی را ضبط کرده اند شانزده هزاروصد ونود و نه حدیث است واین کتاب شریف رامدت بیست سال جمع فرموده و جمیع احادیث مسنده کتاب فقیه سه هزار و نهصد و سیزده است و مراسیلش دوهزار و پنجاه حدیث است و جمیع احادیث استبصار پنجهزار و پانصد ویازده حدیث‌است واحادیث تهذیب عددش معلوم نیست

ورحلت ثقةالاسلام کلینی در ماه شعبان سنه سیصد وبیست ونه بود ( سنه تناثر نجوم ) وقبرشریفش در بغداد معروفست

**ودرهمانسال علی بن محمد سیمری** که ازسفرای‌اربعه بود ازدنیا رحلت فرمود

**وهمچنین** جناب علی بن حسین بن‌بابویه قمی پدرمرحوم شیخ‌صدوق نیز درهمانسال رحلت‌فرمود ورحلت رئیس الحدثین شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه درسنه سیصد وهشتاد ویك بود وقبر شریفش در نزدیك طهران مشهور است وایشان تقریباً سیصد کتاب تصنیف فرمودند

ورحلت شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی درآخر محرم سنهٔ چهارصد وپنجاه وهشت بود و قبرشریفش درنجف اشرف معروفست

**ومنجمله** از عجم بودند صاحبان کتب اربعه از متأخرین

**ومثل** جناب‌علامة المجلسی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی صاحب‌کتاب بحارالانوار
**ومثل** جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی المشتهر بالفیض الکاشی صاحب کتاب وافی
**ومثل** جناب محمد بن الحسن الحرالعاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه
**ومثل** جناب الحاج میرزا محمد حسین النوری صاحب‌کتاب مستدرك‌الوسائل
**الحاصل** تمام اینها از عجم بودند واینها تماماً دلیلند برفضل عجم

## فصل هفتم

در قبور متبر که شریفه امامزادگان و بزرگان از رواة و از علماء اعلام که در شهر قم مدفونند

( وعذر عدم مناسب نامه این فصل بااصل باب چنانست که درباب ششم وهفتم ذکر شد ) ولابداست در مقام از ذکر سه امر

### امر اول درقبور شریفه امامزادگانی که‌در آن محل شریف مدفونند

وبعضی از آن قبور متبرکه منوره صحت انتسابشان بآن بزرگوران معلومست وبعضی ازآن قبور را نسبت داده‌اند لکن صحت انتسابش معلوم نیست

**منها** قبر مقدس ( فـاطمه الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم ع ) وقبر مقدس ایشان درقبرستان بابلان مزارمعلومی است باقبه وبارگاه وضریح نقره وحرم باشکوه ورواقهای متعدده و دوصحن مقدس باشکوه وگنبد طلائی دارد

**ودربحار** ازتاریخ‌قم نقلکرده که جامع آن تاریخ جناب حسن بن محمد بن‌حسن‌الشیبانی بوده‌وآن کتاب را بجهة صاحب بن عباد نوشته وگویا درحدود سنه سیصد نوشته شده وفعلاگویانسخهٔ آن‌وجود ندارد ودرسنه هشتصدوپنج حسن بن‌علی بن‌حسن بن‌عبدالملك قمی این کتاب را ترجمه کرده

**الحاصل** از آن کتاب نقل فرموده که این مخدره مکرمه درسنه دویست ویك بعد از یکسال از خروج حضرت‌امام رضاع ازمدینه بجانب خراسان بطلب برادر خارج‌شدوقتی که خادمشان فرمود مرا رسید بساوه مریض شد فرمود که از اینجا تا بقم چه مقدار مسافت است عرضکردند ده فرسخ است به ببر بقم مردم قم که شنیدند باستقبال مخدره آمدند

**موسی بن خزرج بن سعدالاشعری** رسید بمخدره مهار ناقه اورا گرفت وارد کرددرقم بمنزل خود هفده روز بعداز ورودش بقم از دنیار رحلت فرمود

**پس موسی‌بن خزرج** امر کرد که بدن نازنین اورا غسل دادندوکفن کردند وبر جنازهٔ مخدره نمازخواندند ودرزمینی که ملك خودش بود مخدره را دفن نمود وروی قبرمقدسس سقفی از بوریا زدتا آنکه مخدره زینب بنت محمد بن علی الجواد قبهٔ بالای قبرمقدسش ساخت

**وازابن بابویه** روایتکرده که چون حضرت معصومه ازدنیا رحلت فرمود اورا غسل دادند و کفن کردند وبردندبقبرستان بابلان وقبرش را حفر کردند بعد قبیله سعد اشعری اختلاف‌نمودند که‌آیا که مخدره را داخل میان قبربکند تاآنکه مرد صالح پیر مردی را اختیار نمودند

ناگاه دیدند دوسوار لثام بسته از طرف بیابان آمدند چون نزدیك جنازه رسیده‌پیاده شدند وبر آن‌جنازه مقدسه نمازخواندند وجنازه را نازل میان‌سرداب نموده دفن کردند بعدازمیان سرداب بیرون شدند وفتند رشناخته نشدند

وروز وماه وسال وفات مخدره معلوم نیست

**ودرمزاربحاراست** که حضرت رضاع بسعد اشعری فرمودند هرکس آن مخدره را زیارت کند وحق اورا بشناسد بهشت ازآن اوست ازاین روایت استفاده میشود که رحلت این مخدره قبل‌ازرحلت حضرت رضا ع بوده بکیسال یا دوسال

**ودر روح وریحانست** که بنیاد گنبد مطهر حضرت معصومه در سنه پانصد وبیست ونه بامر شاد بیگم دختر عمار بیك انجام یافت وطلای گنبد مطهر حضرت معصومه وبنای مدرسه فیضه باسنگهای مرمر دور ضریح بادرب طلای حرم مطهر از مرحوم فحتعلی شاه است که در سنه هزار ودویست و سیزده تعمیر کرد وگوی کوچکی که مکلل بجواهرات است در بالای سر آویخته ومیان آن شدهای مروارید قیمتی است باز نجیر طلاوحقه جواهر وقنادیل طلاو نقره نیز از آن مرحوم است

واین دو رباعی از آن مرحوم نقل شده

خاقانم ویکجهان گناه آوردم | در حضرت معصومه پناه آوردم
مهر نبی و حب علی را یارب | بر درگه کبریا گواه آوردم

**رباعی**

خاقانم ووامانده ز دیهیم و کلاه | ز او رنك خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت بمسکنت جسته پناه | یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

ودر سماء العالم است که سه مخدره از بنات حضرت جواد الائمه ع در جنب مدفن وقبر مخدره معصومه مسمی بفاطمه دفن شدند

**مخدره زینب ومخدره ام محمدو مخدره میمونه**

**و دو مخدره دیگر** از بنات موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع در جنب مدفن مخدره فاطمه دفن شدند

مخدره بریهه و مکرمه میمونه بنتی موسی المبرقع

**ودومخدره ازکنیزان** این خانواده در جنب قبر مخدره فاطمه بنت موسی بن جعفر ع دفن شدند **ام اسحق** جاریه محمد بن‌موسی المبرقع وام حبیب جاریه ابی‌علی محمد بن‌احمد بن‌موسی المبرقع **ومنها** قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است

**ودر روایت است** اول کسیکه از سادات رضوی از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بود که درسنه دویست وپنجاه وشش بقم آمد وهمیشه برقع بصورت وی بود که درشب چهار شنبه هشتم ربیع الاخر سنه دویست ونودوشش ازدنیا رحلت فرمود واورا درخانه که معروف بود سرای محمد بن‌حسن بن‌ابی‌خالد اشعری دفن کردند

**ومنها** قبر شریف محمد بن موسی المبرقع است وفاصله بین قبر شریف ایشان وقبر پدر بزرگوار شان موسی المبرقع تقریباً هشت ذراع است وبقعه ایشان بزرگتراست ازبقعه پدر بزرگوارشان

**ومنها** قبر شریف ابو علی محمد اعرج ابن احمد بن‌موسی المبرقع است که در یکشنبه سوم ربیع المولود سنه سیصد وپانزده درقم رحلت فرمود ودر مقبرهٔ عم بزرگوارش محمد بن‌موسی المبرقع دفن شد

**ومنها** قبر جناب احمد بن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع است که نقیب قم بودوروز پنجشنبه نیمهٔ ماه صفر المظفر سنه سیصدوپنجاه وهشت درسن چهل شش سالگی ازدنیا رحلت فرمودودر مقبره محمد بن موسی المبرقع دفع شد

**ومخفی نماناد** که امامزادگان درنزدیکی قبر موسی المبرقع زیاد مدفونند

**ومنها** در خارج شهرقم در دروازه کاشان قبه وبقعه بسیار عالی است وگویا ازآثار قدیمه باشد منسوب بجناب علی بن جعفر ع

**ودر بحار است** که ظاهرا ایشان در عریض که یك فرسخی مدینه است مدفوننند انتهی
**و ٥ درمقبره قم** که منسوب بجناب علی بن جعفرع است قبریست منسوب بجناب محمدبن موسی بن اسحق بن ابراهیم العسکری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ع
ودر کنار قبرستان علی بن‌جعفر قبریست منسوب باالعباس احمد بن‌محمد بن‌حسین بن حسن بن حسین بن حسین الافطس ابن زین‌العابدین ع

**ومنها** در داخل شهرقم قبریست منسوب بجناب حمزة بن‌موسی الکاظم ع وبقعه وقبه عالی دارد در اسطخر شیراز هم بقعه‌ای‌است منسوب بایشان‌وسلاطین صفویه که‌از نسل‌ایشانند درآنجاقبه و بنای‌عالی بنام شریف ایشان بنا نموده اند

**وهمچنین** در ترشیز که از اعمال مشهد مقدس است ایضا بقعه ایست منسوب بایشان لکن‌مختار مرحوم مجلسی ومرحوم حاجی نوری آنستکه قبر ایشان در ری جنب قبر حضرت عبدالعظیم است چنانچه درباب نهم ذکرخواهد شد انشاء الله

**ومنها** ایضا در داخل شهرقم‌قبریست منسوب بجناب سلطان محمد بن‌علی بن حمزة القمی ابن‌احمد بن محمد ولداسماعیل ولد محمد ولد عبدالله‌الباهرولد الامام زین‌العابدین ع
واین قبرشریف واقع است درمحله که‌آن را باسم اومیخوانند وازبرای او اعقابی است که بعضی از آنها نقباء وملوك ری میباشند

**ودرانوارالمشعشعین** از تاریخ قم‌نقل میکند که چهار قبر از اولادهای جناب عبدالله الباهرپسر حضرت زین‌العابدین ع در قبرستان قم هستند

**اول** از آنها قبر حمزه ولداحمد ولد محمد ولداسمعیل ولدمحمد ولد عبدالله الباهرولدالامام‌زین العابدین علیه‌السلا المعروف بحمزة القمی

**دوم** ولد ارجمندشان ابوجعفر محمد ولد الحمزة القمی

**سوم** ولد دیگرشان علی ولد حمزة القمی

**چهارم** نوادهٔ ایشان علی ولد محمد ولد حمزة القمی وگویاقبر این بزرگواران درمقبره ایست که منسوبست بنواده محترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن محمد بن حمزه القمی
و میفرماید سه قبر از اولادهای جناب عمرالاشرف بن زین العابدین ع در قبرستان بابلان است که موضع قبرشان معلوم نیست

**اول** احمد بن‌علی بن‌محمد بن‌علی بن‌عمرو بن زین‌العابدین‌ع **دوم** پسر ایشان حسن بن احمد **سوم** نواده ایشان احمد بن حسن احمد انتهی

**ومنها** در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن موسی‌الکاظم ع

**ومنها** در خارج شهر قم مقبره ایست منسوب بمحمد بن‌موسی بن جعفر ع

**الحاصل** ظاهراً امامزادگان محترم بقدریکه درقم و اطراف آن مدفوننند درهیچیك از بلاد عجم اینقدر مدفون نیستند

**ودرمستدرك** از ترجمهٔ تاریخ قم نقل فرموده که اول کسیکه ازسادات حسینی وارد شد بقم ابو-الحسن‌حسین بن حسین بن‌جعفر بن محمد بن‌اسمعیل بن جعفرالصادق بودبعد فاطمه بنت موسی بن جعفر ع

بعد موسی المبرقع بعد حسن بن علی بن محمد الملقب بدیباج ابن الصادق وشرح حال هریك راهم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه ازاولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق بوده باپسرشان بعد شرح حال ایشان را در آن کتاب ذکر کرده

## امر دوم در قبور شریفه بزرگان از رواتیکه در قم مدفونند

**اول** جناب زکریا بن آدم ابن عبدالله بعد سعدالاشعری القمی

**در کتاب رجال** از زکریا بن آدم روایتکرده که بحضرت رضا ع عرضکرد انی ارید الخروج عن اهل بیتی وقد کثر السفهاء فیهم فقال لاتفعل فان اهل بیتك یدفع عنهم بك کما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم ع وقال الرضاع انه المأمون علی الدین والدنیا

وعن محمد بن قولویه عن علی بن مسیب الهمدانی قال قلت للرضاع شقتی بعیده ولست اصل الیك فی کل وقت فممن آخذ معالم دینی قال ع من زکریا بن آدم المأمون علی الدین ولدنیا ـ

**الحاصل** مدائح ایشان زیاد است وقبرشان درشیخان کبیر است وبقعه و گنبد کاشی دارند ـ

**دوم ابوجریر** زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری پسر عم جناب زکریا بن آدم الاشعری واواز رواة حضرت صادق ع وحضرت موسی بن جعفر الکاظم ع وحضرت رضا ع میباشد وجناب سعد بن عبدالله الاشعری صاحب بصائرالدرجات است فوت ایشان در بیست وهفتم شوال بوده وموضع دفنشان معلوم نیست

**ودر رجال** اززکریا بن آدم روایتکرده قال دخلت علی الرضا من اول اللیل فی حدثان موت ابی جریر فسئلنی عنه وترحم یزل یحدثنی واحدثه حتی طلع الفجر فقام فصلی الفجر ـ وقبر ایشان هم در شیخان کبیراست ومعروفست

**سوم** قبرجناب آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری القمی که برادر زادهٔ جناب زکریا بن آدم باشد وقبرایشان هم در شیخان بزرك قم معروفست

**چهارم** جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیروغیر اوو بسیار شخص جلیل المذهبی بوده وازمشایخ مرحوم کلینی است وقبرشان درشیخان صغیراست در پشت سرقبر محمد بن قولویه بفاصلهٔ شصت قدم که کنارقبرستان بالان واقع میشود مقابل درب غسالخانه وچهار دیوارهم اطراف قبر شان هست ووالد ماجدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة واواول کسی بود که درقم نشرفرمود احادیث ائمه اطهار را وشاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد

**پنجم** جناب ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی شیخ القمیین وفقیههم وثقهم زوجهٔ داشتند بنت محمد بن موسی بن بابویه که دخترعمشان باشد وازآن مخدره اولادی نشد پس نوشت بجناب حسین بن روح که ازحضرت حجة سلام‌الله علیه بخواهدکه خداوند باواولاد فقیهی مرحمت فرماید جواب آمدکه ازبرای شما ازاین عیال اولادی نمیشودلکن مالك جاریه دیلمیهٔ میشوی که خداوندازآن جاریه بتودوپسرفقیه مرحمت میکند که یکی جناب حسین بن علی بن بابویه باشد ویکی جناب محمد بن علی بن بابویه الصدوق باشد وحضرت عسکری ع توقیع شریف بایشان مرقوم فرمودند ودرآن مواعظ و نصایحی فرمودند ومرحوم شهید درذکری فرموده اصحاب اخذ فتاوی ازرساله علی بن بابویه می نمودند از کثرت اعتمادی که بایشان داشتند

**ودرمستدرکست** که ایشان سنه سیصدوبیست ونه که سنه تناثرنجوم باشد ازدنیارحلت فرمودودر

آنوقت جماعتی در بغداد نزد علی بن محمد السیمری بودند فرمود رحم‌الله علی بن الحسین بابویه عرضکردند اوزنده است فرمود امروز ازدنیا رفته پس خبر رسید که همان روز ازدنیا رحلت فرموده ودرهمین سال جناب علی بن السیمری وجناب محمد بن یعقوب الکلینی ازدنیا رحلت فرمودند وقبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرك قم باشد وگنبد وبارگاه وبقعه عالی دارد

**ششم** جناب محمد بن قولویه والد ماجد مرحوم شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیاره وایشان معاصر بامرحوم کلینی بودند وقبر شان هم درقبرستان قم نزدیك بقعهٔ جناب علی بن بابویه است واطراف قبرشان هم چهار دیوار دارد

**هفتم** احمد بن اسحق بن عبدالله بن سعد بن مالك الاحوص الاشعری القمی وایشان شیخ قمیین بودند واحادیث ازحضرت جواد وحضرت هادی ع وحضرت عسگری سلام‌الله علیهم روایت میکنند ووکیل حضرت عسگری بوده وخدمت حضرت حجة ع هم مشرف شده ودرقم مقابل مسجد امام در میان بازار قبریست منسوب بایشان

**و در رجال است** که احمد بن اسحق نوشت بجناب حسین بن روح واستیذان نمود دررفتن بحج پس اذن داد وجامهٔ فرستاد نزداواحمد بن اسحق گفت حسین بن روح خبرمرك مرا داده پس ازحج مراجعت نمود ودر حلوان که پل ذهاب باشد ازدنیا رحلت نمود ودر همانجا مدفون شد وبقعه مختصری هم دارد وحلوان فعلا معروف است بپل ذهاب

**ودر بدرالمشعشین است** ظاهرا در این بقعه که در قم است یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی ع مدفونست

**هشتم** – ریان شبیب در مجالس المومنین است که او خال معتصم خلیفه عباسی است وثقه است وروایت از حضرت رضاع کرده واوساکن قم بود ومظنون آنستکه قبرش هم درقم است

**نهم** الصفار محمد بن الحسن القمی وفاتش درقم بود سنه دویست ونود

**و مخفی نماناد** که سیاری از روات اخبار از اهل قم بوده اند

**ودر مستدرکست** که اینها ازقم شد رخال میکردند ببلاد بعید بجهت اخذ حدیث ازجمله آنها مثل احمد بن محمد بن عیسی واحمد بن محمد البرقی واحمد بن محمد بن عبدالله الاشعری وحسین بن سعد القمی ومحمد بن اسحق القمی وشاید غالب اینها در قم مدفونند

**وازمرحوم حاجی کلباسی** رحمةالله علیه نقل شده که وقتی که میآمد بقم درمزار قم پای برهنه راه میرفت ومیفرمود مملواست این مزارشریف ازعلماء وازرواة

و محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده کهٔ در کتاب دیدم که در زمان علی بن بابویه القمی در قم دویست هزار محدث بوده وظاهرا وجهش این بود که در آن زمان عوام و خواص همه عمل بحدیث میکردند واحادیث را حفظ مینمودند

## امر سوم درقبور شریفه بزرگان از علماء که دراین بلده شریفه مدفونند

**اول** ابوالحسین سعد بن هبةالله بن الحسن الراوندی المعروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب خرایج وجرایح وقصص الانبیاء ولب اللباب ودعوات وغیر اینها وبعضی دعوات را نسبت بسیدابوالرضا فضل‌الله راوندی داده اندمثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری درخاتمه مستدرك درمقام شرح حال کتب تصریح فرموده که در اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف قطب راوندی استواز برای قطب راوندی شرحی است برنهج البلاغه

المسمى بمنهاج البراعه واو از شروح معروفه است وبعضى ميگويند اول من شرحه ايشا نند ولكن در مستدرك است اول كسيكه شرح كرده نهج البلاغه را ابى الحسن محمد بن حسين بن حسن بيهقى است الملقب بقطب الدين الكيدرى و كيدر قصبه ايست از بيهق و بيهق ناحيه ايست از خراسان وحاكم نشين اوسبزوار است واينمرحوم قطب راوندى ازمشايخ ابن شهر آشوب است ومحدث قمى درحاشيه نفثة المصدور نوشته توفى القطب الراوندى فى ضحى الاربعا يوم الرابع عشر من شوال سنة ثلاث وسبعين وخمس ماة اوثلاث وستين وخمس ماة وقبر شريفشان درصحن جديد قم معلوم است وراوند قريه ايست ازقراء كاشان واقع است بين كاشان و اصفهان

**ومخفى نماناد** چند نفر از علماى علام ملقب اند بقطب الدين **ومنهم** قطب الدين الراوندى جناب سعيد بن هبة الله الراوندى كه بعضى حالاتشان اجمالا ذكر شدو **منهم** قطب الدين الكيدرى جناب محمد بن الحسين بن الحسن الكيدرى السبزوارى شارح نهج البلاغه وتاريخ فراغش اواخر ماه شعبان سنه پانصدو هفتادوشش بوده وايشان شيعه مذهب بودندواسم شرح نهج البلاغه شان (حدائق الحقايق) است **ومنهم** قطب الدين الرازى جناب محمد بن محمد الرازى الوراميني البويهى شارح مطالع وشمسيه وصاحب كتاب المحاكمات

**ودر روضات** از شهيد اول ومحقق ثانى نقل كرده كه ايشان شهادت دادند بسعادت وى ودرامل الامل است كه ايشان از تلامذه علامه حلى بودند ودر دوازدهم ذيقعده سنه هفتصدو هفتادوشش از دنيا رحلت فرمود ودرصالحيه دمشق دفن شد

**ومنهم** قطب الدين الاشكورى جناب محمد بن شيخ على اللاهيجى الاشكورى مصنف كتاب محبوب القلوب وايشانهم شيعه بودند واز تلامذه ميرداماد بودند ودر امل الامل است انه فاضل عالم جليل القدر له مصنفات منها رسالة فى العالم المثالى وهومن المعاصرين انتهى پس معلوم شد كه ايشان معاصر باشيخ حر عاملى بودند

**ومنهم** قطب الدين جناب السيد حيدر الموسوى التونى در مجالس المومنين است كه نسب شريفش چنانچه خود دراشعارخود فرمود منتهى ميشود بامامزاده عبدالله بن امام موسى الكاظم ع وبسيار ازخوارق عادات ازوى بظهوررسيده ازآنجمله آهن بدست مرتضوى نشان ايشان موم گرديد چنانجه سيد المتالهين ميرحيدر آملى در قصص داودى از كتاب نصوص بآن تصريح فرموده

**ودرمجالس المومنين** است كه مشهوراست وقتيكه بزيارت آستانه مقدسه حضرت اميرع مشرف شد چون بآن آستان ملايك پاسبان رسد برسنگى كه در برابر روضهٔ متبركه برديوار منصوب بود تكيه داده بيكپاى ايستاده تامدت هفت روزاصلاحركت نكرد وچيزى نخوردو نياشاميد ومنتظر رخصت بودتا آنكه نيمهٔ شب هشتم ازروضه متبركه آوازهولناكى بيرون آمد كه ساكنان نجف ازخواب رميدند ودر آن اثنا آوازچنين بگوششان رسيد كه فرزندمن حيدررا دريابيد چون اطراف روضه تفحص نمودندواز نام ونسب اوپرسيدند دانستند كه مراد حضرت اميراو بوده لذا همگى بپاى بوس اومشرف شدندوايشان سرسلسله جماعت صوفيه حيدريه بوده رحلتش سنه ششصدوهيجده بوده وقبرش درتبريزمعروفست ودر آثارالعجم است كه درتشيع اومجال سخن نيست **ومنهم** قطب الدين العبادى الواعظ المروزى

**درتاريخ ابن خلكانست** كه تولدش درمرو بود سنه چهارصد و نود ويك وفوتش دربغداد بودروز پنجشنبه سلخ ربيع الاخرسنه پانصد وچهل وهفت ومدفنش درمقابر قريش در حظيره شيخ جنيد است

**ومنهم** قطب الدين النيشابورى الترشيزى الشافعى ابوالمعالى مسعود بن محمد بن مسعود مولدش در ترشيز سيزدهم ماه رجب سنه پانصد وپنج بود ورحلتش درسلخ رمضان سنه پانصد و هفتاد وهشت بود درشهر دمشق ومقبره اش درشام نزديك مقبره صوفيه معروفست

**ومنهم** قطب الدین الکازرونی محمود بن مسعود الکازرونی المعروف بعلامهٔ شیرازی
**ودر روضات است** که اوخالوی شیخ سعدی بود وشاگرد خواجه نصیر طوسی
گویند در مجمعی از شیعه وسنی ازاوسؤال کردند از افضلیت حضرت امیرع وابوبکر
در جواب فرمود

خیرالوری بعد النبی من بنته فی بیته　　من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی زیته

ومولد ایشان در شیراز بود سنه ششصد وچهل وچهار وبعد ساکن تبریزشد ودر بیست وچهارم ماه
رمضان سنه هفتصدوده ازدنیارفت وقبرش درخونداب تبریز است نزدیك قبر بیضاوی
**ومنهم** قطب الدین المحیی استاد ملاجلال ومکاتبات معروف بمکاتبات قطب محیی که بفارسی نوشته
شده از منشئات ایشانست وایشان استاد ملاجلال دوانی است
**ودرمستدك** فرموده این قطب که اخیراً ذکر شد از علمآء عامه است
**دوم** ـ از علمآء مدفونین در قم جناب المولی عبدالرزاق بن علی اللاهیجی الجیلانی
صاحب شوارق ومشارق وگوهر مراد وغیر اینها که ملقبند به فیاض و داماد مرحوم ملا صدری و هم
جناق بامرحوم فیض اند
ودر سنه هزار وپنجاه ویك درقم رحلت فرمود وقبر شریفش در شرقی قبرستان بزرك قم نزدیك
شیخانست
**ودر روضات است** که دختر ملا صدری که بخانه فیض بود بپدرشکایت کرد که خواهرمن عیال فیاض
است که صیغهٔ مبالغه است ومن عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر توبهتراست چون اوعین فیض است
**سوم** ـ جناب المولی محمد المدعی بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق در چهار مجلدو
بسیار باتحقیق ودقت نوشته شده　　وایشان فقیه وقاضی قم وازتلامذه مرحوم فیض بوده و بامرحوم
فیاض کفرسی رهان بودند
**ودر روضات** از ریاض العلمآء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچك کان معظماً
عندالشاه عباس الثانی وقد قرا الحکمیات علی المولی عبدالرزاق اللاهیجی بقم واقام بهاحتی مات الخ
وتاریخ رحلت وموضع قبر ایشان هم معلوم نیست
**ودر روضات** فرموده که رحلت ایشان درحدود سنه هزار وصد بوده واز ایشان تصنیفات زیادی
نقل فرموده
**چهارم** المولی میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب شمع الیقین
**ودر روضات** درضمن حالات راوندی فرموده در مقبرهٔ شیوخ واقعه دروسط مزار کبیرقم جمعی از
علمآء هستند منهم الاقا میرزا حسن المزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست
**پنجم** المولی میرزا ابوالقاسم بن مولی محمد حسن الجیلانی الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب
قوانین وغنائم وجامع الشتات
ولادتشان سنه هزار وصد وپنجاه ودوبوده ورحلتشان سنه هزار ودویست وسی ویك بود
ودر تاریخ فوتشان گفته شده ( ازاینجهان صاحب قوانین رفت )
هزار ودویست وسی وسه
( واین مصرع تاریخ هم صحیح است ولکن بایدازین بیك الف حساب شود چنانکه بی الف خوانده
میشو ـ از ولد مؤلف

**ونقل شد** که قبل از فوتشان سیدمحمد باقر حجةالسلام درخواب دید که عصا از دستش افتاد پس از این خواب خبر فوت میرزا بسید رسید و کرامات منقوله از ایشان زیاد است وقبرشان در وسط شیخون کبیر است وبقعهٔ مختصری هم دارند

**ودر روضات است** که ایشان کثیر الحافظه بودند لماورد فی النبوی المشهور ان اقل ما اوتیت هذه الامة قوةالحافظة وصباحة المنظر

**ودرقصص العلماء** فرموده که میرزای قمی بعداز فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی ازقرای چاپلاق توطن فرمود اهل آن قریه قدرایشان را ندانستند وملای آن قریه درمقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن قریه مجمعی داشتند ومرحوم میرزا راهم درمجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بمیرزا بگوئید ماری بنویسد وایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف رانمودند میرزا لفظ ماررا نوشت (میم و الف ورآء) پس ملا شکل مار وصورت اورا کشید (سر گنده ودنباله باریك وکشیده) وباهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته

چون اهل قریه سواد نداشتند نوشته ملارا گفتند مار اینست نه نوشته میرزا آن مرحوم زیاد متاثر شد تا آنکه کار توهینشان بجائی رسید که دو نفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان گفتند ما یکدیگر مرافعه داریم من میگویم ازاو حدث صادر شده واو میگوید حدثی صادر نشده

میرزا چون این توهین رادید گریه کرد ودستها بدعا بلند کرد وعرض کرد خداوندا بیش از این ذلت مرا مخواه که طاقت ندارم این بود که از آن قریه بیرون شد وآمد بقم ورسید بمقامات عالیه که باید برسد ببرکت حضرت معصومه

بلی توقف در دهات این محذور را دارد وملای رومی خوب گفته

ده مرو ده مرد را احق کند   مرد حق را کافر مطلق کند

**ششم** – الشیخ الافقه محمد بن الحسن الصفار صاحب کتاب بصائر الدرجات

**وازروضات** استفاده میشود که ایشان معاصر بامرحوم کلینی بوده اند وفرموده درقم دفن شدند لکن تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان را بالخصوص معین نکرده

**هفتم** ابوجعفر محمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب لغة القرآن وفراغ از تالیف آن سنه پانصد وشصت و دو بوده

**ودر روضات است** که قبرشان قریب بمقبرهٔ ستی فاطمه است المعروفة بمعصومه مردم اورا زیارت میکنند وتبرك میجویند باو

**هشتم** – محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح تهذیب الاصول و غیر آن رحلتشان سنه هزار ونود وهشت بوده ومعاصر بوده بامرحوم ملامحمد تقی مجلسی وقبرشان درشیخون کبیر است خلف مرقد زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدنیا ومابین قبر این دو بزرگوار قبر حجة السلام آقای سید جواد قمی است که در ماه صفر سنه هزار وسیصد وسه هجری از دنیا رحلت فرمود

**نهم** - **مرحوم آقا شیخ فضل الله النوری** صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری الشهید والمصلوب فی طهران فی اوئل مشروطیة الایران رحلتشان درسنه هزار وسیصد وبیست وهفت بوده وقبر-شان در یکی از حجرات صحن جدید قم موجود است ودرآخر باب پنجم در ذکر شهداء از علمآء یادی از آن مرحوم شده

**دهم - ابوعبدالله محمد بن خالد** القمی و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن خالد البرقی صاحب کتاب محاسن و برقی منسوب است به برقه درقم واحمد برقی درسنه دویست وهفتاوچهار وفات کرد درقم وقبر شریفش دراینزمان معلوم نیست

**یازدهم - جناب آقاسید ریحان الله** که ازاجلهٔ علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر کشفی فوت ایشان درطهران بیست ونهم رجب سنه هزار وسیصدوبیست وهفت وجنازه شان حمل شد بقم

**دوازدهم - حاجی سید جواد قمی** وایشان درماه صفر سنه هزاروسید وسه درقم وفات کرد وقبرشان جوار قبر زکریا بن آدم است

**ومخفی نماناد** که در قم بسیاری ازروات ومحدثین وامامزادگان لازم التعظیم واز علمای اعلام مدفونند رحمة الله علیهم

بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان در قم موجود است مثل مرحوم شاه عباس الثانی الصفوی الموسی وایشان در دامغان فوت نمودند وجسدش را حمل نمودند به قم ودر میان رواق حضرت معصومه دفن کردند

**ومرحوم شاه صفی است** پسر شاه صفی میرزا ابن شاه عباس اول وفوت شاه صفی درکاشان بود وجسدش حمل شد بقم در روان مطهر دفن شد

**ومرحوم شاه سلیمان و سلطان حسین** وموضع دفنشان هم درمیان حرم و رواق معلومست

و مثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره سنه هزار و دویست وپنجاه در اصفهان رحلت فرمود چنانچه درناسخ است وقبرشان دریکی از حجرات صحن مقرس عتیق حضرت معصومه موجود است

و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه و قبر شریف ایشان در حجرهٔ در صحن عتیق موجود است

وتاریخ فوت مرحوم محمد شاه نوادهٔ فتحعلی شاه چنانچه در ناسخ التواریخ است شب دوشنبه پنجم ماه شوال سنه هزارو دویست وشصت وچهار در طهران بود

**ومثل مرحوم میرزا علی اصغرخان اتابك اعظم** که در اوئل مشروطیت ایران اورا بقتل رسانیدند وقبرش دریکی از حجرات صحن جدید است که خودآن مرحوم بانی آن صحن بوده وتاریخ بنای او این آیهٔ شریفه است ( نصرمن الله وفتح قریب ) که ( هزار وسیصد وسه باشد )

**خاتمه** در عدد خلفاء بنی العباس ومختصری از حالات آنها

**درمجالس المومنین است** که خلفاء بنی العباس سی وهفت نفر بودند ومدت سلطنتشان ازجمعه چهار دهم ربیع الاول سنه صد وسی ودو بود تاشب چهارشنبه چهاردهم ماه صفر سنه ششصد وپنجاه وشش که مطابقست باهندسه (خون) که پانصد وبیست وشش سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشیدو قدماء وفضلاء ایشان شیعه بودند که حضرت امیرع را بعداز پیغمبرص خلیفه بلافصل میدانستندولکن چون درزمان هریك ازایشان یکی ازائمه اطهار بودند که حقیقت خلافت حق آنها بود وملك هم عقیم بودلهذا در مقام حبس واذیت ومدافعه ومقاتله باحضرات معصومین (س) بودند ودر غالب اوقات اظهارعقیده اهل سنت را مینمودند تا ازهجوم شیعه وطرفیت ائمه معصومین ع درامان باشند

**واز تاریخ یافعی** نقل کرده که سبب انتقال خلافت به بنی العباس این بود که اعتقاد حضرات کیسانیه است که خلافت بعد از حضرت سیدالشهداء ع منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون اورا بامر عبدالملك بن مروان درشام مسموم نمودند وخواست از دنیا برود وعقبی نداشت خلافت راوصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و کتب خودرا باوسپرد وشیعه را بمتابعت او امر فرمود ــ

وچون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت راوصیت نمود بپسر خود ابراهیم امام و مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام راحبس نمود ابراهیم دانست که مروان حمار اورا بقتل میرساند خلافت راوصیت نمود به برادرخود عبدالله سفاح وعبدالله سفاح اول کسی هست از اولاد عباس بن عبدالمطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام یافعی و مضمون آن

علی رغم انف ملاسعد تفتازانی صریح است دراینکه شیعه درزمان ملوك بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته ودرمیان ایشان کتب شرعیه بوده انتهی ــ مافی مجالس المؤمنین

ودر درالمسلوك است ان رسول الله ص اعلم عمه العباس بن عبدالمطلب ان خلافة تؤول الی ولده فلم یزل ولده یتوقعون ذلك ویتحدثون به فیما بینهم وعن علی بن عبدالله بن عباس انه قال والله لتکونن الخلافة فی ولدی حتی یاتیهم العلج من خراسان

اول از خلفاء بنی العباس **ابوالعباس عبدالله بن سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود**

**ودر حیوة الحیوان است** که روزجمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی ودو با او بخلافت بیعت نمودند و وزیر او اباسلمه بود واواول کسی هست که ملقب شد بوزیر

**در روضة الصفاست** که صبح جمعه ابوالعباس درکوفه بااتباع خود سوار شد آمد بدارالاماره مروان حمار از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر ایستاد وخطبه خواند بخلاف بنی امیه که ایشان نشسته خطبه میخواندند

وچون درآنروز ضعفی داشت بالای منبر نشست وعمش داود بن علی بیك درجه پائین تر ایستاده خطبه را تمام کرد وآخرین کلام داود با اهل کوفه این بود

که میان شما وپیغبر شما هیچ خلیفه بحقی پای بمنبر ننهاده مگر علی بن ابیطالب ع و این امام که بر منبر است

ودرمجالس المومنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بمحضر او حاضر میشدند آنهارا گرامی میداشت وبکرسیهای زرمینشانید

یکروزحاجب راگفت

فردا دیوان عطا بگشای وچون اینقوم حاضرشدند بگو امیرالمومنین امروز عطا خواهد داد ویك یك ازاهل بیت را بشمار وقاتلان ایشان را ذکر کن

حاجب روز دیگر که شد بنی هاشم وبنی امیه را جمع کرد وگفت کجاست حسن بن علی بن ابیطالب وحسین بن علی بن ابیطالب ع

گفتند بنی امیه ایشان را شهید کردند

گفت کجاست زید بن علی بن الحسین ع

گفتند بنی امیه او را شهید کردند وبدنش راسوزانیدند وخاکسترش را بچاه وبخشند